

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

تاریخ ذوالقرنین

جلد دوم

میرزا فضل‌الله شیرازی، متخلص به خاوری

تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر

جلد (۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ ذوالقرنین

نویسنده:

میرزا فضل الله شیرازی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ۵

تاریخ و ذوالقرنین جلد ۲ ۱۳

مشخصات کتاب ۱۳

اشاره ۱۴

فهرست مطالب ۱۷

فصل ۱ ۱۷

فصل ۲ ۱۹

فصل ۳ ۱۹

فصل ۴ ۲۳

فصل ۵ ۲۴

خاتمه روزنامچه همایون ۲۵

باب اول ۲۵

باب دویم ۲۵

باب سیم ۲۵

فصل ۱ : جنگ های دوم ایران و روس و پیامدهای آن ۳۲

اشاره ۳۲

بخش ۱ بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و دو هجری که اول سال از قرن ثانی دولت جاودانی است و ذکر تنبیه طایفه ترکمان و نظم گیلان ۳۵

اشاره ۳۵

ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی ایمان به تسخیر قراچه داغ و ایروان و مخذولی آن جماعت پرخذلان و حرکت موکب اعلی به آذربایجان و فتح ساراوصلان ۳۷

ذکر تسخیر قلعه عبّاس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن اوان تا زمان نزول موکب نصرت نشان به چمن مهربان و ذکر هرگونه داستان ۴۲

ذکر وقایع اتفاقیه در توقّف چمن مهربان و ظهور بلای وبا در اردوی روسیه بی ایمان و طالب صلح شدن ایشان ۴۵

ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشترک ایروان و قریه خوک نخجوان و حرکت موکب اعلی از چمن مهربان به سراب و اوضاع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه جاویدمآب در هر مواد و باب ۴۷

ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردار آباد ایروان و سایر وقایع حسرت افزای آن زمان ۵۰

ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز ۵۳

ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملک زادگان و قشون های آراسته از هر ولا و تکالیف شاقه روسیه بی حیا در باب موافقت با دولت دارا و سایر قرارها و بنا ۵۶

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فی مابین دولتین مخاصمت آمیز و آمدن ینارال رازن از جانب سردار روسیه به جهت امضای عهدنامه و سایر اوضاع اتفاقیه ۶۰

صورت مختصری از عهدنامه دولتین [۳۸۴] ایران و روس ۶۶

فصول عهدنامه تجارت ۷۱

ذکر فتنه و شورش واقعه ای در کرمان و یزد و اوضاع نوّاب محمّد ولی میرزا و حسن علی میرزا در آن دو ولایت و سیاست درباره محمّد قاسم خان ۷۶

ذکر شورش عبد الرضا خان حاکم دار العباده یزد و اوضاع نوّاب محمد ولی میرزای شاهزاده و رفع آن از حسن اهتمامات صاحبقران آزاده ۸۱

بخش ۲ بهاریه سال سیچقان ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و سه و تجدید وزارت امین الدوله ۸۴

اشاره ۸۴

ذکر مصلحت جویی های سردار روسیه و آمدن نوّاب نایب السلطنه العلیّه به دربار سنیّه و سایر امور اتفاقیه بر قانون و رویّه ۸۵

ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از عزیمت حضرت شجاع السلطنه به دار الخلافه طهران و مأموریت حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی به آن سامان ۸۷

ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسین علی خان جوانشیر و بهبود خان کابلی و وقایع سفارت حسین علی خان جوانشیر به مملکت سند از روی حیله و تزویر و اخذ منافع کثیر ۹۰

ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشّم به زیارت حضرت معصومه قم و رفتن به صوب سلطان آباد کزاز و اوضاع اتفاقیه در آن بلده بهجت انباز ۹۲

ذکر ورود ینارال گربایدوف ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشار الیه در دار الخلافه [دولت] بهیّه و رستگاری نایب اول و شهادت او در تقصیرات ایلچی دغل ----- ۹۵

ذکر اطلاع کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه و فرستادن ملسوف نام نایب اوّل را نزد سرداران دولت سنیّه و شهادت عدم اطلاع امنای این شوکت علیّه ----- ۱۰۱

بخش ۳ بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار هجری و عزیمت نوّاب علی نقی میرزا و وقایع نگار به تبریز و سفارت خسرو میرزا به دولت روسیه و آمدن سفیر از جانب آن دولت بهیّه و مراجعت رکن الدوله العلیّه ۱۰۵

اشاره ----- ۱۰۵

ذکر تکلیف مجاورت عتبات عالیات به جناب میرزا محمد مسیح استرآبادی و شورش عامّه خلق از وفور بدنهادی ----- ۱۰۹

ذکر اوضاع خراسان و تعیین نوّاب احمد علی میرزا به ایالت آن سامان و کیفیت احوالات حسن خان و حسین خان ----- ۱۱۱

ذکر وفات جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا خانلر بندپی مازندرانی و تفویض منصب ایشان به دیگران ----- ۱۱۵

تاریخ وفات جناب میرزا عبد الوهاب ----- ۱۱۶

تاریخ وفات میرزا خانلر مازندرانی ----- ۱۱۷

ذکر سفارت نوّاب خسرو میرزا به دولت روس و مراجعت به درگاه شوکت عدالت مأنوس ----- ۱۱۸

فصل ۲ : سفر فتحعلی شاه به عراق و فارس و انتظام امور ----- ۱۲۲

بخش ۱ ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس به هم رسید و محرّک سلسله عزیمت موکب اقدس به آن طرف گردید ----- ۱۲۲

اشاره ----- ۱۲۲

ذکر حرکت موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران و وقوع وقایع اتفاقیه تا ورود به دار العلم شیراز ----- ۱۲۵

ذکر وقایعی که در ایّام توقف شیراز از هر جهت روی داد تا هنگام حرکت از آن ارض فیض نهاد ----- ۱۲۹

ذکر حرکت موکب ظفرطراز از دار العلم شیراز به عزیمت ولایت اهواز و ایراد اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دار الخلافه بهیّه ----- ۱۳۳

بخش ۲ بهاریه سال بارس ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج و ورود موکب همایون به ولایت همدان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه طهران ----- ۱۳۹

فصل ۳ : جنگ های داخلی و درگذشت عباس میرزا ----- ۱۴۴

بخش ۱ ذکر آمدن الله قلی توره اوزبک به حوالی خراسان و مراجعت از آن سامان و قتل صید محمد خان جلایر حاکم کلات و فتح محال پشتکوه و تبادگان و سایر واقعات و عرض به درگاه جاوید آیات ----- ۱۴۴

اشاره ----- ۱۴۴

تاریخ وفات محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی دربار ----- ۱۴۶

تاریخ وفات میرزا محمد زکی مستوفی ----- ۱۴۷

ذکر تفویض ایالت ولایات خوزستان و لرستان به نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا در دفعه ثانی و ظهور مجادلات فیما بین نوّاب شاهزادگان عراق در باب ایالت و مرزبانی ----- ۱۴۷

ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از همّت صاحبقران زمان ----- ۱۵۱

ذکر ورود فرستادگان ولات سند به دربار فلک ارکان و مأموریت نظر علی خان قاجار قزوینی به سفارت آن سامان ----- ۱۵۴

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به محاصره دار العباده یزد و بواعث حرکت نوّاب نایب السلطنه از آذربایجان به عزیمت استخلاص یزد و کرمان ----- ۱۵۶

بخش ۲ بهاریه سال نیکومآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و شش هجری و عزیمت نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا به کرمان و احضار نوّاب شجاع السلطنه به طهران ----- ۱۶۰

اشاره ----- ۱۶۰

ذکر احوال میر حسن خان طالش بعد از مصالحه دولتین ایران و روس و رفع فتنه او از سعی امینان دولت ابد مأنوس ----- ۱۶۶

ذکر مراوده ----- ۱۶۸

ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دار الخلافه جاوید بنیاد به سمت ییلاقات عراق جنّت نهاد و وقایعی که روی داد ----- ۱۶۹

ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان ----- ۱۷۱

ذکر عزیمت نوّاب نایب السلطنه از کرمان به اردوی ظفرنشان و مأموریت او به خراسان و ورود موکب اعلی به اصفهان ----- ۱۷۴

ذکر فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی به قلعه جات بافق و راور و گرفتاری آن دو خیره سر ----- ۱۷۷

ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد تا هنگام ورود موکب مسعود به دار الخلافه جنّت بنیاد ----- ۱۷۹

ذکر القای مکنونات خاطر همایون به نوّاب نایب السلطنه جلادت مقرون و عزیمت معزی الیه به مملکت خراسان و اوضاع واقعه در آن اوان ----- ۱۸۱

ذکر ورود موکب نوّاب ولیعهد زمان به صفحات خراسان و فتح قلعه سلطان میدان و سایر اوضاع اتّفاقیّه در آن اوان ----- ۱۸۳

ذکر عزیمت نوّاب خسرو میرزا از یزد به خراسان و فتح قلعه سلطان آباد ترشیز و قتل حاجی فیروز الدین میرزای فتنه انگیز ----- ۱۸۶

ذکر قتل حاجی فیروز الدین میرزای افغان از حیله بازی فلک فتنه انگیز در ولایت ترشیز ----- ۱۸۹

بخش ۳ بهاریه سال نیکوماًل لوی ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری و ایراد مأموریت نوّاب بدیع الزمان میرزا به خراسان و آمدن برخی از ایلچیان ----- ۱۹۲

اشاره ----- ۱۹۲

ذکر جسارت میر رواندوز و کیفیت شکست مشار الیه از فرّ طالع خسرو فیروز و سعی جان فشانان دولت نصرت اندوز ----- ۱۹۵

ذکر منازعه نوّاب شاهزادگان عراق در دفعه ثانی و دفع آن از حکم محکم اعلی حضرت صاحبقرانی ----- ۱۹۷

ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد و از آمد و رفت خوانین و غیره و مراودات کارگزاران سرکاری و غیره با خوانین و سایرین ----- ۲۰۰

ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفرمبانی و فتح قلعه امیرآباد چناران به آسانی از فرّ طالع فیروز حضرت صاحبقران ----- ۲۰۳

ذکر حرکت موکب ظفر میعاد از امیرآباد و محاصره قلعه خبوشان و یورش غازیان ظفرنشان و آمدن رضا قلی خان به اردوی نصرت شأن ----- ۲۰۶

ذکر افتتاح قلعه خبوشان و ورود نوّاب ولیعهدی به آن قلعه رفیع الشأن و انتظام امور آن سامان و مراجعت به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان ----- ۲۱۰

ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نوّاب نایب السلطنه به آن ولایت و اوضاع واقعه در عرض راه ----- ۲۱۳

ذکر یورش بردن به قلعه سرخس و افتتاح آن قلعه و قتل و اسر و نهب فراوان و فرستادن اسرای شیعه و ترکمان به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه از طالع بی زوال شاهنشاه دوران ----- ۲۱۵

رباعی در افتتاح قلعه سرخس ----- ۲۱۸

ذکر حرکت نوّاب نایب السلطنه از سرخس و فتوحات قلعه جات تربت حیدریه و محمودآباد و سایر اوضاع اتفاقیه تا ورود به ارض روضه رضویّه ----- ۲۱۹

ذکر قرار و مدار کار هرات با یار محمد خان افغان و آمدن ایلچیان خوقند و روانه شدن به درگاه فلک پیوند ----- ۲۲۳

ذکر اوضاع متفرقه [ای] که در بدایت ورود ولیعهد مسعود در خراسان اتفاق افتاد و قراری که در هر امری از امورات [مقرّر شد] ----- ۲۲۷

ذکر بواعث حرکت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس بر استمالت ایلات فراری و اوضاع اتفاقیه آن بوادی و صحاری ----- ۲۳۱

ذکر شکایت اهالی کرمان از نوّاب سیف الملوک میرزا و تصرّف نوّاب فرمانفرما در کرمان و اوضاع واقعه تا هنگام ورود به دار العلم شیراز ----- ۲۳۴

تاریخ قتل نوّاب ارغون میرزا ولد نوّاب حسین علی میرزا ----- ۲۳۸

تاریخ قتل مصطفی قلی خان قشقائی در باغ نظر کرمان ----- ۲۳۹

ذکر آمدن میرزا ابراهیم فرستاده سردار گرجستان و سفارت میرزا مهدی نوری مستوفی به آن سامان ----- ۲۳۹

ذکر وقایع واقعه در طهران اعمّ از شرفیابی نوّاب شاهزادگان و تخفیف مالیات هر سامان و وفور قحط غلّات و کثرت سرما و التفات شاهنشاه با غربا ----- ۲۴۱

بخش ۴ بهاریه سال نیکوفال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت هجری و ایراد آمدن ایلچی دولت روسیه به دربار شوکت علیّه و قرار توقف در تبریز در حضرت ولیعهد شوکت بهیّه ----- ۲۴۴

اشاره ----- ۲۴۴

ذکر وقایع مرخّصی اسرای ولایت سرخس برطبق استدعای خان خوارزم و حسب الترخیص شاهنشاه با حزم و حکم حضرت ولیعهد صاحب عزم و تعهّدات مقرون به حتم و جزم ----- ۲۴۷

ذکر أجوبه ترّهات مانند کامران میرزا و گفتگوی یورش هرات و احضار حضرت ولیعهد جلادت آیات به دربار معدلت سمات ----- ۲۴۹

ذکر وقایعی که قبل از ورود و بعد از ورود نوّاب نایب السلطنه در دار الخلافه دست داد تا هنگامی که روی مبارک به خراسان نهاد اعمّ از وفات و قتل رضا قلی خان ایلخانی و عبد الرضا خان یزدی و سایر اوضاع اتفاقیّه ----- ۲۵۲

تاریخ قتل عبد الرضا خان حاکم سابق یزد ----- ۲۵۴

ذکر اوضاع اتفاقیه در طهران اعم از ناخوشی تب لرزه و تغییر مزاج همایون و آمد و رفت نوّاب شاهزادگان ----- ۲۵۹

ذکر وقایع نوّاب نایب السلطنه در عرض راه خراسان و مأموریت نوّاب محمد میرزا به هرات و فتح کوسویه و اوضاع دیگر تا هنگام ورود به روضه علیّه رضویه- علیه و علی آبائه و أولاده آلاف الثناء و التّحیّه ----- ۲۶۰

ذکر ترتیب نقوش صف سلام حضرت اعلی در محل چشمه علی واقعه در خاک ری بر سنگ و اظهار حقیقت مکنونات خاطر شاهنشاه فلک اورنگ و تحریر قطعه تاریخ زاده از طبع با فرهنگ ----- ۲۶۴

ذکر خاتمه کار نوّاب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیه واقعه به درگاه مقدس و ظهور التفات درباره بازماندگان و نونهالان نورس ----- ۲۶۶

ذکر مراجعت نوّاب امیرزاده محمّد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتّفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات ----- ۲۷۲

ذکر گرفتاری ایل بیگیان ایلات فارس و برخی از عمّال آن مملکت در ازای انواع جنایات و جسارت ----- ۲۷۵

بخش ۵ بهاریه سال خجسته خصال یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و نه و آمدن سرکردگان انگریزی ----- ۲۸۱

اشاره ----- ۲۸۱

ذکر سور پرسرور نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان و سایر شاهزادگان والاشأن ----- ۲۸۴

ذکر گرفتاری ترکمانان آق دربند و بسطام و ورود فرستادگان ایمپراطور روسیه و سوء مزاج سرکار همایون و انقلاب دهر دون ----- ۲۸۷

ذکر آمدن نوّاب امیرزاده محمّد میرزا به دار الخلافه طهران و سرافرازی به منصب بلند ولیعهدی دولت جاویدارکان و عزیمت او به مملکت آذربایجان و سایر وقایع ----- ۲۹۰

ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان به صوب قندهار و آن سامان و شکست آن ----- ۲۹۴
فصل ۴ : آخرین سفر فتحعلی شاه و پایان کار او ----- ۲۹۷
بخش ۱ ذکر بواعث حرکت به اصفهان و ورود شاهزادگان و اوضاع اتفاقیه در آن اوان ----- ۲۹۷
بخش ۲ ذکر خاتمه کار شاهنشاه دوران و وفات او در دار السلطنه اصفهان و آشوب زمان ----- ۳۰۲
اشاره ----- ۳۰۲
ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطّهر در دار الایمان قم و اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دار الخلافه بهیّه ----- ۳۰۷
فصل ۵ : به تخت نشستن محمد شاه ----- ۳۱۵
بخش ۱ ذکر وقایع اوضاع نوّاب شاهزادگان و طغیان بعضی از ایشان در برخی از ولایات ایران تا هنگام جلوس ولیعهد دوران بر تخت سلطنت جاودان ----- ۳۱۵
بخش ۲ ذکر شمه [ای] از احوال خسرو بی همال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال به طریق اجمال ----- ۳۲۰
خاتمه روزنامچه همایون ----- ۳۲۷
اشاره ----- ۳۲۷
باب اول در ذکر شمایل موزون و اخلاق حسنه آن شهریار معدلت مشحون ----- ۳۳۰
اشاره ----- ۳۳۰
فصل اول در ذکر شمایل موزون آن برگزیده خالق بی چون است. ----- ۳۳۰
فصل دوم در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن حضرت ----- ۳۳۲
باب دویّم در باب ایراد اسامی و تعداد اولاد امجاد بلافصل و زوجات محترمه آن شهریار پاک اصل، و در آن سه فصل است ----- ۳۵۰
فصل اول در ذکر اسامی اولاد ذکور آن برگزیده دادار غفور ----- ۳۵۰
اشاره ----- ۳۵۰
اوّل: نایب السلطنه ----- ۳۵۱
دویّم: نوّاب علی شاه الملقب به ظل السلطان ----- ۳۵۳
سیم: نوّاب محمد علی میرزا الملقب به دولتشاه ----- ۳۵۴
چهارم: نوّاب محمد قلی میرزا الملقب به ملک آرا ----- ۳۵۶
پنجم: نوّاب حسین علی میرزا الملقب به فرمانفرما ----- ۳۵۷
[۵۲۸] ششم: نوّاب حسن علی میرزا الملقب ----- ۳۶۲
هفتم: نوّاب محمد ولی میرزا ----- ۳۶۲
هشتم: نوّاب محمد تقی میرزا ----- ۳۶۴
نهم: نوّاب علی نقی میرزا الملقب ----- ۳۶۵
دهم: نوّاب امام ویردی میرزا ----- ۳۶۶
یازدهم: نوّاب شیخ علی میرزا ----- ۳۶۶
دوازدهم: نوّاب عبد الله میرزا ----- ۳۶۷
سیزدهم: نوّاب محمد رضا میرزا المتخلص به افسر ----- ۳۶۹
چهاردهم: حیدر قلی میرزا ----- ۳۷۰
پانزدهم: ----- ۳۷۰
شانزدهم: نوّاب همایون ----- ۳۷۲
هفدهم: نوّاب احمد علی ----- ۳۷۴
هجدهم: نوّاب جهان شاه ----- ۳۷۵
نوزدهم: نوّاب الله ویردی ----- ۳۷۶
بیستم: نوّاب اسماعیل ----- ۳۷۷

بیست و یکم: ---------- ۳۷۷
بیست و دویم: نوّاب حاجی شاه قلی ---------- ۳۷۸
بیست و سیم: نوّاب ملک قاسم ---------- ۳۷۹
بیست و چهارم: نوّاب یحیی ---------- ۳۷۹
بیست و پنجم: نوّاب ملک منصور ---------- ۳۷۹
بیست و ششم: ---------- ۳۷۹
بیست و هفتم: ---------- ۳۸۱
بیست و هشتم: نوّاب سلطان مصطفی ---------- ۳۸۱
بیست و نهم: نوّاب حاجی کیومرث ---------- ۳۸۱
سی ام: نوّاب منوچهر ---------- ۳۸۳
سی و یکم: نوّاب کیقباد میرزا ---------- ۳۸۳
سی و دویم: نوّاب کیکاوس میرزا ---------- ۳۸۳
سی و سوّم: نوّاب کیخسرو ---------- ۳۸۴
سی و چهارم: نوّاب شاپور ---------- ۳۸۴
سی و پنجم: نوّاب حاجی بهرام ---------- ۳۸۴
سی و ششم: نوّاب هرمز ---------- ۳۸۴
سی و هفتم: نوّاب محمد مهدی ---------- ۳۸۶
سی و هشتم: نوّاب محمد امین ---------- ۳۸۶
سی و نهم: نوّاب محمد هادی ---------- ۳۸۶
چهلم: نوّاب سلیمان ---------- ۳۸۷
چهل و یکم: نوّاب سلطان سلیم ---------- ۳۸۸
چهل و دوّم: نواب حاجی سلطان ابراهیم ---------- ۳۸۸
چهل و سوم: نوّاب ---------- ۳۸۸
چهل و چهارم: نوّاب سلطان محمد میرزا ---------- ۳۹۰
چهل و پنجم: نوّاب فرخ سیر ---------- ۳۹۰
چهل و ششم: نوّاب سلطان احمد میرزا ---------- ۳۹۱
چهل و هفتم: نوّاب بهمن میرزا ---------- ۳۹۱
چهل و هشتم: ---------- ۳۹۱
چهل و نهم: ---------- ۳۹۳
پنجاهم: ---------- ۳۹۳
پنجاه و یکم: ---------- ۳۹۳
پنجاه و دوم: ---------- ۳۹۳
پنجاه و سیم: ---------- ۳۹۵
پنجاه و چهارم: ---------- ۳۹۵
پنجاه و پنجم: ---------- ۳۹۵
پنجاه و ششم: ---------- ۳۹۵
پنجاه و هفتم: ---------- ۳۹۵
فصل دوم در ذکر صبایای محترمه شاهنشاه تاجدار که تا هنگام وفات آن برگزیده آفریدگار در قید حیات مستعار بوده و می باشند ---------- ۳۹۷

فصل سیم در ذکر زوجات طاهرات حضرت شاهنشاه صاحبقران ---- ۴۲۸
[زنان رامشگر دربار همایون] ---- ۴۴۸
باب سیّم در ذکر نبایری که در ایام سلطنت قاهره از صلب و بطن بنین و بنات شاهره به جهت آن آرایش سریر دولت به هم رسید و زینت بخش عالم امکان گردید و ذکر منسوبان و خویشان و متعلّقان ---- ۴۵۲
اشاره ---- ۴۵۲
فصل اول: در ذکر نبایری که از صلب نوّاب شاهزادگان ذکور به عرصه عالم ظهور آمده [اند]. ---- ۴۵۲
اشاره ---- ۴۵۲
فقره اوّل در ذکر احوال اولاد امجاد نوّاب مرحمت مآب ولیعهد مغفور و نایب السلطنه مبرور عباس میرزا- طاب ثراه ---- ۴۵۳
اشاره ---- ۴۵۳
اسامی اولاد ذکور از قراری است که به ترتیب سن مذکور می گردد: ---- ۴۵۳
فقره دویم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده افخم علی شاه الملقب به ظلّ السلطان ---- ۴۶۵
فقره سیم در ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نوّاب شاهزاده مغفرت مآب محمد علی میرزا الملقّب به دولتشاه ---- ۴۶۸
فقره چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده اعظم محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان ---- ۴۷۲
فقره پنجم در ذکر اولاد ذکور و اناث نوّاب محمد ولی میرزا ---- ۴۷۷
فقره ششم در ذکر اولاد امجاد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس ---- ۴۸۲
فقره هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسن علی میرزا الملقب به شجاع السلطنه ---- ۴۸۷
فقره هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا ---- ۴۸۹
فقره نهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله العلیه ---- ۴۹۲
فقره دهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ---- ۴۹۴
فقره یازدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا ---- ۴۹۵
فقره دوازدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب عبد الله میرزا المتخلّص به دارا ---- ۴۹۸
فقره سیزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان الموحّدین محمد رضا میرزا المتخلّص به افسر ---- ۵۰۰
فقره چهاردهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حیدر قلی میرزا المتخلص به خاور ---- ۵۰۲
فقره پانزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمود میرزا ---- ۵۰۳
فقره شانزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب همایون میرزا ---- ۵۰۷
فقره هفدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب احمد علی میرزا ---- ۵۱۴
فقره هجدهم در ذکر اولاد امجاد مرحوم جهان شاه میرزا ---- ۵۱۵
فقره نوزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب الله ویردی میرزا ---- ۵۱۶
فقره بیستم در ذکر اولاد امجاد نوّاب اسماعیل میرزا ---- ۵۱۶
فقره بیست و یکم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاه قلی میرزا ---- ۵۱۷
فقره بیست و دوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی کیومرث میرزا الملقّب به ابو الملوک ---- ۵۱۷
فقره بیست و سوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب منوچهر میرزا ---- ۵۱۸
فقره بیست و چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی بهرام میرزا ---- ۵۱۹
فقره بیست و پنجم در ذکر اولاد امجاد نوّاب هرمز میرزا ---- ۵۱۹
فقره بیست و ششم در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمّد مهدی میرزا ---- ۵۲۰
فقره بیست و هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاپور میرزا ---- ۵۲۱
فقره بیست و هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی سلطان ابراهیم میرزا ---- ۵۲۱
فقره بیست و نهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیقباد میرزا ---- ۵۲۱
فقره سی ام در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیخسرو میرزا ---- ۵۲۱

فقره سی و یکم در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیکاوس میرزا ---- ۵۲۲
فقره سی و دوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب ملک ایرج میرزا ---- ۵۲۳
فقره سی و سیم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان مصطفی میرزا ---- ۵۲۴
فقره سی و چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلیمان میرزا ---- ۵۲۴
فقره سی و پنجم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان سلیم میرزا ---- ۵۲۴
فقره سی و ششم در ذکر اولاد امجاد نوّاب بهمن میرزا الملقّب به بهاء الدوله العلیه ---- ۵۲۵
فقره سی و هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سیف الله میرزا ---- ۵۲۵
فقره سی و هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب فتح الله میرزا الملقب به شعاع السلطنه العلیّه ---- ۵۲۶
فقره سی و نهم در ذکر ولد ارجمند نوّاب صاحبقران میرزا ---- ۵۲۶
فقره چهلم در ذکر اولاد شاهزادگانی که اولاد ذکور ندارند ---- ۵۲۶
فصل دوم: در ذکر نبایری که از بطن اولاد اناث صاحبقران مغفرت نشان به عرصه ظهور خرامیده [اند]. ---- ۵۲۸
اشاره ---- ۵۲۸
فقره اوّل در ذکر اولاد امجاد حضرت مریم سیرت همایون سلطان خانم الملقبه به خانم خانمان ---- ۵۲۸
فقره دوم در ذکر اولاد امجاد حضرت آسیه فطرت بیگم جان خانم زوجه امیرکبیر محمد قاسم خان ولد نظام الدوله سلیمان خان قاجار ---- ۵۲۹
فقره سیم در ذکر اولاد امجاد عروس دلارای حجله عصمت، ---- ۵۳۰
فقره چهارم در ذکر اولاد امجاد، حضرت بلقیس فطرت مریم خانم زوجه محترمه جناب آصف الدوله اللهیار خان دولّوی قاجار ---- ۵۳۰
فقره پنجم در ذکر اولاد امجاد حضرت زینب خانم ---- ۵۳۲
فقره ششم در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه خانم زوجه محمد باقر المتخلّص به مریخ ولد مرحوم حسین قلی خان برادر خاقان مغفور ---- ۵۳۲
فقره هفتم در ذکر اولاد امجاد [۶۱۳] حضرت حاجیه عزّت نساء خانم زوجه مرحوم موسی خان ولد حسین قلی خان برادر خاقان مغفرت نشان ---- ۵۳۳
فقره هشتم در ذکر اولاد امجاد جزه باز اوج جلالت حضرت طیقون خانم زوجه مرحوم موسی خان قوانلو ولد مرحوم حاجی مهدی قلی خان ---- ۵۳۳
فقره نهم در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه سلطان خانم الملقّبه به عصمت الدوله زوجه ابراهیم خان ناظر خلف صدراعظم اصفهانی ---- ۵۳۴
فقره دهم در ذکر اولاد امجاد حضرت درخشنده گوهر خانم زوجه محترمه میرزا اسماعیل خان حلال خور مستوفی دیوان اعلی ---- ۵۳۵
فقره یازدهم ---- ۵۴۰
فقره دوازدهم ---- ۵۴۰
فقره سیزدهم ---- ۵۴۰
فقره چهاردهم ---- ۵۴۱
فقره پانزدهم ---- ۵۴۱
فقره شانزدهم در ذکر اولاد امجاد حضرت ماه بیگم خانم زوجه محترمه امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق است. ---- ۵۴۲
فقره هفدهم ---- ۵۴۴
فقره هجدهم ---- ۵۴۴
فقره نوزدهم ---- ۵۴۴
فقره بیستم ---- ۵۴۴
فقره بیست و یکم ---- ۵۴۵
فقره بیست و دویم ---- ۵۴۵
فقره بیست و سیم ---- ۵۴۶
فقره بیست و چهارم ---- ۵۴۶
فقره بیست و پنجم ---- ۵۴۶
فقره بیست و ششم ---- ۵۴۶

فقره بیست و هفتم ----- ۵۴۶
فصل سوم: ----- ۵۵۰
اشاره ----- ۵۵۰
فقره اوّل در ذکر اوضاع و احوال برادر والامقام سعادت فرجام آن خاقان مغفرت نشان، حسین قلی خان ----- ۵۵۰
فقره دویم در ذکر احوال و اوضاع امیر مغفرت نشان مهدی قلی خان عمّ نامدار خاقان معدلت [۶۲۶] آثار و تفصیل احوال ولد ارجمند و نبایر فیروزمند او ----- ۵۵۵
فقره سیم در ذکر احوال نوّاب مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران زمان و تفصیل اسامی و اوضاع اولاد و نبایر او ----- ۵۵۸
فقره چهارم در ذکر احوال و اوضاع مرحوم حاجی مصطفی قلی خان عمّ صاحبقران عالمیان ----- ۵۵۹
فهرستها ----- ۵۶۲
اشاره ----- ۵۶۲
۱. اشخاص ----- ۵۶۳
۲. جایها ----- ۶۶۸
۳. ایلات و طوایف ----- ۷۴۴
۴. کتابها ----- ۷۵۷
۵. اصطلاحات ----- ۷۵۸
۶. منابع و مآخذ ----- ۷۸۴
درباره مرکز ----- ۷۸۸

تاریخ و ذوالقرنین جلد ۲

مشخصات کتاب

شابک : ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۹-۷(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۸-۰۰۰-۹۳۴۰۰ریال:(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۴-۰۰۰-۶۳۲۰۰ریال:(ج.۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۲۰۳۱

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ و ذوالقرنین/ تالیف میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری؛ تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر

مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ج ۲

فروست : (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۵۸)

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده:Xavari Sirazi. Tarix -e Zol-Qarneyn.

مندرجات : ج. ۱. نامه خاقان .-- ج. ۲. رساله صاحبقران

موضوع : فتحعلی قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۱۸۵ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ -- جنگ با روسیه، ۱۲۴۳ - ۱۲۱۸ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ق. -- سالشمار

موضوع : نثر فارسی، قرن ق ۱۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴۳

رده بندی کنگره : DSR۱۳۴۲/خ ۲ت ۲ ۱۳۸۰

سرشناسه : خاوری شیرازی، فضل الله بن عبدالنبی، ۱۲۶۷ - ۱۱۹۰ق.

شناسه افزوده : افشارفر، ناصر، ۱۳۲۸ - ، مصحح

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

شناسه افزوده : کتابخانه، موزه مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

اشاره

فهرست مطالب

فصل ۱

: جنگ های دوم ایران و روس و پیامدهای آن ۶۳۷

بخش ۱: بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه ۶۴۱

ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی ایمان ۶۴۳

ذکر تسخیر قلعه عبّاس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان ۶۴۸

ذکر وقایع اتفاقیه در توقّف چمن مهربان و ۶۵۱

ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشترک ایروان و قریه خوک نخجوان ۶۵۳

ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردارآباد ایروان و ۶۵۶

ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ۶۵۹

ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملک زادگان و ۶۶۲

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فی مابین دولتین ۶۶۶

صورت مختصری از عهدنامه دولتین ایران و روس ۶۷۱

فصول عهدنامه تجارت ۶۷۶

ذکر فتنه و شورش واقعه ای در کرمان و یزد و اوضاع نوّاب محمّد ولی میرزا و ۶۸۱

ذکر شورش عبد الرضا خان حاکم دار العباده یزد و اوضاع ۶۸۵

بخش ۲: بهاریه سال سیچقان ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و سه ۶۸۹

ذکر مصلحت جویی های سردار روسیه و آمدن نوّاب نایب السلطنه العلیّه ۶۹۰

ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از ۶۹۲

ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسین علی خان جوانشیر ۶۹۵

ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشّم به زیارت حضرت معصومه قم و رفتن ۶۹۷

ذکر ورود ینارال گربایدوف ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشارالیه ۷۰۰

ذکر اطلاع کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه ۷۰۶

بخش ۳: بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه ۷۱۱

ذکر تکلیف مجاورت عتبات عالیات به جناب میرزا محمد مسیح استرآبادی ۷۱۵

ذکر اوضاع خراسان و تعیین نوّاب احمد علی میرزا به ایالت آن سامان ۷۱۷

ذکر وفات جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی ۷۲۱

تاریخ وفات جناب میرزا عبد الوهاب ۷۲۲

تاریخ وفات میرزا خانلر مازندرانی ۷۲۳

ذکر سفارت نوّاب خسرو میرزا به دولت روس و مراجعت ۷۲۴

فصل ۲

: سفر فتحعلی شاه به عراق و فارس و انتظام امور ۷۲۹

بخش ۱: ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس به هم رسید و محرّک ۷۳۱

ذکر حرکت موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران و وقوع وقایع اتفاقیه ۷۳۴

ذکر وقایعی که در ایّام توقف شیراز از هر جهت روی داد ۷۳۸

ذکر حرکت موکب ظفر طراز از دار العلم شیراز به عزیمت ولایت اهواز و ایراد ۷۴۲

بخش ۲: بهاریه سال بارس ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج و ۷۴۹

فصل ۳

: جنگ های داخلی و درگذشت عباس میرزا ۷۵۵

بخش ۱: ذکر آمدن الله قلی توره اوزبک به حوالی خراسان و مراجعت از آن ۷۵۷

تاریخ وفات محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی دربار ۷۵۹

تاریخ وفات میرزا محمد زکی مستوفی ۷۶۰

ذکر تفویض ایالت ولایات خوزستان و لرستان به ۷۶۰

ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان ۷۶۴

ذکر ورود فرستادگان ولات سند به دربار فلک ارکان و مأموریت ۷۶۷

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به محاصره دار العباده یزد و بواعث ۷۶۹

بخش ۲: بهاریه سال نیکو مآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه ۷۷۳

ذکر احوال میر حسن خان طالش بعد از مصالحه دولتین ایران و روس ۷۷۹

ذکر مراوده برخی از خوانین خراسان با خان خوارزم ۷۸۱

ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دار الخلافه جاوید بنیاد به سمت ۷۸۲

ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان ورود به ۷۸۴

ذکر عزیمت نوّاب نایب السلطنه از کرمان به اردوی ظفرشان و ۷۸۷

ذکر فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی به قلعه جات بافق ۷۹۰

ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد ۷۹۲

ذکر القای مکنونات خاطر همایون به نوّاب نایب السلطنه جلادت مقرون ۷۹۴

ذکر ورود موکب نوّاب ولیعهد زمان به صفحات خراسان و فتح قلعه ۷۹۶

ذکر عزیمت نوّاب خسرو میرزا از یزد به خراسان و فتح قلعه ۷۹۹

ذکر قتل حاجی فیروز الدین میرزای افغان از حیله بازی فلک ۸۰۲

بخش ۳: بهاریه سال نیکومآل لوی ئیل مطابق با سنه ۸۰۵

ذکر جسارت میرواندوز و کیفیت شکست مشارالیه از ۸۰۸

ذکر منازعه نوّاب شاهزادگان عراق در دفعه ثانی و دفع آن ۸۱۰

ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد و ۸۱۳

ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفر مبانی و ۸۱۶

ذکر حرکت موکب ظفر میعاد از امیرآباد و محاصره قلعه خبوشان ۸۱۹

ذکر افتتاح قلعه خبوشان و ورود نوّاب ولیعهدی به آن ۸۲۳

ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نوّاب ۸۲۶

ذکر یورش بردن به قلعه سرخس و افتتاح آن قلعه ۸۲۸

رباعی در افتتاح قلعه سرخس ۸۳۱

ذکر حرکت نوّاب نایب السلطنه از سرخس و ۸۳۲

ذکر قرار و مدار کار هرات با یار محمد خان افغان و آمدن ایلچیان خوقند و ۸۳۶

ذکر اوضاع متفرقه [ای] که در بدایت ورود ولیعهد ۸۴۰

ذکر بواعث حرکت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس ۸۴۴

ذکر شکایت اهالی کرمان از نوّاب سیف الملوک میرزا و تصرّف نوّاب فرمانفرما ۸۴۷

تاریخ قتل نوّاب ارغون میرزا ولد نوّاب حسین علی میرزا ۸۵۱

تاریخ قتل مصطفی قلی خان قشقائی در باغ نظر کرمان ۸۵۲

ذکر آمدن میرزا ابراهیم فرستاده سردار گرجستان ۸۵۲

ذکر وقایع واقعه در طهران اعمّ از شرفیابی نوّاب شاهزادگان و تخفیف مالیات ۸۵۴

بخش ۴: بهاریه سال نیکو فال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه ۸۵۷

ذکر وقایع مرخّصی اسرای ولایت سرخس بر طبق استدعای خان خوارزم ۸۶۰

ذکر اجوبه ترّهات مانند کامران میرزا و ۸۶۲

ذکر وقایعی که قبل از ورود و بعد از ورود نوّاب نایب السلطنه در ۸۶۵

تاریخ قتل عبد الرضا خان حاکم سابق یزد ۸۶۷

ذکر اوضاع اتفاقیه در طهران اعم از ناخوشی تب لرزه و تغییر مزاج همایون و ۸۷۱

ذکر وقایع نوّاب نایب السلطنه در عرض راه خراسان و ۸۷۲

ذکر ترتیب نقوش صف سلام حضرت اعلی در محل چشمه علی ۸۷۶

ذکر خاتمه کار نوّاب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیه واقعه ۸۷۸

ذکر مراجعت نوّاب امیرزاده محمّد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتّفاقات ۸۸۴

ذکر گرفتاری ایل بیگیان ایلات فارس و برخی از عمّال آن مملکت ۸۸۷

بخش ۵: بهاریه سال خجسته خصال یونت ئیل ترکی ۸۹۳

ذکر سور پر سرور نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ۸۹۶

ذکر گرفتاری ترکمانان آق در بند و بسطام ۸۹۹

ذکر آمدن نوّاب امیرزاده محمّد میرزا به دار الخلافه طهران ۹۰۲

ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان ۹۰۶

فصل ۴

: آخرین سفر فتحعلی شاه و پایان کار او ۹۰۹

بخش ۱: ذکر بواعث حرکت به اصفهان و ورود شاهزادگان ۹۱۱

بخش ۲: ذکر خاتمه کار شاهنشاه دوران و وفات او در دار السلطنه اصفهان و آشوب زمان. ۹۱۷

ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطهّر در دار الایمان قم و اوضاع اتفاقیه ۹۲۲

فصل ۵

: به تخت نشستن محمد شاه ۹۲۹

بخش ۱: ذکر وقایع اوضاع نوّاب شاهزادگان و طغیان بعضی از ایشان ۹۳۱

عزل ظلّ السلطان ۹۳۴

تاریخ براسه ۹۳۵

بخش ۲: ذکر شمه [ای] از احوال خسرو بی همال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال. ۹۳۷

خاتمه روزنامچه همایون

باب اول

در ذکر شمایل موزون و اخلاق حسنه آن شهریار معدلت مشحون ۹۴۹

فصل اول: در ذکر شمایل موزون آن برگزیده خالق بی چون است- ۹۴۹

فصل دوم: در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن حضرت ۹۵۱

باب دویم

در باب ایراد اسامی و تعداد اولاد امجاد بلافصل و زوجات ۹۶۹

فصل اول: در ذکر اسامی اولاد ذکور آن برگزیده دادار غفور ۹۶۹

فصل دوم: در ذکر صبایای محترمه شاهنشاه تاجدار ۱۰۰۵

فصل سیم: در ذکر زوجات طاهرات حضرت شاهنشاه صاحبقران ۱۰۳۶

زنان رامشگر دربار همایون ۱۰۵۵

باب سیم

در ذکر نبایری که در ایام سلطنت قاهره از صلب و بطن بنین و بنات ۱۰۵۹

فصل اول: در ذکر نبایری که از صلب نوّاب شاهزادگان ذکور ۱۰۵۹

فقره اول: در ذکر احوال اولاد امجاد نوّاب مرحمت مآب ولیعهد مغفور ۱۰۶۰

فقره دویم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده افخم علی شاه ۱۰۷۱

فقره سیم: در ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد ۱۰۷۴

فقره چهارم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده اعظم محمد قلی میرزا ملک آرای ۱۰۷۸

فقره پنجم: در ذکر اولاد ذکور و اناث نوّاب محمد ولی میرزا ۱۰۸۳

فقره ششم: در ذکر اولاد امجاد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای ۱۰۸۸

فقره هفتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسن علی میرزا ۱۰۹۳

فقره هشتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا ۱۰۹۵

فقره نهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله العلیه ۱۰۹۸

فقره دهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ۱۱۰۰

فقره یازدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب شیخ الملوك شیخ علی میرزا ۱۱۰۱

فقره دوازدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب عبد اللّه میرزا المتخلّص به دارا ۱۱۰۴

فقره سیزدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان الموحّدین ۱۱۰۶

فقره چهاردهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب حیدر قلی میرزا المتخلص به خاور ۱۱۰۸

فقره پانزدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمود میرزا ۱۱۰۹

فقره شانزدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب همایون میرزا ۱۱۱۳

فقره هفدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب احمد علی میرزا ۱۱۲۰

فقره هجدهم: در ذکر اولاد امجاد مرحوم جهان شاه میرزا ۱۱۲۱

فقره نوزدهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب اللّه ویردی میرزا ۱۱۲۲

فقره بیستم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب اسماعیل میرزا ۱۱۲۲

فقره بیست و یکم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاه قلی میرزا ۱۱۲۳

فقره بیست و دوم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی کیومرث میرزا ۱۱۲۳

فقره بیست و سوم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب منوچهر میرزا ۱۱۲۴

فقره بیست و چهارم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی بهرام میرزا ۱۱۲۵

فقره بیست و پنجم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب هرمز میرزا ۱۱۲۵

فقره بیست و ششم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمّد مهدی میرزا ۱۱۲۶

فقره بیست و هفتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاپور میرزا ۱۱۲۷

فقره بیست و هشتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی سلطان ابراهیم میرزا ۱۱۲۷

فقره بیست و نهم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیقباد میرزا ۱۱۲۷

فقره سی ام: در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیخسرو میرزا ۱۱۲۷

فقره سی و یکم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیکاوس میرزا ۱۱۲۸

فقره سی و دوم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب ملک ایرج میرزا ۱۱۲۹

فقره سی و سیم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان مصطفی میرزا ۱۱۳۰

فقره سی و چهارم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلیمان میرزا ۱۱۳۰

فقره سی و پنجم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان سلیم میرزا ۱۱۳۰

فقره سی و ششم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب بهمن میرزا ۱۱۳۱

فقره سی و هفتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب سیف الله میرزا ۱۱۳۱

فقره سی و هشتم: در ذکر اولاد امجاد نوّاب فتح الله میرزا ۱۱۳۲

فقره سی و نهم: در ذکر ولد ارجمند نوّاب صاحبقران میرزا ۱۱۳۲

فقره چهلم: در ذکر اولاد شاهزادگانی که اولاد ذکور ندارند ۱۱۳۲

فصل دوم: در ذکر نبایری که از بطن اولاد اناث صاحبقران مغفرت نشان به ۱۱۳۴

فقره اوّل: در ذکر اولاد امجاد حضرت مریم سیرت همایون سلطان خانم ۱۱۳۴

فقره دوم: در ذکر اولاد امجاد حضرت آسیه فطرت بیگم جان خانم ۱۱۳۵

فقره سیم: در ذکر اولاد امجاد عروس دلارای حجله عصمت ۱۱۳۶

فقره چهارم: در ذکر اولاد امجاد، حضرت بلقیس فطرت مریم خانم ۱۱۳۶

فقره پنجم: در ذکر اولاد امجاد حضرت زینب خانم زوجه اسماعیل خان قوانلو ۱۱۳۸

فقره ششم: در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه خانم زوجه محمد باقر ۱۱۳۸

فقره هفتم: در ذکر اولاد امجاد حضرت حاجیه عزّت نساء خانم ۱۱۳۹

فقره هشتم: در ذکر اولاد امجاد جرّه باز اوج جلالت حضرت طیقون خانم ۱۱۳۹

فقره نهم: در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه سلطان خانم الملقّبه به ۱۱۴۰

فقره دهم: در ذکر اولاد امجاد حضرت درخشنده گوهر خانم ۱۱۴۱

فقره یازدهم ۱۱۴۴

فقره دوازدهم ۱۱۴۴

فقره سیزدهم ۱۱۴۴

فقره چهاردهم ۱۱۴۵

فقره پانزدهم ۱۱۴۵

فقره شانزدهم: در ذکر اولاد امجاد حضرت ماه بیگم خانم ۱۱۴۶

فقره هفدهم ۱۱۴۸

فقره هجدهم ۱۱۴۸

فقره نوزدهم ۱۱۴۸

فقره بیستم ۱۱۴۸

فقره بیست و یکم ۱۱۴۹

فقره بیست و دویم ۱۱۴۹

فقره بیست و سیم ۱۱۵۰

فقره بیست و چهارم ١١٥٠

فقره بیست و پنجم ١١٥٠

فقره بیست و ششم ١١٥٠

فقره بیست و هفتم ١١٥٠

فصل سوم: در ذکر اسامی و احوال برادر و اعمام و بنی اعمام و نبایر منسوبان ١١٥۴

فقره اوّل: در ذکر اوضاع و احوال برادر والامقام سعادت فرجام ١١٥۴

فقره دویم: در ذکر احوال و اوضاع امیر مغفرت نشان مهدی قلی خان ١١٥٩

فقره سیم: در ذکر احوال نوّاب مرتضی قلی خان ١١۶٢

فقره چهارم: در ذکر احوال و اوضاع مرحوم حاجی مصطفی قلی خان ١١۶٣

فصل ۱ : جنگ های دوم ایران و روس و پیامدهای آن

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحيم عنوان رساله صاحبقران، حمد خداوند ذوالجلالی است- جلّ شأنه- كه فرمان خلافت سلاطين صاحبقران را به طغرای غرّای التفات بی كران موشّح داشته و همّت خداوندی را بر اجرای احكام و اوامر ايشان برگماشته است. پادشاهان را مشفق درويشان كرده و درويشان را بی نياز از حضرت ايشان آورده است. در هر دلی از خود سودايی نهاده و هريک از رهبران و گمراهان را راهی به دست داده است كه: (الطرق إلى اللّه بعدد أنفاس الخلائق).

لمؤلفه:

بود هزار در از هر دری به سوی تو راهی ز هر درم كه برانی درآيم از در ديگر و درود نامعدود بر روان مطهّر و تربت معطّر بهترين كائنات و اوّلين موجودات، واضع شرع واصل هر فرع، خواجه كل و ختم رسل، عقل اوّل و احمد مرسل- عليه و على أحفاده و أولاده صلوات اللّه الملک الأجلّ.

شكر مر خداوند بی ضنّت را كه از دريافت اين عهد خجسته و زمان به خرّمی پيوسته، بر ما بندگان منت نهاده و بر چهره ارباب مكنت از فضل رحمت حضرت خلافت مرتبت، ابواب دولت گشاده، اعنی اعليحضرت قدر قدرت قضا مهابت

اسکندر صولت دارا درایت السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، حکمروای اهالی ترک و دیلم، شاهنشاه بحر و برّ و ملک آرای هفت کشور، قامع بنیان الاکاسره و قالع ارکان القیاصره، ظلّ حضرت اله و نایب جناب خلیفه اللّه السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاهنشاه صاحبقران کشورستان، السلطان فتحعلی شاه- خلّد اللّه [۳۶۷] ملکه و سلطانه إلی یوم القرار بمحمّد و آله الأطهار الأخیار الأبرار.

امّا بعد چنین گوید بنده مدحت گزار و چاکر صداقت شعار، فضل اللّه بن عبد النبی الحسینی الشیرازی المتخلّص به خاوری، که چون از قراری که در عنوان جلد اول این رساله فصاحت بنیان که مسمّی به نامه خاقان است، نگارش یافت، بایست بعد از اتمام جلد اول شروع در نگارش جلد ثانی، که مسمّی به رساله صاحبقران (۱) است، کرده آید و این صحیفه را نیز از ذکر محامد شهریار جهان و خسرو صاحبقران- خلّد اللّه ملکه- آراید، لهذا در این وقت که از فیض فضل خداوند عالم و یمن توجه اعلیحضرت صاحبقران اعظم و یاری قلم مشکین رقم از تحریر آن کتاب مستطاب فراغت یافت، به تسطیر این رساله بلاغت انتساب شتافت. امید از طالع بی زوال خسرو بلند اقبال آن که، اگر ودیعه حیات مستعار کفایت نماید، کیفیت قرن ثانی دولت ابد مبانی را نیز چون قرن اول به عاریت رساند و نام نامی آن دو صحیفه را با ما صدق تمام ذو القرنین خواند.د.

۱- . ملی و مجلس و ملک: (رساله صاحبقرانی)؛ گفتنی است مؤلّف ذوالقرنین در همه جای کتاب، چه در مقدّمه جلد اوّل و چه در آغاز جلد دوم، نام جلد دوم را رساله صاحبقران ذکر کرده است و تنها در همین مورد خاص رساله (صاحبقرانی) آورده که ما به جهت موزون بودن با جلد اوّل (نامه خاقان) و تعمیم اغلب، (رساله صاحبقران) آورده ایم و شاید با استناد به همین یک مورد باشد که بعضی فهرست نگاران نسخ خطّی نام جلد دوم کتاب را (رساله صاحبقرانی) ذکر کرده اند.

بخش ۱ بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و دو هجری که اول سال از قرن ثانی دولت جاودانی است و ذکر تنبیه طایفه ترکمان و نظم گیلان

اشاره

زنده سازنده پیکر خاک و طرازنده طارم افلاک، اعنی مهر تابناک درین سال فرحناک، بعد از انقضای هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شعبان المعظّم مطابق سال تنگوزئیل ترکی، به بیت الشرف حمل نزول اجلال یافت و امین الدوله ابر آذار (۱) به حکم دارای بهار به نظم مملکت گلزار شتافت.

جنود تنگ چشم زاغ و زغن که با روسی نژادان دی و بهمن سر فتنه و سازش داشتند، از یورش سبزه بدیع که نبیره سلطان ربیع است، روی به هزیمت گذاشتند. قندیل زرّین مرصّع گلبن صفرا رنگ بر روضه مطهّره گلزار وقف گردید و موکب فیروز خسرو فروردین را هنگام حرکت به عرصه چمن رسید.

ابر آذار که نایب سلطان بهار است، با روسی نژادان دی و بهمن مقابله کرد و از مدد توپ های صاعقه فشان تندر و باریدن مهره های آتش (۲) فعل مکرّر بنیان ایشان را از ریشه برآورد. بالاخره قلاع محکمه باغ و بستان و شهربند معظمه گلستان، حشر روسی نژاد شکوفه را مسخّر شد و وزیر اعظم شاخسار، اسیر آن قوم خیره سر آمد.

نوباوگان نهال با افواج پر امواج سبزه دریا مثال از اطراف مملکت گلزار هجومن)

۱- . ملی و مجلس: (آزار)؛ گفتنی است که در سراسر متن نسخه، هم در جلد اول و هم در جلد دوم، واژه (آذار) که نام یکی از ماه های سریانی است، به صورت (آزار) با (زاء) آمده که نادرست بود و ما همه را به صورت (آذار) با (ذال) آورده ایم.

۲- . ملی: (آتشین)

کردنـد تـا از اهتمـام ولیعهـد ابر آذار سـردار روسـی نژاد چنار را بر سـر صـلح آوردنـد. ابواب خزاین زرّین و سـیمین خاک از ریاحین ابیض و احمر شکسـته شـد و عهـد مودّت سـلاطین باغ و بهار به هم پیوسـته آمـد. روسـی نژادان ازهار، قلعه و شـهربند گلزار و مرغزار را به ترکـان گلگـون چهر سوری سپردنـد و رخت اقـامت خویش از آن بلـدان طراوت کیش بیرون بردنـد. در سرحـدّات ایران زمین گلشن، از هجوم فتنه جویـان زاغ و زغن، شورشـی دست داده بود. نوبـاوه نهال به حکم دارای بهار، دفع آن فتنه را پای همّت برگشود.

اورنگ خلافت از فرّ ذات کامل الصـفات شاهنشاه کیوان شأن و کنارنگ جهان، اعنی خسـرو صاحبقران کشورستان- خلّد اللّه سلطـانه- آرایشـی تـازه یـافت و نوبتخـانه سـلطنت به مبارکبـاد نخستین سـال از قرن ثانی دولت جاویـد مبانی، بلنـد آوازه شـد. شاهزادگـان اطراف و امینان اکناف، رخ ها بر خاک بارگاه سودنـد و از این خاکساری، بر آبروی خویش افزودنـد. بر [۳۶۸] و دوش میران درگـاه و خاصّـان خرگـاه، از خلاـع زرتار همـدوش اعتبار گردیـد و از زرپاشـی دست دریا مثال، مایه داران و بی مایگان را مایه التفات رسید.

پس از نظم بزم شـیلان، خیـال تلاـفی بـا طایفه روسـیه بی ایمان، خورشـیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجـدار زمین سـر برزد و فرامین قـدر آیین به احضـار جنود ظفر قرین از برّ و بحر عـالم درگـذشت. پس از انـدک زمـانی، خـارج دار الخلافه، از هجوم لشـکر بی مرّ چون عرصه سـپهر اخضـر از وفور اختر مشـحون آمـد و تیغ های دلاوران از شوق مکافات با خصـمان بی مدد تیغ زبان (۱) از غلاف بیرون. در خلال این احوال، خبر بهجت اثر تـدمیر جماعت جعفر بایلی (۲) ترکمان یموت رسید و در افتتاح کار به فال میمون گردید. تبیین این مقال آن که، طایفه روسیه بعد از ظهور قضیّه سال قبل به فکر کار افتادند و از طرف دریای خزر نیز در سـرحدّات استراباد و (۳) مازنـدران بنای شورش نهادنـد و دو فروند کشتی جنگ به فرضه جات (۴) آن دو ولایت راندند و از ابلاغ سیم و زرّ بی مرّ، آیت فریب (۵) به گوش ترکمانان یموت ساکن دشت خزر خواندند.

قیات نامی از ایل یموت که شیطانی فتنه انگیز بود، فریب خورد و ایل مزبور راب)

۱- . ملّی: (تیغ زنان)

۲- . مجلس: (بالی)؛ اعتماد السلطنه در روزنامه همایون (جعفربای) نوشته است.

۳- . مجلس:- (و)

۴- . بندرگاه ها

۵- . ملی: (فریب)

مباشر فتنه و فساد کرده بالمرّه از جادّه اطاعت بیرون برد. نوّاب محمد قلی میرزای ملك آرای طبرستان شرفیاب درگاه خاقانی بود و (۱) ولد ارجمندش، نوّاب بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ولایت استراباد، که در دشت گرگان، شیری جلادت نشان بود، بدون اعلام این خبر به امنای دولت جاوید اثر پای جلادت برگشود. مهدی قلی خان و محمّد تقی خان هزار جریبی و اسماعیل خان فندرسکی و نقد علی خان کتول را با قادر اندازان استراباد و مازندران و یک هزار نفر از سواره کوکلان ترکمان برداشت و روی همّت به تاخت ایل جعفر بایلی گذاشت.

در شب پنجشنبه نوزدهم (۲) شهر شعبان المعظّم، قبل از طلوع صبح صادق در اوبه آن قوم کاذب ریختند و (۳) خون مردان ایشان را از صغیر و کبیر جمیعا با خاك راه آمیختند.

زنان و دختران را کلّا اسیر کردند و با احمال و اثقال آن طایفه به صوب استراباد آوردند.

از ظهور این فتح نمایان، روسیه دریا حساب ها برداشتند و بادبان هزیمت کشیده روی به دیار ادبار گذاشتند.

حضرت صاحبقران نامدار پس از استماع این اخبار بهجت آثار، به (۴) احتیاط کار، منوچهر خان ایچ آقاسی باشی دربار فلك مدار را به نظم ولایت گیلان و محافظت فرضه انزلی فرستاد و جناب امین الدوله عبد اللّه خان که از عمل معزول بود، به التزام دار السلطنه اصفهان و انتظام امور نوّاب سیف الدوله العلیّه سلطان محمد میرزا حکمروای آن سامان پای برگشاد.

ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی ایمان به تسخیر قراچه داغ و ایروان و مخذولی آن جماعت پرخذلان و حرکت موکب اعلی به آذربایجان و فتح سارواصلان

چون از قراری که در آخرین سنه قرن اوّل در جلد مسمّی به نامه خاقان نگارشه)

۱- . ملی:- (و)

۲- . مجلس:- (نوزدهم)

۳- . ملی:- (و)

۴- . مجلس:- (به)

یافت، تـدارک چهارده (۱) سـاله ایّام مصالحه را، الکسـندر یرملوف سـردار گرجسـتان به سـبب مخالفت با کارپردازان دولت ابدبنیان به باد فنا داد و قلعه جات متصرّفی روسیه کلّا به دست غازیان رکاب ستیّه افتاد، لهذا مشارالیه در دولت روس به خیانت منسوب و ینارال پسقاویچ (۲) به سـرداری گرجستان منصوب آمد. کینیاز مددوف حاکم قراباغ و شیروان و شکّی نیز [۳۶۹] از عمل معزول گردید و نوبت حکومت به انجسوف نام رسید. ینارال پسقاویچ به تلافی و تدارک خسارت سال قبل، ینارال دویچ نام را با ده هزار صالدات و بیست عراده توپ قبل از حرکت خویش به تسخیر قلعه ایروان روان کرد (۳) و انجسوف نیز با شش هزار نفر صالدات و ده عراده توپ به عزیمت قراچه داغ روی آورد.

دویچ کیج در غرّه شـهر شوّال المکرّم وارد اوچ کلیسـیا، و انجسوف نامعروف در کنار پل خداآفرین اقامت آرا گشت. حسـین خان سـردار، خود با استعدادی بی شمار در قلعه ایروان نشست و برادرش حسن خان ساروواصلان با پنج هزار سوار جرّار و یک فوج سرباز آتشبار در خارج قلعه همّت بر دفع خصمان بست. از طرف قراچه داغ، نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار فوج سـرباز صاعقه بار و پنج عراده توپ دوزخ شرار در کنار رود ارس رایت جلادت را برافراخت و ینارال دویچ با سه بطالیان (۴) سـرباز و یک هزار نفر سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسیا به عزم استخلاص قلعه سردار آباد ایروان پرداخت. سـردار آبـاد مزبور که (۵) از مسـتحدثات حسـین خـان [است] و فی مـابین اوچ کلیسـیا و قلعه طالین واقع و در شـش فرســخی ایروان اسـت و آبش از رودخــانه ارس روان. متــانت آن قلعـه از درک خیـال افزون بـود و از ذخیره و آذوقـه فراوان مشحون.

حسن خان ساروواصلان در کنار قراسو، که فی مابین سردارآباد و اوچ کلیسیاست،ه)

۱- . مجلس: (چارده)

۲- . جنرال پاسکویچ(General Paskevitch)

۳- . مجلس:+ (انجسوف)

۴- . نام واحد نظامی در روسـیه. در انگلیسـی Battalion¬ به معنی گردان است و در زبـان روسـی نیز به همین معنـا به کار رفته است. این واژه در اواخر دوره قاجار در نامه های رسمی به صورت (باتالیان) نوشته می شد.

۵- . مجلس:- (مزبور که)

خود را به خیل دویچ کیج زد و از طالع فیروز خسروی دویست نفر زنده دستگیر و یک صد و سی نفر از آن قوم بی تدبیر قتیل شمشیر غازیان شیرگیر شد. باز به هر طوری که ممکن بود، روسیه خود را به قلعه سردارآباد رسانیدند و شب هنگام یورش برده و از اهتمام جان فشانان اسلام کاری نکرده چون بخت خود برگردیدند، لاعلاج روی به تسخیر قلعه طالین گذاشتند و در آن جا نیز سودی نبرده راه مراجعت برداشتند.

سارواصلان در کنار رود زنگی قرار یافت و ینارال دویچ به اوچ کلیسیا به جانب ایروان شتافت.

روسیه متوقّفین در کنار پل خدا آفرین (۱) نیز خواستند از آب ارس عبور نمایند و دست تطاول به تسخیر قراچه داغ برگشایند، نوّاب ولیعهد ثانی محمد میرزا از کمین کین برجست و در وسط رودخانه رشته قرار روسیان را از هم بگسست. پاره [ای] در آب فنا غرق شدند و اکثری از شعله سوزان توپ فروزان، قرین حریق آمدند. لاعلاج بنه و اسباب خود را ریختند و به صوب دیار ادبار گریختند.

مژده این فتوحات در اواخر شهر شوّال المکرّم در دار الخلافه ارم توأم به عرض صاحبقران معظّم رسید و قلب مبارك الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید و به شکرانه این فتح نمایان و نذری که در سال قبل مرکوز خاطر (۲) معدلت بنیان بود، موازی یک عدد قندیل طلای مینا که وزنش یک هزار و دویست مثقال و مشحون از انواع جواهر و لآل (۳) گردید و قیمتش به مبلغ یک هزار تومان (۴) رسیده بود، وقف روضه مطهّره بضعه احمدی- صلوات اللّه علیها- فرمود و به دار الایمان قم گسیل نمود.

پس از آن در یوم سه شنبه هشتم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو، با عزمی عدو شکن و لشکری اهریمن فکن، از دار الخلافه میئوون حرکت و سه روز در عمارت مبارکه سلیمانیه متوقّف و روز جمعه یازدهم [این ماه] رایات ظفر آیات به عزم مملکت آذربایجان شقّه گشا آمد.ن)

۱- . در ساحل جنوبی ارس و شمال شهرستان کلیبر

۲- . ملی: (خواطر)

۳- . لآلی؛ جمع لؤلؤ

۴- . مجلس: (پنج هزار تومان)

در منزل میانج، معادل پانصد نیزه سر از رؤوس (۱) منحوس روس از نظر مرحمت مأنوس گذشت و کیفیت ماجرا [۳۷۰] به این سیاق معروض گشت که، روسیه اوچ کلیسیا، بعد از آن صدمه که از حسن خان ساروا‌صلان دیدند، به تلافی کار، عازم شبیخون به اردوی او گردیدند.

ینارال منکروف با کینیاز سواریمیز نام و چهار هزار صالدات و یک هزار سوار قزّاق و چهار عراده توپ، شب هنگام از آب ارس عبور نمودند و قراولان اردوی ساروا‌صلان به تعجیل شتافته، مهر از گنجینه این راز سربسته گشودند. ساروا‌صلان بنه و اغروق را به جا گذاشت و خود با چهار هزار سوار در خارج سنگر، رایت کمین برافراشت. روسیه غافل از حقیقت کار، به اردوی او ریختند و سواران ساروا‌صلان در عقب سنگر ایشان به سنگرها درآمده، خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. ینارال منکروف توپخانه خود را گذاشت و با بقیّه السیف راه فرار برداشت. سواران جرّار عقب او پی سپار شدند و آن گمراهان در آن شب تار در رود ارس غریق آمدند. بالجمله، از طالع فیروز خسروی [مصرا] ع:

پاره [ای] را سوخت آتش پاره [ای] را

برد آب ساروا‌صلان اسیران را کلّا سر بریده و رؤوس منحوس را روانه دربار همایون گردانید. حسب الامر دارای جهان، سرهای آن بی دینان به دار الخلافه طهران فرستاده شد و اطفال ری را از همّت کی، اسباب لهو و لعب آماده آمد. (۲)

پس از ورود موکب اعلی به دار السلطنه تبریز مژده فتحی دیگر، سامعه افروز شاهنشاه نصرت انگیز گردید. تبیین این مقال این که: موازی پانصد عراده آذوقه از تفلیس به جهت حاصرین قلعه ایروان می بردند. حسن خان ساروا‌صلان از حقیقت کار آگاه [گشته] و شب هنگام، آن قوم رو سیاه را بر سر راه تاخت و قوم مستحفظین آذوقه را کلّا قتیل تیغ بی دریغ ساخت. عرّاده های آذوقه را به قلعه سردارآباد روان کرد و وقایع را به دربار اقدس عرضه آورد.

پس از وصول این اخبار سارّه، موکب ظفر کوکب از دار السلطنه تبریز حرکت نمودد)

۱- . ملی و مجلس: (رؤس)؛ در نسخه های ملّی و مجلس همه جا واژه (رؤس) آمده که اصلاح شد.

۲- . ملی:- (آمد)

و در غرّه شهر ذی حجّه الحرام در چمن قبله، من محال اورنق تبریز، نصب سرادقات جلال فرمود. چون از فیض فضل الهی و طالع فیروز شاهنشاهی در سنه اوّل قرن ثانی از دولت خسروانی چنین فتوحات دست داد، مؤلّف واقعه نگار، تهنیت این سال خجسته فال و فتوحات خیر مآل را قطعه [ای] مشعر بر تاریخ قرن ثانی انشاد و درین رساله ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذو الجلال سال قرن ثانوی از حضرت صاحبقران

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که زدسکّه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان

این زمان یک قرن شد کآرایش تاج است و تخت عمر خواهم تا ببینم قرن ها چون این قران

خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره هاست بهره ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان

نیّت صافی به خیل آفرینش واجب است کاین امانات از خداوند جلیل مهربان

در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است از دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان

از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان

خلقت او از نظام مملکت شد تربیت نیّت او بر دوام سلطنت شد ترجمان

کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات رو بخوان تورات و از داود جو در آن نشان

یادگار اولادها از صلب این شه یک هزاراین چنین کثرت بماند جاودانی حکمران

سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکارزیبد ار صاحبقران تیمور او را پاسبان

شد به سال اول صاحبقرانی بس فتوح وین فتوحات است آیات سعادت را نشان

[۳۷۱] تهنیت گو زین فتوحات است اهل روزگارطبع من نیز از پی این تهنیت شد مدح خوان

خاوری دید این فتوحات از پی تاریخ گفت وه که هست این سال سال اوّل از صاحبقران

ذکر تسـخیر قلعه عبّاس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان و سایر اوضاع اتفاقیّه در آن اوان تا زمان نزول موکب نصرت نشان به چمن مهربان و ذکر هرگونه داستان

عبّاس آباد که از مستحدثات نوّاب ولیعهد زمان و واقع در دو فرسخی قصبه نخجوان و قریب به رودخانه ارس به فاصله دو میدان است، درین اوقات که موکب اعلی به دیار آذربایجان نهضت آرا شد، جماعت روسیه به مصلحت وقت دست از محاصره ایروان کشیدند و به سبب مجادله با سپاه ظفرپناه، قاصد نخجوان گردیدند. نوّاب نایب السلطنه نیز که در بلده خوی بود، از آن جا حرکت و در محال (۱) چورس اقامت فرمود و احسان خان ولد شیخ علی خان، حاکم سابق نخجوان، با فوج نخجوانی را مأمور به حراست قلعه عباس آباد نمود؛ محمّد امین خان دولوی قاجار را، که شرف از مصاهرتّ)

۱- . مجلس: (محلّ)

حضرت خلافت داشت، به شراکت احسان خان و جمعی از قادراندازان جانبازان بختیاری با خواجه عباس خان سرکرده ایشان به محافظت آن قلعه برگماشت. احسان خان حرامزاده، نمک خوان احسان آن دودمان رفیع الشأن را فراموش کرد و به پیغامات نرم نرم، ینارال پسقاویچ را به محاصره قلعه عبّاس آباد آورد. شاهنشاه اسلام پناه، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پنج هزار سوار جرّار و پنج هزار پیاده آتشبار روانه محال چورس فرمود و نوّاب نایب السلطنه العلیّه را به جهت اعلام فرمایشات به رکاب ستیّه احضار نمود. رایات ظفر آیات از چمن قبله شقّه گشا و خارج بلده خوی، مضرب خیام فیروزی لوا گردید و در همان روز، نوّاب ولیعهد زمان با معدودی از خاصان به شرف عتبه بوسی رسید. چهار روز در اردوی همایون توقّف کرد و پس از اطلاع از مکنونات خاطر اعلی مجدّدا روی به محال چورس آورد. جناب آصف الدوله العلیّه اللّهیار خان، وزیر اعظم با مساوی پنج هزار سواره و پیاده رکابی در رکاب ولیعهدی حسب الامر روان [شد] و ولد ارجمندش محمّد حسن خان سالار با دو نبیره شاهنشاه تاجدار از جانب پدر عالی مقدار، نایب دیوان و کار شد و خبر شدّت روسیه در محاصره قلعه عباس آباد گوشزد حضرت ولیعهد نامدار آمد. نوّاب نایب السلطنه و حضرت رکن الدوله و جناب آصف الحضره با معادل شش هزار سوار جرّار و ده عراده (۱) توپ آتشبار از محال چورس به عزم مجادله با روسیه غدّار حرکت نمودند و از طرفی حسن خان ساروا‌صلان را نیز با فوجی از سواران گردانگیز پای جلادت برگشودند. منظور این که موکب حضرت ولیعهد نامدار در گوشه [ای] کمین کرده، حسن خان- علی رؤوس الأشهاد- سواران معدود خود را به جولان آورده باشد تا سردار روسیه، مجادله با آن قوم قلیل را غنیمت شمارد و دست از تسخیر قلعه عباس آباد بردارد؛ در هنگام عبور روسیه از آب ارس، از کمین کین برآیند و دست جلادت به استیصال آن قوم بی دین برگشایند. تدبیر درست بود، ولی تقدیر کار خود را نمود. یک نفر از ارامنه ایروان که در اردوی ساروا‌صلان بود، شب هنگام بر اسبی از اصطبل او سوار گشته به جهت اعلام خبر، روی به اردوی پسقاویچه)

۱- . مجلس: (دو عرّاده)

نمود. علی الصباح حضرت ولیعهد زمان غافل از ماجرای جاسوسی [۳۷۲] ارمنی ایروان، از منزلی که بودند با همراهان عزیمت راه نمودند.

روسیه چون از حقیقت کار آگاه گشتند، با کمال آراستگی و احتیاط از رود ارس گذشتند. ولیعهد نامور کار را نه بر وفق مرام دیـد، لهذا لاعلاج در برابر آن قوم غدّار صف کشـید. پس از کرّ و فرّی چند از تاثیر قضای ناپسـند، کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرّف سپاه ظفرپناه بیرون. چهار نفر از دلاوران روسیه قاصد رزم نایب السلطنه البهیّه شدند و هر چهار نفر از صدمه تیغ آبدار و تفنگ پرشـرار آن شـیر بیشه کارزار بی جان آمدند. فضـلعلی خان قوانلوی قاجار در آن روز عافیت سوز مردانگی ها نمود و چون خنگش به غایت مجروح شـده بود، پیاده شـده، دست به مجادلت برگشود. از زخم های متوالی که دید از پای در غلطید، ولی از یمن طالع خسروانی آسیبی به جانش نرسید.

پرسـتارانش از میان کشتگان (۱) جسـتند و همّت بر التیـام جراحاتش بسـتند. به سـبب ظهور این جلادت فـدوی جان نثار لقب یافت و نسلا بعد نسل از بروز این موهبت به وادی مفاخرت شتافت.

بـالجمله قشون فراری و قراری کلّا به محـال چورس برگشـتند و از مجـادله با روسـیه درگذشـتند. پسـقاویچ علمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشت و از رود ارس گذشـته، به این حیله، همّت به تسـخیر عبـاس آبـاد گمـاشت. احسان خان نمک به حرام که سابقا با او مراود بود، در روز بیست و هفتم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و دو، حرسه قلعه را بند برپا نهاده، باب مراد بر چهره روسیان بدنهاد برگشود.

ینارال پسـقاویچ، سردار محمّد امین خان قاجار و خواجه عباس خان، سرکرده جانبازان بختیاری و برخی از خوانین آن طایفه را محبوسـا روانه تفلیس کرد و احسـان خان حرامزاده در اجر آن خـدمت از تفویض حکومت محال نخجوان نام برآورد. سـبحان اللّه! پـدر بـدگهرش در ایّام دولت سـلطان شـهید- أنار اللّه برهانه- خیانت ها نمود تا بالاخره از دو دیـده نابینا گشـته، در زاویه گمنامی غنود. این ولد الزنا، کفر را بر اسلام ترجیح داد ون)

۱- . ملی و مجلس: (کشته گان)

باب بلایی چنین بر روی اسلام برگشاد.

[مصرا]ع:

از کوزه همان برون تراود که دروست

خلاصه، بعد از اطلاع امنای دولت علیّه از این قضیه، برحسب امر صاحبقران تاجدار، حاجی محمّد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان غلام گرجی نایب و داماد یوسف خان سپهدار به انضمام جانبازان اخلاج ساوه و قم به محافظت قلعه خوی مأمور شدند و عبد اللّه خان فیروز کوهی با دسته ابواب جمعی به محارست قلعه تبریز دامن زنان آمدند.

موکب اعلی از خارج بلده خوی حرکت کرد و چمن مرند، مضرب خیام ظفر پیوند شد و تاخت ولایت قراباغ، به عهده نوّاب محمّد میرزا امیرزاده بی مانند [گذاشته و] امیرزاده جهانگیر میرزا نیز به صوب سالیان (۱) سبک عنان آمد (۲) و حضرت رکن الدوله علی نقی میرزا مأمور به توقّف محال چورس (۳) و آن سامان و نوّاب ولیعهد دوران به صوب ولایت ایروان روان گردید. پس از انجام این مهام، اردوی ظفر فرجام را از منزل مرند (۴)، مکان در قریه النجق (۵) گشت و پس از روزی چند در چمن مهربان (۶)، که من جمله توابع بلوکات آلان براغوش (۷) تبریز است، قبّه بارگاه از گنبد مهر و ماه درگذشت.

ذکر وقایع اتفاقیه در توقّف چمن مهربان و ظهور بلای وبا در اردوی روسیه بی ایمان و طالب صلح شدن ایشان

پسقاویچ بدنهاد بعد از تسخیر قلعه عباس آباد روزی چند در آن جا توقّف کرد و ازان

۱- . از مناطق ساحلی خزر، جزو طالش علیا در خاک جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۲- . مجلس:- (آمد)

۳- . از مناطق ساحلی خزر، جزو طالش علیا در خاک جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۴- . مجلس:- (مرند)

۵- . شرق شهرستان مرند

۶- . در شمال غربی سراب در نزدیکی شعبات تلخه رود

۷- . واقع در شرق مهربان

طالع فیروز خسروی، بلای وبا در اردوی او روی آورد. هر روز [۳۷۳] معادل سیصد نفر ازین بلا می مردند و بقیه از الم فوات ایشان و بیم از حیات خویش حسرت ها می خوردند تا بالاخره راه ییلاقات قراپاپای قراباغ را سپردند. پسقاویچ به توهّم تلافی عباس آباد، میرزا گربایدوف نام را که از اعاظم آن دولت و همشیره زاده او بود، به خدمت نوّاب نایب السلطنه به جهت طلب صلح روان نمود. بعد از عرض این خبر بر پیشگاه (۱) دارای دادگر، به لفظ پر گوهر مکرّر فرمود که، مقصود پسقاویچ از فرستادن گربایدوف، حیله بازی است، نه صلح سازی و به سبب شدّت وبا ترسیده و تا لشکر متفرقه خود را بی آسیبی جمع نماید، به این حیله متمسّک گردیده است. بالجمله، این استدعا مقبول نیفتاد و گربایدوف مزبور بدون شرفیابی حضور پرنور از اردوی ولیعهد جلادت ظهور به معسکر پسقاویچ مغرور روی نهاد. در خلال این احوال به عرض عاکفان سدّه جلال رسید که، شیخ علی خان برادر احسان خان کنگرلو که حاکم اردوباد نخجوان بود، درعین حرام زادگی حلال زادگی کرده و برادری خود را با آن حرامزاده دیگر به سر حدّ ثبوت آورده است. قلعه نظّاره من اعمال اردوباد نخجوان را به روسیه داده و خود نیز چون کلب عقور قلّاده خدمت سگی دیگر را بر گردن نهاده است.

از موقف خلافت مقرّر شد که ابراهیم خان قاجار دولّو با دلاوران مقدّم و قراگوزلو به سمت اردوباد رو آرند و همّت بر استرداد قلعه نظّاره گمارند. برحسب امر اعلی، مأمورین به سرعت باد شتافتند و در همان ساعت ورود از طالع خسرو مسعود، قلعه را به غلبه گرفته، در آن جا توقف یافتند؛ سرهای مستحفظین را کلّا از تن بریدند و ابدان خبیثه ایشان را از فراز برج و باره سرازیر گردانیدند. خلاصه، نوّاب امیرزادگان اعظم محمد میرزا و جهانگیر میرزا که از قرار نگارش به تاخت قراباغ و سالیان رفته بودند، شور روز رستاخیر در آن بلاد برپا نمودند: آن یک ولایت قراباغ را زیر و زبر ساخت و این یک حارسین سالیان را اسیر کرده و توپخانه و آلات حرب ایشان را به سبب تعسّر حمل و نقل به دریا انداخت.ی)

۱- . مجلس:+ (رأی)

مژده این اخبار بهجت آثار در روز جمعه هفدهم شهر صفر المظفّر سنه یک هزار و دویست و چهل و سه در چمن مهربان (۱) به عرض حضرت صاحبقران رسید و خاطر (۲) خطیر اعلی بغایت مبتهج و مسرور گردید.

بیت:

ظفر آماده به شهر صفر است فتح در فتح و ظفر در ظفر است

ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشترک ایروان و قریه خوک نخجوان و حرکت موکب اعلی از چمن مهربان به سراب و اوضاع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه جاویدمآب در هر مواد و باب

چون از قراری که نگارش یافت، نوّاب نایب السلطنه العلیه مأمور به صوب ایروان بود، لهذا بعد از انقضای ایّام عاشورا، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را با الوار مافی و غیره و اتراک شاهسون در محال چورس گذاشت و (۳) خود با استعدادی شایان راه آن سامان برداشت. پس از ورود مایحتاجی وافر و توپخانه و قورخانه و اوضاعی متکاثر، بر تدارک قلعه داری ایروان افزوده شد. قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه با جعفر قلی خان مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمد خان مقصود لوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری را، ضمیمه مستحفظین آن قلعه فرموده حسین خان سردار را ملتزم رکاب ظفر مآب ساخت و به محاصره قلعه اوچ کلیسیا پرداخت. حارسین قلعه اوچ کلیسیا از [سپاه] روسیه [در] آباران امداد خواستند. و ایشان نیز با استعدادی شایان به نیت امداد از جای برخاستند. حضرت نایب السلطنه ازین داستان آگاه و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان [۳۷۴] گرجی، غلام پیشخدمت باشی را با چهارهزار نفر جمعیت به محاصره اوچ کلیسیا گماشت و خود باو)

۱- . مجلس: (مهربان)

۲- . ملی: (خواطر)

۳- . مجلس:- (و)

استعدادی نمایان راه آباران برداشت. روسیه آباران غافل از حقیقت کار اعانت محصورین قلعه اوچ کلیسیا را روان شدند و از کمال شکستگی بخت در قریه اشترک، من اعمال ایروان، با غازیان رکاب حضرت ولیعهد کامیاب، دست و گریبان آمدند. از دو طرف، نایره حرب افروخته شد و جان های مخالفین از آتش فشانی مجاهدین چون بوته خار از شعله نار سوخته آمد. از هنگام طلوع مهر فروزان تا وقتی که از جانب سمت الرأس به سمت مغرب روان گشت، ابواب مجادله باز بود و دست مجاهدین اسلام به سرافشانی آن کفره ظلام دراز. بالاخره از طالع فیروز خسروی، نور بر ظلمت و اسلام بر کفر غلبه کرد و جنود روسیه از شهاب ثاقب، چون جنود ابلیس روی به هزیمت آورد.

توپخانه و اسباب خود را کلّا ریختند و بقیّه السیف به اوچ کلیسیا گریختند (۱) و از عقب ایشان، سواران جلادت انتما و از پیش رو، سربازان متوقف در خارج اوچ کلیسیا درآمدند و آن جمع پریشان بغایت مضطرّ شدند. به علامت امان تفنگ ها از دست انداختند و غازیان مظفر کلّا را دستگیر ساختند. احدی از آن قوم بدبخت رهایی ندید مگر قلیلی مجروح که به حکم نوّاب اشرف خود را به قلعه کشید.

حضرت اعلی یک روز در معسکر فیروز متوقف و یحیی خان امیر آخور باشی و قوللر آقاسی خود را با سرها و اسرا به دربار اعلی فرستاده، موکب فیروز به صوب ایروان منصرف گردید. ینارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از اطلاع ازین شکست، ینارال ارستوف گرجی را به حراست قلعه عباس آباد گذاشت و از منزل قراپاپای نخجوان حرکت کرده راه ایروان برداشت. نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا و حسن خان ساروا‌صلان نیز از محال چورس حرکت و به جانب ایروان راندند و ایلات و احشامات سامان ایروان را که در کنار رود ارس توقف داشتند، به سبب ایمنی از تطاول جماعت روسیه حرکت داده در سقناقات محکم نشاندند و فوجی از سپاه ظفرپناه به محافظت ایشان، دامان پردلی افشاندند.

نوّاب نایب السلطنه، حضرت رکن الدوله را در ایروان ملاقات نمود و به احتیاط این که روسیه قاصد ایروان شده اند، از آن جا حرکت کرده در دامنه آقری داغ که قریب بهو)

۱- . مجلس:- (و)

قریه آبخوره است، اقامت فرمود. پسقاویچ بعد از آگاهی از توقف نوّاب ولیعهد زمان در آبخوره روی به قلعه اوچ کلیسیا نهاد و چند روزی توقّف کرده زخم داران سپاه را به تفلیس فرستاد و پس از آن به محاصره قلعه سردارآباد پای برگشاد. نوّاب اشرف، حسن خان ساروا‌صلان را به محافظت سردار آباد روان کرد و به جهت اضطراب پسقاویچ، خود به تاخت حول و حوش قریه عباس آباد روی آورد. ینارال ارستوف از قلعه عباس آباد با استعدادی زیاد برآمده در حوالی قریه (۱) خوک نخجوان به مقابله پرداخت و حضرت ولیعهد مظفر در برابر، پای ثبات افشرده، از دستبرد غازیان ظفرنشان، سلسله آن جمع را پریشان ساخت.

ینارال ارستوف مخذولا منکوبا به جانب عباس آباد برگشت و حضرت والا به منزل چشمه شاهی خوی نزول نموده، قبه خرگاه فلک جاه از ذروه ماه درگذشت.

بالجمله، صاحبقران نامدار که در چمن مهربان (۲) توقف داشت، بعد از آگاهی از مژده فتوحات شایان، همّت ملوکانه بر نظم ولایات گماشت. جناب آصف الدوله را به حراست قلعه تبریز نامور (۳) فرمود و خوانین ذی شأن، عبد اللّه خان ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و ولی خان [۳۷۵] تنکابنی و حاجی حسن خان (۴) دامغانی و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی و عبد اللّه خان دماوندی را با دسته جات ابواب جمعی به همراهی جناب آصف الدوله حکم نمود. مبلغ ده هزار تومان زر نقد به انعام نوّاب نایب السلطنه از خزانه عامره داده شد و موکب اعلی به جهت وصول رؤوس و اسرای روس (۵)، از چمن مهربان به منزل سراب، روی سعادت نهاده در اواخر شهر صفر المظفّر، یحیی خان امیر آخورباشی با سرها و اسرای روس وارد اردوی ظفر مأنوس گردید. در روز بار، موازی دو هزار و سیصد نیزه سر و یک هزار و پانصد نفر زنده از آن قوم بداختر و پنج عراده توپ دشمن شکن (۶) به نظر دارای بحر و برّ رسید. یک صد ور)

۱- . مجلس: (قلعه)

۲- . مجلس: (مهربان)؛ در نسخه مجلس همه جا به این شکل آمده که نادرست است و صحیح آن (مهربان) است.

۳- . مجلس: (مأمور)

۴- . مجلس:- (خان)

۵- . ملی: (پروس)

۶- . ملی و مجلس: (دشمن شکر)

پنجاه نفر اسـرا از جمله معارف ینارالان و افیسـران بودند که رخ ها در حضور اعلی بر خاك عجز و انکسار سودند. سایر آلات حرب، از تفنـگ و شمشـیر و غیره و نشان های مرصّع، از حساب بیرون بود. یک فوج از اسـرا (۱) به انضـمام ده عراده توپ به انعام نوّاب سـیف الـدوله سـلطان محمد میرزا روانه اصـفهان شد و بقیّه گسـیل به دار الخلافه طهران. خلاصه، پس از انجام این مهام گیسوی لیلای رایات (۲) ظفر را تاب دادند و با یک جهان فتح و فیروزی از منزل سـراب حرکت کرده، روی سـعادت به دار الخلافه طهران نهادند. روز شـنبه دوازدهم شـهر ربیع الاوّل سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، عرصه ری از ورود کی، طعنه بر اختر جدی زد و گندآوران میدان رزم را در ایوان بزم، نوبت استماع آواز رود و نی شد.

سعدی:

وقت عیش و طرب بستان است روز بازار گل و ریحان است

ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردار آباد ایروان و سایر وقایع حسرت افزای آن زمان

تـا موکب همایون اعلی در ارباع ولایات آذربایجان اقامت آرا بود، پسـقاویچ سـردار روسـیه جرئت اقـدام در کاری نمی نمود. بعد از آن که آن عرصه را از وجود خسرو دشمن شکن خالی یافت، بی باکانه به وادی طغیان شتافت.

نوّاب نایب السلطنه نیز که گاهی در ایروان و وقتی در نخجوان به سر می برد، به سبب عدم آذوقه از رود ارس گذشته، روی به محـال چورس آورد. جنـاب آصف الـدوله پس از محرومی از خاکپای خسـروی، دسـته جات مازنـدرانی و غیره را روانه تبریز سـاخت و بـه اتفـاق جنـاب میرزا ابـو القـاسم قـائم مقـام و فـوجی از سپاه ظفر فرجـام از آب ارس گـذشـته بـه نظـم قریه النجق پرداخت.ت)

۱- . ملی: (اسر)

۲- . ملی: (ریاست)

نوّاب نـایب السـلطنه پس از چنـد روز توقف از محـال چورس به ولایت خوی گراییـد و جناب آصف الـدوله و قائم مقام را به حضور پرنور طلبیـد. ینـارال پسـقاویچ بعـد از گذشـتن نوّاب نـایب السـلطنه و آصف الـدوله از رود ارس بـا اطمینـان کامل در محاصـره سـردار آباد رایت شـدّت برافراشت و حسن خان سارواصـلان که همواره اصـرار در جنگ و انکار در صـلح داشت و شب و روز همّت بر محـارست آن قلعه می گمـاشت، از بیم جـان نیم شـبی دیـوار قلعه را (۱) شـکافت و فرارا به جانب ایروان شتافت. علی الصباح که ارامنه ساکن سردارآباد از قضیّه روباه بازی سارواصلان آگاه شدند، ابواب قلعه را گشوده روسیه را به دخول رهنما آمدند. پسـقاویچ در روز شنبه نهم شهر ربیع الاول وارد سردار آباد گردید و صاحب آذوقه و اندوخته زیاد [شد]. پس از آن کـه آذوقـه سپاه خـود را از آن قلعه فراهم آورد، بلاـتوقّف و درنـگ به تسـخیر قلعه ایروان روی آورد؛ در اوّل بـار [۳۷۶] جعفر قلی خان مقدم که با فوج مراغه [ای] از جمله مستحفظین عمده بود، یا از بیم جان، یا به سـبب اغوای احسان خان نادان فرار نمود؛ ثانیا حسن خان سارواصلان که به سبب سوء رفتار خود از اهالی قلعه نامطمئن بود، دست اهتمام در قلعه داری نگشود و از ده شـبان روز، روسـیه از اطراف قلعه ایروان سـنگرها بسـتند و از شدّت باریدن مهره های آتشـین تفنگ، بنیان قرار اهـل قلعه را درهم شکسـتند. بالاـخره در شب جمعه دوازدهم شـهر ربیع الاـول سـنه یـک هزار و دویست و چهل و سه، هنگام طلوع صـبح صـادق، روسـیه کـاذب پای جلادت پیش نهادنـد و از سـمت [مسـجد] جامع ایروان، دست قـدرت به آتش فشانی گشادنـد. حارسـین قلعه را از تردّد گلوله هـای آتشـین پی درپی از پشت دیوار باره یارای سـر برآوردن نبود و سارواصـلان نیز دست از قلعه داری کشیده و در مسجدی که در درون قلعه از مستحدثات اوست رفته، اقامت نمود. باب قلعه به آن استحکام را بر چهره روسیان بدفرجام گشادند و کلید آن حصار استوار را به دست آن قوم بدکردار دادند.

حضـرت سارواصـلان را با دست بسـته در حضور پسـقاویچ آوردند و مشار الیه را با حاجی میرزا محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزانی و سایر تبعه و لحقه محبوسا روانه تفلیسا)

۱- . ملی:- (را)

کردند. جماعت روسیه به شکرانه این فتح سیّه به عیش و عشرت پرداختند و مسرعان، سریع این خبر وحشت اثر را در بلده خوی معروض رای نوّاب نایب السلطنه ساختند.

نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا و جناب آصف الدوله اللّهیار خان احتیاط کار را به دار السلطنه تبریز شتافتند و خوانین مازندرانی و غیره از ورود ایشان اطمینانی زیاده یافتند.

رحمت اللّه خان فراهانی با فوجی از سربازان صاعقه مبانی از بلده خوی به حفظ دره دزگرگر، که معبر روسیه به صوب تبریز بود، شتافتند و نوّاب نایب السلطنه به جانب محال مرند با همراهان از آن جا روی برتافتند. پس از ورود به آن حدود معلوم شد که مستحفظین دره دزگرگر (۱) را غفلتی دست داده و ارستوف گرجی ینارال نخجوان با صالدات و توپخانه فراوان از آن معبر گذشته و چندی در مرند توقف کرده، روی زشت به تبریز نهاده است.

نوّاب اشرف، فتحعلی خان ولد هدایت اللّه خان رشتی را که بیگلربیگی تبریز بود، روانه نزد پسقاویچ ساخت و از مراتب بیم و امید داستان ها پرداخت. خود لاعلاج به بلده خوی معاودت فرمود و انتظام آن ولایت را به نوّاب امیرزاده بهرام میرزا و حاجی محمّد خان قاجار و اسفندیار خان (۲) نایب سپهدار کماکان محوّل نمود. پس از انجام این مهام، روانه دار السلطنه تبریز و در منزل طیسوج (۳) چنین به عرض رسید که ینارال ارستوف در قریه صوفیان به جهت اطمینان حرکت پسقاویچ از ایروان و جذب قلوب تبریزیان توقّف دارد و در همین دو روزه، همّت به تسخیر شهر می گمارد. حضرت والاـ را آتش غضب زبانه کشید و معجّلا سوار گشته به دو فرسخی دار السلطنه تبریز رسید و در آن جا شنید که از تأثیرات قضا، امر دیگرگون گشته و تیر تدبیر از کمان تیرانداز قدر گذشته است. از فرط الجا و اضطرار، جناب قائم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار به صوب سلماس عزیمت نمود.ج)

۱- . ملی: (گزگرگر)؛ این قریه در جنوب شهرستان جلفا قرار دارد.

۲- . مجلس:- (خان)

۳- . طسوج امروزی، در شمال غربی بندر شرفخانه در شمال دریاچه ارومیه؛ مجلس: (طسوج)

انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان که در آیینه تصوّر ماست

ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز

بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز یکی آن که، نظر علی خان یکانلوی حاکم مرند- از قراری که نگارش یافت- در سال قبل قلعه گنجه را به روسیان گذاشت [۳۷۷] و خود راه فرار برداشت. درین سال به جرم این خیانت از تیغ قهر نوّاب ولیعهد زمان کشته شد و طایفه یکانلوی ساکن محال مرند به سبب همین مرحله، از خدمت کاری دولت قاهره برگشته، کفره فجره روسیه را طوعا ام کرها آوردند و باب بلایی چنین بر چهره اسلامیان مفتوح کردند؛ یکی دیگر آن که، احسان خان حرام زاده، که قلعه محکمه عباس آباد را به باد داده بود تا دیگران را نیز با خود شریک سازد، اهالی ولایات آذربایجان را کّلا در اطاعت روسیه تحریک و تحریض نمود. ینارال ارستوف هم چندی که در مرند و صوفیان توقف داشت، همّت بر جذب قلوب تبریزیان گماشت. میر فتّاح نام خلف ناخلف جناب مجتهد الزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی، که جوانی کبوترباز و در سلک رنود حیلت ساز و عاق والد سعادت انباز و بعد از پدر به جای او پیشنماز بود، مردم شهر را به اطاعت روسیه اغوا نمود و بر رؤوس منابر، زبان به دعای دوام دولت ایمپراطور روس برگشود. اوباش و الواط شهر را در روز ورود روسیه به صوفیان، به اخراج حفظه قلعه و نهب اموال ایشان جری کرد و آن جمع را به سبب غوغای عام بر حفظه مسلّط آورد.

نوّاب رکن الدوله، که برحسب امر اعلی احضار به رکاب شده بود، از شهر تبریز بیرون تاخت و جناب آصف الدوله در شدّت غوغای تبریزیان، حرم محترم نوّاب ولیعهد

زمان را از شهر بیرون کرده، در قریه باسمنج (۱) به نوّاب رکن الدوله ملحق ساخت. خود هر قدر کوشید که این فتنه را ساکن سازد و به اسکات اهل شهر پردازد، مفید نیفتاد و احدی تن به تمکین درنداد. بی شرمی اهل شهر به جایی رسید که یک نفر از توپچیان را که بر فراز باره به حکم جناب آصف الدوله به انداختن توپ مشغول بود، در حضور او از دیوار قلعه به زیر انداختند و اعضا و جوارح او را مجروح ساختند.

جناب آصف الدوله، عار فرار را بر خود روا نداشت و با افراط عدم استعداد، همّت به مدافعه گماشت. بعد از آن که توپ های روسیه از محل آچی چای دو فرسخی شهر صدا کرد، میر فتاح شطّاح، علمی برپا نموده، به اتفاق معارف و کدخدایان و عامّه تبریزیان روی به استقبال آورد. در روز جمعه سیم (۲) شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، [سپاهیان] روسیه توپ زنان و آتش افشان شدند و در ورود به ارک خارج شهر گشاده (۳) میان آمدند. جناب آصف الدوله را که در راه خدمت دولت قاهره تن به قتل داده بود و رشته عار فرار بر گردن ننهاده، به ارک بردند و در نهایت احترام محبوس کردند. میر فتاح فضّاح را علی الحساب در شهر، آمر و ناهی ساختند و به اعلام ینارال پسقاویچ سردار پرداختند. مشارالیه بعد از آگاهی، سرعت از باد استعاره کرده به صوب تبریز از ایروان پای برگشود. فتحعلی خان رشتی که از جانب نوّاب ولیعهدی نزد او می شتافت، در محال نخجوان ملاقات سردار را دریافت و (۴) پیغامات را کلّا گفت و جوابی که می بایست شنفت. چون پسقاویچ از فرط مآل بینی، تصرّف در ولایت تبریز را به عقل خود درست نمی دید و از هجوم عام اهل ایران و پایداری ایشان در خدمت دولت ابدارکان بی نهایت می اندیشید، لهذا فتحعلی خان را با خود به صوب تبریز برد و با جناب آصف الدوله ملاقاتی دوستانه کرده، به اعتقاد خود راه موافقت و مصالحت سپرد و علی العجاله تا از حقیقت مکنونات خاطر اهل تبریز آگاه گردد، ایالت آن ولایت را کماکان به عهده فتحعلی خان محوّل نمود و با مشارالیه، راه سخن از ملایمت و وفاق برگشود.

پس از وقوع این واقعات، ولایات و محالات [۳۷۸] مأخوذه را از فرستادن مباشرینو)

۱- . مجلس: (باسمج)

۲- . مجلس: (بیستم)

۳- . ملی:+ (به)

۴- . مجلس:- (و)

کاردان، نظمی کامل داد و جمعی را به تسخیر ولایت خوی فرستاد. نوّاب نایب السلطنه که با معدودی از غلامان در سلماس توقف داشت، مخالفت با پسقاویچ را در چنین هنگام، خلاف رویّه عقل می پنداشت؛ مستحفظین خوی را با توپخانه و آلات حرب کلّا به سلماس طلبید و ایالت آن ولایت را به امیر اصلان خان دنبلی که با روسیه در نهانی متّفق بود، محوّل گردانید. روسیه بلامانعی به شهر خوی داخل شدند و از تصرّف برج و باره به کام دل متواصل آمدند.

در خلال این احوال، جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام، که از دو فرسخی تبریز، مأمور نزد روسیه فتنه انگیز شده بود، مراجعت نمود و نوّاب اشرف از سلماس به صوب ارومیه عزیمت فرمود [و] حاجی بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت خود را مجددا نزد پسقاویچ روانه داشت و فقرات چند از مراتب غیرت و حمیّت ملوکانه و اجماع اهل عالم از آشنا و بیگانه و تسلط دولت علیّه ایران و شورش عام ایرانی و وفور اولاد و احفاد و خزائن حضرت صاحبقرانی از روی شدّت و غضب به او برنگاشت.

پس از ورود موکب اشرف به خارج ارومیه، حاجی بیژن خان از نزد پسقاویچ برگشت و از قرار تحریرات و تقریرات، این مطلب از حد تحقیق درگذشت که پسقاویچ از چنین دولتی بزرگ اندیشه مند است و از تصرّف تبریز همواره منتظر گزند. در نزد حاجی بیژن همواره سخن از صلح گفته و به مثقب ملایمت، گوهر خصوصیت سفته است؛ ملاقات با حضرت ولیعهد دولت را استدعا کرده و منزل دهخوارقان- هشت فرسخی مراغه- را به جهت ملاقات معیّن آورده است.

نوّاب نایب السلطنه تن به قضای الهی و مصلحت دولت شاهنشاهی درداد؛ بنه و اغروق را با نوّاب امیرزاده بهرام میرزا و امرای قاجار و افواج پیاده و سوار از راه ارومی و سلدوز به میاندوآب مراغه که اکنون معروف به رحمت آباد و سابقا موصوف به جغتو (۱) بود، فرستاده و خود متوکلا علی اللّه با معدودی از خواص درگاه به اردوی روسیه روسیاه روی نهاد. خلاصه نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا پس از رسیدن حرم محترم تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۶۶۱ ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز ..... ص : ۶۵۹ت.

۱- . این نام امروزه تنها بر روی رودی در منطقه میاندوآب به نام جغتوچای باقی مانده است.

نوّاب ولیعهد معظّم به قریه باسمنج (۱) به راه عراق روان شد و نمک به حرامان قبایل یکانلو و شـقاقی به عزم دستبرد در عقب ایشـان شـتابان [شدنـد]. تا ورود به قصـبه زنجان، حضـرت رکن الـدوله با آن طایفه بی حیا با معـدودی از سواره که در رکاب داشت، بنای زد و خورد گذاشت.

بعـد از ورود به زنجـان، اهـالی حرم محترم را بـا عمـده الخواص حـاجی علی اصـغر مازنـدرانی خواجه باشـی و عبـد اللّه خـان دماوندی روانه همدان ساخت و خود به عزیمت دار السلطنه قزوین پرداخت.

[مصرا]ع:

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر عرض سوانـح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملک زادگان و قشون های آراسـته از هر ولا و تکالیف شاقه روسـیه بی حیا در باب موافقت با دولت دارا و سایر قرارها و بنا

در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، فقرات قضایای اتفاقیه و افتادن ولایات ایروان و غیره به دست روسیه به عرض امنای دولت بهیّه رسید (۲) و دریای غضب نامتناهی اعلیحضرت شاهنشاهی را نوبت تلاطم گردید تا محرمان دور و نزدیک و عموم نوکر و رعیت از ترک و تاجیک مظنّه اضـطرابی نکنند، با کمال حلم و وقار، که سرشته با ذات فرشـته شـعار است، روی به نظم مهمّات نمود و مباشرین دربار علیّه را به نظم امور توپخانه و قورخانه و غیره امر فرمود و جناب معتمد الدوله العلیّه میرزا عبد الوهاب اصـفهانی را که در آن اوقات با [۳۷۹] منصب منشی الممالکی مباشر امور وزارت بود، به احضار نوّاب شاهزادگان با قشون های آراسته ممالک ایران در آن فصل زمستان فرمان داد و از کلک معجزنگار او فرامین قضا آیینه)

۱- . ملی و مجلس: (باسمج)

۲- . مجلس: (روسیّه)

مشعر بر عبارات رنگین و حاکی بر مضامین دلنشین ترقیم یافته به هر ولایتی بریدی رو نهاد. چون ینارال پسقاویچ سردار روسیّه ینارال رازن را که از معتمـدین دولت روس بود با اسـتعدادی تمام مأمور به توقّف میانج گرم رود نمود و مظنون این که ینارال رازن، اهـالی ولایـات خمسه و خلخـال و اویماقـات شـقاقی و غیره را راهزن و ابواب فریب و تحریک بر چهره ترک و تاجیک گشایـد، لهـذا به چـاره این کـار برحسب حکم صاحبقران تاجـدار، میرزا محمّـد تقی علی آبادی مازنـدرانی معروف به آقا که چنـدی به وزارت نوّاب عبـد اللّه میرزا و مباشـری ولایت خمسه سـرافراز بود و با اسـتحضار کامل در مدّت وزارت با اهالی آن ولاـیت رفتـاری به سـزا نمود، مـأمور به رتق و فتق مهام (۱) خمسه و جـذب قلوب رعایـای آن نـاحیه گردیـد [و] در غرّه شـهر جمادی الاول با احکام ستاره محل به عزیمت آن ناحیت گرایید.

نوّاب شـیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان برحسب امر شاهنشاه معدلت ارکان با جمعیّتی وافر (۲) از محل اختیار خود به صوب زنجان شتافت و دفع فتنه جویی ینارال رازن را که در میانج بود، در آن ولایت مسکن یافت.

خلاصه کلام، در اندک زمانی عرصه دار الخلافه از هجوم لشـکرهای از حد افزون چون سـپهر اخضر آراسته شد و خاطر الهام مظاهر شـهریار زمان به کینه خواهی از روسـیه بی ایمان برخاسـته (۳) [آمد]. غلام حسـین خان سـپهدار عراق ولد یوسف خان گرجی سپهدار سابق برحسب امر خسروی با معادل دو هزار پیاده آتشبار و ده (۴) عراده توپ صاعقه شرار به انضمام تدارک و آذوقه ماهی چهار در روز پنجشـنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی وارد قصبه ساوه گردید و حسب الامر الاعلی تا قشون های دیگر دررسد، در آن سامان اقامت گزید.

در اوایـل شـهر رجب المرجب، نوّاب محمّـد قلی میرزای ملـک آرای دار المرز طبرسـتان بـا مسـاوی دو هزار نفر از (۵) سواره گرایلی و اوصـانلو و افغـان و پیـاده اسـتر آبـادی و هزار جریـبی وارد گشـت و نـوّاب محمّـد تقی [میرزا] حکمروای ساحات خوزستان و لرستان و بروجرد، که در همان سنه ملّقب به حسام السلطنه شده بود، با شش هزار نفر ازز)

۱- . ملی: (رتق دقیق مهام)

۲- . مجلس: (فراوان)

۳- . ملی: (برخواسته)

۴- . مجلس: (دو)

۵- . مجلس:- (از)

سواران جرّار باجلان و بیرانوند و پیاده. بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ در اواخر شهر مزبور از دخول به خاک ری و زیارت آستان کی فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. نوّاب شجاع السلطنه العلّیه حسن علی میرزا والی مملکت خراسان با جمعیتی از سواره اکراد و اتراک خراسانی و علم مبارک جناب رضوی (ع) (۱) دررسید و هریک از شاهزادگان دیگر و حکّام هر بوم و بر، جمعیت ولایات خود را مهیّا داشته، احکام قضا نظام را منتظر گردیدند. بالجمله، موافق قراردادی که نگارش یافت، نوّاب ولیعهد زمان و پسقاویچ سردار روسیه بی ایمان به عزم ملاقات یکدیگر از بلده ارومی و دار السلطنه تبریز روانه دهخوارقان شدند و روسیه قبل از ورود موکب مسعود نوّاب نایب السلطنه با جمعیّتی گران و توپخانه آتش فشان به آن سامان وارد آمدند. در روز ورود نوّاب نایب السلطنه به دهخوارقان، پسقاویچ سردار و جمیع ینارالان با اعتبار به آدابی سزاوار به استقبال شتافتند و با احترام تمام به آداب خویش کلاه از سر گرفته و تعظیمات به جای آورده، هریک- علی قدر مراتبهم- از حضرت ولیعهدی التفاتی زیاده یافتند [و] به خدمتی [۳۸۰] که لازم مهمانی چنان بود، اقدام نمودند (۲) و هریک از ینارالان و صاحب منصبان، خدمتی را نامزد گشته، روزبه روز بر مراتب مهمان داری می افزودند.

جناب آصف الدوله اللّهیار خان را نیز از تبریز آوردند و روزی سه چهار مجالس مشاوره و گفتگو آراسته کردند. پسقاویچ را در باب ردّ ولایات سخن این بود که دولت روس را کرورات در راه تصرف این ولایات صرف گشته و از قرار سررشته دفتر ایمپراطوری، جمع آن از پانزده و بیست درگذشته است. در سال قبل اندوخته چهارده ساله ایّام موافقت در ولایات قراباغ و گنجه و شیروانات و طوالش کلّا کسیب غازیان ایرانی (۳) شد و باز به جهت استرداد ولایات مزبوره ضررها عاید دولت روسیه از صرف گنج های شایگانی آمد. یا مملکت آذربایجانی را چندی به تصرف دولت روس واگذارند که بعد از تلافی خسارت باز به اولیای دولت ابد آیت بسپارند، یا مساوی پانزده کرور وجه نقد در عوض خسارت دولت روس داده تا به تخلیه ولایات همّت گمارند.

چون قبول این تکالیف بدون اذن از شهریار تاجدار خلاف قرار بود، لهذا حضرتی)

۱- . مجلس: (ص)

۲- . ملی: (نمود)

۳- . مجلس: (ایروانی)

ولیعهد فطانت آیت، فتحعلی خان رشتی را به جهت عرض فقرات معلومه روانه دربار آسمان مدار نمود و مشار الیه در اوایل شهر جمادی الاول به دار الخلافه وارد گشت و بعد از اطلاع مراتب، شعله غضب قیامت لهب شهریاری از کره اثیر درگذشت. به نوّاب نایب السلطنه العلیه حکم محکم صادر شد که دریای طمع روسیه از بحر همّت خاقان کان مظاهر افزون است و قبول تکالیف شاقّه ایشان از حوصله اندیشه بیرون؛ اینک شیران بیشه هیجا را قلاده از گردن برداشته ایم و دریا دریا لشکر را به عزیمت آن کشور و استرداد ولایات از تصرّف روسیه بداختر گماشته ایم. ربع این تنخواه تکلیفی را به مصارف سپاه ظفرپناه خرج آریم و همّت خسروانه را به دفع خصمان کینه خواه برگماریم. نوّاب شاهزادگان حسن علی میرزا و محمد تقی میرزا و غلامحسین خان سپهدار با قشون های آراسته به مملکت آذربایجان مأمور شدند و در اواسط شهر رجب المرجب در دار السلطنه قزوین جمع آمدند. اطراف کوه و دشت از هجوم آن سپاه، چون صفحه سپهر از خیل نجوم مالامال گشت و صیت شورش و غوغای مجاهدین اسلام از فلک دوّار برگذشت. پسقاویچ سردار روسیه از کیفیت اجتماع ایرانیان آگاه گشت و از آن سخت گیری ها قاید ندامت را همراه آمد. اختیار قرار کار را به اولیای دولت قاهره تسلیم کرد و دالخسکی نام معتمد خویش را به جهت اظهار ارادت و انجام کار موافقت به دربار همایون گسیل آورد. نوّاب نایب السلطنه نیز جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام را به جهت اطفاء نایره غضب شهریاری فرستاد و مشار الیه بعد از ورود به زلال عرایض ضراعت آمود، شعله قهر قهرمانی را تسکین داد. بعد از گفتگوی بسیار، وجه مصالحه به ده کرور قرار یافت که هشت کرور را از خزانه عامره نقد تسلیم سازند و در باب دو کرور دیگر، امنای دولت روسیه به مهلت و مدارا پردازند.

حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه به سبب قرار کار دوستی و بستن عهدنامه روانه دهخوارقان شد و افراط خنکی دالخسکی روس از تحریر نوشته جات نامأنوس مایه سردی هنگامه آمد.

تبیین این مقال آن که، درین سفر که نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا برحسب امر اعلی با جمعیّت خراسانی به دار الخلافه جاوید مبانی آمد، عامّه مردم به جهات چند او را دوستدار شدند و لاعن شعورانه درباره او تفألات بی شمار می زدند که یکی از جمله

تفألّات، [۳۸۱] تفویض منصب جلیل ولیعهدی بود که هر تن این فقره را در نزد خود خیال می نمودند. دالخسکی مزبور این کیفیت نامعلوم را از روی عدم شعور به پسقاویچ مرقوم داشت و مشارالیه نیز بنای سردی و خنکی گذاشت، زیرا که از قرار نوشته جات معتبره، دولت روس به کرّات، ولیعهدی نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را تصدیق نموده بودند و به قانون نظام نقض عهد نمی نمودند. بالجمله، حاجی میرزا ابو الحسن خان، وقتی وارد منزل دهخوارقان گشت که پسقاویچ به سبب تحریرات پوچ دالخسکی کیج بنای خنکی گذاشته از سر صلح درگذشت. جناب آصف الدوله را به طوری که آورده بود، برداشت و روی به صوب تبریز گذاشت. نوّاب ولیعهد زمان هم از راه صاین قلعه افشار و سامان مکری به جانب ولایت گروس گراييد و نوّاب امیرزاده بهرام میرزا که با بنه و اغروق در میان دوآب مراغه متوقف بود به او ملحق گردید. حاجی میرزا ابو الحسن خان برحسب قرارداد حضرت ولیعهد زمان در قصبه زنجان توقف نمود و مسرع سریع السیر به جهت عرض این خبر به دارای دادگر پای استعجال برگشود. حضرت اعلی را بعد از اطلاع ازین اوضاع مجددا کانون غضب مشتعل گشت (۱) و از ادای وجه مصالحه انکار ورزید تا از قراری که- ان شاء اللّه تعالی- زبانزد کلک بیان خواهد شد، به سعی امنای دولت انگریز، نایره قهر شهریاری فرونشست و پس از ارسال تنخواه، عهد موافقت دولتین ایران و روس- بعون اللّه تعالی- به هم پیوست.

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فی مابین دولتین مخاصمت آمیز و آمدن ینارال رازن از جانب سردار روسیه به جهت امضای عهدنامه و سایر اوضاع اتفاقیه

دولت بهیّه انگریز را قانونی است که تا در قوّه دارند دولت های بزرگ را با یکدیگر به مخاصمه نمی گذارند [و] با هر دولتی از قریب و بعید بنای خصوصیّتد)

۱- . مجلس: (گردید)

گذاشته اند، خاصّه با این دولت پایدار که از بدایت کار، رسم موافقت مرعی داشته اند.

سرگور اوزلی بارونت، ایلچی آن دولت بهیّه- از قراری که در جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد- واسطه صلح فی مابین دولتین ایران و روس گردید و پس از انقضای چهارده سال از ایّام موافقت، باز به سبب لجاجت سرحدداران طرفین کار موافقت به مخاصمت رسید.

بالجمله، بعد از آن که در منزل دهخوارقان به علت خنکی خسکی (۱) نادان از قراری که نگارش یافت، اوضاع درچیده برچیده شد و نوّاب نایب السلطنه العلیه و ینارال پسقاویچ سردار دولت روسیه هریک به طرفی گراییده، سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیّه انگریز، که در سال قبل- از قراری که اشاره شد- به سفارت دولت علیّه آمده در دار السلطنه تبریز متوقف بود، بنابر رسوم خیرخواهی و مصلحت جویی اقدامی ارادتمندانه در کار موافقت دولتین ایران و روس نمود: اولاـ ینارال پسقاویچ را ملاقات کرد و به این سیاق حدیثی با او به میان آورد که بعد از قلع مادّه ناپلیون ایمپراطور فرانسه، قرار دولت های بزرگ بر این شد که بدون جهت، پاپی ممالک یکدیگر نشوند و بدون دست آویزی صحیح بر سر مخالفت نروند. این اقدامی که دولت روس با شوکت ابد مأنوس در مخاصمه کرده اند، موافق تصدیق جمیع اهالی دول، نقض عهد به عمل آورده اند. هرگاه عن قریب رفع آن نشود، دولت بهیّه انگریز ناچار است که کل دولت های قریب و بعید را با خود یار نموده، زنگ مداخلت روس را از صفحه آذربایجان زدوده باشد.

بعد از آن که پسقاویچ را از تکرار این گونه مکالمات به کار موافقت راضی ساخت، به اطفاء نایره غضب [۳۸۲] شهریاری پرداخت. حکیم مکنیل صاحب انگریز را روانه خاکپای شاهنشاه صاحبقران داشت و از فقرات خیرخواهی و مصلحت جویی آنچه دانست، به امنای دولت جاوید ارکان نگاشت. مؤلّف را با خصوصیت حکیم صاحب مودّت فرجام و مناسبت مقام، از ایراد تفصیل احوال او گریزی نیست تا آیندگان وی)

۱- . مجلس: (دال خسکی)

خوانندگان دانند که مراتب بینش و دانش او چیست: اسمش جان است و لقب طایفه او مکنیل و لفظ جان و مکنیل اسم و طایفه او را دلیل است. اصلش از مملکت اسکاتلاند (۱) است و در مراتب حسن وفا و ظهور ذکا بی مانند. در اوقاتی که هنری ولك به وکالت و توقف دولت علیّه مأمور شد، حکیم مزبور نیز به همراهی او مأمور به اقامت دربار دولت جاوید دستور آمد. در بدایت کار، خدمت طبابت داشت و به سبب وفور حذاقت، اوقات به معالجه نوّاب ملك زادگان و معارف دربار دولت و سایر امّت می گذاشت. درین وقت به لوازم مرتبه نیابت در کار است که پس از آن مرتبه وزارت مختار است که بالاخره این مرتبه را نیز دریافت و به اعلی مدارج عزّت شتافت. زبان فارسی و انگریزی و فرانساوی (۲) و قدری از یونانی را نیکو داند و خطوط این السنه را نوشتن تواند. در علم نجوم به قاعده حکمای فرنگ و سایر علوم حساب و هندسه و هیئت و طب، بی عدیل است و در زبان لاتینه، که در میان قرالات فرنگ به منزله زبان عربی و درس آن از جمله لوازم است، بی بدیل [می باشد]. از تواریخ کل جهان با اطلاعی کامل است و در علم طبیعیات با مهارتی شامل. مؤلّف را در علوم تاریخ و طبیعی و نجوم استاد است و در حسن وفا و وفاق، دوستی صداقت بنیاد. خلاصه، بعد از ورود به دار الخلافه طهران و شرفیابی حضور معدلت ارکان آنچه را دانست و توانست عرض کرد تا حضرت اعلی را از اعلی مدارج غیظ و غضب فرود آورد. از جمله تشبیبات او در ادای وجه مصالحه، یکی آن که همواره اوقات این معاملات در میان دول بزرگ متداول است و از ادای تنخواه ایّام دشمنی در عوض خسارت، نوکر و رعیّت را فراغتی کامل حاصل. دولت روم را به کرّات با شوکت روس (۳) مخاصمات اتفاق افتاده و به جهت استرداد ولایات متصرفی روسیه بیست کرور و سی کرور داده اند. به خواست خداوند ودود، مملکت وسیع است و بنیان دولت رفیع؛ لشکر بسیار است و اوضاع لشکرکشی بی شمار. نوّاب شاهزادگان اطراف را تیغ ها در قلع کارهای لشکرکشی قصوری است و نه در امر دشمن کشی فتوری؛ ولی بهم)

۱- . مجلس: (اسکاتلند)

۲- . مجلس: (فرنساوی)

۳- . مجلس: (روم)

قانون هر ملت، صلح بهتر از جنگ است و به قاعده هر دولت، سکون خوش تر از آهنگ.

هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای این تنخواه است، دولت انگریز به جهت ظهور دوستی و موافقت، در ادای آن بی اکراه. از امنای دولت علیّه فی الجمله اشارتی رود تا کلّ وجه مصالحه در هرجا خواسته باشند فی الفور تسلیم شود.

حضرت صاحبقران نامدار، عرایض صادقانه حکیم مصلحت گزار (۱) را تصدیق نمود و محض از جهت رعایت جان و مال و ناموس مسلمانان و حفظ شریعت غرّای رسول عالمیان و (۲) خلاصی اهالی آذربایجان از چنگ عدوان روسیه بی ایمان، مبلغ هشت کرور زر نقد، که عبارت از هشت پانصد هزار تومان است، از خزانه عامره اندرونی عنایت فرمود [و] در حقیقت واقع، اناث و ذکور اهالی اسلام را از آن کفره ظلام به زر نقد خرید و کلّ اهل ایران را به علاوه حلقه به گوشی، زرخرید ساخته آزاد گردانید.

حکیم صاحب مشارالیه به جهت اعلام [۳۸۳] این خبر بهجت اثر روانه آذربایجان شد و حضرت منوچهر خان ایچ آقاسی باشی حامل وجه مصالحه دو دولت ابدارکان آمد. جناب قائم مقام از دار الخلافه طهران و حاجی میرزا ابو الحسن خان از قصبه زنجان و پسقاویچ با جناب آصف الدوله از دار السلطنه تبریز و نوّاب ولیعهد دوران از حدود گروس، العود احمدگویان روان شدند و امنا و وزراء و وکلاء دو دولت علیّه در قریه ترکمان چای من اعمال دار السلطنه تبریز جمع آمدند. نوّاب نایب السلطنه العلیّه و پسقاویچ سردار روسیه، فرامین وکالت خود را به یکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه ششم شهر شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه مطابق سال فرّخ فال تنگوزئیل ترکی، عهدنامه مبارکه را به انجام آوردند. یک نسخه به مهر مبارک حضرت ولیعهد زمان عباس میرزا و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر امور خارجه مختوم و به ینارال پسقاویچ سپرده شد و نسخه دیگر به مهر ینارال مذکور به دربار معدلت دستور فرستاده. [جماعت] روسیه به شادمانی مصالحه توپ ها انداختند و دو روز و دو شب به عیش و عشرت پرداختند و پسقاویچ به جهت تخلیه ولایت تبریز شتافت و نوّاب ولیعهدو)

۱- . ملی و مجلس: (مصلحت گذار)

۲- . مجلس:- (و)

زمان به سبب ساعت ورود به مقرّ ایالت به جانب سراسکند هشترود رفته اقامت یافت.

جناب آصف الدوله و حضرت منوچهر خان شرفیاب دربار معدلت مدار شدند و حاجی میرزا ابو الحسن خان به مرافقت ینارال رازن که سردار سوار نظام دولت روسیه بود، با پنج نفر از معتبرین به جهت رسانیدن صلح نامه به جانب دار الخلافه سبک عنان آمدند.

در اواخر شهر شعبان المعظّم ینارال مزبور وارد گردید و پس از سه روز دیگر به آیینی که معهود بود از شرف حضور شهریار صاحبقران به مفاخرتی بی نهایت رسید [و] عریضه ینارال پسقاویچ با پیشکش مرسله از نظر همایون گذشت و مشارالیه پس از صدور امضای عهدنامه میمونه و ظهور نوازشات معلومه با جواب عریضه پسقاویچ به صوب مقصود راجع گشت. لشکرهای آراسته از سرحدات دو دولت برخاسته شد و گلزار مملکت از خس و خاشاک فتنه و آشوب پیراسته آمد. مؤلّف در تاریخ این مصالحه میمونه قطعه [ای] پرداخت و به جهت یادگار ثبت ساخت.

لمؤلفه:

ای دل آخر از قضایای سپهر کج مدارروس را آمد به ضبط ملک ارمن دسترس

ناگهان قوم بنی اصفر به ایران رخنه کردوز قضای ناگهان در قعر بحر افتاد خس

از غلط کاری گردون لاشه های خنگ (۱)تاخت اندر آن بیدای ناپیدا که لنگ آمد فرس

این بلا هرگز نبودی در ضمیر هیچ تن وین قضا هرگز نیامد در خیال هیچ کس

هرچه جان گیرد قَدَر گردون نمی پرسد که چه هرچه خون ریزد قضا اختر نمی گوید که بس

حضرت صاحبقران دید از نفس افتاده انداهل آذربایجان مانند طوطی در قفس

داد پسقاویچ روسی با شهنشه بس قرارآه کز کین قضا همبال عنقا شد مگس

نایب ایوان جم عبّاس شاه سرفرازاز وفور گفتگوی صلح بگسستش نفس

بعد چندین دشمنی ها دوستی آمد به پیش تا شود موقوف رسم دشمنی از این سپس

گشت پس حدّین از رود ارس منظور و شدخاطر (۲) روسی ازین اندیشه شاد از پیش و پس

خاوری از بهر تاریخش همی با قلب زارگفت امان سرحد ز ایرانی ز روسی دان ارس ر)

۱- . مجلس: (لنگ)

۲- . ملی: (خواطر)

بـالجمله، چون عهـدنامه مبـارکه به سـبب طولی که داشت مناسب ثبت در کتاب نبود، لهـذا مؤلّف مختصـری از هر فصل را به جهت اطلاع خواننـدگان ایراد نمود. اصل عباراتی که مطالب از آن دریافت می گردد، معاینه نوشـته شـده و عبارات دیگر که دخلی به مطلب ندارد و از جمله زواید و عوارض است، انداخته آمد.

صورت مختصری از عهدنامه دولتین [۳۸۴] ایران و روس

اعلیحضـرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باوصافه، علی السویه اراده دارند که به نوایب جنگی نهـایتی بگذارنـد و به سـبب همجواریت صـلحی بی نفـاق به عمـل آرنـد، لهـذا ایمپراطور اعظم، جنـاب ایوان پسـقاویچ جنارال انوتار را و پادشاه والاجاه ممالک ایران، نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای، اختیارنامه های خود را به هم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند.

فصل اول: بعد الیوم ما بین اعلیحضـرت ایمپراطور کل ممالک اروسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و حکّام ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودّت و وفاق کامل ابدالآباد واقع خواهد بود.

فصل دوّم: از تاریخ حال، هر دو پادشاه با اجلال، عهدنامه واقعه در گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدیده میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته اند.

فصـل سـیم: پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهـدان، کل اولکای نخجوان و ایروان (۱) را، خـواه این طرف رود ارس، خواه آن طرف، به دولت روسـیه واگذار می کند و تعهد می نماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدّت شش ماه، همه دفتر و دستور العمل که متعلق به اداره این دو ولایت باشد، به تصرف امرای روسیه بدهد.ن)

۱- . ملی: (ایران)

فصـل چهـارم: در باب سـرحدّ دولتین ایران و روس بـدین موجب خط وضع شـده از نقطه سـرحد مملکت عثمانی، که در خط مسـتقیم به قله کوه آغوی کوچـک اقرب است، ابتـدا کرده و از آن جـا تا به سرچشـمه رودخانه قراسوی پایین که از سراشـیب جنوب آغری کوچـک جـاری است، فرود آمـده به متـابعت مجرای این رودخـانه تـا به التقای آن به رود ارس در مقابل شـرور ممتـد می شود. چون این خط به این جا رسـید، به متابعت مجرای ارس تا به قلعه عباس آباد می آیـد و در دور تعمیرات و ابنیه خـارجه آن- که در کنـار راست ارس واقع است- نصـف قطری به قـدر نیم فرسـخ رسم می شـود و به این نصـف قطر به همه اطراف امتـداد می یابـد. همه اراضـی و عرصه [ای] که درین نصـف قطر محـاط و محـدود می شـود، بالاـنفراد تعلـق به روسـیه خواهد داشت و در مدّت دو ماه مشـخص خواهد شد و بعد از آن از جایی که طرف شرقی این نصف متّصل به ارس می شود، خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس می کند تا به معبر یدی بلوک و از آن جا خاک ایران به طول مجرای ارس امتداد می یابـد تا به فاصـله و مسافت سه فرسـخ بعد از وصول این نقطه خط سـرحد به اسـتقامت از صـحرای مغان می گذرد تا به مجرای رودخانه بالهارود به محلی که در سه فرسخی واقع است، پایین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمش و از این جا این خط به کنار چپ بالهارود تا به ملتقای رودخانه مـذکور صـعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار (۱) و از آن جا تا به منبع رودخانه و از آن جا تا به اوج بلنـدی های چکیر امتداد می یابد به نوعی که جمله آب هایی که جاری (۲) به بحر خزر می شود، متعلق به روسـیه خواهد بود و همه آب هایی که سراشـیب و مجرای آنها به جانب ایران است، تعلق به ایران خواهـد داشت. چون سـرحد دو مملکت این جا به واسـطه قلل جبال تعیین می یابد، لهذا قرارداد (۳) شد که پشته هایی که ازین کوه ها به سـمت بحر خزر است، به روسـیه و طرف دیگر آن به ایران متعلق باشـد. از قله بلنـدی های چکیر خط سرحد تا به قله کمرقوئی (۴) به متابعت کوه هایی می رود که طالش را از محال ارسی)

۱- . مجلس: (آدینه بازار شرقی)

۲- . ملی، ملک و مجلس: (جائی)

۳- . ملّی: (اقرار)

۴- . ملی: (کمرقوتی)

متصل می کند. چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق می دهند، لهذا درین جا نیز خط سرحد را همان [۳۸۵] قسم تعیین می کند که در فوق در باب مسافت واقعه در مابین آدینه بازار و قلل چکیر گفته شد. بعد از آن خط سرحد از قله کمرقویی به بلندی کوه هایی که محال زوند را از محال روس فرق می دهد، متابعت می کند تا به سرحد محال ولیکج (۱) همواره برطبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معیّن شد، محال زوند به غیر از آن حصّه [ای] که در سمت مخالف قلل و جبال مذکوره واقع است، ازین قرار حصّه و رسد خواهد بود.

از ابتدای سرحد محال ولیکج، خط سرحد مابین دو دولت، به قلل جبال کلوپوتی (۲) و سلسله کوه های عظیم که از ولیکج می گذرد، متابعت می کند تا به منبع شمالی رودخانه موسوم به آستارا پیوسته به ملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آن جا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا به ملتقای دهنه آن به بحر خزر، و خط سرحد را که بعد ازین متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد (۳) تکمیل خواهد نمود.

فصل پنجم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهد آن، تمامی الکای اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معیّنه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است، الی الابد متعلق به دولت روسیه می دانند.

فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی خسارت دولت و رعیّت روسیه، مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان منات (۴) سفید (۵) روسی است، قرار داده موعد (۶) و زمان وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ به لفظ گویا (۷) درین عهدنامه مندرج است، معیّن خواهد شد.

فصل هفتم: چون پادشاه ممالک ایران، نوّاب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده، ایمپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نوّاب معزی الیه را از تاریخ جلوس بر تخت شاهی، پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند.)

۱- . ملی و مجلس: (ولکیج)

۲- . ملی: (کوتوتی)؛ مجلس: (کلوبوتی)

۳- . ملی و مجلس:+ (و)

۴- . مجلس: (مناط)

۵- . ملی: (سفته)

۶- . مجلس: (قرارداد و عهد)

۷- . مجلس:- (گویا)

فصل هشتم: کشتی های تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارنـد که در بحر خزر و طول سواحل آن به طریق سابق سیر کرده به کنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد. در باب سفاین حربیّه که علم هـای عسکریه روسیه دارنـد، مثل سابق اذن تردّد در بحر خزر دارنـد و به غیر از دولت روس، دولت های دیگر این اذن را ندارند.

فصل نهم: وکلا و سفراء طرفین، اعم از متوقّفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام شوند و درین باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد.

فصل دهم: در بـاب امر تجارت، هر دو پادشاه والاجاه، موافق معاهـده جـداگانه، که به این عهـدنامه ملحق می گردد، تصـدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسل ها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضـا کنـد معیّن شود، تعهـد می کنـد که این کونسـل هـا و حامیـان را که زیاده از ده (۱) نفر اتبـاع نخواهند داشت، حمـایت و احترام نمایـد. ایمپراطور روسـیه نیز در باب کونسل ها و حامیان تجارت ایران وعـده می کنـد که همین نحو مساوات منظور دارد. هرگاه از دولت ایران محققا شـکایتی از کونسل های روس واقع شود، وکیل یا کارگزار (۲) دولت روس که در دربـار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسل ها و حامیان تجارت با اوست، اذن دارد که امر مزبور را به عنوان عاریه به دیگری رجوع نماید.

فصـل یـازدهم: همه امور و ادعای تبعه طرفین که به سـبب جنگ به تأخیر افتاده، بعـد از انعقاد مصالحه، موافق عـدالت به اتمام خواهد رسید. مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند، به تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد.

فصل [۳۸۶] دوازدهم: دولتین علیّتین معاهـدتین بالا شتراک در منفعه تبعه جـانبین قرارداد می کننـد که برای آنهایی که ما بین خود به سیاق واحد در دو جانب رود ارسر)

۱- . ملی: (دو)؛ با اصل قرارداد ترکمان چای مطابقه شد، ده نفر صحیح است.

۲- . ملی و مجلس: (کارگذار)

املاک دارند، موعدی سه ساله مقرّر نمایند تا به آزادی در بیع و معامله آنها قدرت داشته باشند، لکن ایمپراطور ممالک روسیه در منفعت قرارداد در همه آن مقداری که به او متعلق و واگذار می شود، سردار سابق ایروان حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق ایروان کریم خان را مستثنی می دارد.

فصل سیزدهم: اسرایی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه [ای] که از هر مدت به اسیری افتاده اند، از هر دو طرف قرارداد شد که در مدّت چهار ماه با اخراجات راه به قلعه عباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آن جا مأمور به این کار می باشند آنها را گرفته به اوطان خود برسانند و هرگاه در مدّت مذکوره تعویقی واقع شود، هر وقت از طرف مطالبه شود (۱) یا اسرا خود استدعا نمایند، بلا مضایقه ردّ کرده آید.

فصل چهاردهم: از دو طرف قرین الشرف تعهد می شود که رعایای جانبین، اعم از فراری و غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن به مملکت طرفین رفته اند یا بعد ازین بروند، در صورتی که وجود ایشان منشأ ضرر و فسادی نباشد، مطالبه نشود ولیکن اشخاص صاحب رتبه و شأن، اعم از حکّام یا خوانین یا رؤسا و ملّاهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف به سبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشأ ضرر و مرارت است، در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معیّنه در فصل چهارم اخراج سازند.

فصل پانزدهم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از خاصّه و عامّه که در مدّت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استردادی که مباشر خیانتی شده اند، درگذرند و هریک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدّت یک سال به ایشان مهلت داده شود که اموال خود را یا بیع یا نقل به مملکت روسیه نمایند و احدی از حکّام به هیچ وجه متعرّض (۲) خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنجساله باید مهلت داده شود. هرگاه در مدّت یک سال مذکوره از احدی خیانتی تازه به ظهور رسد داخل در عفو و گذشت هستند.ض)

۱- . مجلس: (کنند)

۲- . مجلس: (متعارض)

فصل شانزدهم: بعد از امضای این عهدنامه، میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین دستور العمل های لازمه به حدود خود روانه سازند که به ترک خصومت و تعدّی پردازند.

این مصالحه نامچه در دو نسخه به یک مضمون ترتیب یافته و به دستخط وکلای طرفین رسیده و ما بین ایشان مبادله گردیده است. باید امضای این به تصدیق دو پادشاه ذی جاه در مدّت چهار ماه اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود.

تحریرا در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شهر فیورال (۱) سنه یک هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیّه که عبارتست از پنجم شهر شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجری به ملاحظه و تصدیق نوّاب نایب السلطنه العلیّه رسید، به امضای وزیر امور خارجه حاجی میرزا ابو الحسن خان رسید.

فصول عهدنامه تجارت

بدان که این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصول تسعه و تفصیل فصول ازین قرار است که ایراد می گردد:

فصل اول: چون دولتین علیّتین معاهدتین تمنّیا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت نجات حاصل می شود بهره مند دارند، لهذا به این تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند، در همه ممالک ایران می توانند تجارت کرد و کذلک به ممالک مجاوره دولت مذکوره می توانند رفت و به همین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین ایران [۳۸۷] و روس (۲) به مملکت روس می توانند برد و معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت ایمپراطوری به اتباع کامله الوداد دولت های اروپا داده می شود، بهره مندن)

۱- . فوریه

۲- . مجلس: (روس و ایران)

خواهنـد شـد. در حـالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابـد، اموال منتقله او چون متعلّق به دولت روس است، بـدون قصور به اقوام یـا شـرکای او داده خواهـد شـد که به اختیـار تمـام به نحوی که شایسـته داننـد معـامله نماینـد و در صورتی که اقوام و شـرکای او موجود نباشـند، اختیـار ضـبط و کفـالت همین اموال به وکیل یا کارگزار یا کونسل های روسـیه واگذار می شود، بدون این که هیچ گونه ممانعتی از جانب حکّام ولایت ظاهر شود.

فصـل دوّیم: حجـج و بروات و ضـمانت نامه ها و دیگر عهـدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین و مکتوب ها می گـذرد، نزد کونسـل روسـیه و حاکم ولایت و در جایی که کونسل نباشـد تنها نزد حاکم ولایت ثبت می شود تا این که هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی برطبق عـدالت لحقات لازمه نتواننـد کرد، اگر یکی از طرفین خواهـد بدون این که به نحو مذکور فوق تمسّـکات محرّره و متصدّقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است، در دست داشـته باشد از دیگری ادعایی نماید و جز اقـامه شـهود دلیلی دیگر نیـارد، این قبیـل ادعاها و این گونه (۱) مـدّعی علیه، خود تصـدیق به حقیقت آن ننماید، مقبول نخواهد شد.

همه معاملات منعقـده که به صورت مـذکوره ما بین اهالی جانبین واقع شـده باشد، با دقّت تمام مرعی و ملحوظ شده، هرگونه مجانبت که در انجام آن به ظهور رسد و باعث ضـرر یکی از طرفین گردد، مورث تلافی خسارت مناسبه از طرف دیگر خواهد شـد و در صورتی که یکی از تجار روس در ایران مفلس و شکسـته شود، حق به ارباب طلب از امتعه و اموال او داده می شود، اما اگر از وکیل و کارگزار (۲) یا کونسل استعلام نمایند که مفلس مذکور، مال ممکن الصّرف [را] که به کار استرضای همان ارباب طلب بیایـد در ولایت روسـیه گذاشـته است، باز برای تحقیق کردن این مطلب مساعی خود را مضایقه نخواهند کرد. این قراردادهـا که درین فصـل معیّن گشـته همچنین دربـاره اهـالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت می کننـد، مرعی خواهد شد.ر)

۱- . مجلس: (این که)

۲- . ملی و مجلس: (کارگذار)

فصل سیم: برای این که به تجارت تبعه جانبین منافعی را که علت غایی شروط سابقه الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند، قرارداد شد که از هرگونه متاعی که به توسط تبعه روس به ایران آورده یا ازین مملکت بیرون برده شود کذلک از امتعه محصوله ایران که به توسط تبعه آن دولت از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین ایران و روس (۱) به ولایات روس برده می شود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران با همان راه ها بیرون می برند، کما فی السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یک دفعه پنج از صد گمرک گرفته می شود و بعد از آن هیچ گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریف های (۲) مجدد قرارداد کند، متعهد می شود که درین حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است، اضافه نمایند (۳).

فصل چهارم: اگر دولت روس با دولت ایران یا دولت دیگر جنگ داشته باشند، تبعه جانبین ممنوع نخواهند (۴) شد از این که با امتعه خود از خاک دولتین علیّتین معاهدتین عبور کرده به ممالک دولت مزبوره بروند.

فصل پنجم: چون موافق عاداتی که در ایران موجود است، برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود به اجاره پیدا کنند، لهذا به تبعه روس اذن [۳۸۸] داده می شود که خانه برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند، هم به ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران، آن خانه و انبارها و مکان ها را عنفا داخل نمی توانند شد، لیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار (۵) و یا کونسل روسیه استرخاص می توانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد.

فصل ششم: چون وکیل و کارگزار دولت ایمپراطوری و صاحب منصبان مأموره ایشان و کونسل ها و ترجمان ها در ایران امتعه [ای] که به کار ملبوس ایشان بیاید، و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نکنند (۶)، لهذا می توانند بدون باج و خراج، هرگونهد)

۱- . مجلس: (روس و ایران)

۲- . تعرفه های

۳- . مجلس: (ننماید)

۴- . مجلس: (نخواهد)

۵- . ملی و مجلس: (کارگذار)

۶- . مجلس: (نمی کنند)

امتعه و اشیا که خاصه به مصارف ایشان تعیین شده باشد، بیاورد و کذلک این اختیارات به تمامه درباره وکیل و کارگزار و کونسل دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند، مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانی که از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسل ها و حامیان تجارت دولت روس لازم است، مادامی که نزد ایشان باشند، مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره مند خواهند بود، ولیکن اگر شخصی از آنها مرتکب به جرمی شود که موافق به قوانین ملکیه مستحقّ تنبیه باشد، در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم، یا در جایی که آنها نباشند، بزرگ ولایت، مجرم را به واسطه [ای] از ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هرکدام که باشد مطالبه می کند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند، ایلچی یا وکیل یا کونسل در دادن آن مضایقه نخواهند کرد.

فصل هفتم: همه ادّعاها و امور متنازع فیها که ما بین تبعه روسیه باشد، بالانحصار به ملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسل های اعلیحضرت ایمپراطوری برطبق قوانین و عادات (۱) دولت روسیه مرجوع می شود و همچنین است منازعات و ادعاهایی که ما بین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق افتد، در حالتی که طرفین آن راضی شوند و منازعات و ادعایی که ما بین تبعه روس و ایران واقع شود، به دیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت، معروض و محوّل می گردد و ملحوظ و طیّ نمی شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسل ها، چون این گونه ادعاها که یک دفعه موافق قانون طیّ شده باشد، دوباره استعلام نمی تواند. هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه، ثانی کند، بدون این که وکیل یا کارگزار یا کونسل روسیه را سابقا از آن اخبار شود، ملاحظه نمی تواند شد. درین حالت آن امر استعلام و محکوم علیه می تواند گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا در طهران باشد، کذلک در حضور یک نفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه.

فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناه های بزرگ که در میان خود رعایای روسیهت)

۱- . مجلس: (عادت)

واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار (۱) ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه باشد بر وفق قوانین شرعیه که به ایشان در باب اهل ملت خود داده شده است. اگر یکی از تبعه روسیه به دعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد، به هیچ وجه او را تعاقب و اذیّت نباید کرد مگر در صورتی که شراکت او به جرم ثابت و مدلّل شود. درین حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه بنفسه به جرمی متهم می شد، حکّام ولایت می توانند که به تشخیص جرم پردازند مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل و کونسل های روسیه. اگر در اماکن صدور جرم، از وکیل و کونسل ها کسی نباشد، حکّام ولایت مجرم را به جایی که کونسل یا صاحب منصبی از دایره ولایت روسیه در آن جا باشد، روانه می کند و استشهاد مانند که در باب برائت [۳۸۹] شغل ذمّه متهم به واسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتّب و به مهر ایشان رسیده باشد و به این کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد، فرستاده شود. این گونه استشهاد نامه ها، سند معتبر و مقبول ادعا خواهد بود، مگر آن که متهم عدم صحّت آن را علانیه ثابت نماید و در صورتی که متهم چنان که باید ملتزم گشت و (۲) فتوی صریح حاصل شود، مجرم را به وکیل یا کونسل روسیه تسلیم می سازند که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرّر است به مملکت روسیه بفرستد. (۳)

فصل نهم: دولتین علیّتین معاهدتین، اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت. حکّام ولایات و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین هم (۴) مؤاخذه شدیده داشته در هیچ حالت تخلّف و تجاوز نخواهد کرد، بل در حالتی که تکرار تخلف چنان که باید محقق شود، موجب معزولی ایشان خواهد بود.

خلاصه، ما وکلای مختار اعلیحضرت ایمپراطور کلّ ممالک اروسیه (۵) و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم به شروطی را که درین معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه عمده است که در (۶) همان روز دررر)

۱- . مجلس: (اخبار)

۲- . مجلس:- (و)

۳- . فصل های ششم، هفتم و هشتم از زمره فصولی است که سیاست کنسولی یا کاپیتولاسیون را رسما در ایران مرعی می داشت.

۴- . مجلس:+ (از)

۵- . مجلس: (روسیه)

۶- . مجلس:- (در)

ترکمان چای اختتام پـذیرفته است و چنـدان اعتبار و قوه خواهـد داشت که گویا لفظ به لفظ در خود عهـدنامه مرقوم و مصدّق گشته است، منتظم و مقرّر داشتیم؛ لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است به توسط یا دستخط گذاشته و به مهر ما رسیده، مبادله شد.

تحریرا در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شـهر فیورال سـنه یک هزار و هشتصد و شصت و هشت مسیحیّه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجریه محمّدیه (ص).

ذکر فتنه و شورش واقعه ای در کرمان و یزد و اوضاع نوّاب محمّد ولی میرزا و حسن علی میرزا در آن دو ولایت و سیاست درباره محمّد قاسم خان

در سالی که مرحمت پناه ابراهیم خان عم زاده- از قراری که نگارش یافت- از دار الامان کرمان به دار الخلافه طهران آمده به سرای دیگر شـتافت، نوّاب عباس قلی خان ولـد ارشـد خود را، که بطنا نبیره حضـرت صاحبقران تاجدار است، در کرمان نایب الایاله ساخت. محمد قاسم خان دامغانی برحسب صوابدید او به مباشری کار عباس قلی خان پرداخت [و] رستم خان ولد دیگر خود را به قلعه بم فرسـتاد و ابو القاسم خان گرّوس را در نزد او به مباشـری نهاد. این ابو القاسم خان سـلفا بعد سلف از معارف حکّام گروس بوده، ولی آن محمد قاسم خان دامغانی در سـلک قلندران نامأنوس و چون نودولتان بر مسـند عزّت کامرانی می نموده است. در ایّام حیات ابراهیم خان، یک دفعه طغیانی شدید ورزید و در قلعه بم شـتافته، در مراسم طغیان با اهالی سیسـتان همداستان گردید.

شاهنشاه آگاه که ملکی را به سواری ستاند و سپاهی را از پیغامی مغلوب گرداند، آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت خاصه را مأمور فرمود و مشار الیه را از قلعه بم به تدابیر صائبه بیرون آورده باز در خدمت ابراهیم خان، سردار و کارگزار نمود. بعد از فوت

ابراهیم خان، باز آن نادان، حقوق جان بخشـی حضـرت صاحبقرانی را فراموش کرد و خان زاده جوان عباس قلی خان را فریب داده سـر به طغیـان برآورد. از ابتـدا علی الغفله بـا جمعیتی کامل روی به قلعه بم گـذاشت و ابو القاسم خان گرّوس را که مخلّ کـار و دولتخواه صـاحبقران تاجـدار می دانست، از میـان برداشت. برادر ابو القـاسم خـان را نیز در شـهر کرمـان به برادر ملحق ساخت و شورشـی عجیب در کرمان و کرمانی انـداخت. طوایف بلوچ (۱) فرصت غنیمت شـمرده حوالی آن ولاـیت را یغما و غارت کردنـد. از قراری که قبل ازین اشاره شـد، میرزا محمد جعفر حمزه کلایی (۲) [۳۹۰] مازندرانی وزیر مازندران برحسب امر صـاحبقران زمـان به نظم کرمان روی آورده، از فرط اخلال محمـد قاسم خان مزبور کاری نساخت و به مراجعت پرداخت. جمعی از معـارف آن ولاـیت به دربـار معـدلت آیت به دادخـواهی آمدنـد و به جهت نظم کـار آن جـا مسـتدعی تعیین امیری کارگزار شدند.

خانلر خان غلام پیشخدمت خاصّه همایون، که ولد علی مراد خان زند و بطنا نبیره خاقان ظفرمند اعنی محمد حسن خان غفران پیونـد و همنـام آن جـدّ ارجمنـد بود، حسب الاـمر الاـعلی به نظم ولاـیت کرمـان روی نمود. درین دو سال که هنگامه شورش روسیه در آذربایجـان واقع گردیـد، محمـد قـاسم خـان مزبور، عبـاس قلی خان جوان مغرور را وسوسه کرده، زیاده از سابق به وادی طغیـان کشانیـد. خـانلر خـان مـذکور اوضـاع را دیگرگون یـافت و قهرا از آن جـا بیرون آمـده به عزم دار الخلافه طهران شتـافت. محمـد قـاسم خـان، نوّاب عبـاس قلی خان را تحریک کرد که: خانلر خان از دو طرف، نژاد از سـلاطین بزرگ دارد و شاید در ایّام سروری، چند روزی ما را معطّل بگذارد، همان بهتر که اکنون به دفعش پردازیم و خاطر از دغدغه او فارغ سازیم.

بالجمله، ارباب حسین نامی را که از اراذل و اوباش کرمان بود، با پنجاه نفر از اوباش و رنود از عقب خانلر خان جوان تاختند و در شب چهارشـنبه بیستم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و سه در رباط قلعه باغین کرمان بر سر وی ریخته، او و یک نفر پیشخدمتش را مقتول ساختند و علی الصباح کوس مخالفت نواختند).

۱- . مجلس: (بلوج)

۲- . منسوب به حمزه کلا که اینک جزئی از شهر بابل است؛ مجلس: (کلابی).

این قطعه در تاریخ قتل خانلر خان از طبع مؤلّف تراوید و در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

دریغا از آن خانلر خان که بودز شاهان دوران مر او را نژاد

پدر زند و مادر ز قاجار ایل ز مام و پدر هر دو او شاهزاد

دریغا از آن تارک سرفراز که در قلعه باغین کرمان فتاد

ستم شد ز کرمانیان بر کسی که کرمان صفت بودیش صد بلاد

چه مهمان کش این خیل کرمانیان نکرد این ستم کس جز ابن زیاد

به کرمان قتالی ز شاه شهیدهمی رفت و کرمانیان از عناد

بکشتند آن نوجوان در عوض زهی دونی و فطرت کج نهاد

ادیبی چو او از ملک زادگان ندارد کسی در جهان هیچ یاد

به نظم و به نثر و به خط و به ربطبه هر فرقه [ای] بودی او اوستاد

اگرچه منش می نرفتم به بربه من مهربان وی زیاد از زیاد (۱)

رقم خاوری کرد بی قلب شادبه تاریخ از خان مقتول داد بالجمله، علی الصباح کار را برملا کردند و جمعی از محصّلین مالیات و گماشتگان دیوان معدلت پیمان (۲) را گرفته محبوس آوردند. از اتفاقات در همان اوقات- از قراری که ان شاء اللّه تعالی عنقریب ذکر خواهد شد- امور دار العباده یزد اختلالی داشت، لهذا محمد قاسم خان دامغانی، جمعی از جماعت بلوچستانی و سیستانی را فراهم آورده، به اتفاق نوّاب عباس قلی خان روی به تسخیر دار العباده یزد (۳) گذاشت. چون اهالی کرمان در ایّام شورش لطفعلی خان زند- از قراری که در بدایت جلد اول اشاره شد- صدمه پرزوری به سبب قتل عام دیده بودند، از سطوت شاهنشاه صاحبقران اندیشه نمودند، در منزل رباط شمس که آخر خاک کرمان است و دوازده فرسنگ تا دار العباده یزد مسافت دارد، اردوی نوّاب عباس قلی خان را برهم زدند و مباشر این خدمت نمایان شدند. معزّی الیه از همان جا به دار العلم شیراز نزد خالوی خود حضرت حسین علی میرزای فرمانفرما و پسد)

۱- . مجلس: (ریاد)

۲- . مجلس: (سمات)

۳- . مجلس:- (یزد)

از چنـدی از آن جـا به مازنـدران نزد نـوّاب محمـد قلی میرزای ملـك آرا که از طرف پـدر عم و از جـانب مـادر خـال او بود، گریخـت و محمـد قـاسم خـان بـه قلعه بم شـتافته و در آن جـا راهی نیـافته از عزیمت سیسـتان به دامـان امـان [۳۹۱] سیستانیان آویخت.

بالجمله، بعد از عرض فقرات مزبور به دربار دارای عدالت دستور، نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به ایالت ولایت کرمان و سرکشـی دار العبـاده یزد مـأمور شـد و با جمعیتی که همراه داشت، روانه آن حـدود و ثغور آمـد. چنـدی- از قراری که ذکر خواهد شد- به محاصره دار العباده یزد کوشید و بالاخره برحسب امر همایون روانه دار الامان کرمان گردید.

پس از وصول به کرمـان، چنـدی در بـاغ نظر که قلعه ای است در خـارج شـهر، منزل کرد و آقـا علی نـامی که نبیره تقی خـان افغانی درّانی و در فتنه جویی و آشوب طلبی جدّ خود را ثانی بود، سـر به طغیان برآورد. چند روزی در دروب باغ نظر هنگامه گیرودار گرم بود و محمـد حسـین خـان قاجار در آن گیرودار کشـته گشـته روی به سـرایی دیگر نمود. ولـد میرزا عبـد الجبار کلارسـتانی مازندرانی، میرزا علی قلی نام، که پدر و پسر هر دو وزیر مرحوم ابراهیم خان بودند، چون با اهل شهر زبان داشت، مسـتحفظین باغ نظر او را هـدف گلوله تفنگ نمودند. دوازده شـبان روز، آن شورش و غوغا طول کشـید تا آخر الامر نایره آن فتنه به زلال تدبیرات آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه شهریاری- که از قرار نگارش- مأمور به نظم کار نوّاب عباس قلی خان شـده بود، منطفی گردید. چندی دیگر که (۱) باز کرمانیان شبی در خانه شـیخ حسن نامی کرمانی که شـیطان را در فساد ثانی بود، همّت بر جمعیت گماشـتند و مجددا سر شورش داشـتند، نوّاب شاهزاده ازین معنی خبردار و علی الصباح ایشان را احضار نمود و کلبعلی خـان نامی را که رأس و (۲) رئیس آن قوم غـدّار بود، مقتول فرمود. هفت نفر (۳) دیگر از رؤسا را از دو دیده نابینا کرد. شیخ حسن صاحب خانه از خوف، خود را به چاهی انداخته روی به چاه عدم آورد.

خلاصه، نوّاب شاهزاده، محمد قاسم خان دامغانی را به تدابیر صائبه از سیستانر)

۱- . مجلس:- (که)

۲- . ملی:- (رأس و)

۳- . ملی:- (نفر)

به کرمان کشید و آن مفسد عنید را روانه دربار صاحبقران رشید گردانید. در موقف سیاست قاهره به جرم آن همه جسارت شاهره، دیده از دیدن جهان بربست و در وطن مألوف خویش رفته، در کنج قناعت بنشست.

ذکر شورش عبد الرضا خان حاکم دار العباده یزد و اوضاع نوّاب محمد ولی میرزای شاهزاده و رفع آن از حسن اهتمامات صاحبقران آزاده

در اوقاتی که امر دار الامان کرمان- از قراری که نگارش یافت- از سوء خیالات فاسده محمد قاسم خان دامغانی اختلالی کامل یافت، نوّاب محمد ولی میرزای والی ولایت یزد، به طمع اخذ ایالت کرمان، یزد را خالی گذاشته به سمت دار الخلافه طهران شتافت و (۱) عبد الرضا خان یزدی ولد محمد تقی خان بیگلربیگی قدیم یزد که وزیر و کارگزار حضرت شاهزاده بود، به دو سه جهت دست به طغیان برگشود: اول آن که، نوّاب شاهزاده به سبب سوء خلقی که داشت و قبل ازین کلک مؤلّف آن را نگاشت، همان رفتار و کرداری که با اهالی مملکت خراسان می کرد، با اهالی (۲) دار العباده اشدّ از آن به میان گذاشت؛ در شش ماهه اول سال، مردم را از معاملات معاف فرمود و در شش ماهه ثانی، روزی یک هزار تومان نقد جبرا قهرا از ایشان مطالبه می نمود. هرگاه احیانا دیناری از آن مبلغ در آن روز قصور می یافت، حضرت والاـ در ابتدا از ضرب سنگ، فرق خویش می شکافت و در انتها، مباشر آن کار از ضرب سیاست آن حضرت روی از عالم برمی تافت.

طغیان سوء خلق به جایی رسید که بالاخره به جهت اراجیفی چند که شنید، قاصد جان اللّه قلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا مهدی قلی نوایی وزیر مصلحت کیش گردید. عبد الرضا خان و اهالی آن سامان را ازین (۳) رفتارهای ناهنجار باعث)

۱- . ملی:- (و)

۲- . مجلس: (اعالی)

۳- . مجلس: (این)

وحشت کامل گشت و کار از رسوم خدمت گزاری و وفاداری درگذشت.

دویم آن که، شورش روسیه را عبد الرضا [۳۹۲] خان به طرزهای عجیب شنید و- العیاذ باللّه- رشته امید از پایداری دولت سرمد برید.

سیم آن که، حاکم و مباشر کرمان را که همسایه یزد است، طاغی یافت و خود هم به مرحله طغیان شتافت.

چهارم آن که، نطفه کثیفه اش در رحم خبیثه یکی از نسوان خفیفه بنی اسرائیلیه انعقاد یافته بود؛ به اقتضای سرشت زشت، با ولی نعمت خویش نمک به حرامی پیشه نمود. با آن که سالیان دراز در اوقات فلاکت و نیاز در دار الملک خراسان و دار الخلافه طهران (۱) با اعزاز از نوّاب شاهزاده سرافراز نوازش ها دید، باز به علت فطرت پلید، کفران نعمت ورزید و مباشر کار طغیان گردید. در غیبت نوّاب شاهزاده به فریب ولد ارجمندش چنگیز میرزا گرایید و آن جوان صاف اعتقاد را فریب داده، اشراف و اعیان و رعایای دار العباده را با خود متفق ساخت و اهل و عیال و متعلّقان نوّاب شاهزاده را به طوری مخفّف روانه دار الخلافه کرده، به ضبط خزینه و دفینه و گنجینه پرداخت.

نوّاب محمد ولی میرزا بعد از آن که امر مصالحه روسیه- به طوری که نگارش یافت- از هم گذشت، از دار الخلافه به عزیمت دار العباده یزد (۲) راجع گشت. در قصبه نائین به اهل و عیال پریشان رسید و از کیفیت ماجرا مطلع گردید. لاعلاج از قصبه نائین با اهل و عیال پریشان عازم رجعت به طهران گشته، در خلط آباد نائین به ملاقات نوّاب شاهزاده شجاع السلطنه رسید. نوّاب معزی الیه هر قدر اصرار کرد که او را برگرداند و ولایت دار العباده را مستخلص ساخته مجددا وی را بر مسند ایالت بنشاند، تن در نداد و با آن همه سوء احوال روی به دار الخلافه نهاد. نوّاب شجاع السلطنه بعد از وصول به دار العباده یزد، چندی در باغ خارج شهر که به دولت آباد معروف است، مقیم شد و در تسخیر آن قلعه متین مستقیم آمد.

روزها به شورش و جدال مشغول بود و شب ها یورش به قلعه برده کار را بر محصورین تنگ می نمود. در خلال این احوال، جمعی از معارف دار العباده با عریضهد)

۱- . مجلس:- (طهران)

۲- . مجلس:- (یزد)

خان یزد و پیشکشی زیاده به درگاه صاحبقران آزاده آمدند و از سوء سلوک کارکنان نوّاب محمد ولی میرزا شکایت گزار شدند. بلافاصله جمعی دیگر از عقب ایشان رسیدند و مستدعی دفع تعرض نوّاب حسن علی میرزا گردیدند. چون فضلا و علما و اعیان آن کشور، مستدعی ایالت عبد الرضا خان خیره سر شده بودند، لهذا اولیای دولت قاهره، دفع آن (۱) فتنه جو را محمول به وقتی دیگر نمودند. علی العجاله خلعت و فرمان حکومت به اسم عبد الرضا خان از مصدر خلافت صادر شد و آقا محمد جعفر کاشانی تفنگدار خاصه شریفه به منع نوّاب حسن علی میرزا از محاصره قلعه به صوب آن ولایت سایر آمد. نوّاب معزّی الیه امتثال فرمان همایون را واجب شمرده، دست از محاصره قلعه برداشته- از قراری که تحریر شد- به دار الامان کرمان روی آورد. آقا محمد اسماعیل پیشخدمت باشی اصفهانی که حسب الامر حضرت صاحبقرانی به همراهی نوّاب شجاع السلطنه به جهت استرداد اموال نوّاب محمد ولی میرزا از عبد الرضا خان به آن سامان رفته بود، مبلغی از نقد و جنس اموال را از مشارالیه جبرا و قهرا گرفته روی به دار الخلافه نمود. نوّاب ظل السلطان علی شاه برحسب امر صاحبقران آگاه، مباشر رتق و فتق مهام دار العباده و ترقّب احوال عبد الرضا خان ناموس برباد داده گردید و امر اختلال آن ولایت، قلیل انتظامی به هم رسانید.ن)

۱- . مجلس: (این)

بخش ۲ بهاریه سال سیچقان ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و سه و تجدید وزارت امین الدوله

اشاره

شیر اژدها چنگ بیشه گردون و اژدهای شیر آهنگ این فیروزه هامون، یعنی مهر آیینه گون، درین سال میمون، بعد از انقضای دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و سه هجری مطابق [۳۹۳] با سال فرّخ فال سیچقان ئیل ترکی به جانب خرگاه حمل آهنگ نمود و سلطان بهار امین الدوله ابر آذار (۱) را مجدّدا به وزارت دیوان گلزار امر نمود (۲). باد نوروزی که نایب خسرو ربیع است، در دار الخلافه گلشن بدیع به آمدورفت پای گشاد و مشیر شکوفه بر فلک شاخسار آبروی وزارت را برباد داد و سرداران صنوبر و چنار به نظم خاور زمین گلزار مأمور شدند و امیران عرعر و شمشاد در تصرّف ارض فیض قرین گلشن و نیشابور چمن جسور آمدند.

سلطان فروردین به زیارت روضه گلشن و عزیمت سلطان آباد چمن، رخت کشید و سپهدار نسیم بهار خزاین متنوعه گلزار را به پارنج آن شهریار طراوت آثار پیشکش گردانید. سفیر روسی نژاد دی به سبب جسارت های پی درپی در دار الخلافه گلشن مقتول شد و باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، به اطفاء نایره این هنگامه مشغول آمد.

بزم شیلان نوروزی به آیین سنوات خلافت آراسته شد و غبار کدورت از صفحهد)

۱- . ملی و مجلس: (آزار)

۲- . مجلس: (فرمود)

خاطر (۱) امنای دولت برخاسته (۲) [گردید].

چون در سنوات پار و پیرار به سبب مشغولی جناب آصف الدوله العلیه اللهیار خان قاجار به امورات لشکرکشی بی شمار و مجادله با روسیه بدکردار و گرفتاری او در قید اسار، رشته مهمات دادوستد هر مملکت و دیار از هم گسسته بود، لهذا مجددا مشغولی او به کار دیوان قدر بنیان به جهات عدیده، خلاف قاعده ملکداری می نمود. جناب امین الدوله عبد الله خان نیز در دار السلطنه اصفهان با نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به طوری که در نظر داشت رایگان نگردید و مصلحت خود را در توقف آن دیار ندید و به مأمن عافیت که عبارت از دربار دولت ابد آیت است، رخت کشیده، آرام گزید. بنابرآن در بدایت این سال فرّخ حال به حکم وراثت و لیاقت و وفور حق شناسی صاحبقران فتوّت آیت، بر مسند وزارت استیفای ممالك کماکان شتافت و زمام مهام دادوستد سنه سیچقان ئیل را که اول سال سنوات دوازده گانه ترکی است، در قبضه اختیار یافت. جناب آصف الدوله نیز به رسم سابق در ایوان امارت کل نشست و همّت بر نظم امور دربار و کشیکخانه کیوان آثار بست. محمد حسن خان ولد ارجمندش که در ایّام غیبت او- از قرار نگارش- نایب دیوان بود، برحسب امر شاهنشاه تاجدار کماکان به لوازم شغل سالاری بار اقدام نمود. خاطر خطیر شاهنشاه زمان از امورات قدر بنیان آسوده گشت و از همّت دارای تاجدار، نظم هر کار و بار از حوصله اندیشه معیارشناسان کار درگذشت.

ذکر مصلحت جویی های سردار روسیه و آمدن نوّاب نایب السلطنه العلیّه به دربار سنیّه و سایر امور اتفاقیه بر قانون و رویّه

ینارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از آن که ولایات تبریز و خوی و ارومیه را تخلیهه)

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . ملی: (برخواسته)

ساخت، در باب تخلیه ایروان و لنکران به عذری موجّه پرداخت که ظهور این مطلب موقوف به اذن و اجازه ایمپراطور اعظم نیکولای پاولیچ است و اجازه ایمپراطوری نیز بسته به سفارت نوّاب امیرزاده اعظم حضرت محمد میرزا و دیگر هیچ. هرگاه صاحبقران کشورگیر بنابر مصلحت ملکداری، نوّاب امیرزاده معزی الیه را به نیت تهنیت جلوس ایمپراطوری بر تخت سلطنت، به دار الملک پطرزبورغ گسیل فرمایند و ابواب موافقت را از ظهور این نوع مهربانی و الفت بر چهره اولیای آن شوکت گشایند، بی شایبه تردید و تشکیک، ولایات مزبوره نیز مثل خوی و ارومیه و تبریز به پارنج نوّاب امیرزاده داده شود، بلکه معادل تنخواهی که اولیای دولت علیّه ایران خسارت کشیده اند، به صیغه تکلف در قبضه تصرف (۱) او نهاده آید. نوّاب نایب السلطنه به جهت عرض فقرات [۳۹۴] معلومه و قرار آن به اذن اولیای دولت جاوید ارکان عازم دربار دولت شده، در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر محرّم الحرام وارد آستان معدلت آیت گردید. در مجالس متعدّده در انجمن معدلت دستور سخن از صحّت و سقم این مطلب گفته شد و بالاخره گوهر این مدّعا به منقبت بیان شاهنشاه مشکل گشا به این طریق سفته گردید که: نوّاب ولیعهد زمان، خود بنفسه عازم ملاقات ایمپراطور اعظم گشته و مشقت این سفر را خود متحمل شده، در راه استخلاص ولایات اسلام از تصرف کفره ظلام، از راحت تن گذشته باشد.

رأی ملک آرای اعلیحضرت شاهنشاهی را جمیع عقلای دربار شوکت مدار و امنا و وزرای درگاه فلک اقتدار پسندیدند و مباشر تهیّه و تدارک این کار، برحسب امر خسرو اعلی مقدار گردیدند.

تحف و طرفی که مناسب عزیمت ولیعهدی چنین و لایق شأن پادشاهی چنان بود، به انضمام اسباب و اوضاع عزیمت و ادوات مکلّل به جواهر پرقیمت، تسلیم کارکنان نوّاب نایب السلطنه العلیّه نمودند و رونق ولایت عهد را از بروز تفقّدات شاهانه افزودند.

چون جناب آصف الدوله اللهیار خان در بدایت ایّام وزارت خویش در باب استرداد ولایات متصرفی روسیه ازین دولت نصرت کیش اصراری داشت و عزّت خود راف)

۱- . ملی: (تکلّف در قبضه به صیغه تصرف)

بسته به ظهور جنگ و مجادله می پنداشت و بالاخره ولایات دیگر را با خزانه بی مرّ بر سر این کار گذاشت و منظور نظر اقدس آن بود که تربیتی ازو فرماید تا ازین پس به جسارت این گونه مطالب لب نگشاید، لهذا نوّاب ولیعهد دوران برحسب امر شاهنشاه زمان در میدان درب سرای دولت، معزی الیه را از دست رأفت پیوست خود تربیتی مشفقانه نمود.

مثنوی:

نار تو این است نورت چون بودماتمت این است سورت چون بود بالجمله، حضرت ولیعهدی پس از اتمام کار و استماع هر نوع فرمایشات از شاهنشاه تاجدار، پای عزیمت به انتظام مهام ولایت همدان برگشود. حضرت اعلی به اقتضای فصل صیف در، ییلاقات حول و حوش دار الخلافه، اوقات همایون را به صید و شکار و تماشای ارباع و مرغزار مصروف داشت و از قراری که به خواست خدا عن قریب نگاشته کلک فصاحت نصیب خواهد شد، همّت ملوکانه بر انتظام امور خراسان گماشت.

[مصرا]ع:

آفتاب دولتش هرجا که تابد جنّت است

ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از عزیمت حضرت شجاع السلطنه به دار الخلافه طهران و مأموریت حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی به آن سامان

در سال قبل که نوّاب شجاع السلطنه العلیّه حسن علی میرزا، برحسب امر شاهنشاه خورشیدلوا به عزم دعوای روسیه بی حیا روانه صوب دار الخلافه جاوید انتما (۱) شد، حسب الاستدعای نوّاب معزی الیه، فرمان ایالت مملکت خراسان به نام نامی نوّاب امیرزاده اشجع هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان صادر شد و ولد ارجمند دیگرش ارغون میرزا نیز به حکومت ولایت سبزوار و توقف در آن دیار کماکان صاحب مفاخرا)

۱- . ملی:- (انتما)

آمد. (۱) ولایـت ترشـیز را نیز به امیر علی نقی خان عرب زنگوئی (۲) حاکم طبس داد و منگوقاآن میرزا ولد اصـغر خود را به اسم ایالت نزد او نهاد. پس از انقضای مـدّت سه ماه، محمـد خان قرایی حاکم تربت حیـدریه به عادت معهوده طغیان ورزیـد و در سایه دیوار قباحت و وقاحت آرمید.

رضا قلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان معروف به ایلخانی به سـبب عداوتی که با محمد خان داشت، نوّاب هلاکو میرزا را به عزیمت تسـخیر تربت بر گمـاشت. در انـدک زمـانی از جمعیّت خراسـانی معادل شـش هزار نفر در خارج ارض اقـدس جمع شدند و رضا قلی خان مزبور به اتفاق نجف قلی خان حاکم بزونجرد و صید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلرخان [۳۹۵] چاپشـلو حاکم دره جز، هریک با جمعیّت خود، نوّاب امیرزاده را پروانه شمع آمدند. در اواسط شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویسـت و چهـل و سـه از ارض فیض فرض، حرکت دست داد و نـوّاب امیرزاده بـا خـوانین و آن جمعیّت آمـاده، روی سعادت به تسـخیر ولایت تربت نهاد. در منزل رباط سـفید، امیر علی نقی خان عرب زنگوئی و امیر اسـد اللّه خان عرب خزیمه، حاکم طبس و قاینات، با جمعیّت خود رسیدند و با آن احتشاد زیاد و دو عراده توپ صاعقه بنیاد، قاصد تربت گردیدند.

یـار محمـد خـان افغان هم که از جانب کامران میرزا (۳) والی هرات در غوریـان بـا دو هزار افغـان منتظر اشـارتی بود، در دور تربت خود را به معسکر فیروزی نشان ملحق نمود.

یک نفر از خویشان بنیاد خان هزاره نیز به اسـتصواب رضا قلی خان ایلخانی با هفتصد (۴) نفر سوار جلادت مبانی وارد گشت و محمـد خـان قرایی عرصه را تنـگ و خود را عـاجز از جنـگ دیـده در ظـاهر از مرحله نافرمـانی درگـذشت. در جزو با نوّاب هلاـکو میرزا بنای مراوده گـذاشت و از فرط شـیطان خیالی، چنین معروض داشت که: هرگاه نوّاب امیرزاده، حمایت و رعایت مرا قصـد فرمایـد و گـوش به عرض غرض آمیز خوانین نگشایـد و به دسـتخط مبـارک مرا مطمئن نمایـد، پالهنـگ صـداقت به گردن اندازم و عن قریب به شرفیابید)

۱- . مجلس:- (ارغون میرزا ... آمد)

۲- . در تاریخ جهان آرا، اثر میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی، زنگویی و زنگولی هر دو املا آمده است؛ ملی و مجلس: (زنگولی)

۳- . مجلس: (میرزای)

۴- . ملی: (هفصد)

آستان پردازم. نوّاب امیرزاده جوان صادق الجنان غافل از مراتب فتنه جویی آن ثانی شیطان، از فرط سادگی، بعضی نقوش مشعر بر منظورات مشارالیه بر صفحه رقم نمود و محمد خان بلافاصله همان شرح مرقومه را نزد خوانین معلومه گسیل نمود.

بالجمله، به یک شیطان خیالی محمد خان، اوضاع درچیده برچیده شد و نوّاب امیرزاده از دورنگی خوانین، مصلحت خود را در توقف به دور تربت ندیده و به جانب ارض اقدس گراییده آمد. فی مابین محمد خان و سایر خوانین خصوصیّت و موافقت تازه شد و سواره هزاره به استصواب رضا قلی خان، حول و حوش ارض اقدس را تاخته، نوای این هنگامه بلند آوازه آمد. بعد از عرض این مدعا به اولیای دولت نصرت انتما، مصلحت چنان اقتضا کرد که نوّاب اسماعیل میرزا را که قبل ازین حاکم ترشیز بود، والی گردانند و فتنه [ای] که در خراسان تازه برخاسته (۱)، فرو نشانند. میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد رضا قلی خان ایلخانی، مراتب والی گری نوّاب اسماعیل میرزا را از دار الخلافه طهران تحریر کرد و چاپار سریع این خبر بدیع را در رباط سفید- دومنزلی مشهد مقدس- آورد. جمعیت خراسانی به جهت اخبار خدمت به والی ثانی متفرق شدند و نوّاب هلاکو میرزا با خوانین اکراد و یار محمد خان افغان به ارض اقدس آمدند.

رضا قلی خان چون تشویش کامل از گرفتاری خود داشت، لهذا با نوّاب هلاکو میرزا بنای کفران گذاشت. چون والی گری نوّاب اسماعیل میرزا درست مشخص نبود، لهذا از فرط ناپاکی، امیرزاده دیگر نوّاب اباقا خان میرزا را که برادر هلاکو میرزاست، والی نمود. دو روزی به خواهش نفس، او را بر سبیل عاریت بر مسند والی گری کشانید و نوّاب هلاکو میرزا را به طوری مخفّف، محبوس گانه به ولایت خبوشان کشانید. چند روز که ازین مقدمه گذشت، هنگامه پشیمانی درین عمل از رضا قلی خان ظاهر گشت. نوّاب هلاکو میرزا را که به خبوشان برده بود، رها ساخت و امیرزاده نیز به ولایت سبزوار نزد نوّاب ارغون میرزا آمده به عرض فقرات اتفاقیه به دربار اعلی پرداخت. رضا قلی خان چون عرصه را خالی دید، شهر نیشابور و بلوکات را کلّا متصرف گردید و جعفر قلی خانه)

۱- . ملی: (برخواسته)

ولد نجف قلی خان شادلو داماد خود را در آن جا نایب گردانید.

خلاصه، نوّاب اسماعیل میرزا با فرمان والی گری خراسان به ارض اقدس شتافت و چون اهل و عیال نوّاب شجاع السلطنه با مستحفظین سبزواری در ارگ بودند، راهی نیافت. با وجود منع خود از [۳۹۶] دخول در ارگ، مصلحت در توقف شهر ندیده، در خارج شهر آمده، آرام گزید. چون وجود نوّاب اسماعیل میرزا با وجود اقامت نوّاب امیرزادگان در ارگ مشهد مقدس و قلعه سبزوار مانعه الجمع بود و هیچ یک اطاعت دیگری را نمی نمود، لهذا صاحبقران کشورگیر، خواست ثالثی را در این کار برگزیند تا فتنه برخاسته، فرو نشیند؛ حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان را به سرداری مملکت خراسان مفتخر فرمود و مشارالیه را به اتفاق برادرش حسن خان سارواصلان با جمعیتی از سواره و پیاده رکاب ظفرعنان، به آن صوب گسیل نمود. نوّاب اسماعیل میرزا را احضار به دربار آسمان مدار کردند و مأمورین در اواسط شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار به ارض فیض آثار روی آوردند. حسین خان سردار پس از وصول به آن دیار، شهر و ارگ مشهد مقدس را به تدابیر صایبه متصرف شد و نوّاب امیرزاده ارغون میرزا، کماکان در ولایت سبزوار حکمروا و متوقف آمد- بمنّه وجوده.

ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسین علی خان جوانشیر و بهبود خان کابلی و وقایع سفارت حسین علی خان جوانشیر به مملکت سند از روی حیله و تزویر و اخذ منافع کثیر

از قراری که در وقایع جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد، بعد از سپری شدن دولت محمود شاه افغان و توقف او در ولایت هرات و کور کردن فتح خان شرارت آیات، برادران او بنای شورش و طغیان در ولایات متصرّفی جماعت افغان گذاشتند و هرکدام

یـک نفر از اولاد تیمور شاه را علی الظاهر به امارت برداشـتند. چنـدی که کار بـدین کردار گـذاشت، از وفور تعـدّیات ایشان، ولایات (۱) مزبوره زیر و زبر گشت. رنجیـده نام هنـدو از طایفه سـنکه (۲)، که به زبان هنـدو موی سـر است، از جمله مریدان بابانانـک، تسـلطی کامـل یـافته ولایـت کشـمیر را مسـخر سـاخت و در آن دیـار رایت استیلا برافراخت. اهالی ولایات کابل و پیشاور، تعـدّیات برادران فتـح خان را برنتافتنـد و اسـتخلاص خویش را منحصـر در تمسّک به اذیال حمایت اولیای دولت علیّه یافتند. جمیع خوانین و سـرخیلان طوایف قزلباشـیه که در آن ولایت بودند، عریضه ارادتمندانه قلمی داشـته، مصـحوب حسـین علی خان نام جوانشیر که از معارف آن طایفه بود، به دربار شاهنشاهی گسیل نمودند.

مشارالیه چون در عزیمت از راه هرات واهمه داشت، لهـذا از راه بیابان بلوچسـتان روی به صوب کرمان گـذاشت. نوّاب حسـن علی میرزا را در کرمـان دریافت و معجّلا به دربار شوکـت شـتافت. بعـد از ورود به توسط امنیان دولت معـدلت آموز به شـرف استسـعاد حضور معدلت دستور مشرّف گردید و مستدعیات خوانین قزلباشیه به این نحو به عرض رسید که: (ما بندگان از قدیم الایـام رعیت سـرکار سـلاطین بـا تمکین ایران بوده ایم و مـدتی است که به علت تصـاریف زمان در ولایات متصـرفی افغان به فراغت در مهـد آسایش غنوده ایم. اکنون از تعـدّیات فتـح خان بارکزائی عرصه بر ما تنگ شده و شـیشه راحت این بندگان بر سنـگ آمـده؛ هرگـاه صـاحبقران کشورگیر را رأی عـالم آرا به اسـتخلاص آن مملکت و استرخـاص این رعیت قرار گیرد، از فرسـتادن یک نفر از نوّاب شاهزادگان اعظم با جمعیّتی شایان مسـتدعیات ما بندگان را درپذیرد، جمیعا ملتزم و متعهدیم که به محض وصول موکب نوّاب شاهزاده به حوالی هرات، برادران فتح خان را با دسـتان بسته به حضور آوریم و ولایت هرات را نیز مستخلص نموده به کارکنان دیوان همایون بسپریم.

ولایات قندهار و کابل و پیشاور نیز تا حدود پنجاب، غازیان ظفرمآب را در زیر پی ختلیان نصـرت رکاب است و ما بندگان از ظهور این خدمت شایان [۳۹۷] جاودان و بهره مند وه)

۱- . ملی:- (هرات و کور کردن ... ولایات)؛ افتادگی نسخه ملّی، در مطابقه با نسخه های کتابخانه ملک و مجلس اصلاح شد.

۲- . مجلس: (رسکه)

کامیاب).

اعلیحضرت شاهنشاه معدلت انگیز بنابر مظنّه عدم رضای اولیای دولت انگریز و ظهور فتنه و آشوب در سرحدّات هندوستان و وقوع کدورت خاطر جمهوریت آن شوکت موافقت ارکان، درین فقره تأمّلی بی نهایت فرمود. علی العجاله فرستادگان مزبور را مورد تفقّدات نامحصور داشته، به بهانه اقتضای وقت در دار الخلافه چندی مأمور به توقف فرمود. چون حسین علی خان خود در مملکت سند کاری داشت، لهذا مستدعی صدور فرمانی مشعر بر سفارش نامه ای به ولایت سند گشته، بعد از اصدار فرمان، از راه مملکت فارس و بحر عمّان، روی به ولایت سند گذاشت. از قراری که- ان شاء اللّه تعالی- رقمزد کلک بیان خواهد شد، در ولایت سند خود را ایلچی دولت علیّه به قلم داد و با خدمتی نمایان بعد از چندی، پای به مراجعت ایران بر گشاد.

ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشّم به زیارت حضرت معصومه قم و رفتن به صوب سلطان آباد کزاز و اوضاع اتفاقیه در آن بلده بهجت انباز

بعد از قرار و مدار کار مملکت خراسان و انتهای فصل تابستان و ابتدای میزان، رأی عالم آرا به زیارت روضه بضعه احمدی- صلوات اللّه علیها- و مشغولی به صید و شکار در ولایات عراق مینو آثار قرار یافت و در اواسط شهر جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفر شعار به آن سامان و دیار شتافت. در روز ورود موکب انجم تحشّم به دار الایمان قم، این بنده مدحت گزار با اهل و عیال بی شمار از سامان نهاوند و ولایت الوار، به طریق فرار وارد آن دیار و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار و مورد تفقّدات بی شمار آمد.

تبیین این مقال آن که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباشری افتادم و آدابی نیکو که موجب مزید امیدواری رعیّت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود نهادم،

از وفور حق شناسی (۱) نوّاب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله (۲) نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدّت هفت ماه در قلعه روئین دز نهاوند که از مستحدثات محمود میرزای ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرس به توسط امنیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقرّبان و حمایت همسایگان، فرار اختیار کرده، بخت سعیدم (۳) به آستان خلافت نشان کشید.

هادی خان ترکمان، ساکن قریه آورزمان (۴) ملایر، که در دو فرسخی نهاوند واقع است، سه روز در قریه مذکوره ما را ضیافت کرد و بقیه متعلّقان و متعلّقات را به طرز مختلفه از بلده نهاوند برآورد. بالجمله، بعد از ورود به قریه چوبین ملایر، که اکنون معروف به دولت آباد است و مقرّ ایالت شاهزاده آزاده شیخ علی میرزا، در سرای حضرت میرزا محمد حسن شیرازی که وزیر آن دیار و ربیب خالوی این مدحت گزار بود، منزل کردم و مدّت دوازده شبان روز در آن مکان بهجت اندوز در عین احترام، روز و شبی به سر آوردم.

نوّاب شیخ علی میرزا، نهایت رحمت و رأفت منظور داشت و همّت بر مرمّت احوال این جمع پریشان گماشت. تدارکی که شایسته بود، از نقود سیم و زر و اسب و استر و کجاوه و چادر مرحمت فرمود. معتمدین امین به همراه کردند تا ما را سالما غانما به شهر سلطان آباد کزاز (۵) آوردند. این سلطان آباد که از مستحدثات مرحوم یوسف خان سپهدار عراق (۶) است و مشحون از آبادانی و نعمت بی شمار؛ حضرت غلامحسین خان سپهدار تازه که از شرف مصاهرت شاهنشاه دوران بلند آوازه است با وجود مشغولی به خدمات ورود مسعود [۳۹۸]، لازمه لطف و مهربانی به عمل آورد و تدارک دیگر از مرکوب و زر بر تدارک نوّاب شاهزاده همّت سیر مزید کرد. بعد از روز استجمام، عازم دار الایمان قم شدم و در آن دیار، شرفیاب دربار انجم تحشّم آمدم. از فرط مروّت فطری،ق)

۱- . مجلس: (شناسی)

۲- . مجلس و ملک:+ (ایام)

۳- . مجلس: (سفیدم)

۴- . بر سر راه نهاوند به ملایر، در شمال شرقی نهاوند قرار دارد.

۵- . اراک امروزی

۶- . مجلس:- (عراق)

زخم هـای نوّاب شاهزادگـان را مرهم عاطفت و مرحمت نهاد و چون اهل و عیال به همراه داشـتم از التزام رکابم معاف فرموده به دار الخلافه طهران فرستاد.

و خلاصه، موکب همـایون پس از چهـار روز از آن روضـه دلفروز، نهضـت آرا گشـت و از ورود به سـلطان آبـاد کزاز، فرق سپهدار با اقتدار از گنبد دوّار برگذشت. خدمتی که در آن سـفر، حضرت سپهدار به سرکار شاهنشاه تاجدار کرد، تاکنون هیچ نوکری در هیـچ عهـدی به عمل نیاورده و نخواهـد آورد. مایعرف خود را نقدا جنسا بر طبق ارادت نهاد و در همان روز ورود، آن چه مایملك داشت حتی قباله املاك موروثی و مکتسبی، همه را به پارنـج دارای با تاج و گنج داد. دروب انبارهای نعمت را بر روی عموم همراهان گشادند و در خصوص ادای سیورسات و علوفه، صـلای یغما و غارت در دادند. در چند روز توقف موکب فیروز، حضـرت سـپهدار آداب آموز، افکـار بوذر جمهری به کـار آورد و اهل کسب سـلطان آباد را از خریـد و فروش مأکولات رطبا و یابسا منع کرد. درین منع دو خاصـیت بود: یکی آن که ملتزمین رکاب ظفرمآب، مایحتاج خود را از انبارهای نعمت برند و چون خلاف قانون ضیافت است، از بازار چیزی نخرند؛ خاصیت دیگر آن که، به قدر ضرورت، مایحتاج از خوان نعمت بردارند و اجناس را به جهت فروش به بازار نیارند.

خلاصه، علاوه برین خـدمات، بـا هریـك از نوّاب شاهزادگـان و امرا و امنا حتی آحاد لشـکر، تعارفات فراخور حال از نقـد و جنس معمـول شـده در ازاء آن همه خـدمات، مراحم زیـاده دربـاره آن خـانه زاد دولت خـداداد مبـذول افتـاد: اولا ـ به خطـاب مستطاب کدخدایی عراق سربلند گردید و پس از آن به اعطای نشانی مکلّل و مصوّر به تمثال بی مثال دارای آسمان محل (۱) و انعـام متوجّهات دیوانی و رقبات به صـیغه تیول ابـدی بهره منـد آمـد. موازی پنـج عراده توپ قلعه کوب از توپ های رکاب ظفرمـآب به جهت حفـظ آن قلعه ظفر انتسـاب به او عنـایت رفت و معـادل دویست نفر غلام که مواجب و علوفه انعـام آنها از سرکار معـدلت فرجام است، به التزام خـدمت سـپهداری نیز مرحمت و هم مقرّر شـد که خنـدقی عمیق که اخراجاتش از دیوان همایون داده شود، بر دور آن شهر ارزنده کنده آید و حضرت سپهدار جلیل آسوده از تعرّضات آزاد و بنده.ل)

۱- . مجلس: (مخل)

بعـد از قرار این امـورات، موکب ظفر آیـات را هنگـام رجعت گشت [و] در روز پنجشـنبه بیست و هفتم شـهر جمـادی الثـانی، عرصه دار الخلافه را از یمن ورود مسـعود، پایه از سـپهر برین درگذشت. این بنده مدحت گزار به همان خدمت ملفوفه نگاری و کتابت اسرار در حضور همایون، کماکان سربلند و با اعتبار شدم و از مراحم گوناگون در میان امثال و اقران بهره مند آمدم.

سعدی:

دشمن آتش پرست بادپیما را بگوخاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جو

ذکر ورود ینارال گربایدوف ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشار الیه در دار الخلافه [دولت] بهیّه و رستگاری نایب اول و شهادت او و در تقصیرات ایلچی دغل

این ینارال گربایدوف همشیره زاده ینارال پسقاویچ سردار روسیه بود و از معارف امرای آن شوکت بهیّه. در دربار ایمپراطوری در سلک وزرا منسلک بودی و حضرت ایمپراطورش، برخلاف واقع، همواره امین و خیرخواهش خطاب می نمودی. در هنگام انعقـاد مصـالحه ترکمـان چای حضور داشت و با ینارال پسـقاویچ قرارها [۳۹۹] در کـار می گـذاشت. پس از طیّ معاهـده، به جهت اعلاـم کیفیت معـامله روانه نزد ایمپراطور شـد و در حضـرت ایمپراطوری سـخن گزار اوضاع نزدیک و دور. چون امنیان دولت روس، مشار الیه را از طرز و قانون اهل ایران آگاه و با کارگزاران نوّاب نایب السـلطنه اش همراز و همراه دیدند، لهذا او را به سفارت و وکالت و توقف در دربار دولت به جهت اتمام لوازم شروط عهدنامه موافقت برگزیدند. تحف و طرفی غریبه از قبیل چهل چراغ های بلور و ظروف عجیبه از قطعات سنگ یشم و سماق و غیره تراشیده و مباشر کمال تصنّع گردیده بودند، با او همراه کرده و مشارالیه را با نامه دوستی ختامه ایمپراطوری به دربار دولت گسیل نمودند.

بعد از اطلاع کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان از ورود او به تفلیس، نظر علی خان افشار ارومی را به مهمان داری تعیین گماشتند و تا ورود به دار السلطنه تبریز، کمال احترام درباره او مرعی داشتند. چون موافق عهدنامه میمونه قرار داده شده بود که یک نفر کونسل در یکی از ولایات ایران به جهت نظم امور تجارت متوقف باشد و هنوز با امنای دولت قاهره، قطع و فصل این گفتگو نشده بود، لهذا مشار الیه معتمدی بر سبیل عاریه روانه گیلان ساخت و خود به عزیمت دربار همایون پرداخت.

محمد خان بکشلو سرکرده افشار از دربار فلک مدار، مهمان دار شد و با کمال عزّت و احترام روانه دربار جاوید آثار آمد. در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب المرجّب سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار بود، میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نوّاب ظلّ السلطان به اتفاق محمد ولی خان قاسملوی افشار، حسب الامر شاهنشاه تاجدار استقبالش نمودند و در سرایی که مهمان خانه ایلچیان دولت روس و در محله، بازار و در جنب دروازه عراق واقع است، او را فرود آورده روزبه روز بر مراتب اعتبارش می افزودند.

یک روز بعد از ورود [او]، برحسب حکم صاحبقران مسعود، حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و اللّه قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی دربار کیوان مدار و میرزا فضل اللّه علی آبادی مستوفی دیوان قضا آثار به دیدن او شتافتند و حضرتش را به احترامی تمام دریافتند. سه روز دیگر به آیینی که معهود ایلچیان بود و به کرّات، کلک مؤلّف آن آیین را در محل خود ایراد نمود، پیشکاران پیشگاه خلافت به درگاه آسمان جاهش آوردند و لمحه [ای] او را در کشیک خانه همایون در صحبت امرای جلالت مقرون مشغول کردند.

این ینارال گربایدوف، مردی جسور و کلبی عقور بود. برخلاف سفرای سابق، از راه و رسم آدمیت و معقولیت دور و مهجور می نمود و همواره سخنان ناهموار بر زبان راندی و امنای بزرگ دولت را در حین مکالمات در عین خشونت به نام خواندی. ادب را نام بردی که از کدام بوم و بر است و آزرم را خوردی که ثمر کدام شجر. امرا و وزرای

ملوک را بـا رعایـای شـهر و بلوک فرق نگـذاشتی و بـا اعلی و ادنی به طریق جسـارت و خشونت سـلوک مسـلوک داشتی. در هنگام احضار، سـردی و خشونت بسـیار نمود و نصایح مشفقانه وزیر امور دول خارجه و غیره بر عدم بردباری او افزود. پس از استسعاد به بارگاه خلافت، رفتاری که از فرط جسارت و بی شرمی به عمل آورد، کلک فصاحت قرار را از اقرارش آزرم است و گفتـاری کـه بـا عـدم ضـراعت از روی بی شـرمی بیـان کرد، مؤلّف را از بیـانش شـرم. اعلیحضـرت شاهنشـاه دانـا، که ذات همایونش سرشـته از جوهر شرم و حیاست، درشتی های او را به نرمی جواب فرمود و سردی های وی را به گرمی التفات نمود. باریافتگان بارگاه فلک دسـتگاه، هر قـدر به اشارات خفیّه و جلیّه [۴۰۰] منعش کردنـد، سودی نـداد و تا آن که بعد از سپردن نامه ایمپراطور و ظهور تفقّدات نامحصور شاهنشاه مروّت گنجور عود به منزل را پای برگشاد.

حضـرات امنـا و وزرا مجالس متعـدده ترتیب دادنـد و به مقام (اکرم الضّـیف و لو کان کافرا) پای نهادنـد. چون از امنای دولت روس مـأمور بود که شـروط فصول عهـدنامه را به عمـل آرد، لهـذا از ابتـدا خواست که قراری در فصـل سـیزدهم، که در بـاب اسرای قدیم و جدید مرقوم شده، گذارد. از این که از قانون ایران و تعصّب دین داری ایرانیان بی خبر بود، لهذا اسیران گرج و ارمن را، که از قـدیم الایام در حرم محترم دولت و ارباب شوکت و اکثری ذات ولـد بودنـد، از فرط حماقت ادعا می نمود. دو نفر از گرجیه مسلمه را که در سرای جناب آصف الدوله العلیّه اللّهیار خان قاجار سالیان دراز بودند، خواست و درخواستن آنها هنگامه ها آراست. جناب معزی الیه به توهّم این که هرگاه از در مضایقه درآیـد، شاید از آن مضایقه رخنه [ای] در سدّ سدید موافقت دولتین علیّتین گشایـد و این جرم بر جنایـات سـابقه افزایـد، لهـذا بلاـ مضایقه هر دو را تسـلیم کرد و از لا و نعم دم در نیاورد.

یعقوب نامی که از اراذل ارامنه ایروان و در سـلک عامّه خواجه سـرایان حرم با عزّ و شأن بود، چون مبلغی از مال دیوان بر ذمّه داشت، بنابرآن از مطالبه وجه انـدیشه و نمک به حرامی را پیشه نموده، از زشتی سـرشت، روی زشت از کعبه به کنشت نهاد و (۱) سفیر بی حیا او را تصاحب کرد و دعاوی دیوانیان را با او محوّل به دار الشرع روسیه می آورد.و)

۱- . مجلس:- (و)

امنای دولت قاهره، جرأت عرض وقوع این معاملات را در حضرت خلافت نداشتند، لهذا پی درپی بنای نصیحت به سفیر پر فضیحت می گذاشتند. چون گوش کفر نیوشش از پنبه ضلالت انباشته بود، لهذا نصیحت ناصحان به هیچ وجه اثری نمی بخشود. بالجمله، آن دو نفر مسلمه، شب و روز اوقات خویش را صرف صوم و صلوه و تلاوت کلام اللّه مجید می نمودند و در نزد اهالی شرع شریف به واسطه نامه و پیغام، زبان به استدعای خلاصی از چنگ کفره ظلام می گشودند. ائمه دین که بر مسند شریعت غرّا مکین بودند، تکلیف شرعی خود را در استرداد آن دو مسلمه دانسته، شورشی عام برپا نمودند. در روز چهارشنبه ششم شعبان المعظّم سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار، علما و صلحا و فضلا و اتقیا و پیشوایان ملّت بیضا و مجتهدین شریعت غرّا در جوامع دار الخلافه جمع شدند و خواص و عوام، بزم شریعت را پروانه شمع آمدند.

منظور ایشان از آن اجماع آن که، سفیر بی حیا اندیشه مند گشته، از نگاهداری آن دو نفر مسلمه و یعقوب نام درگذشته باشد و از پیش تکالیف بی جا قلب امنیان دولت حق شناس را نخراشد. عوام کالانعام غافل از تدابیر فضلای اسلام چنین یافتند که منظور، قتل ایلچی و همراهان است و ثواب این فقره، مانند جهاد در میدان. در صبح روز مزبور هرکس در شهر بود، از غریب و بومی و نوکر و رعیت و عرب و عجم و ترک و دیلم با آلات و ادوات جدال روی به سرای ایلچی نمود.

امنای دولت علیّه وقتی از کار آگاه شدند که هجوم عامّه از یک صدهزار گذشته بود و احدی چاره این کار را نمی توانست نمود. حضرت صاحبقران اعظم، نوّاب شاهزادگان اعظم و امرای معظّم و جمعی از همیشه کشیکان دربار خلافت توأم را به ممانعت و دفع، بلکه قتل عامّه برگماشت، ولی بالاخره سودی نداشت. عوام کالانعام، خروش عام برآوردند و نوّاب شاهزادگان و همراهان ایشان را با خشونت و جسارت فراوان از ممانعت منع کردند [و] علانیه گفتند که: (اکنون پای حمایت دین مبین در میان است و حکم سلطنت را درین معامله جای بر طاق نسیان؛ اگر شما را نیز با ما شرکت

است، بسم اللّه و هرگاه رأی ممانعت است، اینک تیغ های آخته اسلامیان در خونریزی کافران و هواخواهان ایشان جانکاه).

بالجمله، ایلچی مغرور [۴۰۱] زنان (۱) عفّت توامان و یعقوب نام بی ایمان را بیرون فرستاد و دروب سرای و بیوتات را بسته از روزنه و پنجره خانه دست به مدافعه برگشاد.

طفلی چهارده ساله از مسلمانان نشانه تیر تفنگ روسیان بی ایمان شده و ظهور این فقره باعث مزید غیرت مسلمانان آمد. عامّه خلق، یعقوب نام را در خارج سرای ایلچی پاره پاره نمودند و از دیوارهای اطراف سرای چون دعاهای مستجاب صعود نموده و در خانه او چون بلاهای ناگهانی فرود آمده، دست قدرت به دفع ایلچی و همراهان گشودند.

خلاصه، در لمحه [ای] سفیر حماقت نظیر را با معادل سی وهفت نفر از همراهان روس و گرج و ارمن مقتول ساختند و به کار یغما و غارت پرداختند. میرزا سلیمان نامی که در سلک ارامنه و برادرزاده حضرت منوچهر خان ایچ آقاسی و تازه از تفلیس به دیدن عمّ خود آمده، در آن روز به سبب آشنایی و اتحاد مذهب به دیدن ایلچی و همراهان رفته بود، او نیز درین میانه از ضرب تیغ خونریز، وداع (۲) سرای زندگانی نمود.

بیت:

آتش چو به نیستان فروزدیکسر تر و خشک را بسوزد عوام به قتل و یغما اکتفا نکرده، عمارت نشیمن ایشان را چون خانه جغدان ویران و پس از اطفاء حرارت متفرق گشته، هر فوجی به طرفی روی نمودند. از قراری که به صحّت پیوست، در حالتی که ایلچی گریبانش را به جهت خونریزی گرفته بودند، به ملاحظه این که شاید راه نجاتی به دست آید، چندین دفعه مکرّر کلمه لا اله الا اللّه مبارکه را بر زبان جاری نمود، ولی سودی نبخشود.

بالجمله، قاتلی معلوم نبود که گریبانش به چنگ آید و باعثی پیدا نه که کسی تواند ادعای خونی یا مالی نماید. اجماع عامّه را چاره خدای داند و احدی در اجماع عامّه چاره [ای] نتواند.ع)

۱- . ملی: (زبان)

۲- . ملی:- (وداع)

بالجمله، ملسوف نامی از معارف روسیه که نایب اول ایلچی بود، در هنگام مغلوبه خود را به گوشه [ای] کشید و از نظر مردم نهان گشته، از قتل ایمن گردید. بعد از تفریق عامّه، مراتب را به اولیای دولت قاهره اعلام کرد و سلامتی خویش را به معرض عرض درآورد. باز امنیان دولت خداداد این معنی را مغتنم شمردند و مشار الیه را در خفیه از آن سرای برآورده، در ارگ همایون بردند. اجساد ایلچی و همراهان را به آیین دین مسیحی حرکت داده، در کلیسیای ارامنه به عاریت نهادند و پس از آن دست همّت به مرمّت حال نایب ایلچی گشادند. ملسوف نام مزبور، تقصیرات سفیر مذکور را یکان یکان اعتراف کرد و از ظهور تفقّدات بی شمار صاحبقران تاجدار و انعام و احسان بسیار بر مراتب عزّت و اعتبار افزود. به مهمان داری نظر علی خان افشار ارومی به صوب دار السلطنه تبریز شتافت و احکام مطاعه در خصوص کیفیت وقوع این واقعه و جسارت ایلچی (۱) و اجماع امت، شرف صدور یافت و انجام این مهمّ خطیر و عذرخواهی این کار سترک، محوّل به تدابیر نوّاب نایب السلطنه گردید.

[مصرا]ع:

تا چه در کار کند فکرت او

تاریخ قتل ایلچی مزبور از کلک مؤلّف ارادت دستور تراوید و به جهت یادگار درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

سفیر روس آن گربایدوف اسم بشد مقتول در ری از قضایا

کسی را نیست تقصیری درین کارکه خود انداخت زنگ اندر مرایا

ازو پر شد به مظلومان تطاول وزو بس شد به دین داران خطایا

طمع در کارها می کرد بسیاربه هر کاری همی جستی هدایا

نمی دادی ثمر در وی عنایات نمی کردی اثر در وی عطایا

پلنگ آهنگ او را آهنین چنگ گر از آیین مر او را هم ثنایا

شب و روز از جفایش مردمان رابرفتی بر فلک داد خدایا ی)

۱- . مجلس:+ (و ایلچی)

کجا می کرد چرخ این بدلگامی اگر می دید این را در منایا

نبودی مایه کاری به عالم چو لفظ شبهه ای کاش و آیا

برای قتل خود بس جرم مستوربرون آورد ناگه از خفایا

[۴۰۲] پی تاریخ قتلش خاوری گفت سفیر روس مقتول از بلایا

ذکر اطلاع کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه و فرستادن ملسوف نام نایب اوّل را نزد سرداران دولت سنیّه و شهادت عدم اطلاع امنای این شوکت علیّه

بعد از ورود ملسوف (۱) نام نایب اول ایلچی مقتول به دار السلطنه تبریز و اطلاع نوّاب ولیعهد زمان از قضیّه قتل سفیر شرارت انگیز، فی الفور به قاعده نظام، چاکران دربار سپهر مقام را مأمور به استعمال لباس عبّاسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، فرمود و عمله نوبتخانه پادشاهی را از نواختن کوس و نای منع نمود. سه روز متوالی ابواب دکاکین اسواق و خانات بسته شد و رشته معاملات اصناف از هم گسسته آمد. ملسوف نام مزبور را تفقّدی بی نهایت مبذول داشت و همّت بزرگانه بر عذرخواهی این مطلب برگماشت.

ملسوف مزبور را با تدارکی شایسته مصحوب معتمدی امین به تفلیس روانه ساخت و از تحریر ارقام مصلحت قوام به (۲) رفع تشکیك و تردید خاطر ینارال پسقاویچ سردار روسیه پرداخت. در رقم مزبور از کلك استاد المترسّلین میرزا ابو القاسم قائم مقام صدارت دولت ابد قرین مسطور چنین شد که: ینارال گربایدوف، ایلچی آن دولت جاودانی، بعد از ورود به دار الخلافه جاوید مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست به پاره [ای] رفتارهای ناهنجار زد و مباشر برخی از جسارت های ناهموار شد. همراهانشه)

۱- . تلفّظ صحیح نام خانوادگی وی (مالنسوف) است که سمت دبیر اوّل سفارت روسیه تزاری را در این زمان دارا بود و همراه با شش تن دیگر از این معرکه جان سالم به در برد.

۲- . مجلس:- (به)

آنچه منع کردند، سودی نبخشید و اعیان دیوان همایونش آنچه نصیحت فرمودند، فایده پذیر نگردید. بالاخره دست به کاری زد که خلاف طریقه دین غرّای اسلامیان بود و هیچ یک از اهالی شرع شریف، حوصله چنان خلاف شرعی را نمی نمود. رفته رفته کار از مصلحت دولتداری درگذشت و پیشوایان دین مبین را بنا به رعایت شرع جناب سیّد المرسلین، نوبت دین داری گشت. به جهت رعایت دین، حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده، ایلچی و همراهانش را به قتل آوردند.

حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرّا و هجوم عوام بی سر و پا موافق افتاد و ایلچی دولت بهیّه روسیه به سبب جسارت های اتّفاقیه، جان خود و همراهان را بر باد فنا داد.

اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه و از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود اثری نه. همان تعصّب دین داری بر عدم اطلاع امنیان دولت ابد مدّت دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارت های ینارال گربایدوف و شورش عامّه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن. هرگاه امنای دولت روس رجوع به حکم عقل خرده بین نمایند، دانند که دولت علیّه ایران بعد از ظهور موافقی چنان و خسارت گنجی شایگان، مباشر عملی چنین قبیح، که مایه انواع تفضیح است، نخواهند شد و خود را در دولت های بزرگ، بدنام نخواهند خواست: (لیس أوّل قاروره کسرت فی الإسلام).

حاجی خلیل خان قزوینی، ایلچی این دولت نیز در هندوستان بی جرم و خیانت کشته شد و حکایت خونخواهی او به سبب وفور انصاف امنیان این شوکت مروّت اتصاف (۱) در نوشته آمد. اگر این معاذیر حقّه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته به نظر قبول می گیرند، اولیای دولت علیّه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن به عمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار دستور العمل رسد، معمول خواهند کرد. هرگاه خدای نخواسته باز امر به اشتباه است و قرار کار (۲) بر کدورت و اکراه، خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف به حکم دو شاهنشاه معظّم.ر)

۱- . ملی: (در انصاف)

۲- . ملی:- (کار)

بالجمله، بعد از ورود ملسوف صاحب به تفلیس و ادای شهادت در باب عدم آگاهی اولیای دولت جاوید انیس، ینارال پسقاویچ که سرداری با فطانت [۴۰۳] و ذکا و در مهمات ملکداری به غایت دانا بود، از قراین خارجه و داخله دریافت نمود که ظهور این قضیه از تأثیرات قضا و قدر و جسارت های ایلچی خیره سر بوده و دولت علیّه ایران به هیچ وجه اقدامی درین کار ناهنجار ننموده است. ملسوف صاحب نایب را بلافاصله به جانب پطربورغ گسیل ساخت و به دفع تردید و تشکیک امنای دولت ایمپراطوری پرداخت. به توسط عریضه صداقت ترجمان به نوّاب ولیعهد زمان عرضه داشت نمود که: (فقرات مزبوره در نامه مبارك والا را من حیث المجموع پذیرفتم و شهادت نایب را در باب وفور جسارت های ایلچی و اجماع عام و عدم اطلاع اولیای دولت ابدفرجام شنفتم. از هر رهگذر خاطر خطیر را آسوده دارند و همّت ملوکانه بر آن گمارند که تا هنوز هنگامه گرم است، سفیری دانا از جانب آن دولت توانا به شوکت قوی بنیاد ایمپراطور گراید و گنجینه این معاذیر دلپذیر را به وجهی احسن سرگشاید تا ساز دوستی و موافقت زیاده بلندآوازه گردد و عهد مصالحت و یک جهتی تازه آید.) و نیز اظهار کرده بود که: (هرگاه یک نفر از معارف ملّایان را که دخیل درین کار نمایان بوده از سامان مملکت به ولایات خارجه روانه سازند، هر آینه زیاده به امتنان و استرضای خواص ایمپراطور اعظم می پردازند). نوّاب نایب السلطنه نیز مراتب را به دربار گیتی مدار معروض گردانید و (۱) در باب سفارت حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار مصلحت جویی خود را آشکار و این فقره را در نهایت اصرار مستدعی گردید.

[مصرا]ع:

تا مصلحت چگونه کند باز اقتضا

بالجمله، اگرچه قتل ایلچی در نظر دوربینان بساط قرب، قدری غرابت دارد و احدی این فقره را انگشت تمکین نمی گذارد، ولی از روی انصاف که ملاحظه شود، احدی به جز طریق تصدیق و اعتراف به راهی دیگر نمی رود، زیرا که همان فصول عهدنامه میمونه که در منزل ترکمان چای از روی اضطرار و سخت گیری های ینارالو)

۱- . ملی:- (و)

پسقاویچ سردار بسته گشته است، هر فقره اش مورث چنین شورش و آشوب است و آن شروط و عهود مرقومه در نظر دوست و دشمن نامطلوب. الحمد لله و المنّه این وقایع واقعه باعث آن شد که بعد از آن ایلچیان مأموره از جانب دولت روس، قسمت را از آن سر بریده یاد می گیرند و دست از خشونت و سخت گیری برداشته با عامّه اهل ایران از اعلی تا ادنی بنای سلوك درمی پذیرند [و دیگر] نامی بر زبان از فصل سیزدهم منحوسه عهدنامه مبارکه نمی برند و پرده ناموس و دوستی را از تقاضای اسرای قدیم و جدید نمی درند. این فقره هم در حقیقت از مؤیّدات طالع بی زوال بود وگرنه احدی علاج نمی توانست نمود.

لمؤلفه:

اگر طالع کند یاری بسی آسان شود مشکل بنازم طالع سلطان که مشکل ها کند آسان

بخش ۳ بهـاریه سـال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سـنه یک هزار و دویست و چهل و چهار هجری و عزیمت نوّاب علی نقی میرزا و وقایع نگار به تبریز و سـفارت خسرو میرزا به دولت روسیه و آمدن سفیر از جانب آن دولت بهیّه و مراجعت رکن الدوله العلیّه

اشاره

پیرایه بند باغ و گلستان و مایه آرایش عرصه بستان اعنی آفتاب عالمتاب تابان درین سال فیروزی نشان بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب شنبه یازدهم (۱) شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و چهار هجری مطابق با سال فرّخ مآل اودئیل ترکی از ایوان حوت به بیت الشرف حمل حمل و نقل فرموده، نوباوه سرو آزاد که رکن رکین دربار سلطان فروردین است با قمری وقایع نگار به جهت قرار سفارت سفیر شمال، روی به دار السلطنه گلستان نمود.

قوّه نامیه که نبیره سلطان بهار است، به عزم ملاقات شهریار روسی نژاد چمن عزیمت نمود و سفیر روسی شعار شکوفه به عزیمت ایران زمین گلشن پای برگشود.

عمامه دار ابر بهمن که باعث شورش عرصه [۴۰۴] گلشن بود، از دار الخلافه باغ اخراج شد و از اخراج او، کالای اعلای موافقت سلاطین باغ و بهار بغایت با رواج آمد. دبیران غنچه پس از کمال شکفتگی در حضرت دارای بهار، کلک شاخسار و دفتر اوراق اشجارم)

۱- . مجلس: (پانزدهم)

را وداع گفتند و از تطاولات باد بهاری در خاك هلاك خفتند. نوباوه نهال به انتظام مهام خاور زمین گلزار شتافت و ارض فیض قرین گلشن و عرصه نیشابور چمن را به مدد جنود سوری و سوسن مسخّر یافت. سرو سالخورد را هوای ایالت کشمر جویبار در پیرانه سری بر سر افتاد و از تطاول برادر شمر (۱)، زنجیر موج بر پای نهاد. سلطان فروردین به عزم دار الملك ارم همدم گلشن خرّم رخت کشید و عمامه دار شکوفه از جانب امیر خیانت پیشه دی به عذرخواهی دررسید. عرصه عربستان گلشن که اعراب خوش الحان عنادل را مسکن است، محلّ رجعت دارای اردی بهشت شد و شاهنشاه صاحبقران را هنگام جلوس در ایوان چون بهشت آمد. بزم شیلان نوروزی بهتر از پار و پیرار آراسته گشت و نعره کوس فیروزی در نوبتخانه خلافت از ساحات زمین و زمان درگذشت.

بعد از انقضای بزم شیلان- از قراری که در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت- بنابر عرض نوّاب نایب السلطنه و مصلحتی که ینارال پسقاویچ سردار روسیه بی ایمان در باب ابعاث سفیری کاردان به عذرخواهی قتل ایلچی و همراهان دیده، حضرت اعلی نوّاب (۲) رکن الدوله علی نقی میرزا را مأمور فرمود که به دار السلطنه تبریز شتافته و ملاقات نوّاب نایب السلطنه را دریافته و (۳) قراری که در کار سفارت و تعیین سفیر و انفاد هدایا و تحف بی نظیر به مشورت یکدیگر داده، مراتب را معروض رأی خسرو آزاده دارند تا بدانچه مصلحت اقتضا کند، همّت برگمارند.

میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار نیز برحسب استدعای ولیعهد زمان به التزام خدمت نوّاب رکن الدوله مأمور آمد و در روز سه شنبه یازدهم شهر شوال المکرّم از دار الخلافه حرکت نموده، روانه آن حدود و ثغور شدند. پس از ورود به منزل میانج از وقایع سفارت نوّاب امیرزاده آزاده خسرو میرزا آگاه و برحسب امر شاهنشاه معدلت همراه در دار السلطنه تبریز شرفیاب حضور نوّاب ولیعهد جلادت دستگاه گشتند.

تبیین این مقال آن که، بعد از ورود ملسوف صاحب نایب ایلچی به پطربورغ وت)

۱- . شمر: تالاب، حوضچه

۲- . مجلس:+ (اعلی)

۳- . مجلس: (دریافت)

عرض تفصیل وقایع قتل گربایدوف و همراهان بر رأی ایمپراطور اعظم، امنای آن دولت، مصلحت شوکت خود را درین دیدند که از طرف قرین الشرف دولت علیّه ایران یکی از نونهالان بوستان خلافت به جهت عذرخواهی این قضیّه به دار الملک پطربورغ روی آورد و همّت بر دلجویی امنای آن شوکت بهیّه برگمارند تا ظهور این نوع عزّت در میان دول نزدیک و دور مشهور گردد و بلای فتنه و فساد از سرحدّات دو دولت خداداد به سبب مراودت دو شوکت قوی بنیاد مهجور آید.

ینارال پسقاویچ مراتب را به عرض کارپردازان نوّاب ولیعهد زمان رسانید و حضرت ولیعهدی نیز بنابر مقتضیات دولت، فی الفور نوّاب امیرزاده خسرو میرزا را نامزد این امر خطیر گردانید. محمد خان زنگنه امیر نظام را که امیری با دیانت و احترام است به همراهی آن امیرزاده با احتشام مأمور فرمود و جمعی از اعیان دربار، اعم از مشیر و دبیر و طبیب و لبیب (۱) و غیره نیز همراه نمود. تحف و طرفی ممتاز از قبیل شدّه و رشته های مروارید غلطان و اسبابی جواهرنشان و شال های کشمیری و غیر آن از لطایف و ظرایف دار الملک ایران به جهت تعارف سرکار ایمپراطور اعظم و امنای آن دولت محترم تسلیم کرد و نوّاب امیرزاده به صوب مقصود روی آورد. چون نوّاب ولیعهد دوران از مأموریت نوّاب رکن الدوله خبردار بود، لهذا به نوّاب امیرزاده امر نمود که در عرض راه الی تفلیس به ملایمت و تأنّی حرکت کرده، در تفلیس نیز چند [۴۰۵] روزی اقامت نمایند تا نوّاب معزی الیه وارد گشته از حقیقت فرمایشات علیّه آگاهی حاصل و نامه پادشاهی نیز به یادآوری ایمپراطور اعظم متواصل آید. بالجمله، نوّاب رکن الدوله در روز شنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرّم وارد دار السلطنه تبریز [شد] و ساغر آمالش از باده ملاقات و التفات ولیعهد زمان لبریز آمد. بعد از ملاقات و اطلاع از وقایع حالات، مراتب را به دربار دولت علیّه معروض داشتند و مسرعی سریع السیر به چاپاری دار الخلافه برگماشتند.نند

۱- . عاقل، خردمند

حضرت صاحبقران نامدار، به مصلحت هایی نوّاب ولیعهد دولت پایدار را به اقصی الغایه تحسین گزار گردید و معجلا مبلغ یک صد هزار تومان زر نقد به جهت مخارج سفارت نوّاب خسرو میرزا، مصحوب حضرت میرزا نبی خان قزوینی وزیر نوّاب علی نقی میرزا به دار السلطنه تبریز گسیل گردانید. نوّاب نایب السلطنه پس از رسیدن تنخواه تدارکی که لازم بود مهیّا داشته به بلده تفلیس فرستاد و حضرت امیرزاده با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام به صوب پطربورغ روی نهاد.

در خلال این احوال، ینارال دالغورکی (۱) نام، که از معارف دولت روس بود، در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه الحرام به عنوان سفارت وارد دار السلطنه تبریز شد و وقایع سفارت او را طوطی کلک مؤلّف به این آیین سخن گزار و شکرریز آمد که:

در هنگامی که نوّاب نایب السلطنه العلیّه در سامان دهخوارقان تبریز با ینارال پسقاویچ سردار روسیه در باب ظهور مصالحت و موافقت دو دولت جاوید ارکان همداستان بود، این ینارال دالغورکی از جانب پسقاویچ مهماندار و کمال خدمت و صداقت به سرکار ولیعهدی می نمود. نوّاب نایب السلطنه مراتب خیرخواهی او را به امنای دولت روس اظهار کرد (۲) و بعد از انتشار خبر قتل گربایدوف، ایمپراطور اعظم تا از حقیقت این کار درست مطلع گردید (۳)، دالغورکی مزبور را به جانب دولت علیّه سفیر و گسیل آورد. مشار الیه سرعت از باد استعاره نموده با دستور العمل ایمپراطوری به صوب مملکت ایران پای استعجال برگشود. بعد از ورود به دار السلطنه تبریز، قرار کار بر این شد که مشار الیه تا هنگام مراجعت نوّاب خسرو میرزا، در دربار حضرت ولیعهدی مقیم آید و (۴) پس از مراجعت مشارالیه به درگاه آسمان جاه خاقانی گراید.

بالجمله، چون نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را دیگر کاری که به موجب توقف در آن دیار باشد نبود، لهذا بعد از آگاهی از مطالب سفارت دالغورکی در روز شنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج از تبریز حرکت و درو)

۱- . کینیاز دالگورکی

۲- . مجلس:- (کرد)

۳- . ملی و مجلس: (گردد)

۴- . ملی:- (و)

روز پنجشنبه بیست و دویم شهر مزبور شرف از استسعاد انجمن حضور دارای خلافت دستور حاصل نمود. میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی (۱) نیز در رکاب نوّاب معزی الیه وارد گشت و وقایع سفارت ینارال دالغورکی و تکالیف حضرت ایمپراطوری به تقریرات رکن الدوله از پیشگاه خاطر همایون (۲) شاهنشاه آگاه درگذشت.

ذکر تکلیف مجاورت عتبات عالیات به جناب میرزا محمد مسیح استرآبادی و شورش عامّه خلق از وفور بدنهادی

تکالیفی که امنای دولت روسیه در تلافی خون گربایدوف کردند، یکی مأموریت یک نفر از نوباوگان ریاض سلطنت بود و از تعیین نوّاب خسرو میرزا شاهد این مدعا از جوف پرده خفا رخ نمود؛ دویم در باب یک نفر قاتل بود که هرگاه باسمه پیدا شود، در ملأـ عام قصاص فرمایند که هر آینه منّتی بزرگ بر سر روسیه تحویل می نمایند؛ سیم آن که جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مسیح استرآبادی امام جماعت را که در روز نخست مباشر اجماع امّت شده به ولایات خارج از مملکت ایران تکلیف نمایند تا از ظهور این فقرات، خون ایلچی دولت روس بسته گردد و رشته نقاری که به این سبب فی مابین دو دولت [۴۰۶] عظمی واقع گشته، گسسته آید. اگرچه قصاص قاتل، تکلیف شاق بود و به سبب شورش عامّه، احدی درباره احدی مظنّه نمی نمود، ولیکن از فرّ اقبال خسروی و امداد شریعت نبوی، رضا قلی بیک نامی ولد پناه بیک طالش که او را در روز قتل ایلچی با تیغ برهنه خون آلود دیده بودند، در بلوک شمران (۳) دار الخلافه، مباشر قتلی دیگر شد و فرارا عازم هر بوم و بر آمد. گماشتگان نوّاب ظل السلطان حکمران دار الخلافه طهران او را در بیابانی دیده، دستگیر کردند و به درگاه خلافت مسیر آوردند.

در میدان همایون از تیغ دژخیم صلابت مقرون، تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید.ن)

۱- . مجلس:- (مروزی)

۲- . مجلس:- (همایون)

۳- . مجلس: (شمیران)

در خصوص جناب میرزا محمد مسیح، دارای عدالت توضیح را تامّلی در دل بود؛ به اندیشه این که شاید طرد و منع او خلاف شریعت غرّا باشد، اقدامی نمی فرمود.

چون جناب مجتهد الزمانی حاجی ملّا (۱) محمد ابراهیم کلواسی خراسانی ساکن دار السلطنه اصفهان در آن اوقات به جهت مهمی به دار الخلافه آمده بود، لهذا از معزی الیه این مسئله را تحقیق کردند و (۲) کمال دقت در این مرحله به عمل آوردند.

بالاخره به ملاحظه رعایت شرع رسول انام و حفظ بیضه اسلام و اجازه آن مجتهد کرام، قرار کار بر این شد که جناب میرزا محمد (۳) مسیح از جهت اسکات روسیان قبیح، به جانب عتبات عالیات رود و چندی مجاور آن ارض فیض سمات شود.

اعلیحضرت شاهنشاه شریعت پرور جناب میرزا را احضار فرمود و به لفظ گوهربار از روی رأفت و التفات بی شمار او را راضی نمود. جمعی از عامّه مریدین امر را بر جناب میرزا مشتبه نموده و گفتند که: این تکلیف نه از جهت مجاورت است، بلکه منظور گرفتن و سپردن به دست روسیه ضلالت آیت. جناب میرزا از فرط صداقتی که داشت، خیالات مریدین بی دین را مبنی بر صدق می پنداشت، غافل از این که هرگاه امنیان دولت قاهره را- العیاذ باللّه- چنین خیالی فاسد در نظر باشد، به جهات چند در دار الخلافه بهتر ممکن است. بالجمله، چند روزی در باب عزیمت مسامحه (۴) کرد و درین فقره تردید و تعطیل به عمل آورد. امنای دولت ابد فرجام به سوگندهای مغلّظه او را مطمئن ساختند و علمای عظام نیز به دلایل شرعیه به حصول رضای او پرداختند. در روز یکشنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج که بار عزیمت می بست، از اجتماع مردم عوام به منع جناب میرزا از عزیمت آن صوب صواب، انجام کار به شورش عام پیوست. گروهی مختلف اللسان و متفق الجنان بر دور سرای میرزا و جوامع دار الخلافه جمع و بزم ممانعت را پروانه شمع شدند. این شورش جدید از شورش روز قتل ایلچی عنید درگذشت و دریای قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گشت؛ه)

۱- . ملی:- (ملّا)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:- (محمد)

۴- . مجلس: (مساهله)

نزدیک به آن بود که حکم به قتل عام از دربار خلافت ابدفرجام صادر آید و قهرمان قهر شهریاری، دریای خون در هامون ری جاری نماید. جناب مجتهد الزمانی حاجی محمد ابراهیم کلواسی حضرت میرزا را در خلوتی خاص ملاقات نمود و از مصالح و مفاسد این کار به دلایل شرعیه با وی مکالمات فرمود و آخر الامر جناب میرزا، شب هنگام از راهی غیر معهود با لباسی مبدّل از شهر (۱) بیرون شتافت و بعد از اطلاع مردم از رفتن وی، شورش عامّه تسکین یافت. امنای دولت روس از این اهتمامات کارپردازان شوکت ابد مأنوس و اجماع عامه منحوس، خبردار و بی نهایت راضی و امیدوار گشتند و به سبب این محاسن تدبیر و توجّه خاطر شهریار کشورگیر از تلافی خون سفیر پرتقصیر و همراهان گذشتند.

ذکر اوضاع خراسان و تعیین نوّاب احمد علی میرزا به ایالت آن سامان و کیفیت احوالات حسن خان و حسین خان

در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت که، حسین خان سردار سابق ایروان به سرداری مملکت خراسان روان و عازم آن [۴۰۷] ارض شرافت بنیان گردید. در بدایت کار، خوانین ضلالت آثار از ترک و کرد با مشارالیه رایگان بودند و آمد و رفتی ملحدانه می نمودند. چون رضا قلی خان کرد زعفرانلوی ایلخانی حاکم خبوشان به سبب انقلاب زمان در ولایات نیشابور و چناران و رادکان به علاوه خبوشان تسلطی یافته بود، لهذا چندان اعتنایی به سردار عظیم الشأن نمی نمود و سردار به تصوّر این که هم چشمی در مقابل وی برگزیند و ایشان را به یکدیگر مشغول داشته خود بر مسند ایالت به فراغت برنشیند، با محمد خان قرایی که عرصه گرد وادی بی سروپایی و راه نورد بیابان هرزه درایی بود، خصوصیت نمود. محمد خان نیز در ظاهر بنای صداقت نهاد و در اضمحلال خوانین بدکیش و امداد خویش درین کار بی بنیاد قرارها می داد. رضا قلی خانر)

۱- . مجلس:- (از شهر)

ایلخانی این معنی را دریافت و علی رؤوس الاشهاد به وادی طغیان شتافت.

محمد خان قرایی به صوابدید حسین خان و مرافقت حسن خان سارواصلان با هشت هزار نفر جمعیت بر سر نیشابور تاخت و کاری نساخت؛ سارواصلان را با خود به ولایت تربت برده در موافقت با او و برادرش سوگندهای مغلّظه خورد و بعد از مراجعت به ارض اقدس به مرافقت حسن خان به اغوای حسین خان پرداخت و مشارالیه را از تعرّض اکراد به قلعه ارض سعادت بنیاد متوهّم ساخت. بعد از گفت و شنید بسیار، قرار کار بر این شد که جمعیتی از قرایی به محافظت ارض اقدس آوردند و قلعه جات ارگ و شهر را به ایشان سپردند.

محمد خان قرایی، صید محمد خان جلایر کلاتی (۱) را نیز با خود یار کرده، سر به طغیان برآورد و دسته جات مستحفظین سابق را بیرون نمود و روزبه روز بر شوکت خویش می افزود. رفته رفته حسین خان در ارگ، محصور قرایی شد و محمد خان در شهر مشغول هرزه درایی آمد. به علاوه مال، دیوان مردم توانگر را گریبان گرفتی و به جاروب نهب و غارت اموال ایشان را رفتی. از فرط شیطان خیالی، روزی یک دفعه به دیدن سردار در ارگ رفتی و اوضاع اتفاقیه را بر سبیل حکایت گفتی و جوابی که به کار کس نیاید، شنفتی. حضرات علمای عظام و سادات ذوی المجد و الاحترام از تعدّیات او به جان آمدند و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه نگار شدند.

رضا قلی خان زعفرانلو نیز تا امر را مشتبه سازد و به اظهار خدمت خود و خیانت محمد خان پردازد، میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد خویش را به دربار دولت خداداد فرستاد و به استدعای تعیین یکی از دراری بحار خلافت زبان برگشاد.

استخلاص ارض اقدس را از تصرف قرایی تعهد نمود و التزام رد کردن ولایت نیشابور را نیز بر آن افزود.

قرعه والی گری ولایات خراسان به نام نامی نوّاب شاهزاده آزاده احمد علی میرزا نیکو افتاد و برحسب امر خسروی با جمعیتی از سواره و پیاده رکاب کسروی در روزر)

۱- . تاریخ جهان آرا: (سید محمد خان جلایر)

سه شنبه سیم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه به صوب مقصود روی نهاد و حضرت میرزا موسی رشتی که چندی در طهران و خراسان به وزارت نوّاب حسن علی میرزا سرافراز بود، به سبب آگاهی از کار، حسب الامر خسرو تاجدار با نوّاب شاهزاده به اسم نیابت و رسم وزارت شتافت. مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز، که سالی بیست در دار الخلافه حیران و سرگردان می زیست و دیده (۱) امیدش بر فقدان اقبال می گریست، به استدعای شاهزاده جوان بخت در آن پیرانه سری خلعت و فرمان حکومت یافت و با یک جهان امیدواری و دعاگویی در رکاب نوّاب معزی الیه به آن صوب با صواب شتافت. در منازل عرض راه، فرستادگان خوانین اکراد و اتراک و اعراب پی درپی رسیدند تا نوّاب اشرف و همراهان در یوم دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی [۴۰۸] وارد چمن چناران گردیدند. رضا قلی خان ایلخانی و نجف علی خان (۲) شادلو در آن منزل شرفیاب رکاب والا گشتند و ولایت نیشابور را خالی کرده از منفعت خویش گذشتند. به جهت استخلاص ارض اقدس از تصرف قرایی، معادل بیست هزار نفر از ترک و کرد و نیشابوری (۳) و مروزی و غیره فراهم آوردند و به مرافقت جمعیت رکابی و هشت عرّاده توپ که در رکاب والا بود، روی به استخلاص ارض فیض نشان کردند. خوانین اعراب و هزاره و تیموری نیز در محل خواجه ربیع- یک فرسخی مشهد مقدس- با جمعیت خود شرفیاب آمدند و قاصد تسخیر ارض فیض انتساب شدند.

صید محمد خان جلایر حاکم کلات خود را از محمد خان جدا ساخت و از شهر بیرون رانده، در اردوی والا به امر خدمت گزاری (۴) پرداخت. بهرام خان ولد بنیاد خان هزاره که در آن اوقات بیگلربیگی جام و باخرز بود، به جهت بروز خدمتی به دولت قاهره، جمعیتی کامل برداشته، ولایت تربت را تاخت و تاز نمود و این معنی نیز بر اضطراب محمد خان قرایی افزود؛ از هر طرف عرصه را بر خود تنگ دید و چون قوهی)

۱- . ملی: (دو دیده)

۲- . مجلس: (نجف قلی خان)؛ تاریخ جهان آرا نیز (نجف علی خان) ضبط کرده است.

۳- . مجلس: (نیسابوری)

۴- . ملی و مجلس: (خدمت گذاری)

آهنگ نداشت، تارک جنگ گردید. بالاخره از تمهید مصلحین اندرون و بیرون، قلعه جات شهر و بلوک (۱) را تخلیه کرد و با جمعیت قرایی بیرون آمده روی به تربت حیدریه آورد.

نوّاب شاهزاده، هریک از خوانین اکراد و غیره را با جمعیتی که آورده بودند، مرخص نمود و در یوم هفتم شهر رجب المرجّب در ساعتی سعد در ارگ معلّی نزول فرمود و (۲) مصطفی قلی خان عرب را با فرمان و خلعت شاهنشاهی به حکومت (۳) ترشیز فرستاد و امیر علی نقی خان عرب زنگویی حاکم تون و طبس که از قرار نگارش در آن ولایت از جانب امیرزاده منگوقاآن میرزا ولد ارجمند نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا نایب [بود]، به سبب عصبیت عربیّت، رشته انتظام مهام ترشیز و استقلال حاکم جدید را به گردن نهاد.

مصطفی قلی خان، بعد از استقلال شایان دست به کاری که مصلحت نبود زد و عامل عزل و نصب رئیس و کدخدا و سربلوک شد. اشخاص بلند کرده قدیمی خود را که بر زمین خورده بودند، برداشت کرده، منصوبین جدید را معزول نمود و ادّعای اموال منهوبه ایّام گرفتاری خویش را از این و آن کرده، بر توهّم اهالی شهر و بلوکات افزود.

بالاخره مردم تاب تعدّیات او را نیاورده و محمد تقی خان برادر کهتر او را بر خود حاکم کردند؛ شبی علی الغفله به سرای مصطفی قلی خان پرداختند و او را گرفته، محبوس ساختند. محمد تقی خان، کار ولایت ترشیز را منتظم ساخت و از فرستادن معتمدین چرب زبان به جذب قلوب امنای دولت ابدقران پرداخت. حسین خان سردار و برادرش حسن خان سارواصلان برحسب احضار حضرت صاحبقران، عازم دربار معدلت ارکان گردیدند. سارواصلان از فرط انفعالی که داشت، از همان عرض راه روی به مجاورت عتبات عالیات گذاشت و حسین خان باز در آن پیرانه سری و نود سالگی، از فرط حرص و آز، خاطر بر چاکری حضرت گماشت. چندی نیز حکومت فریدن و چهار محال اصفهان و سرداری ایل بختیاری و آن سامان را بر گردن گرفت تا بالاخره از دستبرد اجل بر خاک هلاک بخفت- اللّهمّ اغفره.ت)

۱- . مجلس:- (و بلوک)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:+ (ولایت)

ذکر وفات جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا خانلر بندپی مازندرانی و تفویض منصب ایشان به دیگران

جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالك اصفهانی، که از فحول مترسّلین دربار دولت خاقانی بود، قریب به سی سال در درگاه آسمان جاه، خدمت گزاری می نمود. اگرچه لقب و منصب منشی الممالکی داشت، ولی [۴۰۹] از فیض تربیت شاهنشاهی، همواره اوقات را به صرف مهمّات متعلقه به کار وزارت می گماشت. در سال شکست عهد روسیه، به طمع اطلاق اسم وزارت خود در خاکپای مبارك استدعا کرد و منصب منشی الممالکی را- از قراری که ذکر شد- به میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه محوّل آورد. مشار الیه به جهات چند که یکی از آنها عدم خط و سواد و املاست، تن به این کار در نداد و باز قرعه این کار به نام معتمد الدوله افتاد.

بالجمله، تا اواخر کار مسمّی به اسم وزارت نبود، ولی همواره اوقات، کار وزارت را می نمود. خود در خاکپای همایون استدعا کرد و در ایّام غیبت خویش از درگاه معدلت کیش این بنده صداقت اندیش (۱) را نایب خدمات محوّله به خویش آورد. خلاصه، درین سال به مرض مزمن سل و دقّ مبتلا گشت و در یوم الاثنین پنجم شهر ذی حجه الحرام سنه یك هزار و دویست و چهل و چهار از عالم فانی درگذشت.

شاهنشاه حق شناس را از فقدان چنان دبیری فطانت اساس، کمال کدورت رخ نمود و نعش شریفش را به آدابی شایسته روانه ارض مقدّس نجف اشرف فرمود و لقب ارجمند معتمد الدوله گی به مقرّب بارگاه خلافت حضرت منوچهر خان تفلیسی ایچ آقاسی باشی مرحمت شد.

[مصرا]ع:

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

منصب ارجمند منشی الممالکی به جناب میرزا فریدون الملّقب به میرزا خانلر مازندرانی ولد حاجی خانجان خان حلالخور ساکن بندپی عنایت رفت و پس از فراغت اولیای دولت جاوید آیت از نظم کار خراسان و تدارك قتل ایلچی روسیه بی ایمان،ش)

۱- . مجلس: (کیش)

حضرت اعلی را به اقتضای فصل تابستان، هوای صید و شکار و تفرّج ارباع مرغزار ییلاقات قریب به دار الخلافه بر سر افتاد و در اواسط شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج به صوب شمران عزیمت فرموده، در قریه سوهانک که به سلامت آب و هوا معروف است، اقامت دست داد. از تأثیرات اختر شوم، بلای وبای میشوم در دار الخلافه سرایت کرد و معادل ده هزار نفس در عرض چهل روز روی به دیار آخرت آورد. جناب میرزا خانلر مستوفی الممالک سابق و منشی الممالک جدید از صدمه آن بلای مهلک در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج، سرای فانی را وداع گفت و با جهانی حسرت در خاک هلاک بخفت.

منصب جلیل منشی الممالکی به حضرت میرزا محمد تقی المتخلص به صاحب، خلف میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی مستوفی الممالک خاقان شهید- انار اللّه برهانه- مفوّض گشت و در اواسط شهر ربیع الثانی، عرصه دار الخلافه را از ورود موکب مسعود پایه از فرق فرقد درگذشت. دو قطعه در تاریخ وفات آن دو منشی الممالک جلیل از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

تاریخ وفات جناب میرزا عبد الوهاب

نهال عمر به بازار روزگار مخواه که کند تیشه نجّار و آلت خرّاط

هلاک معتمد الدوله از جفای سپهررسید موسم اندوه و رفت وقت نشاط

نشاط داشت لقب نام نامیش وهّاب که دست واهب او از نشاط چید بساط

حکیم و مفتی و دستور و عارف و مرتاض ادیب و عالم و منشی و شاعر و خطّاط

به چشم خشمش خورشید همسر ذرّه به دست جودش خروار همبر قیراط

ز جود او ثمر سرو بود به زر عنب ز داد او گذر دزد بود به ز رباط

نبود طالب افراط و مایل تفریطاگرچه همّت و جودش گذشت از افراط

میان دوزخ آز و بهشت استغناز دست جود بیاراست بی نظیر صراط

حکیم باشیِ دیوان تمام اجدادش همه نظیر فلاطون و همسر بقراط

درید جامه جانش اجل ز کینه بلی قبا لباس جهانی چو مرگ شد خیّاط

[۴۱۰] رقم ز خاوری افتاد (۱)سال رحلت اوبه روی دنیا برچیده شد بساط نشاط

تاریخ وفات میرزا خانلر مازندرانی

بُرید آن میرزا خانلر در آسیب وبا از جان دو صد افسوس از آن فرّخ دبیر راد نیکوفر

فریدون داشت نام و میرزا خانلر لقب از آب دریغ از آن سرافراز و فریدونِ فریدون فر

به ملک کشور مازندران اشرف زِ هَر اعلی به مرز بندپی ز آبا و اجداد آمده سرور

پدر او را ز رفعت رشک خورشید جهان آراپسر او را ز دانش صهر دارای جهان داور

به دفترخانه دولت به کتّاب آمده باشی به خطّ و ربط ز ابن مقله و صابی شد افزون تر

ز شور جود و همّت تالی قاآن شد و حاتم ز فرط زهد و تقوی ثانی سلمان شد و بوذر

ز لفظ او گواهی رتبت هر بینوا مسکین (۲)ز کلک او سیاهی زینت این نیلگون منظر

به شوق طلعت او آمدی خور از افق بالاعجب نبود که خور بیرون نیاید دیگر از خاور

وبا آمد به ری افتاد در آرامگاه کی بسی اشراف از وی طی چه از مهتر چه از کهتر (۳)

چو رفت از دار دنیا خاوری می جست سال وی خرد بنوشت تاریخش که حیف از میرزا خانلر ر)

۱- . ملی: (افتاط)

۲- . مجلس: (مشکین)

۳- . مجلس: (چه از کهتر چه از مهتر)

ذکر سفارت نوّاب خسرو میرزا به دولت روس و مراجعت به درگاه شوکت عدالت مأنوس

پس از آن که مراتب مأموریت نوّاب خسرو میرزا به سفارت مملکت روسیه به عرض حضرت ایمپراطوریه رسید، ازین نوع احترام داری و عزت گزاری، الی غیر النهایه مشعوف و خرسند (۱) گردید. کارگزاران درست و خدمت شعاران چست به جمیع ولایات عرض راه فرستاد و به هریک از حکّام و ینارالان، در باب رعایت عزّت و احترام نوّاب امیرزاده والامقام دستور العمل ها داد. از ابتدای خاک نخجوان تا ورود به شهر پطربورغ، منزل به منزل، به طرز و آیینی که ورود جناب ایمپراطور اعظم را سزاوار بود، نوّاب امیرزاده را در منزلی باصفا فرود آوردندی و به طرز و قانونی که نسبت به پادشاهان معمول است، خدمت ها از پای انداز و پیشکش کردندی. در هر ولایت وارد شدی، حاکم آن جا مباشر امور دیوانی را با مفاتیح ابواب ولایت در خدمت کارگزاران نوّاب امیرزاده آزاده نهادی و اختیار دادوستد سیورسات و اخراجات را به کفّ [با] کفایت ایشان دادی و خود بی اختیار و بیکار در گوشه [ای] ستادی. نظم کار به طریقی استوار بود و از فیض تربیت شاهنشاه صاحبقران و دستور العمل نوّاب ولیعهد دوران، سرکار امیرزاده خود به نوعی دقت می فرمود که احدی دینار و حبّه [ای] برخلاف نظام حواله و اطلاق نمی نمود و خربنده [ای] یک سیر کاه برخلاف دستور العمل در جوال نمی افزود.

به این رسم و آیین منزل به منزل می راندند و در هر منزلی، عراده گاری سلطانی به استقبال آورده، نوّاب امیرزاده را با احترامی تمام در آن می نشاندند. در روز ورود به شهر پطربورغ، حضرت ایمپراطور اعظم و فورتمشان معظّم و ینارالان مکرّم و جمیع صاحب نشانان و صاحب منصبان جلادت توام با هرچه سواره و صالدات و توپخانه نظام که در آن شهر حاضر بود، قریب به یک فرسنگ نوّاب امیرزاده را به احترام تمام دریافتند و در رکاب او به جانب شهر شتافتند. به قدری که در هنگام ورود ایمپراطور اعظم شیپورد)

۱- . ملی: (خورسند)

و توپ می نواختنـد و می انداختند، در آن روز نیز انداختند و نواختند، نوای ساز نشاط و خروش طبل انبساط به نوعی بلندآواز شـد که از گنبـد دوّار درگذشت. حضـرت ایمپراطور اعظم، نوّاب امیرزاده معظّم را به قدر دو سه قدم بر خود مقدّم داشت و به همان رسم و آیین روی به شهر گذاشت.

در سـرای دلگشـای ایمـپراطوری، کـه نشـیمن نـوّاب امیرزاده را معیّن (۱) بـود، نزول اجلال [۴۱۱] فرمود. حضـرت ایمپراطور والامقام از فرط رعایت و احترام در هنگام صرف چاشت و شام، در منزل امیرزاده با احترام حاضر شدی و مراتب گفت و شنید و رفتـار بزرگانه آن امیرزاده رشـید را سامع و ناظر آمـدی. در وقت قعود، نوّاب امیرزاده را به طرف راست خود که از علامات برتری است نشانـدی و لحظه به لحظه، آیـات تـوقیر و احـترام به گـوش راست نیوش او خوانـدی. اکـثری از روزان و شـبان در محافـل ارم نشـان، بزم عشـرت و نشـاط چیـدی و دختران مـاه پیکر و زنان حورامنظر پرداخته از پای تا سـر حاضـر گردانیـدی. اگرچه جلوه دختران مسـیحی دل از کف شـیخ صـنعان ربودی، ولی امیرزاده نوجوان از فرط عصـمت و حیا، دیده بر دیدار آن ماه وشان حوری لقا نگشودی.

اهـالی دولـت روس را قـانونی اسـت کـه ایلچیـان اطراف و غربـای اکنـاف را در محفـل دانس کـه عبـارت از بزم رقص است، آزمایش می نمایند. هرگاه در شـرب شـراب ارغوانی و عشق پری رویان صباحت مبانی، کسی خود را باخت و به مراسم لهو و لعب پرداخت، بـاب احـترام بر چهره اش نگشاینـد و مهمانـان در نظرشـان کم وقع آینـد. شبی در محفـل دانس که مشـحون از بهشتی رویـان مسیحی بود، نوّاب شـاهزاده، عجوزه عفریتی را به نظر درآورده بـا او به زبـان فرنساوی گفت و شـنود می نمود. ایمپراطور اعظم که در آن محفـل ارم توام گردش می کرد و به قـانون معمول آن دولت بـا رقّاصـان بهشتی گشتی به عمل می آورد، نوّاب امیرزاده را با آن عجوزه عمر بر باد داده گرم صـحبت دیـد و از روی شوخی و مزاح ملامت گزار گردیـد که: این خیـل مهوشان که در این بزم ارم نشان چون ماه آسـمان و سـرو بوسـتان رونـد و ایسـتاده انـد، همه منتظر اظهار التفاتی از نوّاب شاهزاده اند؛ن)

۱- . مجلس: (تعیین)

این عجوزه عفریت مانند چیست که در هیچ مذهب و ملتی قابل تخاطب نیست.

بیت:

می بده، می بستان، دست بزن، پای بکوب در خرابات نه از بهر نماز آمده [ای] نوّاب امیرزاده به جهت احترام حضرت ایمپراطور آزاده از جای برخاست (۱) و به جوابی بزرگانه، آن شهریار یگانه را ساکت خواست، فرمود که: مرا درین سفارت، منظور رضاجویی و رفع کدورت این حضرت و اطلاع کامل از کمّ وکیف قوانین این دولت ابد آیت است، نه مقصود مشغولی به کار عیش و عشرت؛ اگر درین توقف قلیل به رسم عیش و نشاط پردازم، چگونه از حقیقت رموز دولت حضرت ایمپراطوری اطلاع حاصل سازم. چون این عجوزه را از فرط سالخوردی، آگاه از کمّ وکیف احوالات دولت حضرت ایمپراطوری یافتم، لهذا از وفور شوقی که به این معنی دارم، به صحبت او شتافته روی از همه برتافتم.

فرد:

تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیزهمه شب ذکر تو می رفت و مکرّر می شد بالجمله، تحف و طرفی که نوّاب امیرزاده از طرف قرین الشرف به همراه داشت، به آدابی شایسته و بزرگانه برطبق اظهار گذاشت و با هریک از متعلّقان و متعلّقات آن سرکار و خود ایمپراطور جلالت شعار (۲) از اعلی تا ادنی تعارفی جداگانه نمود و از فرط بزرگ منشی و آداب دانی، قولاً و فعلاً بزما و رزما، بر عظم دولت علیّه ایران افزود [و] حضرت ایمپراطور اعظم را از طور (۳) مکالمات خوش و آداب دلکش چنان سرگرم ساخت که مطلقا به تحقیق قتل گربایدوف ایلچی نپرداخت.

قبل از وقوع قتل گربایدوف- از قراری که در وقایع سال قبل نگارش یافت- وز)

۱- . ملی: (برخواست)

۲- . ملی: (جلادت شعار)

۳- . مجلس: (طرز)

تکلیف ینارال پسقاویچ سردار گرجستان، قرار این بود که نوّاب نایب السلطنه یا خود یا سرکار ولیعهد ثانی محمد میرزا به این سفارت پردازند که شاید به خواست خدا ولایات ایروان و قراباغ و لنکران را برحسب تعارف ایمپراطوری مستخلص سازند. روزگار غدّار کار را [۴۱۲] دیگرگون خواست و از وقوع قتل گربایدوف ایلچی آن دولت بهیّه هنگامه ها آراست.

چون مأموریت نوّاب خسرو میرزا محض از جهت رفع کدورت ایمپراطور اعظم از قتل ایلچی مکرّم بود، لهذا در باب مطالب و مآرب این دولت خداداد لب به اظهار نگشود. چون از قراری که در وقایع مصالحه اشاره شد، مبلغ دو کرور از بابت ده کرور وجه نقد را پادشاه ذی جاه روس مهلت داده بود، لهذا درین اوقات، مبلغ یک کرور (۱) آن را پنج ساله مهلت جدید داد و یک کرور دیگر را به علاوه تدارکات ملوکانه به پای رنج نوّاب امیرزاده یگانه تکلّف نمود. محمد خان زنگنه امیر نظام را بی نهایت محترم داشت و همّتی بزرگانه به رضاجویی خاطر او و سایر همراهان برگماشت.

پس از طیّ هر نوع گفت و شنید و رفع غایله قتل ایلچی عنید و حصول لوازم عزّ و شرف و ظهور تعارفات و تکلّفات از هر دو طرف، نوّاب امیرزاده با عزّت و احترامی زیاده از حضرت ایمپراطوری رخصت یافت و به آیینی که رفته بود، به مراجعت دار الملک ایران شتافت. در اواخر شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج به دار السلطنه تبریز رسید و مدّت سفارت او به هفت ماه صحیح کشید و نوّاب نایب السلطنه تفصیل ذهاب و ایاب (۲) او را به درگاه دولت عریضه نگار گردید.ت)

۱- . ملی: (یکرور)

۲- . ملی: (آیات)

فصل ۲: سفر فتحعلی شاه به عراق و فارس و انتظام امور

بخش ۱ ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس به هم رسید و محرّک سلسله عزیمت موکب اقدس به آن طرف گردید

اشاره

درین دو سه سال مجادله و مصالحه با دولت روسیه، اموری چند در ولایات فارس و عراق و خوزستان و لرستان به هم رسید که موجب حرکت موکب ظفرنشان به آن صفحات گردید:

اول، فتنه دار العباده یزد بود که کلک مؤلّف، آن کیفیت را به تفصیل ایراد نمود؛

دویم، در ولایت قمشه و سیمرم و چارمحال و فریدن به جهت آمدورفت ایلات فارس و عراق، بعضی غوایل واقع شد که حکمروایان آن صفحات از رفع آن عاجز آمدند؛

سیم، به سبب اخراج جمعی از خانواده های (۱) نوری مازندرانی از دار العلم شیراز بود که امور مملکت فارس را قدری مختل نموده و خدمات دیوان قدر بنیان مهمل و معطّل ماند. تبیین این مقال آن که در سنه یک هزار و دویست و چهارده (۲) هجری که نوّاب حسین علی میرزا برحسب امر اعلی- از قراری که نگارش یافته- به فرمانفرمایی مملکت فارس نامزد گردید، شاهنشاه صاحبقران، معادل یک هزار نفر دسته تفنگچی نوری مازندرانی را با کوچ و بنه مأمور به توقف آن دیار گردانید. شکر اللّه خان نوری ولد میرزا اسد اللّه وزیر عسکر به سرکردگی آن جماعت مأمور و چون در صغر سن بود، نصر اللّه خانل)

۱-. مجلس: (خانوادهای)

۲-. ملی: (چهل)

و محمـد زکی خـان دو برادر میرزا اسـد اللّه به نیـابت سـرکردگی و خـدمت غلام پیشـخدمتی روانه آن حـدود و ثغور شدنـد. جماعت مـذکوره مدّت سـی سال صـحیح در آن ولایت مسـکن داشـتند و همّت بر انجام خدمات آن مملکت برمی گماشـتند. نصـر اللّه خان برادر اکبر چنـدان دوامی نکرد [و] در بدایت کار روی به دیار آخرت آورد. محمد زکی خان به سـبب رشادتی که داشت رفته رفته در حضـرت شاهزاده، رایت اجلال برافراشت. با دو طایفه حاجی محمـد ابراهیم خان اعتماد الـدوله سابق و میرزا محمـد ابراهیم کلانـتر لاحق وصلت کرد و در انـدک زمانی از فرط صـداقت و جانفشانی به منصب سـرداری آن ملک سرافراز گشـته، در آن دیـار نـام برآورد. جمیع وزرای فارس که متـدرّجا منصوب می گشـتند به جهت (۱) وفور التفـات نوّاب شاهزاده به مشار الیه محتاج بودنـد و به سـبب پاره [ای] مواد در وزارت دوامی نمی نمودند. بالاخره شـرف از مصاهرت دارای زمـان یـافت و نوّاب مهـد علیا همشـیره حضـرت فرمانفرما را به جهت خود خطبه کرد و (۲) برحسـب امر اعلی [۴۱۳] بر مسند وزارت آن مملکت شـتافت. آن مخدّره معظّمه نیز، نظر به وفور کمال و تمیز، از شاهنشاه معدلت آمیز، ملقّبه به همدم السـلطان شده و جوهر رشادت و کمال او ورد زبان عالمیان آمد. چون در مدت سـی سال ایّام جلالت جماعت نوریه، میان ایشان و اهل شیراز به جهت وقوع نزاع و جدال جاهلانه چند نفر مقتول گردیده بودند، لهذا همواره اوقات یکدیگر را به خونخواهی نظر می نمودند. بالاخره کار به جایی رسـید که طرفین، روزان و شـبان در کوچه و بازار، قاصد جان یکدیگر گشتندی و به سبب وفور عصبیّت از جان و مال گذشـتندی. اهالی آن مملکت از تعدّیّات آن طایفه به جوش آمدند و در حضرت فرمانفرما، مباشر ناله و خروش شدنـد. مصـلحین خیرانـدیش و عاملین مصـلحت کیش چاره را در اخراج آن طایفه دیدند و برحسب امر والا عامل این عمـل گردیدنـد. محمـد زکی خـان نیز به همین سـبب از وزارت معزول و در زاویه عزلت مغضـوب گشت و میرزا محمـد علی شیرازی سر رشته دار سابق، که سیّدی با نسب و عالمی با حسب بود، به وزارت منصوب آمد.ه)

۱- . ملی: (به سبب)

۲- . مجلس: (کرده)

در سال گذشته، خیل نوری از آن مملکت اخراج شد و بعد از اندک زمانی کار آن ملک بی رواج آمد. وصول و ایصال تنخواه دیوانی در عقده تعویق ماند و هر بی دولتی از مصحف طغیان، آیتی می خواند.

چهارم، بعد از قضیه وفات نوّاب مغفرت مآب شاهزاده محمد علی میرزا، ولایات ابواب جمعی او، کّلا از خوزستان و لرستان و کرمانشاهان، به ولد ارجمندش نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا محوّل گشت و چندی کار آن ولایات با نظمی کامل گذشت. بالاخره شاهزادگان همسایه اخلال ها در ولایات خوزستان و لرستان کردند تا بر حسب امر اعلی، آن دو ولایت را از قبضه اختیار او بیرون آوردند. طهماسب میرزای برادر کهترش نیز به سبب مصاهرت نوّاب نایب السلطنه، اهالی کرمانشاهان را با خود یار ساخت و به عزل برادر بلنداختر پرداخت. خوزستان را نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا و لرستان را نوّاب محمود میرزا و کرمانشاهان را نوّاب طهماسب میرزا صاحب شدند و نوّاب حشمت الدوله با متعلّقان و متعلّقات خود به دار الخلافه متوقف آمدند. پس از چندی اهالی کرمانشاهان مجددا اجماعی به دار الخلافه کرده، نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا را با هزاران عجز و انکسار بردند و زمام اختیار ولایت و رعیّت را به کارکنان او سپردند.

نوّاب محمود میرزا هم در ولایت لرستان به جهات چند بی دخل گردید و حکومت آن ولایت نیز به علاوه ایالت خوزستان به نوّاب محمد تقی میرزا رسید. با وجود حشمت الدوله در کرمانشاهان، اهالی ولایات خوزستان و لرستان چندان اعتنائی به کارکنان نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا نمی کردند و همه روزه سر به شورش و طغیان برمی آوردند. امنای دولت قاهره، اصلاح این علل مختلفه مذکوره را در حرکت موکب فیروز به صفحات عراق و فارس دیدند و عامل اموری که از لوازم این عمل است، گردیدند.

ذکر حرکت موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران و وقوع وقایع اتفاقیه تا ورود به دار العلم شیراز

چون بـواعث مرقـومه، حرکت را جزم سـاخت، شاهنشـاه آگـاه به لوازم عزیمت پرداخت. در ابتـدا میرزا (۱) عبـد العظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت نوّاب ظلّ السلطان را به دار العباده یزد فرستاد و عبد الرضا خان حاکم یزد را پیغاماتی قهرآمیز داد که: هرگـاه درین عزیمت شـهریاری قـدم ازسـر سـازد و با مالیات ولایت و رؤسا و رعیّت در دار العلم شـیراز به خاکبوسـی آسـتان راستان [۴۱۴] نواز پردازد، مورد انواع مرحمت و احسـان است و هرگـاه به طریق ایّام سابق مساهله نمایـد، عرصه آن ولایت از تعیین لشـکری فزون از غایت ویران است. پس از آن، حسین علی خان معیّر الممالك را به جهت وصول مالیات دیوان تا ورود موکب ظفرنشـان روانه دار السـلطنه اصـفهان [کرد] و میرزا یوسف لاهیجانی گیلانی المتخلّص به عزیز پیشـخدمت خاصّه را به احضار نوّاب حسن علی میرزا به دار الامان کرمان روان نمود و پیشـکاران پیشگاه خلافت را به تدارك عزیمت مملکت فارس امر فرمود.

نوّاب الله ویردی میرزا را بـا دسـته تفنگچی نوائی به سـرکردگی عبـد المجیـد خان ولـد حاجی (۲) رضا قلی، منشـی الممالك سابق، به نظم محال قمشه و سـمیرم روانه کرد و میرزا محمد قلی پیشکش نویس مازندرانی را به نام مباشری نوّاب معزی الیه به همراه آورد. نـوّاب معزی الیـه، قبـل از حرکت مـوکب فیروز به آن سامـان روان شـد و توپخـانه مبـارکه را پیش از وقت، روانه محال کمره [کرد] و به امیر نامـدار غلامحسـین خان سپهدار مقرّر شـد که با معادل شـش هزار نفر از جانبازان عراقی و ده (۳) عرّاده توپ دیگر، توپخانه مبارکه را روانه دار السـلطنه اصـفهان و منتظر وصول موکب ظفرنشان باشد. نوّاب شاهزادگان نامدار رکـن الـدوله علی نقی میرزا صـاحب اختیـار دار السـلطنه قزوین و برادرش امـام ویردی میرزای (۴) ایلخـانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار سپهر مدار و عبد اللهی)

۱- . مجلس: (میر)

۲- . مجلس:+ (میرزا)

۳- . مجلس: (دو)

۴- . مجلس: (میرزانی)

میرزای صاحب اختیار سابق ولایت خمسه و فتح الله میرزای حکمران سابق و بهمن میرزای حکمروای ولایات خوار (۱) و سمنان و دامغان و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و ملک ایرج میرزا، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگان جلادت نشان سواره، محمد ولی خان قاسملو و محمد خان بکشلوی افشار و فضل الله خان قراگوزلوی (۲) ساکن قریه شورین (۳) همدان و محمد حسین خان قراگوزلوی خرقانی با دسته جات خویش و از سرکردگان پیاده، عبد الله خان فیروز کوهی و عبد الله خان دماوندی و مصطفی قلی خان سمنانی با پیادگان جلادت کیش، التزام رکاب ظفراندیش را مأمور آمدند. جناب امین الدوله عبد الله خان مستوفی الممالک دیوان اعلی به جهت انتظام امور خراسان و طبرستان و اطلاع از اوضاع هر مملکت و سامان، مأمور به توقف دار الخلافه طهران و التزام خدمت نوّاب ظل السلطان گردید. و از امنای دولت سنیّه، جناب آصف الدوله العلیه الهیار خان قاجار و معتمد الدوله البهیه منوچهر خان ایچ آقاسی باشی دربار فلک مدار و از امرای واقفان حضور، محمد خان و ولدش علی محمد خان دولوی قاجار و محمد صادق خان دنبلی مخاطب بار و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و ایلچی بزرگ دولت پایدار را از استعداد همراهی رکاب ظفرشعار، پای بر پایه فلک دوّار رسید. از باشیان پیشگاه حضور، حضرت سالاربار محمد حسن خان نبیره صاحبقران تاجدار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی دربار کیوان دثار و محمود خان دنبلی قور یساول باشی سرکار گیتی مدار، سرافراز به ملازمت پیشگاه سپهر آثار گشتند و از دبیران جان نثار، حضرت میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی منشی الممالک جدید و میرزا محمد تقی نوائی منشی خاصه دفتر سدید و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و این بنده مدحت گزار و ملفوفه نگار محفل مینوقرار و میرزا محمد قلی مازندرانی پیشکش نویس و از مستوفیان عظیم الشان، میرزا احمد و میرزا ابراهیم نوری مازندرانی و میرزا اسماعیل گرکانی آشتیانی قمی و از عارضین لشکر، میرزا آقا خان و میرزا زمان نوری، به سبب افتخار التزام اردوی اعلی، از فوق ثریّاان

۱- . ملی و مجلس: (خار)

۲- . مجلس: (قراگوزی)

۳- . روستایی در شرق همدان

درگذشتند.

[۴۱۵] موکب همایون در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج با آراستگی تمام از دار الخلافه با احتشام حرکت کرد و روز اوّل، عرصه قریه خانلق من بلوک فشافویه طهران که از مستحدثات جناب معتمد الدوله منوچهر خان است، از نزول موکب فیروز، سر به ثریّا برآورد. جناب مشارالیه خدماتی شایان و تعارفاتی بی پایان نسبت به شاه و سپاه نمود و روز دیگر از آن جا حرکت دست داده، از راه بیابانی که از محاذات دیرکاج است، عزیمت نموده، قریه قمرود قم را از ورود خسرو انجم تحشّم بر مراتب اعتبار افزود. چهار روز به جهت زیارت روضه رضیّه واقعه در قم و دیدن سان بختیان کلائی کهکشان دم، در آن منزل اقامت فرمود و پس از آن، عازم دار المؤمنین کاشان گشته، روز یکشنبه دویم شهر جمادی الثانی، عمارت سرچشمه فین- یک فرسخی شهر مزبور- را محل نزول موکب فیروزی نشان نمود. میرزا علی محمد خان نظام الدوله، ولد عبد الله خان امین الدوله حاکم آن ولایت، خدمات شایان کرد و به سبب آن خدمات شایان، از تفویض لقب نظام الدولگی (۱) موروثی خود، نام برآورد. جناب آصف الدوله دو روز قبل از حرکت موکب اعلی به جهت تدارک ورود شاهنشاه خورشیدلوا به اتفاق میرزا محمد تقی نوائی منشی دیوان اعلی روانه دار السلطنه اصفهان شدند و میرزا علی محمد خان نظام الدوله و عموم اشراف و اعیان دار المؤمنین کاشان مورد انعام و احسان بیکران آمدند و پس از آن، کوس عزیمت از آن مکان کوبیده شد و در قریه جز- که سه فرسنگی اصفهان است- به فاصله دو روز صدای شلیک ورود به گوش ساکنان سپهر رسیده آمد.

نوّاب سلطان محمد میرزای سیف الدوله حکمروای دار السلطنه اصفهان با جناب علامه دوران (۲) و افلاطون زمان ملا علی نوری- زاد اللّه نور فضله- و جمیع عمّال و اعیان، در آن منزل شرفیاب شدند. حضرت اعلی در روز دوشنبه دهم شهر جمادی الثانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی با خاصان ارادت مبانی وارد باغ سعادت آبادن)

۱- . ملی: (نظام الدوله گی)

۲- . ملی: (دواران)

بهشت انتساب آمدند. پس از انقضای مدت شش روز که در امورات آن ولایت نظمی کامل داده شد، موکب همایون، روی سعادت به صوب قمشه نهاده آمد. امورات آن ولایت که سپرده به خان خانان سلیمان خان نبیره دختری حضرت صاحبقران و ولد محمد قاسم خان بود، نظمی تازه حاصل نمود. سپهدار با اقتدار دو روز قبل از حرکت موکب ظفرشعار با توپخانه صاعقه شرار و جانبازان جرّار به منقلای اردوی نصرت شعار روان شد و پس از سه روز توقف در قمشه، رایات فیروزی آیات از آن سامان جلوه کنان و به جانب دار العلم شیراز شتابان آمد. در صبح روز حرکت از قمشه سورت سرما به مرتبه [ای] رسید که این بنده مدحت گزار بر فراز باره راهوار با وجود ملبوسات بی شمار، منقطع اللسان و منجمد الجنان گردید. شدّت نزول برف و سرما در هریک از منازل، زیاده از اندازه حساب بود و در هر منزلی از منازل، ده نفر و بیست نفر یا کمتر یا بیشتر از سرباز و غیره از شدت سرما وداع جان می نمود، ولی پشت گرمی به التفات شاهنشاه زمان، سورت سرما را نیز چاره می فرمود.

نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرما با جمیع عمّال و اعیان آن کشور در منزل شولکستان آباده از شرف رکاب بوسی خسرو آزاده استسعاد یافت و در منزل اقلید مرخّص گشته با نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا و سهراب خان غلام گرجی تحویلدار وجوه خاصّه به جهت تدارک ورود مسعود به صوب دار العلم شیراز شتافت. در روز ورود مسعود که سیّم شهر رجب المرجب بود [۴۱۶] از کثرت مستقبلین، اعم از توپخانه صاعقه قرین و جانبازان رکاب ظفرآیین و علما و فضلا و اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان و عموم رعایای آن سرزمین، نوای شورش شادمانی از گنبد آسمانی درگذشت و شاهنشاه با اقبال، با جهانی شوکت و اجلال، وارد باغ نواحداثی فرمانفرما، که در خارج شهر شیراز است، گشت. مبلغ دویست هزار تومان زر نقد، که از دفاین حضرت فرمانفرما بود، در ایوان آن باغ بهشت نشان به عنوان پیشکش و پای رنج صاحبقران معدلت ارکان چیده بودند و از وفور پای انداز ترمه دوزی و غیره بر مراتب خدمت گزاری افزودند. در چهار روزه توقف آن باغ دلگشا، دسته جات سواره و پیاده

رکاب ظفرلوا را به گرمسیرات آن (۱) ولایت تقسیم کردند و هر دسته با یک نفر از شاهزادگان به قشلاقی که مأمور بودند روی آوردند. پس از آن که امکنه نشیمن همراهان در شهر مشخص گردید، آن عرصه بهشت نشان را از فیض ورود حضرت صاحبقران، پایه بر ذروه کیوان رسید. نوّاب فرمانفرما مدّت ده روز، سیورسات سپاه و همراهان را به صیغه ضیافت داد و بقیّه اخراجات ایّام توقّف، بر حسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمرّه، مجری و محسوب افتاد.

ذکر وقایعی که در ایّام توقف شیراز از هر جهت روی داد تا هنگام حرکت از آن ارض فیض نهاد

مدت چهل روز در نفس دار العلم شیراز توقف موکب نصرت انباز شهریاری بود و در آن مدّت، بر سبیل اتصال، رشحات مرحمت شاهنشاهی از سرچشمه رحمت الهی به توسط ابر بهمنی، جاری معابر بازار و برزن، نمونه رودخانه کر و کرن گشت و در اکثری از محلات شهر آب از سر عابرین درمی گذشت و شاهنشاه صاحبقران را با وجود طغیان باران (۲)، باز فراغ از کار مظلومان نبودی و روزها علی التّوالی، از بام تا شام، ستم رسیدگان را سرپرستی و دادگری می نمودی. خرابی های چهل ساله از فرّ عدالت خسرو فیروز در چهل روز آباد شد و احکام عدالت فرجام قاطعه، دستور العمل حکّام و فرمانروایان هر محال و بلاد آمد.

از خزانه مکرمت و عاطفت، به عجزه و ملهوفین، تخفیفات و تصدّقات عنایت رفت و از سرکشان و متمرّدان، مؤاخذت ها در ازای جرم و جنایت شد. اندوخته های ملتزمین رکاب ظفرمآب در توقف آن ولایت صرف گردید و منافع آن به عموم تجّار و اهل حرف و ارباب صناعت رسید. مبلغ دویست هزار تومان پیشکشی نوّاب فرمانفرما بهن)

۱- . مجلس:+ (به)

۲- . مجلس:- (باران)

عوض مالیات و بقایا محسوب شد و اخراجات و سیورسات ایّام توقّف از بابت متوجّهات دیوانی منظور و منسوب.

بالجمله- از قراری که اظهار شد- نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا برحسب احضار اعلی از دار الامان کرمان با جمیع عمّال و اشراف آن سامان در دار العلم شیراز شرفیاب رکاب سعادت انباز گردیده، مطالب و مستدعیات نوّاب معزی الیه و اهالی آن ولایت به عرض خسرو عدالت دمساز رسید. محاسبات ولایت کرمان از کلک مستوفیان دیوان همایون پرداخته شد و کار اهالی آن ولایت از فرط مروّت صاحبقران معدلت آیت ساخته. یکی از جمله مستدعیات نوّاب حسن علی میرزا، تفویض ایالت دار العباده یزد بود و این فقره به جهات متعدده، خلاف طریقه ملک داری می نمود، خاصه در آن اوقات که عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد از در عجز و استیمان درآمده، از زلال ضراعت و مسکنت، منطفی شعله غضب شهریار هفت کشور شد. تبیین این مقال آن که، بعد از ورود حاجی میر عبد العظیم خان قزوینی و استماع آن همه پیغامات غضب آمیز که ذکر شد، از خواب غفلت بیدار و از مستی شراب غرور هشیار گشت و از سر طغیان و نافرمانی درگذشت. جناب مجتهد زمان و سلمان دوران، میرزا سلیمان طباطبایی یزدی را با جمعی از [۴۱۷] برادر و برادرزادگان و بنی اعمام خویش و پیشکش فراوان و مالیات دیوان به اتفاق میر عبد العظیم خان، روانه آستان معدلت کیش داشت و همّت بر تلافی مافات گماشت. جناب میرزا سلیمان و سایرین، در باب خدمات بعد ازین تعهدات کردند و در خاکپای اقدس سوگندهای مغلّظه خوردند. نوّاب حسن علی میرزا ازین استدعا و تعرّض به آن ولایت ممنوع گردید (۱) و میرزا سلیمان و همراهان را از ظهور این گونه مرحمت، سر بر اوج آسمان رسید.

محمد زکی خان نوری که بعد از عزل از وزارت فارس، در سلک غلام پیشخدمتان خاص درگاه فلک جاه منسلک بود، از وزارت دار الامان کرمان و پیشکاری نوّاب شاهزادهد)

۱- . مجلس:- (میرزا سلیمان و سایرین ... گردید)

اسفندیار شأن، کمال سرافرازی حاصل نمود. میرزا سلیمان و همراهان بعد از اعطای خلاع فاخره و صلات متکاثره روانه یزد شدند و نوّاب شجاع السلطنه و محمد زکی خان و عمّال کرمان به صوب مقصد روان آمدند.

از قراری که نگارش یافت، ینارال دالغورگی ایلچی دولت روسیه مأمور شد که در دار السلطنه تبریز توقف نماید و بعد از مراجعت نوّاب امیرزاده خسرو میرزا از سفارت روس، به درگاه فلک جاه گراید. از قرار نگارش، نوّاب معزی الیه مراجعت کرد و ایلچی مزبور نیز برحسب صوابدید ولیعهد زمان به مهمان داری محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی باشی آن سرکار جلالت ارکان به دربار اقدس روی آورد و در ورود به دار السلطنه اصفهان، مراتب توقف و عزیمت خود را عرض نمود. حضرت میرزا محمد مهدی فراهانی ملک الکتّاب و بنی عمّ جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام، که وکیل مهمّات سرکار ولیعهدی بود، حسب الامر الاعلی به صوب اصفهان پای استعجال برگشود. مقرّر گردید که ایلچی مزبور را از دار السلطنه مذکور چنان حرکت دهد که مقارن ورود موکب مسعود به ولایت همدان، او نیز دررسد. نوّاب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّه، احضار به دربار فلک مدار گردید و حکم محکم چنین به شرف صدور رسید که امیرزاده خسرو میرزا را که از سفارت روس مراجعت کرده با خود بردارد و به ولایت همدان روی آرد.

در خلال این احوال، محمد علی خان ایلخانی مملکت فارس، چند نفر از دزدان جماعت بختیاری را که به قطع طرق و سرقت اموال هر فرق مشغول بودند، در معبری گرفته، به دربار گیتی مدار گسیل ساخت و حضرت صاحبقران شریعت پرور به حکم حکّام دار الشرع مطهّر به سیاست ایشان پرداخت. بعد از انجام این مهام، ساز رکضت بلندآوازه شد و نسبت به نوّاب فرمانفرما و هریک از مباشرین و عمّال بنای بروز مرحمتی بی اندازه. میرزا محمد علی وزیر آن سرکار به سبب خدمات بسیار به لقب مشیر الملکی ملقب گردید و میرزا علی اکبر کلانتر مملکت فارس، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، از لقب قوام الملکی به اعلی مدارج حسب رسید. آقا بابا خان بارفروشی مازندرانی که از چاکران قدیم نوّاب فرمانفرما و مردی با کمال آدمیّت و

فطانت و ذکا و در آن حضرت، وقتی فرّاشباشی و گاهی لله باشی بود، به سرداری مملکت فارس سرافراز شد و به سبب خدمات قدیم و جدید، به این منصب لازم الاعزاز دمساز آمد. به هریک از چاکران معتبر شاهزاده جلالت سیر و عمّال و اعیان آن کشور، خلاع فاخره و انعام متکاثره داده شد و از سعی پیشکاران پیشگاه خلافت، اسباب رکضت آماده آمد. چون مراجعت از راه دار السلطنه اصفهان، خلاف رسوم رعیّت پروری و ملکداری بود و سرکشی ولایات خوزستان و لرستان و نظام آن سامان نیز انسب و الزم می نمود، لهذا از ابتدا بنه و اغروق بزرگ و خزانه و صندوقخانه سترگ مصحوب [۴۱۸] نوّاب شاهزاده بهمن میرزا صاحب اختیار ولایات خوار (۱) و سمنان و دامغان، از راه دار السلطنه اصفهان به دار الخلافه طهران فرستاده شد. مصطفی قلی خان سرکرده دسته سمنانی، با نوکر ابواب جمعی خود به التزام رکاب نوّاب شاهزاده آزاده آماده آمد.

محمد علی خان ایلخانی قشقائی (۲) که استسعاد از شرفیابی آستان سپهرپاسبان جسته بود، مأمور شد که با یک صد نفر سوار با نوّاب شاهزاده بهمن شعار تا انتهای خاک فارس و ابتدای سامان عراق همراهی نماید و پس از آن پای مراجعت برگشاید. این بنده مدحت گزار به سبب بیست سال مفارقت از وطن و دیار، از دربار آسمان مدار، اذن توقّفی چند روزه حاصل ساختم و به مرمّت احوال متعلّقان و متعلّقات وطن پرداختم. درین مدت بیست سال دوری، در وطن غریب می نمودم و از شوق شرفیابی آستان شهریاری بال پرواز می گشودم. پس از توقّف بیست روز از راه اصفهان مراجعت کردم و در شب نوروز فیروز از ورود دار الخلافه نام و کام برآوردم.

سعدی:

سعدیا حبّ وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به سختی که من این جا زادم ی)

۱- . مجلس: (خار)

۲- . مجلس: (قشقائی ایلخانی)

ذکر حرکت موکب ظفرطراز از دار العلم شیراز به عزیمت ولایت اهواز و ایراد اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دار الخلافه بهیّه

بعـد از انقضای مـدت چهل روز از زمان ورود و انتظام آن ثغور و حدود، حضـرت شاهنشاه مسعود را، هوای گشت و تماشای ساحات خوزسـتان و لرسـتان ساعت به ساعت در دل الهام منزل می افزود، لهذا پیشـخانه کشان اردوی ظفرشـکوه را به حرکت امر فرمود. به امیر نامـدار سـپهدار بـا اقتـدار مقرّر شـد که سه روز بعـد از حرکت موکب فیروز، توپخـانه مبارکه و افواج جانباز عراقی را برداشـته از راه فهلیـان روانه و در قصـبه بهبهـان ملحق به رکـاب شاهنشـاه یگـانه شود. رایات ظفرآیات در حین نزول رحمت بلانهایات در عصـر روز جمعه پانزده هم شهر با بهر شعبان المعظّم (۱) از دار العلم شیراز حرکت و منزل چنار راه دار- دو فرسـخی شـهر- محل نزول موکب ظفرآیت گردیـد. میرزا منصور خان حاکم سابق بهبهان را که سیّدی بزرگوار و چاکری خدمت گزار بود، مقرّر گردید که به سبب اطلاع از کمّ و کیف منازل، همه جا قاید و دلیل موکب فیروزی دلایل باشد. صباح روز سه شـنبه از راه دشت ارژن روانه قصـبه کازرون و اعتدال آب و هوای آن ملک، پسند خاطر همایون افتاد. پنج روز در آن ملـک دلفروز در بـاغی باصـفا که مشـحون از درختـان مرکّبـات با رنگ و بها و از مسـتحدثات حاجی علی قلی خان کازرونی افشـار حـاکم آن ولاـیت بود، توقف دست داد. در این پنـج شـبان روز، علی الاتّصال دیـده سـحاب گوهرافشان بود و ساحات جبـال و هـامون و انهار و اتلال، غیرت (۲) دریـای عمّـان. اگرچه در چنان هنگامه [ای] احـدی همّت بر حرکت نمی گماشت، ولی به جهـات مختلفه، حرکت بر سـکون ترجیـح داشت. لاعلاـج موکب همـایون عـازم گردیـد و در دو فرسـخی کـازرون به رودخانه [ای] که معروف به چشـمه شاپور است، رسید. اگرچه آن رودخانه برخلاف سایر انهار بود و سالیان دراز کسی واهمه [ای] از عبور بر آن نمی نمود، اما در آن اوقات از کثرت سیلاب بدتر از گرداب گشـته و آب از کمر راکب و گوش مرکوب گذشته بود.ر)

۱- . ملی:- (شهر بابر شعبان المعظم)

۲- . ملی: (غریب بر)

شاهنشاه اعظم، مانند شاه افریدون عجم که از دجله بغداد گذشت، باره دریا شکاف را جهاند و از یاری جناب باری، رودی به آن پهناوری را به سلامت طی کرده به آن طرف رود وارد گشت. اکثری از قشون نصرت نمون که آن جلادت را از شاهنشاه معدلت آیت دیدند، باره عزیمت در آب رانده، صحیحا سالما وارد آن طرف آب گردیدند. شاهنشاه ارجمند خود بر سر تلی بلند چون تخت (۱) ایستاد و آب بازان و شناوران فیروزکوهی را به گذرانیدن بقیه مردم از آب فرمان داد. به یک بار آن نهنگان دریای جلادت در آب ریختند [۴۱۹] و هریک به عنان امیری و وزیری و دبیری و فقیری آویختند. احمال و اثقال شاهی و سپاهی بدون آسیب و گزند از آب گذشت و روز دیگر منزل معروف به سراب بهرام، مخیّم سرادقات جلال گشت. فردای آن روز نیز، زین بر بارگی عزیمت نهادند و بار سعادت به منزل فهلیان گشادند.

این فهلیان، جایی است معروف به شعب بوّان و از جنّات اربعه مشهوره، یکی آن مکان. از منزل سراب بهرام تا فهلیان که شش فرسخ مسافت دارد، تا درنگری، صحرا صحرا نرگس و ریحان است و تا درگذری، هامون هامون شقایق و ضمیران. قلعه سفید که از قلاع معروفه مرز ایران [است] و کلک جناب حکیم [ابو القاسم] فردوسی طوسی در تعریف آن رطب اللسان و واقع بر فراز کوهی آسمان شأن، در آن سامان واقع است و از فرط رفعت، پیک خیال را از آمد و رفت مانع؛ رودخانه [ای] عظیم دارد که در هنگام طغیان آب، نهنگ دریا شکاف نیز تاب عبور نمی آورد (۲). شاهنشاه صاحبقران به طریق معهود، از یاری باری، از آن رود هولناک به آسانی رهسپار شد و در اردوی اعلی که در آن طرف رود بود، قرار و استقرار یافت. همراهان به مدد شناوران با احمال و اثقال از آن آب گذشتند و به اردوی همایون وارد گشتند. از غرایب اتفاقات آن که، در آن روز حضرت صاحبقران مروّت اندوز میلی به صرف غذای معتاد نفرمود و به جام شربتی اکتفا نموده، نهار خویش را به خاصّان بخشود. هرکس را که آن غذا از گلو گذشت، به مرض قی و آشوب قلب مبتلا گشت. معادل پنجاه نفر زیاده از آن غذا خوردند و رخت هوش بهد)

۱- . مجلس: (بخت)

۲- . مجلس: (نمی آرد)

سر منزل بی هوشی بردند. ابراهیم خان ناظر که صلبا خلف حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم و بطنا نبیره حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله دیوان قدر توأم است و از شرف مصاهرت دارای زمان بی نهایت محترم، از آن غذا صرف نمود و مثل دیگران پا به وادی اغما گشود.

میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی چنین یافت که، سمّی نقیع ممزوج به مطبوخ کرده اند و چون قلیل بوده، اشخاصی که خورده اند نمرده اند؛ ولی از قراری که به تحقیق پیوست، طبخ مزبور را دوشینه در منزل سراب بهرام کرده و شاگرد طبّاخان کارخانه همایون، اهتمامی در آب آن به عمل نیاورده اند. در حوالی کارخانه مبارکه چشمه [ای] بوده به سمّیت آب معروف و در السنه و افواه به این صفت موصوف؛ چون مباشرین کارخانه را اطلاعی از آن نبوده، خبطی نموده اند.

بالجمله، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در منزل فهلیان با انواع نوازشات شامله از رکاب ظفرمآب رخصت یافته، مراجعت نمود. علی الصباح به عزم سراب سیاه برپای خاستند و در عرض راه، شاه و سپاه از صید درّاج و تیهو هنگامه ها آراستند. گفتی مگر قطعه مرزی از بهشت در آن عرصه مینو سرشت افتاده که از وفور سبزه و ریاحین صحرا و طراوت آب و هوا آبروی ارم را بر باد داده است.

سراپرده خلافت را برفراز پشته [ای] بلند زدند و جمیع شاهزادگان و امرا و سپاه چون هاله به گرد ماه محیط آمدند. از ابتدای شام تا هنگام بام، ناودان رحمت الهی علی الدوام در ریزش بود و زمان زمان، طغیان ریزش افزایش می نمود. هنگام بام که به عزم رکوب دیده باز کردند، عرصه آن هامون را چون دریایی پر از آب به نظر درآوردند. رودی عظیم معروف به سنگ شیر، در یک فرسخی آن منزل، عبور را جاهل بود و بغایت خطرناک و هائل می نمود. به سبب قلّت نان و کثرت آب، نه جای درنگ بود نه پای آهنگ. شهریار دریادل بر پاره [ای] دریا شکاف برنشست و با عزمی ملوکانه به عبور از آن رودخانه همّت [۴۲۰] بربست.

از اتفاقات حسنه، ازین رودخانه، بهتر از رودهای سابق بی کلک و هلک گذشتند و

وارد محل باشت، که منزل اردو بود، گشتند. نوّاب نجف قلی میرزای والی کوهکیلویه خلف ارجمند نوّاب فرمانفرما در آن منزل شرفیاب شد و مورد انواع تفقّدات خسرو مالک رقاب آمد. یک روز در آن منزل به سبب صید درّاج و کبک و تیهو اقامت دست داد و روز دیگر منزل دوگنبدان، توقّف اردوی معلّی را معیّن افتاد. از آن جا به منزل بست و از بست به خیرآباد وارد شدند و از رودخانه خیرآباد که عابرین از آن جا هرگز به خیریّت نگذشته اند، از میمنت رکاب مستطاب و همّت شناوران جلادت مآب، صحیحا سالما گذشته، به منزل مزبور فرود آمدند. روز دیگر در منزل معروف به آب کردستان، که در خارج شهر بهبهان است، رسیدند و به جهت استهلال هلال ماه میمون رمضان المبارک، یک روز در کنار آن رودخانه دلفروز اقامت گزیدند. سپهدار عالی مقدار با توپخانه شرربار (۱) در آن منزل استسعاد یافت و روز دیگر اردوی مظفّر به عزم منزل کوه سیاه شتافت. باز حدیث رودخانه و آب بود، ولی از فرّ همّت شهریاری، احدی واهمه و اضطراب نمی نمود. پس از عبور از آب، شاهنشاه مالک رقاب را هوای شیر شکاری بر سر افتاد و غلامان شیرآهنگ را به دواندن شیر از بیشه و جنگل فرمان داد. موازی دو شیر دلیر ببرگیر از بیشه درآمدند و در صیدگاه شاهنشاه شیرشکار غرّان شدند. یکی از آن دو شیر دلیر، شهریار شیرگیر را نشانه مهره آتشین تفنگ شد و دیگری، هژبران رکاب مستطاب را گرفتار تاب و چنگ آمد.

بالجمله، شهریار شیراوبار، همه جا صیدکنان و شیرزنان وارد سراپرده عیّوق شأن شد و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا در همان منزل کوه سیاه شرفیاب آستان معدلت ارکان [گردید]. دو روز در آن منزل فرح افزای، اردوی معلّی متوقّف گشت و پیشکش شیخ مساور، حاکم محال کعب از نظر همایون گذشت. سپهدار با اقتدار باز به رسم معهود، توپخانه شرربار را برداشته به منقلای موکب ظفرشعار روانه شوشتر گردید و حکم محکم چنین به عزّ صدور رسید که، در ورود به محال شوشتر، دسته جات جانباز عراقی را مرخّص به اوطان سازد و خود به انتظار موکب فیروز پردازد.ر)

۱- . مجلس: (شهریار)

پس از انجام این مهام، از منزل کوه سیاه، پرچم رایات ظفرآیات را گشودند و در منزل رامهرمز نزول اجلال نمودند. مشهور است که انوشیروان کسری، نهال نارنجی در آن عرصه دلگشا به دست خویش غرس نمود و بعد از نموّ، روزی بر آن درخت تکیه کرده و حکمی به عدالت فرموده است. از یمن عدالت آن خسرو عادل، هنوز آن درخت سرسبز و شبیه نهالان تازه مغروس است و سالیان دراز زیارتگاه جماعت مجوس.

بیت:

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل خلاصه، از آن منزل به سعادت و اقبال حرکت کرده روز جمعه نهم شهر رمضان المبارک وارد قصبه شوشتر گردیدند و در کنار شطّ دجله مثال اقامت گزیدند. اغلبی از عساکر نصرت مآثر را در همان روز ورود مرخّص ساخت و روز دیگر به تماشای سدّ احداثی نوّاب شاهزاده غفران مآب محمد علی میرزا، که معروف به سدّ دولت است، پرداخت. تبیین این مقال آن که، اوّل کسی که در قصبه شوشتر، که خوره شاپور عبارت از آن است، مباشر ساختن سدّ شد، شاپور ذو الاکتاف بود که سدّی سدید ساخته و آب رودخانه را از مجرای قدیم برگردانیده، از نشیب قلعه سلاسل که واقع در کمرکوه و به معموره شوشتر متّصل است، به کندن نقب و تراشیدن سنگ به صحرای شوشتر جاری نمود. در مرور و دهور زمان، آن سدّ محکم بنیان [۴۲۱] از لطمه سیلاب خراب شد و آن وادی از هجوم آب بی آب ماند.

در سنه یک هزار و دویست و بیست و پنج، نوّاب شاهزاده با تاج و گنج، به استدعای اهل شوشتر، گنج های باد آورد صرف نمود تا از یاری همّت بلند، آن بند استوار را به تازگی ساخته (۱)، آب رودخانه را به آن وادی که نمونه سراب بود، جاری فرمود.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار رحمه الله علیه)

۱- . مجلس:- (ساخته)

بالجمله، روز یکشنبه یازدهم ماه صیام، از قصبه شوشتر به محال دزفول نهضت آرا و به جهت استجمام مراکب، پنج روز در آن خطّه دل افروز راحت افزا و زحمت زدا گردید. روز جمعه شانزدهم از آن جا حرکت کرده، در ده فرسخی دزفول به رودخانه بلارود (۱) رسیدند. به مفاد: (الأسماء تنزل من السماء) رودخانه مزبور در حقیقت بلایی است که از آسمان به جهت جان و مال عابرین نازل گشته و شرح و وصف آن از حوصله اندیشه و بیان گذشته است. شاهنشاه صاحبقران به مدد تخت روان و بخت باروان در آب روان شد و سایر همراهان به کمک (۲) بخت بلند حضرت صاحبقران و سعی شناوران آن سامان که از سپاهیان افزون به طمع زر آمده بودند، شتابان آمدند.

بعد از ورود به منزل حسینیّه، باز ناودان سحاب را سرگشادند و بنیاد خاکیان را از کثرت آب بر باد دادند. نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا از کرمانشاهان دررسید و مورد نوازشات بی پایان گردید. القصه، از منزل حسینیّه تا ورود به قصبه خرّم آباد لرستان، که عبارت از پنج منزل است، دیده سحاب علی الاتصال مزارع زمین را آبیاری می نمود.

روز جمعه بیست و سیّم شهر رمضان المبارک، عرصه خرّم آباد از یمن ورود شهریار معدلت بنیاد خرّم شد و از وقوع جشن نوروز فیروز، شاهنشاه عدالت آموز را هنگام جلوس بر اورنگ جم آمد.ک)

۱- . در اطلس راه های ایران (بالارود) آمده.

۲- . مجلس: (بکومک)

بخش ۲ بهاریه سال بارس ئیل مطابق با سـنه یک هزار و دویست و چهل و پنـج و ورود موکب همایون به ولایت همدان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه طهران

غزّال شوخ چشم شیر شکار و پلنگ کوهنورد هامون سپار، اعنی مهر سپهرمدار سیّار در این سال بهجت آثار، بعد از انقضای ده ساعت و چهارده (۱) دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج هجری مطابق با سال فرّخ مآل بارس ئیل ترکی از بلارود حوت در خرّم آباد حمل رخت کشید و خسرو گل را در گلشن خرّم، نوبت جلوس بر اورنگ گلبن رسید. باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، با امیرزاده نهال نورس به دربار دارای گلشن آمد و سفیر روسی نژاد شکوفه به مهمان داری ملک الکّتاب شاخسار وارد عرصه گاه چمن شد. نشاط سفیر شکوفه را امرای نامدار صنوبر و چنار در ساحت گلزار، بزم های ملوّن چیدند و رقّاصان سرو آزاد و رسن بازان قمریان دلشاد، دست افشان و پای کوبان گردیدند. خوارزمیان زاغ و زغن که به اغوای امیر خیانت پیشه بهمن به خاور زمین گلشن پای گشوده بودند، از عزیمت ابر آذار که والی ولایت گلزار است، هزیمت نمودند. نوّاب هندی انتساب سرو جویباری که اسیر ترکمانان تنگ چشم قماری بود، از همّت سلطان فروردین آزاد شد و ابر آذار که خاورزمین گلزار را سردار است، روانه چمن میعاد آمد. شهزادگان نهال در دعوی ایالت لرستان گلستان، سربرسر هم گذاشتند و الوار کج زبان زاغ و زغن از عزیمت امیرزاده بار)

۱- . مجلس: (چهار)

حشمت گلشن، راه هزیمت برداشتند. دار العباده بوستان که معبد زهّاد هزاردستان گلستان است، محصور شجاعان ابرهای آذاری گشت و لشکر نامعدود نوباوه اردی بهشت که نایب سلطان فروردین است [۴۲۲] از عرصه باختر به ساحت خاور گذشت. ایلچیان سندی نژاد ابر آذار با سند ارادت دارای بهار به عرصه گلزار روی کردند و پیلان کوه پیکر نسترون و طاقه های کشمیری میلاد سوری و سوسن را در پیشگاه خسرو گلشن پیشکش آوردند. هوای گلشن در مزاج امیر و وزیر دی و بهمن، طبیعت بخار کام ثعبان یافت و فرستاده بهبودشعار ابر آذار از کابل زمین دریابار به جهت عرض نیاز قزلباشیّه قمری و هزار به دربار شهریار گلزار شتافت.

سریر آرای سلطنت ایران و رونق افزای ساحات مملکت توران، خداوندگار هفت اقلیم و آموزگار خسروان با تعظیم، اعنی شاهنشاه صاحبقران و ظلّ الله کشورستان، در قصبه خرّم خرّم آباد لرستان بر تخت شیلان نوروزی جلوس فرمود و باریافتگان بارگاه خلافت را از اعطای خلاع آفتاب شعاع، قرین افتخاری بی نهایت نمود. طنطنه کوس نوروزی و غلغله زرّین نای فیروزی به گوش ساکنان ملأ اعلی رسید و از زرافشانی دست کان پیوست، هر بی نوایی قرین نوایی بی منتها گردید. در نشیب ایوانی که شاهنشاه صاحبقران جلوس فرمود، باغی است مسمّی به علی آباد، بل قطعه مرزی است از بهشت میعاد؛ سروستانی شگرف دارد که غیرت قامت هر سرو آزادش، سرو کشمر را تا قیامت پای در گل آرد. اگرچه این بنده مدحت گزار به رأی العین ندیده ام، ولی از روات موثّق که خود ادّعای شهود می کردند، به کرّات و مرّات شنیده ام که در ساعت تحویل شمس به برج حمل، همه ساله بر سبیل استمرار، سروهای آن گلزار چون مرغان اولی اجنحه (۱)، بال های زمرّدگون از هم گشایند و به جهت افشاندن گرد و غبار از قامت قیامت آثار، دو سه بار جنبش نمایند. در حین حرکت، فضا و هوای آن باغ را چنان گردوغبار فرو گیرد که بیننده، حیرت پذیرد.

درین سال نیز که شاهنشاه معدلت آمیز، در آن دیار بهجت انگیز جلوسا)

۱- . عبارتی است عربی، به معنای: (صاحبان بال ها)

فرمود، جمعی از ملتزمین رکاب ظفر انتساب که این روایت را به درایت طالب بودنـد، بعد از ورود به دار الخلافه این مطلب را تقریر نمودند؛ ظنّ این بنده به یقین رسید و چون روایتی عجیب بود، در ذیل حکایت مرقوم گردید.

بـالجمله، بعـد از انقضـای بزم شـیلان نوروزی و توقّف دو روزه به بهجت و عشـرت انـدوزی، عقـاب رایات اقبال به صوب دار الشوکه بروجرد، بال همایون فال گشود و پس از دو روز اسـتجمام و اسـتحمام، از راه دولت آباد ملایر عازم گشـته، در اواسط عشـر اول شـهر شوّال المکرم، در بلـده طیّبه همدان نزول اجلال نمود. ینارال دالغورکی ایلچی دولت روسـیه قبل از نزول رایت اقبـال، به همراهی میرزا محمـد مهـدی ملـک الکتّاب فراهـانی و مهمان داری محمـد حسـین خان زنگنه کرمانشاهی (۱) وارد همـدان آمدنـد و نوّاب نـایب السـلطنه و امیرزاده کامکـار خسـرو میرزا، بعـد از ورود موکب اجلاـل، شـرفیاب دربار عزّ و شأن شدنـد. مطـالب ایلچی مزبور- از قراری که در وقـایع سال قبل اشاره شـد- همان مطالب ثلاثه بود که قبل از رسـیدن او حصول جمله از ورای حجله خفا به عرصه ظهور جلوه نمود.

خلاصه، سـفیر مذکور با چند نفر از همراهان فطانت دستور به عادت مستمرّه معهوده، شرفیاب حضور معدلت گنجور گشتند و از ظهور تفقّـدات گونـاگون شـهریار زمان از فراز گنبـد کیوان گذشـتند. حسب الامر الاعلی احترام سـفیر آگاه را امرای دربار معلّی بزم های طرب فزا چیدنـد و ایلچی و همراهان، قرین بهجت و انبساطی بی منتها گردیدند؛ خاصه در دو مجلس که جناب آصف الـدوله العلیّه اللهیار خان قاجار و امیر نامـدار غلامحسـین خان سـپهدار چیـده بودنـد، سـفیر مزبور و همراهانش از تعدّد نغمـات و وفور نعمـات و انواع طرب و سـاز و سـحرپردازی مشـعبدان رسن باز، ساعت به ساعت بر مراتب حیرت می افزودنـد. تبیین این مقـال آن که، موازی شـش نفر از مشـعبدان رسن باز [۴۲۳] هنود، مـدتی بود که از ولاـیت سـند به دار الامان کرمان آمده، در اوقاتی که حضرت شجاع السلطنه حسن علی میرزا در دار العلم شیراز شرفیاب رکاب ظفرانباز شد، مشعبدانی)

۱- . مجلس: (کرمانشاهانی)

مزبور را به سبب غرابت سحرپردازی به همراه آورد و صاحبقران شعبده بند، محض از جهت تماشای سفیر فطانت پیوند، ایشان را به التزام رکـاب اعلی مأمور کرد؛ ایلچی دانا از وضع و رسم آن مشعبدان شعبده آرا در هنگام رسن بازی، بل سحرپردازی تعجّبات بی منتها نموده گفت که، یکی از جمله هدایای مرغوب ایمپراطور اعظم، روایت این رسن بازان است که از جمله درایات عظیمه سفارات ایران از این که مشعبدان و حقّه بازان و ارباب اطراب رکاب ظفرمآب، سحرپردازی آن طایفه را به احسن الوجوه آموخته اند، بلکه بهتر و عجیب تر از ایشان کانون این شعبده بازی را افروخته اند و آیندگان را به سبب شهرت این صنعت در مملکت ایران، کار به درایت خواهد کشید، لهذا کلک مؤلّف از روایت کمّ وکیف آن احتراز ورزید.

بالجمله، در همان اوقات، میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نوّاب ظلّ السلطان حکمروای دار الخلافه طهران با معادل دویست نفر از اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان مملکت ری در بلده همدان شرفیاب دربار کی شدند و مورد تفقّدات و نوازشات پی درپی آمدند. تفصیل این اجمال آن که، مدت سی و سه سال تمام بود که حضرت اعلی بزم شیلان نوروزی را در دار الخلافه طهران آراسته می نمود و بر اورنگ خلافت جلوس می فرمود. درین سال خجسته فال، که برخلاف سنوات، در قصبه خرّم آباد بزم شیلان برپا گشت، اهالی دار الخلافه را واهمه این مطلب چنین به خاطر گذشت که شاید شاهنشاه صاحبقران، ایّام بهار و تابستان را نیز در ارباع این (۱) بلدان و دیار، ییلامیشی نمایند و چون حکایت تأدیب وزیر بغداد نیز در میان است، احتمال دارد که رایات ظفرآیات به آن ولایات نهضت نماید؛ ایّام سفر خیریت اثر از شش ماه به یک سال کشد و اهالی ری را به سبب دوری موکب کی، کار به فلاکت بل به هلاکت رسد؛ غلّات با ریع بلوکات ری را کس نخرد و اقمشه و اجناس هر دیار را که به امید نفع کامل آورده اند، احدی نبرد؛ مملکت ویران آید و رعیّت به سامان بی سامانی گراید.

ارادت فطری و صفت شاه پرستی، که خاصّه اهالی ملک ری است، بر این معنی مزید شد و رعیّت را اجماعی در درگاه ظل السّلطان رشید؛ چون نوّاب معزی الیه خود نیزآن

۱- . مجلس: آن

این مطلب را زیاده از ایشان طالب بود، لهـذا عموم رؤسای دار الخلافه را به عزیمت این سـفر و اسـتدعای رجعت موکب فیروز دارای دادگر امر فرمود. بعد از شـرفیابی حضور باهر النور، زبان به دعاگویی گشودند و ظهور این موهبت عظمی را با ضراعتی تمام و مسـکنتی مالاکلام اسـتدعا نمودند. خاقان رعیّت پرور استدعای اهالی آن کشور را قبول فرموده و نوّاب نایب السلطنه را به جهت نظم ولایات شـهرزور و سـرحدّات عراق عرب چند صباحی به توقف همدان امر نمود. ینارال دالغورکی و همراهان را بعـد از اعطای نشان مکلّل به جواهر رخشان و انعام نقـد و جنس فراوان مرخّص ساخت و خود به رجعت دار الخلافه پرداخت. در اواخر شـهر شوّال المکرم، پرچم رایات ظفر علامات را از بلـده طیّبه همـدان گشودنـد و روز یکشـنبه هشـتم شـهر ذی قعده الحرام در دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمودند.

فصل ۳ : جنگ های داخلی و درگذشت عباس میرزا

بخش ۱ ذکر آمدن الله قلی توره اوزبک به حوالی خراسان و مراجعت از آن سامان و قتل صـید محمد خان جلایر حاکم کلات و فتح محال پشتکوه و تبادگان و سایر واقعات و عرض به درگاه جاوید آیات

اشاره

در وقایع سال قبل ایراد شد که صید محمد خان جلایر حاکم کلات از جهت اجرای خدمت در حضرت خلافت از محمد خان قرایی جدایی جسته از ارض اقدس برآمد و در حضرت شاهزاده آزاده نوّاب [۴۲۴] احمد علی میرزا والی مملکت خراسان، صداقت شعار و خدمت گر شد و پس از چندی خباثت فطرت او را اغوا کرده، به سبب برخی رفتارهای ناهنجار سر به طغیان برآورد؛ به اغوای کریم خان زعفرانلو معادل یک هزار سوار ترکمان برداشت و روی به غارت و تاخت محالات چناران و رادکان گذاشت.

اسیری بسیار و مالی بی شمار از آن دیار برد و راه دورگردی بساط عزّت را با قدم خیانت در سپرد. رضا قلی خان چاپشلو را که بعد از فوت پدرش بیگلر خان به حکومت ولایت دره جز سرافراز و به سبب صغر سن با ساده دلی و ساده لوحی دمساز بود، اغوا نمود و بر مراتب طغیان افزود [و] الله قلی توره والی خوارزم را تحریک کرد و در اوایل شهر ذی قعده الحرام همین سال، مشارالیه را با جمعیّتی از ترکمانان تکّه و اوزبکیه خوارزم به نیّت تسخیر محالات خراسان تا حوالی رود طژن آورد.

نوّاب شاهزاده احمد علی میرزا، امرا و خوانین ملک خراسان را از اکراد و اعراب و غیره با قشون های آراسته احضار فرمود و در هیجدهم شهر مزبور از ارض اقدس

حرکت نمود. بعد از ورود به صحرای آلان دشت، خبر اجماع خراسانیان در رکاب ملک زاده دوران به خان خوارزم رسید و از طالع فیروز خسروی اندیشه مند گشته چون بخت خود برگردید. نوّاب شاهزاده بعد از فرار خان خوارزم به عزم تاخت بلوک پشتکوه، که در تصرف صید محمد خان نادان و در تلو جمع کلات بود، نهضت فرمود.

صید محمد خان به امید اعانت چاپشلو لاعلاج روی به محال دره جز نمود. چون فی ما بین رضا قلی خان و سلیمان آقای ولدان بیگلر خان بعد از فوت پدر نزاعی دست داد، لهذا صید محمد خان به سبب طغیان فساد، در پهلوی رضا قلی خان افتاد. سلیمان آقا، امدادی از ترکمانیّه دشت و ایلات علی ایلی و غیره خواست و قلعه محمدآباد دره جز را مأمن عافیت کرده، هنگامه ها آراست. صید محمد خان با جمعیتی از اتراک چاپشلو و ترکمانان دیگر در هشتم ذی حجه الحرام همین سنه روی به قلعه محمدآباد نهاد و از اقبال بی زوال دولت خداداد به ضرب مهره آتشین تفنگ قلعه گیان محمدآباد، از اسب درافتاده در همان (۱) ساعت جان بداد. نوّاب شاهزاده بعد از ورود به محال پشتکوه قلعه جفری را که از بلوک تبادگان و در تصرف صید محمد خان و قلعه محکم بنیان بود، از یورش توپچیان و تفنگچیان جرّار تصرف نمود. سایر قلاع پشتکوه و قلعه جات بلوک (۲) فیوخور که در خارج در بند قلعه کلات است نیز، به تصرف ملتزمین رکاب نوّاب شاهزاده مالک رقاب آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر سرپنجه غازیان مظفّر شد. نوّاب والا خانوارهای مزبور را در عوض اسرای اکراد چناران و رادکان که صید محمد خان نادان برده بود، به جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان شادلو مرحمت کرد و خود با یک جهان فیروزی روی سعادت به ارض اقدس آورد. مژده این لطایف غیبی در اواسط شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش در دار الخلافه طهران معروض صاحبقران دادگر شد و نوّاب اشرف والا مورد نوازشات و تفقّدات بی مرّ آمد.

بالجمله، درین سال فرّخ فال، حضرت صاحبقران بی همال به سبب سفر زمستان پارسال، قشون دشمن مآل را از سفر بهار معاف داشت و روی سعادت به ییلاقات قریب به دار الخلافه گذاشت. ایّام عافیت انجام به صید و شکار و بهجت و استبشار مصروفک)

۱- . مجلس:- (همان)

۲- . مجلس:- (بلوک)

شـد و پس از انقضـای ایّام صـیف، موکب فیروزی لوا به صوب دار الخلافه جاویـد انتما معطوف آمـد. هم درین سال به سـبب عروض عارضه وبا، جمعی از خلایق در دار الخلافه و بلوکات تلف گشـتند و از چاکران معروف درگاه همایون، محمد حسـن خان دولوی قاجار نستقچی باشی و میرزا محمد زکی نوری مستوفی نیز از همان بلا از دار فنا درگذشتند.

[۴۲۵] منصب نسقچی باشی گری به محمد امین خان ولد محمد حسن خان داده شد و میرزا محمد تقی نوری از رجوع منصب استیفا، خدمت پدر غفران، اثر را آماده آمد.

بیت:

تـا نمیرد یکی به ناکـامی دیگری شادکـام ننشـیند تاریـخ وفـات این هر دو مسـتوفی از کلـک مؤلف تراویـد و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

تاریخ وفات محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی دربار

چو امروزت بقا دلشاد می باش مباش ای دل غمین از فکر فردای

اجل با تن چو آن پتک است و سندان تو را کی تاب ای مرد تن آسای

حسن خان آن خواص ایل قاجارکه بر درگاه دارا فرّخش جای

نسقچی باشی دارای اعظم تبرزینش شکستی فرق دارای

مرصّع جیقه اش بر سر چو خورشیدز دارای جهان دار جهان پای

صلابت در صلابت در دو چشمش چو آن کیفیت اندر جام صهبای

دریغ از رنج جانکاه وبا مردوبا آری برد جان از یک ایمای

به دست ساقیان مرگ آخرز جام دهر آمد باده پیمای

ز پیکی خاوری این قصه بشنیددرید از غم گریبان را سراپای

به سالش از سر اندیشه گفت آه کجا خان نسقچی باشی ای وای

تاریخ وفات میرزا محمد زکی مستوفی

سربازی جهان به ره حق به روزگارای دل گمان مدار که کاری است سرسری

زادند عالم از پی مردن عجب مدارگر می روند از پی هم مثل لشکری

چون ذرّه عاقبت متفرق شود ز هم این قالبی که جمع ز ذرّات عنصری

آیا کجاست صولت گیوی و رستمی آیا چه گشت شوکت طوسی و نوذری

مستوفی فرید جهان میرزا زکی مرد از وبا و رفت به درگاه داوری

مازندری و نور ورا موطن و مآب از نوریان همی به حسب داشت برتری

پیوسته موشکافی وی در حساب بودآموزگار جمله دبیران دفتری

از بس عزیز بود عزادارِ آن عزیزدر کعبه طایفی شد و در دیر آذری

فن دبیرش به حساب مباشرین برتر ز خاوری شد در فن شاعری

مستوفی فرید جهان میرزا زکی با قلب صبر شد رقم از کلک خاوری رحمت الله علیهما

ذکر تفویض ایالت ولایات خوزستان و لرستان به نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا در دفعه ثانی و ظهور مجادلات فیما بین نوّاب شاهزادگان عراق در باب ایالت و مرزبانی

قبل ازین مفصلا نگارش یافت که، بعد از آن که نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا از ایالت ولایات موروثی، به اسباب مختلفه معزول و در دار الخلافه به خدمت رکاب ظفرمآب مشغول شد، اهالی دار الدوله کرمانشاهان مجددا اجماعی در دار الخلافه کرده، معزی الیه را به ایالت خواستند و پس از ظهور حصول مطلب، از فرط خدمت و صداقت هنگامه ها آراستند. اهالی ولایات لرستان و خوزستان (1) نیز از وفور تعدّیات مباشرین نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا به جان رسیدند و مانند اهالی کرمانشاهانن)

۱- . مجلس: (خوزستان و لرستان)

مجددا طالب ایالت نوّاب حشمت الدوله گردیدند. نوّاب معزی الیه نظر به وفور ضراعت ایشان و سرپرستی رعایای پریشان، با جمعیت کرمانشاهان عازم لرستان شد و پس از وصول به قصبه خرّم آباد بلامانعی وارد آن قلعه فلک شأن آمد. جمیع طوایف لرستان از پیش کوهی و پشتکوهی، دامان صداقت و خدمت بر کمر زدند و در نزد او جمع شدند، مگر دو طایفه حسن وند و یوسف وند که به سبب قرب به ولایت سیلاخور با کارگزاران نوّاب حسام السلطنه همداستان آمدند.

نوّاب حسام السلطنه را عرق عصبیّت حرکت کرد و با جیشی کامل از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند (۱) و غیره به جهت استخلاص ولایت کرمانشاهان روی به آن صوب آورد. قبل از حرکت خود، نوّاب شاهزاده همایون [میرزا] صاحب اختیار ولایت نهاوند را به بهانه امر مصالحه نزد نوّاب محمد حسین میرزا فرستاد که به این حیله او را سرگرم سازد و خود به عزیمت (۲) کرمانشاهان پردازد. محمد حسین میرزا این معنی را [۴۲۶] ادراک نمود و شاهزاده همایون [میرزا] را گرفته محبوسا به طوری مخفّف روانه کرمانشاهان نمود. از آن طرف نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر از فرط خصوصیتی که با نوّاب حشمت الدوله داشت، تا حضرت حسام را مضطرب سازد، با جمعیتی از الوار و توپی سه چهار، روی به تسخیر دار الشوکه بروجرد نهاد. چون اهل و عیال نوّاب محمّد تقی میرزا در بروجرد [بود] و نور محمد خان دولّوی قاجار به تنهایی با قلیل تفنگچی در آن جا مانده بودند، بنابراین اهالی بروجرد به سبب نگاهداری اهل و عیال او مردانگی ها کردند و دروب قلعه را کلّا خاکریز نموده بر روی سپاه شیخ الملوک مسدود آوردند. صغیر و کبیر اهالی آن ولایت با آلات و ادوات قلعه داری در پشت دیوارهای برج و بارو نشستند و از فور احتیاط و حزم، شوکت بیرونیان را درهم شکستند. حضرت شیخ الملوک خود در یک فرسخی شهر اقامت فرموده، قشون بی سروپای الوار را که نزد او جمع گشته بودند، مأمور به تسخیر قلعه نمود. سه روز متوالی دست به انداختن توپ و خمپاره گشادند و دلاوران خارج و داخل، داد مردی و مردانگی دادند. نوّاب حسام السلطنه، در عرض راه، از این معنی آگاه گشتهم)

۱- . مجلس: (پیرانوند)

۲- . مجلس: (عزم)

فورا مراجعت کرد و در نیم شبی جمعیّت خود را در خارج شهر بروجرد گذاشته، خود روی به ارک آورد. علی الصباح قشون سرکار حسام السلطنه که در خارج شهر بودند، به سبب وقوف اهل و عیال ایشان در شهر در دفع قشون زندیه ایستادگی ها نمودند. اهالی شهر نیز از ورود نوّاب معزی الیه خبردار شدند و از فراز برج و باره بر آن طایفه بیکاره شرربار آمدند. خلاصه، از بیرون و اندرون دور ایشان را گرفته، مردانگی ها کردند تا برخی را قتیل و جمعی را دستگیر نموده، بقیّه روی به فرار آوردند.

میرزا محمد حسین شیرازی وزیر نوّاب شیخ علی میرزا، که خالوزاده مادری این بنده مدحت طراز و با کمال کارگزاری و صداقت انباز بود، زخم گلوله تفنگ برداشت و میرزا اسماعیل خان گلپایگانی ناظر نوّاب معزی الیه، که مردی متهوّر و شرارت طلب و بر خلاف وزیر مزبور با فطرت و ملعنتی عجیب بود، خنگش در گل ولای مانده و از صدمات زخم دلاوران، روی زشت به دیاری دیگر گذاشت. حضرت حسام السلطنه را از این فتح نمایان غروری که بود، زیاد شد و در همان ایّام با احتشادی تمام به عزم رزم نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا روانه خرّم آباد [شد] و (۱) در هشتم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش در خارج قصبه خرّم آباد با نوّاب معزی الیه مقابله کرد و با دلاوری های جماعت زنگنه و کلهر و گوران، تاب درنگ نیاورده نوّاب امیرزاده نصر الله میرزا، که برادر اعیانی حضرت حشمت الدوله و به سبب مصاهرت سرکار حسام السلطنه در پیش او بود، با طوایف باجلان و بیرانوند از صف سرکار حسامی جدا گشته، به صفوف نوّاب حشمت الدوله پیوستند و لشکر سرکار حسامی را به یک حمله در هم شکستند. بالجمله، معادل دویست نفر از ایشان دستگیر شدند و به سبب منع نوّاب محمد حسین میرزا از قتل رهایی یافته، برهنه و عور آمدند. حضرت حسام السلطنه معجّلا تاخته، در همان شب به دار الشوکه بروجرد رسید و سرکار حشمت الدوله در ولایات لرستان و خوزستان مستقل گردید.

شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع این داستان، آتش غضب مشتعل گشت و به سبب وفور التفات ابوّت، به اندک مؤاخذه ای از قصور ایشان درگذشت. علی العجاله تاو)

۱- . مجلس:- (و)

نوّاب شاهزادگان مجددا به قصد یکدیگر نتازند و فتنه [ای] تازه حاصل نسازند، امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار را با پنج هزار نفر جانباز عراقی به صوب دار الشوکه بروجرد مأمور فرمود و نایره این فتنه را از زلال تدبیرات ملوکانه خاموش نمود. مؤلف را در این وقایع قطعه تاریخی از طبع وقّاد تراوید [۴۲۷] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

آمد برون حسام خلافاز غلاف خویش گفتم به او ز معرکه بی حد گریختی

با صد هزار طیش به دولت گریستی با ده هزار جیش ز نهصد گریختی

چون منکر غدیر ز حیدر گسیختی چون کافر قریش ز احمد گریختی

نشناختی ز پای سر اندر گریختن بی پا و سر شدی و ز مقعد گریختی

مقصد دیار خرّم و مقصود خرّمی مقصود را ندیده، ز مقصد گریختی

حشمت شه آیتی ز ید اللّه اعظم است تو چون یهود خیبر از آن ید گریختی

زان شیروش به مهلکه چون سگ شتافتی زان پیلتن ز معرکه چون دد گریختی

سدّی به راه فتنه کشید از صف جدال یأجوج وار از دم آن سد گریختی

خاشاک وار سیل چو آمد شتافتی خفاش طور مهر چو سر زد گریختی

از سیلی ادیب چو کودک گریستی وز صدمت قضیب (۱)چو امرد گریختی

از فکرهای راد ابو القاسم مشیرچون قوم موسوی ز محمّد گریختی

سردار با سپاه گریزند توأمان تو آن سپه کشی که مجرّد گریختی

بعد از گریز با همه تدبیر عاقبت تجدید کرده جیش و مجدّد گریختی

چون بد گریختی ز صف کار خصم تاریخ آن نوشت خرد بد گریختی ت)

۱- . ملی: (قضیت)

ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از همّت صاحبقران زمان

در زمستان این سال فرّخ مآل، معادل دو هزار نفر از ابطال رجال ترکمانیه ضلالت خصال تکّه به اغوای الله قلی توره والی خوارزم به تاخت و تاز ارض اقدس آمدند و در آن حول و حوش، اسب انداز و ترکتاز شدند. نوّاب احمد علی میرزا والی مملکت خراسان، بعد از اطلاع ازین داستان با سواره ارض فیض قرین و غلامان تهمتن آیین، بیرون تاختند و برخی ازآن طایفه را اسیر و دستگیر ساختند. جماعت مذکوره خود را به گوشه [ای] کشیده در سر راه زوّار کمین کردند و فی مابین منزلین عباس آباد و میامی به زوّاری که از ارض اقدس مراجعت می نمود تاخته، دمار از روزگار ایشان برآوردند. مردان پیر را کلّا از تیغ بی رحمی کشتند و جوانان و نسوان و اطفال را اسیر کرده، روانه دشت گشتند. شمار اسیران به پانصد رسید و عدد مقتولین از دویست افزون گردید. اموالی که به غارت برده بودند، از حساب بیرون بود و از حوصله اندیشه افزون.

یکی از جمله اسرای معروف، نوّاب هندوستان است و احوال او را کلك مؤلف به این آیین نگارنده داستان: مشار الیه موسوم به مهدی علی خان ملقب به جلال الدوله ولد سعادت علی خان که برادر مرحوم آصف الدوله وزیر لکناهور بوده و پدر بر پدر در آن کشور، بر وجه احسن زندگانی می نموده اند. مهدی علی خان مذکور در این سال از راه دریا شرف زیارت عتبات عالیات را دریافت و با شوقی کامل به زیارت جناب علی بن موسی الرضا- علیه التحیه و الثناء- شتافت. بعد از حصول مأمول به اتفاق زوّار مراجعت می کرد و از قراری که نگارش یافت، در عرض راه، مال و حال را در معرض غارت واسر درآورد. در دار الخلافه طهران این خبر به دارای جهان رسید و دریای غضب شهریاری متلاطم گردید. فی الفور حاجی اسماعیل خان شام بیاتی را با جمعیتی از منتخب سواره رکاب ظفر عنان به جهت تنبیه ترکمانان بی ایمان و استرداد اسرای مسلمانان از ایشان روانه خراسان فرمود و از صدور احکام غضب آمیز، نوّاب شاهزاده احمد علی میرزا را

سیاستی بی اندازه نمود. ثانیا چون مهدی علی خان مزبور از اجلّه معارف و اعاظم هندوستان [بود] و اسیری او در دست طایفه ضالّه ترکمان موجب بدنامی دولت ابدارکان و علاوه بر آن رعایت دوستی [۴۲۸] و موافقت دولت بهیّه انگریز در میان بود، لهذا فرمان قضا جریان به افتخار رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان در نهایت تأکید، شرف صدور یافت و مسرعی سریع السیر به جهت خلاصی نوّاب هندی انتساب نزد مشارالیه شتافت. مقرّر گردید که معتمدین آگاه به دشت اتک روانه سازد و به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند به خلاصی نوّاب معزی الیه پردازد. اولا بدون اطلاع ترکمانان که این نوّاب کیست و اصرار فرستادگان در خلاصی او چیست، شاید او را به مبلغی قلیل بیع نماید و هرگاه ترکمانان از مراتب حسب و نسب او با اطلاع آیند و در باب زیادتی قیمت گنجینه طمع را سرگشایند، تا مبلغ ده هزار تومان داده او را در هر جا برده باشند مستخلص ساخته، به دربار گیتی مدار فرستاده باشد که تنخواه مزبوره نقد از خزانه عامره عنایت خواهد رفت.

بالجمله، رضا قلی خان نیز چند نفر از معتبرین خود را با یک دو نفر از تجّار خبوشانی، که با طوایف تکّه معاملات داشتند، به صوب دشت فرستاد و برحسب امر صاحبقران عدالت بنیاد، فرستادگان فطانت نهاد را تدبیرات زیاد یاد داد. از اتفاقات حسنه، گماشتگان وقتی وارد اوبه آن طایفه ضلالت بنیان آمدند که ایشان اسیران را بار کرده و به جهت فروش روانه خیوه می شدند. بعد از گفتگوی بی حساب، نوّاب هندی انتساب را با زوجه افضل الفضلاء شیخ ابراهیم عرب جزایری (۱) به مبلغ یک هزار تومان خریدند و از یمن همّت شاهنشاه با احتشام، مقضی المرام و شادکام برگردیدند.

رضا قلی خان، نوّاب معزی الیه را با سامانی شایان به دار الخلافه گسیل ساخت و حضرت صاحبقران اعظم به مرمّت احوالش پرداخت. در روز سیّم ورود، عبد الحسین خان ولد مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم و این بنده ارادت شیم را به دیدن او فرستادند و حضرت اعلی و عبد الله خان امین الدوله دیوان معلّی هریک جداگانه پیغاماتیی)

۱-. ملی: (جلایری)

التفات انگیز و محبت آمیز دادند. از قراری که خود در نزد ما تقریر نمود، در آن سفر معادل یک صد هزار تومان نقد و جواهر و سایر اسباب از معزی الیه غارت کردند، ولی از فرط تدابیر ملوکانه، بر حسب ونسب او پی نبردند.

خلاصه، حاجی اسماعیل خان قاجار شام بیاتی، در عرض راه به مرضی مهلک گرفتار گشت و در یک منزلی مشهد مقدس ازین دار فانی درگذشت. نعش او را با احترامی تمام در آن ارض فیض مقام برده، مدفون کردند و در اندک زمانی لشکرها بر سر ترکمانان فرستاده و از طالع خسروی، دمار از روزگار ایشان برآوردند.

و هم در آن اوقات، یوزباشی عبد الرحمن فرستاده منوّرخان افشار والی میمنه (۱) و شبرغان (۲) با عریضه و پیشکش، به رهنمایی معتمدی از نوّاب احمد علی میرزا وارد دار الخلافه [شد] و عریضه و پیشکش خان مزبور از نظر الطاف ظهور گذشته، مطالب او به این سیاق معروض رأی آفتاب گنجور گشت که، یک نفر از دراری بحار خلافت را به ما بندگان عنایت فرمایند که در رکاب او همّت به تسخیر ولایت بلخ و سایر ولایاتی که در این طرف رود جیحون است، برگماریم و پس از تسخیر، جمیع آن ولایات را به مباشرین دولت جاوید علامت بسپاریم. امنای دولت قاهره این مراتب را ناشی از حسن ارادت فقط فهمیدند و جوابی امیدوارانه داده، فرستاده را با انعام و خلعت فراخور شأن و جواب عریضه آن خان ذی شأن راجع گردانیدند. هم در آن اوقات، بهرام خان هزاره ولد بنیاد خان که بیگلربیگی جام و باخرز بود، به جهت استرداد تفرقه ایل خود به ولایت سرخس شتافت و به دست هزاره که با پدرش خونی بودند، مقتول [۴۲۹] گشته روی از عالم برتافت. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۷۶۶ ذکر جسارت ترکمانان به تاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از همت صاحبقران زمان ..... ص : ۷۶۴

مد خان قرائی عرصه را خالی دید و با جمعیّت و توپخانه بر سر ولایت جام و باخرز تاخته، آن جا را متصرّف گردید. یعقوب خان و آقا خان بنی اعمام بهرام خان را بان)

۱- . میمنه: شهری قدیمی بر سر راه بلخ، در دو منزلی طالقان در افغانستان امروزی؛ مجلس: (میمند).

۲- . شبرغان/ شبرقان: یکی از شهرهای شمال شرقی خراسان قدیم، واقع بر سر راه مرو به بلخ، در ناحیه کوهستانی، و بین آن و بلخ یک روز راه بود. (معین)

پنجاه نفر از اناث و ذکور ایشان کلّا مقتول ساخت و آن سلسله را بالمرّه برانداخت.

ذکر ورود فرستادگان ولات سند به دربار فلک ارکان و مأموریت نظر علی خان قاجار قزوینی به سفارت آن سامان

در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و سه ایراد شد که، حسین علی خان نام جوانشیر از جانب قزلباشیه (۱) ولایت کابل و غیره عریضه آورده، چون خود کاری در ولایت سند داشت، فرمان سفارشنامه [ای] از مصدر خلافت صادر کرده به آن ولایت عزیمت کرد و در نزد ولات سند خود را ایلچی دولت علیّه خواند و از مأموریت قشون نصرت نمون به تسخیر ولایت کابل بعضی فقرات بر زبان راند. والی مزبور و اعیان آن کشور از تعرّض لشکریان ایران به ولایت سند توهّمات کردند و میرزا محمد علی نام شیرازی را با جمعی دیگر به انضمام سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر به دربار دولت بی نظیر سفیر ساخته، مأمورین از راه بیابان بلوچستان روی به بندرعبّاسی آوردند.

حسین علی خان جوانشیر از راه دریا به بندر بمبئی هندوستان شتافت و به سبب نسبت چاکری دولت ابد آیت از ملکم بهادر انگریز (۲) حاکم آن ولایت، تکلّفات و تعارفات فراوان یافت. دو ماه قبل از ورود فرستادگان سند، وارد تختگاه خلافت گردید و از ظهور این خدمت شایان به اعلی مدارج التفات امنای دولت ابدارکان رسید.

در خلال این احوال، بهبود خان جوانشیر باز از جانب قزلباشیه (۳) کابل عریضه [ای] ارادتمندانه آورد و همان فقرات مستدعیات سابق را که نگارش یافته، مجددا به امینان دولت قاهره عرض کرد. بالجمله، محمد حسن بیگ کتول غلام پیشخدمت سرکاری به مهمان داری سفرای سند معیّن گردید و به جهت آوردن ایشان و اهتمام در رسانیدن پیلان تا بندرعباسی رسید. ایلچی مزبور با همراهان و پیلان، در روز یازدهم شهر ربیع الآخرد)

۱- . ملی: (قزلباشید)

۲- . ملی: (بهادرانگیز)

۳- . ملی: (قزلباشید)

سنه یک هزار و دویست و چهل و شش وارد درگاه دولت گشتند و به سبب تعیین منزلی مرغوب و ظهور التفاتی مطلوب از اعلی مدارج مباهات درگذشتند. در یوم سیم شهر مذکور با سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر در دیوانخانه خلافت، هنگام سلام عام، به زیارت پیشگاه حضور معدلت دستور فایض شدند و بعد از عرض عریضه و گذراندن پیشکش ارادت فریضه، مخاطب به خطاب با صواب شاهنشاه مالک رقاب آمدند. از قرار تقریر میرزا محمد علی سفیر، سفر ایشان از حیدرآباد سند الی دار الخلافه بی نظیر، یازده ماه طول کشیده بود و پیلان کوه پیکر به سبب طول سفر و قلّت آذوقه در آن بوم و بر قدری لاغر می نمود. یکی از آن سه زنجیر فیل [که] از فرط درشتی و تنومندی گفتی کوهی است سیّار و نهنگی است پیل کردار، حمل هودج زرّین همایون اقدس را نامزد گردید و پیل بان باشی رکاب ظفرمآب، فربهی آن را چهل روزه متعهد آمد؛ پس از فربهی آدم خوار شد و حکمت لاغری آن آشکار گردید. بالاخره یک نفر از پیل بانان [را] که به خدمت آن معیّن بود، از ضرب دندان بکشت و خودش نیز برحسب امر اعلی کشته گشت. بالجمله، مطلب والی سند، یکی شکایت از تعرّضات رنجید سنکه (1) که والی کشمیر است، به عرض رسید و دیگری به سیاق قزلباشیه کابل او نیز مستدعی تعیین یکی از نوّاب شاهزادگان به ولایت کابل گردید که شاید به این وسیله اهالی سند از تعرّض کشمیریان آسوده آیند و از این پس [۴۳۰] زیاده از سابق به وادی صداقت و خدمت گرایند. مطلب دیگر در باب مصاهرت حضرت اعلی داشت و در نزد امینان دولت قاهره بر طبق عرض گذاشت. امنای حضرت او را به دلایل مسجّله مجاب فرمودند و در اظهار این مطلب لب نگشودند.

[مصرا]ع:

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

امنای دولت جاوید آیت، حصول مطالب را موقوف به وقت فرصت نمودند و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را، که مردی معقول و).

۱- . روضه الصفای ناصری: (رنجید سنکه)؛ ناسخ التواریخ: (رنجید سنکه)؛ اکسیر التواریخ: (رنجید سیئنگ).

زبـان دان بود، به سـفارت سـند نـامزد نمودنـد. موازی یک قبضه شمشـیر مرصّع خراسانی نژاد و یک دست خلعت مفتول باف اصـفهانی میلاد به افتخار مراد علی خان مرحمت شـد و مبلغ یک هزار تومان نقد به صـیغه انعام میرزا محمد علی مزبور و سایر همراهان به انضـمام خلاع فاخره عنایت آمد. نظر علی خان مزبور با سـفرای مذکور در اواخر شـهر جمادی الثانی (۱) از درگاه سپهر مبانی رخصت یافته به راه افتادند. بعد از ورود به بندر بمبئی از راه دریای هندوستان روی به ولایت سند نهادند.

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به محاصـره دار العباده یزد و بواعث حرکت نوّاب نایب السـلطنه از آذربایجان به عزیمت استخلاص یزد و کرمان

از قراری که در وقایع سال قبل ایراد شـد، نوّاب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا در دار العلم شـیراز در حضـرت شاهنشاه بنـده نواز، مسـتدعی اسـتخلاص ولایت یزد از تصـرّف عبد الرضا خان گردید و به جهات چند عرض نوّاب معزی الیه به درجه قبول نرسـید: یکی آن که، جناب مجتهد الزمانی میرزا سـلیمان طباطبایی یزدی با جمعی از خویشان و متعلقان خان مزبور وارد دربار عیّوق شأن [شد] و متعهد خدمت مالیات و پیشـکش همه ساله گشـته، اولیای دولت قاهره را مطمئن نمودند و حضـرت اعلی به سبب آسـودگی رعیّت، تعیین لشـکر را به آن حـدود موقـوف فرمودنـد؛ دیگری آن که، بر مرآت رأی عـالم آرا، نقـوش این مراتب منطبع بود که نوّاب حسن علی میرزا بـدون قشون رکـابی بالبـدیهه از عهـده این کـار برنخواهـد آمـد و حکما امر مزبور بالاـخره گردن گیر امنـای دولت قاهره خواهـد شـد و از عزیمت لشـکر ظفر اثر رعیّت خراب و آن ولایت نمونه سـراب خواهد گردیـد؛ علت دیگر آن که، چون از صـدر خلاـفت عظمی، وکـالت امور دار العبـاده- از قراری که نگارش یافت- با نوّاب ظل السـلطان حکمروای دار الخلافه طهران بود، لهذا پرداختن نوّاب شـجاع السـلطنه به تسـخیر آن ولایت موافق مصلحت ملکداری نمی نمود.ه)

۱- . مجلس: (ثانیه)

همین قدر به نوّاب معزی الیه زبانی فرمایش شد که به جهت واهمه عبد الرضا خان و اهتمام او در خدمات دیوان، ارجوزه (۱) عزیمت خود را در السنه و افواه دراندازد تا مشارالیه از این توهّم درست به کار خدمات دولت پردازد.

بالجمله، نوّاب معزی الیه بعد از ورود به دار الامان کرمان بعضی فقرات از جسارات زبانی عبد الرضا خان شنید و مراتب مزبور در ظرف حوصله غیرت و حمیّتش نگنجید. علاوه بر آن، خان نادان با شفیع خان حاکم بلوک راور که من محال بلوک کرمان و مشار الیه دورگرد بساط خدمت دیوان قدربنیان بود، در ساخت و وصلتی با مشار الیه کرده، به تحریک او پرداخت. نوّاب اشرف بدون حصول اذنی از سرکار گیتی مدار همایون، جمعیتی از متجنّده (۲) سیستان و جسته و گریخته [ای] کرمان و معدودی از خراسانیان فراهم کرد و در اواخر شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج روی به تسخیر دار العباده آورد.

چون در آن اوقات، نوّاب حسام الدوله تیمور میرزا خلف ارجمند نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس به سبب نظم محال سرحدّ در آباده سورمق توقف داشت، لهذا به موجب اشاره [۴۳۱] عمّ بزرگوار و اذن پدر عالی مقدار روی مبارک به امداد عمّ گذاشت. شاهنشاه کشورگیر بعد از اطلاع از این دار و گیر تدبیری ملوکانه اندیشید که هرگاه علی رؤوس (۳) الاشهاد، نوّاب شجاع السلطنه را از محاصره آن ولایت منع نماید و به مراجعت دار الامان کرمان گراید، در نظر کوته خردان یک نوع تخفیف و ذلتی (۴) به جهت او خواهد بود و هرگاه او را به حال خود گذارند و احدی را بر منع او نگمارند، کار او از دو صورت بیرون نیست: اگر در تسخیر قلعه عاجز آید، بالاخره باید لشکرها فرستاد و یک ولایت معظّم را بر باد فنا داد و اگر در تسخیر قلعه گوی از میدان برباید، مظنون آن که از فرط غرور شباب و عدم امتثال فرمان خسرو مالک رقاب، دست به کارهای بزرگ زند و تهمت امرای خراسان را که نگارش یافته دری)

۱- . ملی و مجلس: (ارجوفه)؛ ارجوزه: رجزخوانی

۲- . لشکریان، سپاهیان.

۳- . ملی و مجلس: (رؤس)

۴- . مجلس: (دولتی)

حق خویش ثابت کند. بنابرآن، از عین مصلحت جویی عقل دوربین، نوّاب امیرزاده سیف الدوله ولد ارجمند سرکار ظلّ السلطان را به سبب نسبت وکالت، از صدور خلعت و فرمان ایالت آن ولایت سرافراز و با معدودی از عمله جات روانه آن دیار فرمود و مرکوز خاطر انور آن بود که نوّاب شجاع السلطنه بعد از ورود حضرت سیف الدوله میرزا به دار العباده یزد، نکته این حکمت ملوکانه را خواهد یافت و دست از محاصره یزد برداشته به دار الامان کرمان خواهد شتافت.

امیرزاده سیف الدوله میرزا وارد شهر یزد گردید و حضرت شجاع السلطنه بیشتر از پیشتر در امر محاصره کوشید. عبد الرضا خان به بهانه این که ولایت مزبور از دیوان اعلی به نوّاب ظل السلطان موکول و اینک ولد ارجمندش در شهر به کار ایالت مشغول است، دروازه های قلعه را دربست و در پشت دیوار احتیاط برنشست. حضرت شجاع السلطنه در هریک از بلوکات که اطاعت کردند، نایب و ضابط برگماشت و هریک را که در مقام خلاف بودند، مورد نهب و غارت داشت. عبد الرضا خان به سبب پشتگرمی سیف الدوله میرزا که در شهر بود، اکثر روزها با جمعیّت بیرون آمدی و از اردوی نوّاب والا نیز فوجی به دفع او مأمور شدی. بالجمله، علی اختلاف الایّام گاهی شکست خوردی و روزی نام برآوردی. محمد کاظم خان سوادکوهی مازندرانی که نوّاب شجاع السلطنه را میر شمشیر و لشکر و مردی متهوّر و خیره سر بود، در ایّام جدال بی باکانه بر صف مخالف تاخته و زخم گلوله برداشته روی به میدان وسیع عدم نمود.

محمد زکی خان نوری وزیر آن سرکار نیز که شرف از التزام رکاب داشت، به مرض فلغمانی که مقدّمه ناخوشی شقاقلوس (۱) است، همّت به عزیمت داrباقی گماشت.

بالجمله، ایّام محاصره تا مدّت نه ماه به طول انجامید و به هیچ وجه شاهد فتحی جلوه گر نگردید. به سبب طول مدّت محاصره، هرگاه نوّاب شجاع السلطنه مأمور به مراجعت می شد، خالی از بدنامی نبود و مدّتی بود که نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا نیز از درگاه معلّی استدعای عزیمت خراسان و نظم آن سامان را می نمود، لهذا مصلحت ملوکانهد.

۱- . شقاقلوس- غانغرایا، به مردگی یک ناحیه کم وبیش وسیع از یک عضو گفته می شود که بر اثر عفونت های موضعی در اعضا حاصل می شود.

چنان اقتضا کرد که حضرت ولیعهد جاویدمبانی با جمعیّت آذربایجانی به دار الخلافه طهران گراید و قبل از مرخّصی به صوب خراسان، در ابتدا به استخلاص قلعه یزد پنجه گشاید.

در فصلی که از سورت سرما، خون ها در عروق منجمد شدی و پیک خیال از واهمه برودت، از شهربند خاطر بیرون نیامدی، همّت شاهنشاه ستاره سپاه، ولیعهد سیّاره دستگاه را با ده هزار نفر سرباز صاعقه انباز و بیست و پنج عراده توپ برق گداز و سایر آلات و ادوات حرب از دار الارشاد اردبیل حرکت داد و در آخر شهر رجب المرجّب سنه یک هزار و دویست و چهل و شش روی سعادت به تقبیل آستان راستان نواز نهاد. در قصبه زنجان، نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از [۴۳۲] راه ساوه روانه بلده طیّبه قم فرمود و خود با جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و معدودی از خاصّان ارادت فرجام از راه دار السلطنه قزوین به دار الخلافه طهران پای استعجال برگشود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظّم شرف از تقبیل سدّه سنّیه اعلی یافت و پس از اطلاع از مکنونات ضمیر منیر همایون که یکی از آن، روانه داشتن نوّاب شجاع السلطنه به طهران بود، در روز سه شنبه بیست و چهارم شهر مزبور به عزیمت استخلاص قلعه دار العباده شتافت و در منزل عقدا عبد الرضا خان بیگلربیگی با جمیع برادران و برادرزادگان و اشراف و اعیان شمشیر بر گردن و مصاحف بر دست پیمان شکن شرفیاب رکاب سرکار ولیعهد شیراوژن شدند و مورد تفقّدات نایب السلطنه زمان (۱) آمدند.

روز دوشنبه ششم شهر شوال المکرّم که روز سعادت اندوز نوروز فیروز بود، نوّاب نایب السلطنه از ورود به دار العباده یزد اهالی، آن سامان را مورد مباهاتی بی غایات (۲) فرمود.

شعر:

مبارك منزلی کان خانه را ماهی چنین باشدهمایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد ت)

۱- . ملی و مجلس: (زمَن)

۲- . ملی: (مغایات)

بخش ۲ بهاریه سال نیکومآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و شش هجری و عزیمت نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا به کرمان و احضار نوّاب شجاع السلطنه به طهران

اشاره

خسرو سیّاره سپاه و خواجه هفت بارگاه، اعنی مهر اضائت دستگاه، درین سال میمنت همراه، بعد از انقضای هشت ساعت و سه دقیقه از روز دوشنبه ششم شهر شوّال المکرّم سنه یک هزار و دویست و چهل و شش هجری مطابق با سال فرّخ مآل توشقان ئیل ترکی به بیت الشرف حمل نزول اجلال فرمود (۱) و دارای فروردین به عزم اقامت گلباران گلشن نهضت فرمود. نوباوگان سرو جویبار از اطراف گلزار روی به دربار دارای بهار آوردند و مباشرین دولت ربیع، شهزاده قوای نامیه را به تختگاه گلشن بدیع وارد کردند.

والی گری ولایت خاور زمین گلزار به ابر آذار که نایب سلطان بهار است، رسید و از بلبلان ترکی زبان شیرین الحان، شوری عجب در آن عرصه مینونشان ظاهر گردید.

امیران اهریمن تن دی و بهمن که در قلعه جات گلشن پای به دامن بودند، از یورش جنود سلیمان صبا و ریاحین مصری نژاد یوسف لقا، پای هزیمت برگشودند. قلعه کشمر گلشن، امیرزاده سرو آزاد را مسخّر گشت و از ظهور التفات دارای بهارش طراوت و خضارت از حدّ درگذشت.

خسرو اردی بهشت به تختگاه گلشن رجعت فرمود و دارای هفت اقلیم، اعنید)

۱- . مجلس: (نمود)

شاهنشاه واجب التعظیم بر اورنگ جشن نوروزی به بهجت و فیروزی جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان، رأی عالم آرا به عزیمت سفر عراق الی چمن گندمان (۱) و سرکشی رعایای دار السلطنه اصفهان قرار یافت و برحسب فرمان قضا توان، هر منهی و مسرعی به احضار فوجی از سواره و پیاده رکاب ظفرعنان به ثغری (۲) از ممالك ایران شتافت.

در خلال این احوال، از طرف قرین الشرف نوّاب نایب السلطنه، چاپاری به تعجیل وارد و کیفیّت وقایع دار العباده یزد و دار الامان کرمان به این نهج معروض رأی دارای معدلت فواید شد که، نوّاب حسن علی میرزا بعد از وصول موکب فیروز ولیعهد والاـ به منزل عقدا و اطلاـع از اوامر شاهنشاه فیروزی لوا دست از محاصره دار العباده یزد برداشت و روی به دار الامان کرمان گذاشت. حضرت نایب السلطنه العلیّه بعد از ورود به دار العباده یزد، روزی سه چار در آن دیار سعادت آثار توقّف نمود و پس از جبر کسور رعایا و نظم امور برایا (۳) مجدّدا ایالت آن ولایت را به امیرزاده سیف الدوله میرزا محوّل فرمود.

ازاین که در توقف نوّاب شجاع السلطنه- از قراری که در وقایع سنه ماضیه اشاره رفت- ایّام محاصره تا مدّت نه ماه طول کشید و آذوقه خارج [۴۳۳] و داخلی که از رطب و یابس در آن ولایت بود جمیعا صرف جمعیت رکاب او گردید. ولایت مزبور تاب توقف سرباز و سوار و توپخانه شرربار را زیاده از روزی سه چار نداشت، بنابرآن حضرت ولیعهد نامدار به جهت تدارک کار سیورسات ملتزمین رکاب و ملاقات برادر کامیاب و امتثال اوامر شاهنشاه مالك رقاب روی به دار الامان کرمان گذاشت.

نوّاب شجاع السلطنه بعد از اطلاع از این فقره، از ابتدا ولد ارجمند خود بهادر خان، اعنی هلاکو میرزا را به عزیمت استقبال تا دو منزلی کرمان فرستاد و خود نیز بعد از قرب موکب اشرف با سامان احترام سرکار ولیعهد با احتشام به استقبال پاییق

۱- . از توابع شهرستان بروجن؛ امروزه منطقه سرد و کوهستانی در استان چهارمحال و بختیاری است.

۲- . ثغر: مرز، حد

۳- . خلایق

برگشاد. در اواخر شهر شوّال المکرّم حضرت نایب السلطنه وارد گشته، در خارج شهر منزل کرد و نوّاب شجاع السلطنه اهتمامی که درخور بود در باب مهمان داری به عمل آورد. چون در اوقاتی که ولیعهد دوران به جانب دار العباده یزد عازم بود، صاحبقران اعلی، آقا محمد کریم خان (۱) پیشخدمت خاصه را به احضار حضرت حسن علی میرزا گسیل نمود. به نوّاب ولیعهد زمان نیز از قرار نگارش در باب فرستادن او فرمایشات مؤکده فرمود و از قرائن خارجه و داخله چنین مستفاد می شد که حضرت شجاع السلطنه از مؤاخذه عزیمت محاصره یزد بدون اذن، تن به عزیمت رکاب اقدس درندهد و آن مرغ زیرک از دام این فرمایش بجهد؛ لهذا در خارج شهر یک فوج قراول احترام بر دور او گذاشتند و محمد زمان خان دولوی قاجار خالوزاده ولیعهد نامدار را با دویست سوار به احتیاط کار به همراه او کرده به دار الخلافه طهران روان داشتند.

تهنیت و تاریخ این فتوحات سدید را مؤلف قصیده [ای] غرّا سرایید و به انعام یک رأس اسب خراسانی از سرکار ولیعهد دولت جاوید مبانی سرافراز گردید. قصیده مزبور به جهت یادگار درین رساله ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

جیش ارمن را به عمّان بردن از بیراه و راه نیست اندر قوّه شاهی به جز عبّاس شاه

از درِ تفلیس تا عمّان گروه اندر گروه از در تبریز تا کرمان سپاه اندر سپاه

اهل ارمن را و عمّان را ز بعد و قرب او گریه های های های و خنده های قاه قاه

پادشه را دید عزم و شد به خدمت رهسپارباختر را داد نظم و زد به خاور بارگاه ن)

۱- . مجلس:- (خان)

از سپاه مغربش در پی قدوم اندر قدوم وز بلوک مشرقش بر در جباه اندر جباه

خیره از برق حسامش دیده ناهید و تیرتیره از گرد سپاهش چهره خورشید و ماه

رعشه از عزمش به اورگنج و نشابور و هری لرزه از جیشش به خوارزم و به غزنین و فراه

باج ده ترکان ز دشت او را و خانان از ختاتاج ده اوزبک (۱)ز بلخ او را و افغان از هراه

نظم ایوان سلیمان زان سکندر آستان فتح زندان سکندر زان سلیمان دستگاه

حصن باز و بخت دمساز و رعیّت سرفرازجیش منصور و عدو مقهور و رحمت عذرخواه

با چنان قدرت ورا رأفت چنین قلبی لدیه با چنان سطوت ورا رحمت چنین روحی فداه

جان نثاران بانوید و بینوایان پرامیددادخواهان روسفید و ظلمکاران روسیاه

دردمندان باطبیب و مستمندان با نصیب بی نظامان با نظام و بی پناهان با پناه

مشتبه بود انتزاع ملک بی جنگ و نزاع اندرین عزم شهنشه رفع شد این اشتباه

پست شد کیوان ز قدرش مرحبا زیبنده قدرتنگ شد کیهان به جاهش حبّذا فرخنده جاه

هرکه رفت اندر خیالش دوخت لب از ماسبق هرکه دید اندر جمالش بست چشم از ما سواه گ)

۱- . ملی: (اورنگ)

چاکر سلطان گیتی، گیتی از وی در امان بنده دارای عالم، عالم از وی در رفاه

ای که با نیروی تیغت مهر اندازد سپروی که در تعظیم جاهت ماه بر گیرد کلاه

در چنان فصلی که می افسرد خون ها در عروق[۴۳۴] با چنان جیشی که می نشناخت آذر از میاه

راندی از مغرب به مشرق همچو مهر رستخیزخلق گفتندی قیامت ظاهر و ما پر گناه

شرق را دادی نظام و ملک را دادی قوام عدل را دادی رواج و ظلم را کردی تباه

دید از عزمت همان خصمت که شبنم از تموزکرد با خصمت همان عزمت که صرصر با گیاه

تهنیت گو از سفیران ممالك بر درت هم جباه اندر جباه و هم شفاه اندر شفاه

شاه افزودت ز شمشیر مجوهر جاه و قدرباش تا بینی ز اکلیل مکلّل قدر و جاه

باش تا دادار کیهانت کند فیروز و شادباش تا دارای دورانت دهد دیهیم و گاه

میل شاهنشاه اکنون این که تازی سوی چین اینک اینک هندوی شمشیر سلطانت گواه

زین به یکران نه که سقسینی همی با آه و دردتن به هجران ده که سقلابی همی با درد و آه

آن همی گوید به ما بگذر که دوران غم فزای این همی راند به ما بنگر که گردون عیش گاه

ماوراء النهر و خوارزمت چو صیدی بس زبون تا سیاوش دزبران و از ختن شو باج خواه

با وجودت گر سلاطین جهان را منزلت در زمانت گر خواقین زمین را دستگاه

کوه پابرجای باید کو پلنگان در روش بحر عالم گیر باشد کو نهنگان در شناه (۱)

ختم بر احمد نبوّت بر تو شاهی ختم نه هرکه از صلبت برآید تا قیامت پادشاه

آن که بر درگاه سلطان صدر را قایم مقام بر درت از لطف شه اکنون مشیری خیرخواه

با نشاط از فکر و رأی تو چون عالم ز علم در نمو از رأی او بخت تو چون کودک ز راه

نهی او اکسیر را سازد همی همسنگ خاک امر او کافور را بخشد همی تأثیر باه

هم ز افلاطون و آصف بر درش رخ ها به خاک هم ز شمس الدین و صاحب در برش قدها دو تاه

این زمان چون مه به ماهی می برد پیشت سجوداین زمان چون شه به شاهی می کند سویت نگاه

لطف کن با اهل عالم خاصه با خاصان شه وز کرم کن خاوری را هم نگاهی گاه گاه

این بود تاریخ فتح یزد و کرمان ای ملک یزد و کرمانی مطیعِ صارمِ عباس شاه

باد تا باشد ز جاه و چاه در عالم نشان دوستانت بر به جاه و دشمنانت در به چاه ت.

۱- . (شنا) که به ضرورت شعری (شناه) آمده است.

از نصیبت مهر سیما چهره یاران چو گل وز نهیبت کوه آسا پیکر خصمان چو کاه

در برت درع سلامت از چه از لطف ملک بر سرت تاج کرامت از که از فضل اله

ذکر احوال میر حسن خان طالش بعد از مصالحه دولتین ایران و روس و رفع فتنه او از سعی امینان دولت ابد مأنوس

این میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش و به سبب نسب سیادت و رشادت، از عمده ارباب کوشش و چالش بود. در وقایع سنه یک هزار و دویست و چهل و یک نگارش یافت که مشار الیه به پشت گرمی موکب فیروز اقدس که در اردبیل توقف داشت و به امداد قشون رکابی که شاهنشاه صاحبقران به استخلاص ولایت طالش برگماشت، دعواهای مردانه کرد و دودمان روسیه را در قصبات لنکران و ارکوان دور از کاشانه برآورد. در درگاه خلافت به جهت پیشدستی در جهاد، اسبق المجاهدین لقب یافت و در ازای آن همه خدمت او، حکم وراثت و لیاقت و امر شاهنشاه مروّت آیت به حکومت آن ولایت شتافت. پس از مصالحه دولتین ایران و روس که از قرار عهدنامه مبارکه ولایت طالش رسدی آن ولایت گردید، میر حسن خان مزبور به تصوّر این که شاید در دولت روسیه نیز صاحب حکومت و ولایت شود، لهذا نزد ینارال پسقاویچ سردار شتافته، به دولت روس گروید. چون موافق فصل چهاردهم عهدنامه مبارکه، که در باب فراریان نوشته شده، قرار این است که فراریان با نام و نشان را که وجود ایشان مایه فتنه و فسادی باشد، تصاحب نکنند، لهذا نایب السلطنه العلیه [۴۳۵] برحسب امر بهیّه، مشار الیه را از ینارال پسقاویچ طلبیده و ینارال مزبور نیز نقض عهد [نامه] جایز نداشته و همّت بر

رضای خاطر (۱) امنای دولت جاوید گماشته، مشار الیه را روانه گردانید. (۲)

در اوقاتی که حضرت ولیعهد نامدار به عزیمت دار العباده یزد روانه رکاب فیروزی مآب بود، امیر حسن خان را به احتیاط کار به دست محمد قلی خان سعدلو حاکم محال خلخال سپرده، کمال تأکید در نگاهداری او فرمود. بعد از وصول موکب ظفر شمول به دار العباده یزد، خبر رسید که میر حسن خان مزبور از خلخال فرار کرده و روی به ولایت طالش آورده است و به دست آویز برخی نوشته جات مجعول و اراجیف نامعقول، اهالی طالش را به دور خود جمع آورده بر سر قصبات لنکران و ارکوان تاخته و صالدات روسیه را بعد از دو سه دعوا دربدر ساخته، خودسر به امر حکومت آن ولایت پرداخته است.

ینارال پسقاویچ نیز ظهور این مقدمه را به اذن و اجازه امنای دولت قاهره فهمیده و به توسط مکاتیب و عرایض از کارکنان حضرت ولیعهدی گله مند گردیده، چون خود به تنهایی حریف دفع میرحسن خان نبود، لهذا از راه حیله و تزویر چنین عرض نمود که، هرگاه فساد میر حسن خان به اشاره امینان شوکت ابدارکان نیست، پس این مساهله در دفع و رفع او چیست؟ جمعیتی به دفع او تعیین فرمایند و او را از آن ولایت آواره نمایند.

نوّاب نایب السلطنه العلیّه بعد از صدور اجازه از درگاه ستیّه، جمعیّت اردبیل را به دفع مشارالیه فرمان داد و در اواخر شهر شوال المکرّم سنه یک هزار و دویست و چهل و شش، آن لشکر را آراسته به صوب ولایت طالش روی نهاد. (۳) پسقاویچ نیز فوجی از روسیه را از سمت شیروانات فرستاد. میر حسن خان خود را محاط دو لشکر دید و تاب توقف نیاورده فرارا عازم انزلی گیلان گردید. از آن جا به دار المرز مازندران شتافت و به حکم شهریار عالم به دار الخلافه طهران آمده آرام یافت.

ینارال پسقاویچ باز به توهّم فتنه جدید، فرستادن آن سیّد رشید را به صوب تفلیس استدعا نمود و در این فقره گنجینه ابرام و لجاج را سرگشود. بالاخره از طالع فیروز خسروی، پس از چندی مشار الیه به مرض استسقاء گرفتار گشت و به حکم قدر و امر قضا از دار فنا درگذشت.و)

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . مجلس: (گردید)

۳- . ملی:+ (دو)

ذکر مراوده

برخی از (۱) خوانین خراسان با خان خوارزم و فرستادن جمعیّتی از ترکمانان تکّه به عزم تاخت و رزم و گرفتاری ایشان به کمند اسار و ظهور ارادت خان مزبور به دولت پایدار

چون در بدایت والی گری نوّاب شاهزاده احمد علی میرزا در مملکت خراسان، رضا قلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان کمر خدمت و ارادت بر میان جان بست و به سبب اخراج محمد خان قرائی از ارض اقدس، صولت خوانین طاغی را شکست، محمد خان دست توسّل خود را از اطراف بریده دید، لهذا از فرط هرزه درآیی و علی رغم رضاقلی خان ایلخانی به دامان الله قلی توره خان خوارزم متمسّک گردید. پلنگ توش خان برادر صید محمد خان حاکم کلات هم بعد از قتل برادر و تصرّف نوّاب شاهزاده در بلوک پشتکوه متعلّقه به آن خیره سر، سر از دایره صداقت برتافت (۲) و نزد خان خوارزم شتافته، سردار سرحدّات ترکستان لقب یافت. خان مزبور ترکمانان ساروق را به تاخت سامان ارض اقدس فرمان داد و نوّاب احمد علی میرزا نیز جمعیتی از خراسانی به دفع آن جماعت فرستاد. در محلّ پل خاتون قریب به سرخس تلاقی فریقین واقع گردید و پس از قتل وافر، جمعی اسیر و دستگیر گشته، چشم زخمی عجیب به آن طایفه رسید. فرستاده الله قلی توره خوارزمی که نزد محمد خان قرائی می شتافت، در همان سفر خود را اسیر غازیان شیرگیر یافت. نوّاب شاهزاده فرستاده مزبور را نوازش بسیار کرد و معتمدی به همراهی او نمود و شرح چند در باب جذب قلب خان خوارزم به تحریر [۴۳۶] درآورد.

خان مزبور که این نوع مردمی و مروّت از شاهزاده والاتبار ملاحظه نمود، تارک مراسم عداوت گشته، ابواب ارادت و صداقت برگشود. رؤسای ترکمانان تکّه و ساروق را به نیّت خدمت به دربار والا گسیل ساخت و حضرت اشرف نیز به نوازش ایشان پرداخت و پیشکشی فراخور احوال خویش از اسب و غیره دادند و اسرای خود را که در ارض اقدس بود، خلاص ساخته روی به مراجعت نهادند. محمد خان قرائی بعد از وقوعت)

۱- . مجلس:- (از)

۲- . ملی: (برتاخت)

این معاملات دست از هرزه درایی برداشت و پلنگ توش خان جلایر نیز سالک طریق ارادت گشته، محمد علی آقای برادرزاده خود را با جمعی از ریش سفیدان جلایر به عزیمت ارض اقدس برگماشت. بالجمله، نوّاب شاهزاده از فرط سلامت نفس با اهالی دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری به سزا کرد تا از قراری که- ان شاء الله تعالی- عن قریب ذکر خواهد شد، نوّاب نایب السلطنه العلیّه به آن مملکت روی آورد.

ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دار الخلافه جاوید بنیاد به سمت ییلاقات عراق جنّت نهاد و وقایعی که روی داد

پس از آن که فضای دار الملک ری از لشکر کی مشحون گردید، موکب فیروز در روز پنجشنبه ششم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و شش، از نفس دار الخلافه نهضت آرا و روز شنبه هشتم به بلده طیّبه قم رسید و مدت سه روز به آداب زیارت مخصوصه در روضه مطهّره بضعه احمدی- صلوات اللّه علیها (۱)- عمل شد و از آن جا منزل به منزل حرکت نموده چمن کمره، مضرب خیام ستاره محل آمد.

ملک زادگان معظّم، نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا و حضرت شیخ الملوک شیخ علی میرزا و امیرزاده عظام حشمت الدوله محمد حسین میرزا از ولایات بروجرد و ملایر و کرمانشاهان، سعادت از تشریف رکاب بوسی حاصل نمودند و هریک در گذرانیدن پیشکشی دلکش، بر مراتب عزّت و اعتبار افزودند.

اگرچه آب و هوای چمن کمره مطلوب نبود، ولیکن حضرت اعلی به جهت رسیدن بقیّه قشون فیروزی نمون و گذشتن غوایل و مشاجرات فی مابین شاهزادگان جلالت مقرون، مدّت چهارده روز در آن سرزمین توقف فرمود. چون ولایت کمره در تلو ولایات ابواب جمعی امیر نامدار غلام حسین خان سپهدار است، لهذا در مدّت توقفا)

۱- . مجلس: (علیهما)

موکب فیروز، شب و روز از خدمات شایان و تعارفات نمایان به سرکار گیتی مدار و سایر چاکران دربار معدلت شعار کرده، نسبت به دسته جات سواره و پیاده رکابی نیز زیاده از سیورسات مقرّره تعارفات به عمل آورد. پس از رفع هرگونه غوایل نوّاب شاهزادگان حسام السلطنه و شیخ الملوک اذن انصراف حاصل و هریک به مقرّ ایالت شتافتند و رایات فیروزی آیات از آن جا عازم گشته و چون نوّاب حیدر قلی میرزای صاحب اختیار ولایات گلپایگان و خوانسار را قوّه مالی و حالی هیچ یک نبود، به عزم عبور از آن ولایت گذشته، روز یکشنبه غرّه شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در چمن قهیز مِن اعمال چارمحال اقامت یافتند.

چمن مزبور قطعه مرزی از مرغزار بهشت است و در عذوبت آب و طراوت هوا و وسعت مرغزاران و نزهت ایّام بهاران مینوسرشت، محل ییلامیشی ایلات بختیاری و غیره از فارس و عراق است و در خضارت و طراوت، از چمن های مشهوره آفاق. چون هوای آن چمن مینوون، طبع اعلی را پسند افتاد، بنابرآن مدّت یک ماه در آن سرزمین اقامت دست داد. جناب امین الدوله عبد الله خان به جهت تفریغ محاسبات مملکت فارس از چمن مزبور روانه شد و در منزل قمشه نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای آن ملک را که عازم اردوی معلّی بود، ملاقات و این معنی، رجعت او را [۴۳۷] بهانه آمد.

نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا نیز از اصفهان با جمیع عمّال و اعیان دررسید و ده روزه ایّام عاشورا صرف تعزیه داری جناب سیّد الشهدا- علیه التّحیه و الثّناء- گردید.

فرمان همایون در چمن مزبور به احضار نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا شرف صدور یافت و مسرعی سریع السیر به جهت اعلام این خبر به جانب دار الامان کرمان شتافت. امیر کهنسال حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان به حکومت محال چهارمحال و انتظام امور بختیاری سربلند گردید و مهمّات آن صفحات که خالی از اختلالی نبود، از همّت ملوکانه به نظمی کامل رسید. آقا اسد اللّه نامی که از کدخدایان خوانسار و با جماعت قطّاع الطّریق بختیاری دستیار بود، از دو دیده نابینا [شد] و موازی دو عرّاده توپ کوچک که در زیر خاک پنهان کرده بود، ضمیمه

توپخانه معلّی آمد و آقا نصر الله برادرش، از کدخدایی آن ولایت، قرین مفاخرتی بی منتها شد. نوّاب سلطان محمد میرزا به جهت تدارک ورود مسعود، روانه اصفهان گشت و در روز شنبه چهارم شهر صفر المظفر موکب اعلی از چمن قهیز حرکت کرده، عصر همان روز در چمن سنگباران، که حسب الامر دارای جهان اکنون مسمّی به گلباران است، قبّه بارگاه از چمن این سبز خرگاه درگذشت- بمنّه و جوده و احسانه.

ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان

ورود به چمن دهکرد (۱) جنّت بنیاداوضاعی که در چمن گلباران دست داد، یکی ورود نوّاب ارغون میرزا خلف ارجمند نوّاب حسن علی میرزا است. تبیین این مقال آن که، از قراری که سابقا نگارش یافت، در سالی که نوّاب شجاع السلطنه از دار الملک خراسان به جهت مجادله با روسیه بی ایمان به رکاب فیروزی مآب احضار شد، امیرزاده هلاکو میرزا در ارض اقدس و ارغون میرزا در سبزوار و منگوقاآن میرزا را در ترشیز (۲) گذاشت و خود راه تختگاه اعلی را برداشت. بعد از تعیین نوّاب شجاع السلطنه به دار الامان کرمان و رفتن حسین خان سردار به دار الاحسان خراسان، هلاکو میرزا برحسب امر شاهنشاه دانا، جمعی از اهل و عیال پدر عالی مقدار را برداشته به دار الامان کرمان روی کرد و منگوقاآن میرزا، که در ترشیز (۳) بود، مریض گشته روی به سرایی دیگر آورد.

نوّاب ارغون میرزا در سبزوار توقف نموده و الحق در دو سه ساله توقف، ولایت سبزوار را از تعرّض خوانین بدآیین چمشگزک محافظت فرمود. خلاصه، به سبب منتهای رشادت در جوانی، از فرط بی باکی پروایی از دوست و دشمن نداشت و هموارهز)

۱- . شهرکرد امروزی مرکز استان چهارمحال بختیاری

۲- . مجلس: (شیراز)

۳- . مجلس: (شیراز)

اوقـات همّت بر تعرّض دوست و دشـمن می گمـاشت. با عابرین و مجاورین رفتاری به سـیاق ترکمانان قطّاع الطّریق می کرد و همواره اوقـات از این قبیـل رفتارهـای ناهنجار به عمل می آورد. درین سال، اهالی سبزوار از سوء سـلوک مباشـرین او به تنگ آمده، شورشی کرده و عنان توسن اختیار را به دست رایض بی آزرمی سپردند.

نوّاب امیرزاده مصـلحت خود را در توقف ندید و لاعلاج به ولایت دامغان آمده، از راه بیابان جندق عازم اردوی معلّی گردید. از بیم بازخواست ملوکانه به اصطبل اعلی شتافت و به توسط عمّ بزرگوار و رعایت پدر عالی مقدار مورد عفو و اغماض گشته، به سبب جوهر رشادت در حضرت خلافت، اعتباری تمام یافت.

یکی دیگر از جمله وقایع واقعه در چمن گلباران، سیاست درباره میرزا حسن ملقّب به نظام العلما است. تبیین این مقال آن که، مشارالیه ولد مرحوم ملا علی اصـغر هزار جریبی دودانگه مازندرانی معلّم ایّام نمای حضـرت صاحبقران و ملاباشی زمان دولت شاهنشاه جهان و چنـدی در ایّام حیات پـدر در دار السـلطنه اصـفهان مشـغول تحصـیل هر فن از فنون بود [۴۳۸]. چون فطرتش مجبول (۱) به ریـاست و سـروری بود، لهـذا در لباس فضـیلت قـدم در راه نوکری دیوان گشود. در اوقاتی که نوّاب حسن علی میرزا از قرار تحریر به جهت معـالجه مرض مالیخولیـا به جانب اصـفهان شـتافت، نظام العلمای مزبور در همان جا با نوّاب معزی الیه مراوده یـافت. پس از آن به هوای نوّاب معزی الیه به جانب کرمان عزیمت کرد و رشـته وزارت نوّاب شـجاع السـلطنه را به دست آورد. چنـدی نگـذشت که به سـعایت مفسـدین در دربـار اقـدس اعلی متهم گشت و از خوف جان فرارا روی به عتبات عالیـات نهـاد و درین اوقـات به جهات مختلفه رفع وحشت او گشـته، به اردوی معلّی پای برگشاد. نوّاب شـجاع السـلطنه که در اردوی همـایون محبوس نظر بود، به سـبب قـدمت خـدمت نظـام العلما، به صـحبت و ملاقات او میل نمود. مشار الیه از فرط بی پروایی، روزها در حضور مسـتحفظین دیوانی، خود را به منزل معزی الیه می انـداخت و به گفت و شـنید سـخن های بی مایه و تدابیر بی پایه می پرداخت. مستحفظین نوّابته

۱-. سرشته

شاهزاده این حدیث را در جزو به محرمان بارگاه خلافت رسانیدند و خاطر مبارک اعلی را از مشارالیه متغیّر گردانیدند. روزی هنگام غروب، قبله عالمیان، آن جوان غافل را در سراپرده اقدس احضار کرد و به لفظ گوهربار چنین اظهار کرد که: همانا در لباس فضلیت خود را تالی خواجه نصیر الدین می دانی (۱) و هلاکوئی را به دعوت سلطنت می خوانی.

بالجمله، فرّاشان با فرّ و شأن به امر دارای خسرو نشان او را بر فلک سیاست آویختند و تقریبا دو هزار چوب سندان کوب برپای او نواخته، ناخنانش را ریختند. از فرط غیرتی که داشت دامان قبا را در دهان فرو برده، با آن همه صدمه بنای ناله و التماس نگذاشت. بعد از فراغ، حسب الامر به فراشخانه همایونش بردند و به جهت اخذ چهار هزار تومان، به فرّاشان غلاظ و شدادش سپردند. بالاخره نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرما توسّط کرده، جریمه مزبور را خود به گردن نهاد و او را از بند رهایی داده و به دار الملک فارس برده، رشته اختیار آن ملک را به دست او داد.

خلاصه واقعه دیگر در توقف آن چمن خلد اثر این که، چون زمان ورود نوّاب نایب السلطنه قریب بود، شاهنشاه صاحبقران در ازای آن همه خدمات نمایان موازی یک قبضه شمشیر جواهرنشان مصحوب محمد حسن خان سالار بار و نبیره دختری شاهنشاه تاجدار به جهت زینت کمر اعتبار او گسیل نمود. در خلال این احوال، یک نفر مهندس روسی نژاد از نزد ینارال پسقاویچ سردار گرجستان که مأمور به خدمت حضرت ولیعهد دوران بود، وارد اردوی اعلی و به همراهی معتمدی روانه خدمت والا گردید [و] در هنگام ورود نوّاب ولیعهد زمان به محال قمشه، به رکاب اشرف مشرّف و از التفات آن سرکار قرین انواع عزّت و شرف شد. چون فرستادن او محض از جهت خدمات قلعه گیری و سایر امور متعلّقه به مهندسی بود و در آن اوقات وجود او بی مصرف می نمود، لهذا خلعت و انعامی فراخور حال به او عنایت گشته از راه اصفهان پای به مراجعت برگشود. از قراری که مذکور گردید، مهندس مزبور بعد از گذشتن از دار السلطنه تبریز به مرض مالیخولیا گرفتار گشت و خود را در رود ارس یا زنگی (۲)د.

۱- . مجلس: (خواجه نصیر طوسی)

۲- . زنگی یا زنگمار چای از شعبات ساری سو از شهر ماکو می گذرد.

انداخته، ازین سرای ناپایدار درگذشت.

نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا در چمن گلباران از رکاب فیروزی مآب مرخّص شده، اختیار محال سنقر و کلیایی به علاوه ایالت ولایات سابقه به عهده کارگزاران او مشخص آمد. پس از فراغت از کار صید و شکار و انجام مهام هر ملک و دیار، رایات ظفر آیات از چمن مزبور عازم گشته، روزی سه چار در سرچشمه آب زنده رود اصفهان و سرچشمه آب کرون (۱) اقامت دست داد. کلک سخن طراز را از کیفیّت آن دو سرچشمه که در حقیقت هریک بهتر از چشمه زندگانی است و کلک فصحا را در وصف آن آب، حسرت در دهان است و چاک [۴۳۹] حیرت بر زبان؛ این روایت را درایت در کار است نه روایت سزاوار.

سراپرده اسکندر دوران را بر فراز آن چشمه حیوان، که عبارت از سرچشمه زنده رود اصفهان است، زدند و شاه و سپاه در آن سه چهار روزه توقف، دو سه دفعه به عزم تماشا عازم سرچشمه آب کران که در دامنه زردکوه بختیاری و قریب به چهار فرسنگ تا محلّ سراپرده شهریاری است، شدند. پس از آن از راه کوهستان و کنار رودخانه زنده رود اصفهان به قریه دهکرد چارمحال نزول اجلال کردند و به سبب ظهور هنگام هوای معتدل اصفهان و انتظار ورود ولیعهد زمان چند صباحی در آن منزل نزهت نشان متوقّف آمدند.

ذکر عزیمت نوّاب نایب السلطنه از کرمان به اردوی ظفرنشان و مأموریت او به خراسان و ورود موکب اعلی به اصفهان

سابقا نگارش یافت که، احضار نوّاب نایب السلطنه از دار الملک آذربایجان در اصل به جهت انتظام مهام خراسان بود و افتتاح قلعه یزد و سرکشی ولایت کرمان، فرعا برن)

۱- . کارون؛ مجلس: (کرن/ کران)

آن افزود. در هنگـامی که از دار الخلافه به صوب دار العباده یزد (۱) می شـتافت، از سرکار اعلی چنین فرمان یافت که، بعد از نظم ولایات یزد و کرمان از راه بیابان طبس عازم مملکت خراسان شود و جمعیتی نیز از رکاب مستطاب از راه سمنان و دامغان به امداد آورد. (۲) درین اوقات امینان دولت قاهره مصـلحت در آن دیدنـد که نوّاب معزی الیه، جمعیّت آذربایجانی را با یکی از امیرزادگـان در دار الامـان کرمـان متوقف سـازد و خود بـا معـدودی به زیـارت خاکپـای همایون پردازد، تا در باب عزیمت خراسان از کدام راه و در چه هنگام، سـخن ها گفته شود و به طریقی که مصلحت رأی عالم آرا اقتضا فرماید، عمل رود. نوّاب نایب السلطنه بعـد از نظم ولایت کرمان به جانب خراسان عازم بود که از دربار اقدس چاپاری که ذکر شد وارد گشـته، فرمان احضار خود را زیارت نمود. امتثال امر اقدس را واجب شـمرده، سرباز و توپخانه را با نوّاب امیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخـانه مأمور به توقف کرمان و انتظار صـدور حکم جدیـد داشـته و سـلیمان خان گیلانی سـرهنگ را نیز با فوج شقاقی احتیاطا در یزد نزد نوّاب سـیف الدوله میرزا گذاشته و (۳) خود با سه فوج سـرباز و شش عراده توپ صاعقه گداز، مشیا علی الرّأس راه اردوی اعلی را درسپرد و در قصـبه قمشه محمـد حسن خـان سالار بار که حامل شمشـیر مرصّع انعامی شاهنشاه تاجدار بود، دررسید و حضرت ولیعهد دوران را آن تیغ آفتاب مهر (۴) زیب میان افتخار گردید.

روز پنجشـنبه غرّه شـهر ربیع الثـانی در منزل دهکرد شـرفیاب انجمن حضور عـدالت دسـتور و مورد نوازش و التفـات نامحصور گشته، وقایع گزار (۵) از اوضاع نزدیک و دور شد. پس از دو سه روز که مجالس مشاوره انعقاد پذیرفت و هرکس حکایتی از صحّت و سـقم آن سـفر با ثمر گفت، رأی مبارک اعلی بر آن (۶) عقیده عازم گردید که نوّاب ولیعهد دوران از راه سـمنان و دامغان به جانب خراسان عزیمت فرماید و نوّاب امیرزاده خسرو میرزا که در دار الامان کرمان منتظر حکم جدید است، با سرباز و توپخانه از راهن)

۱- . مجلس:- (یزد)

۲- . مجلس:+ (و)

۳- . مجلس:- (و)

۴- . مجلس: (مهد)

۵- . ملی و مجلس: (وقایع گذار)

۶- . مجلس: (این)

بیابـان طبس پـای عزیمت برگشایـد. مبلغ پنجـاه هزار تومان زر نقـد از خزانه عامره به صـیغه انعام به جهت مصارف تـدارکات عزیمت خراسـان و معادل ده هزار تومان دیگر به انعام سـرباز و عمله توپخانه متوقّفه در دار الامان کرمان مرحمت آمـد. فرمان اختیـار ممالـک شـرقی متعلّقه به دولت قـاهره طولاـ تا رود جیحون و ارضا تا آب اترک به نام نامی حضـرت ولیعهـد گرامی از مصـدر خلافت صادر و احکام مطاعه در باب اطاعت امرا و خوانین و اویماقات کل مملکت خراسان به اطراف آن ولایت سایر آمـد. چون در اوقـاتی که حضـرت ولیعهـد دوران از دار الارشاد اردبیل روانه درگاه نبیل بود، ولـد ارجمنـد خود [۴۴۰] نوّاب فریـدون میرزا را در دار السـلطنه تبریز کارگزار و نایب الایاله فرمود؛ لهـذا درین وقت برحسب اسـتدعای او فرمان قدربنیان در بـاب نیـابت کـل ولایـات آذربایجـان به نـام نامی امیرزاده معزی الیه صادر گشت و قرار انتظام مهام آن مملکت، چنین بر زبان الهام بنیان گـذشت که: محمـد خان زنگنه امیر نظام که از چاکران قـدیم و با احترام دربار ولیعهد کرام است، در خدمت نوّاب امیرزاده به امـارت مملکت آذربایجـان پردازد و بـا زمره مجـاورین و مسافرین دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری به سـزا ظاهر سازد و همواره اوقات از مکنونات خاطر (۱) روسیه، که در آن طرف رود ارس اقامت دارند، آگاه و یوما فیوما صادرات ایّام را معروض رأی امینـان درگـاه فلـک جـاه دارد و میرزا اسـحق نبیره مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق نیز به اسم وزارت آذربایجان همّت بر تنقیـح (۲) معاملات و توجیه مصادرات و تفریغ محاسـبات گمارد. ایالت ولایت کرمان برحسب اسـتدعای ولیعهـد دوران به حضـرت سـیف الملـوک میرزا خلف نوّاب ظـل السـلطان عنـایت و در سـاعتی سـعد از رکـاب فیروزی مـآب رخصت حاصل کرد و روانه آن ولایت شد. به نوّاب امیرزاده خسـرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه مقرّر گردید که سرباز و توپخـانه را از دار الامـان کرمـان به دار العبـاده یزد آورده و از آن جا روانه طبس گشـته، در هرجا ممکن شود، به رکاب نوّاب ولیعهد کامیاب ملحق شوند. چون حسین علی خان و بهبود خان جوانشیر فرستادگان طوایف قزلباشیه (۳) کابل، که ذکر ایشان در محل خود علی التفصیلد)

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . اصلاح

۳- . ملی: (قزلباشید)

نگارش یافته، مدتی بود که در رکاب همایون، منتظر صدور حکمی جدید بودند و امینان دولت خداداد جواب ایشان را به مصلحت وقت می فرمودند، لهذا درین وقت که موکب فیروز حضرت ولیعهدی عازم خراسان و داستان عزیمت هرات نیز در میان بود، برحسب امر اعلی در رکاب ولیعهد فیروزی لوا همراهی نمودند که هر هنگام مصلحت اقتضا نماید حضرت ولیعهد دوران از قوّت سرپنجه بخت بلند حضرت صاحبقران، عقده از کار کابلیان برگشاید.

مقرّر گردید که نوّاب ولیعهد فیروز چند روز در ولایت اصفهان به جهت استجمام و استحمام آرامی به عمل آورد و پس از آن از راه کاشان روی همّت به صوب مقصد برد.

نوّاب اشرف، علی خان ولد عبد الرضا خان یزدی را که با اهل و عیال او به رسم گروگان آورده بود، روانه آذربایجان نمود و خود بوسه بر رکاب خسرو دوران زده پای عزیمت برگشود. موکب فیروز صاحبقران تاجدار پس از مرخّصی نوّاب ولیعهد دولت پایدار از منزل دهکرد حرکت نموده و پنج روز در قصبه نجف آباد از جهت مشغولی به کار عیش و عشرت اقامت فرموده، روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی وارد دار السلطنه اصفهان و از یمن وجود همایون شادی افزای خاطر پیر و جوان آن سامان گردید.

ذکر فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی به قلعه جات بافق و راور و گرفتاری آن دو خیره سر

شفیع خان از اهالی بلوك راور من محال کرمان و در ایّام خودسری های عبد الرضا خان یزدی به سبب نسبت سببی با او در مخالفت همداستان بود. در اوقاتی که قلعه یزد مفتوح و موکب نوّاب ولیعهد دوران به کرمان رسید، شفیع خان به سبب اطاعت عبد الرضا خان تاب مخالفت در خود ندیده و با پیشکشی فراوان در رکاب نوّاب ولیعهد

زمان مشرّف گردید. عبد الرضا خان هم که برحسب استدعای نوّاب نایب السلطنه العلیّه مورد عفو و اغماض اولیای دولت سنیّه گشت، از اعطای خلاع زربار و چاکری دربار ولیعهد دولت پایدار و التزام رکاب ظفرشعار، فرق اعتبارش از فلک دوّار برگذشت. آن دو بدعهد بعد از این همه نوازش از حضرت ولیعهد آسمان مهد، باز صفت نمک به حرامی را پیشه کردند و در [۴۴۱] اوقات توقف در کرمان، در مجالس متعدده، یکدیگر را ملاقات و در باب کار مخالفت، مشاورت ابلهانه به عمل آوردند. در حالتی که موکب ولیعهدی به عزم اردوی فیروز حرکت می فرمود، آن دو مفسد پلید را در دار الامان کرمان و التزام خدمت نوّاب خسرو میرزا مأمور نمود. بعد از بعد موکب ولیعهدی، آن دو نمک به حرام نیم شبی حیله و تدبیری مزوّرانه انگیختند و به دامان فرار آویختند.

شفیع خان کماکان در قلعه راور نشست و عبد الرضا خان به قلعه بافق من محال بهاآباد، که از قدیم الایّام مأمن حکّام آن بلاد است، رفته دل بر مخالفت بست. نوّاب نایب السلطنه العلیّه در قصبه قمشه این داستان عجیب را شنید و فی الفور، یوسف خان گرجی را که در کرمان می بود با جمعیّت سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه راور، و سلیمان خان گیلانی را که در یزد بود با فوج شقاقی به عزم افتتاح حصار بافق مأمور گردانید. مأمورین بعد از اطلاع از احکام مطاعه، هریک به خدمت مقرّره اقدام ورزیدند و از قوت طالع شاهنشاه با احتشام مقضیّ المرام و شادکام گردیدند. یوسف خان قلعه راور را در ظرف سه ساعت مفتوح ساخت و شفیع خان راوری را با دو پسر برحسب دستور العمل ولیعهد دوران به صوب دار الارشاد اردبیل به راه انداخت. سلیمان خان قلعه بافق را از یورش سربازان آتش فشان در عرض یک شبانروز تسخیر نمود و [به] حکم همایون، آن حصار استوار را با خاک راه یکسان فرمود. عبد الرضا خان در نیم شبی که سربازان یورش به قلعه می بردند، با چند نفر از اقوام و ایتام فرصت کرده، از معبری غیر معهود فرار کردند و روی ادبار به صوب طبس و قائنات آوردند. کیفیّت این فتوحات در عشر آخر شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در دار السلطنه اصفهان به عرض دارای زمین و زمان رسید و در ازای این خدمت و جان فشانی، موازی یک

قبضه شمشیر مکلّل به انعام یوسف خان و یک دست خلعت آفتاب طلعت به افتخار سلیمان خان مرحمت گردید.

[مصرا]ع:

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد تا هنگام ورود موکب مسعود به دار الخلافه جنّت بنیاد

یکی از جمله وقایع واقعه در دار السلطنه اصفهان، عزل و نصب نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزای صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر است. تبیین این مقال آن که، نوّاب معزی الیه بعد از آن که از چمن کمره مراجعت کرد و روی به مقر ایالت آورد، اهالی ولایات متعلقه به او که در ایّام غیبت معزی الیه از کارکنان آن سرکار به جهات مختلفه رنجیده بودند، علی الغفله شورشی نمودند. نوّاب شاهزاده هرقدر اهتمام فرمود که آن شورش را تسکین دهد، چاره ننمود؛ لاعلاج اهل و عیال را در قصبه دولت آباد ملایر گذاشت و خود با یک دو نفر از امیرزادگان راه دربار همایون را برداشت. شاهنشاه دادگر علی العجاله اختیار ولایت ملایر را به صیغه عاریه به امیر نامدار غلامحسین سپهدار محوّل فرمود و مشار الیه نیز میرزا شریف تفرشی معتمد خود را به آن صوب گسیل نمود.

مستوفی الثانی میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی هم برحسب امر صاحبقرانی به جهت تحقیق احوال و آوردن کدخدایان و عمّال به درگاه سپهرمثال پای استعجال برگشود. معادل یک هزار نفر از اهالی آن دو ولایت در چمن کردان به دربار دارای زمان آمدند و مخالفت و موافقت را دو فرقه شدند. شهریار رعیّت پرور شریعت گستر از فرط عدالت و انصاف و وفور مروّت و انتصاف رعیّت را دلجویی کرد و اتمام این امر را به دار الشّرع انور محوّل آورد [و] طرفین را به خدمت جناب حجت الاسلام و فخر مجتهدین انام حاجی سیّد محمد باقر شفتی گیلانی ساکن دار السلطنه اصفهان فرستادند و احدی

[۴۴۲] از معتمدین درگاه را به جهت منع تغیّر زبانی نوّاب شاهزاده از رعیّت افتاده در نزد او نهادند. جناب معزی الیه به حقیقت دعاوی جمیع اهالی آن دو ولایت رسید و کل آن دعاوی را به مصالحه یا به دادن عوض از سرکار شاهزاده رفع گردانید. آن جمع پریشان را با حضرت والا رایگان ساخت و به جهت تجدید ایالت به استخاره کلام الله مجید پرداخت: فعل ایالت خوب و ترک آن بد آمد و برحسب امر اعلی، خلعت ایالت جدید، زینت قامت شاهزاده سپهرمسند شد و مقرّر گردید که معتمدی از جانب جناب فخر المجتهدین به اتفاق سرکار شاهزاده با تمکین به آن ولایت شتابد و ازین پس کار معاملات و رفتار با رعیّت و رعات (۱) به قانون شرع سعادت آیات رونقی بی نهایات یابد.

معتمدی دیگر هم از جانب سرکار دیوان قدربنیان مأمور گردد که جمع آن دو ولایت و خرج شاهزاده جلالت آیت را بر وفق حساب پرداخته رسوم اجحافات و تعدّیات سابقه را موقوف ساخته باشد. از جانب جناب فخر المجتهدین، ملااحمد نام خراسانی مأمور شد و از طرف قرین الشّرف دیوانی، میرزا قوام الدّین بهبهانی روانه آن حدود و ثغور آمد.

یکی دیگر از جمله وقایع واقعه در دار السلطنه اصفهان، آوردن سارقین بلوچستان و سیاست ایشان است. تبیین این مقال آن که، مستحفظین حدود بیابانک و جندق به جمعی از سارقین بلوچ که در عدد بیست نفر بودند، برخوردند و معادل پانزده نفر از آنها را مقتول کردند و پنج نفر را اسیر نمودند. نوّاب بهاء الدوله بهمن میرزا صاحب اختیار آن ولایت و غیره، سارقین و رؤوس مقتولین را به دربار فرستاد و دژخیم قهر قهرمان زمان هر پنج نفر را در میدان نقش جهان اصفهان سرها بر باد داد. دیگری از وقایع آن که، مبلغ دویست هزار تومان از اصل مالیات مملکت فارس به سبب طغیان ملخ و آفت غلّات و وقوع بلای وبا در آن ولاء به صیغه تخفیف و تصدّق عنایت گشت و از ظهور این مرحمت، فرق اعتبار اهالی آن ناحیت از فرق فرقد درگذشت.

نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس مقضیّ المرام بار رجعت بربست و امیرزادگان عظام هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوگتای قاآنان

۱- . نگاهدارندگان، حارسان، والیان، امیران، شاهان

میرزا ولـدان نوّاب شـجاع السـلطنه را حسب الامر الاعلی ملتزم خویش ساخته بر بارگی عزیمت برنشـست. موکب اعلی بعـد از اتمام کارها روز شنبه هشتم شهر جمادی الاوّل از دار السلطنه اصفهان حرکت کرد و از میانه نطنز و جوشقان و قصبه نراق روی سعادت به دار الخلافه طهران آورد [و] روز شـنبه هفدهم شهر مزبور وارد دار الایمان قم شدند و نوّاب ظلّ السّلطان حکمروای دار الخلافه طهران و حضرت یحیی میرزا والی ولایت گیلان، در خارج شهر قم شرفیاب رکاب شهریار انجم تحشّم آمدند. بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوته، شـقّه رایات ظفرآیات از آن بلده سـعادت سمات گشاده شد و روز سه شنبه بیست و پنجم، بـاغ دلگشای نگارسـتان از ورود مسـعود دارای زمان، قرین طراوتی بی انـدازه آمـد. در [روز] یکشـنبه غرّه جمـادی الثـانی عرصه دار الخلاـفه طهران از فرّ نزول دارای دوران صـفایی تازه یافت و به سـبب ظهور بلای طاعون در ولایات گیلاـن و طبرســتان، نـوّاب یحیی میرزای والی مـأمور بـه توقـف دار الخلاـفه گشـته [و] نـوّاب محمـد قلی میرزای ملـك آرای طبرستان نیز فرارا به دربار فلك شأن شتافت.

[مصرا]ع:

زیرا که مأمن دو جهان است کوی او

ذکر القای مکنونات خاطر همایون به نوّاب نایب الســلطنه جلادت مقرون و عزیمت معزی الیه به مملکت خراسان و اوضاع واقعه در آن اوان

در اوقـاتی که شاهنشـاه صاحبقران، نوّاب ولیعهـد زمان را در منزل دهکرد و چهار (۱) محـال- از قراری که نگارش یافت- از رکاب فیروزی مآب مرخّص می فرمود، بعضی فقرات از مرموزات ضمیر فطانت آیات به او القا نمود تا موجب اطمینان خاطر و ازدیاد شوق او به خدمت گزاری دولت جاوید تأثیر شود؛ از آن جمله یکی داسـتان حکم جناب بطلیموس انتساب میرزا محمد حسین منجّم اصفهانی بود که در باب احکام آینده درل)

۱- . مجلس: (چارمحال)

حقیقت ساحری می نمود؛ در سنه یک هزار و دویست و بیست و نه که خوانین بدآیین مملکت خراسان با نوّاب محمد ولی میرزای والی آن سامان بی اندامی (۱) کرده و طغیان [۴۴۳] ورزیدند و از قراری که به کرّات نگارش یافته، در خانه های خود نشسته پیرامون خدمت نگردیدند. این خبر در چمن اوجان آذربایجان به عرض دارای جهان رسید و حضرت اعلی، حقیقت اوضاع کواکب و تأثیرات را از جناب میرزا محمد حسین مزبور مستفسر گردید؛ مشار الیه بعد از دقّت و اهتمام تمام عرض نمود که: تا مدّت هفده سال سرکشان خراسان به همین احوال باقی [هستند] و ستیزه کردن با ایشان، آهن سرد کوبیدن و بر مرارت جیوش بحر خروش باعث گردیدن است، ولی پس از آن مدّت، در عهد همین دولت، صاحب شوکتی از متعلقان حضرت سلطنت، جمیع اشرار آن مملکت را زیر و زبر کند و کشور خراسان را عرضا و طولا ـ مسخّر ساخته، علم قدرت و جلالت خویش را بی واهمه و تشویش در اقصای آن کشور زند.

حضرت اعلی را چون اعتقادی شامل به احکام آن منجّم کامل بود، لهذا در این مدّت معیّنه اقدامی ملوکانه در باب اضمحلال سرکشان نفرمود، به مدارا با ایشان رفتار می کرد و چون از حقیقت این حکم آگاه بود، در آن یک سال عزیمت هم که نگارش یافته، اهتمامی به عمل نیاورد. در این سال فرّخ مآل که ابتدای سال هیجدهم بود، نوّاب نایب السلطنه را به عزیمت آن مملکت مأمور فرمود؛ امّا فرمایش آن که باید آن فرزند دلبند، نیّت خود را درباره بندگان خدا که ودایع حضرت خالق البرایا می باشند، نیکو سازد و تا افتتاح قلعه جات و امتثال ایلات و اویماقات به عقل و تدبیر ممکن است، به استعمال نیزه و شمشیر نپردازد که خون مسلمانان ملّت اثنی عشریه را بدون تقصیر ریختن، فتنه در دین و دولت انگیختن است، مگر آنان که از طوایف افغان و اوزبک و ترکمان [هستند] و خون و مال مسلمین اثنی عشری را بر اهل سنّت و جماعت مباح و بی نقصان می دانند و به فتوی جمعی از علما، ایشان را از جمله کفّار حربی می خوانند، باید در قتل و اسر آن جماعت کوتاهی جایز ندارند تا توانند.

فرمایش دیگر آن که، آن عبد الرضا خان یزدی و رضا قلی خان زعفرانلوی ایلخانیی)

۱- . مجلس: (بی ندامی)

و محمد خان قرائی را اگر همه در جوف سنگ یا تک دریا یا فوق هوا رفته باشند، به دست آورد و پس از گرفتاری، آنها را زنده با خود برداشته، راه درگاه فلک جاه را به تعجیل در سپرد، زیرا که آن مفسد یزدی به علاوه اقدام در چنان جنایتی با ولی نعمت خویش، باعث فتنه جمیع مرز ایران شد و از اسیر فروشی آن دو مردود بی دین خراسانی نیز، شورشی در بلاد ایران و توران افتاد. به حکم شریعت غرّا، خون این سه مباح است و هریک از ایشان در مرحله بی دینی مقلّد پیشوای تبریزیان، میرفتّاح. حضرت ولیعهد نامدار وقوع این واقعات را موقوف به خواست خداوند بی چون و قوّت طالع همایون نمود و یاری از حضرت باری و بخت بلند حضرت شهریاری خواسته پای عزیمت برگشود. سه روز در دار السلطنه اصفهان توقف کرد و پس از آن روی همّت به راه آورد.

از راه کاشان به ورامین ری شتافت و در آن منزل چند روزی اقامت یافت. در منازل عرض راه، جانبازان سمنانی و دامغانی و فوجی از سواران اوصانلوی افشار ساکن محال مازندران و خوار (۱) به موکب ظفرعنانش پیوستند و دل بر خدمت و جان فشانی بستند.

ذکر ورود موکب نوّاب ولیعهد زمان به صفحات خراسان و فتح قلعه سلطان میدان و سایر اوضاع اتّفاقیّه در آن اوان

بعد از ورود موکب سرکار ولیعهدی به ولایت سبزوار، امور آن جا را از هر رهگذر نظمی سزاوار داد و نوّاب امیرزاده قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی خویش قائم مقام را در آن ولایت به ایالت و وزارت نهاد. از قراری که ذکر شد، در بدایت والی گری نوّاب احمد علی میرزا در خراسان، رضا قلی خان زعفرانلو قلعه نیشابور را که در تصرّف داشت، علی رغم محمد خان قرائی به کارکنان نوّاب شاهزاده واگذاشت و بلوک سر ولایت نیشابور را به سبب قرب به [۴۴۴] خبوشان، خود تصرّف کرد و جمعی از سواره و).

۱-. ملی و مجلس: (خار).

شمخال چیان (۱) زعفرانلو را به ریش سفیدی اسماعیل بیک میدانی در قلعه سلطان میدان سرولایت به محافظت گماشت. در این اوقات که موکب فیروز نوّاب ولیعهد ظفرطراز وارد سبزوار گردید، از وفور فطانت ملک داری چنین اندیشید که، سلطان میدان را به این حالت گذاشتن و راه ارض اقدس برداشتن، تخم غرور در مزرع جسارت خوانین غیور کاشتن است؛ همان بهتر که در بدایت کار، به کار افتتاح سلطان میدان پردازیم و پس از آن بنیاد شوکت خوانین بدآیین را براندازیم.

در روز حرکت از سبزوار، محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی خود را که مردی زبان دان و آگاه بود، برای اتمام حجّت با پیغامی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید نزد رضا قلی خان عنید به خبوشان فرستاد و خود با جمیع سوار و سرباز و توپخانه روی سعادت به قلعه سلطان میدان نهاد و در حوالی قلعه، اردوی والا را اقامت دست داد. در بدایت ورود، سربازان مسعود و توپچیان جلادت نمود را حکم به یورش قلعه فرمود و اسماعیل بیک میدانی از صدمات آن بلاهای ناگهانی مضطرب گشته، به توسط عریضه استدعای مهلتی دو روزه نمود. این خبر را اهالی قلعه به رضا قلی خان دادند و از وفور جلادت سربازان و توپچیان چابک دست، ابواب قلق و اضطراب بر چهره او گشادند. مشارالیه میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد خود را لاعلاج به اردوی والا گسیل ساخت و به استدعای مأموریت جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام پرداخت.

چون مشارالیه از مراتب حیله و تزویر خراسانیان بی خبر بود، نوّاب نایب السلطنه، میرزا موسی رشتی نایب را که در سنوات والی گری شاهزادگان حسن علی میرزا و احمد علی میرزا به وزارت و نیابت عمری صرف می نمود، به مرافقت او روان فرمود. بعد از انواع گفت و شنید، سخن رضاقلی خان به این فقره قطع گردید که: حضرت ولیعهد دوران مرا با حصار خبوشان تصدّق فرق فرقدسای شاهنشاه صاحبقران فرماید و به اخذ سایر مایعرف و مایملک من در خارج قلعه پنجه گشاید؛ از دادن زن و پسر و دختر بهد.

۱- . شمخال: حربه آتشین سر پر که در آن زمان به کار می رفت؛ به گروه یا دسته ای که دارای این سلاح بودند، شمخال چیان می گفتند.

صیغه گروگان و سپردن لشکر به جهت سفر هرات و خوارزم و غیر آن به هیچ وجه مضایقه ندارم، ولی از فرط وحشت پای از دروازه خبوشان بیرون نمی گذارم.

بالاخره کس فرستاده قلعه سلطان میدان را در روز چهارشنبه نهم شهر رجب المرجّب سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت تخلیه کرده به دست کارگزاران سرکار ولیعهد زمان داد و حسین قلی خان ولد رضا قلی خان و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان در روز پنجشنبه دهم [شهر رجب المرجّب] با پیشکشی فراوان وارد اردوی کیوان شأن شدند و مورد تفقّدات گوناگون آمدند. قلعه محمدآباد من بلوک میان ولایت مشهد مقدّس را هم در تصرّف مستحفظین اکراد زعفرانلو بود، رضا قلی خان طوعا ام کرها تخلیه نمود. نوّاب نایب السلطنه آن قلعه را با منفعت به صیغه تیول ابدی به میرزا موسی مرحمت فرمود. پس از آن محمد جعفر خان باجمانلو را با یک صد نفر سرباز به محافظت قلعه سلطان میدان برگماشت و راه ارض اقدس برداشت. تاریخ افتتاح قلعه سلطان میدان از کلک مؤلف تحریر و درین مقام تسطیر یافت.

لمؤلّفه:

گشت مفتوح چو سلطان میدان خاوری از مدد کلک و بیان

یادگاری که بماند در دهرپی تاریخ رقم کرد چنان

که بود نایب سلطان جلیل فاتح قلعه سلطان میدان بالجمله، محمد زمان خان قاجار دولوی پسر خالو را در ولایت نیشابور نایب کرده، روز پنجشنبه هفدهم شهر رجب المرجّب سنه مرقومه با شوکتی تمام وارد شهر مشهد مقدّس گشته، در بدایت ورود، زیارتی ضراعت نمود در روضه مطهّره به عمل آورده، بعضی از خوانین جزو مثل دو نفر علی مراد خان جوینی و خورشاهی، و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله [ای] و محمد خان بغایری و غیره متدرّجا شرف از سعادت رکاب [۴۴۵] بوسی یافتند و بعد از ادای پیشکش و مرسومات و بروز نوازشات و قرار خدمات به امکنه خود شتافتند.

پلنگ توش خان جلایر حاکم کلات در بیست و دویم شهر رجب المرجّب در ارض اقدس به شرف بساط بوسی رسید و چون مردی زبان دان و آگاه بود، به سفارت خوارزم مأمور گردید که اوّلا، خان خوارزم را از ورود موکب مسعود حضرت ولیعهد با عزم آگاه سازد و ثانیا، به اظهار استخلاص اسرای خراسان و غیره پردازد. مشار الیه بعد از ورود به کلات مریض گشته وقوع این مطلب به تعویق درگذشت. چون نوّاب احمد علی میرزای والی سابق برحسب فرمان قضا موافق احضار به رکاب ظفر مطابق گشته بود، لهذا پس از ورود موکب نوّاب ولیعهدی چندی در محلّ بابا قدرت نقل مکان کرد و روز یکشنبه هفدهم شهر شعبان المعظّم از آن مکان پای استعجال برگشود. روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارك وارد دار الخلافه طهران گردید و از شرف حضور مرحمت دستور خسرو سعادت گنجور، به اعلی مدارج مباهات و سرور رسید.

ذکر عزیمت نوّاب خسرو میرزا از یزد به خراسان و فتح قلعه سلطان آباد ترشیز و قتل حاجی فیروز الدین میرزای فتنه انگیز

قبل ازین اشاره رفت که نوّاب امیرزاده خسرو میرزا برحسب فرمان خسرو فیروزی لوا مأمور گردید که با جمعیّت سرباز و توپخانه از دار الامان کرمان به دار العباده یزد آمده از راه بیابان طبس عازم ارض اقدس شود و از قرار دستور العمل حضرت ولیعهدی بر سر هر خدمتی که مأمور آید، رود. به امیر علی نقی خان عرب زنگوئی (۱) حاکم تون و طبس و وکیل مملکت خراسان نیز مقرّر گردید که آب و آذوقه [ای] بی منتها به حمل شتران توانا به جهت مصارف منازل آن بیدای (۲) کران ناپیدا مهیّا و تا هر کجا قدرت داشته باشد رفته، نوّاب امیرزاده را وارد طبس سازد و از صدور این خدمت، به عرض مراتب ارادت پردازد. نوّاب خسرو میرزا در اواسط شهر شعبان المعظّم، به قدری کهان

۱- . ملی، ملك و مجلس: (زنگولی)

۲- . بیدا: بیداء، بیابان

امکـان داشت آذوقه و سـیورسات از دار العبـاده [یزد] برداشت و بـا افواج سواره و پیاده و توپخانه از معبر ریگ اشتران روی به راه گـذاشت. از همّت طالع فیروز خسـروی در هر منزلی اوقات به وسـعت و خوشـدلی گذشت تا- الحمد لله و المنّه- در سلخ شهر مزبور صـحیحا سالما وارد ولایت طبس گشت. الحق امیر علی نقی خان وکیل در آن سـفر، خدمات جمیل کرد و در ادای سیورسات و رسوم ضیافت و مرسومات، اجتهادی بلانهایات به عمل آورد.

چون محمـد تقی خـان عرب میش مست حـاکم ترشـیز- از قراری که سابقا ذکر شـد- در بـدایت والی گری نوّاب احمـد علی میرزا، برادر مهتر خود مصـطفی قلی خـان را در ترشـیز محبوس سـاخت و خود به ضـبط و ربـط امر حکومت پرداخت، در اوّل حـال فی الجمله خـدمت و صـداقتی تحویـل نمود و بالاـخره از هرزه درایی محمـد خان قرائی، باب مخالفت و طغیان برگشود. پس از ورود موکب فیروز ولیعهـدی به خـاک خراسان، آدمی محقّر و پیشکشـی مختصـر فرسـتاده، در باب شـرفیابی خویش و دادن اختیار قلعه و شـهر به دست غازیان ظفرکیش، بنا را به دفع الوقت گذاشت. حوصـله نوّاب ولیعهدی اهمال او را برنتافت و نوّاب امیرزاده خسرو میرزا رخصت عزیمت به صوب ترشیز یافت. به امیر علی نقی خان وکیل نیز مقرّر شد که با جمعیّت نخعی و لالوئی و زنگوئی در رکاب نوّاب امیرزاده همراهی نمایند و پنجه دلیری در تسخیر قلعه ترشیز برگشایند.

معادل دو فوج سـرباز صاعقه انباز هم از مأمورین نیشابور به امداد ایشان شتافتند و در روز یکشنبه هشتم شهر رمضان المبارک، مأمورین وارد ولایت ترشیز گشته، در نیم فرسخی قلعه سلطان آباد اقامت یافتند. فوج مأموره از نیشابور نیز به ایشان ملحق شده، از کثرت و ازدحام، شـکوه حاکم و تفنگچیان بدفرجام بی رونق آمد. محمّد خان قرائی نوّاب شاهزاده و مأمورین را در تسـخیر قلعه بی قـدرت پنداشت و معادل چهار هزار جمعیّت برداشـته از ولایت تربت روی به بلوک کوه سـرخ گذاشت. منظورش این بود که هرگاه قلعه مزبوره از سـعی [۴۴۶] غازیان منصوره مسـخّر آید، در خدمت سرکار ولیعهدی اظهار خدمتی از خود نماید و هرگاه خدای نخواسته کار دیگرگون بود، شاید در آن بازار آشفته با جمعیّت

خویش، بی پریشانی و تشویش به ترشیز رود و قلعه و شهر را به این تلبیس متصرّف شود.

حضرت ولیعهد دوران، این معنی را از فرط فراست دریافت و محصّلین شدید گماشته مشار الیه بی نیل مرام به تربت روی گذاشت. بالجمله، محمد تقی خان حاکم دو سه دفعه با جمعیّت کامل از قلعه برآمده، جسارتی ورزید و از طالع فیروز خسروی مخذولا منکوبا برگردید. امیر علی نقی خان به سبب عصبیّت عربیّت به جهت استمالت محمد تقی خان به قلعه رو کرد و او را طوعا ام کرها برداشته به اردوی والا آورد. جعفر قلی خان برادر کهتر او که در قلعه بود، از فرط غرور دروازه را دربست و در پشت دیوار قباحت و وقاحت برنشست. غیرت امیرزاده باحمیّت را ظهور این جنایات در ظرف حوصله نگنجید و سرهنگان افواج سرباز را با یوسف خان امیر توپخانه مأمور به یورش گردانید. از اطراف سلطان آباد سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست به کار نقب و مورچل اقدام کردند.

توپ های اژدرتوان، دهان به آتش فشانی گشادند و سربازان صاعقه فشان از یورش پی درپی، داد مردانگی دادند.

سطح هوا از شرار [ه] های توپ و تفنگ، نمودار کره اثیر گشت و فضای آن از وفور مهره آتشین رنگارنگ، به چندین پایه از آتش خانه برزین درگذشت. هوا به جای مهره تگرگ، گلوله آتشین باریدی و نعره دلاوران، مانند بلای ناگهان زلزله کره زمین را متزلزل گردانیدی. برج و باره قلعه از صدمه گلوله های توپ و زنبوره، چون خانه زنبوران مشبّک گردید و آه و ناله قلعه گیان چون دود تفنگ غازیان سر بر فلک کشید. اهل قلعه دریاهای آتش را به سوی خود شتابان دیدند و فریاد الامان برآورده، قاصد گرفتاری حاکم گردیدند. جعفر قلی خان نادان، این معنی را دریافت کرد و فی الفور با جمیع علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان قرآن ها در دست و شمشیرها بر گردن از قلعه بیرون تاخته روی به آن دریای آتش آورد. نوّاب امیرزاده را عرق مروّت موروث حرکت نمود و قشون نصرت نمون را از اقدام به جنگ منع فرمود. برادر حاکم و همراهان از دور، روی ضراعت بر خاک نهادند و از دو دیدگان، ابواب سیلاب برگشادند. حضرت امیرزاده بر جان آن جمع پریشان بخشود و در همان رزمگاه، علی اصغر خان عجم را با دسته ابواب

جمعی مأمور به تصرّف برج و باره فرمود. روز سه شنبه هیجدهم شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت از طالع بی زوال شاهنشاه دریانوال، قلعه [ای] به آن استحکام مسخّر آمد و در روز دوشنبه عید سعید فطر، مژده این لطیفه غیبی در دار الخلافه طهران معروض رأی دارای دادگر شد. در تاریخ این فتح نمایان، یک رباعی فصاحت بنیان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردانید.

الرباعی لمؤلفه:

گویند امیرزاده ترشیز گشودچون سرو به جویبار کشمر آسود

از خامه خاوری رقم شد به ورق تاریخ صحیح لفظ ترشیز گشود بالجمله، نوّاب خسرو میرزا، فردای آن روز وارد قلعه سلطان آباد گردید و کدخدایان و ریش سفیدان و اعیان آن ولایت را مورد انواع تفقّدات گردانید. انبارهای مشحون از ذخایر و گنجینه های مخزون از زر و جواهر، اسب و استر و اشتر بیرون از حساب و گلّه گلّه اغنام گذشته از حدّ نصاب، به تصرّف غازیان ظفر اکتساب درآمد و یکان یکان لشکر را قسمتی درخور میسّر شد. نوّاب امیرزاده کامران، مباشرین کاردان در شهر و بلوک برگماشت و علی اصغر خان عجم را با دسته ابواب جمعی به محافظت قلعه گذاشت و مصطفی قلی خان و محمد تقی خان و جمیع برادر و برادرزادگان و قبیله ایشان را اناثا و ذکورا از آن ولایت حرکت داده به ارض اقدس روان داشت و حضرت ولیعهد کامران، [۴۴۷] نوّاب امیرزاده و سایر امرا و سرهنگان را در ازای این خدمت نوازشی بی نهایت کرد. آوازه تسخیر قلعه ترشیز به گوش اهالی دور و نزدیک رسید و هر مایه دار و بی مایه حساب ها از کار برداشته، در کار خود حیران گردید.

ذکر قتل حاجی فیروز الدین میرزای افغان از حیله بازی فلک فتنه انگیز در ولایت ترشیز

از قراری که در سنه یک هزار و دویست و سی و سه مرقوم قلم خجسته رقم آمد،

فتح خان بارکزایی افغان وزیر محمود شاه بعد از فتح هرات، این حاجی فیروز الدّین میرزا را، که برادر شاه محمود و ولد تیمور شاه است، با اهل و عیال و متعلقان روانه قندهار ساخت و بعد از انقضای دولت محمودی و فرار او به فراه، حاجی مزبور وقت را غنیمت شمرده با اهل و عیال به صوب ارض اقدس پرداخت. نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا مقدم او را محترم داشت و همّت دریا خاصیت به مرمّت احوالش برگماشت.

محمود شاه بعد از مخالفت پسرش کامران میرزای والی هرات، در سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج در قصبه فراه از بلای وبا، روی به دیاری دیگر نمود و کامران میرزا بدون واهمه تعرّض برادر بینوا، در ولایات هرات و سبزار و فراه، دست تصرّف و تسلط برگشود. شاه پسند خان افغان که از جمله امراء با رتبه و شأن و دولتخواه محمود شاه و با برادرش کامران میرزا مخالفت داشت، قبل از وفات محمود شاه به امید حمایت کارپردازان این درگاه روی به خراسان گذاشت. بعد از خبر فوت محمود میرزا خواست که حاجی فیروز الدین را به دست آویزی از مشهد مقدّس به هرات برد و بساط شوکت کامران را درسپرد. در بدایت ورود مسعود نوّاب نایب السلطنه حاجی فیروز به صوابدید شاه پسند خان که در تربت حیدریّه بود، روی به ولایت ترشیز نمود که از آن جا تدارک کار خود را دیده به هرات رود و مخرّب کار کامران میرزای برادرزاده شود. به مفاد: (من حفر بئرا لأخیه، فقد وقع فیه)، داستان فتح ترشیز اتفاق افتاد و فیروز تیره روز، سر را بی گناه بر باد داد. حقیقت این مطلب آن که، فضای بیاضی مشهور به باغ در خارج قلعه سلطان آباد ترشیز واقع است و خانه [ای] در جنب آن نیز احداث کرده اند که باب آن سرا در فضای مشهوره به باغ گشوده می شود. حاجی فیروز با اهل و عیال در آن خانه منزل داشتند و فوجی از سرباز هم بعد از فتح قلعه در فضای مزبور بار اقامت گذاشتند. نیم شبی یک نفر از جواری اندرون فیروز به جهت آوردن آب از خانه برآمد و سربازان سفر کشیده با او قیل و قالی درگرفتند و محرمان این مطلب را به حاجی فیروز گفتند. آن بی نوا از فرط غیرت و عصبیّت شمشیر خود را برداشت و به جهت منع و طرد قراولان سرباز روی به خارج سرا گذاشت. چون سربازان جرّار در آن شب تار جنابش را نمی شناختند، لهذا

بی باکانه به قتلش پرداختنـد. نوّاب امیرزاده نعش او را با کمال احترام برداشت و همّت بر مرّمت احوال بازماندگانش گماشت. این قطعه در تاریخ قتل وی از طبع مؤلف تراوید و به جهت یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

حاج فیروز الدین افغان کشته شددر خراسان از سر گردنکشی

بود در آن ملک مهمانی عزیزمهربان با خلق از شیرین وشی

سود سرها خوی او از مردمی روی دل ها سوی او از دلکشی

کس چنین مهمان نوازی کی کندبخت چون شد کار آبی آتشی

بهر مهمانان که تیرانداز چرخ دارد اندر زه کمان آرشی

گشت او را از جفا سرباز ترک بی گنه کشتن به محشر دلخوشی

بهر سالش خاوری گفتا که وای کار سرباز ای پسر مهمان کشی

بخش ۳ بهاریه سال نیکومآل لوی ئیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری و ایراد مأموریت نوّاب بدیع الزمان میرزا به خراسان و آمدن برخی از ایلچیان

اشاره

قلعه گشای هفت اقلیم سپهر و روشنی افزای طلعت خوبان بهشتی چهر، اعنی دارای هنگامه آرای مهر، در این سال فرّخ مآل، بعد از انقضای یک ساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شهر شوّال المکرّم، که سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری مطابق با لوی ئیل ترکی بود، محکمه حمل را مفتوح نمود [۴۴۸] و ترکان تنگ چشم کواکب را از یک عزیمت پای به هزیمت برگشود. باز سلطان بهار بر اورنگ دارایی گلزار جلوس کرد و سفیر فرنگی نژاد شکوفه که در دار السلطنه گلشن مقیم بود، با عمری دو روزه روی به دیاری دیگر آورد. سفرای صبا و شمال در تختگاه گلشن نزول نمودند و هریک به عزیمت چمنی پای برگشودند. دارای بهار انعام ولیعهد گلزار را از سبایک زر و سیم رعنا و ازهار، خزانه [ای] ترتیب داد و سالار چنار را با جیوش سبزه و ازهار به دفع خیانت پیشه گان قبایل دی و بهمن غدّار به امداد فرستاد. امیرزاده نهال، سربازان و توپچیان سحاب توانا را با توپ های تندر برحسب صوابدید باد نوروزی که نایب سلطان ربیع است، به خاور زمین باغ رسانید و قلاع محکمه تربت چمن و خبوشان گلشن از یورش جنود سنبل و سوسن مفتوح گردید. اسیران اشجار که گرفتار امیران توران نشین دی و بهمن بودند، از همّت ولیعهد باد نوروزی خلاصی حاصل نمودند.

شهزادگان گلبن باز به سبب ایالت مملکت چمن باهم درآویختند و خون غنچه های بی گناه را از پیکان ستم و خار آزار در آن درآویختن، فروریختند. امیرزاده ارغون مثال نهال، ارغوان مهره آتشین صاعقه را نشانه شد و فرمانفرمای بهار را قلعه باغ نظر گلزار مفتوح سرپنجه دلیرانه آمد. از عزل و نصب نونهالان اشجار ممالک، دار الامان چمن و دار العباده گلشن، صفایی دیگر یافت و ایل ترکی زبان زاغ از دار الملک باغ و ییلاقات راغ روی برتافت.

اورنگ جم از فرّ جلوس فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، زیوری از سر گرفت و طنطنه کوس نوروزی از نوبتخانه خلافت راه فلک اخضر به آداب سنوات بزم شیلان عید سعید به خوشی و خرّمی درگذشت و دارای هفت اقلیم را در ممالک محروسه سلطانی، نوبت فرمایش احکام جدید گشت.

نوّاب امیرزاده افخم بدیع الزّمان میرزای صاحب اختیار ولایت گرگان و ترکمانان یموت و کوکلان را با سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی به عزیمت مملکت خراسان و امداد حضرت ولیعهد دوران فرمان داد و نوّاب معزی الیه امتثال فرمان همایون را با قشون نصرت نمون از راه دشت ترکمان به آن مملکت پای برگشاد. احکامات بلیغه در باب اهتمام نوّاب ولیعهد ظفرمآب در باب تدمیر امرای خیانت پیشه خراسان و تسخیر قلاع محکمه ایشان، شرف صدور یافت و برید صرصرنشان به جهت ابلاغ احکام قضا نظام به مملکت خاور شتافت. در خلال این احوال، وقایع وفات ایلچی دولت انگریز و تعیین سفیری دیگر، به عرض دارای دادگر رسید و حکم محکم به تهیه اوضاع ورود او از مصدر خلافت صادر گردید.

تبیین این مقال آن که: جان مکدانلدکیز ایلچی دولت انگریز- از قراری که نگارش یافت- در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک، شرفیاب دربار معدلت مدار گردید و در دار السلطنه تبریز مقیم و برقرار شد. هنری ولک که قبل ازین، از قرار نگارش، منصب وکالت از جانب اصل دولت داشت، اوقاتی در نیابت ایلچی مزبور می گذاشت. چون قرار دولت انگریز چنین است که در صورت فقدان ایلچی، نایب اول، سفیر است و صوابدید

ایلچی سابق نیز درین فقره ناگزیر، لهذا هنری ولک مزبور، مستعدّ السفاره بود و هر تن از غریب و بومی، سفارت او را بعد از ایلچی مظنّه می نمود. بالجمله، از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، جان مکدانلد سفیر را در دار السلطنه تبریز ناخوشی صعبی دست داد و در بدایت این سال نیکومآل، روی به سفارت عالمی دیگر نهاد. کارپردازان نوّاب نایب السلطنه به آیین دین مسیحی و تقویت ارامنه آن ولایت، نعش او را به قانون دین مسیحی مدفون ساختند و به عرض فقرات مزبوره پرداختند. کاغذی به خط و مهر ایلچی متوّفی در نزد مستر کمبل (۱) نایب دویم او ابراز شد که مشار الیه را بعد از خود، ایلچی کرده و مطلقا نامی از هنری ولک به میان نیاورده است. هنری ولک ازین معنی آشفته خاطر گشت و عازم مملکت انگلتره [۴۴۹] گشته از وکالت و نیابت و سفارت کلّا درگذشت.

امنای دولت بهیه انگریز نیز وصیّت ایلچی متوفّی را ممضی داشتند و به امضای سفارت مستر کمبل نامه [ای] به مهر پادشاه ذی جاه خود نگاشتند. بعد از وصول نامه مزبور به دار السلطنه تبریز، مستر کمبل سفیر جدید به اتفاق جان مکنیل حکیم، که اکنون نایب اوّل است و طبابت ایلچی به دیگری محوّل، عازم دار الخلافه طهران [شد] و میرزا محمد علی شیرازی برادرزاده حاجی میرزا ابو الحسن خان که خدمت دار الانشای امور دولت خارجه به او موکول است، برحسب امر اعلی به عزم استقبال ایلچی تا دار السلطنه قزوین روان گردید و بعد از آن که قرب ایشان به دار الخلافه طهران به عرض دارای جهان رسید، در روز ورود ایشان، امان الله خان افشار ادخلو و سلیمان خان افشار قاسملوی همشیرزاده او، که یکی غلام پیشخدمت خاص بل اخصّ و دیگری سرکرده هزاره افشار است، برحسب امر صاحبقران تاجدار به استقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان به احترامی تمام وارد گشته، در عمارت متعلّقه اقامت یافتند. فردای آن روز، این بنده مدحت گزار (۲) و میرزا محمد تقی نوری و میرزا محمد رفیع آشتیانی مستوفیان دیوان اعلی به دیدن او مأمور شدیم و از فقرات توجّهات خاطر (۳) ملوکانه سخن گزار (۴) آمدیم. پس ازر)

۱-. ملی و مجلس: (کمیل)

۲-. ملی و مجلس: (مدحتگذار)

۳-. ملی: (خواطر)

۴-. ملی و مجلس: (سخن گذار)

انقضای مدت سه روز به آداب مستمرّه متداوله، شرفیاب بزم حضور معدلت دستور گردید و نامه دوستی ختامه پادشاه ذی جاه انگریز را به آدابی شایسته به نظر معدلت سیر شهریاری رسانید و پیشکشی مرغوب از نقد و جنس و چهل چراغ بلور از پیشگاه حضور معدلت ظهور گذرانید و برحسب قرارداد در نفس دار الخلافه مقیم گردید و در مقام صداقت و خدمت و اهتمام در موافقت دو دولت جاوید آیت مستقیم گردید.

هم در آن اوقات، نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشک آقاسی باشی دیوان اعلی، که از قرار نگارش در دو سال قبل به سفارت مملکت سند رفته بود، مراجعت نمود. میر مراد علی خان والی سند، منشی مهر علی نامی را با عریضه ارادت فریضه به انضمام و پیشکشی صداقت روش به همراهی مشارالیه فرستاد و منشی مزبور بعد از شرفیابی حضور معدلت گنجور و اعطای خلعت و انعام موفور با جواب عریضه والی مزبور، به مراجعت آن حدود و ثغور پای برگشاد.

ذکر جسارت میر رواندوز و کیفیت شکست مشار الیه از فرّ طالع خسرو فیروز و سعی جان فشانان دولت نصرت اندوز

رواندوز لقب طایفه [ای] از اکراد است که در کوهستانات کردستان روم، میانه کرکوک و وان سکنی دارند و به سبب شرارت ذاتی که خاصه جماعت اکراد است، همواره با همسایگان بنای اذیت و آزار می گذارند. به طریق طایفه بابان هر وقت از زمان، مصلحت وقت را ملاحظه می نمایند و با یکی از دولتین ایران و روم ابواب خدمت و صداقت می گشایند. با هریک از این دو دولت عظمی که رایگان می شوند، با دیگری بر سر خیانت و طغیان می روند. تا طوایف بلباس صاحب قوّه و قدرت بودند، طایفه رواندوز اقدام به جسارت و خسارتی نمی نمودند. از قراری که به کرّات نگارش یافت، نوّاب نایب السلطنه بر اضمحلال طوایف بلباس کمر بسته، روی ایشان را از مزاحمت

سرحدّات آذربایجان برتافت. پس از استیصال آن جماعت، طایفه رواندوز رفته رفته زبردست شدند و مزاحم همسایگان بلند و پست آمدند. شاه مراد بیک نامی از رؤسای آن طایفه، رتبه مهتری حاصل کرد و پس از اندک زمانی به میر رواندوز نام برآورد و وقتی از اوقات، معتمد و پیشکشی به خدمت نوّاب نایب السلطنه العلیه فرستاد و در باب ایالت ولایات کوی و حریر زبان به استدعا برگشاد. امنای آن حضرت استشمام رایحه صداقتی از عریضه و فرستاده او نمودند [۴۵۰] و از تفویض حکومت کوی و حریر بر مراتب تسلط او در آن حدّ افزودند. چندی ره نورد وادی اردات و خدمت بود و به هیچ وجه من الوجوه خلافی با همسایگان اطراف نمی نمود. در بدایت این سال فرّخ مآل که موکب فیروز ولیعهدی را از دار الملک آذربایجان دور دید، علی الغفله بر سر بلوک لاهیجان مکری ساوجبلاغ تاخته، قاصد مال و حال مردم گردید. بعد از وصول این خبر به دارای دادگر، فرمان قضا جریان به افتخار خسرو خان والی کردستان در باب تنبیه و تدمیر آن ضلالت بنیان صادر فرمود و نوّاب ولیعهد دوران نیز از دار الملک خراسان مسرعی به آذربایجان فرستاده، محمد خان سرهنگ فوج تبریزی را با جمعی از پیاده و سوار به دفع او نامزد نمود.

مأمورین در اواخر شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت به یکدیگر ملحق شدند و تا بنگاه شاهمراد بیک مزبور تاخته، قاصد خرابی بلوکات آن حدود آمدند. مشارالیه نیز جمعیّتی زیاد از اکراد بدنهاد آماده برداشت و با تهوّری تمام رو به مدافعه لشکر فیروزی فرجام گذاشت. در جایی که قریب به سقناقات آن طایفه است، تلاقی فریقین دست داد و تیغ های هندی میلاد از خیل اکراد بدنهاد بنای شررافشانی نهاد. کردان رواندوز در ابتدا خیرگی کردند و از فرط تهوّر و بی باکی خود را به سواره لشکر فیروز زدند و جلادتی به عمل آوردند. سربازان آتش دست از مهره های آتشین پی درپی شعله ها افروختند و خرمن هستی آن بی دینان را از آتش قهر و انتقام سوختند. از اقبال بی زوال خسرو دشمن مآل، قشون نصرت نمون را فتحی نمایان نصیب شد و احمال و اثقال آن طایفه، غازیان مظفّر را کسیب آمد. معادل یک هزار نفر متجاوز از

شررافشانی سربازان صاعقه بار از صدر زین بر زمین ریختند و جمعی نیز دستگیر گشته، بقیّه السیف به دامان فرار آویختند. در اواخر شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت، در دار الخلافه طهران این خبر به عرض شاهنشاهی رسید و محمد خان سرهنگ در ازای این خدمت، مورد التفاتی بی نهایت گردید.

طایفه روانـدوز پس از وقوع این صـدمه عافیت سوز در سـقناقات خویش پای به دامان احتیاط کشیدند تا بالاخره از صـدمات سرعسکران آل عثمان، بالمرّه ضایع و گمنام گردیدند.

ذکر منازعه نوّاب شاهزادگان عراق در دفعه ثانی و دفع آن از حکم محکم اعلی حضرت صاحبقرانی

در وقـایع سـنه یـک هزار و دویست و چهـل و شـش ایراد شـد که نوّاب شاهزادگان عراق را باهم منازعه دست داد و حضـرت حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق و احشامات بختیاری را خسارات کلی اتفاق افتاد. در اوقاتی که معزی الیه و نوّاب حشـمت الـدوله محمـد حسـین میرزا صـاحب اختیار سـرحدّات عراقین عرب و عجم در چمن کمره شـرفیاب رکاب فیروزی مآب بودند، امنای دولت قاهره خسارت نوّاب حسام السـلطنه را به گرفتن تمسّـکی از سرکار حشمت الدوله رفع نمودند که مبلغی معیّن در عوض آن خسارت داده، پس از آن پیوسته با همسایگان در مقام موافقت ایستاده باشد.

از اتفاقـات، نـوّاب محمـد حسـین میرزا از ادای وجه خسـارت بـا وجـود وجه حجّت نکـول کرد و صـورت این معنی در ظرف حوصـله نوّاب حسام السـلطنه تاب نیاورد. بدون مراجعه به اولیای دولت قاهره، به خیال تصـرف در ولایات خوزسـتان و لرستان افتاد و نوّاب امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد ارجمند خود را که بطنا نبیره مرحوم حاجی ابراهیم خان

شیرازی اعتماد الدوله سابق دیوان اعلی است، در میان طوایف بختیاری به جهت امداد فرستاد. خود نیز جمعیتی از جماعت باجلان و بیرانوند و سیلاخوری و جاپلقی و بربرودی نموده در روز [۴۵۱] سه شنبه بیست و یکم شهر ذی حجّه الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت در باغ شاه بروجرد که از مستحدثات او در خارج شهر است، نقل و مکان کرد و بعد از سه روز توقف به عزیمت تسخیر قلعه خرم آباد فیلی روی آورد.

نوّاب ابو الفتح میرزا با دو هزار نفر از جمعیت بختیاری در گردنه رازان به خدمت پدر بزرگوار رسید و سرکار حسام السلطنه قوی دل گشت عازم راه گردید. دو روزی هم در منزل آبستان ماند و از آن جا به دور خرّم آباد رفته دامان پردلی از گرد راه برافشاند.

امیرزاده والاـ نصر اللّه میرزا برادر اعیانی نوّاب حشمت الدوله، که صهر نوّاب حسام السلطنه و بطنا از والی زادگان لرستان است، در آن اوقات از جانب برادر بلنداختر خود نایب ولایت لرستان بود و در قصبه خرّم آباد، پای به دامان. پس از وصول موکب نوّاب حسام السلطنه، قلعه محکم حصار مسمّی به فلک الافلاک را دربست و در پشت دیوار احتیاط برنشست.

نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا نیز بعد از اطلاع از عزیمت سرکار حسام السلطنه و حرکت او از بروجرد، معادل پنج هزار سوار و پیاده از لرستانی و کرمانشاهانی برداشت و از دار الدوله کرمانشاهان بیرون آمده روی به راه بروجرد گذاشت. چند روز در حوالی چشمه گاماسا (۱) من توابع نهاوند نشست و نوّاب همایون میرزا صاحب اختیار آن ولایت به علت صدمه [ای] که در دو سال قبل از قرار نگارش خورده بود، کمر همّت بر دادن سیورسات و ادای تعارفات بست. بالجمله، نوّاب محمد تقی میرزا که این مقدّمه را در دور خرّم آباد شنید، در کار تسخیر قلعه زیاد ساعی گردید [و] به امیرزاده نصر اللّه میرزا پیغام داد که به سبب نسبت مصاهرت باب قلعه را برگشاید و کلید ولایت و اختیار رعیت را تسلیم نماید. امیرزاده معزی الیه از فرط فراست جواب داد که: تا دشمنی مثل حشمت الدوله در مقابل است، توقّع تصرّف در حصار وا)

۱- . با نسخه ملک مطابقه شد. به نظر می رسد سرچشمه رود گاماسب باشد؛ مجلس: (کاهاسا)

ولایت خیالی [است] باطل؛ از ابتدا به دفع دشمن کوشند و در صورت غلبه پس از آن به طلب ولایت بر خروشند.

نوّاب محمد حسین میرزا نیز از مقابله نوّاب محمد تقی میرزا، گذشته عازم تسخیر بروجرد گشته بود، لهذا حضرت حسام السلطنه در روز جمعه دویم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت از دور خرّم آباد برخاسته روی همّت به مقابله نوّاب حشمت الدوله نمود. چون امیرزاده، ابو الفتح میرزا قراولی لشکر پدر والا-گهر را داشت، لهذا با قراول قشون حشمت الدوله در عرض راه برخورده، لشکر حشمت روی به هزیمت گذاشت و ما صدق حدیث شریف: (الأسماء تنزل من السّماء) همّت بر بروز ما صدق گماشت. کوتاهی سخن در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه مزبوره، محمد تقی میرزا و محمد حسین میرزا را در محل مرند پیرزاد، که فی مابین خاک خاوه و هرسین لرستان است، مقابله دست داد. اوّل وهله (۱) لشکر کرمانشاهان را فی الجمله صدمه [ای] اتفّاق افتاد. از این که طایفه بیرانوند از جمله ایلات لرستان و به سبب سکنای ایشان در ولایت سیلاخور، نوّاب محمد تقی میرزا آنها را از روی اکراه و اجبار با خود آورده بود، لهذا در بین دعوا از صفوف حسامی جداشده روی برتافتند.

جمعیّت حسام السلطنه از حرکت طایفه بیرانوند روی به هزیمت گذاشتند و خیول کرمانشاهانی در تعاقب ایشان راه بروجرد برداشتند. خسارت این دعوا بر خسارت سابق سرکار حسام السلطنه افزود و نوّاب حشمت الدوله تا سامان بروجرد رفته شهر را محاصره نمود.

کیفیت این خبر در روز جمعه شانزدهم شهر محرم الحرام در دار الخلافه طهران به عرض شهریار زمان رسید و دریای غضب قیامت لهب را نوبت تلاطم گردید؛ فی الفور امیرکبیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق را با احکامات لازمه و شش هزار جمعیت از سرباز عراقی به منع نوّاب حشمت الدوله از محاصره بروجرد مأمور فرمود و ضبط ولایت سرکار محمد تقی میرزا را علی العجاله به سپهدار جلیل الاقتدار محوّل نمود.

نوّاب محمد تقی میرزا را با امیرزادگان به رکاب [۴۵۲] فیروزی مآب احضار کرد وه)

۱- . ملی و مجلس: (وحله)

حضرت سپهدار با اجلال بر سبیل استعجال روی به راه آورد. قبل از ورود به بروجرد که نوّاب حشمت الدوله مشغول به محاصره بود، سه دفعه نوّاب ابو الفتح میرزا با معادل چهارصد سوار، خود را به لشکر او زده فتحی فراخور نام نمود. بالجمله، نوّاب محمد حسین میرزا مدت چهل و پنج روز در دور بروجرد نشست و همّت بر خرابی باغات و زراعات و بلوکات بست. در اواخر شهر صفر المظفر، حضرت سپهدار وارد گردید و نوّاب حشمت الدوله برحسب امر شاهنشاه خورشیدکلاه فردای آن روز را از دور بروجرد برخاسته، پس از دو روز به قصبه خرّم آباد رسید.

نوّاب حسام السلطنه و سه نفر از امیرزادگان عازم دربار فلك مدار آمدند و در ایّامی که باغ دلگشای نگارستان محل توقف شاهنشاه صاحبقران بود، در روز چهاردهم شهر ربیع الثانی شرفیاب درگاه با عزّ و جاه شدند. سپهدار با اقتدار زمام اختیار ولایات بروجرود و جاپلق و غیره را به دست داشت تا پس از مدت چهار ماه و اطفاء نایره غضب شاهنشاه، نوّاب شاهزاده روی به مقرّ ایالت گذاشت.

ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد و از آمد و رفت خوانین و غیره و مراودات کارگزاران سرکاری و غیره با خوانین و سایرین

بعد از آن که نوّاب نایب السلطنه العلیّه را- از قراری که ذکر شد- فراغت از کار ولایت ترشیز دست داد، به خیال تسخیر ولایت خبوشان و تدمیر طوایف اکراد بدنهاد افتاد. از دربار خلافت مستدعی امدادی از خزانه و سپاه گردید و مسرعان سریع السیر به آذربایجان فرستاده، نوّاب طهماسب میرزا خلف ارجمند مرحوم محمد علی میرزا را با معادل چهار هزار نفر از پیاده نظام و سواره آذربایجان طلبید. در خلال این احوال، امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعده الحرام وارد ارض اقدس گشته، عبد الرضا خان بیگلربیگی سابق یزد را نیز به همراه آورد و در حضرت والا، جرایم او را شفاعت کرد. تبیین این مقال آن که، عبد الرضا خان بعد از فرار از

قصبه بافق به اتفاق ده دوازده نفر از متعلقان خود از راه بیابان عازم هرات شده، فی ما بین راه قاین و هرات گرفتار سارقین اویماقات آن صفحات آمد. اموالی که از جواهر و نقد به همراه داشت، همه را در راه مخالفت دولت خداداد گذاشت و لاعلاج همّت بر مراجعت قاین گماشت. امیر اسد الله خان، نظر به اصالت و فتوّت ذاتی، به مرمّت حالش پرداخت و در هنگام عزیمت ارض اقدس مشار الیه را به اتفاق خود گسیل ساخت. نوّاب نایب السلطنه بنابر شفاعت خان مذکور از جرایم او درگذشت و در اندک زمانی از فرط چاپلوسی و نکته دانی مورد انواع احترام و کامرانی [واقع شد].

خلاصه، محمد خان قرائی هم برحسب احضار در روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام به آستان والا مشرّف گردید و از وفور تفقّدات گوناگون به اعلی مدارج عزّ و شرف رسید. یک نفر از ولدان او به رتبه مصاهرت نامزد آمد و یک صبیّه محترمه اش نیز مخطوبه یکی از امیرزادگان آسمان مسند شد. در باب سفر هرات و پرداختن به کار خوانین ضلالت آیات، تردیدات و تشکیکات در میان بود، تا بالاخره انامل فیض شامل ضمیر منیر نوّاب اشرف، عقده ازین کار مشکل برگشود. قرار کار بر این شد که از ابتدا، صیت عزیمت هرات را در میان خاص و عام دراندازند و پس از آن علی الغفله به اضمحلال اکراد بدنژاد پردازند. چون یار محمد خان افغان ملقب به امین الدوله وزیر کامران میرزای والی هرات در آن اوقات در غوریان و به کار انتظام آن ولایت و استحکام قلعه، که در محال کوسویه و از مستحدثات اوست، مشغول بود، لهذا در باب اظهار تکالیف چند که منظور نظر ولیعهد سعادت پیوند بود، حضرت میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی خود را با احکامات مقرّره روانه غوریان فرمود. بعد از ملاقات یار محمد خان و گفت و شنید فراوان معلوم شد که، آن افغان تیره روز را از فرط غرور سر خدمت نیست، سهل است که با کمال خاطر جمعی از استیلای آقای خویش، واسطه کار رضا قلی خان ایلخانی است. میرزا قریش نامی را به همراهی میرزا محمد علی مزبور به دربار والا [۴۵۳] گسیل ساخت و خود با جمعیتی کامل به عزم اعانت رضا قلی خان مزبور در قلعه غوریان به توقف پرداخت. بعد از ورود ایشان به ارض اقدس و اطلاع سرکار والا از پیغامات آن خرس اخرس، میرزا قریش مزبور مأمور به توقف

رکاب ظفرمآب، و یورش هرات موقوف به وقت فرصت شد.

بالجمله، محمد خان قرائی در روز چهارشنبه غرّه شهر ذی حجه الحرام از رکاب ظفرمآب رخصت یافت و به جهت آوردن جمعیت خود به صوب ولایت تربت شتافت.

رضا قلی خان ایلخانی حاکم خبوشان ازین ذهاب و ایاب محمد خان و قراری که در کارها داده بودند، مستحضر گردید و به غایت متوحّش گشته، نجف قلی خان شادلو حاکم بزونجرد را به جهت اصلاح کار روانه قلعه چناران گردانید [و] از دربار شوکت مدار حضرت ولیعهد نامدار استدعا نمود که جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام را روانه امیرآباد فرمایند تا با نجف قلی خان گفتگوی سازشی به میان آورده، ابواب موافقت را برگشایند.

نوّاب اشرف به جهت اتمام حجّت، جناب معزی الیه را روانه فرمود و در روز چهارشنبه پانزدهم شهر ذی حجه الحرام، نجف قلی خان در قریه امیرآباد با جناب قائم مقام ملاقات نمود.

خان مزبور به جهاتی چند که ایراد می گردد، در میان کار موافقت و مخالفت حیران می زیست و مصلحت کار خود را نمی دانست که چیست. تفصیل این اجمال آن که، در بدو طلوع نیّر این دولت خداداد که حضرت ولیعهد فلک رفعت حکمروای دار الخلافه بود، نجف قلی خان شادلو در درگاه شاهنشاه معدلت خو، به رسم گروگان مقیم و خدمات عظیم به سرکار ولیعهد فلک تعظیم نمود. با وجود قدمت خدمت، مخالفت با آن حضرت فلک رفعت را نوعی از نمک به حرامی می دانست و چون با رضا قلی خان ایلخانی نیز خویشی و وصلت متعدده کرده بود، علانیه مخالفت نمی توانست. بالاخره به صوابدید جناب قائم مقام قرار کار بر این شد که نوّاب نایب السلطنه با جمعیتی که در رکاب مبارک موجود است، به عزیمت تسخیر خبوشان از ارض اقدس حرکت فرماید و نجف قلی خان نیز به تدبیری که داند اختیار قلعه خبوشان را در دست گرفته به عزم حضور پرنور اشرف پای استعجال برگشاید که در صورت وقوع این دو مقدمه، کار ایلخانی تباه است و لامحاله قاید ارادت و خدمت را همراه. بالجمله، بعد از دو روز توقف قائم مقام در امیرآباد، طرفین از یکدیگر ظاهرا به مخالفت و باطنا به موافقت جدا گشتند و از سر عهد و پیمان زبانی گذشتند.

ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفرمبانی و فتح قلعه امیرآباد چناران به آسانی از فرّ طالع فیروز حضرت صاحبقران

پس از مراجعت جناب قائم مقام و اطلاع ولیعهد دوران از آغاز و انجام، نوّاب امیرزاده خسرو میرزا را در شهر مشهد مقدس به نیابت نهاد و علی الظاهر صلای عزیمت هرات درداد. در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از سربازان نظام آذربایجانی و دسته جات سمنانی و دامغانی و سواره خراسانی و توپخانه صاعقه مبانی از ارض اقدس حرکت فرمود و در اولنگ یاقوتی که مایل به سمت هرات و در دو فرسخی شهر واقع است، نزول اجلال نمود. پس از شش روز توقف که خصم بدنهاد فی الجمله اطمینانی یافت، از اولنگ یاقوتی حرکت کرده به چمن قهقهه، که سه فرسخی مشهد مقدس و مایل به سمت خبوشان است، شتافت. چند روز نیز در آن چمن دلاویز تدارک جیش خونریز را دیده و از آن جا عازم گشته، در روز یکشنبه چهارم شهر صفر المظفّر به دور قلعه امیرآباد چناران وارد گردید. و کیفیت قلعه امیرآباد این که، رضا قلی خان ایلخانی بعد از آن که به ولایات چناران و نیشابور و غیره مسلط شد، قلعه چناران را که از بناهای قدیم و محکمه [ای] ضخیم بود، از ریشه برآورد و بنیان آن را با خاک یکسان کرد. در بالای سر چناران به فاصله نیم فرسنگ قلعه [ای] محکم مشعر بر نه ذرع عرض دیوار، بنا نهاد و خندقی عمیق بر دور آن کنده خاکریز را با کنگره قلعه مقابله اتفاق افتاد. جمعی از ایل زعفرانلو را که در چناران بودند با برخی از گروگان ترکمان تکه کوچانیده در قلعه مزبور نشانید و معادل سیصد نفر [۴۵۴] شمخال چی از طایفه زعفرانلو را به سرکردگی یوسف خان تاتار (۱) مستحفظ آن قلعه گردانید. چنان می پنداشت که کمند اندیشه را از عروج بر آن قلعه دست کوتاه است، ولی غافل از این که نوّاب ولیعهد دوران را الطاف شامله حضرت اله و توجّه بخت شاهنشاه آگاه همه جا همراه [است].و)

۱- . ملی و مجلس:+ (و)

خلاصه، در روز شنبه هشتم صفر المظفر، رأی مبارک اشرف به یورش قلعه تعلّق یافت و یوسف خان گرجی امیر توپخانه به انجام خدمت پرداخت. چند روز متوالی نقّابان چابک دست از اطراف قلعه به کار نقب و مورچل مشغول شدند و سربازان زبردست به ترتیب سیبه و سنگر عامل آمدند. قلعه گیان دو دفعه از صدای تیشه و کلنگ نقب را یافتند و از اندرون برج و باره سوراخ ها کرده، آن نقب ها را شکافتند. توپچیان چابک دست سنگر خود را تا کنار خندق بردند و شاه برجی از سمت جنوب را که در برابر بود، به نظر درآوردند و نقب را تا زیر برج برده از باروت انباشته کردند. در روز شنبه نوزدهم شهر صفر المظفّر، طالع فیروزی مطالع شهریاری مدد کرد و توپچیان آتش فشان نقب متعلقه به خود را که به زیر شاه برج برده بودند، آتش زده، زور باروت آن برج را از ریشه برآورده، نصف آن در خندق فرو ریخت و گرد از دودمان قلعه گیان برانگیخت. سربازان و توپچیان چابک دستی کرده پشته های علف خشک و تری که به جهت چنین روز جمع آورده بودند، به فراز خاکی که از برج در خندق فرو ریخته بود، ریختند و آن خندق عمیق را با زمین هموار کرده رشته قرار قلعه گیان را گسیختند.

یوسف خان امیر توپخانه، سی نفر سرباز را منتخب ساخت و برحسب امر والا معادل سیصد باجاقلو (۱) به انعام آن ها داده به کار یورش چهار برج پرداخت. سربازان مزبوره در لمحه [ای] از خندق گذشتند و از آن برج مخروبه صعود کرده، بر فراز آن نازل گشتند. یوسف خان با کمال تهوّر خود را بر فراز مردرو قلعه رسانید و سربازان اطراف را از ظهور این جلادت در کار یورش جری گردانید. از بیرون و اندرون قلعه شور روز رستاخیز برپا شد و دود توپ و تفنگ و شمخال برفراز گنبد مینا. در هنگامی که یوسف خان امیر توپخانه مشغول تعلیم سربازان و توپچیان بود، ناگاه گلوله شمخالی از برجی دیگر بر پیشانی او خورده، در همان لحظه روی به سرایی دیگر نمود. سی نفر سربازی که بر فراز شاه برج بودند به هیچوجه اضطرابی نکرده بر جای خود توقف نمودند. سربازان از وقوع قضیه قتل یوسف خان دست از جنگ برداشتند و روی به بازی.

۱- . باجاقلو/ باجاغلو/ باج اوقلو/ باجغلو: نوعی از مسکوکات طلا در حکومت عثمانی.

پس گذاشتند. نـوّاب نـایب السـلطنه فی الفـور امیرزاده قهرمـان میرزا را بـا فوجی دیگر از سـرباز به امـداد فرسـتاد و بخت بلند شهریاری قلعه به آن اسـتحکام را به قهر و غلبه بر گشاد. یوسف خان تاتار و ساکنین قلعه از دروازه، دیگر، شمشـیرها به گردن بیرون شتافتند و از فرط مروّت نوّاب اشرف، خود و اهالی قلعه حکم امان یافتند.

حضـرت والا به جهت منع سـربازان از قتل و غارت، خود وارد قلعه گردید و سربازان ممنوع نگشته بالاخره قلعه و ساکنین را از ایشان به مبلغ بیست هزار تومان خرید. موازی سـیصد رأس اسب و سیصد قبضه شمخال و پنج خروار سرب و باروت و ششصد خروار غلّه، که در آن قلعه بود، به سـرکار اشـرف تعلق یـافت و کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان کرد برحسب امر والا به حکومت چناران شـتافت. قلعه به آن اسـتحکام از حکم اشـرف کوبیـده شد و موکب ولیعهد فیروز به جهت انجام کار رضـا قلی خان تیره روز مدّت ده روز در آن صفحه آرمیده آمد. نوّاب امیرزاده طهماسب میرزا، که از قرار نگارش احضار شده بود، بـا معـادل چهـار هزار جمعیت از سـرباز و سوار و پنـج عراده توپ دوزخ شـرار از دار الملك [۴۵۵] آذربایجان در رسـید و به اردوی کیوان پوی ملحق گردید.

مژده فتـح قلعه امیرآبـاد در روز دوشـنبه دویم شـهر ربیع الاـول سـنه مزبوره به رسـالت اسـد الله خـان افشار یاور توپخانه در دار الخلافه جاودانه معروض رأی صاحبقران یگانه شـد و ظهور این خدمت، بروز مرحمت خاطر التفات علامت را درباره حضـرت ولیعهـد جلادت آیت بهانه آمـد. مبلغ پانزده هزار تومان زر نقـد به صـیغه انعام جان فشانان و موازی پنجاه دست خلعت آفتاب طلعت به سـرافرازی نوّاب نایب السـلطنه و سایر خـدمت گزاران [اعطا شد] و معادل پنج هزار نفر سواره و پیاده رکابی به جهت امداد تسـخیر خبوشان مصحوب محمد حسن خان سالاربار و نبیره شاهشاه تاجدار به دار الملك خراسان فرستاده شد و در روز یکشـنبه پـانزدهم شـهر ربیع الاول، حضـرت سالاربار با آن خزانه و لشـکر بی شـمار به صوب مقصود روی نهاد. نوّاب شاهزاده ملك قاسم میرزا نیز که برحسب احضار ولیعهد نامدار از دار الملك آذربایجان آمده، در دار الخلافه طهران

موقوف بود، به اتفاق همین خزانه و لشکر، عزیمت خراسان نمود.

تاریخ فتح قلعه امیرآباد از کلک مؤلف تراوید و در این رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

بهانه عزم کشورگیری عبّاس شاه ای دل یکی حصن امیرآباد در ملک چناران شد

امیرآباد ویران شد به یک جنبش ز جیش اوبه یک جنبش ز جیش او امیرآباد ویران شد

همه گردان جوشن پوش ایل زعفرانلو راشفاعت جو به گردن تیغ و اندر دست قرآن شد

بشد آن قلعه معمور ویران و در آن وادی یکی آرامگه برپا برای خیل غولان شد

حساب سال تاریخش همی شد خاوری جویاخرد گفتا امیرآباد فتح الباب قوچان شد

ذکر حرکت موکب ظفر میعاد از امیرآباد و محاصره قلعه خبوشان و یورش غازیان ظفرنشان و آمدن رضا قلی خان به اردوی نصرت شأن

پس از آن که رضـا قلی خـان ایلخـانی داسـتان افتتـاح قلعه امیرآباد را شـنید، در کار قلعه خبوشان متوحّش گردیـد. اهالی قلعه جات حول و حوش را اناثا و ذکورا کوچانیده در شـهر خبوشان جای داد و حسـین قلی خان ولد خود را با یک هزار نفر سواره و شمخال چی به محافظت شیروان (۱)، که ده فرسخی خبوشان است، فرستاد. نجف قلی خان شادلو در ظاهر به اسم موافقت با رضـا قلی خـان و در بـاطن به جهت بروز خـدمتی به دولت ابـدارکان، ولـد خود جعفر قلی خـان را که دامـاد ایلخانی است، با معادل یک هزار نفر شمخال چی از طایفه شادلو به شهر خبوشان آورد و برج و باره و دروازه های شهر را کلا به ایشان سپرد و وصیتی که لازم بود به جعفر قلی خان ولد خود کرد.

بـالجمله، نوّاب نـایب السـلطنه در روز دوشـنبه دویم شـهر ربیع الاول با جیوش بحر خروش از دور امیرآباد حرکت نمود و یک روز به جهت انضباط کار رادکان در آن جان)

۱- . مجلس: (شروان)

توقف فرمود. ابراهیم خان کیوانلو خدمات شایان کرد و مجددا از احسان خلعت حکومت آن ولایت نام برآورد. یک صد نفر از تفنگچیان بلوک قهپایه ارض اقدس، مأمور به محافظت قلعه رادکان آمدند و موکب اشرف در روز چهارم شهر مزبور از دور رادکان حرکت کرده در روز جمعه ششم وارد منزل طاس تپه دو فرسخی خبوشان شدند.

نجف قلی خان شادلو به علت وعده [ای] که با جناب قائم مقام کرده بود، در روز یکشنبه هشتم شهر مذکور در منزل طاس تپه از شرف خاکبوسی دربار سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار و قدر افزود. نوّاب والا، مقدم (۱) او را بغایت محترم داشت و همه روزه همّت بر بروز مرحمتی تازه می گماشت. حسین قلی خان ولد رضا قلی خان که در شیروان بود، شب ها با جمعیتی از ترکمانان و اکراد بی ایمان به دور اردوی والا آمده جسارتی می نمود، ولی از بخت بیدار شهریاری و سعی قراولان سرکاری سودی نمی بخشود.

در روز سه شنبه دهم شهر ربیع الاول، آدمی از یارمحمد خان افغان که با جمعیت افاغنه در غوریان توقف داشت، وارد درگاه والاـ گردید و عرایض کامران میرزا و یار محمد خان به نظر اشرف [۴۵۶] رسید. خلاصه مضمون آن که: هرگاه منظور والا اتلاف رضا قلی خان است، ما را از هواخواهی او چاره نیست و هرگاه مقصود اصلاح است، ما را نیز در این کار اقدامی وافی است.

حضرت والاـ آدم او را زیاده از دو ساعت نگاه نداشت و جواب او را به این طریق نگاشت که: ما را با رضا قلی خان سر سازش است نه میل کاوش، اگر شما را نیز میلی به اصلاح ذات البین است، شتافتن به این صوب فرض عین [خواهد بود].

بالجمله، روز پنجشنبه دوازدهم [ربیع الّاول] موکب والا از محل طاس تپه حرکت کرده قریب به قلعه خبوشان اقامت دست داد و دست روزگار ابواب بلاـیی عظیم بر چهره رضا قلی خان برگشاد. ملاحسین کوچک سبزواری ساکن خبوشان به کرّات از جانب رضا قلی خان به اردوی والا آمد و رفت می نمود و جوابی بجز سپردن قلعه و آمدن مشار الیه نمی شنود. یار محمد خان افغان بعد از زیارت رقم اشرف و اطلاع از تسخیر قلعهم)

۱- . ملی: (مقام)

امیرآباد و آن نوع استیلای ولیعهد جلادت نهاد، عقل و هوش خود را بالمرّه باخت و جمعیت افاغنه را به صوب هرات راجع ساخت و خود با یک صد نفر از عمله خویش به عزیمت اردوی والا پرداخت. در یوم شنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول وارد گشته در قرب سراپرده مبارک رحل اقامت انداخت. از جانب مرحمت جوانب التفات های گوناگون درباره خود دید و از بروز آن نوع التفات، قرین مباهاتی بی نهایات گردید.

امیرزاده بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار استرآباد- که از قرار نگارش مأمور به خدمت حضرت ولیعهد دولت بود- در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر مزبور با جمعیت سواره و پیاده استرآبادی و مازندرانی وارد گشته دست خدمت برگشود. پلنگ توش خان جلایر نیز از کلات وارد خدمت سعادت سمات شد و از وفور التفات خاطر اشرف، قرین مباهاتی بی نهایات آمد. معادل پنجاه نفر از آن بیگیان و ریش سفیدان طوایف سالور ساکن سرخس، با پیشکشی فراوان، از قبیل توسنان ختلی نشان و غیر آن وارد دربار شوکت نشان شدند و بعد از گذرانیدن پیشکش و دیدن احسان و خلاع دلکش به همراهی معتمدی چند به ارض اقدس شتافته تا مراجعت موکب منصور به توقف مأمور آمدند. به نوّاب امیرزاده خسرو میرزا اشاره شد که ایشان را در مشهد مقدس موقوف دارند و اگر اراده عزیمتی نمایند، نگذارند.

خلاصه، چون رضا قلی خان در قلعه داری اصراری داشت، نوّاب ولیعهد زمان افواج قاهره را از اطراف قلعه خبوشان به محاصره برگماشت. سمت شرقی قلعه اردوی بزرگ را توقف دست داد و در سمت شمالی، حضرت بدیع الزمان میرزا با جمعیت استرآبادی و مازندرانی بار اقامت نهاد. سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت با سرباز و توپخانه در سمت جنوبی که برابر ارگ و کردمحله است، متوقف شدند و حسین پاشا خان مقدّم مراغه [ای] با فوج مراغه در سمت غربی خیمه اقامت زدند و افواج منصوره از اطراف آن معموره به لوازم قلعه گیری مأمور آمدند. نقّابان چابک دست به کندن نقب و مورچل اقدام ورزیدند و عرض و عمق مورچل به جایی رسید که سه نفر سواره در پهلوی یکدیگر در آن می گردیدند و اهالی قلعه ایشان را نمی دیدند. سربازان جرّار و

توپچیان شررbar، سیبه و سنگر را تا کنار خندق بردند و اهالی قلعه را از آن تردستی به دست شحنه قلق و اضطراب سپردند. راه آمد و رفت بر اهالی قلعه چنان بسته گشت که کار از نفس کشیدن نیز درگذشت.

در خلال این احوال، خبر ورود محمد حسن خان سالاربار با لشکر و خزانه و خلاع بی شمار رسید و نوّاب نایب السلطنه العلیّه در روز سه شنبه هشتم شهر ربیع الثانی عازم استقبال خلعت شاهانه گردید. در هنگام عبور از حوالی قلعه خبوشان مستحفظین آن قلعه عیّوق شأن به وادی بی شرمی تاختند و توپی به جانب تیپ سرکاری انداختند.

دریای غضب قیامت لهب حضرت ولیعهدی متلاطم گردید و در همان بین، سواری به جهت اتمام حجت [۴۵۷] به آن غول حصاری، محمد طاهر خان قزوینی معتمد نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پیغاماتی عدوگداز روانه نزد رضا قلی خان گردانید و خود بعد از پوشیدن خلعت آفتاب به اتفاق حضرت سالار، به اردوی ظفرکردار برگردید.

در همان روز، تنخواه انعامی اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را در میان افواج قاهره قسمت نمود و بعد از مراجعت محمّد طاهر خان از نزد رضا قلی خان و استماع اجوبه ترّهات مانند آن نادان، لشکر قیامت اثر را به یورش امر فرمود. توپچیان آتش فشان، توپ های اژدردهان را به حواله بستند و از انداختن مهره های آتشین پی درپی، بنیان قرار قلعه گیان را درهم شکستند. رضا قلی خان نادان وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که از یک طرف، نجف قلی خان شادلو را که با وی در کار مخالفت یار بود، در اردوی والا خدمت گزار و از یک طرف قلعه خبوشان را نیز در دست طایفه شادلو برقرار و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان را هم سرکرده مستحفظین آن قلعه محکم حصار دید.

علاوه بر آن، خبر وصول محمد حسن خان سالاربار با خزانه و لشکر بی شمار، پشت او را شکست و از فرط حیرت، عقل را باخته متفکّرانه در زاویه خمول نشست. اهالی قلعه بر سر او هجوم آوردند و او را از مخالفت حضرت و قعود در آن حصار بی خاصیت منع کردند. ابواب چنان بلایی عظیم را بر روی خود بازدید و معتمدی نزد جناب قائم مقام و نجف قلی خان به اردو فرستاده، متمنّی چاره کار گردید. حضرات مزبوره به او پیغام دادند

که: هرگاه سلامتی خود و اهل و عیال و اهالی قلعه را طالبی، سرقدم ساخته به اردوی والا خرام، و الّا مستعد بلا باش و السلام!

جناب قائم مقام نیز میرزا علی ولد اصغر خود را که از جان شیرین عزیزتر داشتی، از فرط رعایت احترام به جهت رسانیدن این پیغام نزد او فرستاد و رضا قلی خان پیغامات مصلحین خیراندیش را سمع قبول برگشاد. چون دست خود را از هرگونه چاره بریده یافت، لهذا لاعلاج شمشیر بر گردن اندخته به اتفاق میرزا علی مزبور به معسکر فیروزی، اثر سرکار والا شتافت.

ذکر افتتاح قلعه خبوشان و ورود نوّاب ولیعهدی به آن قلعه رفیع الشأن و انتظام امور آن سامان و مراجعت به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه در آن عهد و اوان

بعد از خروج رضا قلی خان از قلعه خبوشان، میرزا علی ولد ارجمند قائم مقام، آن گمراه وادی ظلام را دلیل شد و او را با هزاران امید به اردوی ظفر تبجیل آورده از گرد راه به چادر جناب قائم مقام پناه برد و وجود خویش را به دست شحنه انصاف شاهزاده اسلامیان پناه سپرد. قائم مقام برحسب امر والا به حضور پرنور اشرفش دلالت نمود و در اوّل وهله (۱)از ظهور التفات سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار افزود. قراولان احترام، حسب الامر شاهزاده خورشید غلام بر دور او جمع شدند و بزم محافظتش را پروانه شمع آمدند.

روز چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی که فردای آن روز سعادت مبانی بود، نوّاب اشرف به عزم استحمام به شهر خبوشان نزول اجلال فرمود. حضرت منیت درّ جهان خانم، زوجه رضا قلی خان که صبیّه نجف قلی خان شادلوست، موازی یک دست ملبوس تیرمه و ده طاقه شال کشمیری و ده رأس اسب و سی نفر شتر در سر حمّام پیشکش نموده)

۱- . ملی و مجلس: (وحله)

و سام خان ولدش از منصب ایلخانی بر نام افزود. حضرت والا در ذهاب و ایاب، مستحفظین قلعه را که از طایفه شادلو بودند، به دادن انعام از دست مرحمت ارتسام سرگرم ساخت و فوج سرباز خاصه متدرّجا پنج پنج و ده ده به دخول قلعه پرداخت.

بالاخره دروازه و بروج و باره را به این تدبیر متصرف شدند و کدخدایان و ریش سفیدان و سرخیلان ایل زعفرانلو به خدمت اشرف تشرّف جسته مورد الطاف بی کران آمدند.

بیست عراده توپ سواره و پیاده و ده هزار قبضه شمخال جزایر آماده و انبارهای غلّه و سرب و باروت و ایلخیان ایلخانی مبهوت به ضبط مقرّر شد و قلعه خبوشان به حکم ولیعهد والاشأن با خاک برابر آمد. حکومت ولایات [۴۵۸] خبوشان و سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغیان را به نور محمد خان برادر جناب آصف الدوله مرحمت فرمود و ده روز صحیح بعد از ظهور این فتح ملیح، به جهت انجام بعضی از امور در خارج شهر خبوشان توقف نمود و مژده این لطیفه غیبی در روز شنبه چهاردهم شهر جمادی الاوّل در دار الخلافه جاویدمحل به رسالت محمد طاهر خان قزوینی به عرض حضرت صاحبقران بی بدل رسید و ضمیر منیر همایون از مسرّت افزون، مشحون گردید.

تاریخ فتح قلعه خبوشان از طبع مؤلّف سرزد و درین رساله به جهت یادگار مقرّر و محرّر آمد.

و هی هذه لمؤلفه:

عبّاس شه آن قوّت سرپنجه اسلام آن شه که بود تیغش چون صاعقه جوشان

چون حصن امیرش ز قدر گشت میسّرآمد به خبوشان چو یکی رعد خروشان

نشنید کسی صوتی از وحشی و انسی گفتی که خبوشان شده وادی خموشان

یک نفس نه یک لحظه در آن مخمصه برپای یک مرد نه یک لمحه در آن بادیه جوشان

حاکم هم از اندیشه مال و سر و ناموس افتاده در آن معرکه چون باخته هوشان

هم آیه محرومی از آن واقعه بر لب هم باده نومیدی از آن میکده نوشان

زد دست توسل ز ره عجز و فقارت بر رشته تسبیح چو تسبیح فروشان

از گوش برون کرد همی پنبه غفلت داخل شده در دایره حلقه بگوشان

آن قلعه که بودی هدف تیر حوادث شد مسکن هر طایفه از جوشن پوشان

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ دائم ز ولیعهد بود ملک خبوشان بالجمله، صادق آقا نامی برادر بیگلر خان چاپشلو که با رضا قلی خان در مخالفت متفق و در اردوی والا ـ ظاهرا در خیل هواخواهان موافق بود، قبل از وقت، بعضی نوشته جات به ایلخانی نوشته، او را تحریک بر شبیخون نمود. از اتفاقات، نوشته جات او در مجره رضا قلی خان بیرون آمد و باعث ظهور غضب شاهزاده التفات مشحون شد. بعد از نمودن نوشته جات به او، تنش را از بار سر آزاد آوردند و نعش او را بر در چادر ایلخانی انداخته او را از مآل کار مخالفت آگاه کردند. خلاصه، حضرت والا را در باطن اراده عزیمت سرخس بود، لهذا در ظاهر قشون رکابی و آذربایجانی را مرخّص اوطان فرمود و در مخفی امر نمود که از راه ولایت نیشابور به ولایت جام رفته و در آن دربند مجتمع گشته، منتظر حکم جدید باشند و در روز یکشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثانی موکب فیروز را از دور خبوشان حرکت واقع شد و روز پنج شنبه دویم جمادی الاول وارد ارض فیض بدایع آمد. سه روز بعد از ورود موکب ظفراندوز، رضا قلی خان تیره روز که در ارک منزل داشت، به جهت استحمام بنای ضراعت گذاشت. بعد از مرخّصی به حمّامی که در خیابان بالا و مشهور به حمّام معمارباشی است گرایید و پس از خروج از حمام قاصد فرار گردید. آدمی از مشار الیه طپانچه و شمشیری در خفیه به او داد و رضا قلی خان سوار گشته از راه خیابان فرارا روی به دروازه نهاد. سه نفر قراولی که با او بودند، جلو اسب را از دست او ربودند؛ یکی را به گلوله طپانچه و دیگری را به زخم شمشیر از پای در انداخت و از اسب پیاده گشته دوان دوان به جانب بست روضه مقدّسه پرداخت. سایر سربازانی که به زیارت می رفتند، ازین مقدمه آگاه گشته او را گرفتند. بعد از گرفتن صدمه زیادی به او زده، ریش او را از ریشه برآوردند و او را عور و برهنه به خدمت والا ـ برده مراتب را عرض کردند. نوّاب والا از فرط مروّت ذاتی، جبّه مبارک را به او پوشانیده مجددا او را در ارک محبوس گردانیده، موازی پنجاه نفر سرباز به او موکّل کرد.

ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نوّاب نایب السلطنه به آن ولایت و اوضاع واقعه در عرض راه

سرخس ولایتی است از توابع مرز خراسان و وطن ترکمانیه سالور در آن سامان.

قصبه آن عظیم است و قلعه [ای] ضخیم و همواره پنج هزار خانوار از طوایف ترکمانان سالور در آن ولایت مقیم. این طایفه منسوب به تولی خان بن چنگیزخانند و لقب او سالور خان بوده و همواره اوقات در میانه ایلات اتراک زندگانی می نموده است. در ایّام حکومت بیرامعلی خان [۴۵۹] عزالدینلوی قاجار در مرو، چندین دفعه آن ولایت را تاخت و بنیان قرار ساکنین را زیر و زبر ساخت. در بدایت این دولت روزافزون که سفر اوّل خراسان اتفاق افتاد، جماعت سالور که دربدر بودند، به استدعای یورتی از دربار اقدس زبان گشودند و حسب الامر الاعلی به فراغ بال در آن سامان مکان نمودند.

بالجمله، جماعت مزبور به سبب بستگی به تولی خان جمیعا به قاعده ترکمان، خود را بای می دانند و هرگز به عزیمت قتل و اسر به سمتی لشکر نمی رانند. از طوایف ترکمانان تکه و ساروق مرو و یمر علی و علی ایلی و غیره همواره به صیغه مزدوری به آن ولایت می آیند و اسب از طایفه سالور عاریت گرفته اطراف ولایات خراسان را تاخت و تاز می نمایند. پس از مراجعت، نصف اسیر و مالی که گرفته اند به سرخسی می سپرند و نصف دیگر را خود برداشته به اوطان خویش می برند. پیوسته تجّار اسیرفروش از اویماقات هزاره و جمشیدی و تایمنی و تیموری در ولایت سرخس به تحصیل منافع می کوشند و اسرای شیعه را از ساکنین آن ولایت و سایر طوایف غریب خریداری کرده و به اطراف ترکستان برده، می فروشند. در حقیقت، ولایت مزبور، بندرگاه اسیران هر دیار است و دائم الاوقات، بنده و برده و تجّار اسیردار در آن دیار بی شمار. خود طوایف سالور نیز اکثر اوقات در ولایات خوارزم و خراسان به تجارت اسب و پوست بخارایی و غیره مشغولند و قانون تجارت در میان ایشان معمول. چون چهل سال بود که آن ولایت آسیبی ندیده بود، لهذا روزبه روز بر دولت و ثروت ایشان می افزود. پول آن غولان را پیلان توانا از حمل و نقل عاجز بودند و به سبب کثرت تجارت و اسیرفروشی همواره

جوال جوال پول بر روی هم انبار می نمودند.

قبل ازاین از قرار نگارش در باب استخلاص اسرای شیعه از جانب معدلت جوانب شاهنشاهی به نوّاب ولیعهد دوران فرمایشی به صدور پیوست، لهذا درین اوقات امتثال فرمان دارا را به استخلاص ولایت سرخس و اسرای مسلمانان کمر همّت بست. در اوقاتی که محمد خان قرائی از قرار نگارش در شهر مشهد مقدّس تصرف نموده بود، ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره را که مخذولا و معزولا در نزد او می زیست، به استمالت ایل هزاره نامزد نمود. مشارالیه مبلغ یک هزار تومان است از جماعت سالور سرخس خریداری نمود و چون تنخواهی موجود نداشت، ایل و عیال و عروس خود را گرو داده و جمعی سوار آماده کرده روی به ایل هزاره آورد. اسکندر خان برادرزاده اش با شیر محمد خان اسب ها را از مشار الیه گرفته، او را بی نیل مرام راجع ساختند و طایفه سالور سرخس در عوض تنخواه خویش به نگاهداری اهل و عیال او پرداختند.

محمد حسن خان ولد ابراهیم خان که کوچکش در درست سرخسیان بود، به دربار شوکت مدار نوّاب نایب السلطنه آمده خلاصی عیال خویش را استدعا نمود.

بالجمله، حضرت والا بعد از مراجعت از فتح خبوشان، مدت ده روز در شهر مشهد مقدس توقف فرمود و یورش به ولایت سرخس را تدارکی به سزا نمود. در ظاهر، صلای عزیمت به ولایت هرات درداد و روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاوّل از ارض خلد محل حرکت نموده روی به ولایت سرخس نهاد. ریش سفیدان ایل سالور را که از قرار اظهار در دور خبوشان به حضور پرنور آمده بودند، در مشهد مقدس گذاشت و آنچه لشکر از رکابی و آذربایجانی و خراسانی و توپخانه و غیره آماده بود، به همراه برداشت و روز پنجشنبه شانزدهم به منزل آق دربند رسید و لشکر مأموره از دور خبوشان در آن منزل به اردوی والا [۴۶۰] ملحق گردید. مهدی قلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد نفر جمعیت در آق دربند به شرف رکاب بوسی مشرّف آمدند و از ظهور الطاف شامله مورد انواع عزّ و شرف شدند. حضرت والا به قانون سپاهی گری، افواج قاهره را از سواره و پیاده نظام و غیر نظام چهار قسمت فرمود و هر قسمتی را به عهده احدی محوّل نمود. نوّاب امیرزاده طهماسب میرزا را با سواره شاهیسون و افشار

خمسه و قراگوزلو، قراول لشکر منصور کرد و خود با سواره و پیاده مازندرانی و استرآبادی، که ابواب جمع نوّاب بدیع الزمان میرزا بودند، به انضمام هزاره جات سمنانی و دامغانی از عقب نوّاب طهماسب میرزا روی به راه آوردند. موازی دو هزار سوار خراسانی به سرتیپی جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان شادلو را قرار داد فرمود که پنج فرسنگ در عقب تیپ بزرگ حرکت نمایند و نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را با افواج نظام و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی مقرّر نمود که به اتفاق سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی معادل پنج فرسخ در عقب تیپ جعفر قلی خان، پای استعجال برگشایند. با عزمی چست و نیّتی درست به همین آیین از آق دربند حرکت نمود و همه جا منزل به منزل رانده در روز سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول در عرصه سرخس نزول اجلال فرمود. در پل خاتون موازی سیصد نفر از جماعت ساروق مرو، که به تاخت قائنات رفته، اسیر و مال فراوان گرفته بودند، به تیپ نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا برخوردند و سهراب خان گرجی با سواره آذربایجانی، ایشان را تعاقب نموده و به قلب جعفر قلی خان رسانیده به او سپردند. جعفر قلی خان نیز با سواره خراسانی از تعاقب ایشان تاخت تا همه را با اسیر و مال در دور سرخس وارد اردوی والا ساخت. از طالع بی زوال شاهنشاهی، جمیع آن سیصد نفر دستگیر آمدند و از سرافشانی سربازان نظام کلّا عرضه قمه و سرنیزه و شمشیر شدند. اسرای قائنات به همراهی معتمدین روانه اوطان خود گردیدند و صاحبان اموال نیز به مال منهوبه خویش رسیدند.

ذکر یورش بردن به قلعه سرخس و افتتاح آن قلعه و قتل و اسر و نهب فراوان و فرستادن اسرای شیعه و ترکمان به ارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیه از طالع بی زوال شاهنشاه دوران

بعد از آن که لشکر منصور از اموال ترکمانان مغرور، بر اسب و اسلحه و ادوات (۱)ب)

۱- . ملی: (ادواب)

حرب از هر قبیل افزودند، برحسب امر ولیعهد دوران، عزیمت یورش قلعه سرخس را همت نمودند. علی الصباح نوّاب طهماسب میرزا با معادل دو هزار سوار به عزم قراولی از اردوی والا بیرون خرامید و قدری که از معسکر ظفراثر دور گردید، جمعی از سواره سالور سرخس که در قلعه بودند، به عزم دستبرد لشکر فیروز برآمده با نوّاب معزی الیه ملاقات نمودند. گیر و داری صعب فی ما بین ایشان دست داد و دست روزگار ابواب بلا بگشاد. برخی از سواران ابواب جمعی نوّاب امیرزاده از جان گذشتند و بقیه جنگ [و] گریزکنان وارد اردو گشتند. نوّاب امیرزاده اعظم ولیعهد ثانی محمد میرزا در همان ساعت از گرد راه در رسید و حسب الامر والا بر سر ترکمانان مزبور تاخته، ایشان را متفرّق گردانید. روز دیگر حضرت والا پیاده نظام و توپخانه با احتشام را به سرکردگی سهراب خان گرجی به یورش قلعه سرخس فرمان داد و مشارالیه به انداختن مهره های آتشین توپ و خمپاره، بنیاد قرار قلعه گیان را بر آب نهاد. اهالی قلعه، تدبیری که در آن بلای ناگهان اندیشیدند این بود که، هرچه از اسرای شیعه از اناث و ذکور و صغیر در قلعه سرخس جمع بودند، همه را در دور خاکریز قلعه جای داده، ایشان را هدف تیر بلا نمودند. لشکر منصور به این سبب دست از کاوش برداشتند و اهالی قلعه نیز بنای سازش گذاشتند. بالی محرم بهادر نام معروف به قراول باشی و آدینه قورت خان سالور به اتفاق نسوانی که شوهران ایشان از قرار نگارش در ارض اقدس به گروگان بودند، روی ضراعت به اردوی والا نمودند. بالی محرم بهادر قراول باشی [۴۶۱] متعهّد انجام کار قلعه گردید و نسوان مذکوره ملتزم ردّ کردن اسرای شیعه. اولیای آن سرکار شوکت مدار، نسوان مزبوره را در اردو موقوف گذاشتند تا آن که اهالی قلعه اسرای شیعه را که قریب به سه هزار نفر بودند روانه معسکر والا داشتند. بالی محرم بهادر و آدینه قورت خان به جهت استمالت اهالی قلعه مراجعت کردند و باز آن خیره سران سر به طغیان برآوردند.

در این دفعه، دریای غضب ولیعهدی به جوش آمد و از اطراف آن قلعه توپ های تندر فغان به خروش. سربازان جرّار آذربایجانی و توپچیان شرربار صاعقه مبانی بدون ترتیب سیبه و سنگر و کندن نقب و مورچل تکبیرگویان به یک دفعه، روی به یورش آوردند و از یمن طالع فیروز صاحبقران ظفراندوز در لحظه [ای] آن قلعه عیّوق شأن را

مسخّر کردند. در مدت یک ساعت صحیح، تیغ انصاف دلاوران، غوغای آن جمع بی ایمان را قطع و فصل نمود و بالی محرم بهادر قراول باشی نیز که قاصد خدمت بود در میان مغلوبه از ضرب سربازان پای به دیار سقر گشود. سربازان و توپچیان و آحاد لشکر از پیاده و سوار، بعد از منع از قتل، دست جلادت به نهب و غارت برآوردند و اموال آن قلعه را از پنهان و آشکار یغما کردند. از قراری که به تحقیق پیوست، اکثری از توّابین سربازان و توپچیان معادل یک هزار تومان یا کمتر یا بیشتر کسیب داشت و نظر همّت والا، دست تصرفی بر آن نگذاشت. سه هزار خانوار سالور با اسبان خاصّه سرخس، که تخمینا سیصد رأس می شد، در قسمت نصیب نوّاب اشرف را کسیب آمد و بقیه اموال ایشان از صامت و ناطق، لشکر ظفر موافق را نصیب شد. کوچ و عیال و عروس ابراهیم خان هزاره را صحیحا سالما مستخلص ساخته به دست محمد خان ولدش سپردند و برحسب امر والا قلعه سرخس را خراب نموده با خاک مساوی کردند.

غربای اطراف از تکه و ساروق و یمرلی و علی ایلی و غیره و تجّار اویماقات جمشیدی و تایمنی و هزاره و تیموری که به سبب تاخت و تاز حول و حوش و خرید و فروش اسرای مسکین در سرخس و از روی عدد چهار صد و پنجاه نفر بودند جمیعا را اسرای شیعه حسب الامر والا به ضرب کارد و قمه و خنجر و ساطور و سوزن و دندان پاره پاره نمودند. معادل یک هزار و پانصد نفر از سواره ساروق مرو که به امداد سرخسیان می آمدند، در عرض راه این خبر را شنیده مأیوسا روانه اوطان خود شدند.

چون در ارض اقدس غلای غلّه وفوری داشت، لهذا نوّاب اشرف آذوقه سرخس را کلّا به حمل دوابّ سرخسیان به مشهد مقدّس فرستاد و بلای غلا به سبب این حسن تدبیر روی به نقصان گذاشت. سه هزار اسیر شیعه و سه هزار خانوار ترکمانان سرخسی را به سرداری جعفر قلی خان شادلو و سرکردگی مصطفی قلی خان سمنانی و سواره خمسه و هزاره جات سمنان و دامغان به ارض اقدس فرستادند و از ظهور این جلادت و مردانگی، ابواب بهجت و شادمانی بر چهره اهالی شیعه برگشادند.

روز سه شنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی، اسرای شیعه به خارج ارض اقدس رسیدند و جمیع فضلا و سادات و پیشوایان اهل اسلام و اهالی آن شهر از خواص و عوام

به استقبال گراییدند. صاحبان آن اسیران که از دور و نزدیک به همین امیدواری جمع بودند، هریک اسیر خود را گرفته، دعاگویی ها به دولت قاهره نمودند. جناب مجتهد دوران میرزا هدایت اللّه در مصلّای خارج شهر با اهالی آن ولایت از غریب و بومی و اسرای شیعه نماز ظهر و عصر را ادا نمودند و پس از ادای نماز بر فراز منبر رفته و دولت جاوید آیت را دعاها گفته، صدای گریه شادمانی و خنده کامرانی ایشان را ملائکه هفت آسمان شنودند. در خارج شهر و پس از ورود، شور روز رستاخیز در آن دیار پدید آمد و این نیکنامی تا قیام قیامت نصیب دولت پایدار شد. اسرای شیعه هریک روانه اوطان خود شدند و اسرای ترکمانان برحسب امر نوّاب ولیعهد زمان موافق بنیچه در بلوکات و دهات حول و حوش قسمت آمدند.

مژده این فتح نمایان در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی به رسالت حضرت قلی خان [۴۶۲] شاهیسون دویرن غلام پیشخدمت در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه زمان رسید و اولیای دولت قاهره را از ظهور این الطاف لاریبی، عیدی بزرگ ظاهر گردید.

تاریخ فتح قلعه سرخس و استخلاص اسرای شیعه و غیره و وصول ایشان به ارض اقدس، یک رباعی و یک مثنوی از کلک مؤلف تراوید و به جهت یادگار در این صحیفه ثبت گردید.

رباعی در افتتاح قلعه سرخس

چون خنگ ولیعهد شد اندر تک و تازبگرفت سرخس و برد گردونش نماز

زد خاوری از برای تاریخ رقم از سعی ولیعهد سرخس آمد باز تاریخ وصول اسرا مثنوی:

ولیعهد چون شد به توران زمین بدو خواند افراسیاب آفرین

هزاران اسیر از سرخسی ستاندپس آنگاه تا ارض اقدس رساند

هزاران سعادت وش و بت پرست خود از شیعه و سنّی آمد به دست

جهاندند خنگ سعادت ز جوی به ارض مقدّس نهادند روی

پس آزاد دربند معتاد شدبسی بنده از بند آزاد شد

چو شد آن اسیر از سرخس اسپری خرد خواست تاریخش از خاوری

در آن عرصه دار و گیر سرخس بگفتا بیامد اسیر سرخس [مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر حرکت نوّاب نایب السلطنه از سرخس و فتوحات قلعه جات تربت حیدریه و محمودآباد و سایر اوضاع اتفاقیه تا ورود به ارض روضه رضویّه

بعد از فتح ولایت سرخس و کوبیدن قلعه آن، نوّاب نایب السلطنه العلیّه به جهت روانه کردن اسرای شیعه و ترکمان و فرستادن آذوقه سرخس به ارض فیض بنیان، مدت ده روز در آن جا توقف فرمود و (۱) پس از آن، روی سعادت به منزل آق دربند نمود. هشت روز متوالی نیز در آن منزل اقامت یافت و نوّاب بدیع الزمان میرزا را [۴۴۷] با رتبه مصاهرت خویش و سواره و پیاده سپاه ظفرکیش به رجعت استرآباد مرخّص فرموده، جمعیتی هم که آذوقه سرخس را به ارض اقدس برده بودند، مراجعت نموده، به آدابی شایان به صوب ولایت جام شتافت. از اتفاقات در آن اوقات، از شدت برودت هوا، آسمان لباس سنجاب و قاقم بر سر کشیدی و پرویزن سحاب همواره دانه های قطرات منجمد و غیر منجمد بر فرق خاکیان باریدی. حضرت ولیعهد فلک مهد در آن شدّت برف و سرما، لشکر فیروز را چنان حرکت دادی که احدی از آحاد لشکری تعطیل را در عقب بایستادی. خلاصه، در اواخر شهر رجب المرجب به منزل محمودآباد جام رسید و در همان ساعت ورود، قلعه مزبوره، که در تصرف کسان محمد خان قرائی بود، بلامانعو)

۱- . ملی:- (و)

مفتوح گردید.

محمد خان خود را اسیر سرپنجه استیلای نوّاب ولیعهد نامدار دانست و با آن که در باطن سر مخالفت داشت، [اظهار آن] نمی توانست. تبین این مقال آن که، سه قلعه دولت آباد و سنگان و زاوه را قبل از وقت، تدارکی بسزا کرد و مستحفظین معتمد در آن جا نشانیده، اموال اندخته خود را کلّا از تربت حیدریه حرکت داده در قلعه سنگان جمع آورد. منظورش این بود که هرگاه نوّاب نایب السلطنه قلعه تربت را به غلبه تصرف نماید، مشارالیه در یکی از آن قلاع ثلاثه پناه برده، شاید چندی از دستبرد لشکر منصور بر آساید. مهدی قلی خان و محسن خان برادرانش که از قرار نگارش در هنگام عزیمت سرخس به رکاب اشرف پیوستند، به سبب مخالفتی که در باطن با او داشتند، در جزو کمر همت بر استیصال و اضمحلال او بستند. به لطایف الحیل اوّل ایل قرائی را کلّا با او مخالف ساختند و ازین حسن تدبیر در حضرت والا به اظهار خدمت و صداقت پرداختند.

نوّاب اشرف پس از افتتاح قلعه محمودآباد، حکومت جام و باخرز را به ابراهیم خان بیگلربیگی سابق ایل هزاره مرحمت فرمود و جمعی را در قلعه جات آن دو ولایت مستحفظ نموده، از آن جا پای همّت به جانب تربت حیدریه برگشود. نوّاب امیرزاده محمد میرزا را قراول لشکر منصور کرد و معزی الیه همه جا یک منزل در جلو آن حضرت روی به منزل مقصود آورد. محمد خان قرائی که در تربت بود، هوای مردم را با خود بطوری دیگر ملاحظه نمود [و] از فرط وحشتی که او را دست داد، از بلده تربت بر آمده دو روزی در قلعه سنگان بار اقامت نهاد. عقیده ایل خود را در باطن چنان دید که هرگاه خود عازم و وارد اردوی والا نشود، متعلّقانش او را گرفته با دست بسته خواهند برد و حسن خدمتی از خود در آن حضرت ظاهر خواهند آورد. از این که دست خود را از هرگونه چاره [ای] بریده یافت، لهذا با چهل و هفت سوار از قلعه سنگان برآمده در چمن هفت چشمه باخرز به خدمت [۴۶۳] نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا شتافت.

چون به سبب خلف وعده [ای] که در باب شرفیابی خود با جمعیت به دور امیرآباد و خبوشان کرده بود، خجالت و وحشتی کامل داشت، بنابر آن به شفاعت نوّاب امیرزاده

روی ضراعت به موکب مسعود ولیعهد ظفر آمود گذاشت. فی مابین هفت چشمه و قلعه اسکندرآباد به رکاب اشرف مشرّف و از ظهور التفات شامله، قرین انواع عزّ و شرف شد.

حضرت والا را با شوکتی تمام و ابّهتی مالاکلام وارد تربت حیدریه ساخت و در دو سه روزه ورود، به ترتیب انواع پیشکش و طوی های دلکش پرداخت.

دو قلعه دولت آباد و زاوه را، که دو محکمه سخت است، کس فرستاده به تصرف گماشتگان سرکار ولیعهد نامدار داد و در باب قلعه سنگان که اموالش کلّا در آن بود، بنا را به دفع الوقت نهاد. در خلال آن احوال، معتمدی از جانب جناب کامران میرزای فغان والی هرات به دربار ولیعهد نامدار گرایید و نوشته جاتی که محمدخان به کامران میرزا در باب کار مخالفت نوشته بود، به رسالت فرستاده مزبور، به نظر مبارک نوّاب اشرف رسید. خلاصه مضمون این که: عزیمت حضرت ولیعهد جلالت مهد به این ولایات، نه همین منظور استیصال این صداقت آیات است، بلکه منظور کلّی عزیمت هرات. چون ایل قرائی با من سر مخالفت دارند، چنان می دانم که عن قریب مرا به دست دشمن گذارند؛ بهتر آن که شما جمعی از افاغنه را به ولایت تربت روان سازید که مستحفظ قلعه جات متعلّقه به من شوند، من هم فوجی از ایل قرائی را که از ایشان مطمئن هستم به هرات فرستاده، به حراست قلعه جات سرکار روند، شاید به این وسیله توانیم دست تعدّی گماشتگان حضرت ولیعهدی را از این دو ولایت کوتاه سازیم و طرفین به حمایت یکدیگر به حراست ولایات خویش پردازیم. بالجمله، کامران [میرزا] فرستادن نوشته جات مزبور را به خدمت والا نوعی از صداقت و ارادت فهمید و به تصوّر این که شاید آن بلای ناگهانی را از خود دافع آید، این نوشته جات را گسیل گردانید.

محمد خان از کیفیت اطلاع نوّاب والا از این داستان آگاه شد و از فرط وحشت و اضطراب عازم فرار گشته، قاید مخالفت را علانیه همراه آمد. سرکار ولیعهد مروّت آیت که به جز مرحمت درباره او منظوری نداشت، لاعلاج او را گرفته بندش بر پا گذاشت.

چون از برادران او محسن خان و مهدی قلی خان در چنین حالتی، اطمینان، خلاف قانون ملکداری بود، لهذا لابدّا ایشان را نیز از راه مصلحت محبوس نمود. قلعه سنگان را که

اموال محمد خان کلّا در آن بود، تصرف کرد و اندوخته موروثی و مکتسبی او را که فزون از حوصله اوهام می نمود، به حیطه ضبط و ربط درآورد. حکومت ولایات تربت و برسن (۱) و کدکن و محولات و سرجام، به سهراب خان غلام پیشخدمت باشی مرحمت شد و اختیار کار ابراهیم خان هزاره و ولایات جام و باخرز نیز از راه حزم و احتیاط، به مشار الیه عنایت آمد. مصطفی قلی خان سرکرده هزاره سمنانی را که خدمات شایان در آن سفر کرده بود، قرین التفاتی کامل نموده با جانبازان سمنان و دامغان مرخّص فرمود.

جناب محمد حسین خان سالاربار را هم که در ارض اقدس توقف داشت، احضار کرده معزی الیه پس از بروز تفقّدات سرکار ولیعهدی، مقضیّ المرام مرخّص گشته روی سعادت به دار الخلافه طهران آورد. بعد از انتظام کار آن [۴۶۴] ولایات و مرخّصی حضرات، برادران محمد خان را از حبس برآورده و خود مشارالیه را محبوسا با خود برداشته عازم ارض فیض قرین گردید و در اواسط شهر شعبان المعظمّ به آن مکان سعادت تضمین رسید.

محمّد خان قرائی را در ارک مشهد مقدّس با رضا قلی خان ایلخانی محبوسا همخانه و همزانو داشتند و کارگزاران آن سرکار شوکت مدار برحسب امر ولیعهد مروّت شعار، شبان و روزان همّت بر مرمّت احوال ایشان گماشتند. مژده فتح قلعه تربت و گرفتاری خان خیانت آیت در اواخر شهر شعبان المعظّم در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه اعظم رسید و ضمیر منیر همایون از تدابیر صائبه فرزند کامران بغایت شادمان گردید. تاریخ فتح قلعه تربت از کلک مؤلف ارادت آیت تراوید و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

حاکم تربت یک چند محمد خان بودبا غلامان در شه به صداقت انباز

نفس امّاره بزد راه مر او را و نمودطایر صدق وی از بام ارادت پرواز

باب آن قلعه محکم به جهان بست و نشست تا چه زاید پس ازین از فلک شعبده باز کن

۱- . احتمالا بردسکن

آتش خشم شهنشاه برافروخت ز کین خصم ازین حادثه افتاد به صد سوز و گداز

حکم فرمود به فرزند گرامی که کنددفع این واقعه از همّت دریا دمساز

نایب ملک شهنشاه ولیعهد رشیدراد عباس شه آن داور انصاف طراز

رفت و بگرفت مر آن قلعه محکم بنیان زین چنین فتح طرازنده جهان پرآواز

شد گرفتار هرآن کس به محمد خان یارجمله در محبس شهزاده فرخنده نواز

پشت آن ناحیه بل پشت خراسان لرزیداز چنین فتح که دارد شرف فتح حجاز

فتح آن قلعه چو شد خاوریش گفت به سال باب تربت ز ولیعهد جهان آمد باز

ذکر قرار و مدار کار هرات با یار محمد خان افغان و آمدن ایلچیان خوقند و روانه شدن به درگاه فلک پیوند

قبل ازین نگارش یافت که، یار محمد خان افغان وزیر کامران میرزای والی هرات در دور خبوشان به دربار عزّ و شأن و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران شتافت. چون آمدن او از جهت انجام کار رضا قلی خان ایلخانی بود، لهذا بعد از اتمام کار خبوشان و گرفتاری آن نادان رجعت به صوب هرات را عزیمت نمود. از قرار فرمایش شاهنشاه تاجدار، نوّاب ولیعهد کامکار را منظور نظر این بود که، بعد از تمشیت امورات داخلی مملکت خراسان به انجام مهام خارجی از قبیل کار خوارزم و هرات، پنجه دلیری گشاید و به هر طریق که ممکن آید، فرمانروایان و حکّام و اهالی آن صفحات را مطیع و منقاد نماید.

این یار محمد خان از امرای معتبر افغان و در نزد کامران میرزا وزیری نامدار و کامران بود و در دور خبوشان اصراری فراوان در باب مرخّصی خود می نمود و مظنون این بود که بدون رخصت، بارگی مراجعت به جانب هرات راند و اموراتی که منظور نظر است در عقده تعویق ماند و شاه پسند خان افغان نیز که با کامران میرزا مخالفت داشت، در آن اوقات از ولایات سبزوار و فراه روی به اردوی ولیعهد جلالت همراه گذاشت. به

کارگزاران دربار والا چنین عرض نمود که: هرگاه حضرت اشرف والا، یار محمد خان را در دربار عزّ و شرف موقوف دارد، کامران میرزا ناگریز است که بنائی درست در کار خدمت و صداقت گذارد؛ بنابر آن موازی پنجاه نفر قراول نظام، در ظاهر به صیغه احترام و در باطن به سبب احتیاط از فرار آن افغان بدفرجام به محافظتش برگماشتند و تا زمان مراجعت سرکار ولیعهدی از فتح تربت حیدریه، مشار الیه را چه در شهر مشهد مقدس، چه در اردوی اقدس موقوف داشتند.

کامران میرزا که در بدایت حال، داستان گرفتاری او را شنید، چون ترخیص چنان وزیری را به ضرب و زور در قوه قدرت نمی دید، لهذا عامل عمل تدبیر و تزویر گردید.

معتمدی دیگر را با پیشکشی مختصر به خدمت والا فرستاد و حقّه تزویر را به این آیین سرگشاد که: (یار محمد خان را چون در مملکت هرات به سبب وفور استیلا بر رعیّت و رعات مخلّ کار خود دیدم، لهذا مشار الیه را به بهانه معهود روانه درگاه والا گردانیدم؛ اکنون توقّع دارم که مشارالیه را در آن حضرت موقوف دارند و هرگاه اراده مراجعه نماید، نگذارند.) منظورش ازین استدعا آن بود که حضرت ولیعهد کامکار، یار محمد خان را با کامران میرزا دشمن دانند و اگر همه به جهت اخلال در کار هرات باشد، مشار الیه را از آن دربار برانند. یار محمد خان نیز مطلب باطنی کامران میرزا را از مضمون نوشته یا از پیغام فرستاده، دریافت کرد و از روی حیله و تزویر، همان تمنّای ظاهری کامران میرزا را دست آویز دشمنی خود با او کرد و تعهدات در انجام کار هرات به عمل آورد. ظهور این خدمت را موقوف به مرخّصی خویش ساخت [۴۶۵] و در باب مراجعت به صوب هرات به ابرام و اصرار پرداخت. نوّاب ولیعهد فطانت مهد از فرط فراست منظورات آن امیر و وزیر را از بروز این استدعای مختلف دریافت فرمود و در محافظت خان مزبور تأکیدات زیاد بر زیاد نمود. بعد از فتح تربت حیدریه، عزیمت هرات را داشت، ولی به سبب شدّت سرمای زمستان و کثرت برف و باران و عدم آذوقه به جهت مصارف سپاه ظفرارکان بنا را به وقت دیگر گذاشت. پس از مراجعت از فتح تربت، داستان قرار و مدار کار هرات را با یارمحمد خان به میان آورد و مکنونات ضمیر

منیر را به این سیاق بیان کرد که: (در ازمنه سالفه، ولایات متصرّفی افاغنه همواره در تصرّف سلاطین با تمکین ایران بوده و پیوسته حکّام ایشان در آن ولایات حکمرانی می نموده اند. طوایف افاغنه در سلک ایلات هندوستان و جمعی از ایشان که در ولایات هرات و قندهار و کابل و غیره توقف داشته اند، باج ده و خراج گزار (۱) سلاطین ایران بوده اند. پس از قتل نادرشاه افشار، احمد خان ابدالی، برخلاف یاسا و نظام، از روی تقلّب (۲) و تزویر تمام بر آن ولایات تسلّطی کامل یافت و نام شاهی بر سر اسم نهاده به وادی خودسری شتافت. امرای زندیه قدرت تسخیر هرات و سایر آن ولایات و تدمیر آن جماعات را نداشتند و این کار را معوّق گذاشتند. سلطان شهید- انار الله برهانه- که قدرت همه کار را داشت، تأثیرات قضا او را در این دار فنا نگذاشت. شاهنشاه صاحبقران هم در مدّت دولت ابدارکان به کار جهاد با کفّار روسی نژاد مشغول بود که اقدامی ملوکانه درین کار نفرمود. اکنون از فیض فضل باری و بخت بلند شهریاری، مهمّات دین و دولت آراسته و خلاف هایی که فی مابین ممالک کفر و اسلام بود، از میانه برخاسته [است]. من که ادنی چاکری از درگاه معلّی هستم، برحسب امر اعلی، بر طلب ملک موروث کمر همّت بستم.

علاوه بر این فقرات، از ولایات کابل و قندهار فرستادگان متواتره و عرایض متکاثره به درگاه اقدس همایون به استدعای تعیین چاکری از درگاه معدلت مشحون و سپاهی نصرت مقرون فرستاده اند و شاهد این مدّعا آن که، اینک حسین علی خان و بهبود خان جوانشیر فرستادگان قزلباشیه (۳) کابل، در دربار ما به جهت همین استدعا حاضرند. کوتاهی سخن، یا باید کامران میرزا (۴) با جمیع اهل و عیال شاهراه درگاه مجرّدپناه شاهنشاه فلک بارگاه را قدم از سر سازد و به تخلیه ولایات هرات و غیره پردازد، یا مثل سایر فرمانروایان و حکّام ممالک محروسه سلطانی مالیات و صادریّات ولایات متصرفی را به گردن گرفته و سکّه و خطبه را نیز به نام اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه درپذیرفته، به جهت اطمینان امنان دولت خداداد، کوچ و پسر و دختر خود را به صیغه گروگان فرستاده.)

۱- . ملی و مجلس: (خراج گذار)

۲- . مجلس: (تغلّب)

۳- . ملی: (قزلباشید)

۴- . ملی و مجلس:+ (را)

در سالیان دراز، انجام هر خدمت مقرّره از جانب اولیای دولت جاوید طراز را مهیّا و آماده باشد تا ملک زادگان اعظم را به منزله برادری خجسته سیر آید و به سبب وفور صداقت و ظهور خدمت، روزبه روز بر مراتب اعتبار و شوکت بیفزاید. هرگاه هیچ یک ازین شقوق دوگانه را به گردن نگیرد و نصیحت ناصح مشفق را در نپذیرد، منتظر باشد که عن قریب با همین سپاه ظفر نصیب بر سر هرات خواهیم تاخت و از فیض فضل جناب اقدس الهی و یمن اقبال بی زوال شاهنشاهی، بنیان شوکت او را زیر و زبر خواهیم ساخت.)

یار محمد خان افغان از استماع این فرمایشات غضب ارکان، عنان صبر و شکیبایی را از دست داد و به خیال تدبیر کار افتاد و (۱) بالاخره بعد از گفت و شنید بسیار، برحسب امر نوّاب ولیعهد نامدار و تصدیق آن افغان نابکار، مقرّر شد که یک نفر از معتمدین و محارم یار محمد خان به صوب هرات پای استعجال برگشاید و بعد از ادای تکالیف مقرّره و صدور جواب از کامران میرزا، مراتب را عرضه داشت نماید تا موافق مصلحت دولت، کاری که باید به عمل آید و فرمایشات صاحبقران معدلت ارکان را موقوف و معطّل ننماید.

خلاصه، معتمد مزبور در اوایل شهر شوّال المکّرم به صوب هرات پای برگشود [۴۶۶] و یار محمد خان به طوری که بود، در دربار ولیعهد شوکت مدار توقف نمود. چون مدّت دو سال متجاوز بود که افواج قاهره آذربایجانی در سر خدمت و از وطن مهجور بودند، لهذا کارگزاران حضرت ولیعهدی یک فوج خاصّه را نگاهداشته، بقیه را مرخّص وطن نمودند. نوّاب خسرو میرزا که به همراهی ایشان مأمور بود، مقرّر شد که در هنگام بهار به جهت یورش به جانب هرات چند فوج دیگر را تدارک دیده [و] مباشرین آذربایجان [را] روانه دار الملک خراسان سازند تا به هر خدمت که مأمور آیند، بپردازند.

بالجمله، قبل از مراجعت نوّاب نایب السلطنه از تربت حیدریه، عبد الرحمن بیگ نامی از جانب محمد علی خان والی خوقند ترکستان به اتفاق قاضی آن سامان به عزم سفارت دربار دولت قاهره به ارض اقدس رسیده، به جهت انتظار ورود موکب مسعود چند روزی در آن دیار متوقف گردید. نوّاب اشرف بعد از ورود به آن ارض با عزّ و شرفو)

۱- . مجلس:- (و)

بلافاصله ایشان را با معتمدی از خویش روانه درگاه معدلت کیش داشت و سفیر مزبور به اتفاق قاضی مذکور در اواخر شهر رمضان المبارک وارد دار الخلافه گشته، بار اقامت گذاشت. در روزی خاص، شرفیاب درگاه معدلت اختصاص گشته، عریضه محمد علی خان والی خوقند را با دو نفر غلام و کنیز ختایی از نظر انور گذرانیدند. خلاصه مطلب این که، خوقند ولایتی است از مملکت ترکستان و محمد علی خان مزبور ابا عن جدّ در آن ولایت حکمران. در سال قبل، پادشاه ختا ملک کاشغر را تصرف کرد و به تسخیر ولایات ترکستان نیز دستی برآورد. محمّد علی خان مزبور، جمعیّتی از اهالی ترکستان که مذهب اهل سنّت و جماعت دارند فراهم ساخت و به استرداد ولایت کاشغر پرداخت. بر ختائیان خطاکار تسلطی کامل به هم رسانید و جمعی از ایشان را مقتول و برخی را اسیر گردانید. جمیع لشکر ختا را از مملکت کاشغر بیرون کرد و به سبب این حسن (۱) جلادت در هر مملکت و ناحیت نام برآورد. خواست اهالی اسلام را از وقوع تسلط خود بر بت پرستان ظلام آگاه نماید، لهذا عبد الرحمن بیگ معتمد خود را به اتفاق قاضی خوقند به سفارت ایران و روم فرستاد و فقرات اتفاقیه را در عرایض خویش تفصیل داد.

القصه، سفیرین مزبورین بعد از عرض ارادت و اکرام انعام و خلعت، به اتفاق بلدی امین از راه آذربایجان روانه مملکت روم گردیدند و پس از چندی مراجعت کرده، ایضا از راه ایران به صوب مملکت ترکستان گراییدند.

ذکر اوضاع متفرقه [ای] که در بدایت ورود ولیعهد مسعود در خراسان اتفاق افتاد و قراری که در هر امری از امورات [مقرّر شد]

بعد از آن که نوّاب نایب السلطنه العلیه از دربار سنیّه به مشهد مقدّس رضویّه- علیه الثناء و التحیه- شتافت، رأی ملک آرایش بر آن تعلق یافت که برحسب امر امناین)

۱- . ملی:- (حسن)

دولت عظمی، نظام درستی در کار مملکت خراسان داده، ابواب رفاهیت و آسودگی بر چهره مسافرین و مجاورین آن بلاد گشاده باشد.

نخست در باب منصب ارجمند والی گری آن مملکت به اسم نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا از جانب امنای دولت جاویدآیت استفساری و صدور فرمان همایون را استدعایی نمود و اعلیحضرت شاهنشاه (۱) تاجدار استدعای فرزند نامدار را قبول فرمود و خلعت فرمان والی گری کلّ مملکت به نام نامی نوّاب امیرزاده شرف صدور یافت و معتمد حضرت ولیعهد جلیل الشأن به جهت اعلام این مژده شایان به مملکت خاور شتافت. در ساعتی سعد و روزی فرخنده تر از روز عید خلعت آفتاب طلعت، زیب قامت امیرزاده با جلالت گردید و کلاه گوشه افتخارش از جیقه فرمان همایون ایالت به افسر آفتاب رسید. چون میرزا موسی رشتی گیلانی در بدایت والی گری نوّاب احمد علی میرزا به اسم نیابت آن مملکت سرافراز بود، لهذا درین وقت نیز نوّاب ولیعهد ظفرانگیز حکم سابق صاحبقران عدالت آمیز را امضا فرموده و مقرّر شد که در خدمت نوّاب امیرزاده، شبان و روزان به نظم امورات جزئی و کلّی مملکت خراسان پردازد و میرزا محمد صادق نبیره مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق و برادرزاده قائم مقام لاحق را نیز حکم شد که به امر وزارت صغیره نوّاب معزی الیه قیام و مهمّات داخلی آن حضرت، از قبیل مخارج و مواجب اندرون و بیرون را قرین انتظامی تمام سازد و بالجمله، چون این معنی به تجربه رسیده که سپاه با نظام ایران به جز مقابله با کفره روسیه بی ایمان با هر دولت بی نظام، اعم از کفر و اسلام، مجادله نمایند، بی شایبه تردید اوهام ابواب فتوحات بر چهره گشایند، لهذا نوّاب ولیعهد نامدار بعد از صدور اذن از حضرت صاحبقران تاجدار موازی شش فوج سرباز نظام که عبارت از چهار هزار و هشتصد نفر است از ولایات اربعه مشهد مقّدس نیشابور و سبزوار و ترشیز، اعم از شهر و بلوکات، آراسته کرده، معلّمین زبردست به جهت مشق ایشان گماشته، مواجب و مرسوم (۲) آن ها را از بابت وجوهاتد.

۱- *. حدود پنجاه سطر که میان دو ستاره در این صفحه و صفحه ۸۴۳ آمده، در نسخه مجلس موجود نیست.

۲- . حقی که علاوه بر مواجب به مستخدمان مخصوصا لشکریان، هر ساله از طرف دولت داده می شد.

دیوانی آن ولایت مقرّر آورد [و] معادل چهارهزار سوار معتبر هم از ایلات ترک و کرد خراسان به اسم نوکری معیّن کرده، همه را از توجّهات و عوارضات معاف فرمود و اسامی نفری ایشان را در دفترخانه والا امر به ثبت نمود که همواره اوقات با اسبان مرغوب و اسلحه مطلوب نوکری را آماده و به هر خدمت که مأمور آیند، بدون توقف و درنگ پای استعجال برگشایند. خوانین زادگان خراسان را از ولایات اربعه به اسم سرهنگ و یاور و سرهنگ و سلطان در میان ایشان برگماشت و بر سر هر فوج و دسته، از پیاده و سواره، یک نفر از نوکرهای معتبره خویش را نیز گذاشت. این سواره و پیاده علاوه بر نوکرهای پیاده و سواره سابق است که در نزد هریک از حکّام ولایات بوده و در هنگام ضرورت به حکّام آن مملکت خدمت می نموده اند.

خلاصه، درهریک از ولایات مملکت خراسان، اعم از آنچه سابقا در دست بوده و آنچه را مجددا به ضرب شمشیر و تدبیر گشوده، موافق بازدید و ممیّزی نقد و جنسی بر وفق [۴۶۷] حساب جمع نمود و جمع و خرج آن مملکت را بر وفق نظام به مقابل هم بازداشت و بر سر هر کاری مباشری برگماشت. بر دور هر قلعه و شهری که لشکر کشید، بنابر وصایای سرکار صاحبقران مروّت ارکان که نگارش گردید، همّتی کامل مبذول می فرمود که بدون آسیبی به اهالی اندرون و بیرون که در سلک شیعه اثنی عشری بودند، باب قلعه به تدبیر گشوده گردد و اکثری از قلعه جات را به تدابیر ملوکانه مفتوح نمود، مگر قلعه جات ترشیز و امیرآباد و سرخس؛ به سبب آن که خون و مال شیعه را مباح می دانند، از کثرت قتل ترکمانان، خون از رود جیحون درگذشت.

در خصوص تاخت و تاز ترکمانان تکه و سالور و ساروق و غیره، از نجف قلی خان شادلو حاکم بزونجرد و رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز و سایر حکّام و نایبان سرحدّات، التزام نامه جات بازیافت نمود و به هر سر دربند و معبری، مستحفظین امین تعیین کرده، این مهام را نیز قرین انتظام تمام فرمود. اهالی آن مملکت، اعم از سپاهی و رعیّت، که ابدا اسم نظم و نظام نشنیده بودند، به سبب قواعد مقرّره حضرت ولیعهدی که کلّا بر وفق نظام بود، در مهد استراحت غنودند و دعاها به دولت ابد مدّت قاهره

نمودنـد و همچنین، چون مـدّت هـا بود که مهمّات روضه رضویّه- علیه و علی آبائه و اولاده آلاف الثناء و التحیّه- از موقوفات نزدیک و دور و مواجب و مرسوم خـدّام سعادت دستور و قرار کشیک شبان و روزان حرم محترم و اخراجات آن روضه ارم توأم و بازدیـد خزانه سـرکار فیض آثـار و سلوک بـا مجاورین و زوّار هر دیار معوّق و مختلّ می نمود، لهـذا حضـرت ولیعهد جلالت آیت بعـد از عرض به سـرکار امنای دولت جاوید علامت، حاجی میرزا موسـی خان برادر کهتر جناب میرزا ابو القاسـم قائم مقام را که به شـرف مصاهرت اعلی و وزارت ولیعهـد والا سـرافراز بود و در مراتب زهد و تقوی و تهجّد در میان همگنان ممتاز می نمود، در روضه مطهّره ناظم کلّ فرموده و مقرّر شد که جناب سیّدین سندین محترمین میرزا محمد علی متولّی باشی [و] حـاجی میرزا کاظم ناظر آن سـرکار فیض آثار و سایر باشیان و سرکشیکان و خـدمه آن آسـتان بلنـد مقـدار، امر و نهی و صلاح صواب دیـد او را در هر جهت اطـاعت نماینـد و پس ازین بـدون اذن و اجازه مشار الیه به انجام مهمّی از جزئی و کلّی دست نگشاینـد. در انـدک زمـانی این امر خطیر نیز از قوت طالع صاحبقران (۱) بی نظیر و فطانت حضـرت ولیعهـد کشورگیر، نظـامی کامـل دیـده، موجب مزیـد دعـاگویی مجـاورین و مسـافرین و خـدمه آن سـرکار فیض آثـار و زوّار هر مملکت و دیار گردید.

حـاجی میرزا موسـی خـان معظم الیه اهتمامات به کار برد و املاک و رقبات موقوفات را، چه در مملکت خراسان، چه در سایر ممالک که از تصـرّف وقف بیرون رفته بود، به تدابیر صائبه باز به حیطه تصـرف درآورد. در هر ولایت که موقوفات سـرکاری را داشت، معتمـدی از خـدمه آسـتانه مقـدّسه را به ضـبط و ربـط آن برگمـاشت و قرارهـای مطلوب در کـار نظم روضه مطهّره گـذاشت. مـداخل سالیانه سـرکار فیض آثار را یک بر ده افزود و مخارج را نیز به انـدازه مداخل زیاد نمود. جمعیّتی از عمله و خـدّام حضـرت، شب و روز بر سـر خـدمت حاضـر و آماده گردید و نظم کار دار الحفّاظ و خزانه و فرّاش خانه و چراغ خانه و آش خانه و اطعام روزان و شبان بر فقرا و غربا [۴۶۸] و متردّدین و نظام کار

۱- *. از صـفحه ۸۴۱ که علامت سـتاره (*) روی واژه (شاهنشاه) آمده، تا واژه (صاحبقران) در این صـفحه، در نسـخه مجلس موجود نیست.

دار الشّفا و پرستاری مرضای هر سرزمین به سر حدّ اعلی رسید. وجوه نقد که [از] اخراجات خارج و داخل زیاد آید، همه ساله در خزانه سرکار فیض آثار مخزون است و مایعرف و مایملك اکثری از اهل آن مملکت به سبب احتیاج به استقراض در خزانه سعادت نشان مرهون. فقرای غریب و بومی، از مجاور و مسافر، هریك وظیفه و انعامی معیّن دارند و مباشرین آن دربار، دقیقه [ای] از دقایق را نامرعی نمی گذارند. امید که همواره این نظم بر دوام و از اجر اخروی شادکام باد.

ذکر بواعث حرکت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس بر استمالت ایلات فراری و اوضاع اتفاقیه آن بوادی و صحاری

در وقایع سال قبل نگارش یافت که، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در دار السلطنه اصفهان، از رکاب ظفرمآب شاهنشاه صاحبقران به صوب دار العلم شیراز شتافت. در بدایت زمستان سنه توشقان ئیل، به جهت انتظام امورات بنادر و دشتستانات به آن سامان روی کرد و مهمّات آن صفحه را قرین نظمی کامل آورد.

حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك و کلانتر مملکت فارس که خلف مرحمت پناه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلی است و محمد علی خان قشقائی ایلخانی آن مملکت چون وحشتی کامل از میرزا محمد علی مشیر الملك وزیر نوّاب فرمانفرما در دل داشتند، لهذا در ایّام غیبت موکب والا بنای خصوصیّت و وصلت باهم گذاشتند. میرزا محمد علی مزبور در بندر ابوشهر، این مطلب را به نوعی دیگر در حضرت فرمانفرما جلوه داد و نوّاب اشرف به سبب سوء ظنّی که از آن دو حاصل فرمود، شیخ عبد الرسول خان دریابیگی حاکم بندر ابوشهر را با خود برداشته، ایلغارکنان روی به مراجعت نمود. چون وصلت ایشان منافی رأی والا افتاد، لهذا مدتی با حاجی قوام الملك و ایلخانی مزبور بنای بی التفاتی نهاد.

مشارالیهما حقیقت این مطلب را دریافت نمودند و گنجینه، چاره و احتیاط را سر گشودند. حاجی میرزا علی اکبر به دادن پیشکش و وسایط و وسایل دلکش، طبع مبارک را به خود رایگان ساخت، ولی محمد علی خان ایلخانی به سبب کثرت حبّ اندوخته، به فکر شیطان خیالی و فتنه جویی پرداخت. پس از نوروز فیروز این سال خجسته مآل لوی ئیل که بایست به قانون استمرار ایلات فارس از بنادر و گرمسیرات گذشته باشند، برخلاف معهود، اثری از حرکت آن ها به سمت سردسیرات به وقوع نرسید و پس از چندی معلوم گردید که مرتضی قلی خان برادر کهتر ایلخانی که معروف به ایل بیگی بود، به اغوای برادر بزرگ خود، ایلات را برداشته و از گرمسیرات فارس روی به سردسیرات کرمان گذاشته است.

محمد علی خان ایلخانی نیز کاری را بهانه ساخت و به همراهی علی اکبر خان ریش سفید ایل نفر و بهارلو و جمعی از محارم خود فرارا به جانب ایل تاخت. در حوالی بلوک فسا به مرتضی قلی خان و ایل رسیدند و میرزا محمد حسین فسائی را که وکیل مملکت فارس و از احفاد افضل الفضلاء العظام سیّد علی خان شیرازی [بود] و از طرف مادر علویه با مؤلّف این روزنامچه قرابتی قریب دارد، در کار مخالفت محرّک گردیدند.

به اتفاق ایلات از بلوکات فسا و دارابجرد گذشتند و همه جا ایل را رانده داخل خاک کرمان گشتند.

نوّاب سیف الملوک میرزا خلف ارجمند حضرت ظل السلطان که از جانب نوّاب ولیعهد دوران در [۴۶۹] دار الامان کرمان حکمران بود، این مطلب را غنیمت شمرده، معتمدین معتبر به جذب قلوب ایشان روان نمود، یورتی چند به جهت ایلات مزبوره از ولایات کرمان و بم و نرمانشیر معیّن آورد و محمّد علی خان ایلخانی ایلات را به اتفاق برادران خود مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان به آن امکنه معیّنه فرستاده، خود به همراهی میرزا محمد حسین فسائی و میرزا قاسم خان خلج داماد خویش، روی به دار الامان کرمان کرد. بعد از ورود به آن جا به استصواب نوّاب امیرزاده سیف الملوک میرزا، میرزا محمد حسین وکیل و میرزا قاسم خان خلج را با عریضه ضراعت ارکان از راه

دار العباده یزد به خدمت نوّاب ولیعهد دوران به خراسان فرستاد و خود در دار الامان کرمان بار اقامت نهاد.

بالجمله، چون ایلخانی مزبور مباشر مبلغی از متوجّهات دیوانی مملکت فارس بود، به سبب فرار او و ایلات، مال و منال دیوانی روی به نقصان می نمود، لهذا نوّاب فرمانفرما به جهت برگردانیدن آن ها لاعلاج در اواسط شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از دار العلم شیراز حرکت کرد و روی به جانب قصبات نیریز و دارابجرد آورد. شیخ عبد الرسول خان دریابیگی را قبل از حرکت از شیراز مرخّص فرمود و مشارالیه در عرض راه بندر از صدمه دشتستانیان خیره سر که ادّعای خونی با او داشتند، مقتول گشته روی به سرایی دیگر نمود. نوّاب والا از منزل سروستان جناب شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام فارس را به اتفاق حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک به استمالت فراریان مأمور ساخت و مدّت چهل روز در بلوکات فسا و دارابجرد و نیریز بار اقامت انداخت؛ معتمدی از خود به دربار اعلی فرستاد و مراتب فرار ایلات و حرکت خود را به آن صفحات عرضه داد. چون ما به النّزاع ایلخانی مشار الیه وجود میرزا محمد علی وزیر بود، لهذا شاهنشاه صاحبقران، رضا خان سپانلوی قاجار امیر جار را به احضار مشارالیه مأمور فرمود. خلاصه، نوّاب فرمانفرما چون از مراجعت ایلات مأیوس گردید، بنابر آن جمعیتی دیگر از لار و سایر بلوکات آن دیار بر لشکر خود افزوده و از آن صفحات با معادل دو هزار سواره و پیاده حرکت نموده در اواسط شهر ربیع الاوّل سنه مزبور به خارج قصبه شهر بابک رسید.

از اتفاقات، جناب شیخ الاسلام و حاجی میرزا علی اکبر قوام که به استمالت ایلخانی خیره سر رفته بودند، در آن منزل مراجعت نمودند. چون نوّاب متعالیه همشیره نوّاب فرمانفرما ملقّبه به خانم خانمان، که زوجه مرحوم ابراهیم خان حاکم سابق کرمان بود، برحسب امر اعلی در شهر بابک توقف داشت، بنابر آن نوّاب فرمانفرما، جناب شیخ محمد امین شیخ الاسلام و میرزا محمد علی مشیر الملک را به استعلام احوال معزی الیها برگماشت. نوّاب متعالیه برادر بلنداختر را به ضیافت دعوت نمود و

مستحفظین آن قلعه، که دویست نفر از فوج همدانی بودند، بالطوع و الرغبه باب قلعه را گشوده حضرت والا بلا مانعی در قصبه مزبوره نزول فرمود. دویست نفر مذکور در حضرت فرمانفرما استدعای چاکری نمودند؛ نوّاب والا آن ها را با معتمدی امین روانه شیراز ساخت و از تعیین مکان و مواجب و سیورسات به مرمّت احوال ایشان پرداخت.

بالجمله، از تقریرات جناب شیخ الاسلام و حضرت حاجی قوام چنین معلوم شد که ایلخانی مراجعت خود و ایلات را موقوف به عزل میرزا محمد علی از کار وزارت دانسته و با کمال جدّ و جهد، همّت بر انجام این کار بسته است. چون نوّاب فرمانفرما مراجعت از آن سفر را بی نیل مرام در قوه قدرت و غیرت نمی دید، لهذا از راه احتیاط میرزا محمد علی را به بهانه سرکشی گرمسیرات و وصول وجوه مالیات روانه دار العلم شیراز گردانید. در عرض راه، رضا خان قاجار امیرجار را که به احضار او مأمور بود، ملاقات کرد و چون بختش سعادتی نداشت، عزیمت دربار اعلی را معاذیر چند گفته، روی به صوب شیراز و کازرون آورد. پس از آن جناب شیخ الاسلام را با نوّاب فرمانفرما مرّه بعد اولی به دار الامان کرمان فرستاده و محمد علی خان ایلخانی را برداشته، بلاعذری وارد اردوی والاـ ساخت، ولی نوّاب امیرزاده سیف الملوک میرزا بعد از رفتن ایلخانی به نگاهداری ایلات مزبوره پرداخت.

ذکر شکایت اهالی کرمان از نوّاب سیف الملوک میرزا و تصرّف نوّاب فرمانفرما در کرمان و اوضاع واقعه تا هنگام ورود به دار العلم شیراز

[۴۷۰] در دوازده روزه ایّام توقف نوّاب فرمانفرما در شهر بابک، اهالی دار الامان کرمان از تعدّیات نوّاب امیرزاده سیف الملوک میرزا شکایت گزار شدند و بعضی از رؤسا عریضه [ای] نگاشته، برخی خود آمدند. پاره [ای] نوشته جات هم به خط و مهر نوّاب امیرزاده مزبور به نظر اشرف فرمانفرما رسید که به کدخدایان بلوکات کرمان مرقوم و

بعضی عبارات سخیف نسبت به عمّ بزرگوار منیف معلوم داشته بود. نوّاب اشرف از راه رعایت حرمت سرکار ولیعهد دوران اعتنائی به عرایض اهالی کرمان و نوشته جات جلافت ارکان نفرمود و از همان شهر بابک، حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک را به دار العلم شیراز راجع و خود محض از جهت برگردانیدن ایلات روی سعادت به جانب صفحات بم و نرماشیر نمود. در عرض راه میرزا محمد برادر میرزا محمد حسین فسائی را نزد نوّاب سیف الملوک میرزا فرستاد و به تحریرات متعدّده ابواب نصایح مشفقانه را برگشاد. از اتفاقات، امیرزاده معزی الیه به شکار رفته بود و پس از مراجعت از شکار، کرمانیان او را راه نداده لاعلاج روی به اردوی عمّ بزرگوار نمود. بعد از وصول او به اردوی والا، کرمانیان جمیعا از صغیر و کبیر به دربار اشرف ریختند و از تعدّیات نوّاب امیرزاده ناله کنان به دامان حمایت آن سرکار آویختند. حضرت والا خواست التیامی فی ما بین حاکم و رعیّت دهد و خود از قید این مرارت رهد [امّا] افتضاح کار از آن گذشته بود که توان حرف اصلاحی مذکور نمود. نوّاب فرمانفرما به جهت اسکات کرمانیان، حضرت سیف الملوک میرزا را به بهانه این که به فارس می فرستد، به اتفاق علی نقی خان قوانلوی قاجار به سمت بوانات فرستاد و علی نقی خان مزبور بعد از ورود به قصبه بوانات، معزی الیه را به سبب فرمایشی که نوّاب فرمانفرما در جزو به او کرده بود، روی به دار العباده یزد نهاد. ایلات فراری هم بعد از مراجعت ایلخانی از حدود بم و نرماشیر برگشتند و درین سال ییلامیشی در سرحدّات فارس را موقوف داشته و مجددا روی به گرمسیرات گذاشته از سامان کرمان گذشتند. مرتضی قلی خان ایل بیگی معادل دو هزار سوار زبده از ایلات اتراک و اعراب فارس فراهم آورد و آن ها را به سرتیپی مصطفی قلی خان برادر کهتر خود روانه اردوی اشرف کرد.

خلاصه، کرمانیان به شدّتی عجز و لابه کردند که نوّاب فرمانفرما را خواهی نخواهی به شهر کرمان بردند. زوجه نوّاب سیف الملوک میرزا (۱) که صبیّه محترمه حضرتد.

۱- . سیف الملوک میرزا فرزند علی شاه ظل السلطان برادر بطنی و صلبی عباس میرزاست که به دامادی عموی خود عباس میرزا رسید.

ولیعهـد والاـست، در قلعه بـاغ نظر ارک کرمـان بـود و علی نقی خـان قراگوزلو سـرهنگ فوج همـدانی برحسب حکم ولیعهد جلادت مبانی با دسته ابواب جمعی به محافظت آن قلعه قیام می نمود. کرمانیان در حضرت فرمانفرما استدعا کردند که باید به هیـچ وجه نشانه [ای] از نوّاب سـیف الملوك میرزا در کرمان باقی نمانـد و پس از این نامی از کرمان بر زبان نراند. منظورشان ایـن بـود کـه حضـرت فرمانفرمـا، متعلّقـات آن امیرزاده را از قلعه بـاغ نظر بیرون نمایـد و احـدی را از جـانب خـود در کرمـان گذاشته، مراتب را به امینان دولت قاهره عریضه نگار آید تا حاکمی دیگر بر ایشان گمارند و ایشان را از تعدّیات امیرزاده فارغ بال آورند (۱). نوّاب فرمانفرما به کرّات آدم های معتبر به قلعه باغ نظر می فرستاد و در باب حرکت ایشان پیغامات محبّت آمیز می داد. علی نقی خـان قراگوزلو، هم به ملاـحظه قـانون نظام، هم به سـبب تهوّر و بی باکی تمام که داشت [۴۷۱] پیغامات آن حضـرت را وقعی نمی گذاشت. بالاخره باب قلعه را بر روی عابرین اردوی والا بستند و در پشت دیوار نافرمانی نشستند. روزی اهالی کرمان بدون اطلاع والا جمعیّت کرده به قلعه باغ نظر یورش بردند و حضـرت فرمانفرما، نوّاب ارغون میرزا خلف سرکار حسن علی میرزا را با مصـطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی، در ظاهر به ممانعت کرمانیان و در باطن به مداخلت در آن قلعه رفیع الشأن فرسـتاده، مسـتحفظین قلعه که فوج همـدانی بودنـد، آن دو جوان ناکام را هدف مهره آتشـین تفنگ نمودند. بعد از وقوع این قضـیّه جانکاه، آتش غضب و غیرت نوّاب والا زبانه کشـید و این دفعه به آیینی کامل و عزمی شامل، تسـخیر آن قلعه را عامل گردید. مدّت پنجاه روز در شهر کرمان توقف نمود تا به علت قلّت آذوقه قلعه گیان، قلعه باغ نظر را مفتوح فرمود.

بعـد از افتتـاح قلعه، مطلقـا نـامی از جسـارت علی نقی خـان قراگوزلو و فوج همـدانی و قتل ارغون میرزا به میان نیاورد و صبیّه محترمه نوّاب ولیعهـد دوران را بـا همراهان، مورد محبّت و التفاتی کامل داشـته، بـدون تعرّض به مال و حال ایشان با تـدارکی شایان روانه دار العباده یزد کرد. اهالی دار العباده نیز بعد از فتح قلعه باغ نظر عرایض بی منتها به دعوتد)

۱- . ملی و مجلس: (آمدند)

حضرت فرمانفرما فرستادند و از وفور تعدّیات که دیده بودند، ابواب این استدعا را برگشادند. نوّاب اشرف جواب به این طریق داد که: تصرّف ما در کرمان به سبب انتساب آن سردار خجسته سیر حضرت شجاع السلطنه، راهی دیگر داشت، لیکن بدون اذنی از اولیای دولت قاهره پا به خاک یزد نمی توان گذاشت.

خلاصه، لترجان نام انگریز [ی] که معلّم فوج سرباز همدانی بود، با الله ویردی خان نایب توپخانه سرکار ولیعهدی از چاکری سرکار فرمانفرما، بالطوع و الرغبه مباهات نمودند و از خدمت حضرت ولیعهدی گذشته، با مواجب و مرسومی زیاد در سایه بندگی آستان فرمانفرمای زمان آسودند. بالجمله، نوّاب اشرف کیفیّت وقایع آن سفر را مفصّلا عریضه نگار و حاجی محمد صادق خان ولد مرحوم حسین قلی خان که بنی عمّ و صهر و ربیب او بود، روانه دربار گیتی مدار صاحبقران تاجدار داشت و نوّاب امیرزاده هلاکو میرزا را، که خلف اسنّ و ارشد حضرت شجاع السلطنه است، به حکمرانی کرمان برگماشت.

جناب میرزا محمد حسن نظام العلما خلف ملّا علی اصغر مازندرانی هزار جریبی ملاباشی معلّم حضرت اعلی را، که در بدایت کار محرّک نوّاب فرمانفرما به صوب کرمان و بعد از عزل میرزا محمد علی منسوب به وزارت آن سرکار جلالت ارکان بود، چندی به جهت انتظام مهام آن ولایت در آن جا گذاشت. نوّاب فروغ الدوله اباقاخان میرزا، خلف دیگر نوّاب شجاع السلطنه را، که به رشادت معروف است، با جمعیتی از فارسی و کرمانی احتیاطا به رباط شمش، که رأس الحدّ یزد و کرمان است، فرستاد و خود در اوایل شهر جمادی الاوّل با کمال شوکت و کامرانی روی سعادت به جانب شیراز نهاد. در عشر ثالث شهر جمادی الثانی، وارد آن دیار خلد مبانی شد و مشغول انتظام امور اعالی و ادانی آمد.

کیفیّت این وقایع در دار الملک خراسان، در هنگامی که نوّاب نایب السلطنه العلیّه مشغول تسخیر خبوشان بود پرده از رخ برگشود. فی الفور محمد نظر خان مافی و بدرخان جلیلوند را با معادل پانصد نفر تفنگچی نیشابوری و ترشیزی به امداد قلعه گیان باغ نظر روانه فرمود. حضرات وقتی به دار العباده رسیدند که کیفیت فتح قلعه و مراجعت

فرمانفرما را شنیدند و در همان جا اقامت گزیدند. چون اهالی دار العباده نیز- از قراری که ذکر شد- از تعدّیات نوّاب سیف الدوله میرزا، خلف دیگر حضرت ظلّ السلطان به ستوه بودند، لهذا این مطلب را به دربار حضرت ولیعهد نامدار، عرضه داشت نمودند.

حضرت ولیعهد نامدار تصوّر نمود که شاید بالاخره از تعدّیات ایشان، امر یزد مثل کار کرمان شود و از دعوت رعیّت دیگری مثل فرمانفرما بر سر یزد رود، لهذا نوّاب امیرزاده [۴۷۲] قهرمان میرزای ولد خود را که در نیشابور حکمروا بود، به اتّفاق محمد رضا خان فراهانی به ایالت و وزارت دار العباده فرستاد. سیف الملوک میرزا و سیف الدوله میرزا [را] که در عرف عامه سیفین لقب یافته بودند، مأمور به مراجعت طهران فرمود. حضرات مأموره در اواخر شهر جمادی الآخره به دار العباده یزد رسیدند و اهالی آن جا را مطمئن خاطر کرده، امیرزادگان مزبوره با متعلّقان و متعلّقات روانه دار الخلافه گردیدند.

بعد از آن که این اخبار، به رسالت حاجی محمد صادق خان مذکور در فوق، به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نوّاب فرمانفرما را به جهت آن همه اهتمامی که در اطمینان رعایای کرمان به عمل آورده بود، مورد التفاتی بی پایان گردانید. علی العجاله مقرّر گردید که امیرزاده هلاکو میرزا در دار الامان کرمان متوقف شود تا بعد ازین حکم درستی در باب کار کرمان و کرمانی رود. از قتل دو جوان کامران، اعنی ارغون میرزا و مصطفی قلی خان طبع مبارک اعلی را افسردگی بر افسردگی افزود و محرّر این نامه را به انشاد دو تاریخ قتل امر فرمود؛ این است که به نظر می رسد:

تاریخ قتل نوّاب ارغون میرزا ولد نوّاب حسین علی میرزا

کشته شد ارغون به کرمان از جفای روزگارآن نبیره پاک زاد حضرت صاحبقران

در رشادت همسر رستم شد و اسفندیاردر عدالت همسر قاآن بد و نوشیروان

در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب محو شد در روزگارش داستان هفت خوان

با سپاهی بود همسر درگه جنگ و جدال او توانا و برش هر باتوانی ناتوان

فوجی از ترک قراگوزلوی در باغ نظرخود تحصّن داشت از امر ولیعهد زمان

رفت ارغون میرزا تا گیرد آن حصن حصین خورد تیری از قضا بر جسم پاکش ناگهان

پس وداع روح کرد و در زمان زآن صدمه مردآه آه از آن جوان کامکار کامران

شد مصیبت ها به پا در هر ولایت زین عزااز دیار فارس تا سرحدّ آذربایجان

گشت غائب چون که ماه آسمان سلطنت کاش از مشرق قمر بیرون نیاید جاودان

جاه او افزون ز گردون بود در نزد خردرفت بیرون از سریر جاه و شد سوی جنان

از سریر جاه بیرون شد چو ارغون خاوری جاه را بیرون کن از ارغون و تاریخش بدان

تاریخ قتل مصطفی قلی خان قشقائی در باغ نظر کرمان

به تیر ترکان آن مصطفی قلی خان رفت از آن جوان سرافراز نوجوانان حیف

ز پشت پشت به ایلات فارس ئیل بکی بشد نتیجه آن دودمان پریشان حیف

ازو رسید به سامان هزار بی سامان برید جانش پیوند خود ز سامان حیف

گه محاصره آن حصار باغ نظربشد نشانه تیر قضای دوران حیف

مهی بخفت درین تیره جا شبستان وای گلی برفت ازین با صفا گلستان حیف

ازو به خاطر هر منعم و پریشان غم و زو به گفته هر کافر و مسلمان حیف

چو رفت از پی تاریخ خاوری گفتادلا بنال که از مصطفی قلی خان حیف

ذکر آمدن میرزا ابراهیم فرستاده سردار گرجستان و سفارت میرزا مهدی نوری مستوفی به آن سامان

ینارال پسقاویچ سردار سابق گرجستان به سبب طغیان اهالی قرال له (۱) بر پادشاه روسیه احضار شد و مملکت له را سردار آمد. دعواهای نمایان در آن مملکت کرد وان

۱- . کشور لهستان

دشمنان دولت روس را مستأصل ساخته و به تسخیر آن ملک پرداخته، در ممالک اروپا نام برآورد. به سبب حسن این خدمت، رتبه او از پایه سرداری گذشت و با مرتبه شاهزادگی همدوش گشت. خلاصه، چون وجود سرداری دیگر در مملکت گرجستان ضرور بود، لهذا ایمپراطور روسیه ینارال بارون رازن نامی را اسم سرداری بر سر نهاد و به قانون ایران و هند، لقب فرمانفرمایی داده روانه ملک قفقاز نمود. چون موافق عهدنامه مبارکه قرار این است که همواره در سرحدّات مملکتین ایران و روس یک نفر ایلچی مختار از جانبین مقیم آمده، امورات اتفاقیه را اعمّ از کار دولتی و تجارتی منتظم نماید، لهذا اولیای دولت روسیه یک نفر از معتبرین را، که- ان شاء الله تعالی- کیفیت احوالش در وقایع سنه آتیه ذکر خواهد شد، به سفارت برگزیدند و روانه تفلیس گردانیدند که در هر هنگام از امنای این دولت علیّه رخصت یابد به دربار فلک مدار شتابد.

ینارال [۴۷۳] بارون رازن فرمانفرمای گرجستان خواست که اولا اعلامی در باب سرداری خود به اولیای دولت خداداد کرده و ثانیا در خصوص آمدن ایلچی مزبور اذنی حاصل آورده باشد، لهذا میرزا ابراهیم مسیحی را که ابا عن جدّ دبیر ولات و سرداران آن سامان و برادر مهتر جناب معتمد الدوله ایچ آقاسی باشی سرکار دیوان قدربنیان است، با پیشکشی نمایان به دربار عیّوق شأن فرستاده، مطالب خود را در عریضه [ای] تحریر داد.

مشار الیه در اواسط شهر ربیع الاوّل سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت وارد دار الخلافه طهران گشت و در سرای جناب معتمد الدوله معزی الیه بار اقامت هشت. در روزی معیّن، شرفیاب پیشگاه حضور مینوون شد و عریضه و پیشکش را گذرانیده مطالب معیّنه، معروض رأی پادشاه دشمن شکن آمد. الطاف شاهانه بغایت شامل احوال او گردید و حسب الامر الاعلی به لقب ارجمند خانیّت رسید. چون اظهار التفاتی کامل درباره فرمانفرمای جدید گرجستان و تهنیت ورود او به آن سامان ضرور بود، لهذا حضرت اعلی میرزا محمد مهدی نوری مستوفی دیوان ولد محمدزکی خان امیر و وزیر سابق مملکت فارس را، که مردی معقول و زبان دان است، به سفارت تفلیس نامزد فرمود. یک عدد نشان شیر و خورشید الماس در مرتبه اوّل، که سزاوار امرای با رتبه و

محل است، به سرافرازی فرمانفرمای مزبور عنایت رفت و دو طغرا فرمان عنایت نشان در جواب عریضه و اعطای نشان صادر آمده میرزا ابراهیم مزبور همدوش خلاع آفتاب طلعت و مورد انعامی بی نهایت گردید.

در روز جمعه بیست و پنجم شهر جمادی الاول، میرزا محمد مهدی و میرزا ابراهیم خان مزبور از درگاه عالمیان پناه عازم راه شدند و چون در آن اوقات جناب معتمد الدوله در ولایت گیلان بود، لهذا برحسب امر اعلی ملاقات او را روانه آن جایگاه آمدند. جناب معتمد الدوله ایشان را نوازشی بسزا کرد و با کمال خوشنودی از راه خلخال و اردبیل و تبریز به صوب تفلیس گسیل آورد.

خلاصه، میرزا محمد مهدی سفارت خود را به طرزی خاص به ادا رسانید و سردار نیز ایلچی مأموره را از جانب سرکار همایون به رسالت دربار ایمپراطور زمان مأمور گردانید. مدّت بیست روز که از موقف او در تفلیس گذشت، بار رجعت بر بارگی تعجیل بست [و] در یوم چهارشنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرّم سنه مذکوره در فوق، وارد دار الخلافه طهران گشت.

ذکر وقایع واقعه در طهران اعمّ از شرفیابی نوّاب شاهزادگان و تخفیف مالیات هر سامان و وفور قحط غلّات و کثرت سرما و التفات شاهنشاه با غربا

درین سال، نوّاب شاهزادگان مکرّم محمد قلی میرزای ملك آرای دار المرز طبرستانات و یحیی میرزای والی گیلانات و سیف الدوله العلیّه سلطان محمّد میرزای حکمران اصفهان خلد آیات، به سبب وفور طاعون و ملخ خوارگی و سایر حوادث آسمانی و زمینی، که تفاصیل هریک پس ازین ذکر خواهد شد، به درگاه عالم پناه شتافتند و از ظهور تفقّدات گوناگون شاهنشاه معدلت مقرون سرافرازی ها یافتند.

مالیات ولایات طبرستان به سبب وفور طاعون در آن سامان و اتلاف مردم

پریشان، بخشیده شد و بساط مطالبات متوجّهات گیلان نیز به همین سبب برچیده آمد.

مبلغ چهارصد هزار تومان به سبب وفور ملخ خوارگی و ظهور بلای قحط و اتلاف و تفرقه مردم به صیغه تخفیف به دار السلطنه اصفهان رسد رسید و هر ملک زاده، مقضیّ المرام و شادکام به مقرّ ایالت خود راجع گردید. فرامین مرحمت آیین تخفیف وجوهات دیوانی را در هریک از آن ولایات، بر فراز منابر اسلام خواندند و اهالی هر ناحیت زبان به دعاگویی دولت ابدمدّت گشوده، به شکرانه این مواهب عظمی دامن دامن سیم و زر به عنوان نثار فرمان قضا اثر بر فرق ساکنین هر بوم و بر افشاندند و هم درین سال شدّت برف و سرما در دار الخلافه و سایر بلدان به مرتبه [ای] رسید که هیچ گوشی در هیچ عهدی نشنید.

از قرار تحقیق در ولایات عتبات عالیات و گرمسیرات و بنادر و عربستانات (۱) که هرگز نام برف نشنیده بودند، به رأی العین مشاهده نمودند. در دار الخلافه طهران از بدایت میزان تا نهایت حمل سنه آتیه ئیلان ئیل، که مدّت هفت ماه است، علی الاتّصال هوا سنجابی لباس و زمین کافوری اساس بود و از وفور برف و سرما در بیوتات و بازار و برزن، احدی [۴۷۴] به آسودگی قعود و ورود نمی نمود. در هر خانه و کوچه از انبوهی برف، گفتی مگر جبل دماوند روییده و سر به عیّوق کشیده است. کوه و وادی ویران و آبادی کلّا یک پارچه یخ گردید و نزول برف، علی وجه التحقیق به هفتاد هشتاد کرّت رسید.

مردم از فراز بام ها و روی برف، در خانه یکدیگر تردّد می نمودند و در کوچه و بازار، میان برف را سوراخ کرده ابواب آمد و رفت، می گشودند. ابریق پر از آب در زیر کرسی مشحون از آتش، نصفی آب بود و نصفی منجمد می نمود. خانه [ای] از قدیم و جدید نماند که بوم شوم در آن بوم آیت ویرانی نخواند. معابر هر ولایت، اعمّ از دور و نزدیک، بسته شد و رشته آمد و رفت قوافل از هم گسسته آمد. تسعیر اجناس در طهران به مرتبه [ای] کشید که قرص نانی به نرخ جانی رسید.

اهالی اصفهان و یزد به سبب قحط غلای آن دو بلد، در دار الخلافه طهران جمع بودند و به علّت آن اجماع، روزبه روز بر تسعیر اجناس می افزودند. شاهنشاه دریادلت)

۱- . ملی و مجلس: (عربستات)

ابواب خزانه و صندوق خانه و انبارهای غلّه را سرگشاد و معادل پنجاه هزار نفس از فقرای غریب و بومی را موافق ثبت و سیاهه در آن مدّت هفت ماه جیره و جامه داد.

نسوان و اطفال خردسال را ماهی یک بار در اندرون همایون بردی و جیب و دامان آمال ایشان را از نقد و جنس گرانبار کردی. از فیض فضل الهی و توجّه و همّت سرشار شاهنشاهی احدی از گرسنگی جهان را وداع نگفت و کسی در آن مدّت هفت ماه از امراض دیگر هم بر خاک هلاک نخفت. اوقات مردم به خوشی به سر شد تا بعد از اعتدال هوا هر بینوایی به جانب دیار خویش پی سپر آمد. این روایت را درایت در کار است نه روایت سزاوار.

[مصرا]ع:

شنیدن کی بود مانند دیدن

قطعه [ای] در همان اوقات از طبع مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

از قحط درین دیار مردم با خاک خورند روغن زیت

هر شب به فلک رود فغان هااز گرسنگی ز اهل هر بیت

پُر طاس سپهر مانده از صوت کر گوش زمانه گشت از صیت

چون قرص سر از افق برآیدبر چرخ ز اهل بیت یالیت [۴۵۵] الحمد لله علی کل حال

بخش ۴ بهاریه سال نیکوفال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت هجری و ایراد آمدن ایلچی دولت روسیه به دربار شوکت علیّه و قرار توقف در تبریز در حضرت ولیعهد شوکت بهیّه

اشاره

بیضه بیضای سیمرغ گردون و غرّه غرّای توسن سپهر نیلگون، اعنی مهر اضائت مشحون در این سال میمنت مقرون، بعد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرّم سنه یك هزار و دویست و چهل و هشت هجری مطابق با سال فرّخ فال ئیلان ئیل ترکی از بطن حوت به بیت الشّرف حمل، نقل نموده خسرو بهار به مبارکی این سال بهجت آثار بر اورنگ زمرّدگون چمن جلوس فرمود. سفیر روسی نژاد شاخسار با تحف الوان اوراق و ازهار به دربار دارای بهار گرایید و اقامت دار السلطنه گلشن را از آن دربار مینوون مأمور گردید.

اسرای ترك چشم ترکمانان زاغ و زغن مبلغی سیم و زر از سبایك الوان ریاحین ابیض و احمر در ازای قیمت خویش دادند و از روضه مطهّره گلزار مرخّص گشته روی به اوطان خود نهادند. باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، برحسب احضار به دار الخلافه گلزار روی کرد و میران خیانت پیشه ابرهای آذاری را که دورگرد بساط بهاری بودند، به تختگاه گلشن آورد. امیرزادگان نهال، دشنه سبزه و خنجر بید را از مدد فسان اغصان بر تندی و تیزی افزودند و امیر خان ابر آذار را در ازای آن همه جنایات بی شمار از صدمات بسیار، ریزریز و پارپار نمودند.

نوباوگان نهال صحیح و سقیم و دبیران اغصان جدید و قدیم در دار الایاله گلشن و دار الکتّاب چمن تغییر و تبدیل یافتند و خوانین بدآیین ریاح مختلف المزاج از صفحه خاور به عرصه باختر شتافتند و از وفور گل های اصفر اللّون اخلاط صفراوی در مزاج اشجار طغیان نمود و تحریکات صبا و شمالشان بر بروز تب لرزه افزود. ابرهای آذاری در سرحدّات دریابار سر به شورش برآوردند و جمرات ثلاثه در طبیعت الوار سرحدّنشین شتا اثر بخار کام ثعبان یافته [۴۷۵] ایشان را به صحرای عدم آواره کردند.

باد نوروزی بدیع که نایب سلطان ربیع است، امیرزاده سوسن را با سپاه سنبل و سمن به تسخیر دار السلطنه گلشن مأمور فرمود و خود در عرصه چمن قدرت توقف نیافته به چمنی دیگر رحلت نمود. شاهد سنبل را ازین ماتم گیسو برآشفت و بنفشه سوگوار با یک جهان حسرت در خاک هلاک بخفت. قرّاء خوش الحان عنادل در روضه، باغ زبان به تلاوت مصحف فصاحت برگشادند و شاهدان سوری از ضرب ناخن رنجوری، علامت مصیبت بر چهرگان نهادند. همانا سلطان صاحبقران بهار را رشته توانایی گسیخته به دامان رنجوری آویخت و از قطرات شبنم عرق ها ریخته، از شاخه های شقایق و ارغوان خون ها برانگیختند.

لمؤلفه:

هوا و خاک ز آسیب وی دو رنجورندبهار بهر مداوایشان چو افلاطون

یکی ز قطره شبنم همی بریزد خوی یکی ز شاخ شقایق همی بگیرد خون جلوس همایون به عادت سنوات دولت روزافزون، برفراز اورنگ سپهرنمون زمرّدگون واقع شد و ایوان خلافت از چهروشاقان بهشتی طلعت، مشحون از صنایع و بدایع آمد. پس از انقضای بزم شیلان، کیفیّت عزیمت ایلچی دولت بهیّه روسیه به درگاه معدلت ارکان به عرض اقدس شهریار زمان رسید. برحسب امر اعلی، علی خان آدخلوی افشار نسقچی باشی نوّاب ولیعهد نامدار که در دار السلطنه تبریز مقیم بود، به مهمان داری معیّن گردید. تبیین این مقال آن که از قراری که در وقایع نهایت سنه ماضیه نگارش یافت، ایلچی مزبور که به نام گراف سیماناویچ، و به رتبه از معتبرین دربار ایمپراطور روسیه

نیکولای پاولیچ است، وزیر مختار لقب یافته، موافق شروط عهدنامه مبارکه، به سبب اقامت در سرحدّ این دولت ابدآیت، به سفارت دربار معدلت درایت شتافت. در روز ورود او به دار الخلافه طهران که یوم پانزدهم شهر با بهر ذی قعده الحرام سنه مذکوره در فوق بود، حسب الامر همایون، امان الله خان آدخلوی افشار غلام پیشخدمت خاصّه سرکار جهان مدار و سلیمان خان قاسملوی ایضا سرکرده سواره مزبور که همشیره زاده امان الله مذکور است، به استقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان او را، که دو سه نفر از معارف روسیه بودند، در یک فرسخی دار الخلافه به احترامی تمام دریافتند. از کمال حرمت داری و احتیاط قتل گربایدوف ایلچی سابق، عمارت مرغوبی که در ارگ همایون واقع در پشت دیوار حرمسرای خلافت روزافزون و از مستحدثات نوّاب ظل السلطان است، منزل گزیدند و گماشتگان نوّاب معزی الیه به میزبانی او اقدام ورزیدند. دو روز بعد از ورود، برحسب امر صاحبقران مسعود، حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفتر قضاشعار و این بنده مدحت گزار و دو سه نفر دیگر از دبیران و خوانین دربار به دیدن او مأمور شدیم و پس از ادای مبارکباد، از مراتب تفقّدات شاهنشاه مروّت نهاد سخن گزار آمدیم.

فردای آن روز به آیین معهوده سفرای سابق، که مکرّر مرقوم آمده، به اتفّاق میرزا الکسندر نام ترجمان و میرزا محمد صالح شیرازی مهندس دربار ولیعهد دوران که به زبان روسی و فرنساوی و انگریزی آشنا و به غایت نکته دان و ایلچی را از همراهان بود، شرفیاب انجمن حضور اعلی و مورد التفات بلانهایات خاطر معلّی گردید و بعد از سه روز دیگر، پیشکشی فراخور احوال خویش از نظر مرحمت اثر گذرانید. امنای دولت قاهره برحسب اشارت شاهره قرار اقامت او را در دار السلطنه تبریز دادند و مبلغ یک هزار تومان نقد و موازی چهار طاقه شال عمل کشمیر و چهار عدد نشان مکلّل به جواهر و مزیّن به مینای دلپذیر و چند دست خلعت آفتاب طلعت بی نظیر، به جهت ایلچی و همراهان فرستادند. چون نامه و هدیه به جهت نوّاب ولیعهد مکرّم از جانب

ایمپراطور اعظم داشت، لهذا میرزا الکسندر ترجمان خود را به عزیمت خراسان و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران برگماشت و خود و همراهان دیگر به مهمان داری علی خان افشار [۴۷۶] نسقچی باشی سرکار ولیعهد نامدار در اواسط شهر ذی حجه الحرام، خرّم و شادکام به دار الملک تبریز روی گذاشت.

ذکر وقایع مرخّصی اسرای ولایت سرخس برطبق استدعای خان خوارزم و حسب الترخیص شاهنشاه با حزم و حکم حضرت ولیعهد صاحب عزم و تعهّدات مقرون به حتم و جزم

از قراری که در وقایع سنه ماضیه نگارش یافت، از یمن اقبال شاهنشاه بی همال و دستبرد ولیعهد دشمن مآل، ولایت سرخس چنان ویران شد که بومی در آن مرزوبوم آشیان نداشتی و از فرط ویرانی احدی از همسایگان و عابرین در آن سرزمین قدم نگذاشتی. اندوخته های چندین ساله ایشان از آشکار و پنهان بر باد فنا رفت و قلعه و عمارت و بیوتات، عالیها سافلها شد. رجال و اطفال نسوان و عیال از غریب و بومی کلّا اسیر شدند و صیت آن خرابی و ویرانی عالم گیر آمد.

الله قلی توره خان خوارزم (۱) را به سبب مواحدت مذهب، عرق عصبیّت متحرّک گردید و جمعی از رؤسای اویماقات ترکمانیه تکه و ساروق مرو و غیره را که همواره زکوهگزار خان مزبور می باشند، با عریضه [ای] ارادتمندانه روانه ارض مقدس و حضور ولیعهد اقدس گردانید. خلاصه استدعا آن که: (ازین عزیمت سرکار ولیعهدی، تنبیهی که سزاوار بود درباره ترکمانان سالور رخ نمود [و] سایر ترکمانان تکه و ساروق نیز از این عزیمت حساب ها بردند و عنان توسن یغما و غارت را از این پس به دست رایض فراموشی سپردند. اکنون پنج هزار نفر اسیر سالور و غیره را در حول و حوش ارضم)

۱- . مجلس و ملّی: (الله قلی خان توره خان خوارزم)

اقدس نگاه داشتن و ولایتی را که در عهد این دولت خجسته پیوسته آبادان بوده ویران گذاشتن، از رسوم مروّت اولیای آن دولت معدلت آیت دور است و خرابی ولا-یتی چنین، از طریقه ملکداری و مرزبانی مهجور. ترکمانان تکه و ساروق ایلیّت کرده اند و به امید استخلاص سرخسیان روی نیاز به آن آستان عاجزنواز آورده اند. خسارت این عزیمت را هرچه باشد به گردن می گیرند و در صورت استخلاص اسرای مزبور تکالیف آن سرکار را به جان و دل می پذیرند).

میرزا موسی [منجم] رشتی نایب مملکت خراسان واسطه این مطلب گردید و چنین به عرض اشرف رسانید که: (نگاهداری پنج هزار نفر اسیر مایه دو خسران کبیر است: یکی آن که، رعایای این ولایت از عهده اخراجات ایشان برنمی آیند؛ دیگری آن که مهمّات تجارت اسب و پوست بخارایی و سایر اجناس که به توسط سرخسیان به ارض اقدس می آمد و به اطراف ممالک می رفت معوّق مانده، تجّار عراق و غیره روی به این سامان نمی آیند. در استخلاص ایشان هم چند خاصیت مندرج است: یکی آن که تنخواهی معتدّبه در ازای خسارت موکب ولیعهدی می دهند و دیگری آن که گروگان معتبر داده از قید اسار می رهند. عمده خاصیت منافع تجارت است که باعث آبادانی مملکت [می گردد]).

بالجمله، حضرت ولیعهد نامدار مراتب مزبوره را معروض رأی شاهنشاه تاجدار داشت و همّت شاهانه خلاصی ایشان را موقوف به چند شرط گذاشت که ذکر آن خواهد آمد. بعد از اذن از دربار علیّه مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در عوض قیمت پنج هزار نفر اسیر از رؤسای تکه و ساروق باز یافت شد و از هر طایفه سالور و سرخس، جمعی از رؤسا و عیال و نسوان به صیغه گروگان دریافت آمد. وثیقه [ای] معتبر به اسم و مهر جمیع رؤسای تکه و ساروق مرو و سالور سرخس گرفتند و اسرای مزبور آستان مروّت گنجور را وداع گفته کلّا به اوطان خویش رفتند.

شروط فرمایشی امنای دولت علیّه از قراری است که ایراد می گردد:

اوّل آن که، طوایف سالور خود به عزیمت تاخت و تاز حوالی و حواشی، بل کلّ

مملکت خراسان پای عزیمت نگشایند؛ دویم آن که، قراول در اطراف دشت نهاده، طوایف ساروق و تکه و غیره را از تاخت و تـاز ممـانعت نماینـد؛ سیم آن که، احیانـا هرگـاه طـایفه ای از طوایف علی الغفله بتاخت آینـد، یا کارگزاران خراسان را اعلام دارنـد، یـا آن که اگر اسیر و مالی برده باشـند، خود استرداد نموده به صاحبان برساننـد؛ چهارم آن که، تجّار خراسان را از آن طرف تـا رود جیحون و از این طرف تا آق دربنـد صـحیحا سالما [۴۷۷] برساننـد و هرگاه مالی از ایشان در ولایت سـرخس به تاخت رود، از خود تاوان دهند؛ پنجم آن که، تجّار اسـیرفروش را در ولایت خود راه ندهند و اسـیر شـیعه را نیز نخرند؛ شـشم، هر وقت سوار امـدادی به جهت خدمت اطراف ضـرور شود، به قدر کفایت تدارک دیده روانه سازند و همه ساله پیشکشـی از اسب و غیره داده همواره به اظهار خـدمت و صـداقت پردازند. بالجمله، فواید بسـیار درین قرار و مدار است، که حقیقت آن بر ارباب فراست از اهل دولت و شوکت آشکار [است].

ذکر أجوبه ترّهات مانند کامران میرزا و گفتگوی یورش هرات و احضار حضرت ولیعهد جلادت آیات به دربار معدلت سمات

در وقایع سـنه ماضیه نگارش یافت که، معتمدی از یار محمد خان افغان، برحسب امر ولیعهد دوران مأمور به ولایت هرات شد. در ایـن اوقـات، مشـارالیه برگشت و مراتب أجـوبه ترّهـات ماننـد کـامران میرزای والی هرات از پیشـگاه ضـمیر منیر والاـ چنین گـذشت که: تکـالیف آن سـرکار برگردن این ارادت شـعار بغـایت شـاق است و کشـیدن چنین بـاری مالایطـاق. اولاـ آن که، حضـرت ولیعهـد دوران مثل سایر برادران با ما سـلوک فرماینـد و هرگاه توقّع ایشان زیاده است، مبلغ پانزده هزار تومان نقـد به صیغه پارنج از ما گرفته ابواب ملاطفت بگشایند. ثانیا، اگر به این خدمات متقاعد نمی شوند، در راه تقدیر ایستاده ایم و جنگ و صلح هر دو را آماده [ایم].

نوّاب نایب السلطنه که سر به گنج قارونی و مخزن فریدونی بیرون نمی آورد، از استماع این جواب ناصواب بغایت برآشفت و این کیفیّت را با هواخواهان نزدیک و دور از روی مصلحت گفت. جمیعا متفق اللفظ قرار کار را بر یورش هرات دادند و گنجینه این مصلحت را سر گشادند. علی العجاله مراتب را به حضرت اعلی معروض آورده، مأموریت سواره و پیاده نوکر رکابی از استرابادی و مازندرانی و سمنانی و دامغانی را استدعا کرد. مسرعان سریع به دار الملک آذربایجان فرستاده در تعجیل نوکری که از قرار نگارش خواسته بود، اصرار نمود و حصر هرات را از روی حتم و حکم تصمیم فرمود.

شاهنشاه کامران، نظر به استدعای فرزند کاردان، دسته جات استرآبادی و مازندرانی را مأمور ساخت و در باب یورش هرات به فرمایش این فقره پرداخت که: سفر هرات، وجود نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا را کفایت است و الحمد لله لشکرهای آراسته از هر طرف عازم آن مملکت [است]. چون قریب به دو سال است که آن فرزند کامران در رکاب ظفر عنان مهجور بوده و خدمات شایان در سرحدّات نزدیک و دور نموده است، مسلّم آن که سفر هرات را به عهده نوّاب امیرزاده واگذارد و خود شاهراه درگاه مجرّه پناه را به اقدام سعی درسپارد که هم در ازای آن همه زحمت، رحمتی بیند و هم چندی ترک زحمت گفته در ظلّ ظلیل ظلّ اللّهی استراحت گزیند. آن یک نفر خان خائن یزدی و آن دو نفر ابتر خراسان را نیز به همراهی خود گسیل سازد و در آوردن ایشان به ظهور خدمتی نمایان پردازد.

بالجمله، بعد از آن که نوّاب ولیعهد دوران از فرمایشات شاهنشاه صاحبقران آگاه گردید، از فرط شوق شرفیابی درگاه اعلی به جایی رسید که از فرط خوشوقتی در پوست نمی گنجید.

فی الفور کارپردازان دربار شوکت مدار را به تدارک عزیمت دار الخلافه طهران حکم فرمود و امیرزاده اعظم محمد میرزا را در توقف ارض اقدس مأمور نمود که تا هنگام وصول لشکر رکابی و آذربایجانی عزیمت هرات نماید و حضرت میرزا موسی رشتی نایب خراسان را قرار داد که با معادل پانزده هزار نفر از سواره و پیاده اتراک و اکراد

و اعراب خراسان در رکاب نوّاب امیرزاده ذی شأن پای استعجال برگشاید. خود جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و آن سه نفر خائن نمک به حرام و محمد تقی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز و مهدی قلی خان قرایی برادر محمد خان فتنه انگیز و جعفر قلی خان ولد نجف قلی خان شادلو و جمعی از خدمتکاران این صداقت خو را برداشته روی به دار الخلافه طهران آورد. ایّام عاشورا را در ولایت سبزوار به تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیّه و الثناء- به سر برد و پس از آن شاهراه درگاه [۴۷۸] مجرّه پناه را مشیا علی الرّأس درسپرد. رضا قلی خان زعفرانلو و محمد خان قرایی را دو روز قبل از ورود خود فرستاده، روز چهارشنبه بیست و سیم شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و نه مغلولا وارد دار الخلافه شدند و نوّاب نایب السلطنه العلیه نیز با جناب قائم مقام و عبد الرضا خان نمک به حرام و سایر همراهان در روز جمعه بیست و پنجم شهر مزبور عازم دخول آن دیار ارم دستور آمدند و حسب الامر اعلی، جمیع نوّاب شاهزادگان و امرا و خوانین با فرّ و شأن و توپخانه و زنبورکخانه آتش فشان به استقبال حضرت ولیعهد دوران شتافتند و آن حضرت را در یک فرسخی دار الخلافه به احترامی تمام دریافتند. خلاصه، حضرت ولیعهدی بعد از ورود در اندرون همایون شرفیاب انجمن حضور گردید و در بدایت ملاقات التفاتی از صاحبقران معدلت آیات دید که تا کنون گوش احدی در هیچ عهدی از عهود نشنید. چون ابتدای فصل تابستان و هنگام توقف شاهنشاه عالمیان در باغ دلگشای نگارستان بود، لهذا منزل نوّاب ولیعهد دوران در برخی از مستحدثات شاهنشاه با فرهنگ و هوش و قریب به آن گلستان گلفروش و معروف به برج نوش است، معیّن فرمود.

رضا قلی خان ایلخانی و محمد خان قرایی را در ارگ همایون محبوسا نگاه داشتند و عبد الرضا خان یزدی را در فرّاشخانه خارج ارگ اعلی غلّ و زنجیر بر دست و پا گذاشتند- بمنّه و جوده.

ذکر وقایعی که قبل از ورود و بعد از ورود نوّاب نایب السـلطنه در دار الخلافه دست داد تا هنگامی که روی مبارک به خراسان نهاد اعمّ از وفات و قتل رضا قلی خان ایلخانی و عبد الرضا خان یزدی و سایر اوضاع اتفاقیّه

قبل از ورود نوّاب نایب السلطنه العلیه به دربار سنیّه، دعوایی فی مابین نوّاب امیرزادگان یزد و کرمان دست داد و کیفیت آن را کلك دو زبان به این طریق زبان برگشاد که: نوّاب امیرزاده قهرمان میرزا خلف ارجمند حضرت ولیعهدی که حاکم دار العباده یزد بود، جمعیتی از جماعت یزدی و نائینی و غربا فراهم آورده آن ها را ضمیمه پانصد نفر سواره و پیاده خراسانی که قبل ازین نگارش یافته، کرد [و] محمدنظر خان مافی و بدر خان جلیلوند را که سرتیپ نوکر خراسانی بودند، برداشت و با جمعیّت مزبور روی به ولایت کرمان گذاشت. از آن طرف نیز نوّاب فروغ الدوله اباقا خان میرزا خلف حضرت حسن علی میرزا، احتشادی از اهل کرمان نمود و به عزیمت مقابله با یزدیان پای جلادت برگشود. در قلعه باغین کرمان تلاقی فریقین دست داد و دست زمانه ابواب بلا برگشاد. به یک حمله از کرمانیان قشون یزد و متجنّده خراسان پشت دادند و محمد نظر خان مافی و جمعی از آن جمعیّت در بین گیرودار به قید اسار درافتادند. معادل دویست نفر از ایشان مقتول گردید و بقیه السیف در جایی قرار نیافته به دار العباده یزد رسید. نوّاب فروغ الدوله در آن دعوا خود مباشر کار جدال بود و جمیع احمال و اثقال و دوابّ ایشان را کسیب نمود.

بعد از عرض فقرات معلومه به دارای دادگر، جسارت نوّاب قهرمان میرزا به اقصی الغایه موجب اشتعال نایره قهر قهرمانی شد و به جهت دفع مایقال فرمان و خلعت ایالت ولایت کرمان به نام نامی نوّاب امیرزاده هلاکو میرزا خلف ارشد نوّاب حسن علی میرزا، صادر از مصدر خلافت و حکمرانی آمد. بالجمله، بعد از ورود نوّاب نایب السلطنه العلیّه به دار الخلافه بهیّه، برحسب امر سنیّه قرار ایالت دار العباده یزد را به طوری دیگر دادند و نوّاب سیف الدوله میرزا ولد حضرت ظلّ السلطان را که سابقا در آن دیار حکمروا

بود، مجددا به حکومت فرستادند. نوّاب قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی و پانصد نفر نوکر خراسانی، حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی معزولا روی به خراسان نهادند.

خلاصه اوضاع دیگر، داستان قتل عبد الرضا خان یزدی بود که اتفاق افتاد و حقیقت آن را کلک سخن دان به این آیین عرضه داد که: بعد از آن که عبد الرضا خان نادان- از قراری که نگارش یافت- مباشر آن نوع بی حرمتی نسبت به اهل و عیال نوّاب محمد ولی [۴۷۹] میرزا، ولی نعمت خویش گردید و نوّاب معزی الیه به دربار فلک مدار شتافته، اقامت گزید؛ همواره در خاک پای مبارک استدعایش این بود که مرا در آرزویی که در قلب بی آرام است، استیلای بر آن یزدی نمک به حرام است. حضرت اعلی از فرط ملاطفت بی منتها وعده های ملوکانه به او می فرمود و قلب امیدوارش را به این نوع تسلّی می نمود. طالع فیروزی مطالع شهریاری یاری کرد و نوّاب نایب السلطنه، به نوعی که نگارش یافته، آن نمک به حرام را به دست آورد. عبد الرضا خان در روز ورود به دار الخلافه طهران از راه خباثت باطنی قدری تریاک خورد و به سبب تعویق در اجل موعود نمرد. در کریاس بلند اساس نیز کاردی از کمر فرّاشی که مستحفظ او بود کشید و بر شکم خویش زد و کارگر نگردید. ظهور این دو صورت موجب وفور غضب شاهنشاه صاحبقران گشته، به وعده کریمانه ملوکانه وفا نمود و آن نادان را به دست نوّاب محمد ولی میرزا داده تأکیدات شدیده در باب سیاست او فرمود. نوّاب معزی الیه به شکرانه این موهبت عظمی چندین بار روی بر خاک نیاز گذاشت و آن بی حیای نمک به حرام را با غلّ و زنجیر از حضور شاهنشاه کشورگیر گرفته، راه سرای خویش برداشت. به ملاحظه این که شاید به همین دو زخم که بر خود زده درگذرد و راه دیار آخرت درسپرد، او را به خانه خود برد و علی مراد خان افغان غلام پیشخدمت و جرّاح باشی سرکار اقدس را با آقا میرزا بابای حکیم باشی نوّاب ولیعهد مقدّس بر سر او آورد. در عرض راه از ارگ معلّی تا دولت سرای شاهزاده والا- هجوم عامه زیاد گشت و نوّاب اشرف به ملاحظه عصبیّت عامه، آن روز و آن شب از سیاست او درگذشت.

روز دوشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و

نه، هنگام طلوع فجر که زمان افول کوکب حیات آن فاجر بود، ولدان حضرت محمد [ولی] میرزا و سایر اهل و عیال از سفید و سیاه که هریک داغ ها از آن مردود حال تباه در دل داشتند، با آلات و ادوات جارحه از شمشیر و کارد و خنجر و تبرزین و دبّوس (۱) و ششپر (۲) و مقراض و ساطور و سوزن و نشتر روی به منزل او گذاشتند. سه نفر از نوّاب امیرزادگان که عبارت از چنگیز میرزا و ناصر الدّین میرزا و نصر الله میرزاست با یک نفر داماد او که به نام امام قلی میرزا و نبیره امیربیک جان پادشاه بخاراست، مباشر قتل او شدند و باقی اهل و عیال از ذکور و اناث هریک سیاستی درباره او به عمل آورده و از ضرب ساطور و مقراض و سوزن کالبد او را پاره پاره کرده از حصول این مأمول آسوده و فارغ بال آمدند. نعش پلیدش را در معبری عام انداختند و او را عبره للنّاظرین ساختند و بعد از دو روز به کفن و دفنش پرداختند.

بالجمله، در باب سایر خوانین خائنین خراسان، دریای رحمت شاهنشاه مروّت آیت به جوش آمد و ایشان را آیت رستگاری زیور گوش شد. محمد تقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز را غلّ و زنجیر از دست و پا برداشتند و از نسبت چاکری سرکار ولیعهد زمان و عزیمت دار الملک خراسان فرق اعتبارش را بر فوق آسمان برافراشتند. رضا قلی خان زعفرانلو را با دو پسر کوچک و محمّد خان قرایی را به نیّت توقف در تبریز روانه دار الملک آذربایجان فرمودند. رضا قلی خان در منزل میانج شقاقی روی به عالم باقی کرده، محمد خان را صحیحا سالما وارد دار السلطنه تبریز نمودند.

دو تاریخ قتل و وفات عبد الرضا خان یزدی و رضا قلی خان ایلخانی از کلک مؤلف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

تاریخ قتل عبد الرضا خان حاکم سابق یزد

آن خان پست فطرت عبد الرضای یزداز شوری نمک به حرامی ز پا فتاد

مامش به روزگار ز قوم یهود بودبر زاده یهود کجا باشد اعتماد د.

۱- . عمود آهنین، گرز آهنی، چوبدستی ستبر که سر آن کلفت و گره دار باشد.

۲- . نوعی گرز آهنین که دارای شش پهلو باشد، چوبدستی ضخیم و کوتاه دارای سری گرد که به وسیله خطوط به شش قسمت شده و بر آن میخ های درشت کوبیده باشند.

مشتش گره به جبهه و دستش به کاسه درآری یهودزاده خبیث است و بدنهاد

با آن که کیقباد بدی دشمن یهودخود را همی شمردی همدوش کیقباد

مفعول من یراد کجا می سزد همی فَعّال مایُرید شود در چنین بلاد

[۴۸۰] این شعر خواجه حافظ در وصف او بخوان شاها روا مدار که مفعول من یراد

اوّل ز شاهزاده محمّد ولی گرفت در یزد اختیار و فرو هشت انقیاد

خود بعد از آن همی در دار العباده بست بس در زفتنه در همه اطراف برگشاد

از فرط بدنژادی کافر نهاد شدکافر نهادی است بلی کار بدنژاد

عبّاس شه به حکم شهنشاه رفت و کرداو را اسیر پنجه عباسیان راد

آورد سوی ری به مکافات این عمل زین کار شاهزاده ولی شد زیاد شاد

خاقان زوعده های ملوکانه اش بدادبر دست پور و پور هم از روی اجتهاد

انداخت زادگان را بر جان او ز قهراز بسکه دیده بودند از وی ستم زیاد

شمشیر و خنجر و قمه و کارد بر تنش افکنده و شدند بَرو چیره از عناد

پاداش این نمک به حرامان چنین بودداریم بس حکایت از رفتگان (۱)بیاد

کس با ولیّ نعمت خود کی کند چنین هرگز به روزگار ازو نام هم مباد

تاریخ قتل کرد رقم کلک خاوری عبد الرضا حاکم یزد از بلا بباد تاریخ وفات رضا قلی خان ایلخانی

ز آباء در خراسان ایلخان بودبه لب آبای او را زان بنی حیف

ز مرگ اوست در مضراب چنگ آه ز سوگ اوست در بن های نی حیف

ازو اندر دل آزاد نِی دادوزو اندر لب مینای مِی حیف

چو بودی قطب گردون رشادت ز مرگش بر لب قطب و جُدی حیف

به خارستان دهر او را گل روی فسرد از تندباد سرد دی حیف

نبرد از زندگانی کام و او رابساط زندگانی گشت طی حیف

چو اندر راه آذربایجان مردسرایت کرد در تبریز و خوی حیف ن)

۱-. مجلس و ملی: (رفته گان)

به ارمن بر رخ ارباب خوی خوی به طهران بر لب اشراف جی حیف

بکش هی وای و هی افغان و هی آه بگو هی وا و هی بیداد و هی حیف

ازین غم جاودان باشد سزاواربه لب در خاوری را پی به پی حیف

چو شد پای ادب داخل بشد سال ز خان زعفرانلو گوی ای حیف بالجمله، در خلال این احوال، نوّاب امیرزاده خسرو میرزا که از قرار نگارش به عقب جمعیّت آذربایجانی رفته بود، با افواج قاهره در رسید و دو سه روزی در خارج دار الخلافه توقف کرده برحسب امر اعلی و صوابدید حضرت والاـ با جمعیّت مزبوره روانه خراسان گردید. محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی باشی حضرت ولیعهدی و آقا میرزا بابای تبریزی حکیم باشی آن سرکار به صوابدید نوّاب معزی الیه به سفارت دولتین روس و انگریز نامزد آمدند و به سبب مطالبی که- ان شاء اللّه المجیب- عن قریب ذکر خواهد شد، با نامه جات و نوشته جات روانه دار السلطنه تبریز شدند که در آن جا تدارک کار خود را دیده روانه شوند.

[مصراع]:

غافل که قرار کار نوعی دگر است

بالجمله، اوضاعی دیگر که در ایّام توقف سرکار ولیعهدی اتّفاق افتاد، یکی آمدن نوّاب شاهزادگان از عراق و مازندران است. نوّاب محمّـد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان باز به سبب طاعون روی به درگاه همایون نهاد و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق نیز به علت وفور همین بلاـ در آن ولاـ شرفیاب گشته چندی در درگاه همایونش اقامت دست داد. چون در ولایات کرمانشاهان و لرستان هم بلای طاعون از حدّ افزون رخ داده طولی کشید، لهذا نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدّات عراقین عرب و عجم نیز احضار گردید، ولی در توقف نوّاب نایب السلطنه نرسید. نوّاب بهاء الدوله بهمن میرزا هم از ولایت سمنان به دربار عیّوق شأن شتافت و چندی (۱) در آن مأمن امن و امان آرام یافت.ی)

۱- . مجلس و ملی:+ (چندی)

یکی دیگر از اوضـاع اتفاقیه، داسـتان عزل و نصب دو نفر میرزا محمـد تقی [۴۸۱] علی آبادی و نوائی در منصب جلیل منشـی الممالکی است. تبیین این مقال آن که جناب میرزا محمـد تقی علی آبادی که مـدّت سه سال منشـی الممالک دیوان قـدربنیان اعلی بود، از فرط تربیت و مرحمت شاهنشاه صاحبقران روزبه روز بر مراتب عزّت و اعتبار می افزود؛ فرمان قریه [ای] از خالصه جات بلوک شـهریاری را بدون عرض حضور از دفترخانه مبارکه گذرانید و به سبب ظهور این خبایت (۱) از آن منصب جلیل معزول گردید.

شاهنشـاه قـدردان خواست مؤلّف این روزنـامچه همـایون را به این خـدمت باز دارد، علّتی به هم رسـید که رأی همایون اعلی، الجاء منحرف گردیـد. تبیین این مقال آن که حضـرت صـندوق دار اندرون همایون ملقبه به خازن الدوله، منسوبه [ای] اناثیّه از اسـرای ارامنه داشت و او را در عقـد میرزا اسـد الله ولـد حاجی میرزا رضا قلی نوائی منشـی الممالک سابق گذاشت. برادر مهتر میرزا اسـد الله، که عبـارت از میرزا محمـد تقی نوائی است، به سـبب این نسـبت و حکم موروثیّت دست توسـل به گوشه مقنعه خازن الـدوله زد و مشارالیها در سـرکار اقـدس با جدّ و جهـد تمام واسـطه این کار گردیـد و چون به سـبب کرورات نقـدی و جنسی کمال احترام و اعتبار را داشت، به مطلب رسید. شاهنشاه قدردان، این بنده مدحت ارکان را به وزارت دار الامان کرمان وعده داده به اظهار این نوید به خیال سکوت من در این کار افتاد.

بالجمله، نوّاب نایب السلطنه العلیه در مدّت توقف در دربار سنیّه، هر روز به مرحمتی جدید سرافراز می گشت و لحظه به لحظه از ظهور عنایتی سدید فرق اعتبارش از فلک دوّار می گذشت. از بدایت ورود تا ساعت مرخّصـی تحقیقا مبلغ پنجاه هزار تومان انعـام و اکرام از نقـد و جنس در وجه او عنایت شـد و خلاع آفتاب شـعاع پی درپی علاوه این مرحمت آمـد. در نوزدهم شـهر ربیع الاوّل آستان همایون را وداع نمود و با یک جهان حسرت عزیمت خراسان فرمود.ری

۱- . خبایت: پنهان کاری

ذکر اوضاع اتفاقیه در طهران اعم از ناخوشی تب لرزه و تغییر مزاج همایون و آمد و رفت نوّاب شاهزادگان

درین سال از تأثیرات اختر شوم، بلای تب لرزه به اقسام مختلف در دار الخلافه طهران شیوع یافت و تحقیقا در نفس آن بلد بیست هزار نفس از نوبه (۱) غش و سایر نوب مختلفه روی از عالم برتافت. در اکثر ممالک محروسه از عراق و فارس و آذربایجان و گیلانات و طبرستانات نیز به همین دستور، نوب متنوّعه می کردند و تقریبا معادل دویست هزار نفر در ولایات ممالک مذکوره ازین بلای ناگهانی مردند. بالجمله اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از مرخّصی حضرت ولیعهد دوران و اتمام فصل تابستان، از باغ دلگشای نگارستان نزول اجلال به دار الخلافه طهران فرمود و پس از روزی چند، مزاج همایون از حدّ اعتدال انحراف نمود. چندین نوبه از غبّ و شطر الغبّ و غیره عارض گردید تا بالاخره کار به مواظبه رسید. ساکنین دار الخلافه اعم از متعلّقان و متعلّقات دودمان خلافت و سایر مردم از نوکر و رعیّت، الی غیر النهایه مضطرب شدند و هریک- علی قدر مراتبهم- دعاگو و صدقه گزار آمدند. ارادت و فدویّت اهل عالم نسبت به این دولت معظّم در ظهور این مرض معلوم گشت که شب و روز در مساجد و مدارس و بقاع و خانه های مردم، اصوات یا الله و آمین از فلک دوّار می گذشت.

بیت:

پریشانی پادشاهان دمی پریشان کند خاطر عالمی اطبّای حاذق کثرت معالجه را باعث ضعف طبیعت دیدند و بالاخره ناخوشی مزاج مبارک را به قانون اطبّای فرنگ معالج گردیدند. گنه گنه درختی است در مملکت ینگی دنیا که استعمال پوست آن بالخاصیّه دافع نوب مختلفه [۴۸۲] می باشد. لاعلاج نوبه سرکار اعلی را به جوهر پوست آن درخت، که هم آن جوهر از جمله اختراعات اهل فرنگ است، معالجه نمودند و از دواهای غذایی و غذهای دوایی بر اضمحلال ضعف وت.

۱- . نوبه: تب، تب و لرز؛ نوب جمع نوبه است.

استقلال قوه افزودند. مردم به شکرانه این موهبت عظمی صدقات بی منتها به فقرا دادند و ابواب نشاط بر چهره غربا و ضعفا گشادند. نوّاب حشمت الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدّات عراقین عرب و عجم، که به سبب وفور بلای طاعون در کرمانشاهان و لرستان از قرار اظهار احضار شده بود، شرفیاب دربار اعلی گردید و پیشکشی نمایان به شکرانه صحّت ذات میمنت اقتران از پیشگاه حضور معدلت ارکان گذرانید و از وفور تفقّدات شاهانه بر مراتب اعتبار افزود. نوّاب شجاع السلطنه العلیه حسن علی میرزا به صوب دار الامان کرمان مرخّص گردید و چون اوضاع بنادر فارس و مهمّات ولایات کوهکیلویه فی الجمله اختلالی داشت، لهذا برحسب امر اعلی از راه اصفهان و دار العلم شیراز به صوب مقصد گرایید که هم تنخواه بقایای اصفهان را وصول فرموده، به خزانه عامره ایصال سازد و هم مدّت دو ماه در دار العلم شیراز مانده، به صوابدید برادر خجسته خود فرمانفرما، قراری در امور آن صفحات داده، بعد از اطمینان به مراجعت دار الامان کرمان پردازد.

[مصراع]:

ما در چه خیالیم و فلك در چه خیال

ذکر وقایع نوّاب نایب السلطنه در عرض راه خراسان و مأموریت نوّاب محمد میرزا به هرات و فتح کوسویه و اوضاع دیگر تا هنگام ورود به روضه علیّه رضویه- علیه و علی آبائه و أولاده آلاف الثناء و التّحیّه

قبل ازین نگارش یافت که، نوّاب نایب السلطنه العلیه در یوم نوزدهم شهر ربیع الاوّل از دربار سنّیه رخصت انصراف حاصل نموده به صوب خراسان شتافت.

سواره دسته جات شاهیسون و خمسه [ای] نیز در عرض راه، برحسب امر خسروی، ملتزم رکاب نصرت مآب شدند و جانبازان سمنانی و دامغانی هم به سرکردگی مصطفی قلی خان و غیره در عرض راه، او را همراه آمدند. به سبب رسیدن نوکر استراباد،

به سمت چمن کالپوش عزیمت فرمود و مدت ده روز در آن جا توقف کرده، پس از وصول نوکر استرآباد روی سعادت به شهر خبوشان نمود. در زمان توقف سرکار ولیعهد با احتشام در ولایت بسطام، نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا که از قرار نگارش در ارض اقدس به انتظار مأموریت هرات توقف داشت، حسب الفرمایش سرکار ولیعهدی روی به آن صوب گذاشت. نوّاب خسرو میرزا با افواج آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی در رکاب برادر بلنداختر روان شد و ملک قاسم میرزای افغان ولد حاجی فیروز الدین والی سابق هرات و شاه پسند خان افغان که هر دو مدّعی کامران میرزای والی لاحق بودند، به همراهی موکب اشرف شتابان آمدند.

نجف قلی خان شادلو و سایر خوانین اتراک و غیره با سواره خود علاوه بر افواج آذربایجانی گشتند و امیر علی نقی خان عرب زنگوئی وکیل خراسان و حاکم طبس و امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات با تفنگچیان اعراب در عرض راه هرات ملحق گشته، در راه خدمت گزار از سر و جان گذشتند. میرزا موسی رشتی نایب خراسان برحسب قرارداد ولیعهد دوران، در آن سفر مباشر خدمات نوّاب امیرزاده شد و از افواج آذربایجانی و سواره و پیاده خراسانی معادل پانزده هزار جمعیّت در رکاب سرکار امیرزاده آماده آمد.

بالجمله، حضرت ولیعهد دوران نیز بعد از حرکت فرزند ارجمند از ارض اقدس، در اوایل شهر جمادی الاول از خبوشان حرکت فرموده، وارد آن روضه مقدس گردید و سواره و [۴۸۳] پیاده رکابی را که همراه داشت، به اتفاق جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام در عقب نوّاب امیرزاده با احترام روانه هرات گردانید. چون ولایات کوسویه و غوریان از قراری که سابقا نگارش یافت، در تصرّف یار محمّد خان وزیر [بود] و خود مشار الیه در ارض اقدس دستگیر و متعلّقان او در قلعه جات آن دو ولایت با کمال تیقّظ و تدبیر بودند، لهذا بعد از وصول موکب فیروز نوّاب امیرزاده، (۱) مستحفظین آن قلعه در سپردن حصار مضایقه نمودند؛ حضرت امیرزاده، افواج قاهره و توپخانه شاهره را حکم به یورشو)

۱- . ملی و مجلس:+ (و)

فرمود و طالع بی زوال شاهنشاه صاحبقران، آن قلعه آسمان شأن را در عرض یک ساعت مفتوح نمود. جمعی از افاغنه فراعنه که در آن قلعه بودند، دستگیر گشته، فوجی از پیادگان خراسانی را مستحفظ نمودند. این قطعه در تاریخ فتح آن حصار از طبع مؤلف مدحت سپار تراوید و به جهت یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

عزم امیرزاده بگشود کوسویّه داخل شد اندران حصن و آن حصن جسم و او روح

فرمایش ولیعهد خوش آن حصار بگشادآن کس که صاحب عزم فرمان اوست ممدوح

ز آفات رست آن ملک از طالع شهنشاه کشتی است با سلامت گر ناخدا بود نوح

از زمره اهالی سودی نداد کوشش پیداست تا چه مقدار جنبش ز جسم مذبوح

بی قال وقیل آمد آن قلعه در تصرّف یک تن نماند رنجور یکسر نگشت مجروح

در وادی سلامت یاران ستاده قائم در عرصه سیاست خصمان فتاده مطروح

بعد از گشایش حصن از حسن یاری بخت در حضرت ولیعهد شرحی نوشت مشروح

پس خاوری به تاریخ پا برنهاد و گفتااز عزم آن ولیعهد شد کوسویّه مفتوح بالجمله، بعد از نظم ولایت کوسویّه روی به ولایت غوریان گذاشتند و چون منظور کلّی تسخیر ولایت هرات بود، علی العجاله پیچیدگی به ولایت غوریان را موقوف به وقتی دیگر داشتند. کامران میرزای والی هرات از فرط بدبختی چنان اندیشید که راه

سیل بی زنهار را از خاشاکی توان بست، لهـذا معادل پنج هزار سواره و پیاده افغان را به اسـتقبال سپاه ظفرعنان از هرات بیرون فرستاده، خود به امیـد فتح ایشان در شاهراه انتظار برنشسـت. پس از وصول موکب فیروز امیرزاده اعظم به سامان پل نقره، سـه فرسخی هرات، غولاـن افغـان نیز در رسـیدند و نور و ظلمت بـاهم مقابـل گردیدنـد. از یمن اقبال بی زوال شاهنشاهی، به یک شلیـک توپ صـاعقه فشان و یک حرکت تیپ ظفرعنان،ماننـد برگ از درخت ریختنـد و بقیّه السّیف به دامان فرار آویختنـد. سواران خراسانی، آن قوم عفریت مبانی را تا دروازه هرات تعاقب نمودند و اردوی والا در نیم فرسـخی شهر بار اقامت انداخته، لحظه لحظه بر نظم کار سـپاه می افزودند. جناب قائم مقام بعد از ورود به غوریان، احتیاطا معادل دو هزار پیاده و سواره در دور قلعه به محاصـره گـذاشت و خود بـا سـایر دسـته جـات راه هری برداشت. بعـد از الحـاق دسـته جات رکابی به موکب والا، باز کامران میرزا احتشادی دیگر کرد و جمعیّت او به جهت جـدال روی به معسـکر فیروز آورد. این دفعه کوشـش دلیرانه کردند و شکستی مردانه خوردند. نوّاب نایب السـلطنه که در ارض اقدس توقّف داشت، بعد از اطلاع ازین اوضاع مسرعی سریع السیر به دربار فلک شأن برگماشت.

در اواخر شـهر جمـادی الاـوّل، این اخبار بهجت مثل در دار الخلافه جاویـد محلّ، معروض رأی شاهنشاه بی بـدل شـد و زیاده موجب انبساط و سـرور خاطر خورشـید محل آمد؛ غافل که زمانه غدّار است و روزگار غدّار ناپایدار؛ هر انبساطی را انقباضـی در پی است و هر بهاری را خزانی به علاوه دی. عن قریب- ان شاء اللّٰه المجیب- وقایع آن مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

لمؤلّفه: (۱)

میشود بیرون ز خرگاه فریدون ایرجی یا که از ایوان گشتاسب رود اسفندیار [۴۸۴] المقدّر کائن (۲)د.

۱- . ملی و مجلس: (مولفه)

۲- . آن چه مقدر شده، خواهد آمد.

ذکر ترتیب نقوش صف سـلام حضرت اعلی در محل چشمه علی واقعه در خاک ری بر سنگ و اظهار حقیقت مکنونات خاطر شاهنشاه فلک اورنگ و تحریر قطعه تاریخ زاده از طبع با فرهنگ

سلاطین سـابق را از پیشـدادیان تـا زمـان بعثت، بلکه بعـد از بعثت نیز قـانون این بوده که نفوس خویش را در امکنه متفاوته بر وضع مختلفه بر سـنگ نقش می بسته اند و نقاشان با صنعت و حجّاران سنمّار صفت از فرط نیرنگ سازی، رونق کارخانه مانی را می شکسته اند؛ چنان که نقوش عمارت تخت جمشید در بلوک خفرک و مرودشت فارس و بعضی نقوش دیگر در بلوکات مملکت مزبور، اعمّ از کازرون و دارابجرد و جهرم و قیر و کارزین و غیره و همچنین در ممالک عراق و خوزستان بر ثبوت این مـدعا، دلیلی است واضـح و برهـانی است لایـح. شاهنشاه صاحبقران خواست مثل سایر، سـلاطین از خود آثاری در روزگار به یادگار بگذارد و نقشی از کرده سلاطین سلف بردارد.

در عرض راه دار الخلافه و بقعه مقـدّسه شاهزاده عبد العظیم، چشـمه ای است معروف به چشـمه علی (۱) که رودی موجود از وسـط کوه کوچکی برمی آیـد و در آن صـحرا جـاری می شود. محوطه وسـیعی دارد که قابل و لایق این عمل است. اسـتادان چابک دست نقاش و سـنگتراش را امر فرمود که در یک ضـلع از اضـلاع آن محوطه برابر جنوب صف سـلام سـرکار اقدس و ملک زادگان مقدّس را منقوش و منقور سازند و با جهدی کامل به مراتب سحرسازی پردازند.

عبد الله خان اصفهانی نقّاش باشی و معمارباشی که در صنایع مهندسی و نقاشی، ثانی سنمّار و مانی است، به انجام این خدمت کمر همّت بربست و از وسط سال ماضی تا اوایل این سال نیکومآل، این صنعت را جلوه بروز داده، از توّجه خاطر همایون اعلی بر قلّه جبل افتخار و اعتبار برنشست. به این بنده مدحت گزار امر شد که قطعه تاریخیه.

۱- . در ضـلع شـمالی بـاروی ری قـدیم صـخره ای است که از سوراخ آن آب زلالـی بیرون می آیـد در شـمال گورسـتان ابن بابویه.

سراید (۱) و حقیقت نسب و حسب این دودمان رفیع الشأن را در آن قطعه مذکور نماید.

بنابرآن، برحسب امر همایون قطعه [ای] موزون و دو مصراع شعر بر تاریخ خوش مضمون بدان مقرون ساخت و به جهت اطلاع آیندگان به تحریر آن پرداخت. قطعه مزبور بر دور آن نقوش محرّر است و بینندگان را در نظر.

لمؤلفه:

حضرت صاحبقران فتحعلی شاه جلیل کش بود فرمانده روی زمین جدّ و تبار

جد اعلایش بود همنام او فتحعلی آن که از تیغ جهانگیرش جهان جست اعتبار

جدّ دیگر شد حسن شاه آن که از نیروی بخت ملک ایران را مصفّا ساخت چون نعم القرار

شد جهانسوزش پدر عمش محمد شاه رادکز وجود آن دو دارند ایل قاجار افتخار

مرز گرگان مسکن و آفاقشان زیر نگین ملک توران مأمن و ایرانشان در اختیار

آن چهار از تیغ بودند افتخار کائنات خسرو صاحبقران شد افتخار آن چهار

باجش آمد از فرنگ و زنگ و هند و روم و چین وندرین دعوا بود برهان کتاب روزگار

قرب چل سال است کآن آرایش ملک و سریرملک را رونق گزار و تخت را زینت نگار

تاکنون اولاد و احفادش فزون از هشتصدهر یکی در رزم دشمن رستم و اسفندیار د)

۱-. ملی و مجلس: (سرآید)

بختش ایمن از وبال و اختر آزاد از زوال ملک بیرون از حساب و دولت افزون از شمار

دین احمد را معین و کیش حیدر را مطیع حق پرست و حق شناس و حق پذیر و حق گزار

بین درین سرچشمه تمثال شهنشاه و بخوان قصّه ظلمات و جم را بعد ازین افسانه وار

بنگر از این صخره انوار خدایی چون کلیم کآن روایت را درایت گشته نقش شهریار

تا ز هر مصراع تاریخی دگر باشد عیان خاوری گفتا دو مصرع چون دو درّ شاهوار

نقش اسکندر بود از چشمه حیوان پدیدباز یا انوار حق از طور موسی آشکار

ذکر خاتمه کار نوّاب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیه واقعه به درگاه مقدس و ظهور التفات درباره بازماندگان و نونهالان نورس

در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق با سال فرخ مآل قوی ئیل ترکی، نوّاب مستطاب نایب السلطنه العلیّه عبّاس میرزا را، ناخوشی مزمنی که عبارت از ورم کلیه باشد [۴۸۵] به هم رسید و برحسب امر اعلی جناب میرزا محمد طبیب اصفهانی احمدآبادی- از قراری که نگارش یافت- به جهت معالجه آن حضرت روانه تبریز گردید. مدّت یک سال در آن ولا توقف کرد تا- الحمد لله و المنّه- ناخوشی مزبور روی به بهبودی آورد. چون بی احتیاطی در حلق و جلق لازمه ذات انسانی است، رفته رفته امراض دیگر از قبیل بواسیر و نواسیر رخ داد و بالاخره حرارت کبد شدّت کرده روز

به روز، روی در ازدیاد نهاد. اطّبای ایران و انگریز در معالجه، یدبیضا کردند تا مزاج مبارک آن حضرت را فی الجمله به اصلاح آوردند. مدّت دوازده سال صحیح به حکمت های علمی و عملی طبیعت را به حالت خود برپای داشتند و از قوّت طالع شاهنشاهی، آن امراض مزمن را به حالت قوّت و قدرت نگذاشتند.

درین سال که ولیعهد خجسته خصال از قراری که ذکر شد، از خراسان به درگاه معدلت نشان گرایید و به سبب شدت حرکت، مرض مزمن تر گردید و ورمی سخت از پنجه هر دو پای مبارک تا بیخ ران به هم رسید، اطبای انگریز که عبارت از حکیم کارمل و جان مکنیل باشند، به مرافقت اطّبای ایرانی کلّا متفق اللّفظ آن حضرت را منع از حرکت نمودند و لحظه بر لحظه بر انکار می افزودند. جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام، از فرط دولتخواهی، حقیقت این مطلب را به خاکپای اقدس عرض نمود. اعلیحضرت شاهنشاه جهان نیز به توسط نوّاب شاهزادگان و محارم اندرون همایون، ولیعهد دوران را ازین عزیمت منع فرمود و آن حضرت این ممانعت را از جناب قائم مقام دانست و در حضور والا او را معاتب ساخته، از دست مرحمت پیوست او را کوبید تا توانست. چون غیرتی فطری لازمه ذات ولیعهدی بود و لحظه به لحظه تسلط بر ولایات هرات و خوارزم را خیال می نمود، لهذا آن همه ممانعت را قبول نفرمود.

از قراری که ذکر شد، در روز نوزدهم شهر ربیع الاوّل با کمال شوق به دار الملک خراسان شتافت و به سبب حرکت زیاد، مرض مزبور اشتداد یافت. چون حضرت آقا میرزا بابای تبریزی حکیم باشی خود را موافق نگارش به سفارت انگلتره نامزد کرده بود، طبیبی دیگر هم که از مزاج مبارک به واجبی اطلاع داشته باشد در رکاب آن حضرت نبود، لهذا حضرت اعلی حکیم کارمل انگریز را مبلغ پنج هزار تومان نقد به صیغه حق القدم داده به اتفاق میرزا علی نقی رکن مازندرانی خویش و معتمد جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار دولّو از عقب او به دار الملک خراسان فرستاد و از قضایای اتفاقیه، حکیم مزبور در عرض راه گرفتار نوبه غش گشته، در منزل میامی بسطام قدم به عالمی دیگر گشاد و میرزا علی نقی مزبور به ارض اقدس شتافته، مراتب را به حضرت ولیعهد

دوران عرضه داد. بعـد از اطلاع امنای دولت قاهره (۱) از وفات حکیم مـذکور، جان مکنیل را، که از قرار نگارش، نایب اوّل و مسـتعدّ السّفاره بود، تکلیف به عزیمت خراسان نمودند. چون مشار الیه از کیفیّت ناخوشی ولیعهد نامدار اطلاعی کامل داشت، از در انکار صـرف درآمـده اولیای دولت نیز اصـرار را موقوف فرمودند. حکیم داود خان مسـیحی را که در دار الخلافه طهران بود، تـدارکی شایـان دیـده، خواسـتند روانه نماینـد. از اتفاقـات، مشار الیه را نیز بلای نوبه عارض گشت و از عزیمت این سـفر درگذشت.

صاحبقران اعلی مسرعی سریع السیر به دار السلطنه تبریز فرستاده، حکم فرمود که آقا میرزا بابای حکیم باشی سفارت انگلتره را موقوف سازد و به جهت معالجه معجّلا به دار الملک خراسان پردازد. به مصـداق: (إذا أراد اللّه شـيئا، هيّأ أسـبابه) این تـدبیرات کلّا برخلاف تقدیر بود تا قضیه ناگزیری که قلم را در تحریرش کمال تقصیر است، رخ نمود.

تبیین این مقـال آن که نوّاب نـایب السـلطنه العلیّه بعـد از روانه کردن جنـاب [۴۸۶] میرزا ابو القـاسم قـائم مقام به صوب هرات بلافاصـله بستری شد و ورمی که در اعضای سافل بود، مایل به برتری آمد. بالاخره کار به استفراغ کبد کشید و علامت وصول هادم اللـذّات ظاهر گردیـد. میرزا علی نقی رکن معتمـد جناب آصف الـدوله را که در ارض اقدس بود، احضار نمود و فقراتی چند جانگداز به این آیین در نزد او ادا فرمود که:

(از طالع بی زوال شاهنشاهی مرا چنـد فقره نشانه سـعادت است و علامت وصول بر مـدارج عزّت و دولت: اوّل آن که، از عهد صبی تاکنون که سـنین عمرم به چهل و هفت رسـیده، با کفره روسـیه و فجره رومیّه در زدوخورد بودم و از فیض سعادت همـایون اعلی، تمامت عمر خود را صـرف جهاد نمودم؛ دویم آن که، الحمـد للّه در حین خـدمت شاهنشاه اسـلام پناه، عالم را وداع کردم و حسـرت فقدان خدمتی را در خاک نبردم؛ سیم آن که، در چنین تربت پاکی زندگانی را بدرود گفتم و بر خاک هلاک خفتم؛ چهارم آن که، در عهـد دولت روزافزون با عزّتی شایان مرگ را دریافتم و در صورت رضای خـدا و سایه خـدا، به اعلی فرادیس جنان شتافتم. عیالم، عیال شاهنشاه است و بازماندگانم، خانه زادد)

۱- . ملی و مجلس:+ (بعد)

آن درگاه. للّه الحمد آرزویی در دل ندارم و با کمال شوق و انبساط روی به بساط انحطاط می آرم).

بالجمله، در صبح پنجشنبه دهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و چهل و نه، مطابق با سال ئیلان ئیل ترکی، طایر روح پرفتوحش از قفس تن، بال پرواز گشود و در شاخسار درخت طوبی آشیان نمود. خروش از حریم حرمت برخاست و هر تن از خاصان در این مصیبت عظمی هنگامه ها آراست. میرزا علی نقی را در همان روز وفات، به عزیمت دار الخلافه برگماشتند و سه روز و سه شب، نعش شریفش را در ارگ منیف ضبط کرده، این قضیه را از اهل شهر پنهان داشتند. پس از بروز این فقره، اهالی شهر ماتمی عام برپا کردند و آن نعش مطهّر را به آدابی شایان به روضه رضیّه جناب رضویّه- علیه الثّناء و التحیّه- برده، در محلّی مرغوب مدفون آوردند (۱). در یوم جمعه بیست و چهارم شهر مزبور، میرزا علی نقی مذکور وارد دار الخلافه طهران شد و پس از دو روز دیگر این خبر وحشت اثر به جسارت دو نفر از شاهزادگان کهتر معروض رأی صاحبقران عدالت ارکان آمد. کیفیّت کدورت و ملالت خاطر خطیر اعلی در این مصیبت عظمی، وجدانی است نه تحریری. آنچه فریدون عجم را از فقدان ایرج و شاه گشتاسب را از سوگ اسفندیار بر سر آمد، این سلطان صاحبقران را در قضیه آن فرزند ایرج خصال اسفندیار مثال میسّر شد.

جمیع شاهزادگان اعظم و خادمان حرم محترم و خاصّان درگاه و وشاقان خرگاه و عموم رعیّت و سپاه بر رسم عبّاسیان، ملبّس به لباس سیاه آمدند و از وفور خروش و ناله، برهم زن بنیان ارکان هفتمین بارگاه شدند. بزم تعزیت و قرائت در سرای نوّاب ظل السلطان علی خان شاهزاده، که برادر صلبی و بطنی اوست، تا سه روز متوالی برپا بود و هر طایفه دسته دسته علی التوالی در آن سرا آمده تعزیه داری می نمود. علی العجاله فرامین قضاآیین به افتخار نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا و جمیع امرا و وزرا و خوانینت.

۱- . محل دفن عباس میرزا در پای پلکان صحن گوهرشاد، در جوار حرم حضرت امام رضا (ع) روبه روی ضریح مبارکه است.

دربار ولیعهد غفران نشان و مملکت خراسان شرف صدور یافت و به جهت تسلیه خاطر بازماندگان آن مرحوم، لاچین خان ترکمان غلام پیشخدمت خاصّه دربار فلک شأن، به دار الملک خراسان شتافت.

خلاصه احکام این که قرار کار بر همان منوال است که بود. ممالک آذربایجان و خراسان از [آن] نوّاب محمد میرزاست و تربیت او به اقصی الغایه منظور نظر مرحمت آرا. به طریقی که در حضرت ولیعهد مرحوم خدمت می نموده اند، زیاده به کار صداقت پردازند و درباب انجام کار هرات خود را به قصوری راضی نسازند و همچنین آقا علی اکبر مازندرانی پیشخدمت را با احکام لایقه روانه آذربایجان، و حضرت اعلی به بازماندگان آن مملکت نیز به همان سیاق خراسان [۴۸۷] رطب اللسان آمد.

خلاصه تاریخ وفات آن حضرت از کلک مؤلف تراوید و درین رساله درج گردید.

لمؤلفه:

ای دریغ از کینه این چرخ غم پرور که هست با بد و نیک جهانش عادت کین پروری

آوَرَد از بهر بردن، پرورد از بهر مرگ هان مپنداری پسر کار فلک را سرسری

عزم او جان کاهی است ای دل ز ماهِ مغربی کار او بی مهری است ای جان ز مهر خاوری

غم دهد اهل جهان را، جان ستاند در عوض عالمی او را درین بازار باشد مشتری

فرق او را دور کرد از افسر فرماندهی دید اگر خورشید بر فرق مهی کرد افسری

دست بیرون کرد و با سرپنجه کین بردریدآن گریبانی که گوی اوست ماه و مشتری

برد آن شهزاده کاو تاج سر شاهنشهان از سر شاه جهان برداشت تاج سروری

نایب سلطان اعظم حضرت عبّاس شاه آن که در رسم جلالش سیرت پیغمبری

صارم اعدا شکار او به روم و روس کردآنچه اندر خیبر و صفّین حسام حیدری

بس غزا با کافران بودش عزیز از تیغ اوخوارتر ترسای روسی از یهود خیبری

در شکار جرگه کفّار کردی پردلی در قرار احمد مختار کردی یاوری

خواستی فارغ شهنشه را زِ حزم و عزم و رزم شه به بزم عیش او دائم به نظم لشکری

در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب کردی ار بودی ز جان افراسیابش چاکری

داشت در دل عزم توران و هری کز حادثات در جناب ثامن آل عبا شد بستری

کارداران قضا دست از عمل برداشتندروح قدسی شد ز جسم نازنینش اسپری

نعش پاکش را در آن والا مکان کردند دفن حبّذا خوش زندگانی مرحبا نیک اختری

بهمنی رفت از میان اسفندیاری از جهان ای دریغ آن یال و کوپال و شکوه و سروری

زین عزا بر سر فلک را توده خاکستر است زین عنا در بر ملک را جامه نیلوفری

جامه عبّاسیان آمد شعار روزگارلیک دایم چاک چاک از فرط ماتم گستری

جای او را داد شاهنشه به پور رادِوی ز آن که بر نوباوگان خویش دیدش برتری

این ولیعهد دوم را پادشاهی درخور است هان دلا این داستان را خود حکایت نشمری

الغرض زد خاوری از بهر تاریخش رقم شد ولیعهد زمین عبّاس شاه از جان بری

ذکر مراجعت نوّاب امیرزاده محمّد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتّفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات

قبل از وصول خبر وحشت اثر قضیّه هائله ولیعهد مرحوم به نوّاب امیرزاده جلادت مرسوم، کارگزاران آن سرکار با کامران میرزای والی هرات بنای مراوده و مصالحه گذاشته، میرزا موسی رشتی نایب خراسان را با نجف قلی خان کردشادلو روانه شهر داشته بودند که قراری در کار موافقت نهاده، مراجعت نمایند. پس از رسیدن این خبر به امیرزاده مظفّر، چون قحط و غلا روزبه روز در اردوی ظفر اثر بیشتر و دشمن هم در پهلو خیره سر بود، نوّاب امیرزاده به جهت چندین مصلحت، میل به مراجعت فرمود.

میرزا موسی از شهر هرات به اردوی اشرف گرایید و نجف قلی خان به سبب گذرانیدن امور و قرار پیشکش دربار خلافت دستور، در نزد کامران میرزا متوقف گردید.

موکب والا به آیینی شایان از دور هرات حرکت و بعد از نزول به حوالی قلعه کوسویّه معادل دویست خانوار سکنه آن جا را اناثا و ذکورا کوچانیده ایشان را به امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات بخشید. خوانین اعراب را در همان منزل مرخّص

فرمود و بـا کمـال آراسـتگی در ربـاط کـافر قلعه منزل نمود. دسـته جات سواره رکابی را نیز در آن منزل مرخّص ساخت و در آخر شهر جمادی الاخره به ورود ارض اقدس پرداخت.

باز ماتم زدگان عزاداری از سـر گرفتند و عزاداران در هر گذرگاهی، شور روز محشـر را وداع گفتند. پس از انجام رسوم عزا، نـوّاب امیرزاده آزاده مقرّر فرمـود کـه هشت هزار نفر پیـاده نظـام [۴۸۸] آذربایجـانی را به سـبب طول ایّام سـفر مرخّص اوطان نماینـد. چـون فصـل زمسـتان و عزیمت از آن جـا به آذربایجـان ممتنع بود، لهـذا خوانین خراسـان نظر به حسن خلوصـی که با مرحوم ولیعهـد زمان داشـتند، نگذاشـتند و اسـتدعا نمودند که نوکر مزبوره در جمیع ولایات آن مملکت به قدر طاقت قسـمت شود تا هنگام ظهور ایّام بهار هر دسته [ای] بر سر هر خدمتی که مأمور است، رود.

پس از چنـد روز نجف قلی خـان شـادلو به اتفاق معتمـدی از کامران میرزا به عریضه [ای] ضـراعت آرا وارد و معلوم آمـد که معزی الیه اتمـام کار موافقت را محوّل به یار محمّـد خان وزیر خویش که در مشـهد مقـدّس بود، داشـته و رشـته اطاعت دولت خـداداد را بر گردن صداقت گذاشـته است. یار محمّد خان مذکور با کارگزاران سـرکار امیرزاده جلادت دسـتور، چند روزی بزم مشـاورت چیدنـد تـا کـار را به جایی که منظور بود، رسانیدنـد. قرار پیشـکش به مبلغ پانزده هزار تومان، و پنجاه بسـته شال کشـمیری داده شـد و بنای سـکّه و خطبه و مالیات همه ساله نیز نهاده کامران میرزا قرار یار محمـد خان را تن درداد و مبلغ پنج هزار تومان نقـد وجه پیشـکش را از ابتدا فرسـتاد. یکی از پسـران خود را به جهت ادای آداب تعزیت نامزد ارض اقدس کرد و معزی الیه با بقیه پیشـکش روی به آن مکان مقدّس آورد. بالجمله اهالی دو مملکت آذربایجان و خراسان از وضیع و شریف و قوی و ضـعیف و رعیّت و سـپاهی کلّا در جواب فرامین مطاعه شاهنشاهی که بعد از قضیه ولیعهد مرحوم به افتخار ایشان شرف صـدور یـافته بـود، عرایض ارادتمنـدانه تحریر گردیدنـد و در حضـرت اعلی رشـته اطـاعت و ارادت امیرزاده اعظم را بر گردن صداقت ثابت آوردند.

چون از قراری که نگارش یافت، مبلغ یک کرور از جمله ده کرور خسارتی دولت

روسیه باقی بود و ایمپراطور روس در هنگام رسالت نوّاب خسرو میرزا موقوف به مهلتی معیّن نمود. مرحوم نایب السلطنه پس از آن دو سال دیگر نیز مهلت گرفت و این مطلب را بنابر مصلحتی چند به امنای دولت قاهره نگفت. شاهنشاه عالم به تصوّر این که موعد اوّل گذشته و وعده ادای کرور مزبور گشته است، لهذا اراده فرمود که قبل از وقت، چاره [ای] درین کار نماید و ابواب تقاضای وکلای دولت روس را مسدود فرماید. حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه داوطلب این مطلب شد که خود به سفارت روس رود و دو برهم زن مطالبه یک کرور مزبور شود و اگر در دولت روس این معنی تحقق نپذیرد، به دولت انگریز رفته نظر به قرارداد تنخواه امدادی که در دو ساله جدال با روسیه داده نشده این کرور را خواهی نخواهی از کارکنان سرکار کمپنی بگیرد. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۸۸۶ ذکر مراجعت نواب امیرزاده محمد میرزا از هرات و تذکار هرگونه اتفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات ..... ص : ۸۸۴

رکنان دولت علیّه داوطلبی او را پذیرفتند و آنچه باید و شاید در انجاح این مطلب کردند و گفتند. مبلغ پنج هزار تومان نقد به جهت تدارک به او داده شد و مشار الیه در پی این کار افتاده؛ نوّاب امیرزاده آزاده محمد میرزا بعد از اطلاع ازین اوضاع عریضه [ای] به خط و مهر خویش به درگاه اعلی گسیل داشت که یک کرور تنخواه خسارتی دولت روسیه از قراری که سابقا بر ذمّه ولیعهد مرحوم بوده، اکنون بر ذمّه این غلام است و زحمت امینان شوکت قاهره درین راه موجب شرمساری این ارادت فرجام. نه سفیری روانه سازند، نه به انفاد هدیه و تحفه پردازند که- ان شاء اللّه المجیب- عن قریب خود از عهده این کار برمی آیم و موافق قراری که با کارکنان دولت روس داده شده خود تسلیم می نمایم.

عریضه مزبور به جهت حجّت در سرکار همایون ضبط و حاجی میرزا ابو الحسن خان مذکور از سفارت ممنوع گشته، نادم ازین داوطلبی و خبط شد. مبلغ پنج هزار تومانی که به جهت تدارک گرفته بود پس داده، سایر خسارت هایی که از مال خود تدارک دیده بود، بر سر این کار نهاد. بالجمله، برحسب امر اعلی جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام به رکاب فیروز احضار شد که در شب نوروز فیروز شرفیاب درگاه آسمان جاه گشته، امور منصب ارجمند نیابت سلطنت و قرار مهمّات مملکت آذربایجان و ساحت

خراسان و تعیین سفر بهار از هم گذشته باشد.

محمد باقر خان قاجار دولّو کوتوال قلعه طهران که خال خجسته فال نوّاب امیرزاده با جلال است، تا حضرت امیرزاده محمّد میرزا و سایر امیرزادگان و اهالی مملکت خراسان را [۴۸۹] از تعزیت برآرد، برحسب امر اعلی با یک صد دست خلعت آفتاب طلعت روانه خراسان شد و میرزا محمّد خان ملقب به بیگلربیگی ولد جناب آصف الدوله که بطنا نبیره شاهنشاه صاحبقران است نیز با یک صد دست دیگر عازم آذربایجان آمد که نوّاب امیرزادگان و اعاظم آن دو مملکت از سپاهی و رعیّت در شب نوروز فیروز کلّا از عزا برآیند و از همّت سرشار خسروی ابواب بهجت و فیروزی بر چهره گشایند.

بیت:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

ذکر گرفتاری ایل بیگیان ایلات فارس و برخی از عمّال آن مملکت در ازای انواع جنایات و جسارت

طایفه ترک قشقائی، که در مملکت فارس ساکن می باشند، اصل ایشان از طایفه اخلاج است که در خلجستان قم و ساوه سکنی دارند و نژاد ایشان از مغول ترکستان است که در زمان سلطان سنجر سلجوقی به مملکت روم رفته و در ایّام شاه عباس بزرگ صفوی مراجعت نمودند. در اوقاتی که جماعت خلج از مملکت روم به دار الملک ایران می آمدند، طایفه قشقائی به سببی از اسباب از جماعت مزبوره جدایی جسته فرارا به سمت مملکت فارس رفتند و به این سبب آن ها را (قاچقائی) گفتند که در لغت ترک به معنی گریخته است و از کثرت استعمال قشقائی شده. رؤسای این طایفه همواره اوقات به طریق کدخدایی و فروتنی مدار می گذرانیدند و به سبب این فروتنی و کدخدایی بر سایر ریش سفیدان ایلات فارس از عرب و ترک و غیره، ریش سفید و ایل بیگی

می گردیدند. در سالی که حاجی میرزا رضا قلی نوائی از وزارت خراسان معزول و بعد از زیارت بیت الله الحرام از راه عمّان به دار العلم شیراز رفته به خدمت وزارت فارس مشغول شد، جانی خان قشقائی معروف به ایل بیگی که مردی نیکوروش و کدخدامنش بود، با او خصوصیّت کرد تا به توسط مشارالیه به قاعده ملک خراسان از لقب ایلخانی نام برآورد.

بعد از فوت ایلخانی چند خلف از او مخلّف شد و ولد ارشدش محمد علی خان که به طرز پدر، بویی از کدخدایی داشت، ایلخانی گشت و ولد دیگرش مرتضی قلی خان لقب ایل بیگی یافته در مرحله مغروریت و تهوّر از هرچه در تصوّر آید، درگذشت.

محمد علی خان ایلخانی از فرط کدخدایی و تن آسایی به توقف شیراز پرداخت و امورات ایل گردانی و وصول مالوجهات دیوانی و مهمّات زراعت و فلاحت و گردش در هر ولایت و ناحیت را محوّل به ایل بیگی، یعنی مرتضی قلی خان ساخت. مشارالیه در حسن ظاهری از حیثیت چهره و سیما و شانه و بالا و ریش فراخ و هوش صماخ بی نظیر بود و در محاسن باطنی از رهگذر عزم کامل و حزم شامل و دوستی در امور و غور در مرحله غرور، آوازه اش عالمگیر. بالجمله، از فرط غرور به خیالات دراز و دور افتاد و قرارهای جدید در کارها داد. ریش سفیدان سایر ایلات را از اتراک و اعراب و غیره متدرّجا در حضرت فرمانفرما منسوب به خیانت کرد و دست همه را از کار کوتاه کرده جمیع اختیار ایلات فارس را در قبضه اقتدار آورد.

مرتضی قلی خان از شصت هزار خانوار ایلات فارس، موازی دو هزار خانوار متموّل زبده برگزید و دو هزار نفر نوکر ازین دو هزار خانوار برگزیده به جهت خویش گرفته مربّی ایشان گردید. این دو هزار خانوار (۱) را عمله نام گذاشت و آن دو هزار نفر نوکر را دایم الاوقات مسلّح و مکمّل با اسب و یراق بی بدل همواره در پیش خویش می داشت.

در حرکت و سکون به طوری که نه شایسته شأن او بود، رفتار می کرد و در افراشتن خیمه های بزرگانه و آراستن کارخانه جات امیرانه از قبیل فرّاش خانه و صندوق خانه ور)

۱- . ملی و مجلس: (خانور)

کارخانه و قهوه خانه و اصطبل و غیره و تربیت ارباب اطراب و ترتیب هرگونه آلات و ادوات و اسباب، به بدنامی نام برآورد. در محفل او ارباب طرب در [۴۹۰] اشعار فارسی و ترکی او را سلطان می خواندند و ندمای خاصّ‌یش دامان استغنا بر داستان سلاطین با تمکین می افشاندند. گاهی ایلات بختیاری را به بهانه [ای] بی جا می تاخت و زمانی به تسخیر بعضی از ولایات عراق که ایلات را ییلاق بود، می پرداخت.

وقتی، آن دو برادر راه کارکنان نوّاب فرمانفرما را زدند و امیرزاده شاهرخ میرزای فرزند ارجمند او را برداشته با معادل هشت هزار جمعیّت از ایلات عازم تسخیر ولایت قمشه شدند؛ خان خانان سلیمان خان را که نبیره دختری حضرت صاحبقران و حاکم آن سامان بود، از قمشه بیرون کردند و امیرزاده شاهرخ میرزا را در آن دیار مقیم آوردند.

بالاخره از حکم محکم صاحبقران عدالت ارکان از آن ولایت دست کشیده به جنایات دیگر مشغول شدند.

حضرت شاهنشاه در [بار] ثانی، محمد زکی خان نوری وزیر معزول آن مملکت را نظر به استدعای نوّاب فرمانفرما به اسم سرداری روانه فارس فرمود و خان مزبور حسب الامر خاقان عدالت دستور به آن ملك روانه شد و این مطلب مجدّدا طغیان آن دو برادر و اعوان ایشان را بهانه آمد. معادل پنج هزار جمعیت، باز از ایلات برداشته در میان حدّ فارس و عراق نشستند و همّت بر اتلاف محمد زکی خان و همراهان او بستند.

مشار الیه در اصفهان می زیست تا دانست به جز مراجعت چاره نیست. در سالی که موکب اعلی به دار العلم شیراز تشریف فرما شد، مرتضی قلی خان مزبور در شرفیابی حضور پر نور معاذیر آورده از بنادر فارس روی به دار العلم شیراز نکرد و ایلات را نیز به قانون مستمرّه به جهت ییلامیشی به سمت عراق نیاورد.

از قراری که نگارش یافت، در همان سال آقا بابا خان مازندرانی فرّاشباشی معتمد قدیم نوّاب فرمانفرما به منصب سرداری مملکت فارس سرافراز شد و در باطن، در ازای بروز این مرحمت مأمور به گرفتن مرتضی قلی خان فتنه انباز آمد. وقایع وصلت ایشان با حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابقا

ذکر شد؛ شاهنشاه مروّت ارکان که رعایت احوال بازماندگان حاجی مرحوم را زیاده منظور می فرمود، راضـی به این مواصلت نبود، از فرط مرحمت و وفور التفات، همشیره نوّاب کامران میرزا را که برادر و خواهر هر دو محبوب و محبوبه بودند، به میرزا علی محمـد خـان دامـاد ایلخانی مزبور خطبه کرد و اقطاعی نیز در حومه شـیراز به او داده، به اعتقاد صاف خویش قوام الملک مصلحت کیش را ازین تهمت و تشویش برآورد. ایلخـانی و برادرش باز از خیال بیهوده دست برنداشـتند و از قراری که اظهار شد، ایلات فارس را برخلاف معهود برداشته روی به ساحات کرمان گذاشتند از عزیمت نوّاب فرمانفرما به صوب کرمان فتنه و فسادی که قبل ازین ذکر شد، روی داد و شاهنشاه عاقبت نگر به فکر تدمیر آن تیره بختان افتاد.

در سـال قبـل که نوّاب شـجاع السـلطنه، حسن علی میرزا را مـأمور به اصـفهان و فـارس می فرمود، در باب گرفتاری حضـرات، بعضـی فرمایشـات به او نمود. نوّاب شـجاع السـلطنه العلیّه در توقف اصـفهان، فروغ الـدوله اباقـا خـان ولـد خویش را نزد نوّاب فرمانفرمـا به دار العلم شـیراز فرسـتاد و فرمایشات سـرکار اقـدس را پیغام داد. معزی الیه نیز آقا بابا خان سـردار را که در باطن، حکمی از سرکار عالم مدار داشت، به جهت گرفتاری مرتضی قلی خان به بهانه دیگر به سمت بلوک فیروزآباد روانه ساخت و خود در شیراز به گرفتاری محمد علی خان ایلخانی و داماد او میرزا قاسم خان خلج پرداخت.

حـاجی میرزا علی اکبر قوام الملـک را در آن حـالت مطلق العنـان داشـتن، و او را به حـال خود گذاشـتن، خلاف رسوم حزم و احتیاط بود، لهـذا امام قلی میرزا ولـد خود را به خانه او فرسـتاده، مشار الیه را که در بقعه امام زاده سـیّد علاء الدین حسـین در همان روز به عنوان بست رفته بود، به اقبـح وجهی برآورده، از میان بازار و برزن با بی انـدامی های هر مدّعی و دشـمن برده، با آن دو فتنه گر در یـک جـا محبوس نمود. میرزا محمـد خـان کلانـتر ولـد حاجی میرزا علی اکبر را نیز بر آن محبوسـین افزود. خلاصه، آقا بابا خان سـردار در قلعه [ای] از قلاع [۴۹۱] فیروزآباد منزل کرد و مرتضـی قلی خان ایل بیگی را که در خارج آن قلعه در میـان ایـل با طمطراقی جلیل بود، به تـدابیر صائبه به درون قلعه آورد. مشار الیه غافل از حقیقت کار، چهل نفر از همان نوکرهای مسلّح را که مذکور شد، با خود برداشت

و روی به قلعه مذکور گذاشت.

آقـا بابـا خان قبل از آمـدن او، در خارج و داخل قلعه احتیاط کار خود را کرده بود و جمعیتی از غلامان نوّاب فرمانفرما و غیره را در هر گوشه [ای] مخفی نمود. بعـد از آن که فی مـا بین ملاقـات واقع شـد، آقـا بابـا خـان در هنگـام صـحبت، کاغـذ نوّاب فرمانفرما را که در باب گرفتاری مرتضـی قلی خان نوشـته بود، به دست او داد و مشار الیه بعـد از خوانـدن، عربده کنان و یاوه گویـان بـا آدم هـای خـویش روی به دروازه قلعه نهـاد و در پیش روی دروازه از خـارج قلعه تفنگچیـانی که احتیـاط را آمـاده بودند، ایشان را هدف گلوله نمودند.

مرتضی قلی خان و آدم هایش چون راه بیرون شدن را مسدود دیدند، باب قلعه را بر روی خود بستند و در دهلیز دروازه اقامت گزیدنـد. تفنگچیـانی که در قلعه بودنـد از روزنه بـام و دامنه دهلیز، ایشـان را هـدف تیر بلاـ ساختنـد و نوکرهـای مزبوره، دور مرتضی قلی خان [را] گرفته و او را در میان خود پنهان کرده به مدافعه پرداختند؛ تا آن چهل نفر یک جا در هواخواهی او جان ندادند، دامان نگاهداری او را از کف ننهادند. خلاصه، بعد از گرفتاری مرتضی قلی خان معلوم شد که یک پایش زخم گلوله برداشـته، بعد از ورود به شـیراز به فاصله چند روزی روی به عالم دیگر گذاشت. میرزا قاسم خان خلج به جرم جنایات بسیار از دو دیـده نابینـا شـد و اموال و اسـباب او و گرفتـاران از صـامت و نـاطق دسـتخوش غـارت و یغما گردیـد. باغی از مسـتحدثات ایلخـانی مزبور در خـارج دروازه کـازرون شـیراز و مقبره اموات آن طـایفه فتنه انبـاز است، مبلغ شـصت هزار تومـان زر نقـد به تدبیرات مختلفه از آن مقابر بیرون آوردند و اضافه اسباب یغمایی کردند: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

بالجمله، چون خمیر مایه فتنه و فساد مرتضـی قلی خان بود، لهـذا نوّاب فرمانفرما بعد از هلاک او، سایرین را از حبس برآورده در کار خود مشغول نمود. تاریخ وفات مرتضی قلی خان مزبور از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

منعت نمی کنم که مکن تکیه بر جهان مرگ است چون که عاقبتش رأی رأی تست

گر صد هزار سال بمانی که یک دم است تا آخرین نفس بنگر از دم نخست

جان گیردت سپهر در آخر به صد حیل بر روزگار دل منه و کار سخت سست

ننهاد بر عذار بتی غازه حیات کز آب دیدگان عزادار وی نشست

یک تن گلی نچید ز گلزار روزگارکآخر چو مرگ خاری از خاک او نرست

بنگر که هیچ نام ز دستان بود به جای در سیستان سفر کن و بگذر به شهر بست

خان بلند مرتبه آن مرتضی قلی پیوند جان برید و به مینو مقام جست

در احترام یاران دل گرم بود و شاددر انتقام دشمن چالاک (۱)بود و چست

چون لفظ را فکندی از نام مرتضی کن خاوری حساب که تاریخ شد درست ک)

۱-. ملی و مجلس: (چاک)

بخش ۵ بهاریه سال خجسته خصال یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و نه و آمدن سرکردگان انگریزی

اشاره

پلنگ شیرآهنگ و نهنگ بحر ادبار، اعنی مهر سپهرمدار، درین سال فرخنده آثار بعد از انقضای یک ساعت و سی دقیقه از روز جمعه دهم شهر ذی قعده الحرام سنه یک هزار و دویست و چهل و نه مطابق با یونت ئیل ترکی به خلوتخانه حمل تحویل کرد و دست زمانه شاهدان پژمرده باغ را به تازه آبی به روی کار آورد. خسرو گل با یک جهان تجمّل به زیارت روضه مطهّره گلزار شتافت و از همّت سرشارش طاق و رواق اغصان رعنا و نسترون از خشت زرّین و مرآت سیمین گل های رنگین آرایشی دیگر یافت.

عیش نوباوگان چمن را بزم های ملوّن در عرصه گلشن چیده شد و نوعروسان سنبل و سوری در حجال عزّت و خوبی آرمیده. فرنگی نژادان شکوفه از پی تعلیم سربازان اغصان به ایران زمین گلشن تاختند و پرستاران قوای نامیه ناتوانی خسرو زرد گل را جامه قواهای ملوّن در صحن چمن انداختند. امیرزادگان سروهای آزاد، ترکمانان تنگ چشم قماری را اسیر [۴۹۲] سرپنجه رعونت نمودند و کارپردازان دولت بهار، سفیر روسی نژاد سمن را به درگاه سلطان سوری پای تعجیل برگشادند. امیرزاده قوّه نامیه از خاور زمین طبیعت به دار الخلافه گلشن شتافت و از فرّ یاری شهریار بهاری، منصب ارجمند نیابت سلطنت یافت. خسرو سوری، مایل به گشت متنزّهات چمن گشت و پس از چند روزه وقوف، مزاج طراوت امتزاجش از حدّ اعتدال درگذشت. صدمات صرصر

بهارش از تخت مرصّع گلبن بر خاک هلاک افکند و دست گلچین صبا دهان نوشخندش را از خاک تیره آکند.

رباعی:

گل صبحدم از شاخ برآشفت و بریخت با باد صبا حکایتی گفت و بریخت

بد عهدی عمر بین که یک هفته ز شاخ گل سرزد و غنچه کرد و بشکفت و بریخت چنار را ازین غم، دست حسرت بر سر و غنچه را ازین ماتم، خون محنت در جگر و نیلوفر را ازین مصیبت، جامه نیلی در بر شد. شهزادگان غنچه رخت صبوری چاک و بنات نبات ازین غصّه بر سر خاک کردند. عالم گلشن تغییر یافت و ایمنی از اقطاع چمن روی برتافت. شاهزادگان سرو و صنوبر هریک به هوای خودسری سرها افراختند و شوکت اردی بهشت را، که ولیعهد سلطان فروردین است، بر طاق نسیان انداختند.

اندوخته های سیم و زر اوراق الوان ریاحین و ازهار را از دفینه خاک بیرون دادند و بدره بدره انعام و تنکه تنکه (۱) احسان از آن اندوخته های فراوان بر جیب و دامان گلچینان نهادند. رونق افزای کعبه و کنشت، اعنی ولیعهد اردی بهشت با شوکتی تازه و طراوتی بی اندازه به تختگاه چمن خرامید و اورنگ با فرّ و فرهنگ گلستانش قرارگاه سلطنت گردید. سرکشان سرو و صنوبر ندای اطاعت در دادند و خطیبان عنادل و قماری به آوای خطبه خلافت آن آرایش اورنگ با زیب و رنگ بهاری لب برگشادند. در دار الضرب گلشن سکّه سلطنت به نام آن برازنده بزم طراوت بر سبایک ازهار زدند و ملک زادگان ابرهای پراکنده به هر بوم و بر به دربار نزهت اثر گلزار احضار شدند.

شاهنشاه صاحبقران و ظلّ اللّه کشورستان به سبب ضعفی که از ناخوشی پار در مزاج همایون آثار داشت، به جهت جلوس بزرگ شیلان سترگ پای همایون بر پایه تخت فلک رخت نگذاشت و به همان آرایش بزم تحویل در خلوت بهشت تبجیل کفایت فرمود و آرایش محفل شیلان را به روز عید غدیر محوّل نمود. درین سال نکبت مآل، اضلاع مستمرّی عید سعید را بالمرّه موقوف ساخت و این عمل بر آن شهریار خورشیدمحلمس

۱- . تنکه: آهن سفید، سکه رایج از زر و سیم و مس

میمون نگشته به شیلان عالمی دیگر پرداخت. بالجمله، بعد از نوروز فیروز، موازی بیست و چهار نفر از سرکردگان و معلّمین انگریز، که سرتیپ ایشان کرنیل نام داشت و حسب الامر الاعلی به جهت تعلیم سربازان آذربایجان از دولت بهیّه انگریز فرمایش دوستانه شده بود، از دار الملک هندوستان رسیدند و در خانه [ای] که متعلق به ایلچیان آن دولت است، منزل گزیدند. مستر لینسین (۱) معلّم توپخانه که سابقا احوال او اعلام شده نیز با قدری تفنگ انگریزی فرمایشی سرکار اعلی در رسید و مشمول عواطف ملوکانه گردید.

خلاصه، چون شاهنشاه آگاه در ایّام ناخوشی، زیارت حضرت بضعه احمدی- علیها السّلام- را از روی نذر بر ذمّت همّت اعلی واجب شمرده بود، لهذا در روز سه شنبه پنجم شهر ذی حجه الحرام از دار الخلافه طهران به دار الایمان قم نهضت فرمود و بعد از ورود و فیض زیارت آن حرم فردوس نمود، مقرّر فرمود که به سرکاری حضرت میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر سابق نوّاب ظلّ السلطان که از عمل معزول و در آن مکان شریف به زیارت و دعاگویی مشغول بود، طاق پیش روی رواق عرش مساق از سقف و جدار کلّا زراندود و طلاکوب شود و اصل رواق از نصیب آیینه های روسی و چینی، چون آیینه خانه سپهر مقرنس مطلوب و مرغوب آید. دست دریا نوال برگشاد و نقود زر و سیم، به قدری که آن کار را کافی باشد، تحویل و او غافل که روزگار ناپایدار غدّار است و عن قریب از فقدان سرکار شهریاربنیان این کار ناپایدار.

در خلال این احوال، نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا [۴۹۳] حکمران دار السلطنه اصفهان برحسب احضار وارد گردید و حضرت اعلی عزیمت مراجعت را تصمیم فرمود. روز شنبه شانزدهم شهر مزبور به مقرّ دولت قاهره رسید. در روز دوشنبه عید غدیر، نظر به وعده مقرّره در خلوت خاص، به افشاندن سیم و زر در دامان کهتر و مهتر مشغول شد و هریک از چاکران انعام عامش را مشمول آمد.ن)

۱- . مجلس: (لینین)

ذکر سور پرسرور نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان و سایر شاهزادگان والاشأن

باز جهان پیر را پیرایه از نو بستند و مشعبدان پرهنر رونق شعبدهای سپهر لعبت گر را درهم شکستند. جهان پر از عیش و نشاط شد و جهانیان مایل سرور و انبساط.

حضرت اعلی را عزیمت طوئی بزرگ و عیشی سترگ از جهت نوباوه ریاض سلطنت نوّاب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان تصمیم یافت و هریک از کارپردازان دربار سلطنت، انجام این مهم را از پی کاری شتافت. ارباب اطراب از اطراف رسیدند و مشعبدان صنعتگر در هر گذرگاهی اسباب سحرپردازی درچیدند.

اسواق دار الخلافه را، من اوّله الی آخره، آیین بستند و شب ها از افروختن شموع و مشاعل، رونق وادی ایمن و طور را شکستند. پرکاری شعبده بازان پرفن به جایی رسید که چرخ مشعبد، انگشت حیران به دندان گزید. از آن جمله، در سبزمیدان خارج ارگ همایون یک رأس الاغ سترگ را به امداد یک رشته مفتول باریک و یک تخته نازک، شب و روز در هوا باز داشته تعلیف و تعلیق می نمود و بر حیرت ناظرین می افزود. آتشبازان هنرپیشه در میادین خارج و داخل ارگ همایون کمال اندیشه به کار بردند و از ترتیب ترکیب اشجار باثمار و هیاکل حیوانات بی شمار و کاسات آفتاب و ماهتاب و سهام شهب انتساب، افزون از حدّ نصاب، زنگ غم از مرآت خاطر ستردند. طوی نوّاب شاهزادگان را پختند و امرا و وزرای ذی شأن و اشراف و اعیان اطراف و چاکران درگاه عرش مطاف و وضیع و شریف و قوی و ضعیف را محافل ملوکانه برپا ساختند و به جهت صرف این عیش مهنّا، خانات و اسواق دار الخلافه را از جنس هر نوع مأکولات و مشروبات پرداختند. نظم محافل را امیران توانا و وزیران دانا کمر خدمت بر میان جان بستند و سرفرازان هفت کشور در محافل فردوس اثر، اظهار فروتنی و مهمان نوازی را در صفوف نوال نشستند.

در اندرون همایون نیز اوضاعی پرزیب تر از بیرون چیدند و در دعوت این سور پر سرور، نسوان نوّاب شاهزادگان و امرا و وزرا و خوانین و ارباب قلم و اشراف و اعیان

نزدیک و دور را طلبیدند. گفتی همانا بهشتی است پر از حور، یا آن که سپهری است مملوّ و مشحون از ماه و هور. گنج های بادآورد کسروی برحسب امر خسروی پرداخته شد و کار این عیش مهنّا بر احسن وجهی ساخته. عیش نوّاب نیّر الدوله العلیّه فرّخ سیر میرزا صاحب اختیار ولایت همدان، که برادر صلبی و بطنی نوّاب سیف الدوله است، با سور نوّاب صاحبقران میرزا سالار توپخانه و زنبورک خانه مبارکه، ضمیمه این جشن والا گردید و سلیمان خان افشار قاسملو سرکرده هزاره افشار و حسین علی خان ولد دوستعلی خان بسطامی معیّر الممالک درگاه سپهرمدار را نیز از شرف مصاهرت اعلی فرق اعتبار به اوج ثریّا رسید.

بالجمله، در روز دوشنبه عید غدیر، که بدایت این جشن کبیر است، تا مدّت یک هفته تمام روزان و شبان بازار طرب گرم بود و زهره خنیاگر از صنعت سازی و شعبده بازی شاهدان رامشگر در شرم. شاهنشاه صاحبقران همه روزه طرف عصر علی التّوالی دو ساعت به غروب مانده در تالار فوقانی کریاس بلند اساس نشستی و همّت ملوکانه برافشاندن بدره های سیم [۴۹۴] و زر و احسان و تحسین مشعبدان رامشگر و کشتی گیران پیل پیکر و رسن بازان غلمان منظر و ارباب اطراب دیگر بستی.

شب ها سطوح میدان و هوا از شررافشانی آتشبازان پرفن رشک وادی ایمن بود و روزها از صدای کوس و کرّنای و آواز مطربان طرب افزای، شورشی در فرق مرد و زن عموم متوطّنین دار الخلافه می افزود. در نهار و شام، هر فرقه [ای] از خواص و عوام، از خوان احسان و انعام شهریار با احتشام نعمت های الوان خوردندی و سیم و زر بی پایان بردندی.

القصّه، در روزی سعیدتر از عید نوروز و شبی خرّم تر از نوروز فیروز، عقد خورشید و ماه به هم بسته شد و قران زهره و ناهید به یکدیگر پیوسته آمد. پس از انقضای این جشن مهنّا، برحسب امر اعلی خلاع آفتاب پایه و ملبوسات گران مایه به هریک از نوّاب شاهزادگان و امرا و وزرای دیوان و سران و سرکردگان و اشراف و اعیان، بلکه آحاد چاکران و عموم رعیّت و سپاهی داده شد و هرکس فراخور احوال، پیشکشی به جهت مبارکباد این جشن میمنت اتصال برطبق ارادت نهاده. نوّاب سیف الدوله العلیّه

دو روز بعد از انقضای جشن روانه دار السلطنه اصفهان شد و حضرت نیّر الدوله عازم همدان گردید و هریک از آن دو شاهزاده کامکار و کامران به کام دل رسید. تاریخ این عیش مهنّا از کلک مؤلف تراوش کرد [ه] یادگار را به تحریر درآورد.

لمؤلفه:

زهی سوری که از شورش فلک شد دف زنان چون مه خهی بزمی که از سورش جهان شد نغمه ران چون نی

عروسی های دیگر پیش این جشن همایون فرّبسی می بود ابتر چون به جنب نوبهاران دی

زمین گردید پرنعمت ز بذل شاه نام آورزمان افتاد در راحت ز جود صهر فرّخ پی

بپا جمشید نقد اینک به تخت شهریاری بین چرا گویی که کی جمشید بود و همسرانش کی

ببینید این طراز مسند کی را به بزم جم سخن دیگر مرانید ای عزیزان از جم و از کی

ببین این نقد و از آن نسیه بگذر ای دل و کم گوکه قاآنی ز ترکستان درآمد حاتمی از طی

زهی نام آوری کز فرط جود و مکرمت بخشدز شیراز آن گزین زرقان و از ری نام آورجی

جواد نامور سلطان محمّد میرزا کز فرّبه خیل جمله ابنای ملک افزونتر آمد وی

همی از فیض داراگشت همسر با پری رویی که ماه آسمان دارد ز شرم وی رخی پرخوی

پر آمد تختگاه جم ز صاحب منصب و مطرب ز ملک خاور و از شهر شیراز و ز مرز خوی

ایاغ مهر و مه از بهر فیض شب نشینان شدهمی در بامداد و شام از راح شفق پر می

یکی از می پرستان چرخ دگر دی مهر چون می راهمی در شامگاهان بلع و اندر بامدادان فی

چنین گنجی که او را شد میسّر کی کسی داردفلک با آن همه سیم و زر آمد پیش او لاشی ء

چنان بذلی درین عیش مهنّا کرد در عالم که آمد نام آن نام آوران قاآن (۱)و حاتم طی

پی تاریخ سال سور دلکش خاوری گفتاکه نای سور از سلطان محمد میرزا در ری

ذکر گرفتاری ترکمانان آق دربند و بسطام و ورود فرستادگان ایمپراطور روسیه و سوء مزاج سرکار همایون و انقلاب دهر دون

در اواسط شهر محرّم الحرام سنه یک هزار و دویست و پنجاه به توسط مسرعان سرکار امیرزاده با احتشام محمد میرزا والی مملکت خراسان، خبر رسید که بعد از وفات سرکار ولیعهد مغفرت آیات، نوّاب خسرو میرزا که به حفظ محل آق دربند رفته، امر آن جا را انتظامی کامل داده بود. از اتّفاقات حسنه، جمعی از ترکمانان تکه که به تاخت ولایات حول و حوش رفته بودند، مراجعت می نمودند. نوّاب خسرو میرزا ایشان را ملاقات و دعوایی صعب روی داده، پس از اندک کرّی از طالع بی زوال خسروی، ترکمانان برخی اسیر سرپنجه تدبیر و بعضی طعمه شمشیر امیرزاده شیرگیر گشته روانه ارض اقدس شدند.ن)

۱- . مجلس و ملی: (قاءآن)

نـوّاب خسـرو میرزا بعـد از ظهـور این خـدمت باطنـا هوای زیـاده سـری داشت، لهـذا بهـانه [ای] را دست آویز کرده و از برادر فرخنـده اختر کـدورتی به خـاطر آورده روی فرار به دار الخلافـه طهران گـذاشت. در یوم بیست و چهارم شـهر محرّم الحرام با معادل یک سوار در رسـید و به سـبب رعایت جانب نوّاب والی والاشأن، به هیـچ وجه من الوجوه مورد [۴۹۵] التفاتی نگردید. در دولتخانه حضرت ظل السلطان منزل کرده با هزاران حسرت و محرومی از حسرت، شبی به روز و روزی به شب می آورد.

در خلال این احوال، از ولایت بسطام نیز خبر رسید که جمعی از ترکمانان تکه به تاخت ولایت ترشیز رفته بودنـد و اموال و اسیر بسـیار گرفته، مراجعت می نمودند. نوّاب اسماعیل میرزا صاحب اختیار ولایت بسطام جمعیتی از سواره ابواب جمعی خود را بر سـر راه فرسـتاده به ترکمانان مزبوره دوچار (۱) و بعـد از زد و خورد بسـیار، موازی بیست نفر از آن قوم شـرار گرفتار قید اسـار و پانزده نفر دیگر طعمه شمشـیر آبـدار گردیـد. اموال منهوبه را از صامت و ناطق استرداد کردنـد و تسـلیم اهالی آن بلاد آوردند. سرهای مقتولین را به دار الخلافه روانه و این معنی التفات درباره اسماعیل میرزا را بهانه آمد.

بالجمله، چون فی مابین دولتین ایران و روس بعد از ظهور مصالحه جاویدمأنوس، کمال خصوصـیت و الفت منظور بود و روزبه روز به سـبب بروز پاره [ای] ملزومات دوستی بر مراتب یک جهتی می افزود، لهذا حضـرت نیکولای پاولیچ پادشاه روسـیه بعد از قضـیّه هایله حضرت نایب السلطنه مغفور- البسه اللّه حلل النور- لازمه عزاداری را به عمل آورده، ارستوف نامی از معتمدین درگاه را با نامه تعزیت همراه به درگاه شاهنشاه آگاه گسـیل کرد و مؤمی الیه در اواسط شـهر محرّم الحرام وارد گردیـده و در زمانی با اختصاص، به شرف حضور اعلی مشرّف گشته نامه دوستی ختامه را از نظر انور گذرانید.

در آن نامه بعد از اظهار تعزیت، سفارشـی از بازماندگان ولیعهد دوران خاصّه والی والاشأن خراسان رفته بود و فرسـتاده مزبور نیز بعضـی پیغامـات زبـانی درین بـاب عرض نمود. در همـان اوقـات، شاهنشـاه معـدلت آیـات به سـبب ظهور التفـات و برخی مهمّات،ت.

۱- . در نسخه ملی و مجلس، واژه (دچار) به صورت (دوچار) آمده است.

نوّاب امیرزاده اعظم را از مملکت خراسان احضار کرد و گماشته [ای] از بندگان آصف الدوله العلیّه اللهیار خان به جهت این مهم روی به آن دیار آورد. فرستاده روسیه پس از حصول کام از انعام عام شهریار با احتشام، با جواب نامه موافقت انجام راجع گشت و مجددا به قانون پار، مزاج مبارک شهریار تاجدار از حدّ اعتدال درگذشت. مدّت دو ماه ناخوشی های مختلف از نوبه و ذات الجنب و ذات الصدر و بواسیر و غیره امتداد یافت و به سبب ظهور اضطراب ساکنین دار الخلافه از اعلی و ادنی، هرکس در پی کاری شتافت. در بین ناخوشی مزاج مبارک، دو سه دفعه اخبار ارجوفه موحش از اندرون اعلی به بیرون رسید و اضطرابی عجیب در مردم دار الخلافه ظاهر گردید. این اخبار وحشت آثار از اطراف مملکت گذشت و ناامنی غریب در اوضاع طرق و شوارع اطراف ظاهر گشت. خزانه دار السلطنه اصفهان را که معادل بیست هزار تومان بود، جماعت بختیاری فی مابین منزلین سرو و قهرود نطنز غارت کردند و از اموال تجّار و زوّار هرچه توانستند بردند (۱). جمیع متوطّنین و ساکنین هر دیار، صدقات و نذورات بی شمار به ارباب استحقاق دادند و اصحاب زهد و ورع، دست دعا به درگاه حضرت کریم علی الاطلاق برگشادند.

حضرت اعلی تا خلق را اطمینانی حاصل آید، در عمارت مبارکه چشمه، که اندرون خاصّه است، بار عام دادی و با جسم رنجور خود را منظور اهالی نزدیک و دور ساخته، ابواب سرور بر چهره جمهور گشادی تا- الحمد لله و المنّه- از فیض فضل الهی و سعی اطبّای دولت دربار شاهنشاهی، در امراض ذات شریف ضعفی کامل حاصل و روزها در دیوانخانه همایون به عادت مستمرّه ایّام دولت روزافزون، حاضر شدی و باعث اطمینان خاطر هر سامع و ناظر آمدی.

بیت:

از محاق قضا برون شد ماه وز عریّ (۲)قدر برآمد شاه ی

۱- . ملی و مجلس: (برد)

۲- . (عِری) که در نسخه به ضرورت شعری (عِریّ) آمده است، در شطرنج به مهره ای گویند برای حفاظت شاه، میان شاه خود و رخ حریف حایل سازند. در شعر فارسی واژه محاق و عری باهم بسیار آمده، مانند این بیت از خاقانی: کنون برآمد این ماه از وبال محاق کنون برون جست این شاه از بلای عری

ذکر آمـدن نوّاب امیرزاده محمّـد میرزا به دار الخلافه طهران و سـرافرازی به منصب بلند ولیعهدی دولت جاویدارکان و عزیمت او به مملکت آذربایجان و سایر وقایع

از قراری که ذکر شد، نوّاب امیرزاده اعظم محمّد میرزا والی مملکت خراسان، به درگاه سپهرارکان احضار و مسرعی از دربار جهان مـدار روانه آن دیار گردیـد. بعد از اطلاع نوّاب معزی الیه از احکام قاهره، حضـرت قهرمان میرزای برادر صـلبی و بطنی خود را به وزارت محمّد رضا خان فراهانی و حراست دو فوج از سـرباز [۴۹۶] آذربایجانی در ارض اقـدس نهاد و در باب نظم مهمّات آنچه بایـد و شایـد دسـتور العمل داد. بقیّه سـرباز و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی را به همراه برداشت و به اتّفاق جناب قائم مقام صدارت عظمی روی نیاز به آسـتان راسـتان نواز نهاد. روز شنبه ششم شهر صفر المظفّر سنه مذکوره، که به جهت ورود او مشخّص شده بود، شاهنشاه صاحبقران، نوّاب صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه را با چهار عرّاده توپ جلوی و جناب امین الـدوله عبـد الله خان مسـتوفی الممالك دیوان همایون را با ده نفر از دبیران ذی شأن، که بنده مؤلف نیز از جمله ایشان بود، به اسـتقبال روانه فرمود. مسـتقبلین مزبوره تا قریه دولاب من توابع دار الخلافه طهران به تعجیل شتافتند و نوّاب امیرزاده را با احترامی تمام دریافتند.

حضـرت امیرزاده اعظم بـا هریـك التفاتی فراخور احوال فرمود و پس از ورود به ارك معلّی روی سـعادت به انـدرون همایون نمود. از شاهنشاه صاحبقران چندان نوازش و التفات دید که تا آن روز گوش احدی نشـنید. چون حکایت ولایت عهد و نیابت سلطنت در میان و خسرو صاحبقران را به عادت مستمرّه اراده چنان که، این زیبنده پسر چون آن فرخنده پدر، زیب آرای مسند و ایوان نیابت خلافت جاویدان باشد، و به سـبب احترام نوّاب ظلّ السـلطان، لازم بود که قبل از وقت رضای او نیز درین باب به عمل آید، لهذا بعد از استیفای حظّ کامل از ملاقات امیرزاده باذل، مقرّر گردید که حضرت معتمد الدوله

العلیّه منوچهر خان ایچ آقاسی باشی، نوّاب امیرزاده را برداشته در کشیکخانه سرکار ظلّ السلطان در حضور امینان دولت ابدارکان کیفیّت مکنونات خاطر همایون را بیان سازد و به طوری که داند و تواند به استرضای خاطر معزی الیه پردازد. در کشیکخانه سرکار ظلّ السلطان برحسب امر همایون، جمعیّتی از امرا و وزرا و امینان و دبیران منعقد بود و معتمد الدوله العلیّه به اتفاق نوّاب امیرزاده روی به آن مکان نمود. فرمایشات شاهنشاه آگاه را به ابلغ وجهی بیان کرد و احکام قاطعه را چنین بر زبان آورد که: تا ولیعهد غفران مآب حیات داشت، از شما دو برادر یکی با منصب ولایت عهد مشغول محافظت و محارست ثغور و سنور ایران و همواره با دشمنان دولت قاهره دست و گریبان بود [و] یکی دیگر نایب دار الخلافه طهران و حافظ وجود همایون شهریار زمان و حافظ خزینه و دفینه و ناموس دولت ابدارکان؛ اکنون برادر برتر از میان رفته و صاحب خدمت نخستین از نظرها نهفته است. آن فرزند ارجمند، یا برادرزاده را به جای برادر گزینند، یا خدمت خویش را به او داده خود در عوض برادر بر مسند ولایت عهد برنشیند.

نوّاب ظلّ السّلطان که جوهری از گوهر دانایی و آگاهی و با کمال اطلاع از مرموزات و مکنونات ضمیر منیر شاهنشاهی است، بعد از ادای شکرگزاری از مراحم گوناگون شهریاری، حضرت امیرزاده را در اخذ میراث پدر بزرگوارش پسند کرد و مراتب رضای خاطر خویش را در رجوع این منصب ارجمند بر زبان آورد. شاهنشاه آگاه بر کمال فراست و آگاهی او آفرین ها فرستاد و نوّاب امیرزاده اعظم را با افواج آذربایجانی در داخل و خارج باغ دلگشای نگارستان منزل داد. حضرت صاحبقران میرزا برحسب امر اعلی مهماندار شد و اخراجات سرکار شاهزاده و همراهان از کارخانه معلّی برقرار. تا مدّت شش روز نوّاب شاهزادگان اعظم و امیران و وزیران و دبیران معظّم به دیدن او شتافتندی و خدمتش را با اظهار مراسم تعزیت و تهنیت دریافتندی.

روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفر المظفّر سنه مذکوره در باغ نگارستان بزمی ملوکانه برحسب اشاره (۱) امر شاهنشاه یگانه چیدند و اعاظم فضلا و علما و امرا و وزرا و ارباب مناصب و سرکردگان و اشراف و اعیان بلدان را طلبیدند. اسباب [۴۹۷] مرصّعیه)

۱- . مجلس:- (اشاره)

که از ملزومات منصب جلیل ولایت عهد است، از قبیل شمشیر و خنجر و زنّار و کمر و نشان شیر و خورشید مجوهر، به انضمام یـک دست خلعت آفتـاب طلعت و فرمان قضا جریان مشعر بر رجوع منصب نیابت سـلطنت جاویـد به رسالت نوّاب صاحبقران میرزای فرشـته منظر به افتخار امیرزاده مظفّر فرسـتاده شد و در ساعتی سـعید خلعت مهرطلعت را با اسباب جواهر علامت، زینت بر و دوش اعتبار ساخته و فرمان همایون چون تاج بر سـر نهاده، زبان گوهر بیان به شـکر احسان شـهریار زمان برگشود و لحظه بر لحظه بر مراتب سـپاس گزاری می افزود. طبـق طبق سـیم و زر نثـار آن محفـل مینوفر گردیـد و هر تن از حاضـرین را بهره و نصـیبی رسـید. علمـا و فضـلا و امینان دولت جاویـد انتما مراسم تهنیت را ادا ساختنـد و خطبه خوانان دولت به افصـح لسانی به خطبه خوانی پرداختند.

حضرت نایب السلطنه العلیّه با هریک از حاضرین آن انجمن- علی قدر مراتبهم- التفاتی جداگانه فرموده به اتفاق همان اجماع روی ارادت به خدمت شاهنشاه یگانه نمود. از کلام معجز نظام آن حضـرت، لفظ مبارک مبارکباد شنید و از ظهور این موهبت عظمی، شاهـد آرزو و کـامرانی جاویـد را در آغـوش کشـید. نسـبت بـه هریـک از شاهزادگـان اعظم و خادمـان حرم محترم، تعارفات دوسـتانه کرد و هدایای محبّانه گسیل آورد. چاکران درگاه عرش اشتباه را از اعالی و ادانی مورد التفات و احسانی بی اندازه ساخت و فرق اعتبار هریک را از اعطای خلاع فاخره به ذروه سپهر برین برافراخت.

رأی عـالم آرای خسـروانی بعـد از اتمـام این امر بر آن قرار یافت که نوّاب نایب السـلطنه العلیّه به سـبب نظم امور آذربایجان و گذرانیـدن امر یـک کرور وجه خسـارت دولت روسـیه بی ایمـان، که از قرار نگـارش بر ذمّه گرفته بود، به آن سامان شـتابد و فصول خریف و زمسـتان را در آن سرزمین از رنج سفر سه ساله آرامی یابد و (۱) در بهار آتیه با سپاهی آراسته به جهت انجام کار هرات به خراسان رود و در آن دیار، برهم زن بنیان دشـمنان بی دین شود. امینان دولت را به تدارک عزیمت آن حضـرت مأمور ساخت و حضرت معزی الیه خود نیز به تهیّه کار پرداخت.و)

۱- . مجلس:- (و)

نـوّاب امیرزاده خسـرو میرزا، کـه از قرار نگـارش از خراسـان فرار کرده بـود، در نزد امینـان دولت قـاهره اظهـار نـدامت نمـود. حضـرت اعلی او را به توسط نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی نزد ولیعهد نامدار فرسـتاد و سـفارش او را پیغامی مرحمت آمیز داد. میرزا محمـد خلف جنـاب قـائم مقـام، به رضـای پـدر با احترام منصب وزارت آذربایجان یافت و از ظهور این مکرمت بی شمار به وادی اعتبار شـتافت. بالجمله، روز شنبه شانزدهم شهر صفر المظفّر حضرت ولیعهد جلادت اثر با یک جهان کامرانی و ظفر، آسـتان مروّت نشـان را وداع کرد و روی سـعادت به دار الملـک آذربایجـان آورد. جنـاب قائم مقام به جهت اتمام کار و قرار و مدار یک کرور، چند روزی وقوف یافت و روز یکشنبه بیست و یکم، او نیز از عقب نوّاب اشرف شتافت.

بعـد از ورود موکب ولیعهـد منصور، عموم اهالی آذربایجان شادمانی ها کردنـد و اکثری اولاد خویش را به نیّت قربانی بر سـر راه آورند. نوّاب نایب السلطنه العلیّه قلوب ایشان را که از قضیّه ولیعهد مرحوم جراحات بی شمار داشت، مرهم التفات گذاشت و نظم امـور نزدیـک و دور را همّـتی ملوکـانه گمـاشت. مراودت پـدر بزرگـوار را بـا دولـتین روم و روس، تـازه کرد و کـوس شوکت و عظمت خویش را بلنـدآوازه آورد. روزبه روز بر مراتب عظمت و نصـفت افزود و در بـاب یـک کرور وجه خسارتی دولت روس با وزیر مختار آن دولت، قرار چنین داد که دو ساله پانصـد هزار تومان مزبور را از بابت مالیات آذربایجان دهـد و از قید این مرارت رهد. چون نوّاب خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یک نفر دیگر، که هر چهار برادر از یک مادر بودنـد، به سـبب فراری که از خسـرو میرزا مـذکور شـد، قـدری بی اعتدالی و بی اعتنائی می نمودند، لهذا نوّاب نایب السـلطنه العلیه بنابر مصالـح ملکی که مبادا فسادی رخ نماید و تلافی آن دشوار آید، هر چهار را گرفته محبوسا به قلعه اردبیل فرسـتاد و بنیان شوکت ایشان را هنوز استوار نگشته، شکست داد.

تاریخ سال ولیعهدی از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

خدیو کی مکین فتحعلی شاه که گرزش خصم را باشد به تارک

ز دست قدرت دادار بی چون به فرق او بود تاج تبارک

ز حقد جاه او باشد که داردگلوی دشمنش رنج خیارک

به دست دوستان از وی کرامت به فرق دشمنان از وی بلارک

به هرکس می دهد اقطاع بی حدّهم از قم، ساوه از روی یبارک

گدایان را ازو خروارها سیم به چشمش در نیاید منّ و چارک

محمد میرزا را دید افزون ز ابناء گزین اندر معارک

بلی مطبوع شد میوه رسیده که خرمایی نمی آید ز خارک

پس از عبّاس شه کردش ولیعهدبه کارش مرحبا شایان و بارک

کسی نبود به وی همسر به هرحال که در شغل ولیعهدی مشارک

رقم زد خاوری از بهر تاریخ که ثانیّ ولیعهدش مبارک

ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان به صوب قندهار و آن سامان و شکست آن

در اوقاتی که نوّاب نایب السلطنه العلیه محمد میرزا عزیمت دربار همایون را داشت، نور محمد خان قاجار دولّو خال خود را به جهت احتیاط کار در خراسان گذاشت.

رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز، که ولیعهد مرحوم عباس میرزا مشار الیه را عباس قلی خان نام نهاده بود، در قلعه جات خود قدری سرکشی می نمود. نور محمّد خان جمعیتی از سواره و سرباز آذربایجان و خراسان و چند عرّاده توپ صاعقه فشان منتخب کرد و روی جلادت به قلعه دره جز آورد. عباس قلی خان اهل و عیال خود و اهالی قلعه را دستگیر و خویشتن را نیز اسیر سرپنجه تقدیر یافت، لهذا با جمیع کدخدایان و سربلوکان قدم از سر ساخته به اردوی خان شتافت. زنان و اولاد خود و اعیان دره جز [۴۹۸] را به قدری که قبول افتد، به صیغه گروگان به ارض اقدس فرستاد و به خان سردار و قشون

نصرت شعار آنچه باید و شاید از تعارفات و سیورسات داد و پلنگ توشخان جلایر حاکم کلات نیز به سبب قرب جوار، معامله دره جزی را شنید و از بیم دستبرد سپاه منصور به همراهی اتباع خویش وارد معسکر ظفراندیش گردید. او نیز به قدر قوّه خدمتی که باید ادا ساخت و خان سردار بعد از نیل مرام به مراجعت ارض اقدس پرداخت. در عشر اوّل شهر ربیع الاوّل، این خبر به عرض دارای مظفّر رسید و موجب انبساط خاطر انور گردید.

خبر شورش شجاع الملک میرزای افغان به ولایت قندهار نیز ضمیمه این خبر شد و باعث تعجب خاطر دارای دادگر آمد. تفصیل این جمال آن که، مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا بعد از گوشمال متمرّدین خراسان، عزیمت تسخیر هرات را داشت و ولایات قندهار و کابل و کشمیر را هم از خود می پنداشت. کارپردازان دولت انگریز اندیشه نمودند که هرگاه ولیعهد مرحوم به آن طرف گراید، شاید در اوضاع حدود هندوستان، که سال هاست در تصرّف ایشان است، اختلاف و اختلالی پدید آید، لهذا مستر کمبل (۱) ایلچی آن دولت، حکیم جان مکنیل نایب اوّل خود را که مردی داناست، روانه خراسان و خدمت ولیعهد ظفرنشان کرد که شاید به لطایف الحیل، ولیعهد آسمان محل را از عزیمت هرات مانع شود و بر سر کار دیگر رود. در اوقاتی که ولیعهد مسعود مشغول تسخیر تربت حیدریه می بود، جان مکنیل حکیم شرفیابی از خدمت رفیع حاصل نمود؛ فقراتی چند که منظور نظر داشت در حضرت والا- بر طبق عرض گذاشت. ولیعهد فلک مهد مشارالیه را به دلایل مسجّل و براهین مدلّل ساکت فرمود و پس از یأس این مطلب، میل به مراجعت نمود. کارداران دولت بهیّه انگریز را درین باب اندیشه زیاد شد و به خیالات دور و دراز افتاده، تدبیر کار را آماده آمدند. شجاع الملک میرزای افغان، که بعد از فوت پدرش تیمور شاه به سبب مقدّمات برادران خود، فرار اختیار و در سایه دولت بهیّه انگریز قرار یافته بود و مدّت سی سال گاهی در مملکت انگلتره و گاهی در کشور هندوستان اوقات خود را به امیدواری صرف می نمود و راه حرفی به دست آورد ول)

۱-. ملی و مجلس: (کمیل)

در باب عزیمت ولایت افغان به اعانت آن دولت قوی ارکان اصرارها کرد، امنای آن دولت نیز صرفه خود را درین دیدند و قاصد اعانت او گردیدند. موازی سه هزار نفر از جمعیّت هندوستانی با او همراه نمودند و رنجید سنکه (۱) صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان والی ولایت سند هم به خواهش دولت انگریز به اعانت زر و لشکر بر شوکت او افزودند. افاغنه جسته و گریخته اطراف نیز بر دور او جمع شدند و عازم مملکت افغان آمدند. با معادل سی هزار لشکر و توپخانه [ای] بی مر از راه پنجاب و کنار رودخانه سند، روی به ولایت قندهار نهاد و در آن حدود و سامان صلای فتنه و فساد در داد.

کامران میرزای والی هرات که برادرزاده شجاع الملک است، از عزیمت عمّ خویش به قندهار کمال اضطراب و اضطرار به هم رسانید و معتمدین چرب زبان به خراسان فرستاده، مستدعی اعانتی از نوّاب قهرمان میرزای والی آن ولایت گردید.

بالجمله، برادران فتح خان افغان که داستان ایشان درین کتاب مستطاب در جلد اوّل ذکر شده و در قندهار و کابل و پیشاور حکم گزار بودند، توهّمات کامل نمودند. بعد از وصول رایات شجاع الملک به حوالی قندهار و محاصره آن محکم حصار [۴۹۹] برادران مذکور تدابیر به کار بردند و به اعانت یکدیگر در خارج قلعه با شجاع الملک میرزا مقابله [ای] خشنا کرده، لشکر هندوستانی راه شکست و فرار سپردند. شاهنشاه صاحبقران بعد از استماع این داستان، تعجبّات زیاده از حدّ نمود و چون شجاع الملک مزبور را مقصود حاصل نشده بود، گله این مطلب را به کارپردازان دولت بهیّه انگریز اظهار نفرمود. کامران میرزا نیز از غم تعدّیات عمّ رست و بر مسند کامرانی به اطمینان کامل نشست.ه)

۱- . مجلس: (رنجید سکه)

فصل ۴ : آخرین سفر فتحعلی شاه و پایان کار او

بخش ۱ ذکر بواعث حرکت به اصفهان و ورود شاهزادگان و اوضاع اتفاقیه در آن اوان

یکی از جمله بـواعث حرکت موکب ظفرمیثاق به سـمت عراق این که، از قرار نگـارش، در سـالی که جمـاعت الوار بختیـاری مستحفظ قلعه عباس آباد نخجوان بودنـد، در نگاهداری آن حصن متین بی اهتمامی نمودند. به سـعایت احسان خان نخجوانی نمک به حرام، قلعه مزبوره به دست روسـیه بدفرجام افتاد و دست زمانه ابواب فتنه بزرگ برگشاد. شاهنشاه صاحبقران سیاسـت طـایفه بختیـاری را پیشـنهاد خـاطر همـایون فرمود و موازی دو هزار نفر نوکر ایشان را که برابری با ده هزار می کردنـد، اخراج نمود. چون خـانوار نوکر مزبور در دار الخلافه طهران و بلوکـات آن به گروگـان بودنـد، بعـد از اخراج شـدن نوکر، گروگان مزبوره را نیز بیرون نمودنـد. چون دست آن نوکر از مـداخل نوکری پاره و خانوارهای ایشان نیز از دار الخلافه آواره شد، بنابر آن بدون واهمه و تشویش بنا را به راهزنی و دزدی گذاشـتند و همّت قاصر بر سدّ طرق و شوارع گماشتند. در مدّت چهار پنج سـال، از مـال عـابرین و تجّار صاحب مایه و پایه گشـتند و بینوایان آن قوم از فرط مکنت و ثروت از قارون گذشـتند. صاحب اختیـاران ولایـات عراق به غرض یکـدیگر اهتمـام در انتظـام این کـار نمی کردنـد و چـون طوایف هفت لنـگ و چهارلنـگ و سرلک و غیره را مجزّی کرده بودنـد و هر طایفه [ای] را به دست یکی از شاهزادگان سپرده، لهـذا هیچ یک از غرض یکدیگر سر به این امر فرود نمی آوردند.

محمّد تقی خان ولد علی خان کنورسی، که از جمله معتبرین آن جماعت و سردفتر

ارباب شجاعت است، رفته رفته موازی هشت هزار جمعیّت مهیّا کرده با تدارکی شایان و اوضاعی نمایان روی جلادت به ولایت شوشتر آورد. چون نوّاب اسد الله میرزا که از جانب برادر ارشد خویش حضرت حشمت الدوله محمد حسین میرزا در آن ولایت حکمروا بود، حریف را سخت شناخت و از روی اضطرار با او در ساخت. شوشتر و دزفول را تصرّف نمود و پای تهوّر به جانب ولایت رامهرمز که از توابع فارس است، برگشود. شاهنشاه دشمن شکن چون کارها را بدین منوال و فقرا و ضعفا و قوافل و زوّار را از صدمه تطاولات آن طایفه پایمال دید، مصلحت را در حرکت به سمت عراق پسندید.

امر دیگر که تحریک لوای ظفر را باعث آمد، بی انتظامی مملکت فارس بود. تبیین این مقال آن که چند سال قبل ازین الی حال، اهالی سامان کوهکیلویه و محال ممسنی و دشتی و دشتستانی و برخی از بنادر و غیره، هریک به سببی از اسباب، بنای شورش و غوغا گذاشته و لوای خودسری افراشته بودند و میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان خشتی به سازش با یکدیگر پرداخته و با محمد تقی خان کنورسی بختیاری نیز در ساخته بودند و اهمال و تهاون در ادای تنخواه دیوان می نمودند. در همین سنوات، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرما، یوسف خان گرجی مقرّب خود را به حکومت و سرداری آن ولایت فرستاد و ولی خان ممسنی به تدابیر کامله او را به دست آورده سرش را بر باد داد. علاوه بر این اختلالات و اختلافات، مدّت دوازده سال کامل آفت ملخ خوارگی در سرحدّات و گرمسیرات آن ولایت به هم رسید و غلّات و محصولات شتوی و صیفی از این آفت تلف گردید. امراض طاعون و وبا و آفت زلزله نیز [۵۰۰] به تدریج واقع شد و این بواعث، انفاد وجوه مالیات دیوان را مانع آمد. معادل یک کرور و یک صد هزار تومان، که مالیات چهار ساله آن مملکت است، بر زمین ماند و هرکس از آن ملک تردّد به دربار دولت معدلت آیت می نمود، آیت مأیوسی به گوش امینان دولت می خواند.

اگرچه به سبب تکسّر وجود مبارک، جمیع نوّاب شاهزادگان و خوانین اندرون

همایون و امینان شوکت ابدارکان حرکت شاهنشاه صاحبقران را مصلحت نمی دیدند و اطبّای حاذق نیز سکون را بر حرکت برمی گزیدند، ولی جناب امین الدوله العلیّه عبد الله خان اصفهانی مستوفی الممالک به سبب وحشتی که خود به جهات مختلفه از وقوف در طهران و حدوث فتنه [ای] ناگهان داشت، مطلقا وقعی به حرف این و آن نمی گذاشت. تبیین این مقال آن که، میرهاشم نامی هندی که از علوم هندسه و اعداد و نجوم و جفر و نیرنجات با کمال بهره بود، به دار الخلافه آمده و در خانه امین الدوله منزل کرده، شب و روز با او مصاحبت می نمود؛ خبر مرموز تغییر دولت را به او داد و معزی الیه نیز به فکر چاره افتاد. چون دار السلطنه اصفهان را خانه و مأمن روز تنگ می دانست، عزیمت رجوع به آن ولایت را داشت و نمی توانست. بالاخره قوام سلطنت و دولت را موقوف به این عزیمت نمود و در حضور پرنور همایون زبان به جسارت این مطلب برگشود. بواعث مرقومه و عرض جناب امین الدوله چون به هم رسید، تحریک لوای ظفر را به جانب دار السلطنه اصفهان باعث گردید. فرامین مطاعه به احضار سواره و پیاده عراق و مازندران صادر گردید و مسرعان سریع السیر به اطراف ولایات سایر و دایر آمد.

روز یکشنبه سیم شهر جمادی الاوّل سنه یک هزار و دویست و پنجاه، حضرت اعلی از شهر دار الخلافه به باغ دلگشای نگارستان نقل مکان فرمود و به جهت حضور لشکر منصور و اتمام تدارکات ملتزمین رکاب ظفردستور، چندی در آن عرصه فردوس ظهور توقف نمود. معتمدی چند به احضار نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس و برادرش شجاع السلطنه حسن علی میرزا حکمران دار الامان کرمان و حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار دار السرور بروجرد روان ساخت و بعد از انضباط امور و اجماع لشکر منصور، به تحریک لوای ظفر دستور پرداخت. روز سه شنبه شانزدهم شهر مذکور، که سه روز به ابتدای میزان مانده بود، از آن روضه ارم دستور با فرّ خسروی و شوکت کسروی حرکت کرد و یوم دوشنبه هیجدهم، چتر فیروز را بر فرق ساکنین دار الایمان قم سایه گستر آورد.

چون عبور توپخانه مبارکه از راه قهرود نطنز متعذّر بود و به علّت قلّت آذوقه و

کثرت ازدحام بسیار، خلاف طریقه عدالت و ملکداری می نمود، لهذا نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزای سالار آتشخانه مبارکه را با توپخانه و زنبورکخانه و بنه [ای] بزرگ و جمعی از سواره و پیاده مازندرانی و عراقی از راه جوشقان روانه فرمود، مقرّر نمود که از آن راه به آراستگی تمام روند و در منزل مورچه خورت اصفهان شرفیاب رکاب ظفرمآب شوند.

پس از سه روز توقف، از دار الایمان قم نیز عازم دار المؤمنین [۵۰۱] کاشان شد و روز جمعه بیست و دویم وارد عمارت فرح فزای فین گشته، مدّت هشت روز در آن سرزمین فردوس قرین، عیش کنان آمد. بعد از ظهور انواع مکرمت درباره اهالی آن ولایت، عزیمت دار السلطنه اصفهان تصمیم یافت و لوای ظفر به تعجیل هرچه تمامتر به جانب آن صوب شتافت. در منزل مورچه خورت نوّاب حسام السلطنه العلیه محمد تقی میرزا شرفیاب رکاب همایون گشت. شاهزادگان مأموره از راه جوشقان نیز وارد گشته ولوله توپ البرزکوب از گنبد دوّار درگذشت. حضرت سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان هم به استقبال دررسید و یوم چهارشنبه چهارم شهر جمادی الثانی اردوی ظفر شکوه را در باغ مبارکه سعادت آباد اصفهان معروف به هزار جریب نزول اجلال واقع گردید. نوّاب سیف الدوله با جمعیّتی کامل به سرداری جناب آصف الدوله العلیه اللهیار خان قاجار، به جهت تنبیه جماعت بختیاری نامزد شدند و به جهت اطلاع از یورت و مکان و جمعیت آن طایفه، چند روزی احتیاطا متوقف آمدند.

نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس روز سه شنبه دهم شهر مزبور با معدودی چند به خاکبوسی آستان اعلی شتافت و به سبب قصور در خدمت ادای مالیات، شبان روزی واحد مورد بی اعتنائی گشته، پس از آن در عمارت مبارکه سعادت آباد، سعادت از شرف حضور صاحبقران معدلت مقرون یافت. در باب ادای تنخواه مالیات چهارساله، کار را به دفع الوقت می گذرانید و به معاذیر چند که در صدر حکایت مذکور شد، متمسّک می گردید. بالاخره حکم محکم چنین صادر شد که نوّاب حسام السلطنه محمّد تقی میرزا به اتفاق حضرت فرمانفرما به دار الملک فارس رفته،

محصّل وصول تنخواه باقی آن مملکت شود و جناب امین الـدوله عبـد الله خان مسـتوفی الممالک نیز به جهت تنقیـح معاملات هـذه السّـنه و تنبیه مفسدین ولایات و تنبیه مفسدین ایلات بختیاری و ممسـنی با معادل هفت هزار سواره و پیاده رکابی دو روز بعد از عزیمت نوّاب شاهزادگان به آن مملکت رود.

حضـرت حـاجی میرزا ابو الحسن خان شـیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا سـیّد علی تفرشـی مسـتوفی دیوان اعلی به جهت محاسـبه و محصّـلی بـاقی وجوه به مرافقت جناب امین الـدوله از محل اردوی اعلی کوچیـده به جهت نقل مکان چنـد روزه در عرصه لسان الارض تخت پولاد [در] خارج شهر اصفهان متوقف شدند.

نوّاب فرمانفرمـا و حسـام السـلطنه در عصـر روز سه شـنبه هفـدهم [شـهر جمادی الثانی] از رکاب فیروزی انتساب رخصت یافته روان گشتند و کارداران عالم قضا و قدر در راهی که منظور داشتند، قدم هشتند.

انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان که در آیینه تصوّر ماست

بخش ۲ ذکر خاتمه کار شاهنشاه دوران و وفات او در دار السلطنه اصفهان و آشوب زمان

اشاره

سر فتنه دارد دگر روزگارمن و مستی و فتنه چشم یار

فریب جهان قصّه [ای] روشن است ببین تا چه زاید شب آبستن است بر ارباب بصیرت و عرفان پوشیده نیست که هر دولت را زوالی است و هر شوکت را وبالی. ذات قدیم، وجود پاک خداوند کریم است و وجود قویم، ذات قدیم کردگار رحیم.

[مصرا]ع:

آن که پاینده و باقی است، خدا خواهد بود

زوال هر دولت را نشانه هاست و وبال هر شوکت را بهانه ها؛ چند بهانه به جهت زوال این شوکت ارجمند به هم رسید که موجب تغییر مزاج اقدس اعلی گردید و جسم مبارک را از فرط غم و غصّه کاهید. سه فقره از آن جمله، اکبر نوائب بود:

اوّل: تسلط جماعت روسیه بر ولایات آذربایجان و اخذ هشت کرور تنخواه نقد از خزانه دولت ابدارکان.

دویم: وفات دو نفر از شاهزادگان عظیم الشأن که ضمیر منیر اقدس را بغایت افسرده [نمود]. یکی حضرت دولتشاه غفران پناه محمد علی میرزا [۵۰۲] صاحب اختیار ولایات کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و دیگری ولیعهد جنّت آرامگاه عباس میرزا- طاب ثراهما- که در حقیقت، دولت متین را دو رکن رکین بودند و روزبه روز بر بروز

شوکت قوی ارکان می افزودند.

سیم: اختلاف نوّاب شاهزادگان بود که به سبب وفور اغراض نفسانی به هم افتادند و از قراری که در این کتاب مستطاب مکرّر درج شده، خانمان مسلمانان را بر باد فنا دادند. صاحبقران معظّم نظر به محبّت مفرطی که با عموم اولاد امجاد داشت، بنای درستی در کار هیچ یک نمی گذاشت. خار این کدورت را در دل می شکست و در هر حالت، همّت اعلی بر رضای خاطر هریک می بست. جمع اضداد در حقیقت جانگاه است و جانکاستن جمع اضداد بی اشتباه. بالجمله، از وفور غصه و اندوه، مزاج مبارک از حد اعتدال انحراف یافت و لشکر امراض مزمنه به میدان وجود مسعودش دو اسبه شتافت. از کثرت امراض داخلی و خارجی اخلاق کریمانه نیز تغییر پذیرفت و با هر نفسی از امین و خائن سخن از روی خشم و خشونت می گفت.

خلاصه، در سال اودئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و شش بعد از مراجعت از مملکت فارس، مرض قولنجی صعب در مزاج همایونش به هم رسید و بالاخره از استعمال شراب ناب رفع گردید. پس از آن، همه ساله امراض ظاهری و باطنی روی می آورد تا رفته رفته کبد را معیوب کرد. عاقبت منجر به ناخوشی سل و دق شد و ضعف بر قوّت فائق آمد. اکثر از منجمین رکاب مستطاب و غیره، خاصّه میرزا محمد رضای مجوس جدید الاسلام کرمانی، که خود را از احفاد استاد الکلّ فی الکلّ حکیم الهی جاماسب بنی عمّ گشتاسب می دانست، در خفیه رحلت مرحوم ولیعهد دوران عباس میرزا را یک سال قبل از وفات شاهنشاه زرّین لوا به او عرض کرد و این مطلب را به دلایل و براهین نجومی مسجّل آورد. در سال قبل که قضیه هایله ولیعهد مرحوم اتفاق افتاد، شاهنشاه دانا، هم از قرینه حکم منجمین، هم به مفاد (الملوک ملهمون) تن به قضای اقدس الهی از روی یقین و آگاهی درداد. در گوشه جنوبی از سمت قبلی صحن سیّم روضه پاک حضرت معصومه [در] قم- صلوات الله علیها- مضجعی چون روضه فردوس به جهت خویش پرداخت و در اوقاتی که نوّاب علیّه صبیّه مرضیّه اش، فخر الدوله البهیّه فخر النساء خانم به زیارت عتبات عالیات می رفت، بر

حسب امر صاحبقرانی موازی پنجاه من تربت از اصل مرقد تابناک برگزیده خالق آب و خاک- صلوات الله علیه و علی آبائه و أولاده- آورده، در مضجع همایون اعلی به امانت نهاد. یک تخته سنگ مرمر به جهت لوح مزار فیض پرور معیّن فرمود و سطح آن را به سعی حجّاران پرفن از مثال همایون و اشعار موزون زاده از طبع وقّاد حضرت میرزا محمد تقی مازندرانی علی آبادی منشی الممالک المتخلّص به (صاحب) منقّش نمود.

احوال خود را که می نگریست، همواره اوقات متزلزل و مضطرب می زیست.

در اوقاتی که از دار الخلافه طهران به دار السلطنه اصفهان حرکت می کرد، طرح ضریحی سیمین به جهت مرقد مطهّر حضرت عبّاس علی- علیهما السلام- با کمال اهتمام ریخت و مبلغ شش هزار تومان به مصارف این کار داده و میرزا هدایت الله و میرزا محمد تقی نوری مستوفیان دیوان اعلی را بر سر این کار نهاده، استادان صاحب فن را نیز در اتمام این امر برانگیخت.

خلاصه کلام، در روز دوشنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی هنگام صبح، قدری کاهو تناول فرمود و بعد از آن به اکل کباب آهو میل نمود. طرف عصر همان روز از فرط غیرت سلطنت بدون بالاپوش در کنار رودخانه زاینده رود اصفهان به تیراندازی مشغول شد و حاکم طبیعت به حکم کهولت از حفظ صحت معزول آمد. علاوه ناخوشی سینه، مرض قولنج و ذات الجنب هر دو حاصل گشت و کار از کار گذشت. حضرت حکیم باشی میرزا محمد حسین اصفهانی در معالجه ید بیضا نمود و اندک سودی بخشود، ولی بالاخره بی حاصل بود. حکیم باشی مزبور از فرط صداقتی که داشت، چنین می پنداشت که شاهنشاه صاحبقران به سبب وفور حذاقت [۵۰۳] او زنده جاوید است. اعتقادش این بود که آن حضرت مسموم است وگرنه مرگ با این حذاقت در وجود مبارک او معدوم.

خلاصه، در همان دو سه روز ناخوشی به جهت اطمینان خلایق بدون امداد محرّکی به دیوانخانه مبارکه به استمرار می خرامید و با کمال خودداری مشغول حلّ و عقد امور دولت می گردید. بالجمله، در روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و پنجاه مطابق با سال نکبت مآل یونت ئیل ترکی، سه ساعت به

غروب مانده، در عمارت قزل اوطاق هفت دست سعادت آباد واقعه در باغ هزار جریب خارج دار السلطنه اصفهان از جامه خواب استراحت برخاست و پس از صرف غذای مزوّرانه (۱) و ادای فریضه هشت گانه به درگاه خالق یگانه، تا به جهت اطمینان خلق به سراپرده همایون خرامد، قامت قیامت علامت را به لباس خلافت بیاراست. در هنگامی که ایستاده بند قبا را می بست، ضعفی بر مزاج همایونش مستولی گشته، بی اختیار بر زمین نشست. آغا بهرام قراباغی را که یکی از خواجه سرایان محرم بود، طلب کرده از فرط ضعف و بی حالی به او تکیه نمود و نفسی چند گسیخته کشیده، طایر روح پرفتوحش بر شاخسار درخت طوبی آشیان نمود.

شاهزادگان با شوکت و خواتین پرعصمت و امینان حضرت، مصلحت را صبوری پیشه کردند و در بروز این مصیبت و ظهور فتنه و فساد اندیشه نمودند. تا صبح جمعه بیستم این کیفیت را پنهان داشتند و افکار صائبه به کار بسته همّت بر حرکت گماشتند.

نعش مطهّر را در همان عمارت هفت دست تغسیل و تکفین داده نماز کردند و پس از آن روی به انجام مهمات آوردند. نوّاب عبد الله میرزا صاحب اختیار سابق ولایت خمسه و محمد رضا میرزا والی اسبق ولایت گیلان، در ساعت وفات آن حضرت بر اسبان صرصر علامت سوار گشته، هریک به طمع خام ایالت و خودسری به طرفی شتافتند.

بالاخره نوّاب عبد الله میرزا به ولایت خمسه شتافت و محمد رضا میرزا به مملکت آذربایجان رفته در سایه التفات حضرت ولیعهد دوران آرام یافت.

نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنه اصفهان، مصلحت خود را در دخول به محل ایالت ندید و چون یک فوج سرباز جدید اصفهانی به سرهنگی مایور خان ارمنی در محل چارمحال بودند، معزی الیه به معاضدت ایشان به آن مکان رفته آرام گزید. دسته جات شاهیسون خارج اردو را قدری غارت کرده به عزیمت اوطان روی برتافتند و اهالی اصفهان ابواب شهر و خانات و اسواق و مساجد و مدارس و سایر بیوتات را کلّا بسته و کوچه ها را سیبه بندی (۲) کرده و آمدورفت را با اهل اردو موقوفدی

۱- . غذای مزوّرانه، غذایی است که به بیمار دهند.

۲- . سنگربندی

نموده، به وادی طغیان شتافتند.

حضرات شاهزادگان و امرا و امنا، بر در باب عمارت هفت دست جمع گشته، درین رجعت به دار الخلافه، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را که بزرگتر از شاهزادگان رکاب بود، بر خود امیر ساختند و پس از آن به تهیّه و تدارک حرکت پرداختند. جناب امین الدوله عبد الله خان اصفهانی مستوفی الممالک، که در لسان الارض تخت پولاد توقف داشت، با جمعیت ابواب جمعی خود داخل اردو گشته، مستوره کبری تاج الدوله العلیّه اصفهانیه را، که والده نوّاب سلطان محمد میرزا و صبیّه محترمه اش الملقبه به خورشید کلاه عروس امین الدوله [و] زوجه میرزا علی محمد خان نظام الدوله ولد اوست، برداشته به اتفاق خود روی به شهر گذاشت. یک زوج صندوق جواهرآلات تاج الدوله مزبوره را، که از روی ثبت سررشته جات مبلغ دو کرور ارزش داشت، سربازان عراقی به استصواب غلامحسین خان سپهدار از میان بارهای او بردند و در عهد دولت ولیعهد مؤید به سعی جناب میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان آورده سپردند و ولیعهد نامور از فرط همت وافر، همه را به محرمان و امینان درگاه قسمت کرد.

بالجمله، نوّاب علی نقی میرزا اسباب سلطنت را از قبیل تاج و حقّه و بازوبند و شمشیر و کمر خنجر و خفتان و غیر آن را که هر دانه [ای] از آنها خراج اقلیمی است، به نوّاب [۵۰۴] امام ویردی میرزا برادر صلبی و بطنی خود سپرده، در حفظ آنها او را امین گردانید. چون دوابّ کارخانه جات همایون و اهل اردو به صحرا و چمن ها رفته بودند و سواره فراری اکثری را غارت نمودند، لهذا جمیع اسباب بیوتات سرکار اعلی را در همان مکان انداختند و به عزیمت طهران پرداختند. هریک از کارپردازان دولت را کاری مناسب به دست دادند و نعش مطهّر را در تخت روانی زرّین مرتب داشته صبح شنبه بیست و یکم با اسباب و اثاثه سلطنت و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه علامت و نوّاب شاهزادگان و خواتین حرم عزّ و شأن و آن همه سپاه بی کران به همان آیین ایّام حیات شاهنشاه غفران نشان توپ و تیپ همایون را در جلو و عقب قرارداده با وضعی شایان به عزم دار الایمان روی آوردند.

ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطّهر در دار الایمان قم و اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود به دار الخلافه بهیّه

چون راه متعارفی که به سمت دار الایمان قم بایست حرکت کرد، از وسط شهر دار السلطنه اصفهان بود که از دروازه خواجو داخل گشته و به خط مستقیم از راسته بازار گذشته از دروازه طوقچی بیرون روند و عازم صوب مقصود شوند و- از قراری که ذکر شد- اهالی آن ولایت از خوف دستبرد قشون نصرت نمون دروازه های (۱) شهر و ابواب دکاکین اسواق و خانات و بیوتات را بسته و سیبه بندی کرده بودند و از کثرت وحشت، شبان و روزان بر پشت بام ها تیراندازی می نمودند، لهذا عبور از وسط شهر ممکن نشد و قرار عبور را از طرق غیر معهود که بر دور شهر اصفهان می کردند، دادند و روی به راه نهادند. به سبب عدم جادّه و کثرت میاه و انهار و شدّت گل ولای، آن قلیل راه را در مدت سه روز به هزار زحمت و مرارت طی گردید، و دوابّ اهل اردو اکثر در آن مدخل و ممرّ پی شد. پس از آن که به راه متعارف افتادند، بنای حرکت را از راه نطنز دادند. دسته جات سواره و پیاده استرابادی و مازندرانی، که در آن سفر سرتیپ ایشان نوّاب اسکندر میرزای نایب الایاله خلف الصدق حضرت محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستانات بود، کشیک اسباب و اوضاع سلطنت را معیّن شدند و در حرکت و سکون با کمال تیقّظ و هشیاری عامل این عمل آمدند.

سربازان عراقی، که ابواب جمع امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار بودند، چندین دفعه اراده دستبردی نمودند، ولی به سبب احتیاط نوکر استرابادی و مازندرانی میسّر نگشته و از یاری باری، امور کشیک دستگاه سلطنت و شهریاری به خوشی گذشت. بالجمله، فدویّت و ارادتی که در تعزیه داری در آن سفر از اهالی ولایات نسبت به آن برگزیده درگاه حضرت قاضی الحاجات دیده شد، معلوم گردید که قدر و منزلت او در ایّام سلطنت در نظرها چه بوده و اهالی ایران به چه اعتقاد به او خدمت می نموده اند.ا)

۱- . ملی و مجلس: (دروازها)

در ورود هر شـهر و قصـبه و دهکده، مردان و زنان از صغیر و کبیر جامه های سیاه در بر و گریبان های دریده تا کمر، خاک بر سر کنان و گل بر فرق زنان، شاه گویان و شاه جویان، موی کنده و مویه کننده به هیئت اجماع به اسـتقبال محفّه مهر شـعاع می آمدنـد و بـا اسـبان کتـل بسـته در جلو و رجـال و اطفـال پلاس بر گردن پیشـرو و علم هـای سـیاه بر دوش و طبل های عزا در خروش، گرد راه به فلـک رسـیده و افغـان و آه سـر به عیّوق کشـیده وارد می شدنـد. [۵۰۵] عمله درگاه عرش اشـتباه و سـپاه نصـرت پنـاه که ایشـان را به این هیئت می دیدنـد، بی اختیار خود را از اسب انـداخته بر روی خاک می غلطیدنـد. در حقیقت، قیامت موعود در همان ایّام بود که سـپهر کینه ور از قضـیه هایله آن سـلطان بحر و برّ، شور روز محشـر برپا نمود. اشهد باللّه در هنگـام تحریر این فقره، کلـک درر سـلک را بی اختیـار اشـک هـا جـاری گشت و احوال مؤلف بینوا از هرچه در تصور آیـد، درگذشت.

خاقانی:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی

کاشکی آدم به رجعت در جهان بازآمدی تا به مرگ این خلف بر مرد و زن بگریستی بالجمله، در روز ورود به دار الایمان قم که روز پنجشـنبه چهـارم شـهر رجب المرجب بود و محرّر این کتـاب را قـدرت تحریر وضع و اوضـاع آن نیست، جمیع علما و سادات، عمامه های سـیاه و سبز بر گردن انداخته و مویه کنان به تلاوت و روضه خوانی پرداخته، علم های حضرت معصومه را سیاه بسـته و رجال و اطفال و نسوان شهر کلّا با گریبان های دریده و سرهای گل ولای مالیده و روی های ناخن خراشیده و دل هـای شکسـته، فریادزنـان و موی کنـان و مویه کنان با اوضاعی شایان به اسـتقبال رسـیدند و به آن هیئت وارد شـهر گردیدنـد. جنازه مغفرت نشان را بر دور ضـریح مقـدس گرانیـده در مضـجع همایونی که ذکر شد، بردند و آن تربت با شـرافتی را، که از قرار نگارش از عتبات عالیات آورده بودند، در دخمه اعلی به ترکیب قبر ترتیب داده، نعش مبارک را در جوف

آن سپردند. باب آن دخمه را به آیین ملوک عجم بستند و قرّاء داود الحان با ملزومات امور معیشت بر سر مزار آن غارق بحار رحمت نشستند.

این شاهنشاه معدلت دستگاه، که بالفعل وارث بالاستحقاق جدّ بزرگوار است، بعد از جلوس بر مسند سلطنت، قرارها در انضباط آن مضجع شریف نهاد و طاق آن را کلّا از مرآت چینی و رومی ترتیب داد. حاجی علی محمد دار المرزی که در بدایت جوانی طبع نظمی داشت و در جرگ اهل خلوت سرکار اقدس، اوقاتی به فراغت می گذاشت، بالاخره سعادت فطرت او را دامنگیر گشته و به سبب میل به عبادات و تحصیل معاش از ممرّ حلال و خیرات، از چاکری دربار عرش سمات درگذشت. زیارات اماکن مشرّفه را به جا آورد. مدت ها در زاویه عبادت و تحصیل معرفت سر می کرد. چند سال قبل از وفات خاقان مغفور، محرمان خلوت سرای اقدس که سبقت آشنایی و دوستی با او (۱) داشتند، به لطایف الحیل مجددا او را بر درگاه اعلی آورده لقب لله باشی بر سر او گذاشتند. این دفعه به سبب وفور تقدّس و ظهور تدیّن، اعتبارش از بدایت افزون شد و برحسب امر خاقان مغفور، به زیارت بیت الله الحرام شتافته پس از رجعت، زیاده در نظر انور و مردم دیگر معتبر آمد.

این برازنده مسند کیانی پس از جلوس بر مسند سلطانی، مراتب معرفت حاجی مزبور را حاصل نمود و فقرات میل باطنی خاقان مغفور را به او از نزدیک و دور شنود؛ لهذا مشار الیه را در آن مضجع شریف متولّی ساخت و به جهت مخارج سالیانه وی و فرش و روشنایی و ادرارات (۲) و مرسومات قرّاء و خدّام آن آرایش مسندِ کی، قریه علی آباد واقعه در محال قم را معیّن فرمود و حاجی را با متعلّقان و متعلّقات به توقف دار الایمان قم و خدمت آن مضجع فردوس تحشّم امر نمود. مشارالیه نیز در عمارت احداثی خاقان مغفور، که در جنب آن مرقد پر نور واقع است، منزل کرد و دست همّت در خدمت گزاری از آستین ارادت برآورد. عمارتی فوقانی که مشرف بر صحن مقدّس حضرت معصومه است، بر فراز آن مرقد شریف برپا ساخت و به نظم کار و ملزومات آنها

۱- . ملی و مجلس: (اوّل)

۲- . ادرارات: مقرری ها، مستمری ها

مرقد عالی مقدار پرداخت. اکنون آن مضـجع شریف زیارتگاه جمیع عابرین و زائرین روی زمین گشته و مراتب احترام گزاری های خلق از هرچه نویسم در گذشته است.

حاجی مزبور میزبان اهالی نزدیک و دور است و محفل وی شبان و روزان مرجع ارباب شوکت و عزّت و سرور.

بالجمله، نوّاب رکن الـدوله علی نقی میرزا و همراهان آن نعش مغفرت لوا، سه روز و سه شب متوالی شـیلان عزاداری ملوکانه کشیدند و کافّه رعایا و برایای اطراف و اهالی آن بلده، کعبه مطاف به حظّی وافر و احسانی متکاثر رسیدند.

بعـد از فراغ از امور کفن و دفن و تعزیه داری، متعلّقان و متعلّقات سـلطنت را برداشـتند و روی به دار الخلافه طهران گذاشـتند. جناب آصف الـدوله اللهیار خان قاجار به انتظار موکب حضـرت ولیعهـد سـلطنت مدار در دار الایمان قم، مقیم شد و حضـرت غلامحسـین خان سپهدار [۵۰۶] افـواج سـرباز عراقی را مرخّص کرده خـود به صـوب سـلطان آبـاد کزّاز که مقرّ حکـومت و از مستحدثات والد مغفرت آیت اوست رفته، چندی مقیم (۱) آمد.

خلاـصه، عمر مبـارک خاقـان مغفور موافق تحقیق، هفتاد سال بود و خود در ایّام حیات به قانون متـداوله کمتر ازین می فرمود. این بنـده مؤلف از بس حسـرت فقـدان آن مغفرت نشان را داشت، شب و روز اوقات خود را صـرف تاریـخ نگاری کرده، این چند قطعه و غزل و رباعی را به یادگار گذاشت.

غزل

خاقان چو رفت از غم او دربدر شدم ایّام بی پسر شد و من بی پدر شدم

گفتم که سهل در غم او آب چشم تراز سرگذشت آب چون من باخبر شدم

بدتر ز مرگ در غم او گشته زندگی او مُرد پیش از من و من مُرده تر شدم

از فیض او نهال وجودم ثمر گرفت شد باغبان و چون شجری بی ثمر شدم

از من نیافت خدمتی از بعد وی ظهورجز این که در مصیبت او نوحه گر شدم م)

۱- . ملی و مجلس: (مستقیم)

او در بليّه ام سپرى بود پيش روى برتافت روى از من و من بى سپر شدم

پروازم از هواى تو اى شاهباز قدس رفتى تو در فراق تو بى بال و پر شدم

از فرّ قدرت تو كه با زور فرّ بدم وز چشم همّت تو كه صاحب نظر شدم

چون بى نشان شدى تو مرا نام گشت گُم بگذشت آن زمان كه به عالم سمر شدم

گوش از پى شنيدن حرف تو بود و بس خاموش چون شدى تو من از گوش كر شدم

ماند از طلوع كوكب اقبال خاورى از خاوران گذشته سوى باختر شدم قطعه [اى] در تاريخ وفات

دريغا ز فتحعلى شاه رادكه مُرد و ز ايّام نيكى ببرد

ز شاهان گيتى ندانم كسى كه با او به مردى توانم شمرد

به ايوان يكى نورافزاى شيدبه ميدان يكى نام بردار گُرد

به عهد خود از صيقل عدل و دادز آيينه دهر ظلمت سترد

بسنجيده ام عقل او با جهان جهان خردسالى و او سالخورد

به ملك سپاهان جنّت مثال كه آرايش هر بزرگ است و خُرد

بياراست قامت كه آيد به باربه آرايش لشكر ترك و كُرد

به گاه خراميدن از پا نشست چو آتش كه از آب برجا فسرد

بزد آهى و تن به بستر نهادبشد شاهى و جان به جانان سپرد

شهى را كه بُد دست و پاى هژبر (۱)گهِ پايدارى دم دستبُرد

نه قدرت كه دستى تواند فشاندنه قوت كه پايى تواند فشرد

چه جان ها كه گيتى ازين غصه دادچه خون ها كه دوران درين قصه خورد

به هر كام شكر همه زهر زهربه هر جام صهبا همه دُرد دُرد

به تاریخ او زد رقم خاوری به صد آه فتحعلی شاه مُرد ر)

۱-. مجلس و ملی: (هزبر)

ایضا قطعه

ظلّ حق فتحعلی شاه آن که بودبا مخالف در جدال و در نزاع

آن که در هر صبح و شام انداختی مهر را از چهر در تحت الشعاع

کشوری او را مرید و او مرادعالمی او را مطیع و او مطاع

داوری هر روز بودش بر مزیدخسروی چل سال بودش بی نزاع

چون نمودی جای در ایوان جوادچون نهادی پای در میدان شجاع

اختر خصمش بدی در انحطاطکوکب بختش شدی در ارتفاع

[۵۰۷] بینوایان را همی می داد مال کاین تجارت را بسی بود انتفاع

رونق است از دار دنیا بیشتردر دیار آخرت او را متاع

آن سری کز تاج بیضا داشت عاراز اجل آخر رسید او را صداع

خلق دهر از هجر او اندر ملال اهل حشر از وصل او اندر سماع

خاوری کرد از خواص محرمان چون وداع آخرینش استماع

از پی تاریخ سالش زد رقم با جهان فتحعلی شه در وداع تاریخ اربعه در یک شعر

فتحعلی شه از تخت شد خاوری و آمدهر پاره زین دو مصراع تاریخ فوت سلطان

کیخسرو دوم شد امّت ز فتنه ویران سلطان ز تخت افتاد، وارونه گشت ایران تاریخ دیگر

فتحعلی شاه چه شد وای وای خسرو آگاه چه شد وای وای

رونق آفاق برفت آه آه زینت خرگاه چه شد وای وای

میر جهاندار کجا حیف حیف شاه فلک جاه چه شد وای وای

تاج سر مهر چه سان آخ آخ نور رخ ماه چه شد وای وای

آن که همی بود به جیش ظفربدرقه راه چه شد وای وای

آن که همی بود به ملک جلال مرتبه گاه چه شد وای وای

خاوریش از پی تاریخ گفت فتحعلی شاه چه شد وای وای رباعی در تاریخ

شد فتحعلی شاه ز خرگاه افسوس تا مهر بشد ناله و تا ماه افسوس

زد خاوری از برای تاریخ رقم کو جان جهان فتحعلی شاه افسوس

فصل ۵: به تخت نشستن محمد شاه

بخش ۱ ذکر وقایع اوضاع نوّاب شاهزادگان و طغیان بعضی از ایشان در برخی از ولایات ایران تا هنگام جلوس ولیعهد دوران بر تخت سلطنت جاودان

بعد از قضیه خاقان مغفور- نوّر اللّه مضجعه- نوّاب شاهزادگانی که در اطراف دار الملک ایران بودند، اکثری به سبب متابعت حکم وصیّت و ولیعهدی نوّاب شاهزاده اعظم محمد میرزا قبل از رحلت، در محل ایالت، منتظر لطیفه غیبی نشسته حرکتی بر خلاف قانون نمی نمودند، مگر دو سه نفری از ایشان که هریک به سببی از اسباب حرکتی مذبوحانه کردند، ولی بالاخره به جز ندامت و خسارت سودی نبردند. یکی از آن جمله، نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بود که از قرار نگارش، یک روز قبل از قضیه ناگزیر خاقان مغفور به اتفاق نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا از دار السلطنه اصفهان عزیمت دار العلم شیراز را نمود. در محال قمشه این خبر را شنید و حسام السلطنه را به دار الشوکه بروجرد فرستاده، خود عازم شیراز گردید. بعد از ورود بلافاصله بر تخت سلطنت دو روزه تکیه کرد و از خواندن خطبه و زدن سکّه نام برآورد.

یکی دیگر، نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا [است] که در دار الامان کرمان این مراتب را شنید و در بدایت احوال قاصد تسخیر دار العباده یزد گردید. ولد خود هلاکو میرزا را با معدودی به آن ولایت فرستاد و شجاع الملک میرزا ولد نوّاب ظلّ السلطان که از جانب برادر خود سیف الدوله میرزا در آن ولایت بود، بدون آسیبی دار العباده را نهاده به عزم دار الخلافه به راه افتاد. شجاع السلطنه خود به نیّت خدمت گزاری برادر فرخنده سیر به دار العلم شیراز شتافت و میر شمشیر آن دولت گشته

اعتباری تمام یافت.

یکی دیگر، نوّاب ظلّ السلطان علی خان شاهزاده است که در دار الخلافه طهران حکمروا بود و همواره اوقات این خیال را درباره خود می نمود. با آن که بعد از وفات مرحوم نایب السلطنه مغفور عباس میرزا- طاب ثراه- در باب منصب ولیعهدی هنگامه ها [۵۰۸] آراست و به سبب عدم رأی خاقان مغفور- نوّر اللّه مضجعه- از سر این تقاضا برخاست، باز بعد از ظهور قضیه خاقان خلد آشیان که نوّاب علی نقی میرزا به اتفاق شاهزادگان و خواتین (۱) حرم عزّ و شأن، و اساس و اسباب سلطنت و آن همه لشکر با جلادت به دار الخلافه رسید، نوّاب ظل السلطان به طمع سلطنت جاوید، طالب چاره گردید. اهالی دولت از ابتدا انکاری داشتند و گردن در زیر این بار نمی گذاشتند.

چاره [ای] که به خاطرش رسید، سه چیز بود: یکی آن که، دستخطّی به مهر خاقان مغفور و خط نوّاب ضیاء السلطنه العلیّه منشی الممالك اندرون عصمت دستور بروز داد که اسم ولیعهدی را به او داده و ولیعهد سلطنت جسیم را لقب نایب السلطنه بر سر نهاده است؛ یکی دیگر آن که، ابواب خزانه اندرونی را سرگشاد و موازی دو کرور نقد به جهت مصارف این کار بیرون فرستاد. مردم به طمع زر بر دور او جمع شدند و بزم شوکت چند شبانه را پروانه شمع آمدند؛ چاره سیّم، جناب حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه که بطن طمعش از اطعام عام و انعام مالاکلام مملوتر از گلخن حمام بوده، به جهات چند از جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام واهمه می نمود که بعد از ظهور سلطنت نوّاب ولیعهد دولت مآب و وزارت معزی الیه در مملکت ایران چگونه توقف نماید و آن همه اندوخته و ذخایر و اقطاع و سایر را گذاشته به کدام طرف پای فرار برگشاید، لهذا وثیقه [ای] مجعول از پیش خود نوشت که: در دولت های خارج از قبیل روم و روس و فرنگ، وصیّت سلطان متوفّی در تعیین ولیعهد معتبر نیست، بلکه عمده شرط درین باب، رضای جمهور است و با وجود عدم رضای جمهور، ولیعهد وصیّتی را، سلطنت نامیسور.

پس از مهر کردن این وثیقه، شاهزادگان و امنا و امرا و وزرای دربار و علما ون)

۱- . ملی و مجلس: (خوانین)

فضـلای هر دیار و سایر اهالی و سـکنه دار الخلافه جاویدمدار به سـبب طمعی که از نوّاب ظلّ السـلطان داشتند، هریک خط و مهر خود را بر آن وثیقه گذاشتند.

حضـرت ظلّ السـلطان شبی را که ساعت سـعد در آن شب بود، برگزیـده پای بر تخت سـلطنت نهاد و از آن تنخواه موجوده به (۱) هرکه هرچه خواست، داد. هر بینوایی از بخشش بی جای او به نوایی کامل رسید و حضرت ظلّ السلطان به سبب این همت بی پایان و طعن ظرفای زمان، به عادلشاه معروف گردید. او نیز چون نوّاب فرمانفرما، مباشـر خطبه و سکّه گشت و مدّت بیست روز از ایّام سـلطنت عاریت او نگـذشت تا از قراری که- ان شاء الله المجیب- عن قریب ذکر خواهـد شد، سـرکار شوکت مدار ولیعهد سلطنت شعار، جلوس مختصری در دار السلطنه تبریز کرد و پس از آن دو اسبه به دار الخلافه طهران روی آورد.

مستر کمبل (۲) ایلچی دولت بهیه انگریز که در تـبریز بود، مبلغ هفتـاد هزار تومـان به جهت تـدارک حرکت پیشـکش نمود و حضـرت معتمـد الـدوله العلیّه ناظم گیلان، در ولایت خمسه شـرفیاب رکاب گشـته، مبلغ چهل هزار تومان نقد بر آن پیشـکش افزود. حضـرت ظلّ السـلطان هریک از شاهزادگان و کارپردازان دولت ابـدارکان را با تـدارکات لازمه مقابله داد و با جمعیتی زیاد و توپخانه [ای] صاعقه بنیاد، متدرّجا به دفع عزیمت سـرکار سلطنت فرستاد و هرکس که به آن اردوی ظفر شکوه رسید و آن همه جلال و استقلال را دید، از روی طوع و رغبت مطیع گردید.

بـالجمله، شاهنشاه با فطانت از عرض راه به امیر نامـدار [۵۰۹] محمـد بـاقر خان قاجار کوتوال قلعه دار الخلافه طهران، که خال خجسـته فال اوست، حکم محکم به گرفتاری ظلّ السـلطان و وزیرش محمد جعفر خان کاشانی که با کراهت منظر و لحیه [ای] از دم گـاو و خر افزونتر، محبوب او بود، صـادر سـاخت و معزی الیه به امتثال این امر پرداخت. حاجی میرزا ابو الحسن خان که مباشر چنان خیانتی بزرگ شده بود، به دار الایمان قم گریخت و به دامان محافظت آن مأمن امن و امان آویخت.ل)

۱- . مجلس:- (به)

۲- . ملی و مجلس: (کمیل)

شاهنشاه فیروزبخت، به سعادت و اقبال به دار الخلافه رخت کشید تا- الحمد للّه و المنّه بر مسند جلوس جاوید آرمید. تواریخ چند در عزل و نصب سلاطین شعرای فصاحت پیوند سابق بر این به نظم درآورده اند، ولی هریک اسم مبارک سلاطین با تمکین را بی ادبانه به تخفیف ذکر کرده اند. جناب صباحی حاجی سلیمان کاشانی بیدگلی در سلطنت جعفر خان زند فرموده:

صباحی:

نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان و همچنین مرحوم صبا، اعنی فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی در جلوس خاقان مغفور ادا نموده و اسم مبارک را از دست داده، همان لقب شریف را ذکر فرموده است.

صبا:

ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان

اگرچه این بنده مدحت گزار کمتر خوشه چینی از خرمن فصاحت آن دو بزرگوار است، ولی طرز فصاحت از این دو سه قطعه که ایراد شد آشکار [است].

لمؤلفه خاوری:

از پس فتحعلی شه شد محمد شه به تخت رفت سلطانی جلیل و خسروی آگه نشست

خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان شد برون فتحعلی شه پس محمد شه نشست عزل ظلّ السلطان

رفت از ایوان علی شاه و محمد شه نشست خاوری سال جلوسش را چنین آگاه شد

چون علی شه ای دل از خرگاه دولت شد برون بعد از آن با قلب شاد آن جا محمد شاه شد

تاریخ براسه

دو فروردین به عالم ظاهر قدرت سبحان ز فرّ بخت سلطان و ز فیض ابر نیسانی

بنازم بخت سلطان را که آمد ثانی مانی سَقَی اللّه ابر نیسان را که باشد مانی ثانی

زهی سلطان که از او مانده برپا عدل دارایی خهی بنیان که از وی گشته خرّم کِشت دهقانی

مهی آمد به جمشیدی که جمشیدش به جان ریزی شهی آمد به دارایی که دارایش به دربانی

فریدون کو که آموزد به او رسم فریدونی سلیمان کو که فرماید به او طرز سلیمانی

به بخشش حاتم طایی به کوشش رستم دستان چه کوشش عزم هندستان چه بخشش ملک قاآنی

پس از فتحعلی شه خسرویّ ملکت ایران محمد شاه را حاصل ز تأئیدات یزدانی

بسی کس مستعد و منتظر بودند شاهی رابه او این رتبه مشکل مسلّم شد به آسانی

اگرچه پنجمین شاه از صف قاجار شد لیکن محمد شاه اول را ز اسم و رسم شد ثانی

رقم زد کلک طبع خاوری از بهر تاریخش محمد شاه ثانی بانی ایوان سلطانی

بخش ۲ ذکر شمه [ای] از احوال خسرو بی همال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال به طریق اجمال

[۵۱۰] اگرچه از قراری که به کرّات عرض و اظهار شـده، این بنـده مدحت گزار قرار داده که تاریخی جدید در ذکر وقایع این دولت سدیـد ترتیب دهـد و هرگـاه ودیعه حیات عاریت چنـدی یاری کنـد- ان شاء الله تعالی- تفصیل آن در جلـد دیگر ذکر خواهد شد، ولیکن تا رشته کلام از هم نگسلد، مختصری از کلّیات را درین صحیفه درج نمود.

بعد از آن که مسند سلطنت و فرمانروایی از فرّ ذات با برکات این زیبنده اریکه کشور خدایی آرایشی تازه یافت، از یمن طالع همـایون و فرّبخت روزافزون در مـدت سه مـاه، سرکشان اطراف و شاهزادگـان اکناف از سـعی کارگزاران این شوکت جاوید اتّصاف، هریک به سزای خود رسیدند و در گوشه انزوا و مسکنت آرمیدند. نوّاب حسین علی میرزا و حسن علی میرزا که در دار العلم شیراز لوای خودسری افراشته بودند، از مأموریت جناب معتمد الدوله منوچهر خان و منصور خان سرتیپ فراهانی و ینارال لنسین (۱) انگریز [ی] توپچی باشی بـا دو فوج سرباز آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی گرفتار گشـته در دار الخلافه طهران در زاویه مسکنت غنودنـد. چنـد نفر از ولدان آن دو بزرگوار، در بین این گیرودار، از نقدینه و زرینه و جواهرآلات بی شمار برداشته به سمت عتبات عالیات.

۱- . احتمالا این همان لیندسی معروف است که از افسران ارشـد انگلیس و فرمانـده نظامی ایران نیز به شـمار می آمـد کاتب نسخه این واژه را گاهی لینین و گاهی لینسین آورده است.

رفتند و هریک مرسومی از دولت علیّه روم حاصل کرده در آن اماکن مشرّفه آرام گرفتند.

نـوّاب حسـین علی میرزا به سـبب سوء مزاجی که داشت، در دار الخلافه روی به دیـار آخرت گـذاشت. نوّاب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا بدون اطلاع شاهنشاه زرّین لوا به سعایت جناب میرزا ابو القاسم اتابک اعظم از دو دیده نابینا شد و در گوشـه بطالت مشغول انزوا آمد. شاهزادگان دیگر از قبیل نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا و حشمت الدوله محمد حسین میرزا را به عزیمت جمعی از هواخواهـان از ملایـر و کرمانشاهان آوردنـد و با برخی دیگر از قبیل ظلّ السلطان علی شاه و رکن الـدوله علی نقی میرزا و امـام ویردی میرزای ایلخانی و حسام السـلطنه محمـد تقی میرزا و محمود میرزا و امیرزاده استراباد و مازنـدران سلطان بدیع الزمان میرزا، روانه دار الارشاد اردبیل کردند.

نوّاب ظلّ السـلطان و علی نقی میرزا و امام ویردی میرزا در محبس مزبور نقبی به خنـدق خارج قلعه مـذکور زده، شب هنگامی از قلعه مـذکوره فرار و آدم های معهود ایشان در خارج شـهر با اسب و اسـباب بسـیار به آنها دوچار و از آن جا سوار گشـته به سمت سالیان و انزلی و لنکران نزد روسـیه مسـتحفظین آن سرزمین قرار جستند و بالاخره بعضی به دولت روم و برخی به دولت روس و انگریز رفته در پنـاه هریـک نشسـتند. چنـد نفری هم از فرزنـدان مرحوم فرمانفرما با اسـباب زرّینه و نقـدینه، خود را به سمت عتبات عالیات کشیده و از دولت روم مستمرّیات گذرانیده در آن جا متوقف شدند.

بعـد از مقـدمه فرار نوّاب ظل السـلطان و غیره از اردبیل، بقیه شاهزادگانی که در آن جا بودنـد، همه را به رسم گروگان به دار السـلطنه تبریز فرسـتادند و مخـارج هریک را به قـدر کفایت قراری دادنـد. جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام از قراری که محقّق آمـد، بـا نوّاب ظـلّ السـلطان در جزو داسـتان طغیان چیـده بود، بالاخره پس از مـدت شـش ماه از وزارت، سـر را در این خیال بیهوده بـدرود نمود. جنـاب فخر الاسـلام و المسـلمین حاجی میرزا آقاسـی بیات [۵۱۱] مـاکویی ایروانی که از بـدایت حال در سرکـار سـلطنت، ادیبی بـا جلال بوده، مشـیر عالم شـد و کارگزار امور جمهور بنی آدم آمـد. این لطیفه غیبی در اطراف جهان مشهور گردید که شاهنشاه با توان در مدت سه ماه، مملکت و سلطنت ایران را با

وجود یک هزار شاهزاده عظیم الشأن در ید تصرف درآورد و خارستان روزگار را از آبیاری ابرهمّت سرشار رشک گلستان ارم کرد. امید که جاودانی به دولت و کامرانی بر اریکه سلطنت و شادمانی برقرار ذات کامل الصفاتش به جهت آرایش جهان پایدار باد.

این قصیده از طبع مؤلف بعد از فتح غوریان در مدح شاهنشاهی تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

طریقت ملک جاوید و محمد شاه سلطانش چه سلطان عرصه ملک حقیقت زیر فرمانش

شریعت با طریقت جمع شد در بی قرین ذاتی که در ملک حقیقت نیز می خوانند سلطانش

چو از علم الیقین پی برد در عین الیقین آسان هم از عین الیقین حق الیقین گردید آسانش

کلامش باشد آن رمزی که دانایی است تفسیرش وجودش باشد آن رکنی که بینایی است بنیانش

چو در ملک غنا در ملک فقرش نیز سلطانی کدامین فقر آن (کالفقر فخری) مهر عنوانش

کمال انزوا را با جلال سلطنت مایل ولیکن گوشه گیری باشد اندر صدر ایوانش

حقیقت خواهی ار دانی محمد را بود ثانی همین برهان بود کافی که باشد تیغ برهانش

قضا رمزی ز نیرویش قدر زوری ز بازویش ازل روزی ز ایّامش، ابد دوری ز دورانش

ببین تاج کیومرثی به فرق از فرّ دادارش بجو فرّ فریدونی ز چهر از مهر یزدانش

امیر روم می باشد ز دل ممنون انعامش عزیز مصر می گردد ز جان محبوس زندانش

ببین کاین روز و شب همچون غلام رومی و زنگی نیاز آرند بر درگه ز گردون مهر و کیوانش

دگر خیل قطار بُختی ابر جهان پیمانثار آرند از دریا به کوهان درّ و مرجانش

دو اسبه تاخت ز آذربایجان زی تختگاه کی عراق و فارس شد مفتوح تا مرز خراسانش

ز فرّ ایزدی شد کشور موروث را صاحب حمایت نز فلان آمد به کارونی ز بهمانش

فریدون ز ایزدی فر یافت در ملک جهانشاهی حدیث کاوه را بگذار با آن پتک و سندانش

بحمد اللّه سامانی ز یزدان یافت در شاهی که ساسانی کنند ایدون به درگه آل سامانش

به رویین تن ز دستان گشت رستم غالب و دارابرد از یادها رویین تن و دستان و دستانش

کسی کش دعوی شیری ز سهم شاه شیراوژن کنون چون روبهان سرگشته بینم در بیابانش

دو خسرو را ز عمّان و ز کرمان کرد آواره به نام ایزد سپاه با نظام و رزم میدانش

کسی را کاژدهای تیغ خونریز اژدها افکن[۵۱۲] چه باک از کِرم کرمان است و از خرچنگ عمّانش

نبیره بود خاقان را در میدان سربازی ز ابناء ملک یکتن نبودی مرد میدانش

اگر خاری چو نشتر کی توانی خواندنش نشتروگر خاکی چو انسان کی توانی گفت انسانش

پس و پیش جهان را نیستم آگه همی دانم که در این آفرینش آفریده نیست همسانش (۱)

پی عزم جهان کردی و نظم جیش پیغامی سروش از عالم غیبی به گوش آورد آسانش

گرفت آن نیزه خطّی، جهاند آن توسن ختلی از آن رمح و از آن توسن به غم توران و ختلانش

علم از ملک خاور زی جنوب آورد و از مردی به آمد پشت خِنگ از خوابگه اندر شبستانش

به زحمت داد تن تا راحت آرد بهره ایران راکه بادا برخی جان، جان ایرانی و ایرانش

بود ننگی بزرگ او را به تخت آسودگی زیراکه از خردی به آسایش نبودی میل چندانش

ز عیش بزم بِه آمد به جیش آرایش رزمش ز شوق رزم نرم آمد به پا خار مغیلانش

تزلزل در ملوک ترک از یک عزم سردارش تطاول در بلوک هند از یک کام یکرانش

رسید از قندهار و کابل و پیشاور کشمربه لشکرگه امیران و رسولان فراوانش

دگر از اندخود و بادغیس و فاریاب از جان بسی گردن فراز آمد به باب فتح دربانش ش)

۱-. مجلس: (همشانش)

یکی بر لب کلام افتتاح مرز هندستان یکی بر کف کلید فتح باب ملک تورانش

چو سبزار و فراه و غوریان و کرخ بس کشورهمی بودند گوی آسا به زیر خمّ چوگانش

بر و بوم ولایات عدو یکسر مسخّر شدولیکن ماند بر جا چار دیواری ز ارکانش

یکی غول اندران ویرانه متواری شد از آن روکه بر اعمال شیطان رهنما گردید شیطانش

چو عالم زیر پر طیّ کرده شهباز جهان پیماچه غم گر بوم شوم آورده در ویرانه سامانش

ز بس از یاورانش کشتگان در خارج و داخل بسی در قرن ها زین پس دَد و دامند مهمانش

کسی کاو روی خود برتافت از این نور یزدانی نباشد لایق نیرنگ غیر از نار نیرانش

برآر از غوریان دود ار بخواهی سال فتح آن که توپ خسروی برداشت دود از بیخ و بنیانش

شهنشاها فلک جاها جهانگیرا خداونداکه باشد بنده جاهت را سپهر و چار ارکانش

غلامی پیر همچون خاوری استاده بر درگه ولی باشد اسیر پیر گرگ غم گریبانش

بسی سال اندرین در بوده با جمعیّتِ خاطرپس از چل سال خدمت آسمان دارد پریشانش

نظر کن لحظه [ای] از خشم بر این چرخ دون پرورکه شاید از پریشان ساختن سازی پشیمانش

نوشتم قرن ها تاریخ آثار نیاکانت[۵۱۳] کنون دارم به کف آثار شاه و رسم دیوانش

چنین چاکر روا نبود پریشان خاصه در وقتی که ظلّ رأفت شاهی بود بر سر نگهبانش

مرا مستغنی از احسان خود کن تا شوم فارغ ز قرض و خرج و تیمار عیال و ظلم و طغیانش

اگر خود مالك دینار دارد درد مسکینی بود در روزگاران شربت دینار درمانش

بود تا هست احسان بر غنای فقر اصرارش بود تا هست مسلم با طواف کعبه پیمانش

حریم درگه سلطان مطاف زمره انسان به زیر بار احسان فرقه گبر و مسلمانش بالجمله، در جلد وی این قصیده غرّا مبلغ سیصد تومان انعام مرحمت فرمود و روزبه روز بر مراتب التفات باطنی و ظاهری افزود- اللّهم خلّد بنیان دولته و سلطنته الی آخر الزمان بحقّ محمّد و آله الأخیار الأبرار آمین آمین آمین یا رب العالمین.

بعون الله و توفیقه به اتمام رسید این کتاب مستطاب از نسخه [ای] که به خط مرحوم میرزا فضل الله خاوری مؤلف است در ماه ظفر المظفر سنه ۱۳۲۶ یك هزار و سیصد و بیست و شش هجری برحسب فرمایش جناب مستطاب علّام فهّام سلاله السادات العظام آقای اعتماد الدوله- أدام اللّه إفضاله (۱).ت.

۱-. پاراگراف آخر ضمیمه نسخه مجلس است.

خاتمه روزنامچه همایون

اشاره

[۵۱۴] بسم اللّه الرحمن الرحيم و به نستعين خاتمه هر كلام، حمـد ملك علّامى است كه سـلطنتش را بدايتى نيست و مملكتش را نهـايتى نه. نبـوّت حقّه را به خـاتميت [جنـاب خـاتم] (۱) پيغمـبران- صـلّى اللّـه عليه و آله و سـلّم- ختم سـاخت و از ظهـور شاهنشاهى عادل و ظلّ اللهى باذل، به ختم سلطنت پرداخت.

لمولفه:

محمد شه نبيره خسرو عادل (۲)كه مى باشـدفلك طيش و ملك جيش و قضا حكم و قدر فرمان اما بعد، چنين گويد بنده احقر فضـل الله الحسـينى شـيرازى المنشـى المتخلّص به خاورى كه: از قرارى كه به كرّات در روزنامچه دولت جاويـد سـمات تحرير يـافته، اين بنـده مـدحت گزار برحسب امر صاحبقران مغفرت آثار، مأمور بود كه خاتمه [اى] بر آن روزنامچه همايون افزايـد و اين كتـاب مسـتطاب را به ذكر شـمايل مآثر و محامـد و آثار و اطوار و اولاد و نباير اين دودمان والاتبار و متعلّقان و خويشان و امرا و وزراى دربار سپهراقتدار و اوضاع و اسباب سلطنت پايدار و ساير ملزومات ايّام دولت شاهنشاهن)

۱- . ملى و مجلس:- (جناب خاتم)؛ از تذكره خاورى اقتباس شده است.

۲- . تذكره خاورى: (خسرو دوران)

غفران آثار- نوّر اللّه مضجعه- آراید.

بعـد از آن که- الحمد للّه و المنّه- ایوان سـلطنت ایران بدون جور و عدوان به وجود فائض الجود شاهنشاه گردون توان آرایش یافت و از فرط دادش، هر غولی از وادی غوایت به بیغوله عدم شـتافت، این بنده مأمور آمد که تاریخ جدیدی در احوال و آثار این دولت سدید به شـرح و بسـطی نمایان تحریر و به عرض خسـرو عالمگیر رساند. چون خاتمه این روزنامچه ناتمام بود، لهذا در ابتدا دست قدرت به تحریر آن برگشاد و بنیان این کاخ رفیع را بر چند باب و فصل نهاد.

باب اول در ذکر شمایل موزون و اخلاق حسنه آن شهریار معدلت مشحون

اشاره

و در آن دو فصل است:

فصل اول در ذکر شمایل موزون آن برگزیده خالق بی چون است.

بدان که خداوند آب و خاک را آفریننده انجم و افلاک تا ذات کامل الصفاتی را مستجمع جمیع محاسن و محامد ظاهری و باطنی نبیند، بدون جهت او را در مقام فرمانروایی کائنات برنگزینند. (۱) فرمانروایی در کاینات برتری ذات و صفات درکار است و برتری سلاطین با تمکین را در ذات و صفات، وجود ملکوتی انتساب سزاوار. و للّه الحمد که آن سلطان عادل را به علاوه محاسن باطنی، حسن ظاهری به مشابهی بود که خرد خرده بین از طرز آن شمایل موزون و حسن روزافزون، انگشت حیرت بر دهان و آیه وافی هدایه (فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ) (۲) بر زبان. طلعتش مهری فروزان و قامتش سروی خرامان بود که جان مشتاقان آن را به منزله حربا و قلب گرفتاران این را به مثال قمری در دام. هرگاه خواهد صفت سر تا پای همایون را جزءا فجزءا بیان نماید، کلک دو زبان به زاویه عجز و نقصان گراید.

مختصر کلام آن که، هرگاه شخص مجهول الحالی از غربای ممالک بعیده، آن۴.

۱- . تذکره خاوری:+ (آفتاب عالمتاب را به سبب آن همه ضیاء و التهاب، فرمانفرمای ثوابت و سیّارات سازد و ظلّ تربیت سپهر برین را به جهت آن همه رفعت و تمکین بر کره خاک اندازد.)

۲- . سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

ذات همـایون را در میـان یـک صـدهزار قشون با [۵۱۵] لبـاس متعـارف خلق دیـدی، دانسـتی که آن عنصـر لطیف، برآن جمع شهریـار است و شـهریاری به چنین وجـودی سـزاوار. تمثـال چهر مهر مثـالش را پادشاهـان جهـان به دست آویز هـدایا و تحف بردنـدی و دربارگـاه نشـیمن خـویش بر طـاق رفعت نصب کرده، گـاه وبیگـاه از تماشـای آن قـامت طوبی مثـال برخوردنـدی. پریرویان بهشتی طلعت در همخوابگی آن فرشته قدسی فطرت، غرق عرق خجلت شدندی و نوگل رخسارش را آشفته عندلیب صفت آمدندی. در حقیقت روحی مجسّم بود و فرشته [ای] به صورت آدم می نمود.

لمؤلفه:

همه گویند که جان بِه ز جسد باشد و من در وجودت نگرم خوبتر از جان جسدی امید که جاودان در روضه شادمان و کامران باد- بمحمّد و آله الأمجاد.

فصل دوم در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن حضرت

بدان که این مراتب لاتعدّ و لاتحصی [است] و عقل نکته دان در تعداد آن به زاویه عجز و قصور مشغول انزوا. اگر خواهد جمیع خصایل حسنه و فضایل مستحسنه را بیان سازد، باید به جز این مختصر به ترتیب مفصلّی دیگر پردازد به مفاد: (ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه) برخی از صفات حسنه را که از لوازم ذات سلطنت است، مذکور ساخت و به تذکار شطری از هریک پرداخت.

اوّل: صفت برگزیده عدالت است و این صفت با ذات اقدس همایون چون آمیزش باده با کیف است. در اثبات این صفت مستحسن، دلایل قاطعه در دست است و حقیقت آن ظاهر بر رأی هر بلند و پست. یکی از جمله دلایل قاطعه، آبادی و معموری مرز ایران است که هر ملکی از عدل آباد و از ظلم ویران. از ایّام طغیان افاغنه فراعنه تا اواخر دولت امراء زندیه، مملکت ایران چون خانه جغدان ویران بود. در چند ساله سلطنت سلطان سعید شهید محمّد شاه اول- أنار اللّه برهانه- نیز چندان میلی به آبادانی ننمود و- للّه الحمد- از روزی که دست قدرت ازلی، افسر خلافت بر فرق آن برگزیده لم یزلی نهاد، دست عدالت و رأفت بر فرق جهان و جهانیان برگشاد. دیوانگان، ویرانه نیافته به ویرانه عدم گریختند و غولان، بیغوله ندیده دست امید از حیات گسیختند. قرای (۱) مخروبه، قصبات معموره گشت و قصبات ویرانه از بلدان مشهوره نیز درگذشت.

جمعیت ایران به مثابه [ای] شد که مردم از تنگی شهر، در کوه و دشت خانه ساختند و غربای اکناف از اهل حرفت و صنعت و تجارت از اطراف ممالک بعیده آمده در مرز ایران به اقامت پرداختند. هر خوشه چینی دارای خرمنی گردید و هر دانه از محصولات از فرط ریع (۲) و برکت به خروار و من رسید. بازار دین مبین رواجی بی نهایت یافت و هر تن از اهل معرفت و یقین به جلوس بر مسند اجتهاد شتافت. ارباب کمال و اصحاب حالیش

۱- . ملی و مجلس: (قری)

۲- . ریع: فزونی و افزایش

در هر بلدی از بلدان به مرتبه [ای] به هم رسید که خربندگان را نیز کار به تعلیم و تعلّم کشید. ظهور این همه محاسن از فرط عدالت داور با داد و دین بود که وجود با شرافتش موجب آبادی هر سرزمین گردید.

دیگر از جمله دلایل عدالت آن که، نوّاب شاهزادگان با تمکین را در صوادر و مصادر امور با رعایای مسکنت ظهور، به دار الشرع انور حکم نمودی و در میان ایشان به طریق مساوات عمل فرمودی؛ چنان که در مجلد ثانی در احوال نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا و رعایای ولایات ملایر و تویسرکان گذشت و آن گوهر بدیع، آویزه گوش مستمعان گشت.

دیگری از براهین قاطعه عدالت، رفتار آن زیبنده اورنگ کیان با برادر صلبی و بطنی خویش نوّاب حسین قلی خان است و کیفیت آن را کلک دو زبان به این سیاق رطب اللسان: در اوقاتی که خان معزی الیه به ایالت ولایت کاشان سرافراز بود، همواره از روزنه و پنجره بیوتات، دختران ماه پیکر و زنان حورامنظر را به خطا نظر می نمود. این معنی به عرض شاهنشاه عدالت اثر رسید و از قراری که در جلد اول این روزنامچه همایون نگارش یافته در آخر کار مخالفت به بهانه کیفر همین خیانت، از دو دیده نابینا گردید.

فرد:

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل دوم: یکی از لوازم سلطنت، صفت برگزیده شجاعت است و صاحبقران مغفرت [۵۱۶] آیت را این صفت مسلّم امّت و جماعت. به کرّات بر رسم درایت مشهود افتاده که پرندگان تیزبال را به مدد مهره آتشین تفنگ که از ادوات رشادت است، از هوا به زیر آوردی و کالبد حیوانات چرنده و درنده را از ضرب شمشیر برّان که از اسباب شجاعت است، به دو نیم کردی. شیران شرزه را به دست رشادت پیوست، قلاده بر گردن افکندی و در روزگار زار، از ضرب سم ختلیان باد رفتار، خاک ادبار در دیده دشمنان آکندی. در اکثر غزوات و معارک مدّت یک ماه و چهل روز، جامه و اسلحه از جسم مبارک بیرون نیاوردی تا به مدد بخت سعید و نیروی گوهر رشید، بنیاد قرار دشمنان عنید را با خاک

راه یکسان کردی. عروس دلارای دولت را از هم آغوشی شمشیر جهانگیر در آغوش کشید و از کثرت زحمت در غزوات، آسوده بر بستر راحت آرمید.

پس از اطلاع از قضیه هایله سلطان شهید، در ظرف هفت روز از دار العلم شیراز به دار الخلافه طهران ایلغار کرد و بلافاصله روی شهامت به دفع خصم نکبت علامت آورد. در بدایت کار، دست دشمنان دولت را از کمند سیاست بربست و تا نهایت روزگار، آسوده و کامکار بر اورنگ خلافت پایدار به عزّت و اعتبار بر نشست.

شعر:

عروس ملک کسی تنگ در بغل گیردکه بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد سیم: صفت برگزیده سخاوت است و این صفت از جمله اعظم صفات سلطنت.

بدان که این صفت حمیده در پادشاهان پسندیده بر دو قسم است: یکی خدم و حشم را جیره و جامه و مواجب و علوفه به وقت دادن و دیگری ابواب نعمت و احسان بر چهره عموم جهانیان گشادن.

[مصرا]ع:

شاه ما آن دارد و این نیز هم

اگرچه عیال نیکومآل آن خسرو عدیم المثال، اعم از آنان که در اندرون همایون اقامت دارند و نوّاب شاهزادگانی که در خارج و داخل دار الخلافه اوقات می گذرانند، از ده هزار افزون است و پرستاری ایشان عموما از حد حوصله انسانی بیرون، ولی به طریقی، رعایت فرد فرد هریک را منظور نظر داشتی که احدی را در هیچ وقت از اوقات از انعام و ادرارات محروم نگذاشتی.

بیت:

جدا کار هریک چنان ساخته که گویی به غیری نپرداخته مواجب و علوفه سپاه را نیز در مواعیدی که مقرّر بود، از خزانه عامره در وجه ایشان عنایت می فرمود و در هنگام ظهور خدمتی تازه، علاوه بر مواجب و علوفه تیولات ابدی در ولایات کرامات می نمود. در سنوات غزوات با عساکر دولت روسیه، به علاوه

مالیات مملکت آذربایجان که متجاوز از یک کرور می شد و به تیول ابدی نوّاب ولیعهد دوران عباس میرزا مقرّر بود، مبلغ دویست هزار تومان زر نقد نیز هر ساله به جهت مخارج مجاهدین اسلام روانه آن مملکت می نمود. مملکت خراسان نیز به سبب مجادله با اوزبک و افغان و ترکمان همواره به سیورغال حکمروایان آن کشور برقرار و انعامات بیکران علاوه بر آن مستمر و پایدار بود. (۱)

شعر

به زر می توان لشکر آراستن ز دشمن بسی کینه ها خواستن بالجمله، قسمی دیگر از دو قسم سخاوت که مذکور شد، انعام و احسان نسبت با عموم جهانیان است [۵۱۷] و کلک دو زبان در ذکر آن به این نوع رطب اللسان: یک انعام آن شاهنشاه با احتشام، داستان ادای سی هزار تومان قرض جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک اصفهانی است که در جلد اول این روزنامچه همایون (۲) ایراد شده و دیگری آن که، از قرار تحقیق همه ساله، مبلغ یک صد هزار تومان نقد و مقدار یک صد هزار خروار جنس در ممالک محروسه به صیغه مواجب و تیول (۳) و وظیفه و مدد معاش در وجه سادات و علما و مقتدایان و مشایخ و قضاه و اشراف و اعیان و طلاب و فقرا از بابت مالیات، ابدا برقرار است و این احسان متوالی در نزد شخص همّت بحر خاصیتش، بی مقدار.

از مالیات ولایات ممالک ایران در حقیقت همان اسمی باقی بود و اکثر از آن را در سنوات به تخفیف تصدّق می فرمود. علاوه بر این تخفیفات، همه ساله وجوهی متکاثر مصحوب معتمدان امین به جمیع ولایات ایران زمین به جهت فقرا و مساکین گسیل ساختی و باوجود مشغولی به امر خطیر سلطنت، به مرمّت احوال درویشان و فقرایب)

۱-. ملّی:+ (آری)

۲-. شرح مفصّل این واقعه در جلد اوّل همین کتاب در زمره وقایع سال ۱۲۳۸ آمده است. در زمانی نزدیک به زمان مؤلف، شاهزاده عضد الدوله در تاریخ عضدی آن را نقل کرده است. اعتماد السلطنه در تاریخ منتظم ناصری و سپهر در روضه الصفای ناصری از زمره مورّخینی هستند که بعدها این واقعه را نقل می نمایند.

۳-. تذکره خاوری: (به صیغه موالات و مواجب)

بی سامان پرداختی. در دار الخلافه طهران همه ساله بر سبیل استمرار تحقیقا ده هزار نفس از عجزه و ایتام و ملهوفین، موافق طومار، از خوان نعمتش، راتبه خوار و از جامه خانه عنایتش، جامه دار بودند و جمعی از فقرا، خاصه همسایگان بینوا از خوان خاصه چاشت و شامش، کاسات شادی و عیش می پیمودند. تا خادم قسمت فقرای همسایه را از چاشت و شام خاصه نبردی، حضرتش لقمه [ای] از خوان نعمت نخوردی.

شعر:

جهان را شاه دریا دل چنین بایدکه خلق عالم اندر سایه لطفش بیاساید وقتی، در تعریف همّت آن بزرگوار این قصیده آبدار از طبع مؤلّف مدحت گزار تراوید و یادگار را ثبت گردید.

برگذشت از فرق کیوان سقف ایوان کرم از طفیل همت معمار بنیان کرم

فاتح باب نعم فتحعلی شاه آن که شدجا به استحقاقش اندر صدر ایوان کرم

آن که گردونش دوان شد بر در کوی عطاآن که دورانش روان شد بر سر خوان کرم

آسمان را قدر او بخشند بنیان رفیع بحر و کان را حکم او فرمود فرمان کرم

عدل او پیراست از آفاق خارستان ظلم جود او آراست در دوران گلستان کرم

جود او واماندگان منزل امید راکاروان سالار گردد در بیابان کرم

کشتزار آرزو را کآسمان پژمرده راست کرد خرّم ابر دست او به باران کرم

بزم دوران را کَفَش خوانی بود آراسته کاندران گسترده نعمت های الوان کرم

شحنه جودش برون تا کرده دست از آستین کرده است امساک را پا بست زندان کرم

ثبت چون در دفتر ایجاد شد نام جهان گشت نام نامیش عنوان دیوان کرم

بس که می بخشد دُر و زر از کرم اکنون ز عجزدست ها دارند بحر و کان به دامان کرم

[۵۱۸] چون طبیبی شد که بیماران درد آز راایمنی از درد می بخشد به درمان کرم

هرکه را بینی وجودش زنده هست از جان ولی زنده دایم از وجود وی بود جان کرم

دست او آمد گران تر عقل باهم چون نهادکان و دریا را و دستش را به میزان کرم

سیم و زر هر دم دو دست او به رغم هم دهندگوییا بستند باهم عهد و پیمان کرم

کاروان ها دایم از ملک کف او می برندسوی شهر آرزو جنس فراوان کرم مطلع ثانی:

ای دبیری کت بود اندر دبستان کرم حاتم طائی یکی طفل سبق خوان کرم

هست گوهر بخش طبعت بحر عمان عطاهست لؤلؤ بار دستت ابر نیسان کرم

این رُخَت اندر نظر با مهر تابان جلال وین کفت اندر بصر یا بحر عمان کرم

بهر جولان چون به میدان سخا راندی سمندگوی سبقت بردی از اقران به چوگان کرم

غرق می گردد به یک دم کشتی امید و آزچون رسد بحر کَفَت را وقت طوفان کرم

هرکه را بینی که جان داد است در ظلمات حرص عمر جاویدش دهی از آب حیوان کرم

زاید از وی هر زمان لعل درخشان ای عجب گوییا دست تو شد کان بدخشان کرم

کی توانم گفتنش گردون که دارد روز و شب مطلع دست تو تابان مهر رخشان کرم

شهسواران کرم یکران ز زیر ران کَشندچون کَشی در زیر ران خویش یکران کرم

بشکند از جلوه اش دَرهم سپاه شوم بخل بهر جولان خنگ چون رانی به میدان کرم

بسکه می بخشی دُر و زر بی سؤال و بی حساب هست حیران بر تو دائم چشم حیران کرم

هست از چشم و کف و طبع و دلت در روزگارچون بنای چرخ محکم چار ارکان کرم

جان دهد خلق جهان را در تن از الحان خوش در گلستان کَفَت مرغ خوش الحان کرم

ای کرم رسمی که از فرط کرم بر این و آن در جهان یزدان ترا کرد است یزدان کرم

آنچه اکنون می کند بخل اهرمن هرگز نکردداد از اهریمن بخل ای سلیمان کرم

گرچه خفّاش است پنهان از ظهور آفتاب این دم از بخل است پنهان مهر رخشان کرم

خار بخل از بیخ برکن آن زمان از نو بده دهر را آرایش از گل های الوان کرم

این زمان آورده می سازد نثار مقدمت کن سخن را فهم از طبع سخندان کرم

یاد اکرام تو یارم شد درین اشعار از آن دست را کوته نکردم از گریبان کرم

[۵۱۹] تا نگوید رازدار دهر از نامحرمی با بخیلان شمّه [ای] از راز پنهان کرم

آشکارا باد پیشت راز پنهان کنوزتا که عالم را دهی جا بر سر خوان کرم (۱) چهارم: صفت حمیده مروّت است و بدان که، گذشت از خطای زیردستان و سیّئات واجب المکافات دشمنان و رأفت و رحمت با رعیت بی سامان را، در اصطلاح مروّت خوانند و در مروّت آن شاهنشاه معدلت ارکان نسبت به عموم اهالی زمان، خلق جهان همداستانند. بندگان و زیردستان را به خطاهای لازم العقوبه نگرفتی و عذر ایشان را در سیئات رفته درپذیرفتی. در سنوات قحط و ملخ خوارگی و ظهور وبا و طاعون، از رعیت خراج نخواستی و آبروی خلق را به جهت افزونی مال از مطالبه منال نگاشتی. تا ممکن داشتی، قوی را بر ضعیف و وضیع را بر شریف مسلّط نساختی و طوایف طاغی را پس از استیلای بر دشمن، از دستبرد سپاهیان ایمن ساختی. اسیران گرج و ارمن وت.

۱-. در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری اشعار فوق موجود نیست.

بنـدگان از ایلات ختا و ختن را از مرد و زن به سـبب محرومی و مهجوری از اقربا و وطن، چنان رعایت فرمودی که احـدی در مدت عمر یاد رجعت ننمودی. هر نفسـی از آن فرقه بر لشکری سپهدار بود و هر تنی از آن طایفه بر کشوری شهریاری نمودی. اگر مملکتی بر هم زدنـدی یا خزانه [ای] غارت کردنـدی، در عزّت نقصـی ندیدندی و از مرتبه فراز به نشـیب نرسـیدندی (۱). وقتی، ازین بنـده مـدحت گزار به سـبب قلّت تجارب ترک اولایی فی الجمله سـرزد، اگرچه در ظاهر از فرط شـرم و حیا اظهار نفرمـود، ولی در بـاطن از طبع مبـارکش سـنگینی تفرّس نمود. این غزل مرقومه را در یوم السـبت به قاعـده متـداوله بـا شـیرینی معهود فرستادم و مراتب شرمساری را درین لباس جلوه دادم؛ همان روز اثرها نمود و از آن پس بر التفات سابقه افزود.

غزل لمؤلفه:

ببین در آیینه دل جمال جانان راکه تا معاینه بینی کمال یزدان را

کمال یزدان حسن جمال جانان است برو در آینه بنگر جمال جانان را

چو عشق بر سر خشم است ترک جان اولی که چاره می نتوان کرد خشم سلطان را

گهی ز همّت دانا تغافلی شرط است به هر گناه نشاید گرفت نادان را

نخوانده آمده ام شرط مردمی اینست که شرمسار نخواهی نخوانده مهمان را

به خاک سینه ما طعنه می زنند جهان ندیده اند مگر چاک آن گریبان را ت.

۱- . از این عبارت تا عنوان پنجم در تذکره خاوری و نسخه دوّم ملی موجود نیست.

به این خیال که روزی گرفته دامن دوست همی بدیده کَشم خار این بیابان را

اسیر عشق برش لطف و قهر دوست یکی است مریض آن که نداند ز درد درمان را

به محفلی که بود مهر خاوری تابان کجاست تاب نظر آفتاب تابان را پنجم: صفت دیانت که عبارت از دین داری است و این اعظم صفتی از صفات حمیده شهریاری. اعتقاداتش در اصول و فروع دین مبین بر وفق طریقه شریعت جناب سیّد المرسلین (ص) بود و رساله [ای] که جناب مجتهد الزمانی میرزا ابو القاسم جیلانی- رحمه الله علیه- در باب عقاید حقّه آن شهریار مغفرت مبانی نوشته، بر اثبات این مدّعا برهانی مبین [است]. اصول عقاید خویش را در حضور ارباب فنّ چنان تقریر فرمودی که فاضل کامل لب به آفرین گشودی. در مرحله عبادت به درگاه ایزد بی منّت چنان مشتاق بود که در میان امت رسول مختار، طاق می نمود. در اسفار بعیده چون وقت عبادت در رسیدی، از سردی و گرمی هوا نترسیدی. چون [۵۲۰] از سجاده صدق عرصه پیشگاهش قامتی خمیده داشت، خود عرض ضراعت را روزان و شبان بر درگاه ایزد منّان چهره بر خاک نیاز می گذاشت. در اجرای سیاسات بنا را بر فتوای (۱) اهالی شرع انور می نهاد و در سیاست احدی بدون حکم شرعی دست نمی گشاد. در توقیر و احترام علمای دین مبین و مروّجان شریعت جناب سیّد المرسلین چندان اهتمام نمودی که بلاشبهه روح پر فتوح صاحب شریعت تحسین فرمودی. اکثر اوقات کتب احادیث و تفسیر را در پیش می گذاشت و صورت احکام حقّه بر لوح خاطر کالنقش فی الحجر می نگاشت. ترویج دین مبین را مساجد و مدارس متین در ممالک روی زمین ساخته و سالیان دراز به مرمّت احوال پیشوایان دین قویم و طلاب علوم صراط مستقیم پرداختهی)

۱- . ملی و مجلس: (فتوی)

است که تفصیل هریک- ان شاء اللّه تعالی- در بابی جداگانه ذکر خواهد شد.

لمؤلفه خاوری:

شاه را در ملک اگر معمار دین داری بوددائما ملکش ز ویرانی همی عاری بود

گر گرامی دین ز سلطان است دولت هم گرام باعث اکرام دولت نیز دین داری بود

دین و دولت لازم هم در وجود خسروان دین اگر دارد به دولت حکم او جاری بود

فتنه اندر خواب شد بخت ملک بیدار ماندبخت دین داران حق را وقت بیداری بود

در زمان سلطنت ویرانه ها آباد کردحق پرستی زین ملک شایان معماری بود

بر سر احرار ای جان عدل او افسر نهدبر دل اشرار ای دل تیغ او کاری بود

خاک بر سر حاسدش از کثرت اندوه شودخار بر دل دشمنش از شدّت خواری بود

شکر للّه عالمی هستند دین را مشتری نرخ کالا در جهان ارزان ز بسیاری بود

راه دین دشوار شد توسن ز کافر لنگ ماندکافران را دوری از آن بهر دشواری بود

شکر للّه در ره جنّت سبکبار است شاه آن که دین دار است در راهش سبکباری بود

زار شد از قوم بی دینان به خلقی روزگارزان سبب از قوم بی دینانش بیزاری بود

رو طلب زین خسرو دین دار یاری خاوری زان که با ارباب دینش نوبت یاری بود (۱) ششم: صفت برگزیده عصمت است و عصمت در لغت پاکی دامان است از هر معصیت. بدان که از روزی که دست دهقان قضا، نهال قدر مثال وجود مسعودش را در گلشن روزگار پروریده، نسیم معصیتی بر قامت طوبی علامتش نوزیده. با غرور سلطنت و شباب و وفور مکنت و اسباب، همواره از ارتکاب به شرب شراب ناب اجتناب فرمودی و عاملان این عمل را در صورت اطلاع سیاستی به سزا نمودی. در سال یک هزار و دویست و چهل و چهار که سنه سیم از قرن ثانی بود، مرض قولنج صعبی عارض ذات همایونش گردید که کار محرمان به دست و گریبان رسید. اطبّای حاذق معالجه را منحصر به شراب ناب دیدند و این کیفیت را از حضرت اعلی مستدعی گردیدند؛ طبع مبارک ازین فقره انکاری صرف داشت و کلام اطبّای درگاه را وقعی نمی گذاشت. علمای دین مبین که وجود همایونش [را] مایه آرامش اهل زمین می دانستند، همّت بر اجرای احکام شرع متین بستند. بالاخره به فتوای (۲) علمای اعلام، استعمال را به قدر کفایت تن درداد تا- الحمد للّه و المنّه- آن مرض مزمن روی در انحطاط نهاد. از ملاعبه با جوانان مهوش و مطالبه وصال مهوشان دلکش همواره احتراز داشتی و همّت ملوکانه بر منع و طرد نامحرمان از امارده (۳) و نسوان گماشتی.

وقتی در ایّام شباب که غرور [۵۲۱] جوانی در حدّ نصاب بود، بر وفق طریقه شرع مطهّر با شاهدی زیبا منظر هم آغوشی نمود و با کثرت شبق در عین مباشرت خود را عنین یافت و از آن محبوبه محرومه (۴) روی برتافت؛ با سعی بی شمار زمین آرزو را ناهموار و کُمیت هوس را کند رفتار دید تا بالاخره حقیقت این ماجرا بر رأی عصمت آرایش چنین حالی گردید که، آن شاهد مطلوب را جامه [ای] از ملکه مکرّمه یعنی والده معظّمهفع

۱- . این قطعه در تذکره خاوری و نسخه دوم ملّی نیامده است.

۲- . ملی و مجلس: (فتوی)

۳- . امارده/ امارد: جمع امرد به معنای پسران نوجوانی که هنوز موی صورتشان در نیامده است.

۴- . بی خیر و نفع

در تـن است و ظهـور این معنی بـاعث عجز در اظهـار این هنر و فن. فی الفـور او را به اخراج آن جـامه فرمـان داد و پس از آن ابواب کامرانی و آمال بر چهر چون مهرش برگشاد.

لمؤلفه:

پادشاهان جهان را شرط دولت عصمت است شه اگر عصمت ندارد ابلهی بی دولت است

بیشتر از خسروانش بود زینت این ملک زینت دولت به عالم خسروان را عصمت است (۱)

حالت شاه جهان را در جهان شاهی نداشت در وجود خسروان عصمت نکوتر حالت است

باب دین را بسته دان گر نی کلید عصمتی از برای قفل دین مفتاح عصمت آلت است

شور دولت با جوانی می دهد عصمت به بادشاهِ با این هر دو عصمت دوست، جای حیرت است

در رواق این چنین سلطان صاحب عصمتی فرقه کرّ و بیان را نیز میل خدمت است

همّت این است ای برادر گر هوس را سر بری از وصال دلبران دوری ز فرط همّت است

هرگز اندر طبع دارای جهان ذلّت نبوداین نیاز عاشقی هم آیتی از ذلت است

در جهان هرکس که بند عصمت اندر پا گذاشت رستگاری در جنانش نیز خوشتر آیت است

شوکتش از فرط عصمت بود حاصل در جهان راست خواهی خاوری ملزوم عصمت شوکت است ت.

۱-. از این بیت تا عنوان هفتم در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

هفتم: صـفات حمیـده حلم و حیا و تواضع (۱) است که در حقیقت این سه صـفت مستحسـنه باهم دست و گریباننـد و شاهنشاه غفران پنـاه را از جمله اعظم صـفات ذات محمـدت (۲). ارکـان حلمش به مثـابه [ای] بـود که در ظهـور حـوادث کلیه که کوه پابرجـای را از جـا درآوردی، مطلقـا ابرو ترش نکردی و در بروز جنایـات مجرمـان حرفی از جنـایت بر زبـان نیـاوردی. تا جرم زیردسـتان از حـد اعتـدال نگـذشتی، نـامی از بـازخواست بر زبـان او جـاری نگشتی. تـا ممکن داشت، عقوبت را به تـأخیر می گـذاشت؛ این تأخیر را سـبب آن که، مجرم به تلافی مافات پردازد و خود را از خیانت رفته بری الـذّمه سازد. دشـمن را چندان مهلـت فرمـودی که در هنگـام کیفر از ملاـمت دوسـتان ایمن بـودی. در صـفت پرمنفعت حیـا نیز بی نظیر بـودی و این صـفت، سرآمد صـفات مستحسـنه آن شهریار کشورگیر. در هنگام تکلّم از کثرت حیا رخسار آفتاب کردارش مانند برگ گل از شبنم عرق تر شدی و در افراط این صفت در السنه جهانیان مشتهر آمدی.

اگر از بنـدگان خطایی معاینه دیـدی، از فرط حیا خموشـی گزیـدی. درگاه ظهور خطای زیردسـتان، خود شـرمگین شدی و تا ممکن بودی بـا دوست و دشـمن بر وفق و مـدارا پی سپر آمـدی. در کارهای دولت با ملک زادگان با فطنت خطاب مشافهه را جایز نداشتی. سئوال و جواب عرایض و مطالب ایشان را با امینان حضرت گذاشتی.

[۵۲۲] تواضعش چنان که بندگان مملوک خدّام را نیز به توقیر و احترام نام بردی تا چه رسد به خدّام با احترام، و از رعایای بی نام سـخن از احترام کردی تا چه رسد به حکّام با نام. کلمات سخیف در حضور و غیاب بندگان و زیردستان از زبان همایونش جاری نگشتی و در عین غضب و بازخواست، باز از مرحله تواضع نامحصور، زنگ ملالت از خاطرش زدودی.

لمؤلفه:

به ذات خسرو دوران خدیو عرش بساطحیا و حلم و تواضع گذشته از افراط د)

۱- . ملی و مجلس:- (و تواضع)؛ اقتباس از ملک.

۲- . نسخه دوم ملی و تذکره خاوری: (محامد)

حیا و حلم و تواضع به ذات میمونش سرشته اند چو در باده رنگ و بوی و نشاط

شهان عالم و وی را چه جای همسری است که قبطیان را بس فرق هاست با اسباط

به بازخواست وی هست رحمتی پنهان همی ز ظاهر او گشته باطن استنباط

کسی ندید خطایی ازو که در همه عمربه کار دینی (۱)و دنیا بسی بود محتاط

اساس زینت عالم (۲) بود ز تندی فکرچنان که تیزی مقراض زینت خیّاط

چگونه نظم قدر همسر نظام ملک کجاست همسر خروار وزن از قیراط

شهی که دوشش آسوده شد ز بار گناه گذشتش بسی آسان بود ز راه صراط

شه است قافله سالار اندرین صحراکه خفته اند بسی کاروان به کهنه رباط

همیشه جرم جهان را ز عفو می گذردکه خود خطا به کتاب است لازم خطّاط

به یک دم از مدد طبع این غزل منظوم که نظم چون خشت و طبع خاوری خرّاط (۳) هشتم: صفات جلالت و سطوت و سیاست است و این سه صفت نیز از جمله ارکان معظمه سلطنت. جلالت و سطوت آن برگزیده ایزد بی ضنّت (۴) را اگر خواهم تحریرت)

۱-. اقتباس از ملک.

۲-. اقتباس از ملک.

۳-. در نسخه دوم ملّی این قطعه نیامده و در تذکره خاوری، تنها بیت دوم آمده است.

۴-. ملّی و ملک: (بی ظنّت)

دهم، قلم از خود بلرزد و جبروت ملکوت در برابر آن به جوی نیرزد. با آن همه حلم و بردباری که مذکور گردید، سطوت آن صاحب دولت به مرتبه [ای] رسید که محرمان نزدیک را هنگام احضار نفس ها گسیخته می گشت و رنگ ها از رخ ریخته. بعد از شرفیابی حضور، این مطلب را از فرط فراست دریافت فرمودی و پس از اطمینان از آسودگی حال شخص حاضر، به ملایمت تمام تکلّم فرمودی. این معنی را خود به کرّات بالمشافهه دیده ام و نیز این مطلب را از مرحمت پناه میرزا محمد شفیع صدر اعظم شنیده ام که: در بدایت مخاصمه با دولت روسیه، سلیمان آغا نامی از جانب سلطان سلیم خداوندگار روم به جهت سفارش آرایش سپاه نظام به عزم سفارت به درگاه سپهر احتشام آمده بود، در روز احضار به حضور سعادت شعار به محاذی پیشگاه حضور اقدس که رسید، از ملاحظه آن همه کبریا و جبروت دل از دست داده مدهوش گردید.

بیت:

در بحر جلال او فلک فلک سبحان اللّه مالک الملک فامّا صفت سیاست آن معدن فراست، نه چنان بود که صفت مروّت را نابود نماید و برخلاف حساب و زیاده از حدّ نصاب سیاست فرماید، بلکه در هر نوعی از انواع گناهان، موافق شرع مطهّر عمل و اکثر گناهکاران را به دار الشرع انور محوّل کردی و با سارق هرکه بود و هرچه بود، حکما سیاست شرعی به عمل آوردی. با دشمنان دولت بعد از گرفتاری، مدارا مسلوک داشتی و چون خیانت به حدّ اسراف (۱) رسیدی، بنای سیاست گذاشتی. قاطعان طریق از بیم شحنه احتسابش، سر به گریبان خمول می دزدیدند و آهوان علیل از فرط عدل دارای انتصافش در تطاول با شیران شرزه عجول می گردیدند. وقتی، خود در نصیحت نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس می فرمود که: دولت و سلطنت به منزله خیمه ای است که عدالت [۵۲۳] به مثابه عمود و مروّت طناب و سیاست میخ آن است؛ هریک از این سه جزو مفقود باشد، افراختن خیمه محال و آن خیمه بر فرق خیمه گی وبال. (کلام الملوک ملوک الکلام)ط)

۱- . نسخه دوم ملی و تذکره خاوری: (افراط)

- اللهم اغفره بالرحمه و الغفران و احشره مع محمّد و آله- صلی الله علیه و آله- أئمه المله و الإیمان.

لمؤلفه:

سطوت ای دل لازم ذات جناب خسروی هم جلالت هم سیاست تا جهان گیرد نوی

خسرو دین این سه با ذات شریفش توأمان رو بپرس از محرمانش تا ز یک یک بشنوی

سطوتش آنسان که انسان در حضورش خوفناک گر نبودی زافتش سطوت همی بودی غوی

از جلالت گر سخن داری بپرس از آسمان زان که در نزد جلالش این ضعیف و آن قوی

از سیاساتش نشاید گفت کلکم عاجز است اندرین بیدا بسی عاجز قلم از رهروی

زین سه گر رانم قلم هم تا قیامت ناتمام با زبان تازی و ترکی و لفظ پهلوی

شاه در این هر سه با چرخ برین شد هم رکاب لیک از رتبت شه آمد اولی وی ثانوی

این سه حالت چون شود غالب بر آن ذات شریف محو اندر صحف انگلیون نقوش مانوی

تا ابد کس را نه از روز ازل این سروری از ازل کس را نه تا روز ابد این خسروی

بگسلد از شدّت عدلش کمند رستمی بگسلد از کثرت جاهش شکوه کسروی

حق گذار دُنیی است و حق شناس آخر است شهریار صوری است و تاجدار معنوی

این چنین شه تا قیامت نیز باشد پادشاه خاوری وی را کند اندر دو عالم پیروی (۱) ت.

۱- . در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری این دوازده بیت شعر نیامده است.

باب دویّم در باب ایراد اسامی و تعداد اولاد امجاد بلافصل و زوجات محترمه آن شهریار پاک اصل، و در آن سه فصل است

فصل اول در ذکر اسامی اولاد ذکور آن برگزیده دادار غفور

اشاره

که تا هنگام وفات آن خسرو معدلت آیات، دو نفر از ایشان متوفی و موازی پنجاه و پنج نفر در قید حیات بوده اند. اولا این مطلب ثابت باشد که از بدایت سلطنت ابو الملوك، اعنی شاه کیومرث پیشدادی تاکنون، احدی از ارباب تواریخ، پادشاهی را به این کثرت اولاد از عرب و عجم و ترک و دیلم ذکر نکرده اند، مگر حضرت داود- علی نبیّنا و علیه السلام- را در پادشاهان و انبیای بنی اسرائیل و گودرز کشواد را از امرا دولت سلاطین عجم.

از بدایت عهد تکلیف تا زمان مفارقت روح از آن قالب شریف، موافق ثبت ارباب تنجیم، معادل دویست و شصت اولاد ذکور و اناث از صلب آن برگزیده امهّات و آباء از کتم عدم به عرصه وجود آمده و مساوی یک صد و پنجاه و نه نفر در ایّام حیات آن خلاصه ممکنات متدرجا سرای هستی را وداع گفته، در خاك نیستی خفته اند. یك صد و یك نفر ذکور و اناث بعد از وفات موجود بودند و از قراری که ذکر خواهد شد، دو نفر ذکور هم به فاصله قلیلی روی به دیار آخرت نمودند. اکنون موازی پنجاه و سه پسر و چهل و شش دختر در عرصه شهود آشکارند و اولاد و نبایر ایشان نیز افزون از حوصله

شمار. عدد بنین و بنات بلافصل و زاده از صلب و بطن شاهزادگان پاک اصل که درین رساله به تحریر آمد، بجز نبایر نوّاب شاهزادگان، موازی هفتصد و هشتاد و چهار نفر است که هریک در جای خود تفصیل داده خواهد شد.

اگر [این بنده] می خواست به تذکار اسامی و احوال سایر نوّاب شاهزادگان پردازد، یا همان عدد به تنهایی را مذکور سازد، اولاـ تعداد ایشان ناممکن بود و ثانیا کلک دو زبان، ازین کار بی حاصل که به قانون تسلسل مقابل است، اعراض می نمود. اسامی و احوال این پنجاه و هفت نفر از نوّاب [۵۲۴] شاهزادگان ذکور که چهار نفر از ایشان متوفی می باشند، از قراری است که ایراد می گردد:

اوّل: نایب السلطنه

العلیه ولیعهد دولت علیه عباس میرزا (۱)

در سنه یک هزار و دویست و سه در قصبه معموره (نوا) که در بدایت دولت قاجار ییلاق آن دودمان عالی مقدار بود، از بطن برگزیده صبیّه محترمه امیرکبیر محمد قلی خان دولوی قاجار (۲) به عرصه وجود خرامید و از سلطان سعید شهید بزرگوار محمد شاه قاجار- انار الله برهانه- ملقب به ولیعهد دولت پایدار گردید. مجاهدات او با طوایف روسیه روسیَه و افاغنه و ترکمانیه از قراری است که در اصل تاریخ مرقوم قلم عنبرین شیم گشته و آوازه جلالت و شهامتش از فرط اشتهار از گنبد دوّار درگذشته است.

سالیان دراز مملکت آذربایجان به تیول ابدی او مقرّر و پس از چندی ولایات شهرزور و سلیمانیه و کوی و حریر و زهاب و احشامات بابان و جاف و همچنین ولایات همدان و گروس و قراگوزلو نیز ضمیمه آن کشور، و مملکت خراسان و دار العباده یزد و دار الامان کرمان نیز شمشیر و تدابیر او را مسخّر آمد.د.

۱- . چهارشنبه چهارم ذی حجه ۱۲۰۳ برابر با ۱۷۸۸ میلادی و ۱۱۶۶ هجری شمسی به دنیا آمد. او چهارمین پسر فتحعلی شاه بود.

۲- . تذکره خاوری (فتحعلی خان دولوی قاجار) نوشته و اکسیر التواریخ اعتضاد السلطنه نیز (فتحعلی خان برادر جان محمد خان) آورده است. محمد قلی خان، فرماندهی فوج خواجه وند و عبد الملکی را در جنگ های ایران و روس به عهده داشت امّا آنچه از اکسیر التواریخ برمی آید، لقب امیر کبیر نداشت. فتحعلی خان دولوی قاجار به نظر صحیح می رسد.

اگرچه برحسب ظاهر ولیعهد دولت پایدار بود، ولیکن دخل کلّی در جمیع امور مملکت و سلطنت می نمود. قرار و مدار معاهدات با دولت های خارج، از روم و روس و فرنگ کلّا به کف [با] کفایت او محوّل گشت و مرتبه ولیعهدیش (۱) به چندین پایه از رتبه سلطنت درگذشت. سلطان روم لقب اخوّت بر سر او هشتی و در نامه جات و رسائل، بعد از القاب کلیه به این طرز نوشتی که: (سمّی عمّ نبیّ، ثانی عباس علی، ثالث عباس صفوی، قارداشیم عباس میرزا.)

بالجمله، یک سال قبل از وفات خاقان مغفور- نور اللّه مضجعه- در شهر جمادی الآخره سنه یک هزار و دویست و چهل و نه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی (ع) وفات یافت و در همان خاک پاک مدفون گشته، به سبب اجر مجاورت مذکوره، فی الفور روح پاکش به اعلی فرادیس جنان شتافت. تاریخ ولادتش درین محل مذکور آمد:

آمد از فیض احد عباس شاه اندر وجوددر لوای دلگشا همسایه فیروز کوه

حبّذا مولود مسعودی که اندر کودکی با وقار و با عیار و با قرار و با شکوه

خسروی صاحب عیار و کسروی صاحب وقارسروری بینش پذیر و داوری دانش پژوه

از فشار پای او اندر جهان سیر و گشت گردن و دوش پرستاران همی اندر ستوه

از ولیعهدی او باشد پیاپی بر زبان بس تفاوت ها جهانی را گروه اندر گروه

در رکاب او زِ هر ساحت سپاه اندر سپاه در هوای او ز هر جانب وجوه اندر وجوه ش)

۱- . ملّی: (ولیعهدش)

از برای سال مولودش رقم زد خاوری شد ولیعهد دگر موجود در البرز کوه (۱)

دویّم: نوّاب علی شاه الملقب به ظل السلطان

برادر صلبی و بطنی مرحوم نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا [است] و وجود مسعودش در بدایت سنه یک هزار و دویست و ده باعث آرایش دهر زیب آرا. چون در آن سال فرخنده فال، سلطان سعید شهید اسم شاهی بر خود اطلاق نمود و افسر و جیقه سلطنت، زیب فرق همایون فرمود، لهذا وجود آن شاهزاده جوان بخت را به فال نیکو گرفته نام شاهی بر او نیز مقرر و جیقه مجوهرش زیور سر ساخت و من المهد الی العهد به استمرار این قرار پرداخت. از حیثیت (۲) شکل و شمایل با خاقان مغفور مقابل است و آن ذات همایون را سایه ای است متمایل؛ به این جهت لقب مبارکش ظل السلطان است و این سایه را با آن ذات تا هنگام وفات اقتران. در محاسن اخلاق مشهور آفاق است، خاصه در مراحل سخاوت و مروّت و تواضع و بردباری و تفقّد و عدالت شعاری و پاک دامانی و حسن صورت و صفای سیرت از همگنان طاق. در دربار خلافت باشی نوّاب شاهزادگان است و به این لقب شریف مذکور. در میان ایشان در ظاهر فرمانروایی دار الخلافه را داشت و در باطن انگشت ردّ و قبول بر اکثر امورات معظمه دولت پایدار می گذاشت.

[۵۲۵] بعد (۳) از قضیه خاقان مغفور، چندی در دار الارشاد اردبیل محبوس بود؛ بالمآل از قراری که درین روزنامچه نگارش یافته، با دو سه نفر از ملک زادگان از آن قلعه فرار و به دول روم و روس و انگریز رفته و مرسوم معلوم زیاد گرفته. اکنون در عتبات عالیات اوقاتی به فراغت می گذارد و اندوهی به جز آرزوی سلطنت ندارد.

[مصرا]ع:

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

وقتی، این قطعه در تاریخ ولادت او از طبع مولف تراوید و یادگار را درین صحیفهت.

۱- . در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

۲- - ملی: (خشیت)

۳- . از این جا تا آخر ابیات در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

ثبت گردید:

ز معمار سروران قلب شاهنشاهی آبادان الهی جاودانی باد با شادیش همراهی

علی شاه آمد از بطنی همایون در وجود ای دل ز مولودش جهانی شاد شد از ماه تا ماهی

ولیعهد جهان عباس شه را همسری پیدایکی جمشید ایوانی یکی خورشید خرگاهی

ندارند این دو دُردانه به سایر نسبتی آری تفاوت ها پرستاران بزمی را ز خرگاهی

تفأل زد به مولودش که دید از چهره اش دولت محمد شاه در میلاد او زد جیقه شاهی

چو دیدش لایق آرایش اورنگ دارایی نهادش تاج بر سر جیقه بر تاجش ز آگاهی

تفأل زن دلا آید زمانی کان زمان بینی که آن شه ظل سلطانی کند از ظل اللّهی

اگرچه شه نمی بخشد به آنان افسری چون این ولی بهتر حسودان را درین خواهش طمع گاهی

عدویش آن روایاتی که خواند از قضا باطل حسودش آن خیالاتی که جوید از قدر واهی

رقم زد خاوری با قلب شاد از بهر تاریخش زهی آباد شاهنشاه ز میلاد علی شاهی

سیم: نوّاب محمد علی میرزا الملقب به دولتشاه

اکبر و اسنّ از جمیع شاهزادگان ذکور بود و در سنه یک هزار و دویست و سه از بطن گرجیه ارمن در قصبه (نوا) مهر چهرش از مطلع دولت طالع شد و در سنه یک هزار

و سی و هفت هجری بعد از مراجعت از سفر بغداد در منزل طاق گرای کرمانشاهان، نور روح لامعش به جانب ریاض رضوان ساطع آمد. از قراری که در اصل تاریخ نگاشته شده، در سن دوازده سالگی به ایالت مملکت فارس رسید و پس از مدت پنج سال به حکمرانی دار السلطنه قزوین نامزد گردید. بعد از دو سال دیگر صاحب اختیاری ولایات خوزستان و لرستان و کرمانشاهان و بختیاری و جاف و بابان به او محوّل گشت و در اندک زمانی به سبب حسن رفتار با اهالی هر شهر و دیار، آوازه شوکت و اعتبارش از گنبد دوّار درگذشت. غزوات او در سرحد روم و روس زینت افزای تواریخ روزگار است و مراتب سخاوت و عدالت و مروّت و صولت و شوکت او در السنه جهانیان با کمال اشتهار. به مناسبت لقب خویش، شاهد دولت هر هفت گروه را دربرگرفت و رسم قاآنی و شیوه سلیمانی را با اعالی و ادانی ازسرگرفت. همّتش دستور العمل امثال و اقران بود و در ایّام حیات او هرکس از امثال و اقران او به مناسبت هم چشمی او با جهانی ریزش می نمود.

وضیع و شریف هر مملکت از ممالک ایران همه ساله از خوان احسانش بهره یاب بودند و از وفور احسان های متواتره بر مراتب ارادت می افزودند.

شادروانی (۱) که بر رودخانه شوشتر ساخته، ناسخ سد سدید شاپور ذو الاکتاف است و شهرت آن شادروان کهکشان شأن، گذشته از قاف تا قاف. روزگارش مهلت نداد وگرنه بنیادی تازه در روزگار از عدل و داد می نهاد. دیوان اشعار آبدارش در روزنامه معروف است و در تخلّص به لفظ دولت موصوف. تاریخ وفات او در اصل این روزنامچه نگارش گردید و این قطعه در تاریخ ولادتش از طبع مؤلف تراوید: (۲)

ز صلب شهنشاه آمد برون[۴۲۹] محمد علی میرزا در نواجا

به دولت شه آمد ملقب ز خسروکه دید از جبین دولتش هست پیدا

به همراه او پای همت به گردش ز دامان او دست تهمت مبرّا ه)

۱- . شادروان: سدی که بر رود و نهر بندند

۲- . تذکره خاوری:+ع: (وای وای از دولت دولتشهی) از زاده های طبع مولف ماده تاریخ اوست- الهم اغفره)

بیاید مرآن روز کای بخت بینم خود امثال اویست و او رفته بالا

بود کی که بینم تاجش به تارک جهان را چنین شد ز یزدان تمنّا

به خردی بود بر ز بهمن تنومندبه طفلی بود به ز رستم توانا

دوپایش دو فرّخ ستون زیر کوهی که جسمش چو کوه است سنگین و والا

به دولت کند فخر زین نام میمون بلی ز آسمان گشته نازل مرا اسما

به پا گشته در این جهان دولت اوبه نکبت بدل دولت جمله اعدا

به تاریخ او خاوری خود رقم زدمحمد علی میرزا دولتش پا (۱)

چهارم: نوّاب محمد قلی میرزا الملقب به ملک آرا

خاقان مغفور را دویّمین اولاد ذکور است و در سنه یک هزّار و دویست و سه در قصبه معموره (نوا) زینت بخش عالم ظهور. والده معظمه اش، صبیه مرضیه محمد خان قاجار قوانلو و همشیره امیرکبیر نظام الدوله العلیّه سلیمان خان سردار است و در سن دوازده سالگی برحسب امر خاقان مغفرت مدار در مازندران بهشت آثار صاحب اختیار.

ملک زاده ای است ملک خصال و در حوصله و بردباری سرآمد اقران و امثال. ولایات مازندران و استرآباد از یم شحنه احتسابش قرین امنیت و راحت بود و اهالی آن مرز و بلاد از فیض دست انتصافش همنشین راحت و استراحت. مجادلات او با طوایف ضالّه ترکمانیه در السنه و افواه مشهور است و درین روزنامچه همایون نیز مذکور. از فرط معمّریت و معقولیّت، در آخر حال خاقان مغفرت مآلش ابوی مقام خطاب می فرمود و از وفور کدخدامنشی و دقت در امور، در اخذ اجناس ملزمی رعیّت، حتی گوسفند و بره و مرغ و تخم مرغ، به کیل و وزن عمل می نمود. جمیع شاهزادگانش همت بر احترام می گماشتند و او را در هر حالت بر خود مقدم می داشتند.

در تذکار اشعار پهلوی متخلّص به خسروی است. تاریخی در مآثر دولت قاهره در دست دارد. اگر فرصت اتمام یابد، به غایت مطلوب و بی نهایت مرغوب خواهد افتاد.

مولف را قطعه [ای] مشعر بر تاریخ ولادت او از طبع تراوید و یادگار را درین مقام ثبتت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

گردید:

محمد قلی میرزا از رحم بشد زینت مهد و ایوان و گاه

ز صلب شهنشاه دوّم پسرکه قدرش فزون از نهم بارگاه

ز اعیان قاجار مامش بنام زهی شان و شوکت خهی قدر و جاه

مسالک سپار و مهالک سپرممالک فروز و ملایک سپاه

چو خورشید رخشان به گردون مهدکه خورشید پرور شدش مام و داه (۱)

بلندش سر و دشمنش سر به زیرسفیدش رخ و حاسدش رو سیاه

بر ادوات افلاک عهدش سپربر آفات ایّام مهدش پناه

ز بس روشنی روشنان سپهربپایش گذارند هر دم جباه

فرازنده تخت و تاج و کمربرازنده رخت و مهد و کلاه

ازو قدر احباب شوکت بلندوزو روی اعدای دولت سیاه

شه او را همی خاوری تاج خواندبگو سال تاریخ بی اشتباه

بکن داخل آن پای تاج و بگوی محمد قلی میرزا تاج شاه (۲)

پنجم: نوّاب حسین علی میرزا الملقب به فرمانفرما

معزی الیه نیز در سنه یک هزار و دویست و سه در قصبه نوا از بطن صبیّه مرضیّه محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام، چون مهر انور که بر افق سپهر اخضر برآید، به عالم شهود جلوه گر شد. چهری داشت که مهر منیر از تابش در تاب و ماه عالمگیر از التهابش در اضطراب بود. دایه روزگار از شیر لطافتش پرورش داده، مادر عهد در مهد طراوتش به استراحت نهاد. بی شایبه اغراق، مردم دیده در اول نظر بر جمال فرشته مثالش چون نجوم ثابته بر چرخ حیران شدی و از کثرت [۵۲۷] حیرانی چون گل میخ بر باب حربا در آفتاب و جوان در خواب بر جای خود خشک آمدی. در بحبوبه جوانی، اعنی در سن دوازده سالگی به ایالت دار الملک فارس رسید و از حکم دارای دوران ملقب به فرمانفرما گردید. مدت سی و شش سال در آن مملکت مینو مانند به عیش و عشرت سرت.

۱- . دایه، کنیز

۲- . این قطعه در تذکره خاوری و نسخه دوم ملی موجود نیست.

برد و از فرط عـدالتش شـیر و آهو در یـک مرغزار چرا می کرد. به غایت مهربان و بی نهایت مهربان و در تربیت ارباب حال و اصـحاب کمـال، سـرآمد همگنان بود. در وقتی که صاحبقران معظم ممالکی چنـد نامزد ملک زادگان ارجمنـد می نمود، او را هم به فرمانفرمـایی مملکت فـارس نـامزد فرمود و به اعیـان و عمال آن ملک به لفظ گوهربار فرمود که: این شاهزاده لبّ جمیع ملک زادگان بلکه لبّ الالباب ایشان است.

شعر:

مبارک منزلی کان خانه را سـروی چنین باشدهمایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد در ایامی که تازه به آن مملکت آمـده بود، چند سال مولف این نامه را در نزد خود به خدمت ندامت (۱) مشغول ساخت و پس از چاکری درگاه خاقان مغفور نیز مستمرّا به انفاد مرسومات مستمرّه مع شی ء زاید می پرداخت (۲)

خلاصه، بعـد از رحلت خاقان مغفور ازین دار پرغرور، به سـبب غروری که ورزیـد گرفتار کمنـد قهر قهرمان زمان گردیـد. در سنه یـک هزار و دویست و پنجاه و یک در محبس دار الخلافه طهران به عالم دیگر انتقال فرمود و بعـد از نقل نعش به عتبات عالیـات در جوار ائمه اطهـار آسود. دولت و ثروت سـی و شـش ساله اش از نقـدینه و جواهرآلات و سایر مخلفات که از چهار کرور می گذشت، اکثری کسیب جناب معتمد الدوله العلیّه منوچهر خان گشت و بقیه نصیب اهالی شهر و دشت.

دو قطعه تاریخ در ولادت و وفات او از کلک مولف تراوید و یادگار را درین رونامچه همایون ثبت گردید:

تاریخ ولادت

ز صلب شاه جهان زیب مهد آمده ماهی که مهر چرخ برش دم نمی زند ز اصالت د)

۱- . منظور مؤلف از واژه (ندامت) در این جا، (همنشینی) و (ندیمی) است و (پشیمانی) منظور نیست.

۲- . ملی: (اقدام می فرمود)

به طریق اعدا تیغ و سنان اوست چو آتش به قفل روزی دست و زبان اوست چو آلت

سرشته اند وجودش همی ز عشرت و شادی از آن ز دامن او کوته است دست ملالت

ز فیض شاه جهان عن قریب آن شه عادل جهان و اهل جهان را برآورد ز کسالت

شود ز عدلش آباد هرچه ناحیه آری چنین کنند ملک زادگان به ملک ایالت

ز فرّ او که اعادی به جا نهند عداوت ز عدل او که اراذل رها کنند رذالت

شریک عیش محبّش هماره باد به شادی قرین مرگ عدویش همیشه باد به حالت

نبیل آمده ز اجداد خود جلیل به عالم جلالت است مراو را که شد قرین نبالت

ز فرط زادگی آن شه جلیل باشد و عادل زهی فنون جلالت خهی رسوم عدالت

قرین او نه کسی در جهان ز شور ملاحت ز شرم عارض او ماه (۱)و مهر غرق خجالت

به راه راست جهانی رود ز رهبری اوبلد چو رهبر رهرو کجا فتد به ضلالت

ز قلب شاد به تاریخ خاوری شده گویادری حسین علی میرزا به گاه جلالت تاریخ وفات فرمانفرما

رفت شهزاده با جاه و جلال یعنی آن حضرت فرمان فرما

نام نامیش حسین است و علی داشت هم کنیت فرمان فرما

بود شه بر همه ملکت جم برزجم حشمت فرمان فرما

کرد چل سال ایالت در فارس بود این شوکت فرمان فرما

گرگ با میش در آن ناحیه دوست از چه از همت فرمان فرما

خصم با خصم به هر حادثه یاراز چه از صولت فرمان فرما

سال و مه روز و شب اندر خجلت مهر از طلعت فرمان فرما

صورتش هرکه ندید است بگوی بنگر سیرت فرمان فرما

حالتش بود عدالت با خلق مرحبا حالت فرمان فرما (۲) ت.

۱- . ملی: (ما)

۲- . قطعات تاریخ ولادت و وفات فرمانفرما در تذکره خاوری موجود نیست.

[۵۲۸] ششم: نوّاب حسن علی میرزا الملقب

میرزا الملقب به شجاع السلطنه البهیّه (۱)

برادر کهتر صلبی و بطنی نـوّاب فرمانفرمـای مرقـوم اسـت و ذکر مـآثرش درین دفـتر ذو المفـاخر مـذکور و معلـوم. در مرحله شجـاعت به غـایت بی باک بود و در قبول عامه مشهـور سـمک تا سـمّاک. در ولایات دار الخلافه طهران و مملکت خراسان و یزد و کرمان و بسـطام متدرّجا فرمانفرما بود و از فرط غلوّ در تقاضای مسند ریاست، در فرمانروایی هیچ یک از ولایات دوامی نمی نمود. چون عنـدلیب آشـفته از عشق گـل، هر لحظه از شاخی به شاخی می پریـد و به مضـمون این کلام رطب اللسان می گردید.

فرد:

نوبت به من افتاد بگویید که دوران آرایشـی از نو بدهد مسند جم را چون همواره از عشق سروقدان سهی اندام قراری نداشت، روزگارش مسـند سروری (۲) را مسـتقر و برقرار نگـذاشت و در حضـور خلق به ایشـان از روی مهربـانی می نگریست، ولی در غیـاب به ریزه خوانی و بـذله دانی می زیست. وقتی، به هوای خودسـری بـدون اذن و اجـازه صاحبقران عرصه سـروری، از دار الامـان کرمـان به دار العباده یزد تاختن آورد. نوّاب ولیعهـد جنّت مهـد برحسب فرمان خسـرو عهـد او را از یزد و کرمان آواره کرد و بعد از رحلت خاقان مغفور، دو دیده نازنین را بر سر کار خودسری نهاد و در دار الارشاد اردبیل در گوشه محبس خوار و ذلیل افتاد. روزگاری دراز با منش الفتی زیاد بود، ولی غایبانه باز به رفتار عادی خود سلوک می نمود. اگر روزگار غدار وفا نماید، تفصیل این احوالات او در تاریخ جدید- انشاء [اللّه] المجید- ذکر خواهد شد.

فرد:

ور بمردیم عذر ما را بپذیرای بسا آرزو که خاک شده

هفتم: نوّاب محمد ولی میرزا

فرد:

عاجزم در ثنای او عاجزآه اگر این چنین بمانم آه ی)

۱- . تولد: جمعه اوّل ذی الحجه ۱۲۰۴ هجری (اکسیر التواریخ، ص ۱۹۲).

۲- . ملک: (بزرگی)

در سنه یک هزار و دویست و سه از بطن مستوره اصفهانیّه متولد و در بدایت ایّام تمیز در کمالات صوری و معنوی منفرد شد. در علوم ظاهری خاصه نجوم و احکام و ریاضی سرآمد همگنان آمد و در حلّ و عقد مسائل فقاهت و التزام عبادات شاقّه و صلات (۱) جماعت، اعجوبه زمان. در بدایت حال، صاحبقران مغفرت مآل را با او توجّهی به کمال بود. از قراری که درین دفتر به تفصیل نگارش یافته، سال ها در ولایت سمنان و مملکت خراسان و در دار العباده یزد فرمانروایی می نمود، ولی روزگار نامساعد با وی مساعدتی نکرد و به سبب آسیبی که در طفولیت بر مغز مبارکش رسیده بود، سر به شوریدگی برآورد. تفصیل این اجمال آن که در ایّام حکومت سمنان روزی در جولان بازی از اسب در غلطید و آسیبی شدید بر فرق سدیدش (۲) رسید و مغز پریشان گردید.

رفتار حسنه اش بدل به سیّئه گشت و کار از معالجه اطباء و جرّاحان درگذشت. امرای خراسان را در سلام عام به خشونت نام بردی و نوامیس ایشان را در حضور و غیاب به رسوایی و فضیحت خطاب کردی. هرچه از هرکس به حساب و بی حساب خواستی، در مطالبه آن هنگامه ها آراستی. بالاخره مملکتی به آن طول و عرض را از سوء تدبیر به باد فنا داد و در دار العباده یزد بنای شوریدگی و سوء سلوک نهاد. الله قلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا مهدی قلی نوایی وزیر مصلحت کیش را متّهم ساخت و به اتلاف هر دو پرداخت؛ آن را به ضرب مشت و این را از سم نقیع (۳) کشت. در شش ماهه اوّل سال، مردم را از معاملات معاف می نمود و در شش ماهه ثانی روزی مبلغ یک هزار تومان نقد جبرا و قهرا از ایشان دریافت می فرمود. هرگاه احیانا دیناری از آن مبلغ در آن روز قصور می یافت، در ابتدا به ضرب سنگ فرق خویش می شکافت و در انتها مباشر آن کار از سیاست آن حضرت روی از عالم برمی تافت. امرای خراسان مدت هفده سال در مقام سرکشی بودند تا از وفور تدبیر و ضرب شمشیر نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا، در بیغوله خمول غنودند.

در ایّام ایالت ولایت یزد وقتی، به طمع کرمان به دار الخلافه عزیمت فرمود وده

۱- . ملی و مجلس: (صلوه)

۲- . ملک: (فرقش)

۳- . خالص، کشنده

عبد الرضا خان یزدی از قراری که در اصل این تاریخ نگارش یافته، سر به طغیان برآورده اهل و عیال شاهزاده آزاده را به طوری مخفّف از شهر اخراج نمود.

[۵۲۹] نوّاب نایب السلطنه، آن ولایت [را] نیز به عزیمتی مفتوح ساخت و به تعمیر خرابی های شاهزاده مزبور پرداخت. بالجمله نوّاب معزی الیه سال ها در دار الخلافه طهران به سبب جنایت فراوان محبوس نظر بود و از فقدان جاه و عدم کشور و سپاه، کف حسرت بر کف می سود، اما بعد از وفات خاقان مغفور، به دست آویز احکام کاذبه نجومی، نوّاب ظل السلطان را فریب داد و مبلغ بیست هزار تومان زر نقد [و] مساوی آن جواهرآلات از خزانه عامره اندرونی دریافت نموده بر اندوخته های سابق به یادگار نهاد.

اللهم اصلح مفاسد اموره و امدد ایّام سنینه و شهوره آمین یا ربّ العالمین.

هشتم: نوّاب محمد تقی میرزا

الملقب به حسام السلطنه (۱)

از بطن مخدّره بختیاریه جانکی (۲) گرمسیر است و در مراحل دنیاطلبی و دنیاداری بی نظیر. شاهزاده ای است عظیم الوقار و در مراتب سکینه و طمأنینه، چون کوه گران پایدار. در ایّام طفولیت از شاهنشاه عالم، شهنشاه لقب یافت و به مرافقت عمّ بزرگوار خویش، نوّاب حسین قلی خان به ایالت ولایت کاشان شتافت. در سنه یک هزار و دویست و بیست و چهار به ایالت دار السرور بروجرد و احشامات بختیاری هفت و چهار بهره مند گشت و آن شهر خراب، از یمن معمار همت و تدبیر او در آبادانی از سواد اعظم در گذشت. یک دو سال نیز ولایات لرستان فیلی و خوزستان را حکمرانی کرد تا بالاخره، از قراری که درین دفتر مسطور است، از صدمات پی درپی نوّاب حشمت الدوله).

۱- . تولد: ششم صفر ۱۲۰۶ (اکسیر التواریخ، ص ۱۹۴).

۲- . در شمال شرقی اهواز قرار دارد و ایلی به همین نام در این منطقه ساکن است. از طرف شمال به ایذه، از مشرق به بهبهان، از جنوب به رامهرمز و از مغرب به هفتگل محدود است. بخشی است کوهستانی، گرمسیر و آب آن از رودخانه های زرد، میداود و ابو العباس تأمین می شود. محصول عمده آن، غلات، برنج، کنجد، مرکبات، انار، بلوط و بادام کوهی است. مرکز بخش آبادی باغ ملک در ۱۵۰ کیلومتری اهواز است. (دهخدا، ذیل جانکی).

محمد حسین میرزا خلف ارشد غفران پناه محمد علی میرزا سر به بی حاصلی برآورد. در قانون ملکداری و رسوم شهریاری و آداب رفتار و سلوک با اهالی شهر و بلوک نمونه [ای] از کار خاقان مغفور برداشت و لیکن به سبب وفور عقل معاش، ظرف حوصله اش این معنی را برنگاشت. تفصیل احوالات آن ملک زاده نبیل بعد از وفات خاقان جلیل و وقوف در دار الارشاد اردبیل- انشاء الله المجید- در تاریخ جدید مذکور خواهد شد.

نهم: نوّاب علی نقی میرزا الملقب

به رکن الدوله العلیّه (۱)

از بطن مخدّره قزونیّه است و از برگزیدگان خاندان دولت علیّه. ملک زاده ای است با شرم و وجود شریفش سرشته از آزرم. عقلی با کفایت دارد و حسن تدبیری بی نهایت. در اکثر مهمّات مشکله در محفل انس با خاقان مغفور دمساز بود و اغلب تدابیر صایبه او را به حسن قبول تلقی می نمود. در رتق و فتق مهمّات دولت خداداد با دولت های خارجه گاهی پای عزیمت بر سرحدّات می گشاد و تدابیر صایبه او در نظر اهل قبول مقبول می افتاد. از ایّام صبی تا زمان رحلت خاقان مغفور در دار السلطنه قزوین حکمروا بود و یک سال صحیح نیز در مملکت خراسان فرمانروایی نمود. در هر دو محل ایالت رفتارهای مرغوب کرد تا رفته رفته در کل ممالک به حسن سلوک نام برآورد. نعش مطهر خاقان را با آن همه سپاه نامحصور و نقد و جواهر و سایر اثاثه دولت جاوید دستور، از دار السلطنه اصفهان به دار الایمان قم نقل فرمود و بعد از دفن نعش مطهر صحیحا سالما با آن همه اوضاع به دار الخلافه طهران نزول نمود. یکی از براهین تدابیر صایبه اش، رستن از حبس اردبیل به مرافقت یک پسر و دو نفر از برادران نبیل است که- انشاء الله المجید- در تاریخ جدید ذکر خواهد شود. اکنون به اتفاق نوّاب ظل السلطان و حضرت امام ویردی میرزای برادر بطنی خویش گاهی در ملک روس است و زمانی در مملکت روم و مآل حال ایشان بر عالمی نامعلوم.

مصراع:

تا چه باشد قرار کار جهان ۵)

۱- . تولد: نوزدهم شوال ۱۲۰۷ (اکسیر التواریخ، ص ۱۹۵)

دهم: نوّاب امام ویردی میرزا

الملقب به ایلخانی (۱)

بطنا برادر کهتر نوّاب علی نقی میرزا در مراحل شجاعت و فرزانگی و مروّت مردانگی بی مثل و همتاست. مدت بیست و هفت سال در دربار صاحبقران بی همال به منصب ارجمند سرکشیکچی باشی گری سرافراز بود و به سبب سرپرستی ایل جلیل قاجار، لقب ایلخانی را بر منصب مزبور افزود. نظمی در کار کشیک دربار همایون در سفر و حضر گذاشت که ترک تیغ بند سپهر حساب ها از کار برداشت. بلوک طالقان من اعمال دار السلطنه قزوین به تیول ابدی او مقرر بود و در یکسال صحیح که برادر والاگهرش در خراسان می زیست، او نیز ایالت قزوین نمود.

[مصرا]ع:

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

یازدهم: نوّاب شیخ علی میرزا

الملقب به شیخ الملوک (۲)

از بطن صبیّه مرضیّه شیخ علی خان سردار با اقتدار زند است و در مرحله شجاعت و سخاوت بی مانند. طبعش موزون است و شیرینی کلامش از حد افزون. در فن سواری و استعمال اسلحه حرب چندان مهارت دارد که شجاعان روزگار را در جنگ و بازی دقیقه [ای] فارغ نمی گذارد. خود [۵۳۰] به رای العین مشاهده کرده ام که در یک میدان اسب تازی هنگام جولان و بازی، موازی نه تیر تفنگ و طپانچه و غیره پر کرده خالی می نماید و گوی سبقت از ارباب این فن به چالاکی می رباید.

در سنه یک هزار و دویست و بیست و چهار به صاحب اختیاری ولایت ملایر رسید و پس از چندی حکمروایی ولایت تویسرکان نیز به او ضمیمه گردید. قریه چوبین ملایر را آرامگاه ساخت و به اجماع تفرقه ایل الوار زند پرداخت. آن قوم متفرق را از هر ولایت جمع کرد و در اندک فرصتی از عدت لشکر و آبادانی کشور سر به نیکنامی برآورد. قریه چوبین را از کثرت عمارات دلکش و باغات جنّت وش سودای اعظم و دولت آباد نام نمود و مدت بیست و هفت سال تمام در آن سرزمین به عزت و عشرت).

۱- . تولد: چهاردهم شوال ۱۲۱۱ (همان، ص ۲۰۲).

۲- . تولد: ۱۴ رجب ۱۲۱۰ (همان، ص ۱۹۷).

آسود. توپخانه و سرباز مهیا ساخت و به دستبرد ولایات دور و نزدیک پرداخت. تفصیل احوالات او درین دفتر مذکور است و اکنون در دار الارشاد اردبیل از انظار ناظرین مستور.

دوازدهم: نوّاب عبد الله میرزا

المتخلص به دارا (۱)

از بطن مستوره لالابادیه مازندرانیه است و از طراوت رخسار تازه گلی از گلستان دولت علیّه. شاهزاده ای است فرشته شرشت و گلشن خلقش از فرط خرّمی و طراوت، غیرت فصل اردی بهشت.

لمولفه:

در روز رزم دارا دارد دوان دوان ادوات رزم او را در دوش اردوان

داراب زاب زدری و دارای زال دل در راه او ز روی ادب اردوان دوان

آن داور دِرَم دِه و دارای دادرس ارزاق را رواج و ارواح را روان

از راوی درودش دوران دوات داردر وادی ورودش دارا دواب ران

راز درون دوران دارد درون دل از ذات رازدارش و از رای رازدان

آوازه [ای] ز دادش آرام درد دل آرام روزه داران آوازی از اذان

از دور و از اوان وز داد وز وِداد (۲)دادار داده داد دل داد آوران

آداب را رواج از آن داد و آن وِدادآرام را و رام در آن دور و آن اوان

درد از درون زدوده ز ادراک ذوق زای در رود ذوق ادراک او روان

دوران دراز اراده دادار از ازل دارد دواب وار از او داغ روی ران

دروان زراد رودش آوازه ورودوز رای راد رخ زی روم آورد روان

داده زرای و رخ درق ور در رواج آزرم و داغ در دل و روی ارم از آن

آن روی آب دُرد وز آزرم روی اوز اوراق ورد در ره أودی ورق دران

رزاق او ز روز ازل دور از دول در دام راه دارد از آرزوی وان

آری ز رزق او را روی آورد دول زال ار درر درآورد از دوک و دوک وان

دارد ز زرق درّ ورق زر ززرد رخ در زرد روی او دم دوران دی و زان و)

۱- . تولد: ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۱۱ (همان، ص ۲۰۰).

۲- . ملک: (از داد و داد او)

رزاق را زروزن دل روزی درام روزی و دود او را زآب دل رزان

دارا و دور داورش از داوری زوال دور از زوال وارث دارا و اردوان در انشاد هر قسم از اقسام نظم قدرتی کامل دارد و در علوم هیئت و نجوم و احکام مهارتی شامل. مربی ارباب کمال است و مقوّی اصحاب حال. طراوت عذارش طعنه بر بدر لامع زده و تیغ زبان آبدارش در هنگام محاورات و مشاجرات، اسکات خصم را برهانی قاطع آمده. به غایت ظریف و نکته دان است و بی نهایت حریف و شیرین زبان. در ظرافت و بذله گویی بی مانند است و در شرافت و خوش خویی بی چون و چند.

رساله [ای] در علم سلوک نوشته و نام آن را قانون دارایی هشته است؛ اگرچه از فرط ظرافت که به کار برده مضحک است، ولی در بعضی مواد، دستور العمل هر طالب و سالك. مدت بیست و چهار (۱) سال در ولایت خمسه فرمانروایی داشت و همواره اوقات شریف را به رفاهیت خلق می گماشت. در اکثری از قرای و قصبات آن ولایت، عمارات نیکو ساخته و به اعلای ایوان های رفیعه ملوکانه پرداخته است. کوشش های او در سرحدات روم و روس درین روزنامچه همایون مذکور است و در السنه وافوه عالمیان مشهور. درین اوقات فراغت در ایّام هفته روزها تقسیم کرده، در هر روزی با طایفه [ای] مجالست را خوش آورده است. مولف را در دو روز از ایّام هفته، روزی با وزرا و ارباب مناصب و روزی با ادبا و اصحاب مصاحب رفیق نموده و یوما فیوما بر مراتب التفات افزوده است. خوان نعمتی به قدر قوه دارد و احدی از دوستان را محروم نمی گذارد. امید که همواره اوقات خرسند باد- بمحمّد و آله الامجاد.

سیزدهم: نوّاب محمد رضا میرزا المتخلص به افسر

سیزدهم اولاد ذکور است و در سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و سیزده از بطن گرجیه ارمن شورافکن عالم شهود [و] ظهور. سیّاح بیدای عرفان و سبّاح دریای ایقان؛ در سلسله جلیله نعمت اللهی از مریدان حاجی محمد جعفرت.

۱- . تذکره خاوری: (بیست و هفت سال)؛ علت آن است که تذکره خاوری سه سال بعد از نگارش این کتاب، خلاصه تاریخ ذو القرنین را آورده است.

قراگوزلو است که او از جمله خلفای نور علی شاهی است و در مراتب وحدت و طریقت و حقیقت، با کمال آگاهی. در نظم غزلیات با قدرتی بلانهایات [۵۳۱] است و در تنظیم امور معاش، با مهارتی فوق الغایات. چند سالی به والی گری ولایت گیلان سرافراز بود، تا از قراری که در این نامه ثبت است، به سببی از اسباب به دربار معدلت آیت آمده، اقامت نمود. اکنون خویش را از جمله خلفای سلسله جلیله نعمت اللهی می شمارد و اوقات شریف را مصروف تربیت سالکان این طریق می دارد.

چهاردهم: حیدر قلی میرزا

المتخلّص به خاور (۱)

از حیثیت والده ماجده، انجب از هر شاهزاده و والده معظمه اش صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان قاجار عم بزرگوار صاحبقران آزاده که سال ها در دولت روسیه به سربرد و در همان جا با صد هزاران حسرت بمرد. معزی الیه شاهزاده ای است به کمالات ظاهری موصوف و به حسن اخلاق در میان اهل آفاق معروف. در فن نظم، طبع روشنی دارد و مضامین نیکو به وزن می آورد. مدتی برحسب امر شاهنشاه زمان در دیار گلپایگان عراق در حکمرانی طاق بود و رفتار پسندیده اش مشهور آفاق. با حقیر الفت و اختصاصی خاص دارد و دقیقه [ای] از دقایق حفظ الغیب را فرو نمی گذارد.- اللهم احفظه.

پانزدهم:

نوّاب محمود میرزا (۲)

از بطن مستوره بنی اسرائیلیه مازندرانی و در مراحل جلالت و بزرگی صاحب قانون و رویه است. شاهزاده ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی شمارد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی گذارد. در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم بر زبان نمی راند، زیرا که احدی را قابل به خاطب خویش نمی داند. بی نهایت مربی ارباب کمال بود و جمعی کثیر از اهل هر فن را در دربار خویش پرستاری می نمود. اکثری از ارباب نظم و نثر).

۱- . تولد: روز جمعه پانزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۴ هجری (اکسیر التواریخ، ص ۲۰۷)

۲- . تولد: روز سه شنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۴ (همان، ص ۲۰۴).

را در دربـار خود مواجب و مرسوم می داد و کسب نظم و نثر از تالیفات ایشان به نام خود به یادگار می نهاد. در فنون کمالات به اسم تنها قانع بود و این اعتقاد را نیز نوعی از کمال فرض می نمود. از بـدو اوقات طفولیت با حقیر الفتی داشت و لحظه [ای] مرا فارغ نمی گذاشت. زحمت ها بردم و خون ها خوردم و به کنه جمودت او پی نبردم.

خاقانی:

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم از من برون شـد و بر روی من دویـد بعـد از آن همه خـدمت و تربیت، عاقبت در خیالات من انگشت ایراد می نهاد و از فرط خودپسندی، سخنان حسابی به سمع آن سرکار مقبول نمی افتاد. مرحله بی لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید. به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوسـتم. در اجرای سـیاست زیاده سـفاک بود و در هر فنّی از فنون سواری و تیراندازی و جرید (۱) بازی با وقوف و بی باک.

اکثر اوقات حریفان را در جولان بازی از ضـرب جرید، سـر و پا می شـکست و به ضـرب گلوله تفنگ جسم طیور تیزبال را در هوا می خست. چنـدی در دیـار لرسـتان فیلی و ملـک نهاونـد حکمروا بود و مجرمین را در دیـگ آب نهاده، جسم ایشان را از جوش آتش بیداد می فرسود. حاجی محمد مهدی نهاوندی مشـهور به مولوی را که مرد حکیم فاضل دانشـمندی بود، به ظهور اندک جرمی از صدمه طناب ستم از میان برداشت و نام این بی رحمی را سیاست مدن گذاشت.

قلعه رویین در نهاونـد که از عجایب روزگار است، به انضـمام عمارات و میـدان و خانات و بازار در انـدرون شـهر و باغ شاه و کـاخ همـایون در خـارج، از مسـتحدثات اوست و الحـق هریـک از آنهـا در نظر اربـاب بینش به غـایت مسـتحسن و نیکـوست. برحسب امر صاحبقران فلک صدر از ایّام طفولیت در حجر تربیت جناب میرزا محمد شفیع صدراه

۱- . جرید: نیزه کوتاه

اعظم پروریده شد و بالاخره بر روی او نیز دویده. شاهنشاه آگاه را از حرکات ناهنجار او روزبه روز رنجشی تازه دست می داد و باز به سبب وفور حبّ اولاد، ابواب [۵۳۲] عفو اغماض بر چهره او می گشاد. بعد از فوت خاقان مغفور تاکنون گاهی در دار الارشاد اردبیل گاهی در دار السلطنه تبریز با جمعی از برادران گرفتار است و در محبس نیز به سبب فرار از صحبت اخوان در آزار. وقتی، در حضرت خاقان مغفور از تطاولات او شکایت بردم و برحسب امر اقدس این چند شعر به طریق مثنوی ایراد و انشاد کرده درین دفتر بیت یادگار در مقام تذکار و اظهار آوردم.

لمولفه:

چه خوش گفت خاقان با تاج و تخت به شهزاده محمود فیروزبخت

نجابت به فطرت بود ای پسرنه از بطن و از صلب مام و پدر

[۵۳۳] اگر ز اهل عصمت تو و پارساترا قلتبان گوید و نارسا

چو محمود غزنین گیرم شوی مکن خویش را ثانی غزنوی

نه محمودی ای پورکم کن عبوس ببین حال محمود و دانای طوس

اگرچه بسی داد گنجش نهفت ولی باز مرد سخن سنج گفت

یقین دان که شه مطبخی زاده است به جای طلا نقره ام داده است

شانزدهم: نوّاب همایون

میرزا (۱)

با شاهزاده موصوف در صلب و بطن شریک است و در سیئات و اعمال شنیعه معروف در میان ترک و تاجیک. در شمایل ظاهری به خاقان مغفور اشبه از سایر شاهزادگان جلالت ظهور است و این معنی بی شائبه اغراق، بر زبان نزدیک و دور مشهور. صورتی زیبا دارد و قامتی رعنا ولیکن

[مصرا]ع:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

در کسب کمالات کاری نکرده و به جز با ساقیان سیمین ساق و گل رخان در).

۱-. تولد: شب جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی ۱۲۱۶ (اکسیر التواریخ، ص ۲۰۹).

نیکویی طاق، شبی به روز و روزی به شب نیاورده است. چنـدی حکومت نهاوند با او بود و در سـلوک با رعیت ید و بیضا می نمود. مدتی حقیر اسـیر سـرپنجه تربیت او بودم و در بدیهیات امور به جز مهملات و مجملات حرفی دیگر از وی نمی شـنودم. جمودت و بلادتش عجیب است و در آسایش رخسار و قامت با طرزی غریب. وقتی غزلی سـرودم و در یوم السـبت به حضرت سلطنت انفاد نمودم، یک شعرش این که:

لمؤلفه:

با نامم و از جور توام نیست نشانی اکسـیر به خاک اندر و سیمرغ به قاف است آن پلید نادان در حضور شهریار زمان گفته بود که: با آن که خود گفته (سیمرغ به قاف است)، چرا با غین کتابت کرده [است].

شعر دیگر را نیز در غزل دیگر ایراد گرفت و آن این که، لمولفه:

به جوش آورده شعر خاوری بی باده رندان راکه از خمخانه الطاف جم نوشیده سرجوشی گفته بود سرجوش حلیم بازار قزوین را ما خورده ایم چیز پوچی است؛ فلانی چرا تعریف سرجوش را کرده است.

مهارتش در مشّاطگی غریب است و غازه رخسارش بر ظهور این معنی دلیلی عجب.

لمؤلفه:

غازه بر رخسار مردان چون کله بر فرق زن غازه کرمانی به رخ رو لاف از مردی مزن

هفدهم: نوّاب احمد علی

میرزا (۱)

در صـلب و بطن با آن دو شاهزاده فوق یکی است و در خصائل حمیده، نقطه مقابل ایشان بی شکّی. در فنون حکمت و طب و نجوم و هندسه و نظم اشعار و حسن۲)

۱- . تولد: روز جمعه ششم شوال المکرم سنه ۱۲۱۸ (همان، ص ۲۱۲)

خطوطی سه چهار، خاصه شکسته، مهارتی درست دارد و بعضی اوقات، اوقات خود را به علم و عمل طب مصروف می آورد. در بدایت سن مدتی در دار الملک فارس در حجر تربیت مرحوم حسین علی میرزای فرمانفرما و لله گی چراغعلی خان نوایی وزیر آن مملکت مهذّب و قلیل زمانی نیز در ولایت نهاوند در خدمت برادر اکبر خویش محمود میرزا معذّب گشت و به تلافی آن چند سال، از ایالت مملکت خراسان نام نامیش از ذروه گردون درگذشت. باوفور لحیه پرزور، جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک را منظور بود و علی رؤوس الاشهاد با او نظر بازی می نمود. حکومت خراسانش را همین نظر بازی معتمد الدوله سبب شد و ظهور این حکایت داستانی عجب:

شعر:

عشق ازین بسیار کرد است و کندسبحه را زنّار کرد است و کند

هجدهم: نوّاب جهان شاه

میرزا (۱)

از بطن [والده] نوّاب شاهزادگان ثلثه فوق، چارمین ولد است و از بدایت تا نهایت در حجر تربیت برادر اسنّ خویش محمود میرزا به غایت معتبر و معتمد. شاهزاده سلیم النفس رقیق القلبی بود. با آن که حقوق بی اندازه بر گردن مولف داشت، روزبه روز بر مراتب التفات می افزود. در اوقاتی که در بلده نهاوند از چنگ عدوان محمود میرزای سفاک بی باک چاره جوی فرار بودم، رعایت زیاد در حق من به عمل آورد و شب هنگام عیال و اطفال و احمال و اثقال را بی اطلاع احدی از آن ملک بیرون کرد.

در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و یک (۲) در دار الخلافه طهران از بلای وبای عام مرغ روحش از [۵۳۴] قفس تن رست و بر رخسار درخت طوبی آشیان بست- طوبی له و حسن مآب. تاریخ وفات او از طبع مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:د.

۱- . تولّد: ۱۲۲۵ (همان، ص ۲۲۰)

۲- . منتظم ناصری (ج ۳، ص ۱۶۵) و مرآه البدان (ص ۹۱۷) همین تاریخ را ذکر نموده، امّا اکسیر التواریخ ۱۲۵۱ می نویسد.

پس از قضیه خاقان مغفرت بنیادفتاد نخل جهان شاه میرزا از بیخ

ز مرگ کور جهان شد ز زندگی روشن کجا دلا اثر توبناست با زرنیخ

فغان ز کینه آبای چرخ چون مهرش بود به دیده ابنای روزگاران سیخ

چه شاهزاده جهانی ز مردی و وقارکه مردمیش بُدی بهر مردمان توبیخ

هزار حیف از آن زیب بخش تخت شهی که بود جاهش بر دیده عدو گلمیخ

به هیچ چیز جهان عاقبت ثباتی نه که زهر دور ز تریاک و شهد از بطّیخ

چو رفت خاوری آن شاهزاده از دنیابرفت حیف جهانشاه از میان تاریخ (۱)

نوزدهم: نوّاب الله ویردی

میرزا (۲)

از بطن بنی اسرائیلیه ارومیه و عاقبت متوسل به دولت رومیه. آزاده سروی بود از گلستان دولت شاهنشاهی و تابنده ماهی بر اوج خلافت ظل اللهی. بدون شائبه اغراق، از فرط صباحت و ملاحت، غازه رخسار جهان بود و لعل شکرینش طعنه زن لعل بدخشان. وقتی بر بتخاله لب میگون زلولی انداخته در جرگ شاهزادگان به ذکر این معنی پرداخته بود که: هلاک زلو (۳) معروف است که از نمک است و مرا به تجربه حاصل که این حرف ادعایی [است] لاطائل.

بی شک این بنده بلاتامل سرود که: ز اول لب مبارک شارب آب حیوان است و چنین حیوانی بالبدیهه زنده جاویدان.

سعدی:

وجود هرکه نظر می کنم ز جان و جسدمرکب است و تو از پای تا به سر جانی طبعش در نظم اشعار دری، خالی از ملاحتی نَه و مشتاقان کویش را بی ملاحظه مهر رویش استراحتی نَه. چندی برحسب امر خاقانی در ولایت بسطام به حکمرانیو)

۱- . این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . تولد: بیست و هشتم رمضان المبارک ۱۲۱۶ (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۰).

۳- . ملی: (زو)

منصوب بود و در کمال رعیت پروری و عدالت گستری سلوک می نمود. در ایّام فتور آذربایجان از تطاولات روسیه بی ایمان، اهالی بسطام با او بی اندامی ها به عمل آوردند و معزی الیه و اتباعش را از آن ولایت بیرون کردند. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت عتبات عالیات رفته از آن جا به ملك اسلامبول شتافت و از پادشاه ذی جاه روم التفات و احترام تمام یافت [و] با توقیع سیورغالات باز به آن ارض فیض آیات آمده، آرام یافت.

(یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً) (۱)

بیستم: نوّاب اسماعیل

میرزا (۲)

از بطن ترکمانیّه دشت است و مدتی از حکم دارای زمان، حاکم ترشیز و بسطام و بدشت. شاهزاده سلیم النفس با وقاری است و در مرحله شجاعت در میان اهل سلاح با اعتبار. اکثر اوقات در دشت ترکمان به نفس نفیس مردانگی ها کردی و نبردها به عمل آوردی. جدال او با جماعت روسیه در ایّام فترت آذربایجان، به رشادت او دلیلی واضح و برهانی لایح است. در بدایت سنّ شباب در اوقاتی که نوّاب شجاع السلطنه العلیّه حسن علی میرزا روی به عزیمت خراسان داشت، چون شاهزاده معزی الیه مربّای تربیت [او] بود، چند صباحی او را در دار الخلافه طهران به خدمت نیابت خویش گذاشت و پس از آن در ولایت ترشیز به حکومت برگماشت. معزی الیه نیز رفتاری به عدالت کرد تا از حکومت بسطام نام برآورد. اکنون در جرگ محبوسین اردبیل (۳) است و بازماندگانش با دلی خونریز.

بیست و یکم:

نوّاب علی رضا میرزا (۴)

برادر صلبی و بطنی سلطان الموحّدین محمد رضا میرزاست و در مراحل طراوت و خوش مشربی بی همتا. به غایت مایل عیش و نشاط و همواره طالب ارباب عشرت و انبساط. اوقات شبان و روزانش صرف اقداح راح است و هر اوضاعی که از لوازم اقداح۲)

۱- . سوره نساء، آیه ۷۳.

۲- . تولد: شب جمعه چهاردهم شعبان المعظم سنه ۱۲۱۷ (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۱).

۳- . ملی: (تبریز)

۴- . تولّد: ششم ذی قعده الحرام سنه ۱۲۱۸ (همان، ص ۲۱۲)

راح است، در مذهب او مباح. طبع نظمی دارد وسط و در انشاد اشعار قانع به وزن فقط.

اکثر اوقات مضامین اشعار حقیر را تحریف می کرد، به نام خویش می خوانـد و قدمی در میدان شـرم و آزرم نمی راند، چنان که از تحریف این [۵۳۵] شعر مستفاد می شود.

لمولفه:

همان نوری که موسی داشت اندر آستین پنهان بود اندر تو ظاهر لیک از چاک گریبانت تحریف:

آنچه موسـی داشت اندر آستین خود نهان حالی از چاک گریبان آشـکارا کرده تذکره [ای] در ذکر اشـعار معاصـرین نوشته و دیوان مسـارقت ارکـانش نیز مـدوّن گشـته است. در مرافقت برادر مهتر خویش مـدتی در ولایت گیلان به سـر می برد و طریق عیش و عشرت می سپرد. در ایّام سادگی خالی از ملاحتی نبود و در ولایت گیلان، با لباس نظام مشق سربازی می نمود.

بیست و دویم: نوّاب حاجی شاه قلی

میرزا (۱)

از بطن صبیّه محمـد علی خان سـردار زنـد و زیبا سـروی از گلسـتان دولت ارجمند. با چهر مجدّر (۲) مطبـوع هر نظر و همواره ملتزم دربار دارای دادگر. طبعی سـلیم دارد و سـلیقه [ای] مسـتقیم. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت بیت الله الحرام مشرف گشـته و به سبب این نسبت شریف از سایر همگنان به رتبت و فضیلت درگذشته است. چون با جدّ مرحوم فتحعلی خان بزرگ همنام است، لهذا به سبب این همنامی واجب الاحترام.

چندی هم راتق و فاتق امور ولایت اردستان بود و در غیبت خویش آن ولایت را قرین نظم می نمود.و.

۱- . تولّد: چهارشنبه یازدهم محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ (همان، ص ۲۱۸).

۲- . آبله رو.

بیست و سیم: نوّاب ملک قاسم

میرزا (۱)

از بطن صبیّه مرضیّه امام قلی خان افشار بیگلربیگی ارومیه آذربایجان است و از بدایت طفولیت تربیت یافته دست مرحمت پیوست حضرت ولیعهد دوران. از حیثیت قواره ترکیب، با شوکت و مهابتی عجب است و در رشادت و شهامت با جرأتی غریب.

مهندسی بی عدیل است و در فنون هنر خاصه در فهم و نطق السنه مختلفه و خطاطی و نقاشی بی بدیل. تمامت عمرش در رکاب نوّاب نایب السلطنه العلیّه صرف جهاد با کفره بوده و از حسن این رشادت، روزبه روز بر مراتب عزت می افزوده است. اکثر اوقات به حکم آن خلاصه کائنات در برخی از ولایات آذربایجان خاصّه ارومیه حکمرانی می نمود و با اهالی از ادانی و اعالی رفتار به سزای فرمود. از اولاد ذکور و اناث بی نصیب است و این فقره در سلسله ابنای ملک به غایت غریب- اللّهم ارزقه.

بیست و چهارم: نوّاب یحیی

میرزا (۲)

از بطن صبیّه حسین قلی خان ولد امام قلی خان افشار ارومی آذربایجان است که در فوق گذشت. جوانی است در کمال صباحت و بردباری و مظلومی. از سن پنج سالگی تاکنون در ولایت گیلان والی است و رفتار ستوده اطوارش، مطبوع طبع اهالی از ادانی و اعالی. امید که روزگارش یار و طالع مددکار باد.

بیست و پنجم: نوّاب ملک منصور

میرزا (۳)

از بطن والده معظّمه نوّاب ملک قاسم میرزا [است و] در مراتب فروتنی و بردباری بی همتا. اگرچه هنوز خدمتی که موجب بروز جوهر رشادت باشد به او محول نیست، ولی خرد خرده دان داند که جوهرش چیست.

بیست و ششم:

نوّاب حسین قلی خان (۴)

اگرچه از اکثر شاهزادگان که ذکر ایشان خواهد آمد از همه کوچک تر است، ولی۹)

۱- . تولد: دوّم جمادی الاولی ۱۲۲۷ هجری (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۴؛ جمادی الآخر ۱۲۲۲ (ناسخ التواریخ).

۲- . تولد: اوّل محرم ۱۲۳۳ (همان، ص ۲۲۶)

۳- . تولد: ۲۲ رجب ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۲)

۴- . تولد: سنه ۱۲۴۶ (همان، ص ۲۳۹)

به سبب نسبت افشاریت والده، درین مقام ایرادش بهتر است. برادر صلبی و بطنی نوّاب یحیی میرزاست و به سبب همنامی جدّ پدری ملقب به جهانسوز شاه و به جهت هم اسمی جدّ مادری، مکنّی به خان بابا. با (۱) آن که عمر شریفش هنوز از مرحله ده نگذشته، در فنون تیراندازی و درس و مشق سرآمد همگنان گشته است.

بیست و هفتم:

نوّاب ملک ایرج میرزا (۲)

از بطن مجوسیّه کرمان است و در حدت ذهن و ذکاء معروف جهان. در اکثر از فنون هنر مثل عربیت و هیئت و نجوم و هندسه و خطاطی خاصّه نستعلیق و شعرشناسی سرآمد اهل روزگار است و در بزم آرایی و نشاططلبی و ارتکاب به باده عنبی بی شمار:

یار ما این دارد و آن نیز هم

بیست و هشتم: نوّاب سلطان مصطفی

میرزا (۳)

برادر صلبی و بطنی نوّاب ملک ایرج میرزا است و با اهل روزگار به غایت بردبار و باوفا. در حفظ اشعار فارسی بی بدل است [۵۳۶] و قوّه حافظه او در میان امثال و اقران، ضرب المثل. اکثر از اشعار مولف را از حفظ دارد و اغلب اوقات خویش را به شکار می گذارد.

بیست و نهم: نوّاب حاجی کیومرث

میرزا (۴)

از بطن گرجیّه ارمن و صاحب انواع هنر و فنّ ملقب به ابو الملوک است و با اهل روزگارش به استغنا سلوک. عجبی عجیب دارد که احدی از چاکران دربار را به نظر نمی آرد، به همین جهت طباع مردم را ازو نفرتی کامل است و به سبب نفرت خلق، همواره تنهایی او را شامل. در علم نجوم فی الجمله مربوط است و در آرایش قامت از البسه ملوّن سلیقه اش مضبوط. در بدایت طفولیت چندی در دار السرور بروجرد در حجر تربیت حسام السلطنه محمد تقی میرزا آرمید و پس از آن به دربار فلک مدار آمده ساکن۹)

۱- . ملی: (تا)

۲- . تولد: اوّل جمادی الثانی ۱۲۲۲. (اکسیر التواریخ، ص ۲۱۶)

۳- . تولد: ۱۱ ذی قعده ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۴)

۴- . تولد: بیست و پنجم جمادی الثانی ۱۲۲۴. (همان، ص ۲۱۹)

گردید. بعد از وفات خاقان مغفور به زیارت بیت الله الحرام شتافت و باز میل مراجعت نمود و در دار الخلافه آرام یافت.

سی ام: نوّاب منوچهر

میرزا (۱)

که در بدایت، نامش الله بخش میرزا بوده از بطن مخدره اصفهانیه. شاهزاده ای است سلیم و در زاویه سلامت و قناعت مستقیم. دامانش از لوث هرگونه هوس پاک است و حسن کردارش، طعنه زن کار هر هوسناک. به رسوم عبادات شاقه میلی کامل دارد و دقیقه [ای] دریافت ساعات عبادات فرو نمی گذارد و برخلاف حاجی کیومرث میرزا، از کبر و نخوت بویی نشنید و از بدو فطرت به مهربانی و محبّت مایل گردیده است. او نیز در ایّام طفولیت در دار السرور بروجرد در خدمت حضرت حسام السلطنه [بود]. با آن که بخت کامرانش به دار الخلافه آورده در میانه رأفت ظل اللهی آسود، به زیارت عتبات عالیات مشرف گشت و مراتب تقدسش از هرچه درگذشت.

سی و یکم: نوّاب کیقباد میرزا

از بطن مطربه شیرازیه و از جمله ملتزمین رکاب علیّه است. به اقتضای جوانی همواره مایل به استعمال راح ارغوانی است. اعمالش چون جمالش قبیح است و این دعوی در حق او صریح.

سی و دویم: نوّاب کیکاوس میرزا

برادر صلبی و بطنی نوّاب کیقباد میرزا است و در حسن صورت و صفای سریرت برخلاف برادر والاـ چون صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ که زوجه دائمی حضرت صاحبقران مهرایاغ بود، اولادی از ذکور و اناث نداشت، لهذا بر حسب امر اعلی همت بر تربیت وی گماشت. در عهد صاحبقران رشید مدتی مدید به نیابت آن مستوره معظّمه به حکومت دار الایمان قم رسید و بی شائبه اغراق، از حسن تدبیر باعث آبادانی آن ولایت گردید. عمارات عالیه از دار الاماره و بازار و کاروان سرا و۵)

۱- . تولد: چهارم جمادی الاولی ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۵)

حمام و غیره در آن دیار بسیار پرداخت و از کثرت مکنت و ثروت خود را محسود امثال و اقران ساخت. حسن تدبیرش به مثابه [ای] بود که وقتی جمعی از مؤدّیان تنخواه دیوانی و مقصرین اعمال شیطانی در روضه مقدسه پناه برده، بیرون نمی آمدند، باب بیت الخلای صحن مقدس را امر به انسداد نمود تا مجاورین به ستوه آمده از آن خارج شدند. در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و سه به زیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت در دار الخلافه آرام یافت.

سی و سوّم: نوّاب کیخسرو

میرزا (۱)

از بطن [والده] آن دو شاهزاده فوق است و طبیعت پاکش مایل به ارباب ذوق. در نهایت سلامت نفس انزوا را طالب است و این قانون برگزیده بر طبیعتش غالب. امید که بر دوام باد.

سی و چهارم: نوّاب شاپور

میرزا (۲)

از بطن مخدّره شیر کوهیه لاهیجانیه گیلانیه است و در ایّام طفولیت چندی دست پرورد مرحوم نایب السلطنه العلیّه [بود]. حسب الامر الاعلی سفری به مملکت آذربایجان کرد و از حسن تربیت نوّاب معزی الیه نام برآورد.

سی و پنجم: نوّاب حاجی بهرام

میرزا (۳)

از بطن مطربه اصفهانیه و با اخلاقی مرضیّه است. در فن موسیقی با مهارتی کامل و او را در طباع حریفان به این سبب مطبوعیتی تمام حاصل. در شب های ایّام صیام، مؤذّن اندرون همایون [۵۳۷] بود و هر ساله به این خدمت قیام می نمود. بعد از رحلت خاقان مغفور به زیارت بیت الله الحرام شتافت و پس از آن به دار الخلافه آمده، آرام یافت.

سی و ششم: نوّاب هرمز

میرزا (۴)

برادر صلبی و بطنی نوّاب حاجی بهرام میرزاست و در فن سواری و تیراندازی و۶)

۱- . تولد: سیزدهم صفر المظفر ۱۲۲۴ (همان، ص ۲۱۸)

۲- . تولد: سیزدهم صفر المظفر ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۴)

۳- . تولد: سنه ۱۲۲۱ (همان، ص ۲۱۴)

۴- . تولد: چهاردهم جمادی الاولی ۱۲۲۲ (همان، ص ۲۱۶)

اکثر امور سپاهی گری ممتاز و بی همتا. در عهد خاقان مغفور چندی به حکومت ولایت ساوجبلاغ قزوین رسید و در این دولت سدید جدید به سبب جوهر ذاتی محترم و معتبر گردید.

سی و هفتم: نوّاب محمد مهدی

میرزا (۱)

که در طفولیت مظفر علی میرزا نام داشت و به سبب ظهور ناخوشی مهلك، این نام را گذاشت. در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو و از بطن مطربه شیرازیه زینت دوران آمد و مهر چهرش باعث آرایش کیهان شد. از فرط تنگی دهان سخنانش شکسته وش برآید و در هنگام تکلّم به انواع جد و جهد سخن فرماید. صبیّه مرضیّه محمد تقی خان که نبیره محمد صادق خان زند و از زوجات محترمه خاقان مغفرت پیوند است، به فیض تربیتش فایض گردید و به سبب زیبایی رخسار به رتبه محبوبیت خاقان نامدار رسید.

سی و هشتم: نوّاب محمد امین

میرزا (۲)

برادر صلبی و بطنی شاهزاده مذکور است و در تنومندی جثه و زور بازو در میان همگنان مشهور. بسیار جوانی متواضع است و رسم تواضع را با چاکران درگاه در میان ملك زادگان واضع - اللهم احفظه.

سی و نهم: نوّاب محمد هادی

میرزا (۳)

برادر صلبی و بطنی آن دو شاهزاده آزاده است و در شکستگی کلام از برادر ارشد خود زیاده. در حفظ اشعار خوب است و چهره اش در نظرها مطلوب.ت.

۱- . تولد: اوّل شوال ۱۲۲۳ (همان، ص ۲۱۸).

۲- . تولد: دهم ربیع الثانی ۱۲۳۴ (همان، ص ۲۲۶).

۳- . تنها در نسخه دوّم ملی و تذکره خاوری آمده است؛ اکسیر التواریخ (هادی میرزا) متولد ۱۲۳۹ آورده که پنجاهمین فرزند فتحعلی شاه بوده است.

چهلم: نوّاب سلیمان

میرزا (۱)

از بطن ترکمانیه دشت است و همواره اوقات مایل [به] شکار و سیر و گشت. شیر بیشه رشادت است و ضرب المثل تیشه جلادت. پیوسته دستش از خون شیران دلیر خضاب است و همواره از شستش بر گردن شیر سپهر طناب. شمشیر آبدارش موازی دو من تبریز است و در شکار شیران چون ابروی آن شیرافکن پیوسته خونریز. اکثر اوقات به دیده شهود دیده شده که حیوانات انسی را از قبیل اشتر و الاغ و غیره به یک ضربت شمشیر به دو نیم کرده و به سبب این ضرب دست در میان نامداران ایران نام برآورده است. ظروف جسیم مس و آهنین چون هیکل مومین ریزریز کند و میخ طویله های آهنین استوار را به یک قوت با زور از زمین برکند. از بدایت سن تا هنگام تکلیف، زیاده از همگنان منظور نظر صاحبقران نامدار بوده جلوه ماه رخسارش مهر فلک را [۵۳۸] در زاویه مغرب متواری می نمود. بی شائبه اغراق، مهر چهرش از فرط طراوت و نزاکت، طاقت نظر حیرت آمیز مشتاقان را نداشت و گاه نگاه مشتاقان، صورت گل های رنگارنگ از وفور شرم بر صفحه چهره می نگاشت. (۲)

قلعه سلیمانیه (۳) با عمارات و باغات ملوکانه که کنار رودخانه کرج در هفت فرسخی دار الخلافه طهران از مستحدثات شاهنشاه زمان است، به نام نامی اوست و الحق در طرز و آیین پاکیزه و نیکو. بعد از رحلت خاقان مغفور، (۴) مصلحت اندیشی را در توقف ایران ندیده و به عتبات عالیات رفته در آن مکان شریف مجاور گردید. از دولت علیّه روم وجهی به جهت مخارج او معیّن شد و دوستی و یک جهتی دولتین علیتین به سبب ظهور این غایت بر عالمی مبرهن آمد.

[مصرا]ع:

هر کجا هست خدایا به سلامت داره)

۱- . تولد: چهارم محرم ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۶).

۲- . تذکره خاوری:+ (همواره اوقات میل به شکار می کرد و وحشیان صحراگرد را از تاب کمند مشکین خویش به بند می آورد. فرد: به دل پیوسته اش میل شکار است شکارش لیک دلهای نگار است).

۳- . این عمارت در حال حاضر داخل دانشکده کشاورزی کرج قرار دارد. (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۱).

۴- . تذکره خاوری:+ (نور الله مضجعه)

چهل و یکم: نوّاب سلطان سلیم

میرزا (۱)

تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۰۰۰ چهل و یکم: نواب سلطان سلیم میرزا ..... ص : ۱۰۰۰

مش چون اسمش سلیم و برادر صلبی و بطنی نوّاب سلیمان میرزای حلیم.

چون صبیّه مرضیّه صادق خان کرد شقاقی که از جواری حرم سرای خلافت بود، از بدایت تا نهایت به هیچ وجه اولادی نیاورد، لهذا حضرت اعلی معزی الیها را مأمور به تربیت شاهزاده مزبور کرد. بلوک گرم رود شقاقی به نام او نامزد شد و مجاور خدمت نوّاب ولیعهد آسمان مسند آمد. در قریه میانج اقامت نمود. او نیز چون برادر ارشد میل به شکار داشت تا بالاخره برحسب امر دارای زمان در دار السلطنه قزوین بار اقامت گذاشت. حسنی به کمال او را هم میسّر و جامه و زیبایی هر هفت کره وی را دربر.

[مصرا]ع:

افسوس که اطراف گلش خار گرفت

چهل و دوّم: نواب حاجی سلطان ابراهیم

میرزا (۲)

از بطن والده معظمه نوّاب رکن الدوله العلیّه علی نقی میرزا، سیّمین ولد است و از تاب رخسار آفتاب کردار، مهر سپهر انجمن صاحبقران آفتاب مسند. در عنفوان جوانی سعادت جاودانی او را یار شد و از زیارت مکّه معظمه برخوردار آمد.

[مصرا]ع:

در جوانی کن نثار دوست جان

چهل و سوم: نوّاب

فتح الله میرزا (۳) الملقب به شعاع السلطنه

از بطن مخدره راهبریه کرمانیه ملقبه به خانم و مهر چهرش نورافزای ماه و انجم شاهزاده [ای] رئوف است و با زیردستان به غایت مهربان و عطوف. طراوت ماه رخسارش، طعنه بر مهر تابان زده، لعل آبدارش به شکر فروشی رطب اللسان شده. در

حقیقت جـانی در تن جهـان بود و تازه گلی از گلسـتان کیهان. از بطن مام یکتا در دامان مام ایّام بی همتاست. در عهـد دولت خاقـان مغفـور در ولاـیت خمسه حکمرانی [۵۳۹] می کرد. در ایـن دولـت عظمی نیز از ایـالت ولایـات همــدان و کاشـان نـام برآورد.).

۱- . تولد: بیست و ششم شوال ۱۲۲۸ (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۴).

۲- . تولد: نوزدهم جمادی الاخر ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۵).

۳- . تولد: نهم رجب ۱۲۲۶ (همان، ص ۲۲۱).

چهل و چهارم: نوّاب سلطان محمد میرزا

الملقب به سیف الدوله (۱)

نور دیـده دولت و نور حـدیقه شوکت عنـدلیب گلسـتان شاهنشاهی و شـمع شبسـتان حضـرت ظل اللهی. از بطن مرضیّه نوّاب خورشـید احتجاب تاج الدوله العلیه طاوس خانم مسـتوره اصـفهانیه است که محبوبه پسندیده خاقان جهان بوده. شاهزاده معزی الیه به سـبب اصـفهانیت والـده معظمه، مـدتی در آن دیـار حکمرانی نمود. شاهزاده ای است سـخی الطبع و زکی الضـمیر و در مراحـل جـذب قلوب و دلربـایی خلق بی نظیر. در ایّـام اختیـار آن ولایت، عامه چاکران دربار از احسان متواتره انعام متکاثره او پیوسـته بهره یـاب بودنـد و او را ثانی قاآن بل قاآن را ثانی او خطاب می نمودنـد. در خـدمت صاحبقران اعظم از اکثر برادران معظّم مقدم می نشست و به سبب این مرتبت، خار حسرت در قلب اهل غیرت می شکست. میلش به ارباب کمال بسیار است و در نظم اشـعار آبدارش نیز شوق بی شـمار. قبل از ایالت اصـفهان در حضور شاهنشاه صاحبقران راوی اشـعار من بود و غزلیات حقیر را به طرزی خـاص در پیشـگاه حضور همـایون عرض می نمود. زیـاده از انـدازه تصوّر، عیّاش است و از کثرت سـخاوت معروف به عدم عقل معاش. (۲)

عمارات احداثی او در اصـفهان ناسخ عمارات سـلاطین صفویه است، خاصه خلوت سرپوشیده اش که احسن از جمیع عمارات احداثی در دولت علیّه.

چهل و پنجم: نوّاب فرخ سیر

میرزا (۳)

برادر بطنی و صـلبی نوّاب سـیف الـدوله سـلطان محمد میرزاست و در حسن ملاحت و طرز صـباحت در میان همگنان ممتاز و یکتـا. در حقیقت طاوسـی است که از انبوهی موی چیزی مقوّس بر فرق افراشـته و زلف مشـکینش از کـثرت مخلب و چنگـال شاهباز فرخ فالی است که پای بر عرش گذاشـته است. چنـدی در دیار همدان حکمرانی می کرد تا بعد از رحلت خاقان مغفور به دار الخلافه آمده از خدمت درگاه فلک جاه نامد.

۱- . تولد: ششم ذی قعده ۱۲۲۸ (همان، ص ۲۲۳)؛ بیست و ششم جمادی الاوّل ۱۲۲۸ (ناسخ التواریخ).

۲- . تذکره خاوری:+ (فرد: زر از بهر خوردن بود ای پسربرای نهادن چه سنگ و چه زر)

۳- . تولد: محرّم ۱۲۳۸ (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۷)؛ تذکره خاوری و اکسیر التواریخ (نیر الدوله) را ذکر نموده اند.

برآورد.

چهل و ششم: نوّاب سلطان احمد میرزا

الملقب به عضد الدوله (۱)

از بطن والده معظمه دو شاهزاده فوق است و از فرط ملاحت و صباحت منظور انظار ارباب ذوق. در بدایت طفولیت از صاحبقران گردون توان به سبب حقارت جثه و لطف اندام، موچول خان لقب یافت و از ظهور این التفات به اعلی مدارج عزت شتافت.

به ایالت ولایات کاشان و نطنز نامزد شد و نوّاب او در آن ولایت راتق و فاتق امور هر نیک و بد- انشاء الله الودود- امید ترقیات در وجود مسعودش بوده و همت او خواهد بود.

چهل و هفتم: نوّاب بهمن میرزا

الملقب به بهاء الدوله (۲)

از بطن مکرمه صندوقدار حرم محترم خازن الدوله العلیه العالیه (۳) است و به سببی چند که وجدان ارباب معرفت را حالی است، روزبه روز مورد الطاف و اعطاف متوالیه.

مدتی در ولایت سمنان حکم روا بود و از فرط عدالت و دادگستری آن ولایت را قرین روضه رضوان نمود. در عهد خجسته مهد این دولت عظمی نیز متدرجا بانی مبانی ایالت ولایات یزد و کاشان است و مقنّن قوانین معدلت و احسان. (۴)

چهل و هشتم:

نوّاب سیف الله میرزا (۵)

برادر صلبی و بطنی نوّاب بهمن میرزاست و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار بی مثل و همتا. همواره در ایّام ایالت برادر والاگهر در ولایت سمنان به سر می برد تا در عهد این شوکت خداداد نیز از حکم رانی آن ولایت نام برآورد.).

۱- . تولد: بیست و سوّم محرم ۱۲۳۹؛ وی صاحب کتاب تاریخ عضدی است و خود در این کتاب می نویسد که به هنگام فوت فتحعلی شاه دو ساله بوده، امّا سپهر در ناسخ التواریخ تولد او را به اشتباه نوزدهم ذی قعده ۱۲۳۴ ذکر می کند. (اکسیر التواریخ، ص ۲۳۶).

۲- . تولد: ۲۳ شوال ۱۲۲۶ (اکسیر التواریخ، ص ۲۲۳).

۳- . تذکره خاوری: (از بطن مکرم صندوقدار حرم محترم خازن الدوله العلیه است).

۴- . تذکره خاوری ایالت یزد را ذکر نکرده است. اکسیر التواریخ نیز یزد و کاشان را ذکر می کند.

۵- . تولد: چهارم رجب ۱۲۳۱ (همان، ص ۲۲۵).

چهل و نهم:

نوّاب صاحبقران میرزا (۱)

ثانی ذو القرنین، اعنی اسکندر و استخوان پاره [ای] به هیئت (۲) مطلوب او را بر فرق سر است. جوانی خوش سیماست و در کمال الفت و وفا. در حجر تربیت نوّاب خورشید احتجاب فخر الدوله صبیّه محترمه خاقان معظم تربیت یافته و به سبب این افتخار کامل، به اعلی مدارج مباهات شتافته است. در ایّام دولت خاقان مغفور به منصب ارجمند سرداری توپخانه مبارکه سرافراز بود و همواره در مشق سربازی به رسم توپچیان جانباز دست یازی می نمود تا رفته رفته درین فن ماهر گردید و به رتبه تعلیم مشق سرهنگان و توپچیان قاهر رسید.

پنجاهم:

نوّاب پرویز میرزا (۳)

از بطن مستوره شمرانیه طهرانی است و در حسن صورت پرویز ثانی. طفلی محبوب است و قوه حافظه اش در نظم اشعار دری مطلوب- انشاء الله الودود- عنقریب ترقیات خواهد نمود.

پنجاه و یکم:

نوّاب علی قلی میرزا (۴)

از بطن گرجیه دیار ارمن است و نار رخسارش رشک آتش وادی ایمن. در عهد خاقان مغفور، امیر سیورسات خانه بود و خاقان مغفورش سورساتچی باشی خطاب می فرمود.

پنجاه و دوم:

نوّاب عباس قلی میرزا (۵)

این شاهزاده با نوّاب علی قلی میرزا در بطن شریکند و در مراتب خلق و خلق به هم نزدیک. صاحبقران اعظم هر دو را نامزد چاکری مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا و حضرت ظل السلطان علی شاه، که گوهر یک صدفند، نمود و به سبب این نسبت، یکی).

۱- . تولد بیست و یکم رمضان ۱۲۳۴ (همان، ص ۲۲۷).

۲- . ملی: (بهیات).

۳- . تولد: ربیع الاوّل ۱۲۳۹ (اکسیر التواریخ، ص ۲۳۷).

۴- . تولد: ۲۳ ربیع الاوّل ۱۲۳۸ (اکسیر التواریخ، ص ۲۰)؛ در ۱۲۷۲ از ناصر الدین شاه لقب اعتضاد السلطنه گرفت.

۵- . تولد: هفدهم رجب ۱۲۴۱ (همان، ص ۲۳۸).

عباس قلی و دیگری را علی قلی نام فرمود.

پنجاه و سیم:

نوّاب کامران میرزا (۱)

از بطن مازندرانیه ملقبه به مهد علیاست و از حضرت صاحبقرانی در مرحله کامرانی به مرتبه اعلی خود و والده اش هر دو محبوب و محبوبه بودند و به سبب این نسبت بر امثال و اقران مباهات می نمودند.

پنجاه و چهارم:

نوّاب اورنگ زیب میرزا (۲)

از بطن مطهره [والده] نوّاب کامران میرزاست و طراوت رخسارش طعنه زن مهر عالم آرا. امید که روزگارش یارو از عمر طبیعی برخوردار باد.

پنجاه و پنجم:

نوّاب سلطان جلال الدین میرزا (۳)

از بطن مرضیّه صبیّه جمشید بیک کرد مدانلوست که نایب امیر آخورباشی خاقان فرشته خوست. حضرت مریم سریرت فخر الدوله العلیّه، که از صبایای محترمه و ذکر او مذکور خواهد شد، به تربیت او مأمور گشت و از زمان تولد تاکنون که سنین عمرش در مرتبه هشت، اوقاتش در حجر تربیت همشیره معظّمه به جلالت و بزرگی گذشت.

پنجاه و ششم:

نوّاب امان الله میرزا (۴)

از بطن صبیّه مرضیّه الله قلی خان دولّوی قاجار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار و در حسن صورت اعجوبه روزگار است.

پنجاه و هفتم:

نوّاب سلطان حسین میرزا (۵)

از بطن گرجیه ولایت تفلیس است و در دبستان تدریس با همگنان انیس و جلیس.

این نیز پرورده دست تربیت حضرت فخر الدوله العلیّه و با طلعت و طراوتی مرضیّه است.).

۱- . تولد: ۱۲۴۰ (همان، ص ۲۳۷).

۲- . تولد: ۱۸ جمادی الآخر ۱۲۴۷ (همان، ص ۲۳۹).

۳- . تولد: ۱۲ شعبان ۱۲۴۵ (همان، ص ۲۳۹).

۴- . تولد ۱۲۴۳ (همان، ص ۲۳۸).

۵- . تولد: ۱۲۴۵ (همان، ص ۲۳۹).

فصل دوم در ذکر صبایای محترمه شاهنشاه تاجدار که تا هنگام وفات آن برگزیده آفریدگار در قید حیات مستعار بوده و می باشند

عدد ایشان از بدایت، چهل و هشت نفر بوده و دو نفر از صبایای محترمه بزرگ ذات ولد (۱) در ایّام دولت قاهره، وداع سرای زندگانی را نموده اند. اکنون چهل و شش نفر باقی و چهل نفر از ایشان صاحب شوهر و امّ ولد و شش نفر دیگر آرایش اریکه فردیت و اتحادند. مخفی نماند که مناکحت و مزاوجت صبایای محترمه با اعاظم و اشراف دار الملك ایران، نه از رهگذر کفویّت و همسری، بلکه به سبب اجرای سنّت سنّیه پیغمبری بود. چهار نفر از ایشان را نامزد چهار نفر برادرزاده نامدار کرد و بقیه را برخی به عقد مزاوجت امرا و امرازادگان قاجار از خویشان و غیر ایشان و بعضی را در سلسله مناکحت سایر امرا و وزرازادگان ایران و پاره [ای] از اشراف و اعیان درآورد. وقتی یکی از شاهزادگان، صبیّه محترمه از خویش را به شخصی نامناسب ازدواج فرمود و در هنگام بازخواست حضرت صاحبقرانی، به جوابی بی ادبانه لب برگشود که، هرگاه وصلت با ناسزایان نارواست، [مصرا] ع:

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

آن دریای حوصله و دانش جوابی ملوکانه داد و آن شاهزاده صادق را از حسن جواب به وادی خموشان فرستاد. خلاصه جواب آن که: پادشاهان را کفو و همسر پادشاهانند و این صبایای حریم حرمت، لایق همسری شاهزادگان. چگونه این همه شاهزاده در عالم امکان، خاصه در مملکت ایران وجود دارد که حضرت سلطنت هریك را با شاهزاده [ای] همسر آرد، ولی حضرات شاهزادگان همگی باهم برادر و همسرند و در ازدواج بنین و بنات خویش با یکدیگر سزاوار و درخور؛ (کلام الملوك ملوك الکلام).

اسامی مبارکه چهل و هشت نفر مذکوره از قراری است که با احوال ایرادد)

۱- . تذکره خاوری:- (ذات ولد)

می گردد:

اوّل: اوّلین گوهر صـدف بختیـاری و نخستین نتیجه خانـدان شـهریاری شـاهزاده عفت توأمـان همـایون سـلطان الملقبه به خـانم خانمان (۱) از بطن والـده ماجده نوّاب حسـین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس (۲) به وجود آمـده و از فرط اختصاص، [۵۴۰] زینت ایوان عم زاده شاهنشاه صاحبقران، ظهیر الدوله ابراهیم خان صاحب اختیار ولایت کرمان شده، شاهزادگان اناث و ذکور او را به منزله مادر می شمارند و آنچه در حوصله گمان گنجد، درباره وی طریقه احترام می سپارند. بعد از وفات شوهر، بلوک رفسنجان کرمان به اقطاع او مقرّر و با اولاد امجاد، رونق افزای آن بوم و بر است.

دویم: حـورای حسـنای فردوس خلافـت، شـاهزاده قمر طلعت بیگم جـان خـانم از صـدف بطن والـده نوّاب فرمانفرمـای مزبور. گوهری است رخشـنده و حجله سـرای عصـمت را نوعروسـی است ارزنـده. در حباله نکاح امیرکبیر محمّد قاسم خان ولد نظام الـدوله سـلیمان خان قاجار قوانلو بود و در عهـد دولت مسعود، وداع سـرای زنـدگانی نمود. میلی کامل به طریقه صوفیه صافیه داشت و در طریقه سلسـله نعمت اللهیه پیوسـته قـدم می گـذاشت. خطّا و ربطا مربوط بود و حلّ و عقـد امور زندگانی شوی به رأی صواب نمای او منوط و مضبوط- اللهمّ اغفرها.

سیم: عندلیب گلستان سلطنت ستیّه، سیّده بیگم الملقبه به همدم السلطان از بطن خجسته والده معظمه نوّاب فرمانفرما [بود] و در فنون کمالات از قبیـل حفـظ اشـعار عرب و مهـارت در علم ادب، فرد و بی همتا و در انشاد نظم و انشای نثر قادر و توانا بود و مـدّتی در مملکت فارس در حجر تربیت برادر بزرگوار خویش بر وجهی احسن زندگانی می نمود. مجامع و محافل از فضـلا و حکما و ادبا و شعرا و ارباب نجوم و اصحاب علوم).

۱- . تذکره خاوری:+ (نواب متعالیه)

۲- . تـذکره خـاوری:+ (در اواخر سـنه یـک هزار و دویست هجری به وجود آمـد و از همه اولاـد خاقـان ذکورا و اناثـا بزرگتر است).

پیوسته آراستی و خود در پشت پرده حجاب نشسته در مباحثات و مذاکرات و مکالمات هنگامه ها آراستی. از فرط صباحت و وجاهت، جهانش خواستگار بودند و به جز جواب نومیدی چیزی از وی نمی شنودند. در بدایت حال میلی به جفت و همال نکرد تا عاقبت به امر شاهنشاه کیوان منزلت، محمد زکی خان نوری سردار و وزیر مملکت فارس را به پاسبانی ایوان خویش آورد. مشار الیه گنجی که عبارت از سی هزار تومان [بود]، به استدعا رایگان بداد و گنجی گوهر به شایگان در دامان نهاد. بالاخره از فرط بذله گویی عندلیب بزم شهریار جهان گردید تا به لقب فرخنده همدم السلطانی رسید. در عهد دولت صاحبقران اعظم، با طرزی شایان و شوکتی بی پایان به زیارت حرم محترم بیت الله الحرام شتافت و بعد از شرف زیارت، در همان سرزمین از بلای وبای عام وفات یافت. این قطعه در تاریخ وفاتش از طبع مؤلف مدحت گزار تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

عصمت ایّام سیّد بیگم عالی نسب دخت دارای جهان فرخنده بخت و خوش ادای

میر مازندر وطن یعنی زکی خان سترگ پیشگاه بارگاهش را غلامی کدخدای

کس ندارد یاد زین سان جامعیّت در اناث خط او شادی فزای ربط او انده زدای

اختر و گردون به نزد شوکتش بس کم وقارحاتم و قاآن به پیش همّتش کم از گدای

شد به بیت الله از فرط سعادت کامیاب در حرم از دادن جان بختش آمد رهنمای

در حریم کبریا با قدسیان شد همنشین در ریاض خلد عین با حوریان شد آشنای

از قرار احمدی بهتر که قربانی جوان در ازاء کیش قربانیش جان آمد فدای

از هواداران او در فرش حرف آه آه وز پرستاران او تا عرش صوت های های

شورها در هر زمین اندر بلای او پدیدبزم ها در هر دیار اندر عزای او به پای

در عزا هم از برای اوست چرخ و قدسیان پرنوا هم از عزای اوست طبل و کرّه نای

چون فتاد از بام طشت زندگانی زان عزیزطبل گردون نیز در این سوگ افتاد از نوای

خاوری تاریخ فوتش را چنین گفتا که وای همدم السلطان قرین در مکّه پس مرد از وبای (۱) چهارم: فروزنده بزم مهر و ماه و انجم شاهزاده برازنده گلین خان خانم (۲) از بطن مکرّمه والده محترمه مرحوم محمد علی میرزا الملقب به دولتشاه است و از فنون انواع هنر آگاه. خط نسخش خطوط استادان سلف را نسخ نموده و از تحریر خطوط تعلیق و رقاعش خاطر ابوریحان کوفی [۵۴۱] شکسته و غبارآلوده است. همواره کاتب کلام اللّه مجید است و راقم آیات محکمات سدید. چندین جلد از کلام اللّه ربّانی را در ایّام زندگانی به رقم آورده و از فرط ارادت به خاندان جناب پیغمبر (ص) همه را وقف بر روضات ائمه اثنی عشر کرده است.

چون خان زاده مکرّم زین العابدین خان ولد اسن و ارشد مرحوم حسین قلی خان برادر خجسته اختر حضرت صاحبقران زمان از بدایت شباب از فیض تربیت مرحوم دولتشاهی کامران و کامیاب گردید، لهذا به شرف همخوابگی آن مریم عفت مآب رسید و معزی الیه در ولایت کرمانشاهان آرمید. طایف بیت الله الحرام است و در اکثر سنوات به سبب قرب مسافت، زایر قبور ائمه انام- اللهمّ ارزقنا..)

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . تذکره خاوری: (ام السلمه الشهیره به گلین خانم.)

پنجم: بلقیس سرای عصمت و مریم بیدای عفّت مریم خانم که از حکم سلیمان زمان به حباله نکاح جناب آصف الدوله العلیّه اللهیار خان دولوی قاجار امیر معظم و وزیر اعظم دولت پایدار برقرار است و از بطن والده معظّمه نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا، اعنی بختیاریه، بختیار. شاهزاده [ای] بی حسد پرحسود است و ایوان جلالش از اتحاد نوباوگان خورشید چهر، رشک فرمای کاخ سپهر کبود. به حصول مبرّات و خیرات رغبتی کامل دارد و به وصول شاهدان سمن بر به شوی جلالت اثر بر وفق شرع مطهّر بر خلاف نسوان دیگر توجّهی شامل، در کفایت امور زندگانی دارد. معلم نجم ثانی است و نجم اول را آموزگار رموز زندگانی. به زیارت بیت الله الحرام با سامانی تمام مشرّف گردید و از شرف زیارت قبور سایر ائمه انام به انواع عزّت و شرف رسید.

ششم: افتخار دودمان شاهنشاه انجم تحشّم نوّاب خورشید نقاب فخر جهان خانم الملقبه به فخر الدوله العلیه العالیه از بطن برگزیده والده نوّاب فتح الله میرزا، در حلّ و عقد مهمّات مشکله سرانگشت فکر صایبش (۱) به غایت قادر و توانا. همتی دارد که ابر نیسان از گهرباری ابر دستش شرمنده از بحر عمان است و بحر عمان از خجلت موج آن از موج خود سر در گریبان. اگرچه در هیئت و طبیعت زن است، ولی در امورات متعلّقه به مردان، مردانه به ایشان طعنه زن. از نسبت اناثیتش عار است و در مراسم رجولیّت به جز یک فقره آنچه به او نسبت دهند سزاوار. چون در روزگار، مردی همتای خویش نبیند، احدی را به همسری خود برنگزیند. وقتی از اوقات حضرت صاحبقران زمان با امیرکبیر میرزا محمد خان ولد مرحوم حسین قلی خان به عنف همسرش ساخت؛ از فرط غیرت فطری فکرهای بکر به کار برده با سه طلاق به مفارقت پرداخت.

مؤلفه:

ندهد راه کسی را به سر حقّه لعل فکر بکریست که آن شاهد پر فنّ دارد ش)

۱- . ملی: (ستایش)

مدتی برحسب امر دارای دوران، مشغول به تحریر ملفوفه (۱) فرامین انـدرونی بود و از حسن خطسازی و لطف عبارت پردازی در نظر همگنان پسـندیده می نمود. در تعمیر عمارت عالیه و ترتیب خیرات جاریه شوقش بسیار است و سلیقه اش بی شمار. در بلوک شـمران که از ییلاقـات دار الخلافه طهران است، قریه ای است گردویه (۲) نـام به کاف تازی مکسوره، به رای بی نقطه زده و دال بی نقطه مکسوره و واو مفتوحه به یـای تحتـانی دو نقطه زده و هـای ساکن، که به اسم همشـیره بهرام چوبینه مسـمی گشـته و مزرعه دار دنیـاداران نـام [گرفته]، که در طراوت هوا از هوای بهشت درگذشـته است. نوّاب فخر الـدوله در آن مزرعه قصـری ملوکـانه بنـا نهـاد که نام نامی قصـر و سـدیر و خورنق را به باد فنا داد. در هنگام صـیف، محل استراحت دارای زمین و زمان شد و حضرت فخر الدوله را ازین مفاخرت پای بر پایه آسمان رسید.

بعد از رحلت خاقان اشـرف، به زیارت بیت الله الحرام مشـرّف گشت و از فرط ریزش و بخشـش نسبت به پاشایان روم و عموم اهـالی آن مرزوبوم و شـرفای مکّه معظّمه و عظمـای مـدینه مکرّمه و قاطبه ابناء سبیل و جمع قوافل حاجّ از عزیز و ذلیل، صـیت همّتش از قـاف تـا قـاف جهـان درگـذشت. جمعی کثیر را نیز در آن سـفر خیر اثر، از مال خود مسـتطیع ساخت و از هجوم آن جمیع، به جمیع مثوبات اخروی [۵۴۲] پرداخت.

قطعه [ای] از طبع مؤلف در تاریخ قصر احداثی معزی الیها در ری تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

لمؤلفه:

به عهد دولت شاه جهانبخش که دردِ آز را جودش مداوا

مهینه دخت دارای معظّم که گردون زیر و قدر اوست بالا

مهی از مشرق اجلال تابان دری از مخزن اقبال یکتا

به همت خاتم و قاآن و جمشیدبه عصمت مریم و بلقیس و حوّا ت.

۱- . ملی: (مکفوفه)

۲- . کردویه/ کردیه/ گردویه/ گردیه/ گردیک: نام خواهر بهرام چوبین که خسرو پرویز او را به همسری گرفت.

به روی چون مه او جاودانی ندیده چرخ تابش چشم بینا

به شمران ساخت قصر دلپذیری که ری آباد شد زان قصر والا

مر او را قصر فخر الدوله خوانندجهان همواره چه پیر و چه برنا

اگر خواهی مکانش را بدانی بود در گردویه آن قصر برنا

ز همّت کرد خود این کار و هرگزندارد کار او امروز و فردا

مکان عشرت دارای دوران چه قصری نیکبخت و بخت آرا

ز مشرق سال و مه هر روز، هر صبح مه و مهرش رسد بهر تماشا

ز فرط وسعت و رفعت چنانست که حیرانم چسان گنجد به دنیا

برو در محفل پرویز و بنگرکه وصفش را کند در نی نکیسا

بدان ارضش بدان گردون انجم مخوان قصرش بخوان صحرا و دریا

ز رشک همّت آن پاک فطرت به شرم آمد زلیخا و صفورا

به تاریخ بنایش خاوری گفت که آمد کار فخر الدوله زیبا (۱) هفتم: زهره زهرای اوج سلطنت سنّیه و بیضه بیضاء سپهر خلافت بهیّه، نوّاب خورشید احتجاب شاه بیگم الملقبه به ضیاء السلطنه العلیه العالیه از بطن والده معظمه نوّاب شاهزادگان اربعه: محمود میرزا و همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهان شاه میرزا، که ذکر ایشان در مقام خود مذکور شد، جلوه گر عرصه شهود و وجود عافیت محمودش شورافکن عالم شهود آمد. همانا دست قدرت آفتابی دیگر در پرده مشرق تقدیر پنهان داشت و به جهت افزونی ضیاء سلطنت شاه جهان، بر اوج ظهورش برافراشت. در حقیقت حورای انسیه ای است که آرایش روضه زمین است و باوجوداین حورای انسیه [ای]، حکایت حورای خلد به افسانه بر زبان آن و این. شمع رخشنده شبستان شاهنشاه با داد و دین است و شاهنشاه با داد و دهش در موارد حرکات و سکنات شیرین، صدهزار تحسین و آفرین می فرمود و هر بامداد، میمنت آن روز مسعودت.

۱-. این قطعه نیز در تذکره خاوری موجود نیست.

را بر چهره همایون عافیت محمودش می دید و زمان زمان العود احمدگویان از تجدید مشاهده اش قرین جهان انبساط می گردید. از فرط محبّت مفرط، از بدایت سن طفولیت همّت ملوکانه بر تربیت او بست تا بی شائبه اغراق منشیانه، پادشاهانه بر مسند کمال و جمال برنشست.

مراتب کمالش به مثابه ای است که دانایان روزگار [و] بخردان آگاه از کار، انگشت حیرت به دندان گزیده و مراسم جلالش به اندازه ای است که ملوک با اقتدار و ملک زادگان با اعتبار چون ذرّه در بر خورشید نابود گردیده اند. خط شکسته اش، رونق ریحان خط خوبان ختا را شکسته و از تحریر نسخش، غبار نسخ بر خطوط استادان سلف و خلف نشسته است. در ایّام حیات خاقان مغفور منشی الممالک اندرون بود و پشت ملفوفه فرامین اندرون، اعم از خط خود و غیره، خط طغرا گذاشته. نکات عبارات صافش، طعنه زن بلاغت صافی و وصّاف است و رموز صحایف وصّافش، دستور العمل اسلاف و اخلاف. به طباع موزون و اشعار خوش مضمونش، سیلی تمام است و در حضرت سلطنت راوی اشعار شعرای عظام. مؤلف این روزنامچه با اعتبار را بس این افتخار که، آن برگزیده روزگارش در حریم حرمت شاهنشاه تاجدار راوی اشعار بود و به سبب این اختصاص خاص، روزبه روز بر مراتب عزّت و اخلاص می افزود.

بالجمله شاهنشاه تاجدار پس از رحلت والده معظّمه خویش ازین دار بی قرار، مخلّفات و متروکات او را که افزون [۵۴۳] از حوصله شمارش (۱) بود، به وی گذاشت و وجود پاکش را از فرط قدردانی و شناسایی ذات، در جرگ اخوان و اخوات به مزیّت برداشت.

پادشاهان از اطراف و اکناف ولایات، هدایای نیازمندانه به درگاه ملوکانه به نیت خواستگاری می فرستاند و به سبب میل فطری شاهنشاه جوانبخت به آن آرایش تاج و تخت، باز ناامیدی بربُختی نامرادی می نهادند. روزی خاقان مغفور در حضور جواری حرم عفت دستور فرمود که: (امروز در حمّام ضیاء السلطنه را خواستم؛ دیدم کوه برفیر)

۱-. ملی: (شمار)

داخل گرمخانه شد). فی الفور عرض کرد: پرفایده که این کوه برف بی ستون است.

شاهنشاه آگاه را ازین لطیفه ناگاه زیاده خوش آمده و چون از فرط مزاح بود، در صدد انجام کار نشد. ملوک سندش تا بر مسند جلالت از سند ارادت خواستگار آمدند، به سبب عدم قابلیت و قبول، محروم وار ذلیل و خوار شدند. همواره در سلسله دولت ابد بنیان سلسله جنبان است و حضرات اخوان و اخواتش بر سر خوان نعمت ریزه خوار خوان احسان. اگرچه در ظاهر جذب قلب محرمان را بغایت مهربان و روگشاده است، ولیکن باطنا به لوازم رسوم خوب رویی مراتب تندخویی و ترش رویی را نیز از کف نداده.

سعدی:

لعبت شیرین اگر ترش ننشیندمدّعیانش طمع کنند به حلوا فی الجمله، بعد از رحلت خاقان مغفور به مأموریت شاهنشاه فلک دستور، جناب دستور فطانت گنجور، میرزا مسعود تبریزی (۱) وزیر سابق امور دول خارجه به پیشکاری پیشگاه ایوان رفیعش نامزد شد و از فیض عامش مورد انواع افتخار بی حدّ و عدّ آمد. (۲) بعد از آوردن چندین بنات و بنین به زیارت بیت الله الحرام و روضات ائمه انام و ارض اقدس جناب رضوی- علیه السلام- شتافت و خوشوقت و شادکام در دار الخلافه آرام یافت. وقتی، به بنده مؤلّف فرمایش فرمود که شعرای سلف و خلف آرایش نسوان را در غزلیات به نظم نیاورده اند، اگر غزلی بدین سیاق موزون شود، دستور العمل طایفه جلیله خواهد بود، لهذا این غزل را ایراد نمود [م]. تقریبا یک هزار نسخه از روی آن، اهالی حرم محترم برداشتند و در هنگام مشّاطگی در نزد خود می گذاشتند:

بنگر ز جامه خواب سحرگه رمیدنش و آن نازنین به مسند ناز آرمیدنش

از رنگ خواب چهره چو آینه شستنش آینه جمال در آینه دیدنش

پیوسته وسمه بر مه ابرو گذاشتن همواره شانه بر سر گیسو کشیدنش ت.

۱- . میرزا مسعود گرمرود انصاری تبریزی از نخستین کسانی است که زبان فرانسه را آموخت و به همراه میرزا ابو الحسن شیرازی و میرزا تقی خان فراهانی به دستور عباس میرزا برای نخستین بار قتل گریبایدوف را به سمع پاسکویچ در تفلیس رسانید.

۲- . از این جای مطلب تا عنوان (هشتم) در تذکره خاوری موجود نیست.

آن تارهای موی به اندازه ساختن و آن حشوهای زلف به مقراض چیدنش

هم موی دور رسته ز ابروی کندنش هم تار بی قرینه ز گیسو بریدنش

آن تابداده رشته به عارض فکندنش بی طاقتی نمودن و لب بر مکیدنش

آن غازه های نغز به رخساره سودنش و آن عطرهای خاص ز گیسو چکیدنش

آن خال ها به چهره مناسب گذاشتن و آن سرمه ها به دیده ملایم کشیدنش

و آن زیور و حلی به سر و بر فکندنش و آن گوشواره گوشه گوش آرمیدنش

از جامه دار عشوه کنان جامه خواستن و آن جامه ها مناسب هم برگزیدنش

آن برگزیده جامه به تن راست ساختن و آن که بناز در بر عاشق چمیدنش

آن چیدهای زلف به عاشق نمودنش وز گوشه های چشم به مشتاق دیدنش

در کوی عشق حسن فروشی نمودنش جان دادن جهانی و از جان خریدنش

آن دیدن رقیب ز روزن به چهره اش وز شرم رنگ از مه عارض پریدنش

این عجز خاوری به تمنّای بوسه اش و آن لعل آبدار به دندان گزیدنش هشتم: نوگل گلزار خوبی و آهوی مرغزار مطلوبی، حضرت سلطان بیگم از بطن مخدّره والده مکرّمه نوّاب ضیاء السلطنه مذکوره در فوق می بود و در سنه یک هزار و دویست و چهل و دو در عالم جوانی در دار الخلافه جاوید مبانی وداع عالم زندگانی نمود.

[۵۴۴] محمد خان قاجار ولد مهدی قلی خان دولوی سردار از نسبت همخوابگی حضرتش بسی مباهات داشت و بالاخره بجز بی حاصلی تخمی نکاشت. شاهزاده [ای] بود فرشته خو و در طراوت رخسار غیرت گلزار مینو. مدتی در دیار نهاوند به مصاحبت برادر ارجمند محمود میرزا به سر برد و در سرپرستی عجزه و ایتام، طریق جهد و اهتمام می سپرد. در خطاطی و شعرشناسی خالی از وقوف نبود و مؤلّف تاریخ وفات او را بر صفحه چنین رقم نمود:

لمؤلفه:

داد و بیداد از جفای ظلم پرور روزگارآه و افغان از بلای جورگستر آسمان

ظلم را هم غایتی ای آسمان کج مدارجور را هم آخری ای روزگار خاکدان

دودمانی را که بینی کامران و کامیاب بگسلانی رشته جمعیّت آن دودمان

تندباد مرگ سردادی به باغ زندگی زان میان انداختی نازک نهالی نوجوان

رفت از باغ شهنشه گلبنی ور رفتنش نونهالان ریاض سلطنت اندر فغان

گلبن ناکام سلطان بیگم حورانژادآن همایون دخت دارای ملایک پاسبان

وه چه دختر، مهر برج داور گردون قرین وه دختر، درّ درج خسرو صاحبقران

هرچه عصمت در خیال آید ازو بودی عیان هرچه عفت در گمان گنجد درو بودی عیان

بی کسان را خواستار و مفلسان را غمگساراصدقا را دوستدار و اقربا را مهربان

حظّی از گیتی نبرده پا کشید از این سرای کامی از دوران ندیده دست شست از این جهان

در غم آن زهره زهرای برج سلطنت زهره را بربط پریشان مشتری را طیلسان

از برای این مصیبت بزم ها آراستندهر یک از اخوان او در هر بلادی حکمران

کشوری اندر عنا از این عنای ناگوارعالمی اندر بلا از این بلای ناگهان

شد چو از خرگاه شاهی در ریاض روح بخش رفت چون ز ایوان سلطان در جنان جاودان (۱)

از پی تاریخ فوتش خاوری گفتا که بادجای سلطان بیگم از ایوان شاهی در جنان نهم: غازه رخسار صباحت و گوهر عمّان ملاحت گوهر ملک خانم از صدف بطن والده معظمه حضرت ولیعهد مغفور. گوهری است یکتا و پیوسته در ملک آذربایجان در حجر تربیت برادر خجسته اختر، تربیت آرا. در بدایت حال، به عقد ازدواج محمد امین خان دولّوی قاجار نسقچی باشی دربار فلک مدار درآمد و به سببی از اسباب که قصه حصولش چون نقش بر آب بود، ایّام ازدواج سرآمد. بعد از انقضای ایّام مانعه، جناب میرزا ابو القاسم فراهانی قائم مقام صدارت عظمی با او قرین گشت و به سبب سعادت این قران، کوکب طالعش از اعلی درجه شرف به چندین پایه درگذشت. پس از رحلت خاقان مغفور که قائم مقام مذکور از قهر قهرمان دوران مطرود و مقتول گردید،د.

۱- . به جز بیت آخر، ابیات دیگر در تذکره خاوری وجود ندارد.

شاهزاده مسطوره در آذربایجان به عقد دائمی جناب فضایل مآب سیّد صدر الدین تبریزی رسید.

[مصرا]ع:

تا بعد ازین چگونه بود کار روزگار

دهم: پرورده مهد عصمت و خو کرده عفت، حضرت زینب خانم از بطن والده معظمه نوّاب محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز مازندران است و زوجه محترمه سپهسالار آن مملکت اسماعیل خان قاجار ولد نظام الدوله سلیمان خان سردار. ازاین که دو دفعه به شرف زیارت بیت الله الحرام رسید، به لقب حاجی شاه ملقب گردید. فطرتی پاک دارد و چهره [ای] طربناک. از بدایت تا نهایت در ولایت مازندران نشو و نما کرده و در نظم امور معاد و معاش نام برآورده است.

یازدهم: گلبرگ گلبن باغ خلافت و لاله حمرای راغ جلالت خدیجه خانم ایضا از بطن والده معظمه نوّاب ملک آراست و در حجر تربیت برادر خجسته اختر خویش، من المهد الی العهد، جلوه نما. امیرزاده مکرم محمد باقر خان الملقب به مریخ شاه ولد مرحوم حسین قلی خان برادر [۵۴۵] اعلی حضرت صاحب قران او را شوهر است و از جامه خانه اصالت، جامه عزّت و عفتش دربر. او نیز در دار المرز مازندران نشو و نما یافته و به اعلی مدارج کامرانی شتافته است.

دوازدهم: جره باز (۱) اوج جلالت حضرت مریم عصمت، طیقون خانم از بطن مستوره عفیفه همشیره محمد مهدی خان پازواری بارفروشی (۲) مازندرانی المتخلص به شحنه؛ طوطی شکرفشان بزم شهریار جهان و عندلیب هزاردستان گلزار شوکت جاویدان است. موسی خان قوانلو ولد حاجی مهدی قلی خان قاجار که از بنی اعمام اجدادی صاحبقران تاجدار است، همسری او را معیّن آمد و در اندک زمانی صاحب بنین و بنات سیمین تن شد. شوی فرخنده خویش، پس از مدت سی سال از مزاوجت بدرود دیار فانی کرد و شاهزاده آزاده، روی همت به تربیت بازماندگان درآورد. زایر بیت اللهی)

۱- . باز سفید، چست و چالاک، شکاری

۲- . ملی: (باز فرددوسی)

الحرام گردید و از شرف زیارت ائمه انام به اعلی درجه مرام رسید.

سیزدهم: بانوی حجله سرای عظمت و خاتون انجمن آرای حشمت نوّاب علیّه عالیه حاجیه عزّت نسا خانم. او نیز از بطن مطهّره همشیره محمد مهدی خان است و در هر مرحله از مراحل کمالات نسوان، سرآمد اهل دوران. در بدایت جوانی به حباله نکاح موسی خان برادرزاده حضرت صاحبقران گردون توان رسید و از نامساعدتی زمانه عمر آن شوی نوجوان به آخر انجامید. بعد از وفات شوهر، عازم بیت الله الحرام شد و کامیاب از شرف زیارت ائمه انام.

پس از رحلت خاقان مغفور، اختر امیدش از وبال جست و بر مسند عزت و کامرانی به فراغ بال نشست. تبیین این مقال آن که، جناب اعلم العلما، افضل الفضلا، فخر المسلمین، یمین الدوله، امین المله، حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی، که مرجع امور دولت ابد مدّت عظمی و کامل مهام جمهور اهالی دنیاست، صفات پسندیده آن مخدّره برگزیده را شنید و بالطوع و الرغبه او را خواستگار گردید. اکنون از یمن همسری آن جناب، محسوده اصحاب است و در دربارش همه امیدواران را مآب. (۱) از غرایب و حادثات (۲) آن که، روزی مؤلف در محضر و مرجع جناب معزی الیه نشسته بودم که نوّاب الله قلی میرزای ولد این مستوره معظمه که از موسی خان به یادگار دارد، وارد شد. چون جناب حاجی، معرفت آن کودک خردسال (۳) را نداشتند، من معرفی کردم؛ فی الفور به آن طفل فرمودند: برخیز برو به خدمت والده معظمه عرض کن که خداوند کام ما و ترا هر دو داده و اساس مزاوجت و مناکحت آماده است. پس از رفتن آن طفل حکایت کردند که: وقتی در دار الارشاد اردبیل بودیم که این مستوره به عزم زیارت مکه معظّمه عبورا وارد آن دیار و دو روزی اقامت را بار انداخت. ما که اوصاف حمیده [و] بی مانعی او را شنیدیم، مزاوجت او را در قلب از خداوند جهان خواستگار گردیدیم و- الحمد لله و المنّه- که به امید و آرزوی خود رسیدیم.ل)

۱- . (از غرایب ...) تا اوّل (چهاردهم) در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . ملی: (و اناث)

۳- . ملی: (خوردسال)

چهاردهم: شمسه ایوان جلالت، شمس بانو خانم از بطن مخدّره افشاریه ساکن کاشان و از صبایای برگزیده صاحبقران گردون توان است. حاجی میرزا موسی خان ولد مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام اول او را خواستگار گردید و به سبب ظهور این عزّت به اعلی درجه اعتبار رسید. شاهزاده ای است دانشمند و در مرحله کمالات نسوان و عفت فراوان بی مانند. در اوایل جوانی زایر بیت الله الحرام شد و بالاخره به سبب تولیت شوهر، مجاور روضه رضیّه رضویّه- علیه السلام- آمد.

پانزدهم: خوان ایوان شوکت و نمک خوان دولت، نوّاب خدیجه سلطان خانم الملقبه به عصمت الدوله العلیّه از بطن مخدّره مستوره صبیّه مجنون خان پازوکی کرد ساکن قریه پلشت من توابع بلوک ورامین ری و در مراحل عصمت و عفت پاکی، خدیجه فرخنده پی است. دامانش از لوث هرگونه معاصی صغیره و کبیره پاک است و محارمش از ظهور لوازم عصمت الدولگی (۱) بغایت فرحناک. [۵۴۶] خط شکسته را درست می نگارد و در تحریر مکاتیب، املائی صحیح دارد. وزیرزاده مکرم ابراهیم خان ناظر بیوتات دربار ستاره خدم، که صلبا ولد حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم و بطنا نبیره حاجی محمد ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله (۲) دیوان قدر توأم است، او را شوهر و در حسن رفتار با شوی نامدار در میان این همه خواهر بی همتا و همسری بغایت سلیم و بردبار است و بی نهایت حلیم و بی آزار. عقل معاشش به قانون است و سلیقه اش در نظم کار البسه و اغذیه از حد افزون. در دار السلطنه اصفهان صاحب اقطاع است و در دار الخلافه طهران مالک اوضاع. (۳)

شانزدهم: گوهر درخشان کان سلطنت درخشنده گوهر خانم از بطن رضیّه والده مرضیّه نوّاب اسماعیل میرزا [است] و الحق در صفات عصمت و عفت در درج دولت عظمی، گوهری است یکتا. شوی فرخنده خویش، میرزا اسماعیل خان حلال خور).

۱- . ملی: (عصمت الدوله)

۲- . تذکره خاوری: (ولد مرحوم حاجی محمد حسین خان صدراعظم او را شوهر است)

۳- . تذکره خاوری:+ (امید که بر مزید باد).

مازنـدرانی است که خود مسـتوفی دیوان اعلی و والد او مرحوم میرزا خانلر مسـتوفی الممالک و منشـی الممالک سـرکار معلّی بوده. ملک زاده ای است چنان مستوره که مهر خیره چشم با همه چشـمک زنی، گوشه چشـمی بر مقنعه عصـمتش نینداخته و یـک لحظه به کـاری که خلاف رأی داور و شوهر باشـد، نپرداخته است. در معقولیت و بردباری بی نظیر است و در عصبیّت و مردم داری آوازه اش عالمگیر. ناظم امور زندگانی شوی است و شوی خجسـته خویش، از نظم کار او صاحب عزّت و آبروی. مـدتی چـون برادر فرخ سـیر در حجر تربیت نـوّاب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا بهره ور بوده و در اکـثر کمالاـت متعلّقه به نسوان، گوی برتری از سایر همگنان ربوده است. امید که جاودان بر مسند عزّت و دولت متمکّن باد- بمحمّد و آله الأمجاد.

هفـدهم: لؤلؤ عمّـان سـلطنت سدیـد گوهرشاد بیگم از بطن برگزیـده سیّده عفیفه طالشیه و زوجه علی محمـد خان قاجار ولد محمد خان سـردار است و با عموم زیردستان و زبرستان بغایت غم خوار. در عنفوان شباب به زیارت بیت الله الحرام و قبور ائمه انام مشـرّف گشته است و در کمالات ظاهری، از برخی همگنان درگذشته است. کارش رضاجویی شوی است و شوی خجسته اش از کاردانی او با آبروی. در حجر تربیت نوّاب شاهزاده ظلّ السلطان به بر سر برد و از صولجان (۱) این نسبت شریف، گوی مفاخرت از میدان به در برد.

هیجدهم: اصبـح و املح از نیّرین این بلند طارم شاه سلطان خانم از بطن مرضیّه مخدّره مازندرانیه به عالم شهود خرامید و مهری دیگر از پس پرده قدر، علاوه نیّرین اکبر و اصـغر گردید. زوج فرخنده اش محمد صادق خان ولد مهر علی خان خلف مرتضی قلی خان عمّ صاحبقران قاجار تاجـدار بود و در کربلای معلّی در عالم جوانی وداع سـرای زندگانی نمود. شاهزاده معظّمه پس از وفات شوهر به زیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت، به کربلای معلّی آمده، آرام یافت. میرزا محمد تقی همشیره زادهت.

۱- . ملی: (سولجان)؛ صولجان، معرّب چوگان است.

میرزا محمد حسین شهرستانی را، که اکفل اوان و اورع زمان است، به زوجیّت برداشت و این رسم مرغوب را در باب مواصلت ملوک با افاضل شهر و بلوک، در روزگار یادگار گذاشت.

نوزدهم: حمامه بام والا مقام سلطنت با احتشام و همنام مام با احترام گوهر خانم از بطن صبیّه مرحوم میرزا محمد خان قاجار بیگلر بیگی دار الخلافه طهران است و زوجه محترمه رستم خان ولد ابراهیم خان عمّ زاده شاهنشاه صاحبقران. مام خجسته فرجامش بعد از وضع حمل به دار باقی شتافت و برحسب امر خاقان با احترام از همنامی مام، نامی تمام یافت. شوی پاکیزه رویش نیز هنگام جوانی در دار السلطنه اصفهان بدرود سرای زندگانی کرد و از شعله آتش این مصیبت، دود از کانون دماغ شاهزاده آزاده برآورد. شب ها از فراق آن تازه گل گلستان جلالت چون عندلیب آشفته حال، نوحه کنان و روزها از خیال آن بالنده سرو جویبار اصالت چون قمریان شکسته بال کوکو [۵۴۷] زنان.

مکتبی (۱):

نالید چنان که دلستانش بشنید از آن جهان فغانش آن جوان ناکام را با مؤلّف کمال الفت در میان بود و در تاریخ وفاتش قطعه [ای] در لباس تعزیت بیان نمود:

وای وای از فرط جور بی کینه بر روزگارآه آه از دست ظلمِ نوجوان کُش آسمان

در جوانی دادن جان حسرتی باشد بزرگ کس نداند زین مصیبت چیست احوال جوان

با عزیزان روزگار اندر قرار انتقام با جوانان آسمان اندر مقام امتحان

حیف حیف از آن جوانی های رستم خان رادآن نبیره عمّ دارای ملایک پاسبان هم

۱- . مکتبی شیرازی از شعرای قرن نهم

سال ها در عهد والی بودن بابش ز شاه بود چون رستم به دستش اختیار سیستان

رعشه از سهمش به گردان بلوچستان و سندجمله از روی ارادت در رکابش همعنان

رستم دستان به یاد رزمش آزاد از ضمیریوسف کنعان به عهد حسنش افتاد از زبان

ز احتساب شخص عزمش می گرفت اوزبک هراس ز انتقام دشت رزمش می کشد افغان فغان

صهر شاهنشاه اعظم آن که از فرط کرم نسخ کرد اندر جهان آن شهرت نوشیروان

خاوری در این عزاداری بکش آه و بگوسال تاریخ وفاتش رستم زابلستان بیستم: درّه التاج فرق دولت سپهر تحشّم، تاجلی بیگم خانم از بطن مطهّره مستوره کرمانیه والده معظمه نوّاب فتح اللّه میرزا الملقب به شعاع السلطنه است و زوجه مطهّره نصر اللّه خان ولد ابراهیم خان ظهیر الدوله (۱). در عنفوان جوانی از فرط علوّ اعتقاد به آیین دین مسلمانی به طواف روضه بیت اللّه الحرام و زیارت قبور ائمه انام مشرّف و به سبب حسن اعتقاد، قرین انواع عزّت و شرف شد. اطواری ستوده دارد و وجودی آزموده. امید که به عمر طبیعی بهره مند باد.

بیست و یکم:

جهان را حسن جان پرورفلک را مهر مه پیکر حسن جهان خانم الملقبه به والیه ایضا از بطن مطهّره والده شعاع السلطنه فتح اللّه میرزا. در حباله نکاح اجلّ الولاه خسرو خان والی والاشأن ولایت کردستان بود و شویه)

۱- . تذکره خاوری:+ (البهیّه)

فرشته خویش، در دار فانی دوامی ننمود. ولد ارجمندش مسمّی به رضا قلی خان و به سبب حکم وراثت در ولایت کردستان، والی و حکمران. چون هنوز به حدّ تمیز نرسیده، مام خجسته نامش در آن ولایت وکاله بل اصاله حکمران است و بغایت کافل و کافی امور ایشان. در آداب طرزدانی و نکته دانی و مناسب خوانی و جذب قلوب و ستر عیوب بی بدیل است و در شیوه چاپلوسی و امثال آن، بی عدیل. در همّت نیز وسط است، ولی با ارباب دولت فقط.

بیست و دوم: مهر قمر طلعت و ماه مهر، علامت آغا (۱) بیگم خانم از بطن مستوره ارومیه، و شاهنشاه صاحبقران را در میان همگنان زیباتر صبیّه است. زوجه امیر کبیر غلام حسین خان سپهدار با اقتدار عراق است و در مراحل خانمیّت و معقولیّت مشهور آفاق.

در قصبه سلطان آباد کزاز (۲) که [از] مستحدثات سپهدار بزرگ مغفرت انباز است، توطّن دارد و همواره بناهای استوار در نظم کار سپهدار با اقتدار می گذارد. اکنون چندی است به مصلحت وقت، به اتفاق شوی فرشته خوی در دار الخلافه طهران مقیم است و در راه سازگاری با شوهر زیاده از همگنان مستقیم.

بیست و سیم: دوحه برومند باغ خلافت، سرو جهان خانم از بطن مرضیّه مستوره شیرازیّه و زوجه آقاخان حاکم محلّات عراق و امام طایفه اسماعیلیه است. در حسن اخلاق و محاسن وفاق و عدم نفاق، در روزگار طاق و در صفات حمیده، مشهوره آفاق (۳).

بعد از وفات خان مغفور حسب الامر شاهنشاه ظفردستور، چندی آقا خان مذکور، حاکم کرمان و آن ثغور شد و پس از عزل، سر به طغیان برآورد و از محلّات جمعیّتی که می توانست، برداشته فرار کرد و رو به سوی بلوچستان و برّ عمان آورد. اکنون خود و برادرانش بعضی در ولایت سند و برخی در کاشغر و سرحدّات ختابه امید اعانتت.

۱- . ملی: (آقا)، تذکره خاوری و ناسخ التواریخ: (ماه بیگم خانم).

۲- . در شهریور ۱۳۱۴ ه. ش به موجب تصویب نامه هیئت وزیران نام عراق (سلطان آباد) به اراک تبدیل گردید. این شهر از شمال به فراهان، از مشرق به قم، از جنوب به محلات (کزاز) محدود می شود و امروزه مرکز استان مرکزی است.

۳- . از این جا تا پایان بند بیست و سیّم در تذکره خاوری موجود نیست.

جماعت [۵۴۸] اسماعیلیه قطره زنان و آشوب کنان دربدرند و هر روز به عزم یافتن گوهر مراد، در اطراف بحر و برّ پی سپر، تا عاقبت کارش چه شود و از سفیدروزی یا سیه بختی به کدام طرف رود. مستوره معظم الیها نیز با اهل و عیال در عتبات عالیات است و مشغول عبادات.

بیست و چهارم: نوربخشای خورشید این بلند طارم، حضرت خورشید خانم از بطن مستوره ارومیّه و زوجه محترمه عباس قلی خان خمساوی سرکرده دسته افشاریّه است. در ولایت خمسه صاحب اقطاع فراوان است و مالک اوضاع بی پایان. شوی نازنینش در ایّام جوانی بدرود سرای زندگانی نمود و شاهزاده آزاده در اقطاع شوهر با اولاد و متعلقان خویش به فراغت آسود (۱). تاریخ وفات عباسقلی خان ناکام از کلک مؤلّف بی سرانجام تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

داد از کینه گردون دور رنگ که جهانی است ازو در اکراه

نامه زندگی از وی شده طی داد از این فلك نامه سیاه

دست گردون به جفاکاری دهربس دراز آمد و همّت کوتاه

نوجوان کردن و کشتن از چیست نیست از راز (۲)جهان کس آگاه

عاقبت تخته کلاه از گردون آن که او لایق تخت است و کلاه

رفت عباسقلی خان از دهرصهر شاهنشه گردون خرگاه

آن که در خمسه به خیل افشارکرد سرکردگی از شاهنشاه

آن که او را به میان اقران هیچ امثال نبود و اشباه

در جوانی ز جهان رفت دریغ حیف از آن راد فتوّت همراه

دست او مملو از کار ثواب دوش او خالی از بار گناه

از کفش کار جهان داشت نظام وز غمش حال جهانی است تباه ر)

۱- . از این جا تا بند بعدی در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . ملی: (ازر)

خاوری از پی تاریخش گفت مرد عباسقلی خان ناگاه بیست و پنجم: فرخنده مولود مام روزگار، مولود سلطان خانم از بطن مخدّره طهرانیه و در بدایت حال، زوجه رضا قلی خان ولد اسماعیل خان سردار دامغانی بود.

مدّتی بر این منوال گذشت و به سبب حکم طبیعت، اثری از لوازم مزاوجت ظاهر نگشت. فی ما بین مفارقت شرعی دست داد و بعد از انقضای ایّام مانعه، حاجی حسن خان ولد حاجی ذو الفقار خان که بنی عمّ رضا قلی خان مذکور است، دست تصرف بر آن نهاد.

فی مابین شاهزاده [و] شوی ثانی نیز، به سبب ادعایی که رضا قلی خان شوی اول را در باب عیب طلاق بود، مفارقت واقع شد و شوی ثانی را در ارض اقدس مشهد مقدس مرض موت ناگهان از رجوع مانع آمد. تاریخ وفاتش از کلک مؤلّف تراوید و یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

ز بیداد خالیگر چرخ افغان به جز زهر کس شهدی [از] وی نخورده

توقّع مکن از جهان زندگانی به عالم تمتّع کس از وی نبرده

اگر دادخواهی کند ایزد آیدبسی جرم بر چرخ عاصی شمرده

نه تنها دهد جای اندر مزارت بسی پای هم بر مزارت فشرده

نه تنها به پیراهن کند رنگ ریزی که رنگ از رخ نوجوانان سترده

ز حاجی حسن خان چه گویم که گردون ره کین به وی در جوانی سپرده

دریغ از گل روی آن نوجوان بودکه از تندباد اجل شد فسرده

رقم خاوری کرد بعد از وفاتش که صد حیف حاجی حسن خان بمرده (۱) بیست و ششم: نوّاب علیّه عالیه المسمّاه به عالیه سلطان خانم. بطنا از ایل نبیل باجمانلو است که در ولایت عراق سکنی دارند و جناب مولای متقیان علی بن ابی طالب را مظهر کلّ می شمارند. زوجه علی خان دامغانی امیر آخورباشی صاحبقران تاجدارت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

است و در مراحل زیبایی طلعت و رعنایی قامت، با شهرتی بی شمار. حسن رویش چندان شهرت کرد که شوی فرخنده اش نادیده سر به شوریدگی برآورد. حاصل اندوخته دنیوی را به قدر حوصله خویش درباخت تا برحسب امر دارای [۵۴۹] زمان، از کار مهاجرت به مواصلت پرداخت.

جامی:

نه تنها عشق از دیدار خیزدبسا کاین دولت از گفتار خیزد

بدیدن میل خیزد از شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن بیست و هفتم: زیبنده سریر خوب رویی، زیبنده خانم از بطن مخدّره مطهّره شیرازیه و پرورده حجر تربیت نوّاب تاج الدوله العلیه و زوجه محترمه علی خان قراگوزلوست و در ولایت همدان از اقطاع شوهر، مالك نام و آبرو (۱).

بیست و هشتم: شمس آسمان جلالت و شمسه ایوان نبالت، نوّاب خورشید کلاه خانم الملقبه به شمس الدوله از بطن مخدّره مستوره تاج الدوله البهیّه و همشیره سرکار سیف الدوله السنیّه سلطان محمد میرزاست و وجه و وجاهتش، (تسمیه الأسماء تنزل من السماء). شاهنشاه خورشیدکلاه را مهری است از مشرق اقبال دمیده و ماهی است به سرحدّ کمال رسیده. از بدایت طفولیت همّت ملوکانه بر تربیت حضرتش گماشت تا انواع کمالات مختلفه در دامان قابلیتش گذاشت. در السنه مختلفه عربی، فارسی و ترکی رطب اللسان و در حفظ و فهم اشعار این السنه ثلاثه، عذب البیان. میرزا علی محمد خان نظام الدوله ولد عبد اللّه خان امین الدوله همسری او را معیّن گشت و طنطنه این عیش مهنّا از گنبد گردون درگذشت. بدون اغراق نثار بزم این عیش به جای سیم و زر، گوهر احمر بود، هر فرومایه [ای] از وفور درّ و گوهر پر مایه خویش می افزود.)

۱-. تذکره خاوری:+ (و این رباعی دلجو در حقیقت وصف الحال او و شوهر؛ رباعی: زلف تو به جادوی سیه منصور است ابروت قلیچی و به خود مغرور است رخساره بهارلو قراگوزلو چشم در تیره شاملو خطت مشهور است)

وقتی نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا را با جناب امین الدوله بی لطفی به سرحدّ کمال رسید، بغایتی که در دار الخلافه طهران قاصد قتلش گردید؛ نظام الدوله مزبور که در شهر کاشان حاکم بود، از ظهور بی لطفی چنان، بزرگواری بی نهایت توهّم نمود. اللّه العلیم، یا به اطلاع جناب امین الدوله یا عدم اطلاع [وی] شبی غافل شاهزاده با وقار را با جمعی از محرمان (۱) برداشت و به طریق سبای و چاپاری روی سعادت به صوب عتبات عالیات گذاشت. اکنون مدتی است که در آن آستان شریف مجاور است و با کمال مکنت و ثروت، راعی احوال مجاور و مسافر. دنیا و آخرتش هر دو در دست است و طعنه زن بر احوال هر بلند و پست.

بعد از وفات خاقان مغفور، جناب امین الدوله والد بزرگوار نظام الدوله مزبور نیز مصلحت خود را در توقف ایران ندید و با عیال و احمال به روضه مطهّره نجف اشرف رفته، مجاور گردید.

تاریخ عیش نظام الدوله از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

نام میمون علی شد با محمد همنشین گوهر نام همایون نظام الدوله سفت

آن نظام الدوله کز جدّ و پدر شد سربلندبخت او بیدار شد، بخت عدو بالمرّه خفت

در ریاض بخت خویش از گلشن عزّ و جلال غنچه [ای] سربسته آورد و بس گل ها شکفت

با وجود آن که شد یک جا تباه اندوخته با نظام الدوله همسر گشت شمس الدوله مفت م)

۱- . ملی: (محارم)

وه چه شمس الدوله آن کز بهر دفع چشم زخم دائم از چشم حسودانش همی باید نهفت

خرج این سور ای برادر از امین الدوله پرس سور پورش خانه معمورش از هر چیز رفت

آری آری بس شگفتی ها درین سور شریف در شگفت آمد هر آن کس وصف سور وی شنفت

صهر ثانیّ فرشته حور، تالی عروس با فرشته حور باید کرد همبالین و جفت

سال تاریخش همی از خاوری پرسید عقل عیش شمس الدوله از دوران همایون باد گفت (۱) بیست و نهم: حلاوت مذاق جان شیرین سلطنت، شیرین خانم، از بطن مستوره حضرت تاج الدوله مذکوره و از صبایای برگزیده منظوره است. مهدی قلی خان قاجار قزوینی ولد حسین خان سردار آذربایجان و خراسان از نسبت همخوابگیش سرافراز است و سعدین در یک برج باهم انباز. اکثر اوقات در بلوکات قزوین و اقطاع شوهر به سر می برد و پیوسته طریق رضای شوهر می سپرد. اگرچه منکر این ادعا مراست، ولی تفأل درهرحال بهتر از تطیّر.

سی ام: مرصّع خاتم فیروزه عهد دولت قاهر و تزئین [۵۵۰] تخت همایون تخت شوکت شاهره شاهزاده زهره تحشّم مرصّع خانم ایضا از بطن مستوره حضرت تاج الدوله همشیره نوّاب سیف الدوله است. آن چه در توصیف جمال و کمال عموم بنین و بنات این بطن مطهّره سرایم، بجاست؛ خاصه این محجوبه حجاب صباحت که در حسن و ملاحت در میان همگنان یکتا. امیرکبیر محمد قلی خان ایشک آقاسی باشی و ولد جناب آصف الدوله او را شوهر است و افسر مرصّع نگار اعتبار و افتخارش ازین نسبت پسندیدهت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

بر سر. زوج و زوجه هر دو در مراسم جمال و کمال بی نظیرند و آوازه حشمت و شوکت ایشان عالم گیر.

سی و یکم: قصر بی قصور دولت را غیرت ماه و انجم، حضرت قیصر خانم از بطن صبیّه مرضیّه حسین قلی خان افشار ارومی آذربایجان است و همشیره یحیی میرزای والی ولایت گیلان. در حباله نکاح میر بی نظیر سلیمان خان قاسملوی افشار است و در مراتب خلق و خلق، ملک سیما و فرشته رفتار. در حضرت خاقان مغفور از برگزیدگان بنات مطهّره بود و او را در برگزیدن کفو کریم از امثال و اقران ممتاز فرمود (۱).

سی و دویم: بانوی حرم سرای دولت حضرت آغابیگم (۲) از بطن مخدّره بلباسیه (۳) است و در حباله نکاح جناب میرزا علی صدر الممالک درگاه دولت علیّه. قطعه [ای] در تاریخ این سور پرسرور از طبع مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

بندگی را در صداقت چون قرین آید شودبر در شاه جهان صدر الممالک بی قرین

شه هلاکوی جهانگیر جهاندار است [و] صدرثانی اثنین نصیر الدین وزیر راستین

کار او در خدمت سلطان رواج دین و دادشغل او در حضرت دارانظام داد و دین

از سعادت وز شرافت هم سعید و هم شریف وز صداقت وز امانت هم صدیق و هم امین

شاه فرمودش قرین با زهره زهرامثال سرو بالا زهره سیما مهر عارض مه جبین ه)

۱-. تذکره خاوری:+ لموله: هر مرغ نشاید بود شایسته به شاخ گل با هم متناسب شد این گلبن و این بلبل

۲-. ملی: (آقابیگم)

۳-. ملی: (ایلیاسیه)

مهری از برج شهنشاهی ولیکن بی زوال دُرّی از درج جهان داری ولیکن بی قرین

آفرین خوان نیست تنها اهل عالم زین سرودجبرئیل از محفل روحانیان خواند آفرین

داد صدر و بدر را صاحبقران باهم قران بدر او مهر منیر و صدر او ماه زمین

صدر شد کیوان نشین و بدر شد کیهان فروزصدر باید آن چنان و بدر باید این چنین

بهر تاریخ وفاتش خاوری گفتا که بادبدر عالم دایما با صدر کیهان همنشین (۱) سی و چهارم (۲): جهان را شاه ایوان نکویی، حضرت شاه جهان خانم (۳) از بطن مستوره بلباسیّه [است] که در صندوقخانه اندرون همایون نایب خازن الدوله العلیه بوده.

چون شاهزاده مزبوره همنام عمّه صاحبقران مجرّب است، لهذا به عمه شاه مخاطب.

جناب میرزا عبد الباقی لاهیجی گیلانی منجّم باشی، شوی فرخنده خوی اوست و در جرگ صبایای محترمه با مکنت و آبرو. تاکنون اخترشناسان سپهر هنروری، اختری به این جلوه گری در نگین دان هیچ انگشتری ننهاده اند و امّهات اربعه، زاده [ای] به این آزادی از بطون مطهّره نزاده اند.

سعدی:

آفرین خدای بر پدری که تو پرورد و مادری که تو زاد سی و پنجم: سلطان فرّخ رخ ایوان نکویی، فرخ سلطان خانم از بطن مرضیّه مستوره شیرکوهیه لاهیجانیه گیلانیه و همشیره نوّاب شاپور میرزا است. شویم)

۱- . غیر از بیت آخر، قطعه مزبور در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . شرح حال سی و سومین دختر فتحعلی شاه در نسخه ملی و ملک نیامده است.

۳- . تذکره خاوری:+ (الملقبه به خان بی بی خانم)

فرخنـده اش سـیّد المقربین میرزا غلاـم شاه پیشـخدمت باشـی ولـد ارشـد، میرزا علی نقی خان و از احفاد مولای اعظم میرزا ابو القـاسم فندرسـکی است که منظور نظر محبّت باطنی صاحبقران زمان بود و در حسن صورت اعجوبه دوران. شاهزاده آزاده در ایّام جوانی به طواف حرم محترم، یعنی کعبه امم شـتافت و از زیـارات قبور ائمه انـام نیز بهره تمـام یـافت. (۱) تاریـخ عیش او برحسب فرمایش شاهنشاه فرشته خو از کلک مؤلف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

میرزای با جلالت چون غلام شاه بودشاه صهر خویش خواند و کرد افزونش جلال

آن که ز احفاد ابو القاسم امیر فندرسک[۵۵۱] پشت در پشتش شرافت بطن در بطنش کمال

در جهان خود جاودان نیکو خصالست این جوان آن که محبوب ملک شد جاودان نیکوخصال

هیچ باقی نیست او را در جهان ز امّید دل پادشه عاشق چو شد معشوق را نیکوست حال

صاحب ملک جهان شد بی جدل آن بی بدل حسن می گیرد جهان را بی نزاع و بی جدال

گرچه خود موری به زیر پای پیل شه ولی زیر پی این مور پیلان جهانش پایمال

با ملال عشق ظلم آن شاه را کاندر جهان گردشان ننشسته هرگز گرد دامانش ملال

گلبنی از گلستان سلطنت شه برگزیدخوش ادا و خوش لقا و خوش کمال و خوش جلال ت)

۱- . ملی: (تمافت)

گلبنی فرّخ رخ و فرّخ قد و فرّخ لقب از قرار شرع پیغمبر به او کردش حلال

همسرش کرد از کرم بانو گلی از باغ ملک وه چه نو گل مظهر حسن جمال ذو الجلال

میرزا جان ملک و آن نو عروسش جسم اواین چنین جان و چنان جسمی بود زیبنده فال

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری شاه عالم جسمی و جانی کزین داد اتصال (۱) سی و ششم: ماه سیمای نوش لب، ماه نوش خانم، از بطن مرضیّه مستوره صبیّه بدر خان امیر زند و در حسن صورت و لطف سیرت در میان همگنان بی مانند. حضرت میرزا نبی خان علی آبادی ثم القزوینی، از جان او را خواستگاری نمود و از یمن مقدم آن تازه سرو بوستان اقبال، روزبه روز اسباب ترقّیش آماده گشت؛ تا بعد از رحلت خاقان مغفور در خدمت شاهنشاه فلک گنجور، قدر و منزلتش از هرچه در حوصله گمان گنجد درگذشت (۲).

چون که آمد در میان اقوال اولازم آمد شرحی از احوال او پدر این میرزا نبی خان، اصلش از علی آباد و مازندرانی و عابدین بیک پدرش در نزد میرزا محمد زکی مستوفی الممالک خاقان شهید، خانه شاگرد بوده. میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران که بلوک علی آباد را به تیول داشت، آن طفل خوش سیما را در آن جا دیده و پسندیده دست تصرف بر آن گذاشت و رفته رفته در آن سرکار پیشخدمت محرم گردید و بعد از بروز لحیه به منصب فراش باشی رسید. در اوقاتی که مرحوم بیگلربیگی حاکم دار السلطنه قزوین بود، این عابدین بیک فرّاش بات.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . از این جا تا بند سی و هفتم در تذکره خاوری موجود نیست.

قزوینیان وصلت نمود، متدرّجا چند نفر از اولاد ذکور از وی به میراث باقی ماند و نوّاب شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا حکمران قزوین متدرّجا یک یک از ایشان را به اسم پیش خدمتی نگاهداشته، بوق رامین در آن قبیله راند. یک یک ترقّیات کردند تا بالاخره از وزارت در قزوین و خراسان نام برآوردند.

قائم مقام:

روزگار است این که گه عزّت دهد گه خوار داردچرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد بالجمله معزی الیها، شاهزاده ای است با متانت و معقولیت بسیار و ارادت و صداقتش به خاندان احمد مختار، زیاده از حدّ و شمار. افعالش بر حسن احوالش دلیل است و فعلش پرستاری حال هر علیل و ذلیل- اللهمّ احفظها.

سی و هفتم: نوگل حمرای باغ خلافت، ساره سلطان خانم (۱) از بطن خجسته والده یحیی میرزا [است] و به غایت پاکدامان و پارسا. جهانگیر خان افشار ارومیه [ای] خالوزاده اش او را خواستگار آمد و حسب التمنّای شوهر و حسب الفرمان شاهنشاه کشور، روانه ولایت ارومی افشار شد.

سی و هشتم: طوطی شکرستان انجمن حکم فرمای افلاک و انجم، حبّ نبات خانم از بطن مطربه شیرازیه والده نوّاب محمد مهدی میرزاست و در مرحله صباحت و ملاحت، در عرصه جهان بی همتا. امیرکبیر میرزا محمد خان، خلف ارشد مرحوم حسین قلی خان بعد از اطلاق و طلاق نوّاب فخر الدوله العلیه، که کیفیت آن گذشت، این مخدّره مستوره را خواستگار گشت. پس از چندی به جهات مختلفه شوی و زوجه باهم نساختند و با انواع ترش رویی و تلخ گویی به مفارقت پرداختند. (۲)ت.

۱- . تذکره خاوری:- (ساره سلطان خانم)

۲- . در تذکره خاوری اشاره به اقامت فخر الدوله در قریه دزآشوب شمران می شود که این مورد در نسخه ملی نیست.

سی و نهم: پاشای سرحدّات [۵۵۲] خوبی، حضرت پاشا خانم از بطن مشتری خانم مطربه شیرازیّه و در حباله نکاح سهراب خان گرجی (۱) غلام و تحویلدار دربار صاحبقران بهیّه است. در عنفوان جوانی شوق زیارت مکّه معظّمه بر سر پرشورش افتاد و با سامانی شایان و اذن شوی قدردان، روی امید به کعبه آمال نهاد. زوج و زوجه اوقاتی به فراغت دارند و ساعات شبان و روزان را به استراحت می گذراند.

چهلم: خانه گنجینه عصمت، حضرت فرزانه بیگم خانم ایضا از بطن مذکوره همشیره شاهزاده مذکور است و به واسطه وفور عقل و فرزانگی به این اسم مشهور.

حسین علی خان (۲) معیر الممالك او را شوهر است و به سبب این وصلت منیف، در انظار وضیع و شریف به غایت معتبر و معتمد. فی ما بین زوج و زوجه الفتی به سرحد کمال است و محبّتی فزون از حوصله خیال- امید که روزبه روز بر مزید باد.

چهل و یکم: مهر جهانتاب اوج جلالت، مهر جهان خانم ایضا از بطن والده شاهزادگان فوق است و رشته اطاعت مهر چهرش بر گردون مهر افلاك به منزله طوق.

بعد از رحلت خاقان مغفور، زین العابدین خان یوزباشی غلامان سواره نظام و ولد قاسم هزار جریبی قوللر آقاسی دربار فلك احتشام، مواصلت او را خواستگار شد و برحسب امر دارای زمان آن مهر جهانتابش زیب آغوش و کنار آمد. این چهار بنت با سه ذکور که در محل خود ذکر شده، کلّا از بطن مطربه شیرازیه مشتری خانم است که صوت دلپذیرش، یادی از لحن داودی می دهد و شهرت عندلیب هزاردستان را با هزار داستان بر طاق فراموشی می نهد.

چهل و دوم: سلطان جهان صباحت، سلطان جهان خانم از بطن مخدّره مجوسیّه الملقّبه به سردار و همشیره نوّاب ملك ایرج میرزای والاتبار است. بعد از رحلت خاقان مغفور، امیرکبیر محمد باقر خان دولّوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران او را خواستگار و از همسری آن زهره زهرای اوج خلافت برخوردار آمد.ی)

۱- . تذکره خاوری: (سهراب خان ارمنی)

۲- . تذکره خاوری:+ (دامغانی)

چهل و سیم: رونق ده مهر خاوری، حضرت خاور سلطان بیگم از بطن گرجیه ارمن و همشیره نوّاب ملک زاده علی نقی میرزاست. جناب میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی شاهنشاه عرصه جهان- خلّد اللّه ملکه- او را به مزاوجت برداشت و صورت تربیت او را بر لوح خاطر عاطر برگماشت.

چهل و چهارم: خال رخسار روزگار رخساره بیگم از بطن مستوره قزوینیه الملقّبه به شهباز خان و گوهری یک دانه در گنجینه جهان است. محمد خان ایروانی امیر تومان به شرف مناکحت او سرافراز شد. پس از مدّت یک سال، عمر آن پیر کهنسال به آخر آمد.

محمد علی خان ماکویی سرتیپ که از بنی اعمام محمد خان است، به جای مشار الیه نشست و همّت بر تربیت شاهزاده آزاده بست.- اللهمّ احفظها.

چهل و پنجم: بهار خرم عرصه آخیشجان، خرّم بهار خانم از بطن مرضیّه مازندرانیه الملقّبه به مهد علیا همشیره نوّاب کامران میرزا [است] و با وجود صغرش، بغایت با فطانت و ذکاوت (۱). خاقان مغفورش از ایّام رضاع، به میرزا علی محمد خان ولد حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک فارس نامزد فرمود و چون هنوز به حدّ تکلیف نرسیده بود، در مهد فراغت آسود. پس از چندی به حباله نکاح میرزا فتحعلی خان ولد دیگر حاجی قوام الملک درآمد و ایّام انتظار سرآمد. تاریخ این عیش مهنّا از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

آن بهاری که بسی خرّم دربار (۲)ملک از جمال و ز کمالش به فلک رفته ندا

بود چون نامزد زاده فرخنده قوام مال و زر فتحعلی خان به رهش کرد فدا

نامزد بود در اول به کهین ترزاده نیست کس آگه در دهر ز حالات بدا

پیش دستی شد ازین تازه بهار خرّم بسته عقد خود آورد به صد رسم و ادا

اختلافات جهان این همه دانی از چیست دهر بگرفته به گردن همه خون شهدا

دری آراست درین سال همایون سوری که روان گشت از آن سور بر افلاک صدا غ)

۱- . ملی: (ذکابت)

۲- . ملک: (در باغ)

خنده زین عیش نمودند [۵۵۳] بسی خرد (۱)و بزرگ بهره زین سور گرفتند بسی شاه و گدا

از چنین قصّه ناگاه که را بود خبرنیست آگاه کس از راز جهان غیر خدا

آن چنان سور که طوف کنان دست زنان آن چنان عیش که بس هوش ربا عقل زدا

خلعت و خواسته دادند به هرکس که رسیدتهنیت را به بر زاهد نو گشت ردا

سال تاریخ وفاتش ز خرد خواست ضمیرخاوری گفت که با فتحعلی خان ابدا چهل و ششم: آرایش بزم خوب رویی، بزم آرا خانم ایضا از بطن مهد علیا و همشیره کامران میرزاست.

از دهانش آید اکنون بوی شیرسرنوشتش تا چه از گردون پیر امید که از بخت کامران باد.

چهل و هفتم: تابنده ماه اوج صباحت، ماه تابان خانم از بطن صبیّه بدر خان زند و خواهرزن میرزا نبی خان بی مانند است. هنوزش لؤلؤ شاهوار ناسفته، و دلاله روزگار در گوشش افسانه [ای] از خواستگاری نگفته است.

چهل و هشتم: مالک ملک خوب رویی، ملک زاده خانم از بطن مخدّره مستوره صبیّه ابراهیم خان دولوی قاجار سردار است و هنوز در کنار مام ستوده نام دلّاله گان را در انتظار. امید که بختش گشاده و اسباب رخت و تختش آماده باد.

چهل و نهم: (۲) بدر آسمان ملاحت، بدر جهان خانم الملقبه به ماه باجی از بطن مخدّره صبیّه حسین قلی خان افشار بیگلربیگی ولایت ارومیه آذربایجان و همشیره نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است.

هنوزش جا به مهد استراحت هنوزش پا به فرق تخت راحت

نسوده مثقبی (۳)دُردانه اونرفته محرمی در خانه او

ندارد کار با بیگانه و خویش نه جز فکر غذایش هیچ تشویش ی)

۱- . ملی: (خورد)

۲- . در تذکره خاوری شرح حال چهل و هشت نفر از دختران فتحعلی شاه را ذکر کرده است.

۳- . ملی:- (مثقبی)

فصل سیم در ذکر زوجات طاهرات حضرت شاهنشاه صاحبقران

بدان که از بدایت ایّام تکلیف تا هنگام وصول او به مینوی شریف، مخفی نماناد که عدد زوجات آن برگزیده کاینات را در مدّت سنوات پنجاه و پنج سال ایّام تکلیف، خداوند جهان داناست و استعلام این حقیقت خارج از حوصله دانایان توانا. اکثر اوقات، محرمان و خواجه سرایان در اکثر کشور ایران گردش می کردند و دوشیزگان ماه پیکر سیم اندام را از هر قبیله و طایفه و هر مذهب و ملت که می پسندیدند به حرم محترم خاقانی می آوردند.

عاشق ز اسلام خرابست، هم از کفرپروانه چراغ حرم و دیر ندانند بالجمله، احدی را بر این فقره وقوف نیست و تعداد ایشان را خدای دانا داند که چیست؛ ولی به مفاد (ما (۱) لایدرک کلّه، لایترک کلّه) موازی سی نفر از زوجات محترمه معظّمه را که اکثری از خانوادهای بزرگ و برخی صاحبان لقب و منصب سترک بوده اند، درین رساله نگاشت و قلیلی از خنیاگران معروف صاحب صنعت را نیز در تلو احوال سردار بازیگران، که در آخر زوجات نوشته شده، مذکور داشت و بقیه را که در سلک آحاد و اواسط بر ادانی زوجات و مطربان بی نام و نشان و خدمه کارخانه جات اندرون همایون بوده اند، کأن لم یکن انگاشت.

چون در طریقه شریعت مطهّره، چهار زوجه به عقد دایمی مجوز است و عاقد از عقد زیاده ازین محترز، لهذا شاهنشاه صاحبقران نیز این طریقه مرضیّه را مراعات فرمود و چهار نفر از زوجات مطهّره را، که در بدایت متّصل به یکدیگر نوشته شده، به عقد دایمی تصاحب نمود [و] بقیه را آنچه در نظر و تصور درآید، از اعالیه و ادانیه کلّا به رسم صیغه معیّنه در سلک جواری اندرون همایون بوده و شبان و روزان به امور خدمات متعلّقه به خود قیام و اقدام می نموده اند- باللّه التوفیق و علیه التکلان.ا)

۱- . ملی:- (ما)

اوّل: حضـرت صـفورا صفوت آسیه فطرت (۱)، آسـیه خـانم والـده معظّمه نایب السـلطنه مغفور عباس میرزا و صبیّه مرحوم فتح علی خان (۲) دولوی قاجـار است. چون از قـدیم الایـام فی مـابین دو طـایفه اوشاقاباش و یخاری باش ایل جلیل قاجار خون ها [۵۵۴] ریخته شـده و با یکـدیگر خونی بوده انـد و تمکین یکـدیگر را به هیـچ وجه من الوجوه نمی نموده، لهـذا در اوقاتی که خاقان شـهید محمـد شاه اول که از طایفه اوشاقه باش بود و اراده عروج بر مـدارج سـروری داشت، جماعت یخاری باش را که مدّعی خون بودند طلب کرده، بنای خون بست گذاشت و عمده شـرط خون بست، وصـلت فی ما بین بود و آن مخدّره عظمی را به جهت برادرزاده خود شاهنشـاه صـاحبقران که در آن وقت ملقب به بابـا خـان بود، عقـد نمود. الحق مسـتوره [ای] بوده به جمیع صـفات حسـنه آراسـته و از هر گونه معـایب پیراسـته. در انـدرون همایون، احترامی تمام او را میسّـر و بانوی حرم سـرای شاهنشاه دادگر بود. در سنه یک هزار و دویست و بیست سرای فانی را وداع کرد و از دفن نعش مطهّره در عتبات عالیات نام و کام برآورد.

دوم: ایضا ساره سیرت مریم عفّت، حضرت آسیه خانم ثانی والده مکرمه نوّاب محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان و صبیّه مرحوم محمد خان قاجار و همشـیره نظام الدوله سـلیمان خان سـردار بود. او نیز به عقد دایمی شاهنشاه تاجدار برقرار و در دار المرز مازندران وداع سـرای مسـتعار نمود. در بدایت حال، زوجه دایمی مرحوم مهدی قلی خان عمّ بزرگوار آن تاجدار بوده و ظهیر الدوله ابراهیم خان عمّ زاده از آن بطن ستوده است. بعد از وفات عمّ مرحوم، به مزاوجت حضرت صاحبقران معیّن گشت و رتبه اش به چندین پایه از زنان اول درگذشت.

سیم: بهترین نسوان روزگـار خیر النسـاء خانم والـده معظمه نوّاب حیـدر قلی میرزا و صبیّه مرتضـی قلی خان عمّ شاهنشاه زرّین لواست که سال ها در ولایت روس به سر برد ود.

۱- . تذکره خاوری: (حضرت مریم صفت و آسیه طینت)

۲- . در نسـخه ملی حسین قلی خان و بیشتر محمد قلی خان آمده امّا تذکره خاوری و اکسیر التواریخ و ناسخ التواریخ، فتحعلی خان دولوی قاجار ذکر نموده اند.

بالاخره در همان مملکت با هزار آه و افسوس بمرد. این مستوره مکرّمه نیز از جمله مخدّرات عقدی بود و حضرت صاحبقران همواره اوقات کمال احترام ازو منظور می فرمود. پس از آن که ولد ارجمندش به نظم امور ولایت گلپایگان عراق شتافت، او نیز به همراهی ولد ارجمند رفته در آن سرزمین اقامت یافت. در همان جا سرای زندگانی را وداع نمود [و] در اراضی مقدسه عتبات عالیات به فراغت آسود.

چهارم: مریم بیت المقدس عصمت، حضرت مریم خانم والده معظّمه شیخ الملوک شیخ علی میرزا و صبیّه مرضیّه شیخ علی خان زند است و در مرحله عفت و عصمت بی مانند. او نیز چون زوجات مذکوره ثلاثه به عقد دایمی مقرّر بود و به سبب این نسبت شریف، افتخار بر سایر همگنان می نمود. در اوقاتی که ولد ارجمندش ایالت ولایات ملایر و تویسرکان را یافت، او نیز بر سر اقطاع موروثی آباء و اجداد شتافت.

مدتی در آن ولایت زندگانی بسزا کرد تا از شرف زیارت بیت اللّه الحرام و قبور ائمه انام نام برآورد. پس از مراجعت از زیارت، سرای فانی را وداع نمود و در جوار ائمه طهارت اطهار- صلوات اللّه علیهم- آسود.

پنجم: نیکوترین مستوره ایوان شاهنشاه انجم تحشّم، حضرت خیر النساء خانم صبیّه مرضیّه پادشاه مملکت خراسان شاهرخ شاه نبیره نادر شاه افشار بود و الحق چنان مستوره [ای] بزرگوار، مزاوجت چنین شاهنشاهی تاجدار را سزاوار می نمود. در اوقاتی که خاقان سعید شهید محمد شاه اوّل مملکت خراسان را مسخّر ساخت، به خواستگاری این مخدّره کبری از آن خانواده عظمی به جهت مزاوجت شاهنشاه زرّین لوا پرداخت.

مدتی در حرم سرای خلافت به احترام می زیست تا بالاخره بلا عقب مانده، دیده بخت بر کوتاهی ایّام روزگارش گریست.

ششم: بدر آسمان جلالت، بدر النساء خانم صبیّه محترمه حاجی مصطفی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران نامدار می بود و در روزگار مزاوجت شاهنشاهی در اندرون همایون با کمال عظمت و اقتدار زندگانی می نمود. غیرت فطرتش تحمل بار

گران هم چشمان [۵۵۵] متعدّده را نیاورده با کمال غیظ و خشونت طبیعت غیور را راضی به مفارقت کرد. شاهنشاه آگاه، وثیقه اطلاق عنان را بر گوشه مقنعه او بسته مطلّقه اش ساخت. معزی الیها نیز بلا-عقب مانده به زیارت بیت اللّه الحرام و زیارت ائمه انام پرداخت. بعد از مراجعت، در دار الخلافه طهران وداع سرای زندگانی نمود و پس از نقل نعش در جوار روضه عتبات عالیات آسود.

هفتم: گوهر کان اصالت و نجابت حضرت گوهر خانم صبیّه مرحمت پناه میرزا محمد خان قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران است. در عنفوان جوانی، وداع سرای زندگانی نمود و یک نفر صبیّه ازو به یادگار بود که [در] فصل احوال بنات نوشته شد.

هشتم: سلطان ملک خوب رویی، ملک سلطان خانم صبیّه مرضیّه ابراهیم خان دولّوی قاجار سردار با اقتدار است و از فقدان بخت و محرومی از حضرت صاحبقران با تاج و تخت، به جای فرزند دلبند، موالید حسرت متوالیه اش در کنار. یک صبیّه از بطن او در روزگار به یادگار باقی است که ذکر او گذشت و پس از رحلت خاقان مغفور و انقضای ایّام مانعه، راضی به مزاوجت محمد امین خان نسقچی باشی عموزاده خویش گشت.

نهم: بانوی حرم سرای جلالت، حضرت بیگم خانم صبیّه محترمه صادق خان کرد شقاقی است که پس از قتل سلطان سعید شهید به ادّعای خودسری پرداخت و با صاحبقران رشید هنگامه ها برپای ساخت. بالجمله، مخدّره معزی الیها مستوره ای است در حجر عفاف پرورده و از جامه خزانه جلالت، لباس فاخره دربر کرده. رفتارش به طرز بنات ملوک است و با اعالی و ادانیش، به رسم بزرگ منشی سلوک. چون اولادی به هیچ وجه نداشت، حضرت اعلی، نوّاب شاهزاده سلطان سلیم میرزا را چنان که گذشت به او گذاشت. هنوز در قید حیات مستعار است و در ولایت قزوین صاحب ضیاع و عقار.

دهم: بزرگ زاده متعالیه، حضرت خانم کوچک صبیّه مرضیّه محمد تقی خان ولد صادق خان زند است که بعد از فوت کریم خان وکیل، ادعای خودسری داشت و بعد از

عاقبت کار، سربرسر این کار گذاشت. بالجمله، این مستوره معظّمه، یکی از جمله زوجات محرمه محترمه بود و محرمیتش به مرتبه [ای] که خاقان مغفور او را ناظر اندرون و مباشر طبخ ناهار و شام سرکار همایون فرمود. او نیز در انجام این کار کفایتی کامل داشت و دقیقه [ای] از دقایق اهتمام را فرو نمی گذاشت. طبخ خاصه را به قدر کفایت یک نفر خود پرداختی و سرهای ظروف را مهر نموده در حضور همایون بازساختی.

نوّاب شاهزاده محمد مهدی میرزا در حجر تربیت او پرورده شده، از خود به هیچ وجه اولادی نیاورده است.

یازدهم: نوش داروی شفاخانه آفرینش، نوش آفرین خانم از صلب بدر خان زند است که در عهد دولت زندیه، سرداری بی مانند بوده و از سیاست خاقان شهید، دیده بینا بر رخسار نابینایی گشوده. اولاد ذکور این زوجه، که مسمّی به طهمورث میرزا بود، در طفولیت از دامان مادر رمید و دو صبیّه برگزیده ازو مخلّف گردید. یکی زوجه محترمه میرزا نبی خان امیر دیوان است و دیگری هنوز بر خوان تربیت والده معظّمه میهمان.

دوازدهم: خاتون حرم سرای جان خاتون خانم (۱) صبیّه مرضیّه محمد علی خان زند سردار دولت زندیه و از جمله زوجات محترمه اندرون سرای شوکت بهیّه است. والده معظمه نوّاب حاجی شاهقلی میرزاست و در مراحل لوازم اصالت و نجابت، بی مثل و همتا. طایف بیت اللّه الحرام است و زایر قبور ائمه انام [۵۵۶]. در ولایات سیلاخور و کزّاز صاحب اقطاع آباء و اجداد است و در دار الخلافه طهران مالک اسباب و اوضاع زیاد.

سیزدهم: بزرگ منش (۲) آسیه روش، بی بی کوچک خانم. چون در بدایت حال از اواسط الناس بوده، لهذا احدی از اسم و رسم ایل و عشیره اش (۳) اطلاع حاصل ننموده است. برادرش محمد صادق خان الملقّب به آقا جانی خان بروجرد مسکن اصفهانی الاصل (۴) که چندی در دار السرور بروجرد حکومت کرده و خود معزی الیها ازل)

۱- . تذکره خاوری: (خاتون جان خانم)

۲- . تذکره خاوری: (مستوره بزرگ منش)

۳- . تذکره خاوری: (والدش)

۴- . ملی: (اصفهانی اصل)

فرط فتنه زایی ذات، نوّاب محمد ولی میرزا را به عمل آورده است. اولادش منحصر به شاهزاده مذکور است و او هم از قراری که مذکور شد، به سوء خلق و سیّئات عمل مشهور. به شرف زیارت بیت اللّه الحرام مشرّف گشت و در سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت ازین دارفانی درگذشت.

چهاردهم: بدر منیر سپهر عصمت، بدر جهان خانم صبیّه مرضیّه محمد جعفر خان و نبیره قادر خان عرب حاکم بسطام است و والده مغفوره (۱) حسین علی میرزا فرمانفرمای با احتشام. در اوقاتی که سلطان سعید شهید- أنار اللّه برهانه- به تسخیر ولایت بسطام شتافت، آن مستوره معظّمه را به مزاوجت خاقان مغفور دریافت.

هنگامی که ولد ارشدش به فرمانفرمایی مملکت فارس نامزد گردید، او نیز به مرافقت پسر خجسته سیر به دار العلم شیراز رفته، استراحت گزید. چندی سرّا و جهرا در کار مملکت مداخلات نمود تا کاروان سالار اجل، زمام بختی جانش را از دست ساربان طبیعت ربود.

پانزدهم: مستوره فاطمه سیرت خدیجه سریرت، خدیجه خانم، بنت مرحوم محمد خان عزالدینلوی قاجار سردار و از منسوبان قریب والده معظمه صاحبقران تاجدار بوده. الحق تاکنون خاتونی به این عظمت و جلال بر مسند عزّت و اقبال ننشسته و عقد گوهری بدین طراوت و جمال در رشته وجودی نپیوسته است. در رعایت ادب با زبردستان و حمایت عجب با زیردستان و حسن خلق و محاسن و رسوم همّت و فنون عصمت، آنچه در حق او سرایم هنوز کم است و این محبوبه عفیفه، لطیفه [ای] از لطایف عالم. در اوقاتی که مرحوم والدش در ولایت بسطام حکمروا بود، صبیّه سبزواریه مطبوعه [ای] را به خدمت گزاری (۲) او برگزیده، روانه دار الخلافه طهران نمود. مدتی در حجر تربیت او به عزّت و استراحت زیست تا این که به تقاضای شوهر به جانب خاتون نیک اختر به دیده مکر و خدیعت می نگریست. حضرت خانم را در این واقعه و مواقعهی)

۱- . تذکره خاوری: (معظمه)

۲- . تذکره خاوری: (خدمتکاری)

راجل یافت و از فرط جهالت و حماقت به زاویه سوءتدبیر شتافت؛ زهری جان گزای در شربتی تعبیه کرد و آن خاتون حرم سرای عزّت بعد از تناول، چنان خفت که دیگر سر بر نیاورد. به حکم شاهنشاه آگاه، آن عفریت جانکاه را بر دو خمپاره گران گذاشتند و سایر خدمه اندرون و خدّام بیرون حساب ها از کار برداشتند.

شانزدهم: سنبل باغ عفت فاطمه باجی، اعنی حضرت فاطمه خانم الملقّبه به سنبل باجی، از زوجات محترمه دارای دوران و از اعاظم زادگان بلوك و راهبر کرمان و والده معظمه نوّاب فتح اللّه میرزا شاهزاده والاشأن است. در ایامی که سلطان شهید سعید به قتل و اسر اهالی ولایت کرمان پرداخت، این مخدّره مستوره را در سن هفت سالگی به اسیری گرفته نامزد حضرت صاحبقران ساخت. حسن رخساره و محاسن رفتارش، به طرزی مطبوع طبع مشکل پسند شهریاری گردید که در اندك زمانی به مدارج عالیّه خانمیّت و خاتونیّت [۵۵۷] رسید. از بس در مراحل خانمیّت ممتاز بود، حضرت صاحبقران، خانم مطلق خطاب می فرمود و عرایض او را در باب مصلحت جویی امور جمهور شاهزادگان اناث و ذکور و زوجات عفّت دستور و محرمان نزدیك و دور می شنود. اولاد امجادش از ذکور و اناث همه محترم بودند و بر سایر امثال و اقران ادعای برتری می نمودند. بالاخره به سبب صفای نیّت به زیارت بیت اللّه الحرام شتافت و پس از زیارت قبور ائمه انام به دار الخلافه طهران آمده آرام یافت.

هفدهم: جهان جان را جان جهان، حضرت بیگم جان (۱). این نیز از زوجات محترمه دارای علّیه و در اصل قزوینیه، والده ماجده نوّاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله البهیّه است. نجابتی جبلّی ذات او بود که در اندك زمانی از محاسن رفتار و محامد کردار، مطبوع طبع خاقان جهان گشته، ترقّیات عظیمه نمود. خدمت وجود همایون اقدس اعلی در هنگام خواب و بیداری به او محوّل و در میان زوجات محترمه درین فن شریف بی مثل و بدل بود. معزی الیها با والده نوّاب فتح اللّه میرزا در مراسم عزّت و اعتبار وم)

۱- . تذکره خاوری: (بیگم جان خانم)

خدمت گزاری صاحبقران تاجدار، همدوش بودند و روزبه روز از بروز حسن خدمات شایان بر مراتب (۱) اعتبار می افزودند. در بدایت حال، وجاهتی به کمال داشت و در اواسط سنّ، روی همّت به زیارت مکّه معظّمه گذاشت.

از قراری که در اصل این روزنامچه همایون ذکر شده، در آن سال همایون، جناب حاجی میرزا علی رضای شیرازی خلف حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق دیوان اعلی امیر حاجّ ایران بود و در ولایت ارزنه الروم با بی اندامی های آن مرز و بوم تحمّلات و تجملات نمود. بالاخره همان بی اندامی ها باعث خرابی بنیان دوستی دولتین علیّتین گردید و به سرحدّات ولایت روم، از دستبرد سرحدداران این مرز و بوم، رسید آنچه رسید. بالجمله، مستوره معظمه مذکوره در سنه یک هزار و دویست و چهل، روی از عالم برتافت و به سبب کثرت حسن ذات، به روضه رضوان شتافت.

هجدهم: شیرین دیار ارمن صباحت، حضرت آغا بیگم (۲) الملقبه به آغا باجی (۳) از زوجات معظّمه مکرّمه صاحبقران مهرایاغ و صبیّه مرضیّه ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است.

در سنه یک هزار و دویست و سیزده هجری، که یک سال بعد از جلوس همایون بود، مرحوم خان جوانشیر، به سبب دلیری امرای آذربایجان، در کار سرکشی و طغیان از عاقبت کار خود متوهّم گشته، فرزند دلبند خود را به جهت اطمینان امنای دولت مصلحت کیش به دربار معدلت اندیش فرستاد و حضرت اعلی، وجود او را مغتنم و محترم شمرده، در اندرون همایونش احترامی تمام داد. چون از قرار تجربه معلوم شد که مخدّره مذکوره عقیمه است و از فقدان اولاد به غایت سقیمه، لهذا حضرت اعلی نوّاب شاهزاده کیکاوس میرزا را که از بطن مطربه شیرازیه بود، به فرزندی او عنایت فرمود.

معزی الیها نیز همّتی ملوکانه بر تربیت او بست. از قراری که ذکر شده، به نیابت آن معظمهد.

۱- . ملی: (مراجعت)

۲- . ملی: (آقا بیگم)

۳- . ملی: (آقاباجی)؛ تذکره خاوری:+ (بعد از فوت والده ملک آرا به عقد دائمی درآمد)؛ لازم به ذکر است که (آقا) و (آغا) هر دو واژه ای ترکی مغولی است؛ (آقا) برای مرد و (آغا) برای زن به کار می رود. مثل گوهرشاد آغا همسر شاهرخ بهادر تیموری که مسجد گوهرشاد را در مشهد مقدس بنا نهاد.

بر مسند ایالت دار الایمان قم نشست. عمارت قصر کاوس که قریب به امامزاده قاسم بلوک شمران و از مستحدثات شاهنشاه زمان است، ییلامیش آن مستوره را معیّن گشت و در ایّام تابستان، اوقات شریفه اش در آن مکان به خوشی می گذشت.

بالجمله، در سالی که جناب سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیّه انگریز به دربار معدلت آمیز به جهت تأکید معاهده میمونه آمد، زوجه محترمه اش نیز از جانب مخدّره پادشاه ذی جاه انگریز و هندوستان به جانب بانوی حرم سرای شاهنشاه صاحبقران سفیره بود. [۵۵۸] حضرت اعلی سفیره مزبوره را در اندرون همایون احضار فرمود.

اگرچه بانوان و خاتونان از ملک زادگان و امرازادگان در حرم سرای اعلی زیاده از اندازه به هم می رسید، ولیکن حضرت اعلی، این مخدّره معظّمه (۱) را به جهت شهرت در اصالت حسب و نسب، به بانویی حرم محترم برگزید. عمارت مرغوبی مشهوره به (طنابی) از اندرون همایون را زینت دادند و تختی مرصّع در وسط ایوان نهادند و جمیع نسوان اندرون از خاتونان و خدمه، سر تا پا مکلّل از جواهر، در دور دایره حیاط جای به جا ایستادند. حضرت معظمه با تاج و جیقه مجوهر و کمر و بازوبند و سایر اسباب آراسته از لعل و گوهر و لباسی از هر فاخر افخر بر فراز تخت فلک فرّ تکیه کرد.

حضرت حاجی میرزا علی رضای شیرازی خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، که انجب و اشهر از جمیع محارم اندرون همایون بود، زوجه محترمه ایلچی را برداشت و به طریقی که سفرای بزرگ را به حضور سلاطین سترک می برند، روی به اندرون همایون گذاشت. در پیشگاه حضور عالیه چون سالاربار عرض کرد و حضرت علیّه زوجه ایلچی را خواسته به اندرون ایوان آورد. نامه [ای] که از جانب زوجه پادشاه ذی جاه انگریز داشت، با یک قطعه عنبرچه تمام الماس، که مبلغ هفت هزار تومان قیمت آن بود، در گوشه تخت و خدمت آن بانوی آسمان رخت بر زمین گذاشت. تا آن روز، دیده روزگار عشرت آموز، آن همه اساس شوکت و جلالت و آن همه نسوانئم

۱-. آغاباجی خانم

جواهرپوش در یک ساحت و ناحیت ندیده بود. گوش هیچ آفریده [ای] نیز در هیچ روزگار نشنیده.

بالجمله، معزی الیها در سنه یک هزار و دویست و چهل و هشت در دار الایمان قم ازین دارفانی درگذشت و حسب الوصیّه در همان خاک پاک مدفون گشت. تاریخ وفاتش از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

زوجه شاه جهان حضرت آغاباجی آن که از حکم شهنشاه جهان حاکم قم

کارها کرد در آن ملک و فزود آبادی پایه قم بگذشت از سر این نه طارم

مسجد و مدرسه، بازار و رباط و حمام آن قدر ساخت که افلاک در آن آمد گم

شیروَش بود، غلامان بدرش کز غمشان به زمین سود و همی شیر فلک رشته دم

بس که دیندار درین دار همی دشمن بودفرقه [ای] را که به شأن است به فرقان ملهم

آن ملک زاده شوشی که ز فرط اجلال خانمان را به حریم شه ایران خانم

شاه را بود به او مهر و عنایت افزون هر دو تن آدم اوّل شد و حوّای دوم

نگرستند به او عالمی از چشم حسدچشم زخم آمد و گم گشت ز چشم مردم

حجله اش را شدی آن مهر همی مجمروارمه نو نیز ز شبرنگ وی آن گوشه سم

چیست دانی تو کبودی فلک جاویدان جامه خویش همی زد به عزایش در خم

خاوری از پی تاریخ وفاتش بنوشت شده در ملک جنان عرصه آغا بیگم (۱) نوزدهم: زینت مهد عصمت، حضرت زینت خانم، صبیّه مرضیّه احمد خان مقدّم بیگلربیگی ولایات مراغه و تبریز و لعل گوهربارش، هنگام تکلّم از فرط شیرینی [۵۵۹]، شکرریز، در سنه یک هزار و دویست و بیست و هشت، که چمن اوجان آذربایجان محل نزول اردوی همایون اعلی گشت، صاحبقران نامدار میل به مزاوجت آن دوشیزه حجاب عزّت نمود و جناب حاجی میرزا علی رضای شیرازی را که از اعاظم محارم اندرون بود،م)

۱- . در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست؛ ملی: (آقا بیگم)

به آیینی شایان به جهت نقل و حرکت آن ماه تابان به جانب مراغه گسیل (۱) نمود. در حقیقت مهری را از عقب ماهی و غلمانی را به خواستگاری حوری و آفتابی را به طلب نوری و گنجی را به خواهش مخزنی و شمعی را به جانب انجمنی فرستاد و قلب فسرده مؤلّف را که با آن دوست موالف کمال الفت داشت، چون سپند بر آتش حسرت مهجوری نهاد.

مثنوی:

بگیرید زنجیر ای دوستان که پیلم کند یاد هندوستان بالجمله، بعد از ورود به دار الخلافه طهران، بلافاصله هودج زرنگار آن پرورده مهد اعتبار را نیز آوردند و صیغه مناکحت به رسمی شایسته جاری کردند. پس از انقضای مدّتی از ایّام عشرت و انبساط، زیارت عتبات عالیات دامنگیر آن ذات خجسته صفات گشت و بعد از شرف زیارت چندی نگذشته ازین دار فانی در گذشت.

بیستم: مهره مهر صاحبقران خورشید طلعت، مهر نسا خانم، صبیّه محترمه محمد خان و نبیره مرحوم شهباز خان کرد دنبلی و همشیره مکرّمه محمود خان قوریساول باشی دیوان اعلی، که مدتی اجداد و اعمام و پدر و برادرش در مملکت خوی بلکه در اکثر ولایت آذربایجان حکمروا بوده اند؛ در اوقاتی که امیرکبیر سلیمان خان قاجار قوانلو در ملك آذربایجان سردار و با اعتبار بود، مستوره معزی الیها را به جهت خویش خواستگاری نمود. بعد از وفات خان مزبور، در جرگ جواری حرم محترم شهریاری منسلك، و سلسله التفات داور دوران را درباره خویش محرّك آمد. او نیز از جمله زوجات پسندیده اندرون همایون بود که دقیقه [ای] از خدمات حضور اقدس تغافل نمی نمود. در سفر و حضر، الی غیرالنهایه غم خوار و مشغول تیمار حضرت صاحبقران تاجدار و شب های سفر بر بالین آن شهریار تاجدار تا صبح بیدار و هشیار می زیست و بر اطراف خوابگاه همایون به رسم کشیکچیان می نگریست و او را به هیچ وجه من الوجوه ازل)

۱- . ملی: (بسیل)

ذکور و اناث نیست. از وفور سعادت فطری که داشت، دو دفعه (۱) به زیارت بیت اللّه الحرام و حرم محترم رسول کرام (ص) روی گذاشت. اراده مجاورت در عتبات عالیات را دارد و امید که جناب احدیّت او را محفوظ و پاینده بگذارد.

بیست و یکم: ستوده خانم حرم سرای جلالت، حضرت بیگم خانم، صبیّه مرضیّه امام قلی خان افشار که بیگلربیگی ولایت ارومی آذربایجان بوده و والده محترمه نوّاب قاسم میرزاست، که کلک سخن سرای احوال او را مفصّلا ذکر نموده است.

خاتونی بزرگ منش و بانویی نیکوروش بود و آثار بزرگی و نجابت از افعال پسندیده او کالشمس فی رابعه النهار همواره تراوش می نمود. در دار دنیای فانی کامی از زندگانی ندیده و با چندین هزار حسرت در حجله خاک آرمید.

بیست و دویم: خجلت ده شمس و قمر، حضرت قمر نسابیگم، صبیّه مرضیّه حسین قلی خان و نبیره امام قلی خان افشار است و بعد از وفات عمّه معظّمه، آرایش ایوان قبول شاهنشاه تاجدار. او نیز چون عمّه برگزیده، صاحب اخلاق ستوده و بعد از وفات آن مستوره، اوضاع و مخلّفات او را پرستاری می نموده است. والده محترمه نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است و در دار الخلافه طهران، ضیاع و اوضاع فراوان [دارد].

بیست و سیم: دوستدار بهترین زنان، حضرت نسا باجی خانم. اصلش از محال طالش و آباء و اجدادش از معارف ارباب [۵۶۰] رزم و چالش. چون اولادی از ذکور نداشت، لهذا حضرت اعلی در زمان طفولیت نوّاب ظلّ السلطان، او را به تربیت و پرستاری وی گماشت. رفته رفته به والده علی شاه مشهور و [از] این نسبت شریف، زبانزد اهالی نزدیک و دور شد. او را یک صبیّه بود و از قراری که مذکور گردید، با علی محمد خان دولّوی قاجارش عقد نمود.

بیست و چهارم: نیکوتر زنی از نسوان روزگار، خیر النسا خانم، صبیّه مرضیّهد)

۱- . ملی: (ورود)

مجنون خان پازوکی کرد ساکن قریه پلشت (۱) ورامین ری و از چهر زیبا و قد رعنا، آرایش ایوان کی بود. در ایّام دولت خاقان مغفور، در اندرون عصمت دستور با کمال جلالت و احترام زندگانی می نمود. بهره [ای] از اولاد به جز یک دختر نداشت و آن را هم از قراری که مذکور شده به عقد دایمی ابراهیم خان ناظر، خلف مرحوم صدر اصفهانی گذاشت.

بالجمله، مادر و دختر هر دو در مرتبه کمال، معصومه و عفیفه اند و با کمال قدرت توانایی، به غایت بردبار و ضعیفه. امید که روزبه روز بر مسند زندگانی متمکّن و از حوادث ناگهانی ایمن باشند.

بیست و پنجم: بهترین بنتی از بنات امّهات و آباء، حضرت ننه خانم، بنت مرضیّه محمد خان مازندرانی پازواری بارفروشی که در اصل خراسانی بوده و همشیره محمد مهدی خان المتخلّص به شحنه، که سال ها در دار العلم شیراز و دار السلطنه اصفهان متدرّجا شحنگی و سرداری و یوزباشی گری می نموده است. این مستوره معظّمه در مرحله محرمیّت در حضرت خاقان مغفرت آیت، دخلی به نسوان دیگر نداشت و اوقات شبان و روزان خود را پیوسته به انجام خدمات اختصاصی حضرت اعلی می گماشت.

حریف خواب بود و انیس بیداری. رفیق راحت بود و شفیق بی قراری. هنگام صحبت حبیب بود، در وقت علّت طبیب. در غذاهای حضوری تصرف می کرد و در البسه ضروری کمال تلطّف به عمل می آورد. تا او حضور نمی داشت، اوضاع ستّه ضروریه به هم نمی گذاشت. از معزی الیها دو صبیّه به وجود آمد که از قرار نگارش دو امیرزاده عالی شأن، یعنی دو موسی خان نام ایشان را خواستگاری می نمودند و هر دو داماد ناکام در عالم بدانی به عالم جاودانی رفته به استراحت غنودند. مستوره معظّمه را زیارت مکّه معظّمه به خوش ترین وجهی روزی گردیده، همچنین از زیارت سایر روضات مقدّسه به کمال خرّمی و بهروزی رسید.

بیست و ششم: بهار گل بدن و نگار سیمین تن، حضرت گل بدن خانم الملقبّه بهان

۱- . شهر پاکدشت امروزی در شرق تهران

خازن الـدوله العلیه و والده معظّمه نوّاب شاهزاده بهمن میرزا الملقب به بهاء الدوله البهیّه است. در روزگاری که سلطان سعید شهیـد به خرابی ولایت تفلیس شتافت، این مستوره و جمعی دیگر از ترسازادگان را یکی از کسان مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الـدوله شیرازی به اسیری دریافت. از جمله جواری جناب اسـد اله خان ولـد اعتماد الـدوله مـذکور شـد و بعد از ظهور حادثه حاجی مزبور، منظور نظر شاهنشاه عـدالت دستور آمـد. از فرط زیبایی رخسار و شیرینی گفتار و رعنایی رفتار، در قلب همایون به محبوبیت جا کرد تا رفته رفته از رتبه صندوقداری حرم محترم نام برآورد. قبل از لقب خازن الدوله گی، سجع مهر قبوضش چنین بود:

سجع مهر معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان بعد از آن که ترقّیات عظیمه به جهت او حاصل گردیـد و از لقب ارجمند خازن الدوله گی به اعلی مدارج مباهات رسید، کرورات نقدینه و جواهرآلات ثمینه و ظروف و اوانی زرّینه و سیمینه و مسینه و طاقه جات پشمینه و البسه و اقمشه و فروش زرّین و سیمین و ابریشمین و غیره و انواع قطعات یشم و بلورین و ساعات و سایر صنایع هفت اقلیم و مصاحف و دعوات و کتب و مرقّعات از [۵۶۱] علـوم و خطوط متنوّعه و اسلحه و ادوات و جلود حیوانات و صنایع استادان صورت نگار و بـدایع میناکاران مانی آثار، از یک صـد کرور بـدون ثبت و سیاهه تحویل او بود و بالاستقلال و الانفراد با حصول اعتبار زیاده در هریک دخل و تصرف می نمود، ولی از فرط دیانت و امانت پوشی، خردلی و دیناری از اسباب تحویلی را بـدون اذن و اجازه حضرت سلطنت به احدی، حتّی ولـدان و نزدیکان خود نمی داد و حقّه این اسرار را در نزد احدی سرنمی گشاد.

لمؤلفه:

هر آن پیکـان کزان مژگـان کنی در سینه ام پنهـان نگه دارد دلم از جـان بلی خـازن امین خوش تر بالجمله، معزی الیها سالیان بسیار در اندرون همایون با کمال عزّت و اعتبار

می زیست تـا بر فقـدان بخت و قضـیّه هایله صاحبقران با تاج و تخت، از ابر دیـدگان ماننـد باران نیسان گریست. چون بعـد از رحلت خاقان مغفور، در انـدرون همایون کاری نداشت، لهذا روی عزیمت به زیارت کعبه امم گذاشت. در اوقات نگارش این نامه مراجعت کرد و از نزول به اندرون همایون و توقف در مسکن قدیم نام برآورد.

بیست و هفتم: طاوس زرّین تاج خوش خطوخال ریاض ملاحت، حضـرت طاوس خانم الملقبه به تاج الـدوله العلیّه. مخـدّره ای است اصـفهانیه و والـده ماجـده نوّاب سـیف الـدوله البهیّه. طـاوس زرّین مآلی بود در روضه بزم شـهریار جهان و طوطی خوش خطوخـالی در قفس آغوش پادشـاه زمـان؛ همـای همایون بختی بر عرشه تخت حضـرت ظلّ اللهی سایه افکن و شـهباز چنگال سختی در اوج هوای شاهنشاه بال زن؛ عنقای قاف نیکویی و عندلیب باغ خوب رویی بر شاخسار سـرو ریاض و دولت؛ تذروی خوش رفتار و در کوهسار دیار عزّت، کبکی پر نقش و نگار. دل های مشـتاق در چمنزار فراقش، قبره (۱) آثار لرزیدی و جان های عشّاق در دام اشتیاقش، گنجشک صـفت به خود تپیـدی (۲). از فرط ملاحت و حلاوت، شور شـیرین در جهان انـداخته و شیرین آسا به دلربایی خسـرو زمان پرداخته است. محبوبه [ای] که در بسیط خاک آفریده، همسر نداشتی و از فرط محبوبیّت و طنّازی، لحظه [ای] دارای دوران را از یاد خود فارغ نگـذاشتی. نعم البـدل مسـتوره مرحومه طوطی خانم (۳) بود که در بدایت دولت قـاهره رتبه محبـوبیت داشت و در بحبوحه جوانی، وداع سـرای زنـدگانی کرده هزاران داغ حسـرت بر قلب دارای دوران گـذاشت. مقبره [ای] در بـاغ واقعه در سـمت مغربی بقعه شاهزاده عبـد العظیم به جهت او ساخته و قاری و خادم با مرسومات و ادرارات سالیانه پرداخته آمد. این طاوس رعنا بر آن طوطی زیبا افضل شد و در حقیقت آن ثانی و این اول.

بالجمله، عمارات ملوکانه متعدده برحسب فرمایش خدیو زمان به جهت نشـیمن او ساخته شد و در اندک زمانی سـراپرده عزّت و محبوبیّتش سر بر اوج چرخ برینم)

۱- . چکاوک

۲- . ملی: (طپیدی)

۳- . ملی: (طوبی خانم)

برافراخته، آستان علیّه اش مرجع اکابر و ملجأ اصاغر گشت و رتبه قابلیّتش از هرچه بر زبان قلم آید، درگذشت. در مراسم ریزش و بخشش نام زبیده خاتون را اسباب و اوضاع در عرصه جهان نام برآورد. بدون اغراق، جواهرآلاتی که همواره اوقات زینت سر و بر می نمود، از روی قیمت ارباب خبرت زیاده از دو کرور بود. چرخ کبود برخلاف آنچه هست و بود، با او بنای خوش سلوکی داشت و در فراوانی و زیبایی اولاد و عزّت و دولت زیاد و مرجعیّت اهالی بلاد و محبوبیت شاهنشاه مروّت نهاد [۵۶۲] آرزویی در دل او باقی نگذاشت. آرزویی که گاهی پیرامون خاطرش می گردید و به وصل آن نمی رسید این که، در روزگار، همتایی از هیچ رهگذر به جهت خویش ندید. هنگام رحلت صاحبقران اعظم از دارفانی، در رکاب بود و چندی در دار السلطنه اصفهان نزد ولد ارشد خود، نوّاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمروای آن ولا توقف نمود. از فرط حسرتی که از فقدان بخت جمع آورد، سجع مهر خویش را بر صفحه نگین چنین نقش کرد؛ سجع مهر:

بر زمین ریخت فرق افسر تاج خاک غم کرد فلک بر سر تاج اکنون باز از فرط معدلت شاهنشاه بنده نواز، احترامی به مرتبه کمال دارد و در همان عمارت اندرونی سرکار اقدس، اوقاتی به فراغت می گذارد.

بیست و هشتم: برگزیده بنت مادر ایّام ننه خانم الملقبه به مهد علیا؛ مخدّره [ای] مازندرانیه و والد مکرمه نوّاب کامران میرزا و اورنگ زیب میرزاست. والدش (۱) در آن ولایت دلّاک بود و بعد از مقدمه نزول او به اندرون، برادرش عبد الله نام در سرکار همایون خاصه تراشی (۲) می نمود. چون بخت میمونش موافق افتاد، روزگارش بر مسند عزّت و محبوبیت تکیه داد. از فرط صباحت رخسار و ملاحت گفتار، منظور نظر صاحبقران نامدار گردید و در اندک زمانی به اعلی مدارج عزّت و افتخار رسید. لقبش)

۱- . تذکره خاوری:+ (با برادر)

۲- . خاصه تراش: سلمانی مخصوص پادشاه (ر. ک: دهخدا، ذیل خاصه تراش)

مهد علیا تا آن اوقات به هیچ یک از زوجات محترمه داده نشده بود و شاهنشاه آگاه از وفور محبت و میل خاطر، این لقب شریف را بر او اطلاق فرمود. در اندک زمانی صاحب مایه و پایه گشت و مراتب عزّتش از هرچه به گمان آید، درگذشت. اولاد امجادش از اناث و ذکور احترامی تمام داشتند و از وفور احترام، داغ رشک و غیرت در قلب خاص و عام می گذاشتند. بعد از وفات خاقان مغفور به زیارت مکّه معظّمه شتافت و با نیل مرام، مراجعت کرده در دار الخلافه طهران آرام یافت.

بیست و نهم: بازار حلاوت، تنگی پر از شکر ناب، حضرت نبات خانم از طایفه بنی اسرائیلیه دار المرز مازندران و در حسن ملاحت نیکویی و صباحت، اعجوبه زمان و در سلک زوجات محترمه صاحبقران زمان بود. در سن هفت سالگی در حجر تربیت حضرت جعفر قلی خان عمّ کامران صاحبقران جهان پروریده شد و بعد از قتل جعفر قلی خان مزبور در حرمسرای سلطان سعید شهید آرمیده و از فرط طنّازی و وفور غمّازی، مهر از گنجینه دلربایی گشود و دل از دست صاحبقران دلباز به انواع طنّازی و ناز ربود. بعد از انقضای اندک زمانی ز پرده ها (۱) به در افتاد رازهای نهانی. سلطان شهید که آلت مزاوجت نداشت و این نوع زیباشاهدان را در اندرون همایون بیکار نمی گذاشت، این مخدّره را با صاحبقران نامدار صیغه مناکحت خوانده، هر دو را بر مسند عزّت و کامرانی نشاند. رفته رفته از محاسن ذات و صفات کارش در آن حضرت، رونقی کامل یافت و به اعلی درجه خانمیّت و معقولیت [۵۶۳] شتافت. در اندرون اعلی، صاحب دو اولاد شد و هر دو در سنّ طفولیت روانه دیار میعاد آمد. آن ستم زده از فقدان اولاد همواره دلتنگ بود و صاحبقران معظّم نیز از فرط دلتنگی او در نگاهداریش تردید می فرمود.

بعد از طرد و قتل جناب مرحمت مآب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی که مسند وزارت به وجود فایض الجود حضرت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم آرایش دید، صاحبقران معظّم با التفات، باطن و ظاهر راا.

۱- . ملی: پردها.

درباره آن وزیر مکرّم به مرتبه کمال رساند. مستوره محترمه را به همخوابگی او برگزید.

به قانون شریعت مطهّره، عقد دائمی آن هر دو را باهم بستند و با اوضاعی شایسته و ساعتی خجسته از حرمسرای سلطنت به حریم حرمت وزارت نقل و تحویل کرده به عزّت و کامرانی باهم نشستند. در مدّت دولت خداداد این نوع التفات، درباره هیچ یک از امنای شوکت قوی بنیاد دست نداد و این خاتم اقبال در انگشت هیچ یک از وزرای نیکو نهاد به این نیکویی نیفتاد.

بالجمله، روزبه روز اعتبارش به اندازه [ای] رسید که با زوجات ملوک اطراف [و] مخدّرات فرماندهان اکناف کارش به مراوده مکاتبه کشید. ناظم امور شوی فرخنده خوی گشت و از وفور کفایت و کاردانی، نام نیکش از اقصی بلاد عالم درگذشت. بعد از وفات روح معظّم، اعنی صدراعظم، به زیارت بیت اللّه شتافت و پس از مراجعت با اقطاع و اوضاع فراوان در دار الخلافه طهران به فراغت آسودگی آرام یافت. چند سال نیز در عهد این دولت معدلت آمیز زنده بود. بالاخره از اجل حتمی وداع سرای زندگانی را نمود.

تاریخ وفات او از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید:

تیغ ستم برآمد جان ها ز بُن درآمدجسم ستم کشان را انداخت در تلاطم

زهر بلا اثر کرد در جان خلق سر کردنام نبات خانم از روزگار شد گُم

حیف از چنان عفیفه کز کثرت وظیفه بود از نعیم خوانش ایّام در تنعّم

از شهریار عالم همّت به صدر اعظم ایّام عمر می زیست با شوکت و تحشّم

از لطف کان گوهر وز چشم کوه آذراز حلم رشک اغبر وز جود شرم قلزم

اندیشه های جودش قطاع نسل دریاافسانه های نغزش افسون نیش کژدم

هم صاحب فراست هم مالک کیاست محرم به کعبه دوست با دوست در تکلّم

بی بهر و گرچه ز اعقاب لیکن بماندش نام از بس که کرد نیکی از نیکویی به مردم

گشتند حوریانش رهبر به سویِ جنّت در خاک وقت خفتن گفتند لا تَنُم قُم

تاریخ فوت او را شد خاوری طلبکاراندیشه گفت بادا حیف از نبات خانم (۱) سی ام: پری بلندپرواز بنت النشاط شاه جهان، حضرت شاه پری خانم الملقبه بهد.

۱- . در تذکره خاوری این قطعه وجود ندارد.

سردار از طایفه مجوسیّه [۵۶۴] یزد و کرمان است و والـده مکرمه نوّاب ملک ایرج میرزا شاهزاده رفیع مکان. از وفور اطلاع بر انواع صنایع رامشگری و کمال وقوف در اوضاع و ادوار فنون خنیاگری، بر مطربان و بازیگران حرم محترم شهریاری سالار شد و به سبب قـابلیّت فطری، آن طـایفه زهره آیین را سـردار آمـد. در هر فنی از فنون خنیـاگری بر مطربان و بازیگران زیاده ماهر است، خـاصه در فن رقص که مهـارتش به همگنـان ظاهر. هرگاه کلک دوزبان خواهـد به ذکر هریک از مطربان و رامشـگران بزم همـایون پردازد، و هر آینه خود را از سیاق وقـایع نگـاری بایـد عاری سازد. عـدد ایشان را خـدای یکتا داناست و تفصـیل احوال جمع ایشـان، خارج از حوصـله دانایان توانا. تا چون غرض کلی ازین فصل ذکر زوجات مکرّمه بود و این مسـتوره نیز به سبب سـرداری بـازیگران در سـلک مخـدّرات معظّمه، لهـذا نـام او را درین مقـام ایراد و مـوازی هشت نفر دیگر از رامشـگران صاحب صنعت را نیز در تلو نام او مذکور و مسطور نمود.

[زنان رامشگر دربار همایون]

اوّل: زهره چرخ (۱) رامشگری، باجی مشتری از مطرب زادگان شیرازی است و عرصه روزگار از آوازه حسن آوازش پرآواز. بدون اغراق از عمارت قصر قاجار که در نیم فرسنگی دار الخلافه طهران واقع است، در لیالی بهار و تابستان، صوت دلپذیرش به گوش هوش ساکنان شهر رسیده و حقیر خود نیز شنیده ام. به علاوه حسن صوت، سه تار را نیز خوش می نواخت و از طرز حرکات شیرین به دلربایی صاحبقران با تمکین می پرداخت. محبوبیّت او در نظر شاهنشاه جهان از وفور اولاد اناث و ذکور مدلّل و مشهور است و اسامی هریک در محل خود مذکور.

دویم: شورافکن بزم چرخ مینایی، استاد مینا از اهل اصفهان و او نیز چون مخدّره مذکوره در حسن صوت [و] نواختن سه تار، برگزیده در میان امثال و اقران.

سیم: ناهید بزم صاحبقران معدلت بنیاد، استاد زهره اصفهانیه. الحق اسمش با مسمّی هم آغوش و مقامات ادوار و اوتارش در صنایع نواختن کمانچه و سه تار و چهارتار رامشگری چرخ را چون درّ ثمین آویزه گوش. در فن موسیقی، استادی به این جامعیت در درگاه هیچ یک از ملوک نبوده و در طریق نوازندگی، هیچ رامشگری به طرز او سلوک ننموده است.ی)

۱-. تذکره خاوری: (بزم رامشگری)

چهـارم: شـکر فروش بـازار ملاحت، حضـرت طوطی خانم؛ از طایفه الوار زنـد بود و در حسن صورت و طرز رفتار و قامت، در عـالم امکان بیماننـد می نمود. در رقّاصـی مهارتی به کمال داشت و مرغ دل شـهریار جهان را در آشـیانه زلف نگارین از آن حرکات شـیرین دربند می گذاشت. از حدیث عشق دارای جهان با آن محبوبه زمان بر زبان جهانیان داسـتان ها بود و حضـرت اعلی، اوقات توقف اندرون همایون را شـبان و روزان در صـحبت او صـرف می نمود. چون هر نوشـی را نیشـی در مقابل و هر شهدی را زهری حاصل، لهذا در بحبوحه جوانی بر بهار وجودش باد خزانی اجل ناگهانی وزید و در باغی که در جنب روضـه [حضرت] عبد العظیم واقعه [۵۶۵] در ری است، به امر فرمانفرمای جم و کی آرمید. مقبره [ای] بر سر مزارش به طرزی مطلوب ساختند و دو نفر قاری، با وظایف و ادرارات دایمی، شبان و روزان در آن مکان به تلاوت کلام اللّه مجید پرداختند (۱).

این شـعر از غزلی است که از زادگان طبع حضـرت صبای ملک الشعرا، بر لوح مرمر مزار او منقور است و بر زبان خاص و عام مشهور.

ملک الشعرا:

ای خاک تیره این تن نازک به ناز دارشـرم از نیاز خسـرو گردون فراز دار بنده مؤلّف سـنه (۲) تاریـخ وفاتش را به طریق تعمیر بیان کرد و درین صحیفه یادگار را به تحریر درآورد.

لمؤلفه:

شد طوطی شیرین کار افسوس ازین گلزارافسوس ازین گلزار شد طوطی (۳)شیرین کار

ز آوازه او ناهید خود چنگ نهاد از چنگ وز چهره او خورشید انوار فکند از عار

در بزم ملک بلبل بر چرخ ازو غلغل وز نقش (۴) جَسد کاکل گیسو شرف زنّار

آثاری ازو ناهید در محفل مینا رنگ انواری ازو خورشید در عرصه دریا بار

از طایفه زندش فرخنده نسب عالی وز قاطبه دهرش زیبنده حسب آثار ش)

۱- . این عبارت تا عنوان پنجم در تذکره خاوری موجود نیست.

۲- . ملی: (سر)

۳- . ملی:+ (با)

۴- . ملی: (ز نقش)

از شه طمعش کم بود ورنه به گه خواهش آن شاه جهانبخشی، آن طوطی یک اظهار

شاهنشه عالم را زیبا بود استغناورنه به کمر می بست از عشق رخش زنّار

ز اندازه اعزازش شد سرد همی عزّت ز آوازه آوازش بُد گرم همی بازار

دل بُرد ز شاهنشه با آن همه زیبایی طوطی و دل خسرو این نیز یک از اسرار

آخر ز ستم گردون بگرفت ز شاهنشه گلزار کزین عرصه شمشاد نکو رفتار

از حسرت دیدارش شه آه کشد از دل در توبه هجرانش چون سیم که اندر نار

حیف است ملک غمگین از حسرت آن شیرین بهتر که درین ماتم خسرو نکشد آزار

طوطی شکر گفتار آوازه زیبا داداز خصمی این گردون وز گنبد آن غدّار

پس خاوری از فکرت تاریخ چنین گفتاآوازه زیبا داد طوطی شکر گفتار پنجم: دلبر نوشخند و شاهد، شاه پسند خانم؛ از مطرب زادگان شیراز است و والده معظمه نوّاب کیقباد میرزا و برادران سعادت انباز. در فنّ رقاصی اخصّ خواص بود و در محفل جشن شهریاری چون سرو برومند از باد بهاری رقاصی می نمود.

رباعی:

آراسته آمد و چه آراستنی دل خواست به عشوه و چه دل خواستنی

بنشست به می خوردن و برخاست به رقص هی هی چه نشستی و چه برخاستنی (۱) ششم: طراز محفل ناز و نواز، شاه نواز خانم از طایفه بلباس و در لباس کردیّت آدمی اساس است. مادرزن جناب میرزا علی هزار جریبی صدر الممالک است و کمال نیکویی و جمال را به اقصی الغایه مالک. او نیز چون زهره رقاص در بزم خاص به رقاصی مشغول داشت و از حسن این هنر، داغ [۵۶۶] رشک بر دل زهره ازهر می گذاشت.

هفتم: پرورده مهد صباحت، شاه پرور خانم؛ از اهل قراچه داغ آذربایجان است و صبیّه داداش بیک نایب فرّاش باشی و در نواختن چگور (۲) و سه تار، به رسم اتراک آن ولایت هنگام نواختن چگور، ترکانه حرکتی می نمود که از فرط شیرینی و ملاحت دل ازقی

۱- . این رباعی در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . از آلات موسیقی

کف ترک و تاجیک می ربود.

هشتم: پری بی پروای آیینه خانه شاهنشاه سپهر تحشّم، پری شاه خانم؛ از شاهدان ولایت ارمن و دلبری خسرو جهان را بغایت شکرریز و شیرین سخن بود. در فنون بازیگری برحسب امر سلطان جهان سروری، بندبازی را اختیار نمود. والده نوّاب حاجی کیومرث میرزا الملقب به ابو الملوک است و این دو رباعی از زادگان طبع مؤلّف، طریقه رسن بازی او را سلوک.

رباعیات:

آن شوخ که ختم کرده طنّازی راوز غمزه عیان ساخته غمّازی را

تا گشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را ***

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چو میخ در پای رسن

از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن

باب سیّم در ذکر نبایری که در ایام سلطنت قاهره از صلب و بطن بنین و بنات شاهره به جهت آن آرایش سریر دولت به هم رسید و زینت بخش عالم امکان گردید و ذکر منسوبان و خویشان و متعلّقان

اشاره

بدان که نبایر پسری و دختری آن زیبنده افسر سروری از روی تحقیق، موازی ششصد و هشتاد و پنج نفر است. موازی سیصد و چهل و سه نفر از آن ذکور و معادل سیصد و چهل و دو نفر اناث می باشند و در ضمن این باب سه فصل است:

فصل اول: در ذکر نبایری که از صلب نوّاب شاهزادگان ذکور به عرصه عالم ظهور آمده [اند].

اشاره

بدان که عدد ایشان از قراری که درین رساله ثبت شده، ذکورا و اناثا موازی پانصد و هشتاد و هشت نفر است که دویست و نود و شش نفر از آن ذکور و دویست و نود و دو نفر اناث می باشند. هرگاه مؤلّف خواهد به تفصیل تذکار احوال هریک جدا جدا اقدام نماید، این مختصر را گنجایش آن در قوه نیاید. اسلم آن که از هر فقره چند کس را که صاحب اسم و رسم بوده و کارهای معظم در دولت معظّم نموده اند، به تفصیل احوال نگارد و بقیه را به نگارش اسم تنها موقوف گذارد. اسامی اناث را به سبب عدم فایده موقوف داشت و قرار ذکر ایشان را به همان تذکار عدد تنها گذاشت و این فصل مشتمل است بر چهل فقره:

فقره اوّل در ذکر احوال اولاد امجاد نوّاب مرحمت مآب ولیعهد مغفور و نایب السلطنه مبرور عباس میرزا- طاب ثراه

اشاره

مخفی نماناد که اولاد ذکور و اناث آن برگزیده امّهات و آباء بعد از وفات او موازی چهل و هشت نفر بودند. موازی بیست و شش نفر ذکور و بیست و دو نفر از اناث. دو نفر ذکور و اناث که منوچهر میرزا و زوجه محمد رضا خان ولد سهراب خان گرجی امیر تومان باشند، وداع سرای زندگانی نمودند و از آن موازی چهل و شش نفر از آن طایفه علیّه موجودند و زینت بخش عالم شهود.

اسامی اولاد ذکور از قراری است که به ترتیب سن مذکور می گردد:

اوّل: خورشید آسمان دولت و جمشید ایوان شوکت، سلطان السلاطین و خاقان الخواقین المؤیّد من عند اللّه و المجاهد فی سبیل اللّه، السلطان محمد شاه قاجار- خلّد الله ملکه و سلطانه الی یوم القرار- اعظم و اسنّ و ارشد نبایر خاقان مغفور و وقایع دولت روز افزونش- ان شاء اللّه المجید- در تاریخ جدید مذکور و مسطور خواهد شد. چون این روزنامچه همایون مبنی بر وقایع ایام آن دولت [۵۶۷] میمون است، لهذا احوالات آن زمانش در این رساله مقرون. در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو (۱۲۲۲) [هجری قمری] (۱) از بطن معظّمه صبیّه مکرّمه مرحوم میرزا محمد خان دولّوی قاجار جلوه گر عالم ظهور گردید. از فیض تربیت خاقان مغفور و ولیعهد مبرور، در اندک زمانی به مراتب علیای فطانت و متانت و رشادت و جلادت رسید و در مراتب ادبیات و حکمت و نقاشی و خطاطی بی نظیر شد و در علوم مهندسی و قوانین نظام و مشق، بدان قانون و قوام آوازه اش عالمگیر. در سنه یک هزار و دویست و سی و پنج (۱۲۳۵)، حسب الامر صاحبقران با تاج و گنج، به جهت سور پر سرور خویش به دار الخلافه طهران آمد و از قراری که در این تاریخ میمون ذکر شده جشنی مهنّا به جهت او مهیّا و صبیّهم)

۱- . تذکره خاوری:+ (ششم شهر ذیقعده الحرام)

مرضیّه امیر کبیر محمد قاسم خان که از نبایر دختری صاحبقران است، به حباله نکاح او مقرّر و مهیّا گشت و طنطنه کوس بشارت از گنبد دوّار برگذشت.

در ایّام حیات والد بزرگوار خویش، متدرّجا در ولایات همدان و قراگوزلو و اردبیل و مشکین و قراچه داغ و کرمان و خراسان حکمروا بود و در هریک از این ولایات، به نشر عدالت و مروّت و سخاوت و وفور عصمت و پاکدامنی و ظهور عبادات شاقّه به درگاه حضرت یزدانی اقدام می فرمود. در توقیر علما و ترویج فرایض و سنن ملّت بیضا، ید بیضا داشت و رعایت ارباب ذوق و عرفان نیز به سبب شوق فطری از کف نمی گذاشت. از عموم اهالی ایران چنان جذب قلبی به عمل آورد که هر تن از روی تفأّل او را ولیعهد ثانی خطاب می کرد. ارباب جفر و اصحاب نجوم سالیان دراز بود که سلطنت او را از روی تفأل حکم می کردند و این معنی را به دلایل نجومی ثابت می آوردند. امید که عمر بی اعتبار چندان وفا نماید که مآثر این عهد خجسته مهد نیز چون آثار آباء و اجداد بزرگوارش در تاریخ جدید به تحریر آید. تاریخ تولدش را وقتی برحسب فرمایش، مؤلّف مرقوم داشته و یادگار درین صحیفه نگاشته.

لمؤلفه:

شاه جهان محمد چون از رحم برآمدبا بخت خویش فرمود شاهنشه دیارم

عالم مسخّر من کز جود و از رشادت هم صاحب یمینم هم مالک یسارم

بر فرق دوست تاجم در دست او صراحی در قلب خصم نیشم در چشم او غبارم

زارم عدوی شوکت، این است آرزویم خوارم حسود دولت، این است اعتبارم

در مهد ماه پاره، در عهد مهرپرواز چرخ سرفرازم، از بخت کامکارم

چون تاج کی شود روم بر فرق داد خواهم در زیر پی بود هند چون خِنگِ راهوارم

در بزم دادخواه و در عدل دادپرور[۵۶۸] در رزم پایدار و در عهد استوارم

اندر زمان خُردی آموزگار داناایّام لوح دانش بنهاده در کنارم

از بخت کامکار و از تخت نام آوردر دهر پادشاه و بر خلق شهریارم

هم اولیای خود را چون راح در اياغم هم آن نیای خود را چون شمع بر مزارم

از دولت خواقین در ملک کامرانم وز شوکت سلاطین در دهر کامکارم

در بوته شهامت آتش نسوزدم هیچ سالم بمانم از تاب چون زرّ خوش عیارم

در عالم چه و چند حیرانم ای خردمندتاریخ سال او را چون خاوری نگارم

آن شاه پر فطانت، تاریخ سال میلاداز لفظ خویش فرمود خاقان به روزگارم (۱) دوم: ترساننده ترک تیغ بندسپهر، نوّاب بهرام میرزا؛ جوانی است بغایت مطبوع و زیبا، در کمالات عربیّت و خطاطی با نصیب است و در تواضع و حسن اخلاق به افراطی عجیب. چندی در ایّام حیات ولیعهد غفران سمات، حکومت ولایات خوی و قراچه داغ را نموده و بقیه زندگانی، سفرا حضرا، ملتزم رکاب آن جناب بوده است. در بدایت این دولت عظمی به ایالت و ولایات کرمانشاهان و لرستان و خوزستان رسید و پس از آنت.

۱- . در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست.

صاحب اختیار قزوین گردید. در آخر مرحله حکومت، به ولایت قمشه قناعت کرد و از آن نیز گذشته در دار الخلافه اقامت به عمل آورد.

در سنه یک هزار و دویست و شصت و پنج، حسب الامر شاهنشاه با تاج و گنج ناصر الدین شاه، که مرحمت دستگاه محمد شاه را خلف ارجمند است، به فرمانروایی مملکت فارس بهره مند آمد. امید که ابد الآباد بر مسند ایالت این مملکت سربلند باد. (۱)

سوم: نوّاب جهانگیر میرزا است که در ایّام حیات والد بزرگوار، حکومت ولایات ارومی و خوی و اردبیلش ضمیمه یکدیگر نصیب بود و با اهالی آن ولایات رفتاری بر وجه احسن می نمود و از قراری که مشهور است، فقرا و مساکین غریب و بومی را بسیار رعایت می کرده و شب ها به دوش خویش آذوقه به منزل ایشان می برده است. بعد از رحلت خاقان مغفور، نابینایی دیدگان بر حبس اردبیلش افزود و پس از آن حسب الامر در محال تویسرکان به استراحت غنود. (۲)

چهارم: ثانی اسفندیار رویین تن، نوّاب بهمن میرزا از بطن مرضیّه والده معظّمه شاهنشاه ممالک آرا [است]. در مقدمات علوم عربیّت به غایت ماهر و داناست.

تذکره [ای] در جمیع اشعار شعرا نوشته است و هنوز ملاحظه نگشته. اراده تحریر تاریخی دارد که در روزگار به یادگار بگذارد. در ایّام حیات ولیعهد مغفور به نیابت برادر [۵۶۹] سلطنت سیر در ولایات مشکین و اردبیل حکمروا بوده و در زمان این دولت ابد مدت قاهره در ولایات طهران و همدان و ملایر و بروجرد و کمره متدرّجا حکمرانی نموده است.

پنجم: ایرج بی مثال ایوان فریدون جهان، فریدون میرزا؛ ملک زاده ای است غیور و در مراحل غیرت و عصبیّت، ثانی سلم و تور. در فنون کمالات ظاهری، از اطلاع درت.

۱- . این عبارت آخر، از حاشیه نسخه ملک گرفته شده است؛ علاوه بر آن، نسخه ملّی اساس، به حکومت قمشه در پایان سلطنت فتحعلی شاه اشاره دارد. در تذکره خاوری این موارد موجود نیست.

۲- . در تذکره خاوری اشاره به کور شدن و زندانی شدن وی نشده است.

علوم ادبیّه و سایر رسوم عربیّه و نظم اشعار پهلوی و تحریر خطوط متنوّعه، رشک فرمای نقوش مانوی بی بدیل است و در مراسم رشادت و جلادت بی عدیل. در ایّام ولیعهد مغفرت آیات به منصب ارجمند نایب الایاله گی مملکت آذربایجان سرافرازی داشت و در زمان این دولت روزافزون، به فرمانفرمایی ملک فارس نامزد گشته در دار العلم شیراز بنای توقف گذاشت. با اهل آن ولایت نساخت و عاقبت به سبب هجوم عامه در ارگ محصور گشته لاعلاج به عزیمت دار الخلافه پرداخت. پس از چندی که اهالی مملکت، حکّام دیگر را تجربت کردند روی باطن به سوی او آوردند. ولی هنوز سعی ایشان به جایی نرسیده و زیاده امور آن ملک پریشان است. با مؤلّف کمال التفات را دارد و اکثر اوقات حضور را به صحبت کمالات می گذارد. مدایح او را حقیر بسیار سرود و قدری از آن را به جهت یادگار تحریر نموده است.

غزل:

کی بود ای دل که شام هجر سرآید کوکب اقبال از دَرَم به در آید

نغمه زن آید به صحن باغ هزاران زاغ به ویرانه رفته نوحه گر آید

جان ز تنم رفت دوست چون سفری شدباز بیاید چو یارم از سفر آید

از خبر آمدن ز جسم رود جان آه از آن دم که یار بی خبر آید

وعده سحر داده است کوکب بختم چند شمارم ستاره تا سحر آید

دل چو سگی خانگی و از سر آن کوی بیشترش گر زنند، بیشتر آید

هجر تو ای شاه مایه ضرر آمدوصل تو ای ماه دشمن خطر آید

موسی و عیسی ضرورتست به امت کار نبوّت کجا ز کاه خر آید

فتنه ضحّاک کم شود ز فریدون باش که تا نطع کاوه با ظفر آید

کی بود از لطف کردگار که این شعربر دهن خاوری ز سینه برآید

رفت چو فرهادبار یافت فریدون دیو چو بیرون رود فرشته درآید (۱) ت.

۱- . در تذکره خاوری موجود نیست.

قطعه:

ای فریدون شه ترحّم بِه به اهل روزگار[۵۷۰] جاودان در روزگار از حکمرانی بایدت

نیست باقی پادشاهی ترا جز تخت و تاج تاج و تخت از مهر و ماه آسمانی بایدت

باغ و گلزار جهان را باغبانی چون تو نیست هان کمر بر بند کاینک باغبانی بایدت

پرفشان کن شاهباز شوکتت را بر سپهردر هوای صید دولت پر فشانی بایدت

ملک جم بی پاسبان بود این خدیو روزگارگرچه خود شاهی ولیکن پاسبانی بایدت

مدتی باد خزان این باغ را پژمرده داشت چاره بی مهری باد خزانی بایدت

تربیت از مهر با هر نهالِ این چمن احتیاط افزون ز باد مهرگانی بایدت

زندگی اهل ولایت را نظامی ده درست سال ها در این ولایت زندگانی بایدت

همّت نیکان ترا آورد در این سرزمین با عموم نیک خواهان خوش بیانی بایدت

باطن خاصان به کار آید در این ره بی گمان کس نکرد این کار، رفع بدگمانی بایدت

داشت برپا از لعینی چارقطب روزگاراین زمان اندر تلافی آنچه دانی بایدت

ای نخستین عقل آورد از تعیّن از تعب با چنین قطب دعاگو مهربانی بایدت

جانفشانِ تست طرز جان فزایی لازم است میهمان تست طرز میزبانی بایدت

ارمغانی، جانفشانی را چه آوردی بیاردر ازاء جانفشانی ارمغانی بایدت

کارها اندر نظر دارد برای اقربادر رواج کار هریک کاردانی بایدت

زان میان یک تن منم از صدمه ظالم تباه التفاتی بیشتر با این فلانی بایدت

نصفی افزون رفته است از سال و مرسومم به جاست چاکر شه را عنایت جاودانی بایدت

دردها بسیار از حکّام سابق در دلم درد دل را چاره از لطف نهانی بایدت

دستی از همّت به سوی خاوری می کن درازوام خواهان مرا کوته زبانی بایدت

هرچه با ما می کنی ز اجداد ما گیری عوض کام بخشی کن شها گر کامرانی بایدت

خواهم از گردون که بهر دفع ضحّاك ستم چون فریدون آن درفش کاویانی بایدت ششم: نوّاب اسکندر میرزا است که در تحصیل کمالات با شوقی بی منتها. در عربی و خطاطی فی الجمله مهارتی دارد و اوقات را در دار السلطنه تبریز به فراغت

می گذارد.

هفتم: نوّاب خسرو میرزا، از بطن والده نوّاب جهانگیر میرزاست. از قراری که در اصل تاریخ نگارش یافته، وقتی برحسب حکم صاحبقران زمان و صوابدید ولیعهد دوران، به سفارت دولت روسیه شتافته است [۵۷۱] و مدت شش ماه در عهد پدر خجسته اختر بر ارگ خرّم کرمان حکمروا بود و پس از آن مأمور به خراسان گشته، قلعه سلطان آباد ترشیز را به یک عزیمت مفتوح نمود. اکنون در ولایت تویسرکان با برادر بطنی نابینای خود جهانگیر میرزا، بنای هم چشمی گذاشته و پا را از آمدورفت کوتاه داشته است.

هشتم (۱): مهین نبیره قهرمان دوران قهرمان میرزا؛ از بطن مرضیّه والده معظّمه شاهنشاه زرّین لوا و در هر مرحله از مراحل حسن اخلاق بی مانند و همتاست. در فنون عربیت خوبست و در صنعت نقاشی و صورت نگاری بی نهایت مطلوب. در عهد حضرت ولیعهد مغفرت مآب چندی در ولایت سبزوار حکمروا بود تا در عهد خجسته مهد این شوکت قاهره از حکمرانی کلّ مملکت خراسان و پس از آن از فرمانروایی ملك آذربایجان بر مراتب عزت و اعتبار افزود.

نهم: نوّاب اردشیر میرزا؛ در ایّام حیات پدر خجسته سیر مدتی در ولایت گروس به حکمرانی مستقرّ و مقرّر بود. در اوقات فرخنده ساعات این دولت جدید، چندی در دار الخلافه طهران و پس از آن در دار الملك طبرستان به حکمرانی قیام و اقدام نمود. در فنون خط و سواد و علوم مهندسی و نظام، معروف در میان همگنان است، بلکه سرآمد ایشان.

دهم: نوّاب احمد میرزا، که برادر صلبی و بطنی حضرت جهانگیر میرزا و اکنون چون دو برادر بزرگ نابینا در ولایت تویسرکان بینواست.م)

۱- . ملی: (هفتم)

یازدهم: نوّاب جعفر قلی میرزا است و [در] دار السلطنه تبریز مشغول فراغت و انزوا.

دوازدهم: نوّاب مصطفی قلی میرزا است و او نیز برادر صلبی و بطنی نوّاب جهانگیر میرزا.

سیزدهم: نوّاب سلطان مراد میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب فریدون میرزای نایب الایاله ملک آذربایجان و فرمانفرمای مملکت فارس است. جوانی است مقبول و در مقبولی بی نهایت معقول. در حسن خط بی نظیر است و در مشق نظام، آوازه بی نظیرش عالم گیر- اللهمّ احفظه.

چهاردهم: تالی شاه منوچهر خورشید چهر، نوّاب منوچهر میرزا، از بطن برگزیده صبیّه مرضیّه مرحوم علی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدار است و در حسن صورت و محاسن سریرت، از برگزیدگان نبایر آن شاهنشاه نامدار. در نگارش خط نستعلیق چندان ماهر است که حسن مهارتش بر هر ذی شعور ظاهر. در مرحله عربیّت نیز بی نصیب نیست و در حسن اخلاق، خداوند آفاق داند که چیست. در بدایت این دولت خجسته، حکمروای دار السرور بروجرد بوده و پس از آن در ولایات [۵۷۲] گلپایگان و خوانسار و نطنز و جوشقان، بر سایر همگنان افتخار نموده است. بالاخره در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴) (۱) در بحبوحه جوانی در ولایت گلپایگان وداع سرای زندگانی کرد و مؤلّف تاریخ وفات او را به این آیین به نظم آورد.

لمؤلفه:

دریغ از منوچهر خورشید چهرکه روز جوانی به رفت از جهان

برادر بُدی در نسب شاه رابرابر به دارا و نوشیروان

ز شه داور جوشقان و نطنزامیر لرستان و جرفادقان

چو در خرّم آباد مسکن نموداز آن جا بشد مسکنش در جنان ۵)

۱- . حاشیه تذکره خاوری: (رجب سال ۱۲۵۵)

پی سال تاریخ او خاوری بگفتا فغان از هلاک جوان (۱) پانزدهم (۲): پرویز روزگار و بهین نتیجه آباء و امّهات هفت و چهار، نوّاب فرهاد میرزا است که گفتار شیرینش، شور در عرصه جهان انداخته و خیام احترام و احتشامش بر کوه بیستون (۳) فلک افراخته است. در کلام عرب و علوم نجوم و حساب و ادب و تحریر خطوط متنوعه، بی نظیر است. قوّه حافظه اش در ضبط اشعار عربی و فارسی عالمگیر. رساله [ای] در شرح خلاصه الحساب خود نوشته و در روزگار یادگاری هشته است. در محاسن اخلاقش هر آن چه سرایم کم است و این خلق ستوده، مطبوع و مرغوب اهل عالم.

همواره در غیبت موکب همایون، فارس دار الخلافه بود و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش، که فرمانروایی مملکت فارس به نام نامی نوّاب ولیعهد دوران ناصر الدین میرزا نامزد شد، شاهنشاه آگاهش از جانب سرکار ولیعهدی نایب الایاله آن مملکت فرمود. مؤلّف این روزنامچه همایون نیز در رکاب او روانه وطن مألوف شدم و از وفور التفات حضرتش، مالک املاک موروثی اجدادی آمدم. تولیت بقعه متبرّکه جناب سیّد امیر احمد بن امام الهمام موسی [بن] جعفر- علیهم السلام- که موروثی آباء عظام این صداقت فرجام و سال ها غصبا به دست بنی اعمام بود، از وفور التفات حضرتش به دست آمد و این حسن عدالت و انصاف، گوشزد ابناء ایّام از هر بلند و پست شد.

در آبادانی ملک و عمارات، میلی وافر داشت و کاخ و باغی در بالای سرباغ نو، احداثی نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای سابق در خارج شهر شیراز ساخته نام آن را فرهادآباد گذاشت. تاریخی از مؤلّف به جهت آن کاخ و باغ احداثی خود خواسته و چند شعری از کلام خویش بر تاریخ عمارت افزوده به نام خود رقم کرد و مؤلّف هر دو تاریخ را در این صحیفه به جهت یادگار مرقوم آورد.ن)

۱- . این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . ملی: (چهاردهم)

۳- . ملی: (بی ستون)

[۵۷۳] تاریخ عمارت کاخ فرهاد

در زمان شه همایون بخت آن که بختش چو خود جوان بادا

شاه با داد و دین محمد شاه آن که چرخش در آستان بادا

هر برادرزاده در اقلیمی کارفرما و حکمران بادا

جود فرهاد میرزا آراست این عمارت که جاودان بادا

از ملک نایب الایاله فارس ملکش از شاه بی کران بادا

باغ نو بود چون تنی بی جان این عمارت در آن چو جان بادا

آسمان باغ و این عمارت ماه ماه نو زیب آسمان بادا

گلستان باغ و این عمارت سروسرو هم زیب گلستان بادا

خاوری گفت سال تاریخش زیب باغ نو این مکان بادا تاریخ فرهاد آباد

به عهد دولت شاه جهان محمد شاه که باد تا به ابد دولتش خرّم

فکند باغ نوی عزم شاهزاده به فارس که چون دو پیکر با باغ نو شده توأم

چو روی دلبر بس دلفریب و بس زیباچو عهد عاشق بس استوار و بس محکم

چو شد ز حضرت فرهاد میرزا آبادچنین به ناگه از او جلوه یافت مکتب جم

دبیر عقل ز تاریخ آن نمود سئوال به سال خاوریش گفت به ز باغ ارم (۱) شانزدهم: کان فیروزه جمال، نوّاب فیروز میرزا، گوهر رخشان کان صباحت است و لؤلؤ درخشان بحر ملاحت. در نگارش خط نستعلیق مطلوبست و مهارتش در این فن شریف بغایت مرغوب. در بدایت این دولت قویم، به فرمانروایی ملک فارس نامور شد و پس از آن به حکمروایی دار الامان کرمان به غایت معتبر آمد.

هفدهم: نوّاب خانلر میرزا است که حسب الامر شاهنشاه زرّین لوا، درت.

۱- . هر دو قطعه در تاریخ فرهادآباد در تذکره خاوری موجود نیست.

دار العباده یزد حاکم و فرمانروا بود. به غایت عاشق پیشه است و در هتک حرمت اشراف و اعیان و خونریزی ایشان بی اندیشه. میرزا محمـد صدر جلیل القدر دار العباده یزد را بی صدور خیانتی، به صدمه طناب (۱) ستم از میان برداشت و کس را آگاهی نه که نام این بی رحمی را چه گـذاشت. از صـدر دولت قاهره قریب به آن شد که حکم قصاص در رسد، بالاخره به صوابدید امنای شوکت باهره موقوف گشت و امیرزاده آزاده از انصاف شاهنشاه مروّت همراه ازین حادثه درگـذشت. تاریـخ قتل [۵۷۴] میرزا محمد صدر مذکور از کلک مؤلف تراویده، یادگار را در این صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

بدا مفارقت میرزا محمد صدرکه بود روز وصالش به روشنی شب قدر

به محفلی که بدی کاینات را محضرجهان به صفّ نعال و جناب صدر به صدر

ز آفتاب ضمیرش گرفته مهر ضیاءچنان که پرتو مهر او فتاده بر مه بدر

بر او برادر اعیانی ملک شد خصم بریخت خونش از فرط ظلم و کثرت غدر

رسید حکم قصاص از شهنشه ایران زهی عدالت و داد و خهی جلالت و قدر

نوشت خاوریش به اسیر الم تاریـخ شـهید جور عدو میرزا محمد صدر هجدهم: نوّاب بهادر میرزا؛ اگرچه او را حقیر ندیده ام، ولی اسمی با مسمّی از او شنیده ام- اللهمّ احفظه.

نوزدهم: نوّاب محمد رحیم میرزا برادر صـلبی و بطنی نوّاب اسکندر میرزاست و در عربیّت و حسن خطّ فی الجمله قادر و توانا [ست].

بیستم: نوّاب مهدی قلی میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب خانلر میرزاست و در صغر سن به غایت با فطانت و ذکا [ست].

بیست و یکم: نوّاب حمزه میرزا؛ در جوانی و حسن صورت و دلربایی‌ب)

۱- . ملی: (تناب)

بی منتهاست. شماره محاسن صورت و سیرتش را کس نداند که چند است و هرکس بیند، داند که حمزه در کجا بند است. چندی حکومت ولایت قزوین با او بود و با اهالی از ادانی و اعالی بر وجه احسن زندگانی می نمود.

بیست و دویم: نوّاب ایلدرم بایزید میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب خانلر میرزاست. در سالی که از حسن جلادت و رشادت حضرت ولیعهدی، سرحدّات مملکت روم تا ولایت ارزنه الروم به تصرف اولیای دولت ابد ملزوم درآمد، این ولایت به اسم یکی از سلاطین قدیم آن ملك مسمّی افتاد.

بیست و سیم: نوّاب لطف اللّه میرزا، از بطن مطهّره صبیّه علی قلی خان عمّ صاحبقران معدلت فرجام و برادر مرحوم منوچهر میرزای ناکام است.

بیست و چهارم: نوّاب محمد کریم میرزا؛ از بطن برگزیده والده نوّاب جهانگیر میرزا، پنجمین ولد است و با وجود طفولیت، در مراتب فطانت و ذکا بغایت معتبر و معتمد.

بیست و پنجم: نوّاب جعفر خان؛ در بطن واحد است و در حسن و جمال منفرد.

بیست و ششم: نوّاب عبد اللّه خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب حمزه میرزا و با کمال زیرکی و ذکاست.

فقره دویم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده افخم علی شاه الملقب به ظلّ السلطان

عدد ایشان بیست و دو نفر، ده نفر از آن ذکور است و دوازده نفر اناث. اسامی و احوال ده نفر ذکور از قراری است که مذکور می شود:

اوّل: [۵۷۵] مالك سیف جلادت نوّاب سیف الملوك میرزا؛ زاده از بطن مطهّره

صبیّه مرضیّه قهار قلی میرزای، خلف شاهرخ شاه افشار است و حسبا و نسبا امیرزاده والاتبار، مراتب جمال و کمال را در وجود مسعود جمع کرده و ازین جمع، تفرقه اهل جهان را اجماعا به شگفتی آورده است. در مراتب شکل و شمایل با پدر بزرگوار خود مقابل است و پدر بزرگوارش نیز با خاقان مغفور متماثل. در بدایت سن طفولیت، عندلیب بزم خاقان جنّت مکان بوده، از فرط ملاحت و صباحت، لحظه به لحظه هوش از خاطر همایون می ربوده [است]. شعرای رکاب، قصاید غرّا در تعریف و توصیف او می پرداختند و خود را به این وسیله منظور نظر اعلی می ساختند. چون سرکار ولیعهد جنّت صدر (۱) را با نوّاب ظل السلطان محبّتی خارج از مرحله عاشقی حاصل و ملاقات آن برادر از جان بهتر را پیوسته طالب و مایل بود، لهذا امیرزاده معزی الیه را به سبب وفور شباهت به پدر بزرگوار از صاحبقران تاجدار تمنّا نمود. از بدایت تا نهایت در ملک آذربایجان در خدمت عمّ جلادت نشان به سر می برد و طریق رضاجویی آن حضرت را با اقدام و اهتمام می سپرد. پس از چندی به شرف مصاهرت آن سرکار مشرّف گشت و چون مخدّره معظّمه اش از بطن مکرّمه والده شاهنشاه معظّم- خلّد اللّه ملکه- بود، صیت افتخارش از کعبه دوّار درگذشت. چندی متدرّجا به حکم ولیعهد مغفور در ولایات قراچه داغ و اردبیل و دار الامان کرمان حکمرانی کرده و از فرط محاسن رفتار، سر به نیکنامی برآورده است. در فنون مهندسی و اطلاع از مشق نظام و اکثر فنون سپاهی گری، مهارتی کامل دارد و اکنون اوقات شریف را در ولایت قزوین به فراغت می گذارد.

دویم: نوّاب محمد حسین میرزا؛ او نیز از بدایت تا نهایت در حجر تربیت عمّ بزرگوار خویش سرکار ولیعهد مغفرت کیش می بوده و ایضا از مصاهرت آن حضرت فرق بر اوج عزّت سوده است. چون زوجه محترمه اش، همشیره صلبی و بطنی نوّاب نایب الایاله فریدون میرزای فرمانفرمای مملکت فارس است، لهذا در این عهد خجسته مهد مأمور به آن ولایت گردید و از ایالت ولایت کوهکیلویه به اعلی مدارجد)

۱-. تذکره خاوری: (جنّت مهد)

عزّت و اعتبار رسید. بعد از اخراج نوّاب فریدون میرزا از شیراز، او نیز عزیمت دار الخلافه نمود و در دربار دولت جاوید به کام دل بیاسود.

سیم: نـوّاب سـیف الـدوله میرزا است که از بطن والـده معظّمه نـوّاب سـیف الملوک میرزا و ماننـد برادران، تربیت یـافته [۵۷۶] دست مرحمت پیوست حضرت ولیعهد جنّت آرا. او نیز به مرتبه مصاهرت آن حضرت سرافراز است و چندی در دار العباده یزد به حکم ولیعهد بهشت مهد، نوای حکمرانیش بلندآواز [ست].

چهارم: نوّاب محمـد طاهر میرزا؛ امیرزاده ای است با کمال و در مقدّمات عربی و نظم اشـعار فارسـی در میان اقران و امثال، بی مثـال. در فنون سواری و تیرانـدازی سـرآمد همگنـان است و در حسن اخلاـق و رسم وفـاق، اعجوبه زمان. چون اختیار ولایت خوانسار (۱) عراق در عهـد صـاحبقران آفـاق بـا نوّاب ظلّ السـلطان بود، لهـذا امیرزاده معزی الیه مـدت سه سال به نیابت پـدر خجسته خصال در آن ولایت حکمرانی نمود.

پنجم: نـوّاب شـجاع الـدوله میرزا و یکی از بنـات معظّمه سـرکار ولیعهـد مغفـور، مخطـوبه آن امیرزاده بی همتـا. جـوانی اسـت متعـارف و مبـادی آداب و از بطن والـده معظّمه نوّاب سـیف الملوک میرزای والاجناب. چنـدی در ایّام حکومت برادر خویش سیف الدوله در دار العباده یزد به سر می برد و بعد از قضیه خاقان مغفور فرارا طریق دار الخلافه را در سپرد.

ششم: نوّاب داود میرزا؛ آوازه حسن و ملاـحتش، چون صـیت حسن و حسن داودی عـالمگیر است و در مراتب حسن اخلاق و رسم وفاق، بی نظیر- اللهمّ احفظه.

هفتم: یوسف مصـر خوب رویی، نوّاب یعقوب میرزا است که از شـرم مهر جمـالش، ماه کنعان سـپهر خود را سـرنگون در چاه مغرب انداخته و زلیخای زمانه، اندوخته مرور و دهور خویش را در خریداری او در باخته است.ر)

۱- . ملی: (خونسار)

هشتم: نوّاب ابو القاسم میرزا.

نهم: نوّاب ابو الحسن میرزا.

دهم: نوّاب ابو الفضل میرزا؛ این هر سه بزرگوار که در آخر کار نوشته شده، از بطن مخدّره [ای] از اعیان دار الایمان قم و با وجود صغر سنّ، در روشنی و بها، نورافزای افلاک و انجم اند.

فقره سیم در ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نوّاب شاهزاده مغفرت مآب محمد علی میرزا الملقّب به دولتشاه

عدد ایشان بیست و چهار نفر، که ده نفر از ایشان ذکور و چهارده نفر اناث می باشند. اسامی ده نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: امیرزاده با نوای عراق و حجاز، نوّاب محمد حسین میرزا الملّقب به حشمت الدوله العلیه؛ از بطن برگزیده صبیّه مرحمت پناه احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه، جلوه گر عرصه ظهور و شهود و وجود سعادت نمودش، رونق افزای عالم وجود و شهود آمد. نوّاب دولتشاه مغفور از فرط محبّت موفور، همّتی بزرگانه بر تربیت او بست تا در اندک زمانی امیرانه بر مسند کمال و جلال نشست. لوازم امارت و شاهزادگی را که عبارت از سخاوت و شجاعت [۵۷۷] و حسن تدبیر و جذب قلوب برنا و پیراست، باهم جمع ساخت و سرّا و جهرا، به ترویج و تجدید رسوم و آداب پدر بزرگوار پرداخت. در ایّام حیات والد ماجد، به والی گری ولایت لرستان فیلی سرافراز بود و همواره اوقات در قصبه خرّم آباد اقامت می فرمود. بعد از قضیه هایله والد ماجد، از قراری که در اصل این دفتر نگارش یافته، ولایات موروث را صاحب گردید و از تصاحب در ولایت مندلیج بغداد، صیت اقتدارش به اطراف عرصه جهان رسید. چندی در عهد دولت صاحبقران

آفاق، شاهزادگان عراق، تخم خلاف وی را در مزرع نفاق کاشتند و از قراری که به تفصیل در مقام خود نگارش یافته، به جز خرمن بی حاصلی، حاصلی برنداشتند. از مصاهرت حضرت ولیعهد زمان سرافراز بود و پس از فوت زوجه محترمه مزبور، صبیّه مرضیّه [ای] از نوّاب ظلّ السلطان را نکاح نمود.

طبعش در نظم و نثر عربی و فارسی بغایت مربوط است و سلیقه اش در شناسایی اقوال و قایلین، به نهایت مضبوط. حسن تحریر و تقریرش بر محسّنات ضمیر منیر دلیلی روشن است و مجلس آرایی او در حضور بزرگان و خردان بر مراتب کفایت و کاردانی او برهانی مبرهن. در انشاد شعر، حشمت تخلّص می نماید و الحق درین فن، گوی پیشی از همگنان می رباید. چندی در ایّام این دولت خداداد در دار الارشاد اردبیل محبوس بود و اکنون چندی است در تبریز به حکم شاهنشاه معدلت آمیز به استراحت غنوده است- اللهمّ احفظه.

دوم: عالم علوم نفسانی و روحانی مؤیّد به تأییدات حضرت سبحانی، نوّاب طهماسب میرزا الملقّب به مؤیّد الدوله العلیّه و المتولّد من بطن المخدّره الشیرازیه.

امیرزاده ای است که جهان معنی را به منزله جانست و عالم صورت را به مثابه روح روان.

در فنون حکمت، ارسطوی ثانی است و در اصول ملّت، ثانی علامه دوانی. ادیبی اریب است و در علوم ادبیات از السنه ثلاثه عربی و فارسی و ترکی با نصیب. ضمیر منیرش، مهبط انوار غیبی و تقریر دلپذیرش، مظهر اسرار لاریبی است. محفل آرای بزم خردمندانست و ملالت زدای خاطر مستمندان. آزاده سروی است که در جویبار تربیت دو خرّم بهار ریاض خلافت نشو و نما یافته و رعنا تذروی است که بر شاخسار مکرمت دو آزاده سرو بوستان سلطنت به ترنّم و تفنّن شتافته است.

در بدایت حال، در خدمت پدر والاگهر تربیتی به کمال دید و به ایالت ولایت همدان رسید و پس از قضیه هایله والد بزرگوار، در حجر تربیت عمّ نامدار، اعنی حضرت ولیعهد مغفرت آثار آرمید. از رتبه مصاهرت آن قوّه بازوی جلادت، بر جلالت افزود و از فرط زیرکی [۵۷۸] و دانش و رفتاری از روی فطانت و بینش، عمّ بزرگوار را

زیاده از پدر عالی مقدار به خود مایل گردانید. در اسفار خیرآثار غزا و جهاد با طوایف روسیه و رومیه و ترکمانیه و غیره، ملتزم رکاب عمّ رشید بود و از قراری که درین روزنامچه تحریر یافته، در قلع [و قمع] ترکمانیّه ولایت سرخس، زحمات شاقّه تحمّل فرمود.

قطع نظر از کمالات نفسانی، در فنون لوازم جلادت، از قبیل اسب تازی و جولان بازی و تصرّفات بدیعه در لوازم صیداندازی، با مهارتی (۱) کامل است و در هنگام محاورات، از طرز مکالمات، اسکات حریف حرف را با قدرتی شامل. در تجدید این دولت سدید، متدرّجا به ایالت ولایات کاشان و همدان رسید. با مؤلّف این روزنامچه اش، لطفی افزون از غایت است و مراودت و موالفتی از بدایت تا نهایت.

سیم: نوّاب نصر الله میرزا الملّقب به والی، از بطن صبیّه مرضیّه محمّد یوسف خان والی لرستان فیلی؛ در شکل و شمایل شبیه پدر بزرگوار است و در حسن اخلاق و محاسن وفاق، اعجوبه روزگار. مدتی در حجر تربیت نوّاب حسام السلطنه العلیّه محمد تقی میرزا پرورش دید و از شرف مصاهرت آن عمّ بزرگوار، به اعلی درجه اعتبار رسید. از قراری که در اصل تاریخ مذکور است، در روز مقابله نوّاب حسام السلطنه مزبور با محمد حسین میرزا، امیرزاده مذکور از صف حسامی به لطایف الحیل جست و به صفوف آراسته برادر بزرگوار خویش پیوست. پیش ازین و پس ازین مقدمه، چندی در ولایت خرّم آباد والی لرستان بود و با اهالی آن سرزمین رفتاری بر وجه احسن می نمود.

براز جامه را با قبول عامه جمع کرده است و طراز خامه را به اخوان اکبر خویش سپرده است.

چهارم: نوّاب اسد الله میرزا، از بطن ستوده [ای] از عرب است و در تاریخ دانی و بزم آرایی، با رسمی عجب. چندی در ایّام حیات والد نامدار در ولایت همدان و خوزستان حکومت کرده و به سبب حسن رفتار، در آن ولایت نام برآورده است. (۲) درت.

۱- . ملی: (محارتی)

۲- . از این جا تا عنوان پنجم، در تذکره خاوری موجود نیست.

سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هفت، در عالم جوانی وداع سرای زندگانی نموده، در جوار عتبات عالیات به فراغت آسود. تاریخ وفاتش از کلک مؤلف تراویده، یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

ای دریغ از حوادثات زمانه اسد الله میرزا از میان رفت

رود دولت شه آن که باب کرامش نیز چون او به بوستان جنان رفت

شهریاری ز بارگاه زمان شدآفتابی ز آسمان جهان رفت

مه گردون ز نایبات قضا طی گل گلشن ز حادثات خزان رفت

آن چنان نامدار آه چنین شد[۵۷۹] وینچنین کامکار آه چنان رفت

از ملایک ببین چه صبر و سکون شدوز خلایق نگر چه تاب و توان رفت

زین مصیبت به چرخ آه و فغان شدکز مروّت به خاک نام و نشان رفت

آهِ پیران به آفتاب گرایید کز جهان نابکام تازه جوان رفت

رمه خلق ماند بی سر و سامان کز سرش جاودانه زبده شبان رفت

زنده جانان در این زمانه نپایندزنده جان بود ازین میانه از آن رفت

پای او لایق بساط جنان بوداز بساط زمانه دست فشان رفت

خاوری را ز سوگ آن مه تابان (۱)از زمین تا به ماه آه و فغان رفت

با سر آه کلک گفت که بس وای اسد الله میرزا ز میان رفت پنجم: نوّاب فتح الله میرزا است که امیرزاده [ای] با شرم و حیا و خط نسخ را چنان مطلوب می نگارد که خطوط استادان سلف را منسوخ می انگارد. چندی در ولایت سنقر و کلیایی حکمروا بود و تحصیل نام را اهتمامی تمام می فرمود.

ششم: نوّاب امام قلی میرزا، که خوبان جهان را امام است و در آسمان صباحت و ملاحت ماهی تمام. حسن ملاحت را با وجود صباحت جمع داشت و اوقات شریف را به تحصیل علوم ادبیّه و فنون عربیّه می گذاشت. او نیز در ولایت سنقر چندی بهن)

۱- . ملک: (ایوان)

حکمرانی مشغول و اکنون در دار الخلافه طهران مشغول تحصیل علوم معقول و منقول است. با آن که آیینه رخسارش از رنگ خط غبارآلود گشته، باز طراوت عذارش از طراوت مهر و ماه درگذشته است.

هفتم: نوّاب جهانگیر میرزا است که او نیز در حسن رخسار بی همتا. جوانی محجوبست و محجوبیتش نگاه مشتاقان را مطلوب. در بدایت این دولت خداداد، مدت شش ماه در دار العباده یزد حکمرانی نمود. پس از آن، شاهنشاه زمان- خلّد اللّه ملکه- بلوك اردهال (۱) قم را به تیول او مقرّر فرمود [که] از عهده نگاهداری آن نیز برنیامده، دست برداشت و در دار الخلافه طهران بنای توقف گذاشت.

هشتم: نوّاب نور الدّهر میرزا؛ برخلاف برادران، به کبر و عجبی بی منتهاست.

بسی از دل ها دور است و طبیعت خلق از او به شدت نفور.

نهم: نوّاب محمد رحیم میرزا.

دهم: نوّاب ابو الحسن میرزا؛ که در زمان طفولیّت وداع سرای زندگانی نموده، در جوار رحمت حق آسود.

فقره چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاهزاده اعظم محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان

عدد ایشان موافق تحقیق [۵۸۰]، چهل و شش نفر اناث و ذکور بالمناصفه و اسامی بیست و سه نفر اولاد ذکور (۲) از قرار مذکور است:در

۱- . ملی: (ارهاول)

۲- . در متن این کتاب نام بیست و سه نفر از اولاد ذکور محمّد قلی میرزا ذکر شده، ولی در نسخه دوم ملی و تذکره خاوری از بیست و دو نفر نام برده شده است؛ درحالی که سپهر در ناسخ التواریخ بیست و سه نفر نام می برد که با مطابقه نسخه دوم ملی و تذکره خاوری، نگارنده محمد کاظم میرزا را از قلم انداخته است و از مطابقه نسخه دوم ملی و تذکره خاوری با اکسیر التواریخ، مظفر علی میرزا از قلم افتاده و محمد کاظم میرزا در

اوّل: نوّاب تیمور میرزا؛ اسنّ و اکبر اولاد است و از بطن مخدّره ارمنیه او را میلاد.

طبع نظمی دارد و به مناسبت اسم تیمور، امیر تخلّص می گذارد و از احوالش اطلاع حاصل نیامده است.

دوم: نوّاب اسکندر میرزا؛ از بطن مطهّره حاجیه سرای ملک خانم صبیّه مرضیّه مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدار است و به لقب نـایب الایـاله گی دیار مازنـدران، قرین عزّت و اعتبار. گاهی از اوقات، لشکرکشـی آن صـفحات با او بود و در سال قضیه خاقان مغفور، در ذهاب و ایاب (۱) لشکر طبرستانات، به قانون سپاهی گری نهایت اهتمام فرمود. به شرف مصاهرت نوّاب ظـلّ السـلطان سـرفراز است و بـا مؤلّف این روزنـامچه، بی نهـایت الیف و دمساز. توسن لسانش در راهواری قـدری کند است [امـا] بر خلاـف ادهم امساکش که بی نهایت تنـد. مسـجدی در دیار ساری مازنـدران برپا نموده و ابواب طاعت بر چهره مجاورین و مسافرین گشوده است. تاریخ آن مسـجد برحسب تمنّای او از طبع مؤلّف تراوید و بر سـر درب مسـجد مزبور محرّر گردید. (۲)

و هی هذه لمؤلفه:

در زمان دولت شاهنشه با داد و دین آن که هم نام محمد گشته از نیک اختری

پور راد ملک آرا حضرت نایب مناب آن که پروردست دورانش ز مهر مادری

این عمّ شهریار و شهریارانش غلام هم ز نیکو مشربی و هم ز نیکو محضری

نامش از نام آوری آمد سکندر میرزاوز شکوه نام او بشکسته نام قیصری

شخص او رویین تن و رویین تنش در بندگی نام او اسکندر و اسکندرش در چاکری

در دیار ساری آن رویین دژ مازندران ساخت این مسجد که شد ز آلایش نقصان بری

آسمان، ایوان آن را کرده از جان بندگی مشتری، محراب آن را گشته از دل مشتری

معبد اسکندری شد سجده گاه شیعیان زآن که شیعی مذهب آمد جمله مازندری

خاوری از بهر تاریخ بنایش زد رقم سجده گاه شیعه باشد معبد اسکندری ت.

۱- . ملی: (عیاب)

۲- . این قطعه مولّف در تذکره خاوری موجود نیست.

سیم: نوّاب بدیع الزمان میرزا الملقب به صاحب اختیار؛ از بطن یکی از مخدّرات شاهرخ شاه افشار. در دار الایمان استراباد و دشت ترکمان پیوسته حکم گزار بود و الحق در دشت گرگان، شیری و در نبرد دلیران توران، دلیری چون او به عرصه وجود نیامده و در مدت صاحب اختیاری، هرگز مغلوب ترکمانان کافرکیش نشده [است]. کیفیت احوالش در اصل تاریخ ایراد گشته [۵۸۱] و صیت مردانگی او در آن صفحات از صفحه توران درگذشته است. بعد از وفات خاقان مغفور، با برخی از اعمام و بنی اعمام در اردبیل و تبریز متدرّجا محبوس و در محبوسی با محبوسان مأنوس.

مثنوی:

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله چهارم: نوّاب نوذر میرزا؛ از بطن مطهّره والده نوّاب اسکندر میرزای نایب الایاله است و پیوسته مونس ساغر و پیاله. از بدایت طفولیت تاکنون گویی ظرافت طبع، جبلّی ذات اوست و این ظرافت با کمال برودت، در انظار حریفان به غایت مستحسن و نیکو.

هنگام مطایبه و ظرافت، شاه را از گدا نداند و بالاخره رشته مطایبه را به مفاحشه کشاند.

هرچه از لوازم مراحل مطایبه و ظرافت به تصوّر آید، از حرکات دست و زبان و اندام زیاده از آن ظاهر نماید. وقتی، منظور نظر خاقان مغفور بوده طبع مبارک را از وفور ظرافات خنده آمیز، قرین انبساط فراوان می نمود. چون دو صبیّه از عمّ از بزرگوار، نوّاب عبد الله میرزا متدرّجا یکی بعد از فوت دیگری به حباله نکاح درآورد، و لهذا حضرت خاقان مغفورش ذو النورین خطاب می فرمود. با این احوال، به غایت نکته دان و بی نهایت مهربان و با مؤلّف این تاریخش کمال الفت در میان بود.

پنجم: نوّاب قهرمان میرزا المتخلّص به کیوان؛ والده معظّمه اش از طایفه اکراد جهان بیگلو و خود معزی الیه به غایت ظریف و نادره گوست. صورتی زیبا داشت و اوقات شبان و روزان را به ظرافت و عاشق پیشگی می گذاشت. در فنون سواری و تیراندازی در جرگ امیرزادگان مشهور است و در فن غزل سرایی و ادابندی، سلیقه اش

موفور. با مؤلّف بی نهایت شفیق است و در ملاحظه اطوار الفت به غایت دقیق- اللهمّ احفظه.

ششم: نوّاب اردشیر میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] ارمن و در مراتب طراوت و نزاکت به غایت شیرین تن و سیمین بدن. با ظهور خط مشکین بر آن چهر نازنین، باز دل های مشتاقان را در خط گذاشتی و از خاطر ایشان غبار اندوه برداشتی. از نکته دانی و مهربانیش، آنچه سرایم هنوز کم است و رفتار ستوده اش مطلوب اهل عالم. عقل معاشی به کمال دارد و لوازم عقل معاد را نیز زیاده از حدّ و حصر به عمل می آرد. شبان و روزان از فرط تقدّس ذات، در درگاه حضرت قاضی الحاجات به قیام و قعود است و مراتب دین داری و تهجّد گزاری در وجود مسعودش موجود. مؤلّف را هواخواهی مشفق است و در ارادت احوال و اوضاع متفق- اللهمّ احرسه (۱).

هفتم: نوّاب سلطان حسین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار و خود، جوانی [است] پر تواضع و با وقار. اغلب اوقات در ولایات استرآباد [۵۸۲] و خدمت برادر خجسته نهاد به سر برده و اکنون در توقف دار الخلافه پا پی افشرده است.

هشتم: نوّاب سلطان حسن میرزا؛ او نیز برادر صلبی و بطنی حضرت صاحب اختیار و برحسب صوابدید والد بزرگوار، ملقب به سردار است.

نهم: نوّاب داراب میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم مرتضی قلی خان و برادر صلبی و بطنی نوّاب نایب الایاله، مازندران است. جوانی است مبادی آداب و در حسن معاشرت، مطبوع طبع اصحاب.

دهم: نوّاب نصر الله میرزا؛ از بطن مخدّره کاشانیه و از نبایر بطنی منفرده این.

۱- . تذکره خاوری:+ (فرد: شدیم پیر ز عصیان و چشم آن داریم که جرم ما به جوانان پارسا بخشد).

دودمان علیّه است.

یازدهم: نوّاب نور الدهر (۱) میرزا است و برادر صلبی و بطنی نوّاب اردشیر میرزا.

او نیز چون برادر ارجمند خویش، به غایت صاحب حسن و ملاحت و صفاست.

دوازدهم: نوّاب شاپور میرزا؛ والده اش صبیّه یکی از اهالی نجوم و زیاده از این، احوالش نامعلوم.

سیزدهم: نوّاب بابر میرزا؛ از بطن استرابادیه [ای] بی برگ و نوا.

چهاردهم: نوّاب کیومرث میرزا؛ از بطن همشیره یوسف خان تلیکه سری مازندرانی است که در آن اوقات در آن ولایت، معتبر بوده و در جوانی وداع عالم فانی نموده است.

پانزدهم: نوّاب سام میرزا؛ برادر صلبی و بطنی قهرمان میرزاست. میلش به تحصیل کمالات صوری خوب است و چهره اش نیز در نظرها مطلوب.

شانزدهم: نوّاب عبد الله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب کیومرث میرزاست و همشیره زاده یوسف خان تلیکه سری متوفّی.

هفدهم: نوّاب ملک جمشید میرزا، و مادرش از طایفه افاغنه ساکن آن ولایت.

هجدهم: نواب شاه منصور میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب شاپور میرزا [است] و والده محترمه اش منجّم زاده آن ولایت.

نوزدهم: نوّاب لطف علی میرزا؛ از بطن والده نوّاب اسکندر میرزای نایب الایاله چهارمین ولد است و اناث و ذکور این بطن مطهّره بغایت معتبر و معتمد.

بیستم: نوّاب بهادر میرزا؛ از بطن ترکمانیه یموت است و با صغر سنّ، سزاوارا)

۱- . اکسیر التواریخ: (نور الدین میرزا)

انواع توصیف و نعوت.

بیست و یکم: نوّاب محمد رحیم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب بابر میرزاست.

بیست و دوم: نوّاب ملک بهمن میرزا؛ از بطن والده ماجده ملک جمشید است و در طراوت رخسار، طعنه زن ماه و خورشید.

فقره پنجم در ذکر اولاد ذکور و اناث نوّاب محمد ولی میرزا

بدان که در ایّام حیات خاقان مغفور، نوّاب معزی الیه را بیست و هشت نفر اولاد ذکور و دو نفر از ایشان در کمال رشد و تمیز، از بطن برگزیده صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان عمّ رشید حضرت صاحبقران مغفور بود و یکی مرحوم الله قلی میرزا و دیگری مسمّی به ناصر الدین [۵۸۳] میرزا. در باب سبب رحلت الله قلی میرزا از دار دنیا، در احوال والد بزرگش فی الجمله ایرادی شده، ولی تفصیل آن اجمال آن که: نوّاب معزی الیه را پدر والاگهر در ایّام ایالت دار العباده یزد به سبب تهمتی که زده بودند، روزی در سلام عام مخاطب و معاتب نمود و شخص پهلوان حاضری را به اذیت او امر فرمود. با قوّتی هرچه تمامتر مشتی چند استوار بر فرق او نواخت و از صدمه آن مشت سندان کوب، مغز آن جوان مطلوب را پریشان ساخت. امیرزاده آزاده مانند پدر خرد بر باد داده سر به شوریدگی برآورد و همواره حرکاتی برخلاف قانون عقلا می کرد. پدر رشید در مقام چاره کوشید او را به اتفاق میرزا ابو القاسم نام یزدی طبیب روانه دار الخلافه طهران گردانید. چون می دانست که او را به کجا فرستاده بود، لهذا در دار الخلافه به اندک زمانی روی به عالم بقا نمود. ناصر الدین میرزای برادر صلبی و بطنی او نیز پس از ایّام عیش و زفاف، از بس غصه ناکامی برادر جوان را خورد، در عالم جوانی با هزاران حسرت بمرد.

یک نفر از اولاد ذکور از نوّاب الله قلی میرزای مذکور مسمّی به امان الله میرزا موجود است که نتیجه خاقان مغفور، و الی غیر النهایه منظور نظر التفات دستور بود.

اکنون بیست و شش پسر و بیست نفر دختر از صلب نوّاب معزی الیه در دار دنیا پایدار و اسامی اولاد ذکور او از این قرار است:

اوّل: نوّاب اسماعیل میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از اکراد طایفه شادلوست و همواره اوقات از تطاولات پدر، دربدر و بی آبروست. چندی فرارا به مملکت خراسان شتافت و روزگاری در ظلّ ظلیل ولیعهد مغفرت دلیل آرام یافت. چون در آن حضرت رفتاری نه بر طریق چاکری کرد، لهذا شرمسارانه از آن جا روی به دار الامان کرمان آورد.

بعد از رحلت خاقان مغفور، به اتفاق نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به دار الملک فارس گریخت و به دامان حمایت مرحوم فرمانفرما آویخت. مجددا به همراهی شجاع السلطنه، خویش را به سامان قمشه رسانید و از آن جا فرارا به دار السلطنه اصفهان و مسجد جدید البنای جناب حجه الاسلام حاجی سید محمد باقر گیلانی، بار امان کشانید. چندی نیز در ولایات قم و کاشان سرگردان بود تا بالاخره با کمال اطمینان به دار الخلافه آمده، به فراغت آسود. چندی که گذشت باز به سبب اختلال کار معاش و بی اعتنایی پدر، دربدر گشت. اکنون در عتبات عالیات، قلیل مرسومی از دولت روم دارد و در بغداد اوقاتی به بطالت می گذراند.

بالجمله جوانی است ظریف و خودخواه و با ادعای موزونیّت، ناموزون و [۵۸۴] جان کاه. در هتک پرده ناموس خویش به هیچ وجه مضایقه ندارد و مرموزات واقعه و مواقعه را در حضرت شاه و حضور گدا، بر طبق عرض و اظهار می گذارد. حسنی که دارد همواره در مذمّت پدر مشغول است و این شیوه نامقبول از وی بغایت مقبول. پیوسته در کار معاصی و مناهی است و در هر دو دنیا مردود از درگاه الهی- اللهم أصلح مفاسد أموره.

دوم: نوّاب چنگیز میرزا؛ جوانی است محجوب و فقیرنواز و برخلاف تسمیه اسم خویش، بغایت باآرام و نیکو روش. در خط نستعلیق مهارتی دارد و همواره اوقات شریف را به درس و مشق مصروف می آرد.

سوم: نوّاب نصر اللّه میرزا؛ زاده از بطن برگزیده صبیّه مرضیّه حسین قلی خان بیات حاکم نیشابور است و با حسن صورت و طراوتی موفور، اهتمامی کامل در تحصیل کمالات دارد و لحظه [ای] از کار خود را فارغ نمی گذارد. از هر کمالی به قدر نصیب فی الجمله بهره مند است، خاصه در فن خط و نقاشی و نظم که بهره اش زیاده از سایر امثال و مانند. در علم رمل و نجوم هم کاری کرده و در احکام رملی در نزد دانایان، نامی به دانایی برآورده است. در اشعار فارسی، شکوه تخلّص می نماید و در تحصیل علوم عربیّت اهتمامی تمام می فرماید. با حقیرش الفت بسیار است و مرا در خدمتش ارادت بی شمار. چندی در دار العلم شیراز به مصاحبت نوّاب فریدون میرزای فرمانفرما به سر برده و بالاخره به اتفاق والده مکرّمه به سبب تملیک املاک موروثی راه نیشابور در سپرد.

مصرع:

هرکجا هست خدایا به سلامت دارش

چهارم: نوّاب محمد میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه محبّ علی خان برادر محمّد قوانلوی قاجار بیگلربیگی ایروانست و در حسن صورت، اعجوبه زمان. با آن که مرآت چهر مطلوبش از خطّ مشکین زنگار دیده، باز از فرط طراوت رخسار، دل های مشتاقان را از فلک غمزه دلدوز به جانب خویش کشیده است. بی شایبه اغراق، تماشای جمال بی مثالش، زایل کننده اندوه و غم است و از فرط لطافت و طراوت، پسند خاطر خاص و عام امم. با این نیازمندش الفتی است زیاده، مرا در خدمتش ارادتی کامل الاراده؛ امید که بر مزید باد.

پنجم: نوّاب جعفر قلی میرزا؛ از بطن صبیّه مرحوم اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه و سردار مملکت خراسان است و در ارض اقدس مشهد مقدس با والده خویش ساکن و کامران. جوانی متهوّر است و آثار رشادت از چهره اش ظاهر. در خط نستعلیق فی الجمله وقوفی دارد و اوقات را به تحصیل کمالات مصروف می آرد.

ششم: نوّاب رضا قلی میرزا؛ والده اش خراسانیه و منظوره نظر التفات سرکار والد

بهیّه. جوانی سلیم است [۵۸۵] و در مقام سلامت نفس، مستقیم. اکنون از ظلم پدر، دربدر است و آواره به هر بوم و بر.

هفتم: نوّاب تیمور شاه میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب چنگیز میرزا و در تحصیل کمالات از درس و مشق به اهتمامی بی منتها.

هشتم: نوّاب شیردل خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب رضا قلی میرزاست و به سبب مناسبت چهره و اندام و حول (۱) چشم نظیر بادام، ملبّس به لباس علمای اعلام و ملقّب به لقب ملا محمد باقر و در محافل ارباب تحصیل همواره حاضر است.

نهم: نوّاب هادی خان؛ او نیز برادر امیرزاده مذکور و سلامت نفس و طراوت چهرش موفور. وقتی، در دار الخلافه طهران پدر مهربان او را به تهمت شراب طناب به گردن انداخت و یک سر طناب را خود گرفته به کوشش و کشش پرداخت؛ خیل نسوان اندرونی مردانه قدم پیش گذاشتند و شوی ناپسند را مورد طعن و ضرب نموده، طناب از گردن آن جوان برداشتند. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۰۸۶ فقره پنجم در ذکر اولاد ذکور و اناث نواب محمد ولی میرزا ..... ص : ۱۰۸۳

م: نوّاب جلال الدین میرزا؛ والده ماجده اش از اجلّه سادات رفیع الدرجات خراسان و به سبب سیادت والده، شرافت او بر اهالی جهان واضح و نمایان. جوانی مطلوب و پاکدامن است و در تحصیل کمالات زیاده از همگنان کامزن و کامران.

والده اش، صندوقدار حرم والد است و خود به سبب کثرت اوضاع، در میان برادران منفرد.

یازدهم: نوّاب محمد طاهر میرزا است که جوانی مبادی آداب و زیباست.

دوازدهم: نوّاب محمد عظیم خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمد میرزاست و در فطانت و زیرکی بی مثل و همتا.ی)

۱-. ملک: (حولی)

سیزدهم: نوّاب جهانگیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب چنگیز میرزاست و کافی امورات. والد والا، به سبب تفویض کفایت امور وزیرش خواند و سخن با او از مصلحت کار راند.

چهاردهم: نوّاب حسن خان برادر صلبی و بطنی نوّاب نصر الله میرزاست و در فنون کمالات، چون برادر ارجمند خویش طالب و جویا. بعد از ظهور این دولت سدید به سبب اسباب مختلفه، کامران اطراف عالم گردید تا کارش به عزیمت سرحدّات مملکت ختا کشید (۱).

تبیین این مقال آن که، جناب آقا خان خلف میرزا شاه خلیل الله اسماعیلی محلّاتی که امام طایفه ملحده اسماعیلیه است، بعد از قضیه خاقان مغفور به هوای خودسری و غرور، جلای وطن اختیار کرد و روی به صفحات بلوچستان و هندوستان آورد. هریک از برادران خود را به ممالک دوردست فرستاد و مریدین اسماعیلیه را صلای عام درداد و محمد باقر خان برادرش در صفحات افغان و بلوچستان مقتول و از امارت زندگانی معزول آمد. میرزا ابو الحسن خان برادر دیگر خود را به سمت ترکستان و سرحدّات ختا فرستاد که زکوه جمع نماید و از فراهم ساختن اسباب کار اختیار [۵۸۶] بر اعتبار افزاید. این حسن خان به سبب تصرف در اقطاع نیشابور که موروثی والده اش بود، در آن ولایت می زیست. به ملاحظه اعتبار شاهزادگی و خیالات دور و دراز، از عقب آن خان بیابانی به مملکت ختا شتافت و در ولایت کاشغر او را ملاقات نموده در نزد وی آرام یافت.

پانزدهم: نوّاب موسی خان؛ برادر صلبی و بطنی رضا قلی میرزاست و با صغر سنّ در کمال ذهن و ذکا.

شانزدهم: نوّاب جعفر خان است که برادر صلبی و بطنی محمد طاهر میرزای نکته دان.

هفدهم: نوّاب محمد ولی میرزا، که برادر صلبی و بطنی نوّاب جلال الدینت.

۱- . سرگذشت حسن خان و گرایش او به اسماعیلیه در تذکره خاوری موجود نیست.

میرزاست. پدرش به سبب وفور میل، نام بخشی به او کرده و این نکته بدیع را در روزگار یادگار آورده است.

هجدهم: نوّاب شیر محمد خان؛ ایضا از بطن امیرزاده مذکور است و منظور نظر والد جلالت ظهور.

نوزدهم: نوّاب امیر خان؛ از بطن والده نوّاب رضا قلی میرزا پنجمین ولد ذکور است و از مهر رخسار، طعنه زن ماه و هور.

بیستم: نوّاب شاهرخ میرزا؛ در عرصه شطرنج خوب رویی، اسب مزیّت و نیکویی از حریفان پیش رانده و در نرد صباحت با یاران خوش قمار، هفت داد، بیش خوانده. طفلی است صبیح (۱) و در نظر والد بزرگوار بسیار ملیح- اللهمّ احفظه.

بیست و یکم: نوّاب طهماسب قلی میرزا

بیست و دوم: نوّاب مهدی قلی میرزا

بیست و سوم: نوّاب عباس خان

بیست و چهارم: نوّاب سعید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی احمد خان است.

فقره ششم در ذکر اولاد امجاد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس

از نوادر اتفاقات که موافق با سیاق تاریخ است آن که، وقتی از اوقات مرحوم معزی الیه خواست جذب قلبی از امیرکبیر صید سعید خان امام مسقط به عمل آورد؛ یکی از صبایای محترمه خود را بعد از خواستگاری امام مزبور عقد کرده با سامانی شایان به آن سامان فرستاد. امام مسقط نیز در ازای این مرحمت، مبلغ بیست هزار تومانیح

۱-. خوش رو، ملیح

زر نقد پیشکش داده، پس از مدت چند سال صبیّه مرضیّه را از امام مزبور نفرتی کامل حاصل و به مفارقت و جدایی مایل شد. چون امـام مزبور از جمله خوارج بود و معزی الیهـا دانسـته که مزاوجت نسوان اثنی عشـری بـا طـایفه خوارج، که بغض جنـاب علی- علیه السـلام- را در دل دارند، خلاف شـریعت پیغمبری است، لهذا در جزو از فضلا و مجتهدین عتبات عالیات، احکام و مسـتندات شـرعی حاصل کرده به عزیمت ملاقات پدر والاگهر به دار العلم شـیراز برگشت و به حکم علمای آن ولایت، بدون طلاق به عقد یکی از بنی اعمام درآمده، از امام و امامت مسقط درگذشت.

بـالجمله، عـدد اولاـد انـاث و ذکور نوّاب معزی الیه بیست و شـش نفر است. هجـده نفر از ایشان ذکور است و هشت نفر اناث. [۵۸۷] اسامی هجده نفر ذکور از قراری است که مذکور می شود:

اوّل: نوّاب رضا قلی میرزا؛ اسن و ارشد اولاد نوّاب فرمانفرما، زاده از بطن صبیّه مرضیّه محمد قلی خان افشار بیگلربیگی ولایت ارومی آذربایجـان است و به سـبب اصـالت صـلب و بطن امیرزاده، بـا کمـال وقار و متانت و حشـمت فراوان به منصب ارجمند نایب الایاله گی مملکت فارس سـرافراز بود و از فرط نجابت و بزرگ منشـی با غریب و بومی رفتاری به سزا می نمود. کیفیت احوالات او و چند نفر از برادران بعد از رحلت خاقان مغفور و فرار ایشان از دار العلم شیراز به عتبات عالیات و رفتن به پایتخت دولت انگریز و مراجعت به عتبات- ان شاء الله المجید- در تاریخ جدید مذکور خواهد شد.

اکنون با سامانی فراوان و چند نفر از اخوان در آن ارض فیض نشان مجاور و از فرط همّت سـرشار، راعی احوال فقرا از مجاور و مسافر است- اللّهم احفظه.

دوّم: نوّاب امام قلی میرزا؛ از بطن همشـیره یوسف خان تلیکه سـری مازندرانی است که از معارف آن دیار بوده و مؤلف سابقا از او ذکری نموده است.

امیرزاده معزی الیه جوانی است رشـید و به قـانون سـپاهی گری، صـاحب عزمی شدیـد. در فنون سواری و جولان بازی مهارتی کامل دارد و اوقات را در دار العلم شیراز به

فراغت می گذارد.

سوم: نوّاب نجف قلی میرزا الملقب به والی؛ از بطن گرجیه ارمن است و صاحب انواع هنر و فن. قوه فهم و ادراکش از هرچه نگارم افزون و صفات برگزیده رشادت و جلادتش از حوصله اندیشه بیرون. رشادت و سخاوت را باهم جمع کرده و چندین سال در ولایت کوهکیلویه به ایالت و عدالت سرآورده است. معزی الیه نیز چون بعضی از اخوان، به دولت بهیّه انگریز شتافت و بعد از مراجعت به عتبات عالیات آمده آرام یافت.

چهارم: نوّاب نصر الله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب امام قلی میرزاست. در نگارش خط شکسته، درست و توانا. چندی در شولستانات و احشامات ممسنی حکومت داشته و اکنون در دار الخلافه طهران، رحل اقامت گذاشته است. طبع موزونی در هزلیات دارد و اوقات را به کتابت می گذارد.

پنجم: نوّاب تیمور میرزا الملقب به حسام الدوله برادر صلبی و بطنی نوّاب امام قلی میرزاست و اسم شریفش به غایت با مسمّی. در حسن قامت و طرز جوانی بی نظیر است و در وفور شجاعت و سخاوت، آوازه اش عالمگیر. در ایوان بزم، از تاب طناب مشکین، زیبا غزالان نازنین را صید کردی و در میدان رزم از نیروی کمند اژدرآیین، گردن شیران غرّین را به بند آوردی. مدّتی مدید شیری سهمناک قوی هیکل دربند داشت که هنگام غیبت خویش بندش بر گردن [۵۸۸] می گذاشت. وقت حضور و سواری به مسافت دور قلاده از گردن او دور می نمود و شیر مزبور بدون حمله و دست درازی به احدی از انسان و حیوان با امیرزاده مذکور راه می پیمود. اکثر اوقات در حالت گرسنگی طعمه از دهان او می ستاند و به صدمات مشت سندان کوب آب از دیدگان آن می افشاند.

در فن پهلوانی و کشتی گیری نظیری نداشت و اکثر اوقات در حضور خاقان مغفور، برخی از شاهزادگان قوی جثّه پرزور را در حالت کشتی به هوا برداشته، احتراما بر زمین می گذاشت. چندی متدرّجا در ولایت کازرون و سرحدّات فارس حکومت می نموده [و] در قصبه آباده سورمق نیز چندی توقف فرمود. این امیرزاده نیز یکی از

جمله متوسّلین به دولت انگریز (۱) است و اکنون از توقف در عتبات عالیات راحت آمیز (۲).

ششم: نوّاب شاهرخ میرزا؛ از بطن والـده ماجـده نوّاب نجف قلی میرزای والی است و در حسن رفتار و طرز گفتار، مطبوع طبع ادانی و اعالی. در فنّ تاریخ دانی و محفل آرایی، کمالی دارد و اکنون در دار العلم شیراز اوقات را به فراغت می گذارد. چون زوجه محترمه اش، خواهرزن شاهنشاه تاجدار و صبیّه مرحوم محمد قاسم خان قوانلوی قاجار است، لهذا چندی به ولایت تبریز شتافت و در ظلّ رعایت خواهرزن، که والده نوّاب ناصر الدین میرزا ولیعهد جاوید مهد است، استراحت یافت.

هفتم: نوّاب جهانگیر میرزا؛ در بطن واحد است و در احوال منفرد. در عهد پدر خجسته نیز چندی در بلوک دارابجرد فارس حاکم بوده، پس از قضیه پدر چندی به دار الخلافه آمده، توقف نمود. اکنون در دار العلم شیراز است و با کمال فراغت دمساز.

هشتم: نوّاب اکبر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب نجف قلی میرزا و شاهرخ میرزاست. در نگارش خط نستعلیق فی الجمله توانا بود و در عالم جوانی، وداع سرای زندگانی نمود.

نهم: نوّاب کیخسرو میرزا الملقب به سپهسالار؛ از بطن صبیّه محترمه امیرگونه خان کرد زعفرانلو، ایلخانی مملکت خراسان و حاکم مرز خبوشان است و به علت اصالت فراوان، بغایت فقیر منش و مهربان و بی زبان و پاکدامان. در فن سواری و تیراندازی، به کمال است و در رسوم صیدبازی و شکارچی باشی گری، با کمال استقلال.

دهم: نوّاب اسکندر میرزا و در عتبات عالیات در خدمت برادران مهتر مشغول مجاورت و انزوا. در فنون سواری و تیراندازی، چنان ماهر است که طیور را در هوا و).

۱- . تذکره خاوری: (بهیّه انگلیس)

۲- . تذکره خاوری:- (و اکنون از توقّف در عتبات عالیات راحت آمیز)؛+ (انشاء الله در تاریخ جدید ذکر و مذکور خواهد شد).

وحوش را در صحرا فرصت ستیز و پرواز ندهد و صیدی از خدنگ او نجهد.

یازدهم: نوّاب نادر میرزا؛ از بطن مکرّمه نوّاب امام قلی میرزا، سیمین ولد است و از طراوت رخسار و حلاوت گفتار، یوسف مصری را علامت و سند. در حسن اندام و لطف کلام، نادر دوران سلطنت ابد ملزوم و اکنون به سبب هجوم و دست اندازی سپاه خط ما صدق مفاد (النادر کالمعدوم) است. وقتی، در دار العلم شیراز افواج نظام جدید را سرهنگ بود و با قامتی خجلت ده شور قیامت، مشق سربازی می نمود.

دوازدهم: نوّاب محمد کاظم میرزا؛ جوانی متعارف است و به سبب شیرازیّت والده، با اهل زمانه مراود و موالف.

سیزدهم: [۵۸۹] نوّاب محمد میرزا؛ از بطن والده نوّاب رضا قلی میرزا چارمین ولد است و در حسن رخسار و لطف کردار، اصالت صلبی و بطنی را سند.

چهاردهم: نوّاب کامران میرزا است که در حسن وفا و لطف لقا، بی همتا و پیوسته با هواخواهان، طریقه دوستی می سپارد و اوقات را در دار العلم شیراز مصروف می آرد.

پانزدهم: نوّاب داراب میرزا؛ خالی از ملاحتی نیست. وقتی، به زیارت عتبات عالیات رفته، بعد از مراجعت در دار العلم شیراز به توقف زیست.

شانزدهم: نوّاب سلطان ابراهیم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب کامران میرزاست.

هفدهم: نوّاب منوچهر میرزا؛ از بطن جاریه قلموق و از بلندی مقدارش سر بر عیّوق است.

هجدهم: نوّاب ایرج میرزا؛ از بطن والده نوّاب منوچهر میرزا به وجود آمده و با صغر سنّ، مهر چهرش طعنه ها بر مهر تابان زده است.

نوزدهم: نوّاب طهماسب قلی میرزا؛ طفلی است گندم گون و نمک رخسارش از حدّ شوری بیرون.

فقره هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسن علی میرزا الملقب به شجاع السلطنه

در میان شاهزادگان بزرگ نوّاب معزی الیه، به کمی اولاد منسوب است و ظهور این معنی از بعضی رهگذر بغایت مطلوب. عدد اولادش از ذکور، هفت نفر و از اناث، نه نفر می باشند. از جمله هفت نفر ذکور، پنج نفر از بطن صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران تاجدارند. سه نفر از آن پنج نفر، چه در ایّام حیات خاقان مغفور [و] چه بعد از آن، هریک به جهتی از میان رفتند. یکی از آن جمله، منگوقاآن میرزا- از قراری که در اصل تاریخ ذکر شده- در ولایت ترشیز وفات یافت و مرحوم ارغون میرزا که شیر بیشه شجاعت بود، در دور قلعه باغ نظر کرمان از ضرب گلوله سربازان قراگوزلو، روی از عالم برتافته. نوّاب آباقا خان الملقب به فروغ الدوله، که جوانی رشید و در تقدّس و پاکدامانی و حسن اخلاق و خوش زبانی وحید بود، بعد از وفات خاقان مغفور در عتبات عالیات مجاور گشت و فی مابین کربلا و نجف از صدمه تفنگ عربی بدوی حرامی از عالم فانی درگذشت. اکنون چهار نفر از ذکور و نه نفر از اناث موجود می باشد و اسامی اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان؛ ذکر رشادتش در ایّام والی گری نوّاب شجاع السلطنه در خراسان در اصل تاریخ مسطور است و از فرط شهرت با پسند اهالی نزدیک و دور مذکور. جوانی با فرهنگ [۵۹۰] و در مراحل رشادت و سخاوت، تیزچنگ. در هریک از ولایاتی که پدر والاگهرش فرمانروا بود، معزی الیه به امر نیابت مشغول و به کفالت و کفایت امور جمهور قیام می نمود. از قراری که سابقا نیز ذکر شده، خود چندی به نفس نفیس، کافل مهمّات مملکت خراسان گشت تا از وفور بدایت و

نیرنگ امراء ایل زعفرانلو و شادلو، از صاحب اختیاری آن ملک درگذشت.

بعد از وفات خاقان مغفور، از دار الامان کرمان، متهوّرانه عزیمت کرده، دار العباده یزد را نشیمن ساخت و خودسر به اخذ مالیات دیوانی پرداخت. پس از جلوس شاهنشاه جم جاه- خلّد اللّه ملکه- بر تخت سلطنت سدید، معزی الیه فرارا به سمت هرات گریخت و به اعانت افاغنه به ولایت سیستان تاخته رشته قرار سیستانیان را بگسیخت.

بالاخره از بی وفایی طایفه افغان و خوف بازخواست شاهنشاه زمان، به لباس تبدیل از راه کرمان و اصفهان به عتبات رفته به دامان توسل ائمه اطهار آویخت.

دویم: نوّاب اوگتای قاآن میرزا؛ از بطن مطهّره صبیّه مرحوم مرتضی قلی خان پنجمین ولد و با نوّاب هلاکو میرزا برادر صلبی و بطنی است. جوانی در غایت صباحت و نهایت ملاحت بود و چندی در دیار خراسان و ولایات یزد و کرمان به فراغت و کثرت شادمان زندگانی می نمود. اکنون نیز در عتبات عالیات (۱) ساکن و با لباس فضیلت مشغول کسب فضایل از فضلای آن مکان فیض مواطن است- اللهمّ وفّقه.

سیم: نوّاب ابو سعید میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از اهل قم و پرورده خوان فراغت و تنعّم است. جوانی فقیرمنش، بزرگ روش و با اهل روزگارش کمتر آمیزش است.

لمؤلفه:

تا توانی گوشه گیری پیشه کن از جهان و اهل (۲)آن اندیشه کن چهارم: نوّاب قهرمان میرزا، زاده از بطن محترمه صبیّه مرضیّه اسحق خان سردار قرائی حاکم تربت حیدریه خراسان و در ارض اقدس مشهد مقدّس رضوی (ع) از اقطاع موروثی جدّ امّی صاحب اوضاع فراوان است. زیاده از این، از احوالش خبری معلوم نیست.ل)

۱- . تذکره خاوری: (روضه مقدسه رضویه).

۲- . ملی و ملک: (زاهل)

فقره هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا

بـدان که اولاد این شاهزاده نیکونهاد در ایّام حیات خاقان مغفور، ذکورا پانزده (۱) و اناثا هفده نفر بودند. نوّاب کامران میرزا، که یکی از جمله امیرزادگان زاده از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی و به سنّ هجده سالگی بود و مهر رخشان در برابر مهر جمالش [۵۹۱] چون چهر زنگی تیره و تار می نمود، در سنه یک هزار و دویست و چهل و نه از ناخوشی وبای عام درگذشت و این قطعه زاده از طبع مؤلّف تاریخ وفات او را دلیل گشت.

لمؤلفه:

بگذر از عیش جهان کاندر عزای زادگان کسوت شاهان به بر پیوسته نیلی فام شد

عاقبت از صدمه سم جسم او را خاک ساخت قوس گردون دو روزی گر کسی را رام شد

گر تنی با کام از جور زمان ناکام رفت ور کسی با نام از جور جهان گمنام شد

از حسام سلطنت بردند رخشان گوهری کز فروغش مهر و مه شرمنده صبح و شام شد

گشت ناپیدا از ایوان فریدون ایرجی یا همی گویی ز دامان نریمان سام شد

کامران شاه جوان بگذاشت از جان جهان در عزایش شورشی برپا درین ایّام شد

آن که در هنگام و بی هنگام پروردش سپهرناگهان در خاک از طاعون بی هنگام شد

آن که در بزم طرب شهر امل در جام داشت ناگهان زهر اجل آلوده اش در کام شد

آن که از نازک دلی از سایه خود داشت رم از چه عفریت اجل را رام و با آرام شد

رفت با دامان پاک از این جهان در آن جهان بخت او خوش باد در جنّت که خوش فرجام شد

بهر تاریخ وفات او رقم زد خاوری حیف حیف اندر جوانی کامران ناکام شد (۲) فی الجمله، اکنون موازی چهارده نفر ذکور و هفده نفر اناث در حیات و اسامیت.

۱- . اکسیر التواریخ، سیزده تن از ذکور را نام می برد.

۲- . غیر از آخرین بیت، قطعه فوق در تذکره خاوری نیامده است.

اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: فاتح ابواب نیکویی ابو الفتح میرزا؛ از بطن صبیّه محترمه مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله. امیرزاده [ای] برگزیده و از حسن رفتار و شیرینی گفتار، در نظر برگزیدگان پسندیده. رخسارش از فرط ملاحت، گفتی بازار نمک فروشان است و چشمان نیم مستش در بازار نمک فروشان در جرگ باده نوشان. از چهر نمکین، شور در عرصه جهان انداخته و در حالت گفتگو از فرط شیرینی آن صورت دلنشین گفتی به شکستن کاسات نبات پرداخته است.

حافظ:

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون، لب خندان، دل خرّم با اوست در جنگ با دشمنانش، فتح و ظفر با نام و کام توأمان بود و در نبرد دوستانش، کمان ابرو و تیر غمزه خونریزی می نمود. دشمنان را از نیروی کمند عدوبند، دست بر بستی و دوستان را از برتافتن رو، قلب پرآرزو شکستی.

لمؤلفه:

تو رو برتافتی و دوستان را قلب بشکستی چه خواهی کرد اگر رو سوی قلب دشمنان آری [۵۹۲] بالجمله، چندی از جانب پدر بزرگوار در ولایت خوزستان نایب و حکم گزار بود و در ایّام غیبت والد ماجد نیز، در دار السرور بروجرد به امر نایب الایاله گی قیام می نمود. با مؤلّف این کتابش، از بدایت تا نهایت الفت و مهربانی فزون از غایت؛ مؤلّف را نیز در حضرتش ارادتی بی نهایت است.

دویم: نوّاب شجاع الملک میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو الفتح میرزا و در حسن صورت و صفای سریرت بی مثل و همتا. جوانی پاک دامان است و با اهل روزگار به

غایت با وفا و مهربان. صهر با مهر جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار است و از این نسبت ستوده هر دو را افتخار.

سیّم: نوّاب اورنگ زیب میرزا؛ از بطن ترکمانیه دشت است و همواره مایل [به] تماشا و سیر و گشت. جوانی درشت روست و با درشت رویی، درشت گو و درشت خوست.

چهارم: نوّاب ابو سعید میرزا؛ جوان خوش روی خوش خوی خوش گوی متعارفی است و از طرز دلربایی و مهربانی واقف.

پنجم: نوّاب طهمورث میرزا، این جوان بسیار مقدّس است و میل دیدارش (۱)، در دل بسیار کس.

ششم: نوّاب امیر تیمور میرزا؛ از بطن مرضیّه صبیّه امیرکبیر حسین خان دنبلی بیگلربیگی خوی و سلماس و همشیره زاده محمد صادق خان مخاطب دیوانخانه گردون اساس و با والده معظّمه از بدایت تا نهایت، در دار الخلافه فلک مماس است. جوانی نازک اندام و با حقارت جثّه، در بزرگ منشی تمام است.

هفتم: نوّاب محمد صفی میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه میرزا احمد خلیفه سلطانی صفوی که آن طایفه کلّا ساکن اصفهان و از صلب مطهّر حضرت مصطفوی.

هشتم: نوّاب عالم گیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو الفتح میرزا و در زیبایی چهره و قامت، بی مثل و همتا [است].

نهم: نوّاب جلال الدین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو سعید میرزاست.

دهم: نوّاب سنجر میرزا؛ او نیز به دستور برادر خویش جلال الدین میرزاست.ش)

۱- . تذکره خاوری: (رخسارش)

یازدهم: نوّاب داراب میرزا

دوازدهم: نوّاب امیر شیخ میرزا

سیزدهم: نواب اسحق میرزا

چهاردهم: نواب امیر حسین (۱) میرزا، که در محبس اردبیل متولد شده و به این اسم شریف مسمّی آمده است.

فقره نهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب علی نقی میرزا الملقب به رکن الدوله العلیه

چون نوّاب معزی الیه در دار السلطنه قزوین خانه داشت و خود اکثر اوقات در دار الخلافه طهران و اسفار بعیده، بار اقامت و توقف می گذاشت و اولاد او از ولایت مزبور به درگاه [۵۹۳] خلافت ابد دستور تردّد و عبور نمی کردند و در تحصیل معارف و آداب دقتی که می بایست به عمل نمی آوردند، لهذا تربیتی بسزا ندیدند و زحمتی در کسب کمالات نکشیدند. به سیاق متعارف ولایت قزوین بار آمدند و در نظر اهالی آن سرزمین با عزّت و اعتبار شدند. کاتب حروف با آن که اکثر اوقات در سفر و حضر، با جمیع شاهزادگان بلافصل و نبایر و نتایج پاک اصل محشور بوده ام، هرگز دیده به ملاقات هیچ یک ازین امیرزادگان نگشوده ام. بالجمله، عدد اولاد این صلب پاک زاد موازی بیست و هشت نفر ذکورا و اناثا بالمناصفه و اسامی چهارده نفر اولاد ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب به سلطان؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حاجی مصطفی خان عمّ صاحبقران گردون توان و همواره اوقات از جانب والدت.

۱- . ناسخ التواریخ: (امیر حسین میرزا)؛ اکسیر التواریخ: (اکبر میرزا)؛ در نسخه ملی، ملک و تذکره خاوری نیامده است.

بزرگوار در دار السلطنه قزوین نایب الایاله و حکمران بوده و از شرف مصاهرت حضرت ولیعهد مغفور سر بر اوج سماوات سوده است. یک دفعه او را حقیر در ایّام جوانی دیدم؛ جوان خوش سیمای نازک اندامی بود و در وقت عبور و مرور، چون زایران بیت الله الحرام حرکتی هروله مانند می نمود. اکنون با جمیع علایق و پیوند در دار الخلافه طهران مقیم است و در مقام ارادت دولت قویم مستقیم.

دویم: نوّاب اسکندر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی سلطان بدیع الزمان میرزاست.

سیم: نوّاب جهانگیر میرزا؛ معزی الیه نیز به دستور نوّاب اسکندر میرزاست.

چهارم: نوّاب انوشیروان میرزا؛ از بطن صبیّه حاجی مصطفی خان، چارمین ولد است و چارمین اولاد ذکور شاهزاده آسمان مسند.

پنجم: نوّاب اسحق میرزا، که به واسطه والده بنی اسراییلیه، اسم پدر اسرائیل را به او گذاشته اند. فی الجمله، نقصی در چشم دارد و اوقات را در قزوین مصروف می آرد.

ششم: نوّاب داراب میرزا؛ والده اش از اکراد است و چون سایر برادرانش در ملک قزوین میلاد.

هفتم: نوّاب محمد کریم میرزا

هشتم: نوّاب افراسیاب میرزا

نهم: نوّاب محمد رحیم میرزا

دهم: نوّاب نصر الله میرزا

یازدهم: نوّاب شکر الله میرزا [از بطن یکی] از بنات طایفه قاجار قزوین است و با برخی از برادران در آن ولایت راحت گزین.

دوازدهم: نوّاب حمزه میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] اصفهانیه و با وجود طفولیت از کثرت ضیاع و بها، شمع شبستان دودمان دولت علیّه. اکنون به اتفاق پدر و اعمام گاهی در مملکت روس است و زمانی در کشور روم و زیاده از این احوالش نامعلوم.

سیزدهم: نوّاب سیاوش میرزا

چهاردهم: نوّاب امان الله میرزا، که برادر صلبی و بطنی نوّاب نصر الله میرزاست.

فقره دهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی

سرکشیکچی باشی (۱) دیوان اعلی است

در میان ملک زادگان بزرگ، زیاده از همه کم اولاد است و موازی یازده نفر اناث و ذکور از صلب او در عرصه ایجاد. [۵۹۴] سه نفر ذکور و هشت نفر اناث دارد و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب امام قلی میرزا؛ از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی و در مراتب فطانت و متانت با کمال آگاهی. نهایت تقدّس و پاکدامانی را دارد و من المهد الی العهد، اوقات شریف را در دار الخلافه به فراغت می گذارد. با پاکرویانش نظری پاک و این معنی او را دلیل بر وفور ادراک.

دوم: نوّاب محمد حسن خان؛ از بطن صبیّه محترمه حاجی مصطفی قلی خان عمّ صاحبقران زمان است و جوانی با کمال حسن وفا و پیمان.).

۱- . به تفنگچیان نگهبان در برابر قصر، کشیکچی (از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار) گفته می شده و سرکشیکچی باشی، رئیس آنان بوده است (ر. ك: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۷).

سوم: نوّاب علی محمد میرزا است، که از بطن دهقان زاده [ای] بینوا (۱) [است].

فقره یازدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا

عدد آن ها اناثا و ذکورا چهل و شش نفر، موازی بیست و پنج نفر از ایشان ذکور و بیست و یک نفر اناث است. اسامی بیست و پنج نفر ذکور از قراری است که مذکور می گردد:

اوّل: نوّاب نظر علی میرزای؛ از بطن برگزیده مخدّره [ای] از سرداق عصمت نادر سلطان افشار، و به سبب اصالت از طرف اب و امّ، با کمال رأفت و طمأنینه و وقار است.

در نظم اشعار فارسی طبعش قادر است و در فنون سپاهی گری از اسب تازی و جولان بازی و تیراندازی، مهارتش بر همگنان ظاهر. با دوستان زیاده الیف است و در مقام صحبت حرف، حریفان را حریف. در ایّام خاقان مغفور- نوّر اللّه مضجعه- از جانب پدر عالی مقدار در ولایت تویسرکان عراق حکمروا بود و از ظهور محاسن رفتار، جذب قلب عجیبی از اعالی و ادانی می نمود. اکنون در دار الخلافه طهران مقیم است و به سبب پاکی فطرت، در شاهراه اطاعت معبود بی ظنّت مستقیم.

دوّم: نوّاب احمد میرزا؛ از بطن همشیره محمد حاتم خان ترکمان ساکن قریه مانیزان (۲) ملایر است و در مراحل سپاهی گری، از قبیل تفنگ اندازی و غیره ماهر. جوانی خوش رفتار و متواضع و از فرط نجابت، گویی مراتب شرم و حیا را واضع است.

سوم: نوّاب الب ارسلان میرزا الملقب به سالار؛ والده اش از ارامنه گرجستان و خود جوانی زیبا و نمایان است. در فن مشق سوار، ثانی اثنین پدر بزرگوار است و در رأفت و مهربانی، تالی برادر عالی مقدار.).

۱- . تذکره خاوری: (از بطن مستوره ای از دهاقین زادگان بینوا).

۲- . در کنار رود قره چای در جنوب خاوری ملایر قرار دارد (ر. ك: فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۵).

چهارم: نوّاب قزل ارسلان میرزا برادر صلبی و بطنی نوّاب سالار و در طراوت رخسار، رشک فرمای نوبهار است. در نظم اشعار فارسی طبعی قادر دارد و در دار الخلافه طهران اوقات را به تحصیل کمالات می گذارد. پای ملاحت و نیکویی را بر پایه چرخ برین گذاشته و مشتاقان روی خویش را از شرف پای بوس محروم داشته است.

ظهیر فاریابی:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد پنجم: نوّاب سلطان سنجر میرزا؛ او نیز از بطن مرضیّه والده [۵۹۵] نوّاب سالار است و در حسن رفتار، با صغار و کبار بغایت ستوده اطوار.

ششم: نوّاب محمد رحیم میرزا است؛ از بطن والده ماجده نوّاب احمد میرزا و چون برادر ارجمند خویش، پر شرم و حیا. در فن شاعری و نظم اشعار دری، سلیقه خوشی دارد و خود را در جرگ سخن سنجان می شمارد.

هفتم: نوّاب سلطان یوسف میرزا؛ از بطن همشیره مکرّمه محمد هادی ترکمان ساکن قریه آورزمان (۱) ملایر است و در حسن صورت، انوار جمال یوسفی از چهره اش ظاهر. در فنون سواری با وقوف است و در فن سپاهی گری، کارفرمای رماح و سیوف (۲).

نوّاب شاهزاده آزاده علی رضا میرزا را با وی الفت و محبتی قرینه عشق به هم رسید و چون اولادش منحصر به یک دختر بود، امیرزاده مذکور را به دامادی برگزید. آن دختر را به عقد دایمی این پسر درآورد و متملّکات و مایعرف خود را به داماد نیکونهاد، هبه کرد؛ مشروط به این که خود به قدر مأکول و ملبوسی قناعت نماید و پس از این به راحت و استراحت گراید. غافل از این که داماد و دختر باهم ساختند و بالاخره به زجرهای انیف به اخراج نوّاب شاهزاده از ملک و مال پرداختند. اکنون داماد و عروس در خانه به کام دلا.

۱- . در غرب ملایر بین این شهرستان و نهاوند واقع شده است و از دهستان های پنجگانه این شهرستان به شمار می آید.

۲- . نیزه ها و شمشیرها.

ساکن و شاهزاده بینوا در اطراف اماکن و مساکن است. (۱)

هشتم: نوّاب اسحق میرزا؛ از بطن والده نوّاب امیرزاده مذکور است و در حسن صورت و پاکی دامان معروف و مشهور.

نهم: نوّاب طغرل تکین میرزا؛ از بطن والـده نوّاب الب ارسـلان میرزای سالاـر چـارمین ولـد است و بهین اولاـد ذکور شـاهزاده آسمان مسند.

دهم: نوّاب فضل الله میرزا؛ زاده از بطن مخدّره ترکمانیه است و در رفتار با اهل روزگار بی قاعده و رویّه.

یازدهم: نوّاب محمد زمانی میرزا؛ در بطن واحد است و در حسن اخلاق منفرد.

دوازدهم: نوّاب شاه مراد میرزا

سیزدهم: نوّاب محمد کریم میرزا؛ از بطن والده مکرّمه نوّاب احمد میرزاست.

چهاردهم: نوّاب امام قلی میرزا

پانزدهم: نوّاب محمد هادی میرزا؛ ایضا از بطن والده نوّاب احمد میرزاست.

شانزدهم: نوّاب محمد طاهر میرزا؛ از بطن مطهّره مزبوره پنجمین ولد است و در ولایت ملایرش ایوان و مسند.

هفدهم: نوّاب سـلطان یعقوب میرزا؛ از بطن والده ماجده نوّاب سلطان یوسف میرزاست و در طراوت و بها، چون برادر ارجمند خویش یکتا.

هجـدهم: نوّاب ولی محمـد میرزا؛ از بطن مطهّره صبیّه مرحوم میرزا محمـد دولّوی قاجـار بیگلربیگی سابق دار الخلافه طهران و خاله زاده شاهنشاه زرّین لواست.ت.

۱- . در تذکره خاوری پایان ماجرای سلطان یوسف میرزا نیامده است.

نوزدهم: نوّاب جلال الـدین میرزا؛ از بطن همشیره محمد هادی خان ترکمان ساکن قریه آورزمان ملایر، چهارمین ولد است و به سبب زیبایی رخسار و حسن رفتار در نزد پدر نامدار، بسیار [۵۹۶] معتبر و معتمد.

بیستم: نوّاب علی قلی میرزا

بیست و یکم: نوّاب عبد اللطیف میرزا؛ زاده از بطن لطیفه صبیّه لطیف خان ملایری است و بسی آراسته از حسن ظاهری.

بیست و دویم: نوّاب عبد الرشید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی عبد اللطیف میرزاست.

بیست و سیم: نوّاب محمد صفی میرزا

بیست و چهارم: نوّاب اسکندر میرزا

فقره دوازدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب عبد الله میرزا المتخلّص به دارا

عدد ایشان سی نفر است. ده نفر از آن ها ذکوراند و اسامی ده نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب محمد محسن میرزا المتخلّص به شاهزاده میرآخور (۱) از بطن ستوده صبیّه محترمه امیرکبیر نظام الدوله سلیمان خان قوانلوی قاجار به عرصه وجود خرامید و به سبب ظهور روشنی و بها و ظهور کمال طراوت و صفا، شمع شبستان جهان گردیده است. در فنون کمالات از عربیّت و شاعری و خطّاطی و رسوم سواری و تیراندازی،ت.

۱- . ملی، ملك و تذکره خاوری:- (المتخلص به شاهزاده میرآخور)؛ از اکسیر التواریخ اقتباس شده است.

مهارتش کامل است و همواره به صحبت ارباب کمال و الفت اصحاب حال، مایل. نوّاب ولیعهد مغفور از بدایت ایّام با معزی الیه التفاتی زیاده به هم رسانید و به سبب شناسایی اشخاص، او را به شرف مصاهرت برگزید. در ملک آذربایجان اقطاع و تیولات مرحمت فرمود و او را با زوجه محترمه به توقف دار السلطنه تبریز امر نمود. اکنون در آن ولایت مشغول تحصیل کمال است و مجمعش مرجع اهل حال.

دویم: نوّاب اسحق میرزا؛ جوانی است در کمال وجاهت و پاکدامنی و رسوم تواضع و فروتنی را بانی مبانی. وقتی نیست که با دوستان و هواخواهان، تقدّم در سلام و اکرام نجوید و زمانی نه که از فرط تقدّس ذات، سخن از مسایل شرعیه نگوید.

سیم: نوّاب یعقوب میرزا؛ در مراتب حسن و ملاحت، پدر یوسف است و زلیخای جهان از حسرت جمالش در تأسف. با لهجه ترکی، لفظ فارسی را چنان ادا نماید که مستمع را هوش از دل و عقل از سر رباید.

فرد:

ترکان فارسی گوی بخشندگان عمرندساقی بشارتی ده پیران پارسا را بالجمله، به کفایت امور پدر نامدار مشغول است و از کثرت عقل معاش در نظر والد مقبول.

چهارم: نوّاب لطف الله میرزا

پنجم: نوّاب خلیل الله میرزا

ششم: نوّاب عبد الحمید میرزا

هفتم: نوّاب عبد المجید میرزا (۱)

هشتم: نوّاب عبد الرشید میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب عبد الحمید میرزاست.د.

۱- . عبد المجید میرزا با لقب عین الدوله، صدر اعظم مظفر الدین شاه و محمد علی شاه قاجار و عهد مشروطیت بود.

نهم: نوّاب انوشیروان میرزا

دهم: نوّاب ابو سعید میرزا

فقره سیزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان الموحّدین محمد رضا میرزا المتخلّص به افسر

عدد ایشان موازی سیزده نفر [است]. از غرایب اتفاقات آن که، این شاهزاده آزاده [خود] سیزدهم اولاد ذکور شاهنشاه معدلت سیر و در یوم سیزدهم شهر صفر [۵۹۷] المظفر سنه یک هزار و دویست و سیزده از بطن مادر فرّخ اثر به عرصه ظهور جلوه گر و از قرار مذکور، اولاد امجادش نیز سیزده نفر است. اما سعادت باطنش نحوست ظاهر را پوشیده و از بدو فطرت، مایل سیر و سلوک اولیاء و عرفا گردیده است. بالجمله، از این عدد، ده نفر ذکور و سه نفر اناث می باشند و اسامی ده نفر از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب رضا علی میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از سرداق عصمت دودمان شاهرخ شاه افشار است و صاحب تمکین و وقار بی شمار. جوانی است با جمال زیبا و طینت پاکش سرشته از کمال شرم و حیا. در تحریر خط و شناسایی نظم با وقوف است و اسنّ و ارشد اولاد شاهزاده موصوف. چندی در ولایات گلپایگان و خوانسار به نیابت پدر بزرگوار حکم گزار بود و با ادانی و اعالی رفتاری بسزا می نمود.

دویم: نوّاب علی قلی میرزا؛ از بطن محترمه صبیّه مرضیّه مرحوم میرزا محمد خان دولّوی قاجار بیگلربیگی سابق دار الخلافه طهران است و به علاوه بنی عمّی، خاله زاده شاهنشاه دوران. جوانی است فقیرمنش و همواره اوقات سکوت و طمأنینه اش قانون و روش است. از آسیب جدری (۱) صورتش متبّت است و فساد یکی از دیدگان همله

۱- . آبله

مایه مزید علت.

سیم: نوّاب محمد زمان میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب علی قلی میرزاست و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار، افزون از جمیع نیکوان بلدان و امصار. بدون شائبه اغراق، صباحتی دارد که گویی خونی بر روی برفی ریخته، یا شیر و شراب را باهم آمیخته اند. در میان افواج نظام، مشغول مشق سربازی است و سربازان راهش را از شیوه سربازی کمال سرافرازی.

چهارم: نوّاب سلطان حسام الدّین میرزا؛ از بطن همشیره علی خان اصفهانی وزیر نوّاب محمد رضا میرزا [است] که ذکر او در اصل تاریخ گذشته. به سبب میل آب و خال، به طریقه ارباب حال به اسم حسام الدین ممدوح جناب مولانای رومی- علیه الرحمه- مسمّی گشته است.

پنجم: نوّاب محمد جعفر میرزا؛ از بطن طهرانیه [ای] و زیبا گلی از گلستان دولت علیّه است.

ششم: نوّاب محمد هاشم میرزا؛ والده اش مازندرانیه است و در طفولیت محروم از والده مرحومه علیّه [گشت].

هفتم: نوّاب محمد باقر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمد جعفر میرزاست.

هشتم: نوّاب محمد اسماعیل میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمّد هاشم میرزاست.

نهم: نوّاب اکبر میرزا؛ از بطن یکی از اعیان زادگان ولایت لاهیجان گیلان است و بهین نتیجه سلطنت جاویدارکان.

دهم: نوّاب جمال الدین میرزا؛ از بطن والده نوّاب محمد جعفر میرزا [۵۹۸] سومین ولد است و دهم اولاد نوّاب شاهزاده آسمان مسند.

فقره چهاردهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حیدر قلی میرزا المتخلص به خاور

عدد ایشان ذکورا و اناثا یازده نفر است که سه نفر از ایشان اناث و اسامی هشت نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب مرتضی قلی میرزا الملقب به خان بابا؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم مهر علی خان عمّ صاحبقران زمان و مسمّی به اسم جدّ بزرگوار عالی شأن است.

امیرزاده ای است خوش مشرب و در مراحل تواضع و فروتنی و کوچک دلی، با طرز و قانونی عجب. در نظم اشعار فارسی طبع قادری دارد و اکثر خطوط، خاصه خط نسخ را بر صفحه نیکو می نگارد. بغایت عاشق پیشه است و در عشق بازی با جوانان نو خطّ اسنّ از خویش، بی اندیشه. با مؤلفش کمال الفت و مهربانی است و مرا نیز در خدمت او ارادتی پنهانی.

دویم: نوّاب حاجی نصر الله میرزا؛ این نیز برادر صلبی و بطنی نوّاب مرتضی قلی میرزاست و چهر چون مهرش در روشنی و بها، بی مثل و همتا. جوانی طنّاز است و به سبب خودخواهی بسیار خودساز (۱). در خدمت والده مکرّمه به زیارت مکه معظّمه شتافت و این سعادت را در جوانی به احسن وجهی دریافت.

سیم: نوّاب امان الله میرزا؛ والده معظّمه اش از ایل جلیل قاجار است و بهار رخسارش را طراوتی افزون از شمار. مقیمان کوی وفا را از جفای هجرانش ناله الامان به عرش برین رفته و باریافته بزم وصالش، همواره بر بستر امانی خفته است.

چهارم: نوّاب نور الله میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه حاجی مصطفی خان عمّ صاحبقران زرّین لوا و نور خدایی از چهره پرنورش پیداست.

پنجم: نوّاب اسد الله میرزا؛ از بطن صبیّه مهرعلی خان عمّ زاده سومین ولد است و).

۱- . تذکره خاوری: (به سبب خودخواهی خویش و بی خودی مشتاقان صفااندیش بغایت خودساز).

پنجمین اولاد شاهزاده چرخ مسند.

ششم: نوّاب علی محمد میرزا؛ از بطن یکی از نبایر دودمان شاهرخ شاهی است و شهره ملاحتش در عرصه ماه و ماهی.

هفتم: نوّاب شکر الله میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب امان الله میرزاست.

هشتم: نوّاب علی اکبر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب علی محمد میرزاست.

فقره پانزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمود میرزا

عدد ایشان اعمّ از ذکور و اناث، موازی سی و چهار نفر بالمناصفه است و تفصیل اسامی و احوال هفده نفر ذکور از قراری است که مذکور می گردد:

اوّل: نوّاب مسعود میرزا است، که اسمش برخلاف مسمّی. از بطن صبیّه مرضیّه محمّد خان قوانلوی قاجار بیگلربیگی سابق ایروان است و در سنه یک هزار و دویست و سی و دو، مولود مسعودش شورافکن بزم امکان. بیست و پنج سال درست از مدت عمرش گذشته و هنوز از ضرب تیغ حجّام و نوره حمام، آثار موی بر عذارش [۵۹۹] ظاهر نگشته [است].

در نظم اشعار دری و تحریر خط شکسته و اسرار کیمیا با بهره است و در مراتب سواری و تیراندازی و جولای بازی و صیدتازی، مهارتش در میان مهره این فنّ، شهره.

در محاورات چنان قدرت دارد که حریف حرف را در جواب مسایل غامضه، حقّا او باطلا، دقیقه [ای] معطّل نمی گذارد. قدرت دیگر در نگارش خط شکسته از او دیده شد که دست حیرت به دندان گزیده آمد. گاهی از قلم خجسته رقم بر صفحه چنان معجزنگار است، که خطوط استادان نامی در برش بی اعتبار، و زمانی چنان سرسری می نگارد، که با وقوفش، خط اطفال مبتدی می انگارد؛ و در ادراک غوامض و دقایق، سریع الانتقال است

و در تـذکار ظرایف و لطـایف، بـدیع المقـال. در نگـارش خطوط مشـبّهه و سـازش خواتیم و امهار متنوّعه و تحریف عبارات و نوشتجات شرعی و عرفی، بی بدل است و در این فنون دغل، در میان همگان ضرب المثل.

چون پـدر والاگهرش در اردبیل و تبریز محبوس بود، نوشـته جات چند مجعول به خط و مهر پدر ابراز نمود و به لطایف الحیل املاـک و مخلّفـات پـدر را کلّما تصـرف کرده، سـایر اخوان و اخوات را بی بهره فرمود. اکثر از زوجـات پـدر را به دست آویز وکـالت نـامچه مجعول تقبلاـت گرفته، مطلّقه می سازد و زوجه مزبوره نیز تجدیـد فراش کرده به انعقاد نطفه حلال می پردازد. در اخذ مال مسـلمان و کافر، مهما امکن، جریست و غافل که این صـفات ناشی از فرط کافری است- اللهمّ أصلح مفاسد اموره (۱)

دویّم: نوّاب محمد زمان میرزا؛ از بطن مطهره گوهر تاج خانم بنت علی مراد خان زند است و از طرف اب و امّ، نبیره دو پادشاه بیماننـد. در طراوت رخسار، گویی زمان نوبهار است و در رعونت رفتار، همانا سـرو جویبارگونه. رخسار چون بهارش، گندم گونست و مهرگونه گندم گونش، همواره در دل ها افزون. اکثر از نازنینان جهان را در رشـته مهر چهر نازنینش اسیر دیده ام و خود نیز اسـیر آن چهره دلپـذیر گردیـده ام. طراوت رخسـارش به مثـابه ای است که بعـد از بروز خـط زیـاده از ایّام سادگی به دلبری پرداخته و اکثر از نوجوانان ساده را اسیر خط دلپذیر ساخته است. خط نسـتعلیق و شکسـته را درست می نگارد و بعد از وفات خاقان مغفور، چون دار الایمان قم مرجع و مآب امرازادگان سلسله زند و از اقوام و عشیره والده آن امیرزاده بی مانند می باشـند، لهـذا در خـدمت والـده ماجده قرار توقف را در خاک فرج خارج آن شـهر گذاشـته و در حقیقت میان منزلی از جهت آشنایان و دوستداران [۶۰۰] و عشایر خود برپا داشته است. اکنون آن خاک فرحناک، مرجع و مآب جمیع ذکور و اناث سلسله دو سلطنت، و سرکار امیرزاده)

۱- . شـیوه کلاهبرداری مسـعود میرزا در تـذکره خاوری ذکر نشده ولی بیتی زیبا در وصف او در تذکره خاوری هست که در متن فوق موجود نیست: (لمؤلفه: جرأتی در آشنایی کرده ام بعد از خطش تا بدانی این قدر هم خاوری بیکاره نیست)

آزاده، از روی کمال شوق و میل، راغب تحمّل هر نوع مشقّت و زحمت است.

سیم: نوّاب شیخ سیاوش میرزا؛ از بطن مطهّره والده نوّاب مسعود میرزا، گوهری است یکتا. از بدایت طفولیت، والد بزرگوارش به لباس شیخوخیت و فضیلت ملبّس ساخت و به خواستگاری صبیّه مرضیّه افضل المجتهدین شیخ موسی نجفی به همسری این مولود مسعود پرداخت. چون به سن شش سالگی رسید، به اقصی الغایه در تربیتش کوشید. در ولایت نهاوند مدرسه [ای] به جهت او ترتیب داد. مدرّسین متبحّر معیّن نموده، کتب آداب و علوم در دامان استعدادش نهاد. در اندک زمانی ترقّیات کامل در تعلّم و تعلیم حاصل کرده، پس از چندی به صوابدید والد بزرگوار روی سعادت به عتبات عالیات آورد. در آن جا نیز با شوقی بی منتها در خدمت معارف فضلای آن ولا، تلمّذ نمود و بر مراتب حسن فضیلت افزود. اکنون نیز در آن دیار مجاور است و آثار ترقیّات عظیمه از وجود عاقبت محمودش ظاهر- اللهمّ احفظه.

چهارم: نوّاب سلطان تکش میرزا؛ از بطن یکی از مخدّرات دودمان شاهرخ شاهی است و فرزین ماه چرخ برین، در عرصه شطرنج حیرت چهر چون مهرش شهمات و قرین تباهی. آثار نجابت از جبین مبینش پیدا و در دار الایمان مشغول تحصیل علوم آداب و ذکاست.

پنجم: نوّاب سلطان جهان میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب سلطان تکش میرزاست.

ششم: نوّاب گیان میرزا؛ این لفظ به کاف فارسی مکسوره، نام قریه ای (۱) است در محال نهاوند. نوّاب محمود میرزا صبیّه [ای] از محمد تقی خان بزرگ آن قریه را صیغه٠)

۱- . در نزدیکی این قریه تپه باستانی گیان قرار دارد که نخستین بار، دمرگان متوجه آن شد و بعدها ژرژ کنتنو و گیرشمن، مأمور حفاری آن شدند. ارتفاع این تپه ۱۹ متر و از نظر سابقه با تمدن سیلک کاشان برابر است و قدیمی ترین لایه های آن به هفت هزار سال پیش باز می گردد. آثار سفالین این تپه اکثرا در لوور پاریس و موزه ملی ایران در تهران قرار دارد. (ر. ک: باستان شناسی ایران باستان لویی واندنبرگ صص ۷۸- ۹۰)

مناكحه خوانـده، اميرزاده مذكور از كتم عدم به عرصه وجود آمد. به مناسـبت مذكوره، اين اسم بر او معيّن و قريه مزبوره را به تيول اميرزاده مزبوره داده او را در آن جا مسكن داد.

هفتم: نوّاب قاآن ميرزا؛ به جز اسمى، رسمى از او نشنيده ام و وى را هرگز نديده ام.

هشـتم: نوّاب عبد الباقى ميرزا؛ مخدّره [اى] قزوينيه كه در بدايت حال از صـيغه جات مرحوم ميرزا محمد شفيع صدراعظم بوده و بعـد از وفـات صـدر جليل القـدر، نوّاب محمود ميرزا او را به جهت خود تزويـج نمود، اين اميرزاده را مادر است و صـباحت رخسـارش از هرچه در تصوّر آيـد، افزونتر. پـدر بزرگوارش وقتى از اوقات او را به فرزنـدى مؤلّف مرحمت فرمود و به جهات متعدده كه ذكر آن مناسب سياق تاريخ نيست، محرومى رخ نمود.

نهم: نوّاب سبكتكين ميرزا؛ به مناسبت اسم والد بزرگوار [۶۰۱] به اين اسم مرسوم و نسبت سبكتكين با محمود نيز معلوم.

دهم: نوّاب خسرو ميرزا

يازدهم: نوّاب مبارك ميرزا؛ از بطن والده نوّاب سلطان تكش ميرزا سيمين ولد است و در دار الملك نهاوندش ايوان و مسند.

دوازدهم: نوّاب شكر الله ميرزا

سيزدهم: نوّاب نعمت الله ميرزا

چهاردهم: نوّاب پلنگ توش ميرزا

پانزدهم: نوّاب عطاء الله ميرزا

شانزدهم: نوّاب حيدر ميرزا

هفدهم: نوّاب محمد میرزا

فقره شانزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب همایون میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا موازی بیست نفر است که یازده ذکور و نه اناث می باشند.

اسامی و احوال یازده نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب محمد شفیع میرزا؛ از بطن مطهّره مرحومه مبروره، ماه شرف بیگم صبیّه مرحمت پناه میرزا محمد شفیع صدر اعظم و به اقصی الغایه شبیه به جدّ امّی معظّم است. در سنه یک هزار و دویست و سی و نه هجری در دار الخلافه طهران به عرصه ظهور خرامید و در سن پنج سالگی، والده معظّمه اش در ولایت مزبور از ظهور بلای وبای عام، عازم دیار آخرت گردید. این جوان شایسته در حجر تربیت پدر والاگهر و جدّه فرخنده سیر، پرورش یافت و در اندک فرصتی انوار قابلیت و استعداد از مشرق غیب بر وجود ذی جودش تافت. در حسن خط و علم نجوم و مقدمات عربیّت ماهر گشت و تابش مهر رخسارش از هرچه در تصوّر اندیشه آید، درگذشت. در مراتب ذهن و ذکا و تدبّر و تعقّل در امور دنیا، مهارت کاملش حاصل است، زیرا که انموذجی (۱) است از ودایع بدایع آن دستور کامل. خاقان مغفرت مآب را با او التفاتی بیرون از حدّ نصاب بود و همواره اوقات حصول رشد و تمیز او را از درگاه آفریدگار مسئلت می نمود و قلمدان و عصا و شرابه مرصّعی که از ملزومات وزارت و متعلّق به جدّ امّی این امیرزاده آزاده، در خزانه اعلی حاضر و آماده نموده بودند. پس از ظهور ولادت، به نام نامی این مولود معیّن گشت و روزگار غدّار مهلت نداده بدون حصول این مأمول، خاقان مغفرت شمول از این دار فانی درگذشت.

مصرع:

ای بسا آرزو که خاک شد).

۱- . معرب واژه (نمونه ای).

مؤلف را قصیده [ای] در تهنیت میلاد این مولود مسعود، مشعر بر تاریخ ولادت به جهت یادگار در این صحیفه ثبت افتاد:

زین همایون عهد در مهد فراغت کشوری است کشوری در مهد آسایش ز عدل داوری است

بر سر هر پیر زالی زیورآگین مقنعی در کف هر دیوزادی گوهرافشان ساغری است

از عدوی ملک شه گر بر کف حسرت کفی وز حسود جاه او گر بر سر زانو سری است

[۶۰۲] در دعای دولت ار دستی برون از آستین از گلوی شیشه گر خونی روان از خنجری است

در جهان حسن اگر در ساحتی خونخواره [ای]در دیار عشق اگر در عرصه [ای] شور و شری است

مفسدی کاو در شمار آید نیابی در جهان ور بود بالفرض چون جذر اصم کور و کری است

این خوشی و ایمنی کاندر جهان دارد ظهوراز ظهور عدل دارای عدالت گستری است

مایه فتح و ظفر فتحعلی شه آن که فتح با همایون نام او شیری عجین با شکّری است

هم حریم حرمتش را عرش فرش کهنه [ای]هم عقاب پیل کش را چرخ صید لاغری است

بزم را جمشید جامی، رزم را کیخسروی عدل را نوشیروانی، شرع را پیغمبری است

کاخ را جود آفرینی خود را رونق دهی دشت را رزم آزمایی، رزم را زورآوری است

دور کرد از کشور او هر کجا شور و شری بهره یاب از سکه او هر کجا سیم و زری است

رزم او را مهر تیغی از نیام صفدری بزم او را چرخ دودی از بخور مجمری است

شاه را بس پور راد و هر یکی از فرّ اوپاسبان کشوری یا حکمران لشکری است

شکر للّه نیست دارایی که باشد خصم ملک ورنه هر پور همایون ملک اسکندری است

بود یک خاور زمین در ملک ایران و کنون از رخ شهزادگان هر سرزمینی خاوری است

خاصه ملک ری که از فرّ شهنشاه جهان طالع از هر مطلع او آفتاب دیگری است

هر طرف در پای ایوان خلافت روزبارجلوه گر سلطان ملکشاهی و سلطان سنجری است

قدّ هریک در ریاض مملکت خوش گلبنی چهر هریک در سپهر سلطنت نیک اختری است

چون فلاطون در بر هریک ز دانش جوشنی چون سکندر بر سر هریک ز مردی مغفری است

خاصه سلطان همایون فرّ همایون شاه رادکش به سر از خاک درگاه همایون زیوری است

شه فریدون جهانست و همایون ایرجی شه منوچهر زمانست و همایون نوذری است

ملک را گشتاسبی و شاه را رویین تنی چرخ را فرماندهی و شاه را فرمانبری است

چون به ایوان جای بگزیند فریدون سیرتی چون به یکران پای بگذارد تهمتن پیکری است

چهره اش رخسار دولت را مبارک غازه [ای]قامتش بالای شوکت را همایون زیوری است

پور شاه عالم و اعظم ز هر فرماندهی مهر صدراعظم و اعلم ز هر دانشوری است

زینت ایوانش از برج صدارت کوکبی زیور دامانش از درج وزارت گوهری است

آن چنان گوهر که مهرش در صدف چون غازه [ای]آن چنان کوکب که ماهش از شرف چون معجزی است

[۶۰۳] مهر رخشان آستان عصمتش را پرده ای است ماه تابان پرده دار عفّتش را چادری است

پیش از ایجادش ز نادانی همی گفتی جهان یک شعیب آمد که او را چون صفورا دختری است

از ظهورش تاکنون انگشت دارد در دهان کاین صفورای دگر بل ار صفورا برتری است

دختری بلقیس فطرت از نژاد آصفی کاین زمان چون آن سلیمان حشمت او را شوهری است

هم سعادت در سعادت هم شرف اندر شرف عارض ذاتش معاذ اللّه چو ذاتش جوهری است

یک سعادت این که صدر اعظمش باشد پدردیگر این کاینک عروس شاه قیصر چاکری است

یک شرافت از همایون شاه و این هم یک شرف کز رحم در دامنش اکنون همایون منظری است

حبّذا فرخنده مولودی ملایک سیرتی هم به صورت هم به سیرت از ملایک برتری است

این مسیحایی که شد فخر کنار مریمی وان چو حورایی که زیب دامنش غلمان فری است

چهره اش خورشید رخشانی، جبینش زهره [ای]قامتش طوبی رعنایی، دهانش کوثری است

امّهات سفلی و آبای علوی را کجاشبه این امید فرزندی ز بطن مادری است

از پدر سلطان نژاد است و ز بطن آصف نهادراستی بر اصل پاکش این دو نیکو محضری است

چون ملکشاه و نظام الملک او را هر دو جدبی نظیر اقلیم گیری، بی بدل دانشوری است

عمّ او محمود شاه آمد که در ملک جهان دین احمد را ز انصاف همایون یاوری است

شد شفیعش نام و صدر اعظمش آمد لقب زان که این نام و لقب میراثش از نام آوری است

شد چو از برجی همایون کوکبی سعد آشکاروز فروغش گشت روشن هر کجا بام و دری است

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری این همایون کوکب برج همایون گوهری است

ای همایون شه خداوند جهان را کن سپاس زان که از صلب جهان آرا چنین نام آوری است

فخر کن بر نونهالان ریاض سلطنت چون ترا در باغ ملک از جمله شیرین برتری است

این همایون فرّ همای اوج جا هست و مرامرغ روح اندر هوای خدمتش ریزان پری است

بعد از ایزد این همایون رود را بر من سپارچون مرا در خدمت او انتساب دیگری است

این مربّا را کنون چون من مربّی بایدی آری آری صیقل آیینه از خاکستری است

گر بود انصاف چون من تربیت یاب از شهم بر در ابنای شه کی همچو من خدمت گری است

هم دعاگو هم ثناجو هم مشیرم هم دبیرکی کسی را چون تو با این جامعیت چاکری است

تا به محشر نام دیگر چاکرانت کی برندغیر من چاکر که نامم ثبت در هر دفتری است

[۶۰۴] تا موالید ثلاث از چار مادر با وجودوز برای تربیت این هفت آبا شوهری است

باد این یک دانه گوهر در دو عالم کامران کامران از ذات او در شش جهت گر مضطری است (۱) در این سال که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری است، خداوند عالم، اولاد ذکوری به این امیرزاده اعظم که در سن پانزده سالگی است مرحمت فرموده، نام نامیش را سلطان بدیع الزمان میرزا نمود. تاریخ ولادت این ولد نیز از طبع بدیع، زاده و ثبت آمد:

بود از نبیره شهنشه رفیع یکی پور از نام سلطان بدیع

بود از دو سو با شفاعت قرین شفیعش اب و جدّ امّی شفیع

همایون شهش نیز جدّ دگرکه صهر همایون جدّ منیع ت.

۱- . غیر از مصراع اوّل بیت نخست، باقی قطعه در تذکره خاوری موجود نیست.

فلک داد گنجینه مهرش خریدچو بایع چنان، این چنین شد مبیع

بود یار با او شعار حسن بود دور از وی صفات شنیع

خدا را مطیع و جهان را مطاع جهان را مطاع و خدا را مطیع

ندید و نه بشنیده کس مثل اومگر حق که باشد بصیر و سمیع

بدیع الزمان نام وی را نهادبدیعی عیان آمده است از رفیع

پی سال تاریخ او خاوری بگفتا به جا آن ظهور بدیع (۱) دویم: نوّاب اکبر میرزا؛ از بطن یکی از مستورات طایفه اکراد شادلوست و در سنه یک هزار و دویست و سی و شش، نوگل رویش آرایش این گلستان پررنگ وبو. در سنّ، سه سال از نوّاب محمّد شفیع میرزا اکبر است، ولی نوّاب معزی الیه به سبب شرافت امّ و فرمان خاقان انجم تحشّم از وی ارشد و برتر. این جوان نیز در طراوت رخسار و نزاکت اندام دلخواه است و مشرّف از شرافت مصاهرت شاهزاده مرحوم حضرت دولتشاه. در تحصیل خط و سواد سعیش کامل است و- ان شاء الله المجید- عن قریب ترقّیات کامل او را حاصل. در تاریخ ولادتش این رباعی از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید.

لمؤلفه:

این تازه امیرزاده سامی بین وین فایده بخش عارف و عامی بین

زد سر ز الم خاوری و گفت به سال اوّل ولد است و اکبرش نامی بین سیم: نوّاب جوانبخت میرزا؛ جوانی است ارجمند که بختش چون جسم تنومند است و مراتب تنومندیش در جرگ نبایر خاقان مغفور بی مانند. قوّتی به اندازه تنومندی دارد و اوقات شریف را [۶۰۵] به درس و مشق مصروف می آرد. نام نامیش زاده از طبع مؤلّف و این تاریخ سال ولادت او را واقف است:

از صلب شه همایون نوری به عرصه آمدشد نام نامی او از باب خود جوان بخت ت.

۱-. این قطعه نیز در تذکره خاوری موجود نیست.

از طینت معظّم جانی بود مجسّم فرخنده [ای] در این ملک زیبنده بر سر تخت

بر کف ز صولتش تیغ، در جان ز هیبتش مات بر سر ز شوکتش تاج، در بر ز همّتش رخت

در جنگ از نهیبش در رسته معارک جنس جگر ز اعدا، تخت است بر سر تخت

با صاحبان مصاحب، وز بدسر است دلسردبر یاوران مراقب، با دشمن است سرسخت

تاریخ سال میلاد از پیر عقل جستم بنوشت با دل شاد این نوجوان، جوان بخت چهارم: نوّاب محمد رحیم میرزا؛ از بطن صبیّه مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار است و در طراوت رخسار، خال رخسار روزگار.

پنجم: نوّاب سلطان سیامک میرزا

ششم: نوّاب ابو الفیض میرزا

هفتم: نوّاب نجف قلی میرزا

هشتم: نوّاب ابو نصر الدین میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب ابو الفیض میرزاست.

نهم: نوّاب حسن میرزا

دهم: نوّاب حسین میرزا؛ این حسن و حسین که توأمان نوشته شده اند، از بطن والده سلطان سیامک میرزا توأم به وجود آمده و رونق ده عالم شهود شده اند- اللهمّ احفظهما.

یازدهم: نوّاب نور الدهر میرزا؛ والده اش از اهل دماوند است و در حسن صورت در جمیع اطفال بی مانند.

فقره هفدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب احمد علی میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا یازده نفر، چهار نفر از آن ها ذکور و هفت نفر اناث

اوّل: نوّاب یعقوب میرزا؛ از بطن جاریه ترکمانیه و زیبا گلی از گلستان دولت علیّه است.

دویم: نوّاب سلطان حسین میرزا؛ از بطن صبیّه محمّد تقی خان سوادکوهی مازندرانی است، که محمد خان عمّ او از امرای معتبر دولت جاویدانی و در عهد امراء زندیه به خودسری منسوب شد. وجاهتی دارد که داغ رشک از وجه احسن بر چهره مهر روشن می گذارد. اگرچه هنوز به حدّ رشد و تمیز نرسیده ولیکن مرشدان ممیّز او را در میان خوبرویان از همه بهتر پسندیده اند- اللهمّ احفظه.

سیم: نوّاب نادر میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حسین قلی خان عمّ صاحبقران گردون توان است و در مراتب حسن صورت نادر دوران.

چهارم: نوّاب خان گلدی خان و ازین نام ظاهر که مادرش از ایل جلیل ترکمان است.

فقره هجدهم در ذکر اولاد امجاد مرحوم جهان شاه میرزا

عدد ایشان نه نفر است که شش نفر ذکور و سه نفر اناث است. [۶۰۶] اسامی شش نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب عادل شاه میرزا

دویم: نوّاب جهاندار میرزا

سیم: نوّاب قنبر میرزا

چهارم: نوّاب فاضل شاه میرزا

پنجم: نوّاب محمد حسین میرزا

ششم: نوّاب محمد هاشم میرزا

فقره نوزدهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب اللّه ویردی میرزا

منحصر به سه نفر است؛ دو نفر اناث و یک نفر ذکور و ذکور مزبور از بطن صبیّه مرحوم حسین قلی خان برادر ارجمند خاقان مغفور و به رستم میرزا مشهور است.

فقره بیستم در ذکر اولاد امجاد نوّاب اسماعیل میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا چهارده نفر بالمناصفه است و اسامی هفت نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب سلطان اویس میرزا؛ زاده از بطن مخدّره [ای] از ارض خراسان و جوانی است مطبوع و نمایان. همانا مراتب شرم و حیا را با ذات محامد صفاتش سرشته اند و آیت پاکدامانی و عصمت را بر جبین مبینش به خطّ جلی نوشته. مشغول تحصیل آدابست و از تحریر خط نستعلیق بغایت کامیاب.

دویم: نوّاب اردشیر میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب سلطان اویس میرزاست.

سیم: نوّاب محمّد میرزا

چهارم: نوّاب غلامرضا میرزا؛ این نیز به دستور برادر سلطان اویس میرزاست.

پنجم: نوّاب غلامحسین میرزا؛ از بطن مرضیّه مذکوره چارمین ولد است و

پنجمین اولاد ذکور والد سپهرمسند.

ششم: نوّاب ابو القاسم میرزا

هفتم: نوّاب اسد الله میرزا

فقره بیست و یکم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاه قلی میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا نه نفر که سه نفر از آن ها ذکور و بقیه اناث [هستند].

اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب اردشیر میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه حسن خان داشلوی قاجار است و در طراوت رخسار غیرت فصل نوبهار.

دویم: نوّاب محمد علی خان؛ از بطن صبیّه مرضیّه محمد خان دولّوی قاجار نایب مملکت خراسان و سمّی جدّ امّی والد بزرگوار عالی شأن است.

سیم: نوّاب خلیل الله میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از طایفه بزچلوی عراق است و در حسن صورت و نکویی طاق.

فقره بیست و دوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی کیومرث میرزا الملقّب به ابو الملوک

عدد ایشان ذکورا و اناثا شش نفر که چهار نفر از آن ذکور و دو نفر اناث می باشند و اسامی چهار نفر ذکور را از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب هوشنگ میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از ارمن است و بغایت پرویز چهر و شیرین سخن.

دویم: نوّاب سیامک میرزا؛ از بطن صبیّه میرزا قدیر مازندرانی لشکرنویس دیوان اعلی و به سبب اسم والد بزرگوار به این نام مسمّی است.

سیم: نوّاب سلطان احمد میرزا؛ از بطن مرضیّه صبیّه محمد حسن خان [۶۰۷] دولّوی قاجار که در دربار فلک مدار نسقچی باشی با اعتبار بود و تیزی تبرزین اقتدارش به فرق سپهر دوّار می سود.

چهارم: نوّاب ادریس میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب هوشنگ میرزاست [که] به سبب صغر سنّ، منظور نظر والد والا.

فقره بیست و سوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب منوچهر میرزا

عدد ایشان موازی هفت نفر که پنج نفر ذکور و دو نفر اناث (۱) می باشند و اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب اسد الله میرزا؛ زاده از بطن صبیّه مرضیّه مرحوم حسین قلی خان برادر صاحبقران مغفرت توأمان.

دویم: نوّاب سلطان یوسف میرزا؛ از بطن مخدّره [ای] از ولایت ارمن و اسمش با مسمّی دست در گردن.

سیم: نوّاب محمد کاظم میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب اسد الله میرزاست.

چهارم: نوّاب محمد حسین میرزا؛ از بطن صبیّه محمّد حسین بیک یوزباشی افشار است و در طراوت رخسار چون فصل نوبهار.).

۱- . ملی: (اناس).

پنجم: نوّاب علی محمد میرزا؛ از بطن مطهّره والده اسد الله میرزا سیمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

فقره بیست و چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی بهرام میرزا

عدد ایشان پنج نفر است؛ سه نفر ذکوراند و دو نفر اناث. اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب امیر اصلان میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه امیر اصلان خان کردستانی و زیبا گلی از گلستان دولت خاقانی است.

دویم: نوّاب شکر اللّه میرزا؛ والده اش مازندرانی نژاد است و خود طهران میلاد.

سیم: نوّاب اسد اللّه میرزا؛ از بطن والده نواب شکر اللّه میرزا، دویم ولد است و زینت آغوش شاهزاده آسمان مسند.

فقره بیست و پنجم در ذکر اولاد امجاد نوّاب هرمز میرزا

عدد ایشان شش نفر، چهار نفر ذکور و دو نفر اناث است و اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب فرّخ زاد میرزا؛ از بطن صبیّه مرضیّه ابراهیم خان دولّوی قاجار سردار است و تازه سروی در جویبار اصالت و نجابت پایدار.

دوم: نوّاب فریدون میرزا؛ از بطن مذکور است و خورشید پر نور از پرتو مهر جمالش مستور.

سوم: نوّاب نصر اللّه میرزا؛ ترکمان زاده است و اسباب خوبی او از هر جهت آماده.

چهارم: نوّاب فرج اللّه میرزا؛ ایضا از بطن ترکانیّه مذکور است و برادر صلبی بطنی امیرزاده مزبور.

فقره بیست و ششم در ذکر اولاد امجاد نوّاب محمّد مهدی میرزا

عدد ایشان نه نفر [است] که چهار نفر از آن ها ذکور و پنج نفر اناث می باشند.

چون نوّاب معزی الیه از قراری که سابقا ذکر شده، پرورده حجر تربیت صبیّه [ای] از نبایر محمد صادق زند است، [۶۰۸] لهذا اسامی امراء زندیه را به اولاد خود گذاشته و این شیوه را مستحسن داشته است. اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب محمد کریم خان؛ از بطن صبیّه امیر خان عزالدینلوی قاجار است، که از قراری که در اصل تاریخ ذکر شده، با محمد زمان خان برادر خود در کار مخالفت زیان داشت و دو دیده نازنین را بر سر این کار گذاشت.

دویم: نوّاب محمد صادق خان؛ والده اش طهرانیه است و خود نیکو نتیجه [ای] از دودمان خاقانیه.

سیم: نوّاب محمد رحیم خان؛ از بطن صبیّه مرضیّه مهر علی خان بنی عمّ صاحبقران زمان و بطنا نبیره مرحوم مرتضی قلی خان است.

چهارم: نوّاب لطف علی خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب محمد رحیم خان مذکور است، صغیرترین و عزیزترین اولاد شاهزاده مزبور.

فقره بیست و هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب شاپور میرزا

منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش نوّاب مهدی قلی میرزا از بطن صبیّه مرضیّه امیر اصلان خان مذکور.

فقره بیست و هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب حاجی سلطان ابراهیم میرزا

عدد ایشان موازی چهار نفر، سه نفر اناث و یک نفر ذکور و ذکورش از بطن صبیّه مرضیّه حسین علی خان قاجار قوانلوی ایروانی به نوّاب حسین علی میرزا مشهور.

فقره بیست و نهم در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیقباد میرزا

بدان که اولاد ذکور نامحصور از شاهزاده مزبور به عرصه ظهور خرامید، ولی از تأثیرات قضا متدرّجا در عرصه خاک آرمید. اکنون پنج نفر اناث از صلب معزی الیه باقی مانده و به جهتی از جهات ذکر او را در این مقام کشانده است.

فقره سی ام در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیخسرو میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا هشت نفر که سه نفر ذکور و پنج نفر اناث می باشند و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب محمد صادق میرزا؛ زاده از بطن صبیّه مرضیّه حاجی محمد باقر خان دولّوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافه پایدار است و به سبب نسبت باقر و صادق، مسمّی

به این اسم نامـدار. والـده اش در عالم جوانی بدرود عالم فانی کرد و امیرزاده بزرگوار، کامران و کامکار در حجر تربیت والد عالی مقدار نام برآورد.

دویم: نوّاب مرتضی قلی خان

سیم: نوّاب محمد حسین میرزا؛ این دو امیرزاده در صلب و بطن باهم شریکند و در رفتار به یکدیگر نزدیک.

فقره سی و یکم در ذکر اولاد امجاد نوّاب کیکاوس میرزا

عدد ایشان ذکورا و اناثا هشت نفر [است]؛ پنج نفر ذکور و سه نفر اناث. اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب شاه ویردی خان؛ از بطن صبیّه مرضیّه فضل علی بیک جوانشیر است که به فرضی بیک اشتهار دارد.

[۶۰۹] دویم: نوّاب قزل ارسلان میرزا؛ نیز از بطن مذکور.

سیم: نوّاب اسد الله میرزا؛ از بطن صبیّه علی نقی بیک قراچه داغی نایب فرّاشخانه همایون است و با حسنی روزافزون.

چهارم: نوّاب اسماعیل میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب شاه ویردی خان است.

پنجم: نوّاب ذو الفقار میرزا؛ از بطن صبیّه فضل علی بیک جوانشیر چارمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.

فقره سی و دوم در ذکر اولاد امجاد نوّاب ملک ایرج میرزا

عدد ایشان تحقیقا ذکورا و اناثا ده نفر بالمناصفه است و اسامی پنج نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب محمد حسن خان؛ ولد ارشد شاهزاده ارجمند و از طرف مادر نبیره خانلر خان زند است که مشارالیه صلبا ولد علی مراد خان زند است و بطنا نبیره محمد حسن خان قاجار بی مانند جدّ صاحبقران ظفرمند. والده امیرزاده مذکور را آصفه لقب است که در زمان خاقان مغفور از وزارت ستر کبری حضرت تاج الدوله العلیه طاوس خانم اصفهانیه با حسب. چون از مزاوجت نوّاب ملك ایرج میرزا سرکشید، در ثانی به مناکحت حاجی کیومرث میرزا آرمید. ولد ارجمند را در حجر تربیت خود دارد و اوقات را شبان روزان در خدمت او مصروف می آرد.

دویم: نوّاب سنجر میرزا؛ از بطن یکی از ارامنه گرجستان است و زیبا نوگلی از آن گلستان.

سیم: نوّاب غلامحسین میرزا (۱)؛ از بطن صبیّه مرضیّه حسین علی بیك پازوکی کرد ساکن ورامین ری است و از فرط طراوت و لطافت منظور نظر کی.

چهارم: نوّاب محمد قلی میرزا؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب غلامحسین میرزاست.

سیمین تن و بهترین اولاد شاهزاده آسمان مسکن.

پنجم: نوّاب جعفر قلی میرزا؛ از بطن والده نوّاب غلامحسین میرزا سیمین ولد است و پنجمین اولاد شاهزاده آسمان مسند.ت.

۱- . لقب وی صدر الشعرا است و پدر جلال الممالك ایرج میرزا شاعر معروف ایران است.

فقره سی و سیم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان مصطفی میرزا

عدد ایشان منحصر به دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب سلطان صیفور میرزا؛ از بطن همشیره حضرت آصفه خاتون صبیّه مرحوم خانلر خان زند و عمّه زاده خاقان ظفرمند است.

دوم: نوّاب سلطان محمود میرزا؛ ایضا از همان بطن برگزیده است و به سبب اصالت نسب در نظرها پسندیده.

فقره سی و چهارم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلیمان میرزا

منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش مسمّی به داود میرزا؛ از بطن مرضیّه حضرت آقا بیگم صبیّه مرضیّه حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدراعظم دیوان خاقان مغفور.

فقره سی و پنجم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سلطان سلیم میرزا

عدد ایشان چهار نفر بالمناصفه است [۶۱۰] و اسم دو نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب آزاد خان میرزا

دوم: نوّاب [محمد حسین میرزا] (۱) برادر صلبی و بطنی نوّاب آزاد خان میرزا است.ت.

۱- . ناسخ التواریخ: (محمد حسین میرزا)؛ ملک: (سلطان بنده میرزا)؛ اکسیر التواریخ نام او را نیاورده، بلکه مصحّح اکسیر، داخل کروشه محمّد حسین میرزا آورده است.

فقره سی و ششم در ذکر اولاد امجاد نوّاب بهمن میرزا الملقّب به بهاء الدوله العلیه

عدد ایشان شش نفر، چهار نفر از آن ذکور و دو نفر اناث می باشند. اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب فریدون میرزا؛ از بطن صبیّه سردار با اقتدار مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد است و در حسن صورت با طراوتی زیاد.

دوم: نوّاب داراب میرزا

سیم: نوّاب ساسان میرزا؛ هر دو از بطن ارمنیّه شیرین لقا.

چهارم: نوّاب مهدی قلی خان؛ برادر صلبی و بطنی نوّاب فریدون میرزا و سمّی جدّ جلالت آراست.

فقره سی و هفتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب سیف الله میرزا

منحصر به دو نفر اناث و دو نفر ذکور است و اسم دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب جهان بخش میرزا

دوم: نوّاب نصر الله میرزا؛ هر دو بطنا ارمنیّه زاده و اسباب نیکویی هر دو آماده است.

فقره سی و هشتم در ذکر اولاد امجاد نوّاب فتح الله میرزا الملقب به شعاع السلطنه العلیّه

عدد ایشان منحصر به سه نفر اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب نور الـدهر میرزا (۱)؛ از بطن صبیّه مرضـیّه مرحوم ظهیر الـدوله ابراهیم خـان بنی عمّ و ربیب صاحبقران زمان است و در حسن صورت ثانی پدر والاشأن.

دوم: نوّاب ابراهیم خان؛ این نیز از همان بطن مطهّر و همنام جدّ امّی خجسته اختر است.

فقره سی و نهم در ذکر ولد ارجمند نوّاب صاحبقران میرزا

مسـمّی به محمـد حسن خان [است و] زاده از بطن صبیّه [۶۱۱] مرضـیّه ابراهیم خان دولّوی قاجار و چون پدر بزرگوار با حسـن بی شمار است.

فقره چهلم در ذکر اولاد شاهزادگانی که اولاد ذکور ندارند

بعـد از وضع نوّاب کیقباد میرزا، که به سـببی از اسـباب در فوق نوشـته شد، عدد بقیه سه نفر و عدد اولاد ایشان چهار نفر اناث است:

اوّل: نوّاب علی رضا میرزا؛ یک نفر اناثش از قراری که سابقا ذکر شد، در حبالهد.

۱- . سـپهر نیز اولاـد فتـح الله میرزا را، سه تن، یـک دختر و دو پسـر می دانـد به نـام هـای نور الـدهر میرزا و ابراهیم خان، ولی صاحب اکسیر التواریخ از ابراهیم خان نام نمی برد و پسران فتح الله میرزا را پنج تن به ترتیب نور الله میرزا، شکر الله میرزا، ذبیح الله میرزا، روح الله میرزا و ید الله میرزا می داند.

نکاح محمد یوسف میرزا (۱) ولد شیخ علی میرزاست.

دوم: نوّاب محمد امین میرزا است، که دو نفر اولاد اناث دارد.

سیم: نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان است که یک نفر اناثش زیب دامان.ا)

۱- . تذکره خاوری: (سلطان یوسف میرزا)

فصل دوم: در ذکر نبایری که از بطن اولاد اناث صاحبقران مغفرت نشان به عرصه ظهور خرامیده [اند].

اشاره

بـدان که عـدد آن ها تاکنون ذکورا و اناثا به نود و هفت رسـیده، موازی چهل و هفت نفر ذکور و پنجاه نفر اناث می باشـند و این تفاصیل- إن شاء الله الجلیل- در بیست و هفت فقره مذکور خواهد شد.

فقره اوّل در ذکر اولاد امجاد حضرت مریم سیرت همایون سلطان خانم الملقبه به خانم خانمان

زوجه مرحوم ظهیر الدوله ابراهیم خان بنی عمّ و ربیب حضرت صاحبقران آزاده.

بدان که عدد ایشان پنج نفر اناث و ذکور است و احوال دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نـوّاب عبـاس قلی میرزا؛ جـوانی است به حسن صورت و معنی آراسـته و از معـایب ظـاهر و بـاطن پیراسـته. در رشـادت و جلادت بیماننـد و در همّت و سـخاوت بی چون و چنـد است. بعد از وفات پدر با جلال، چند سال است ایالت ولایت کرمان را بالاسـتقلال داشت تـا از قراری که در اصـل تاریـخ نگارش یافته، کار ایالت را بر سـرکار خودسـری گـذاشت. خاقان مغفور چون او را ملاقات نفرموده بود، بعد از ظهور طغیان ملاقاتش را طالب شد و معزی الیه از سـطوت قهر قهرمانی، خوف کامل بر وجودش غـالب آمـد. از اطراف، شـفعا برانگیخته و دست از دامـان تقرّب بگسـیخت. در دیـار مازنـدران به سـر می برد تـا جدّ بزرگوارش در دار السـلطنه اصـفهان با هزار حسرت و ناکامی بمرد. اکنون در دار الخلافه طهران است و آسوده در سایه امن و امان.

دوم: نوّاب ابو الفتح میرزا؛ جوانی است خوش سیما. چون کرمانی میلاد است، سیه چرده و بانمک بی منتها.

فقره دوم در ذکر اولاد امجاد حضرت آسیه فطرت بیگم جان خانم زوجه امیرکبیر محمد قاسم خان ولد نظام الدوله سلیمان خان قاجار

عدد ایشان سه نفر، دو نفر اناث و یک نفر ذکور. یکی از دو نفر اناث، زوجه محترمه شاهنشاه جهان- خلّد الله ملکه- و والده نوّاب ولیعهد زمان ناصر الدین میرزا است و دیگری در حباله نکاح نوّاب شاهرخ میرزا خلف مرحوم حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس که سابقا مذکور شد. ولد ذکورش نوّاب سلیمان خان الملقب به خان خانان است و جوانی است در محاسن ذات و حسن صفات، محسود همگنان.

وجود مسعودش گوهری است از جوهر معنی سرشته و تخم معارف و اخلاق در مزرع طینت با وفاقش کشته. در حسن اخلاق چنان است که مدت العمر موری در زیر پایش آزاری ندیده و یاری از وی باری نکشیده. در ملاحت و زیبایی، نظیری نداشت و پیوسته همّت به جذب قلوب مستمندان می گماشت. به طریقه ارباب طریقت میلش کامل است و التفات ارباب حقیقت او را شامل.

وقتی پدر بزرگوارش در ولایت قمشه حاکم بود، شبی در فصل بهار میل به طرب و شراب نمود؛ در شور مستی صدهزار دستانی با صدهزار دستان در باغ نغمه زنان شد و خان زمان از جوش می و ناله نی پروازکنان آمد. از غرفه [ای] که منزل داشت، جستن کرد که خود را از روی هوا به بلبل رساند و از شور نغمه او کام دل ستاند. یک سر از آن بالا به پایان سرا افتاد و فی الفور به عالم میعاد روی نهاد. نعش او را در بقعه شاه رضا خارج قصبه قمشه مدفون ساختند و عمارت مربعی بر سر مزارش ساخته. قرّاء خوش الحان مستمرا به قرائت پرداختند.

خان خانان بعد از وفات پدر عالی شأن مدتی در ولایت قمشه حکومت کرد و از حسن رفتار نام برآورد. به سبب شرف مصاهرت نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستانات، چندی در آن سامان آرمید و پس از آن خویش را در سایه شوکت ولیعهد مغفور به خراسان کشید. در عهد این دولت خداداد در آذربایجان به خدمت

همشیره زاده خویش نوّاب ولیعهد فطانت کیش [۶۱۲] ناصر الدین میرزا مشرف گشت و در رکاب معزی الیه به دار الخلافه آمده، بار اقامت هشت. با مؤلف تاریخش از بدایت تا نهایت کمال التفات منظور بود و مؤلّف نیز عمری در خدمتش به ارادت صرف می نمود.

فرد:

جذبه شوق چنان است میان من و دوست که اگر من نروم او به طلب می آید

فقره سیم در ذکر اولاد امجاد عروس دلارای حجله عصمت،

حضرت گلین خانم (۱) زوجه محترمه زین العابدین خان برادرزاده صاحبقران مغفرت بنیان

عدد ایشان دو نفر اناث است و یک نفر ذکور به نوّاب محمد جعفر میرزا مشهور.

فقره چهارم در ذکر اولاد امجاد، حضرت بلقیس فطرت مریم خانم زوجه محترمه جناب آصف الدوله اللهیار خان دولّوی قاجار

عدد ایشان ذکورا و اناثا هشت نفر بالمناصفه است و اسامی چهار نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: جناب جلالت مآب محمد حسن خان الملقب به سالار؛ دوحه باغ دولت و لاله راغ شوکت است. فنون کمالات را حاوی است و عموم روایات را راوی. در خط شکسته درست نویس است و اشعار آبدارش بغایت شیرین و سلیس. وقتی، منظور نظر باطنی جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالك المتخلّص به نشاط صاحبمه

۱- . معروف به ام السلمه

کتاب (گنجینه) بود و کسب کمالات صورت و معنی از آن جناب نمود. تا در حوصله گنجد، بردبار و سلیم است و تا در تصوّر آید، صاحب رضا و تسلیم. از بدایت ظهور رشد و تمیز، خاقان مغفرت آمیز را به او التفاتی به کمال بود و هر روزش به رجوع خدمتی و وقوع منصبی سرافراز می فرمود. چندی زمام سرداری سواره و پیاده مازندران و عراق را از فوج بختیاری و غیره در کف اقتدار داشت و گاهی در ایّام وزارت پدر والاگهر و غیبت او از دربار معدلت سیر، وکاله نشان و خاتمه خویش را بر ظهر فرامین و پروانه جات می گذاشت.

وقتی، در دربار کیوان مدار ایشک آقاسی باشی و سالاربار شد. زمانی در ولایت همدان به اتفاق نوّاب شاهزاده آزاده فرّخ سیر میرزا الملقّب به نیّر الدوله مباشر و کارگزار آمد. بعد از قضیه هایله خاقان مغفور و زمان طلوع نیّر این دولت ابد دستور، که ایالت مملکت خراسان به جناب آصف الدوله قرار یافت، سالار بزرگوار نیز در خدمت پدر عالی مقدار به امر نیابت آن دیار شتافت. اکنون در آن ارض فیض فرض مقیم است و کافل امور هر صحیح و سقیم. با مؤلّف این روزنامچه اش- من المهد الی العهد- الفتی بی نهایت است و مؤلّف را در حضرتش ارادتی بی غایت.

مصرع:

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

دوم: بندگان میرزا محمد خان الملقب به بیگلربیگی؛ جوانی مبادی آداب است و همواره در مقام خیرخواهی احباب. صهر شاهنشاه آزاده و شاهنشاه آزاده را عمه زاده و خالوزاده است. زوجه محترمه اش از بطن معظّمه نواب مهد علیا، اعنی والده شاهنشاه زرّین لوا است و خود چندی در ولایت طارم، من اعمال خمسه، که از قدیم الایّام به تیول اجدادی ایشان مقرّر بود، حکمروا و در فنون سواری و تیراندازی بی همتا. با جدّ پدری همنام و لقب او در رسوم و الفت و مهربانی با دوستان قدیم، خاصه این مخلص صمیم با طرز و قانونی عجیب- اللهمّ احفظه.

سیم: بندگان محمد علی خان؛ جوانی است ملیح و در عالم ملاحت بغایت صبیح.

در کسب کمالات کاری کرده و رضای باب بزرگوار را در هر باب به عمل آورده است. او نیز چون برادر والاگهر، همشیره شاهنشاه جم جاه را در حباله نکاح دارد و اوقات را در ولایت ترشیز به نیابت پدر مصروف می آرد.

چهارم: بندگان حسین خان، که برحسب صوابدید پدر همایون سیر، نایب ولایت نیشابور است و هر بینوا، از دولت خوان احسانش، قرین نوالی موفور. در طرز جوانی مرغوب است و رفتارش در نظرها بی نهایت مطلوب. این نیز چون دو برادر والاگهر همشیره [ای] از شهریار زمانش مخطوبه است و هنوز عروس دلارای آرزو در حجله خیال محجوبه- اللهمّ ارزقه.

فقره پنجم در ذکر اولاد امجاد حضرت زینب خانم

زوجه اسماعیل خان قوانلو سپهسالار (۱) دار المرز مازندران

عددش ذکورا و اناثا دو نفر است و یک نفر ذکورش به نوّاب احمد خان مشتهر.

فقره ششم در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه خانم زوجه محمد باقر المتخلّص به مریخ ولد مرحوم حسین قلی خان برادر خاقان مغفور

عدد ایشان چهار نفر اناث و ذکور است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب اسد الله خان

دوم: نوّاب حسین خان

سیم: نوّاب حسن خانر)

۱- . ملّی: (سپهسار)

فقره هفتم در ذکر اولاد امجاد [۶۱۳] حضرت حاجیه عزّت نساء خانم زوجه مرحوم موسی خان ولد حسین قلی خان برادر خاقان مغفرت نشان

عدد ایشان منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ولد ذکورش مسمّی به الله قلی میرزا، جوانی است بغایت صبیح و زیبا. اکنون ربیب جناب فخر المسلمین حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی کافل امور جمهور است و امیرزاده مذکور، به سبب نسبت مذکور، بی نهایت مغرور. در میان نبایر دختری رفتار را با مردم تغییر داده و پای جلالت و بزرگی را بر طاق بلند نهاده است. طبع نظمی دارد و اوقات را به صحبت با ارباب می گذارد. اکنون برحسب امر همایون، ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان مدار گشته و مراتب اعتبار و اقتدارش از هرچه در نظر آید درگذشته است.

فقره هشتم در ذکر اولاد امجاد جرّه باز اوج جلالت حضرت طیقون خانم زوجه مرحوم موسی خان قوانلو ولد مرحوم حاجی مهدی قلی خان

عدد ایشان ذکورا و اناثا نه نفر است؛ موازی پنج نفر ذکور و اسامی ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب جعفر قلی خان؛ جوانی است دلخواه و نازک اندام و از فرط طنّازی نیکوروش و خوش خرام. تقدسی به افراط دارد و اوقات نماز را به جماعت می گذارد.

مشغول تحصیل آداب است و از فرط فروتنی منظور نظر اصحاب.

دویم: بندگان مهدی قلی خان؛ همنام جدّ پدری است و نمک فروشانش در بازار ملاحت، مشتری. جوانی پرذهن و ذکاست و در تحصیل کمالات با جدّ و جهدی

بی منتها.

سیم: بندگان محمد قلی خان؛ عموی پدر را همنام است و از فرط ملاحت گوهر، درج دامان اب و مام.

چهارم: بندگان سلطان قلی خان

پنجم: بندگان موسی خان، که بعد از وفات پدر از بطن مادر به وجود آمده و همنام پدر عالی مقام شده است.

فقره نهم در ذکر اولاد امجاد حضرت خدیجه سلطان خانم الملقّبه به عصمت الدوله زوجه ابراهیم خان ناظر خلف صدراعظم اصفهانی

عدد ایشان ذکورا و اناثا چهارنفر است. اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور است:

اوّل: نوّاب صدر الدوله میرزا؛ جوانی است گندم گون و عیوب ظاهری و باطنی از باطن و ظاهر او بیرون. صورتی زیبا دارد و قامتی رعنا و در تحصیل آداب با سعی و جهدی بی منتها. اکنون در دفترخانه همایون مستوفی با نام و نشان است به تقرّب حضرت ذی شأن.

دوم: نوّاب آصف الدوله میرزا؛ این هر دو ولد به سبب وزارت و صدارت جدّ امجد به این دو اسم مسمّی گشته و هر دو از آخر درجه نیکویی گذشته اند. آصف الدوله میرزا [۶۱۴] در عهد خجسته اعلیحضرت محمد شاه ثانی- خلّد اللّه ملکه- در سنه یک هزار و دویست و شصت و سه، در شهر شوّال المکرم در دار العلم شیراز از بلای وبا درگذشت.- رحمه الله علیه.

سوم: نوّاب محمد باقر خان

فقره دهم در ذکر اولاد امجاد حضرت درخشنده گوهر خانم زوجه محترمه میرزا اسماعیل خان حلال خور مستوفی دیوان اعلی

عدد ایشان اناثا و ذکورا پنج نفر (۱) است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: نوّاب میرزا نصر الله است که با وجود صغر سن، آگاه از رسوم فطانت و ذکا.

دوم: نوّاب میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر؛ در نام و لقب با جدّ بزرگوار پدری، دوش بر دوش رفته و به سبب تازگی هنوز در مأمن مهد و آغوش خفته است.

سیم: نوّاب میرزا علی؛ تازه به عرصه وجود آمده و این قطعه و مثنوی که ایراد می گردد، تاریخ تولد این دو خلف اخیر را از طبع مؤلف شاهدی مبرهن شده است.

مثنوی تاریخ ولادت میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر

زهی کردگاری که از آب و خاک پدید آورد گوهری تابناک

پدر ابر نیسان و مامش صدف ز تاج شهانش فزاید شرف

مثل گفتم این را شنو اصل آن که دانی نژاد شهان در جهان

کنون تازه مولودی آمد به دهرکز او تازه شد کوه و هامون و شهر

همین پاک مولود آن گوهر است که او را صدف دامن مادر است

زهی زبده مولود فرّخ حسب پدر بر پدر ترکمانی نسب

ز صلب قرا یوسف ترکمان هم از باطن قاجار دارد نشان

مهین جدّ او میرزا خانلر است سمّی فریدون نام آور است

پدر صهر شاهنشه جم نهادجهاندار فتحعلی شاه راد).

۱-. ناسخ التواریخ و تذکره خاوری: (عدد ایشان چهارنفر و دونفر اولاد ذکور میرزا نصر الله و میرزا فریدون است).

سماعیل خان آن یل بندپی وطن مفتخوان و مکان ملک ری

همش امّ درخشنده گوهر بنام مهین دخت شاهنشه کی مقام

به ایوان فروزنده اختر ببین به دامان درخشنده گوهر ببین

زحل طالع آن گزین نام دان خداوند آن خانه بهرام دان

به شغل وزارت دلیلش قوی است و گر بگذرد زان ندانم که چیست

ز دنیا و دین بهره دارد بسی درین دو نظیرش ندیدم کسی

[۶۱۵] به نام و لقب شد نظیر نیانیایش ز فردوس در هر حبا

سزد حوریان بهشتی سریر که از فوق آیند یکسر به زیر

دهندش ز دل طعمه وز جان خورش تنش یابد از آن خورش پرورش

بود نور ظاهر به پیشانیش کند حور گهواره جنبانیش

رخ او ز گهواره تابان بودچو مهری که از چرخ رخشان بود

بود زهره چون مهره در مهد اوبه بازیگری شهره در عهد او

دو چشمان دو هندوی غرید مست دو لب چون دو می خواره بت پرست

نه کاکل که دارد که شرف از سرش که باشد ز خوبی به سر افسرش

سه مه بیش از سال پنجاه و چاربه شه زینت عرصه روزگار

ز مسعود نیکی به از مشتری چو بشنید میلاد او خاوری

به تاریخ او شد چنین باخبربه جاه فریدون بود خانلر

خدایا تو این پور فرّخ نهادکه دارد ز نسل سلاطین نژاد

جمالش بیفزا به جاه و به مال نگهدارش از رنج عین الکمال تاریخ ولادت میرزا علی

جهان بارگاهی و کیهان خدای در آن آفریده بسی دستگاه

خوش آن دستگه اندرین بارگه زهی دستگاه و خهی بارگاه

بود دست قدرت چنین کارساز که خاک سیه منبت هر گیاه

ز یک قطره بحری کند آشکارو زو منشعب هرچه نهر و میاه

پدید آورد خسروی تاج بخش نکو نام فتحعلی پادشاه

و زو شعبه شعبه کند سروران برازنده بخت و تخت و کلاه

غرض زین مقالات ذات کسی است که شد تازه ظاهر درین بارگاه

ز دخت همایون آن شهریاریکی پور آمد سزاوار گاه

چه دخت آن درخشنده گوهر که هست به رخشندگی غیرت مهر و ماه

مر آن پور را شد پدر سروری که ذاتش شریف است بی اشتباه

سَمُعیل خان آن یل بندپی دبیر سزاواردرگاه شاه

ز قولش یکی گفته دفع فتن ز کلکش یکی نکته عفو گناه

ز یک لشکر او نظم چندین دیارز یک عزم او فتح چندین سپاه

یکی گوید و فارغ از کاینات یکی جوید و عاری از ماسواه

زهی تازه مولود فرّخ حسب پدر بر پدر سروری جایگاه

ز اقبال او پشت گردون نگون ز انوار او روی انجم سیاه

یکی رود و مر قدسیان را درودیکی طفل و مر عاقلان را پناه

طرب زای از گریه های های فرح بخش از خنده قاه قاه

[۶۱۶] به جان ها نهد پای از یک قدم به دل ها کند جای از یک نگاه

ز رویش که آثار لطف خدای ز چهرش که آیات مهر اله

بود مهر را چهره اسود چو قیربود ماه را جبهه اصفر چو کاه

بود ظاهر از جبهه اش کز شرف به پایش گذارند عالم جباه

علی گشت نامش ز مام و پدربه قدرش یکی هست نامش گواه

مهی پنج مانده به پنجاه و هفت بشد زینت دامن مام و داه

به تاریخ او زد رقم خاوری سمی به اعلی گشت روحی فداه (۱) ت.

۱- . مدایح دوگانه فوق در تذکره خاوری نیامده است.

فقره یازدهم

در ذکر اولاد امجاد نوّاب گوهر شاد خانم زوجه محترمه امیرزاده با وقار علی محمد خان دولّوی قاجار است. عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور و یک نفر ذکورش به نام جدّ پدری محمد خان نایب مشهور.

فقره دوازدهم

در ذکر ولد ارجمند شاه سلطان خانم زوجه مرحوم محمد صادق خان قوانلوی قاجار که مسمّی به محمد زمان میرزاست و چون شاهزاده مستوره از قراری که نگارش یافت، در عتبات عالیات به حباله نکاح جناب میرزا محمد تقی شهرستانی است، امیرزاده مذکور نیز به متابعت والده معظّمه در آن ولایت مشغول زندگانی.

فقره سیزدهم

در ذکر اولاد امجاد گوهرکان عصمت حضرت گوهر خانم زوجه مرحوم رستم خان خلف ظهیر الدوله ابراهیم خان. عدد ایشان موازی چهار نفر اناث و ذکور و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: عبد الحسین خان

دویم: سهراب خان

سیم: نعم البدل پدر عالی مقدار حضرت رستم خان، که بعد از وفات پدر از بطن مادر (۱) فرخنده سیر به عرصه ظهور جلوه گر و به این نام مشتهر شده است.ر)

۱- . ملک:- (از بطن مادر)

فقره چهاردهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت تاجلی بیگم خانم زوجه محترمه امیرزاده کبیر نصر الله خان ولد مرحوم ظهیر الدوله مزبور که عدد ایشان پنج نفر از اناث و ذکور است و اسامی سه نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: بندگان ابراهیم خان که سمّی جد بزرگوار است و نور دیده امیرزاده عالی تبار.

دویم: بندگان مهدی قلی خان که سمّی عمّ صاحبقران و جدّ پدر عالی مکان.

سیم: سرکار خلیل الشأن خلیل الله میرزا که به مناسبت اسم ابراهیم این نام جلیل بر او اطلاق شده است.

فقره پانزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت حسن جهان خانم الملقبه به والیه زوجه محترمه مرحمت پناه خسرو خان والی ولایت کردستان که عدد ایشان سه نفر از اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: بندگان رضا قلی خان؛ والی ولایت مذکور [که] جوانی زیباست و صهر پر مهر شاهنشاه زرّین لوا [۶۱۷]. یکی از همشیره های بطنی و صلبی سرکار اقدس مسمّیه به طوبی خانم در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار به عقد دایمی او جلوه گر شد و مبلغ دوازده هزار تومان زر نقد وجه کابین او را معیّن و مقرّر آمد. تاریخ این عیش مهنّا از کلك مؤلّف مدحت آرا تراوید و یادگار درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

فرّخ نبیره شه عالم رضا قلی آن دوست دار از جان بر دوده خلیل

والی بود به مرز سنندج ز شهریارز آبا در آن دیار به فرماندهی نبیل

مامش مهینه دخت شه جنّت آشیان آن کو بود به والیه معروفه در سبیل

آمد به ری گرفت ز شه تازه گوهری از بهر پور خویش کز آن دوده اصیل

خرّم به کام و خرّمیش با روان قرین طوبی به نام و برخی او گشته سلسبیل

آراست طوی دلکشی اندر جهان و کردگوهر به جای سیم و زر اندر رهش عبیل

گنجی کثیر کرد در این راه صرف و شدگنج سپهر در بر آن مایه قلیل

از بهر عیش او به ره جُدی شد کباب در طبخ سور او حَمَل چرخ شد قتیل

شد فاش در میانه ازین عیش نای و نوش شد پهن در زمانه ازین سور قال و قیل

از خرّمی نشانه به گیتی ز قدسیان وز تهنیت ترانه به گردون ز جبرییل

این عیش دولتی شد در دست هر فقیراین سور قوّتی شد در جسم هر علیل

کف ها ز زر و سیم ثمین همچو گوی ماه جوها ز شهد و شیر روان همچو رود نیل

فرّخ عروس بین تو که مهر از خجالتش هر شامگاه جامه خود می زند به نیل

فرخنده بانوان بهشتی همی کشندبا حُسنِ او خجالت از آب سلسبیل

با قلب شاد گفته به تاریخ خاوری هین صهر شهریار بدان والی جلیل (۱) دویم: سرکار غلامشاه میرزا؛ هنوز صغیر است و آوازه جلالت و کبریای او عالم گیر- اللهمّ احفظه. (۲)

فقره شانزدهم در ذکر اولاد امجاد حضرت ماه بیگم خانم زوجه محترمه امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق است.

عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:ت.

۱- . این قطعه در تذکره خاوری نیامده است.

۲- . در تذکره خاوری علاوه بر دو نفر فوق، سرکار احمد خان معرفی شده که از دو برادر خود کوچکتر و سمّی جدّ امجد خود است. سپهر نیز در ناسخ التواریخ، احمد خان را به عنوان سوّمین اولاد معرفی نموده است.

اوّل: حضرت یوسف خان؛ همنام جد بزرگوار عالی شأن است و اولین اولاد شاهزاده عفت نشان.

دویم: بندگان حسن خان، که در مکاتبات و محاورات، حرف خای فوقانی را به حرف جیم در لفظ جان بدل کرده و میل باطنی را به این دلیل به ظهور آورده است. با وجود طفولیت، در مراتب تعارفات و تسلیمات و حرکات سر و گردن و دست در مقام تعارف، نسبت به اعالی و ادانی از معقولین روزگار گوی سبقت برده و ناظرین را ازین حرکات شیرین بغایت متعجّب و حیران کرده است.

از غرایب اتفاقات روزی که خاقان مغفور [۶۱۸] هنگام غروب در عمارت هفت دست باغ سعادت آباد اصفهان به رحمت ایزدی پیوست و قرار حرکت نعش مطهّر و حرم محترم را نوّاب شاهزادگان می دادند، یک زوج صندوق جواهر، اختصاصی نوّاب تاج الدوله طاوس خانم اصفهانیّه را نوّاب شاهزادگان باسمه به دست این سپهدار حقّانیت شعار سپردند و سربازان ابواب جمعی او یک زوج صندوق مزبوره را به تلقین سپهدار مزبور از میانه زده [و] از همان راه به سمت دولت آباد کزاز مأمن او بردند و آوازه در انداختند که مفقود گشته [است]. حضرت سپهدار بعد از ورود به مأمن، جواهرآلات مزبوره را که معادل دو کرور قیمت داشت، در سقف تالار اندرونی نشیمن خود پنهان کرده، به امانت گذاشت.

بعد از جلوس حضرت شاهنشاهی بر تخت سلطنت، حکومت ولایت عراق به میرزا نبی خان قزوینی وزیر سابق نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا محوّل و معزی الیه نیز در دولت آباد مزبوره وطن ساخت و سپهدار مزبور به فکر حیله و تدبیر جواهرآلات مسروقه پرداخت. شرحی به حرم محترم خود نگاشت و در آن شرح چنین مرقوم داشت که، جای مأمن حسن جان را تغییر دهید که آن منزل مناسب او نیست و منظورش از حسن جان، جواهرآلات بود. میرزا نبی خان از مضمون نوشته خبردار گشته، به آن منزل خود را رسانید و جواهرآلات مزبوره را یافته کلا بدون نقص و عیب روانه دربار اقدس گردانید. زهی همّت و مروّت سرشار شاهنشاه فتوّت شعار که کل آن جواهرآلات را به

محارم چاکران دربار اقدس به صیغه انعام قسمت فرموده و با سپهدار شرمگین حرفی از این معامله ادا ننمود.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

فقره هفدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت سرو جهان خانم زوجه محترمه آقا خان امام اسماعیلیه و حاکم محلات قم؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و ذکور مزبور به علی شاه میرزا مشهور.

فقره هجدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت خورشید خانم زوجه مرحوم عباس قلی خان افشار خمساوی؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و اسم ذکور به ولی محمد خان مذکور.

فقره نوزدهم

در ذکر اولاد امجاد حضرت عالیه سلطان خانم زوجه محترمه علی خان دامغانی امیر آخورباشی؛ منحصر به دو نفر اناث و ذکور است و ذکورش به نام جدّ پدری خود عیسی خان مذکور.

فقره بیستم

در ذکر اولاد امجاد فرّخ سلطان خانم زوجه محترمه [۶۱۹] سیّد المقرّبین میرزا غلامشاه فندرسکی استرآبادی؛ عدد ایشان موازی شش نفر اناث و ذکور است و اسامی دو نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: جناب میرزا ابو القاسم که سمّی جد بزرگوار میر فندرسکی عالی مقدار است و از این نسبت شریف ترین عزت و اعتبار.

دویم: حضرت سیّد حسین میرزا (۱)؛ کراهت منظری داشت و در همان سن طفولیت روی زشت به عالمی دیگر گذاشت.

فقره بیست و یکم

در ذکر اولاد امجاد حضرت پاشا خانم زوجه سهراب خان گرجی؛ عدد ایشان دو نفر ذکور است و اسامی از قرار مذکور:

اوّل: سرکار اریکلی خان الملقّب به والی که حسب الامر اعلی به اسم والی گرجستان مسمّی گشته و این تفأل از قلب همایون گذشته به مفاد (الملوك ملهون). بعید نیست که وقتی ما صدق این از قوّه به فعل آید و از تأثیرات قضا و قدر و برازندگی نتیجه دودمان سلطنت جاویداثر، به اسم والی گری به آن کشور گراید (۲).

انوری

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنان که در آیینه تصور ماست (۳)

فقره بیست و دویم

در ذکر اولاد امجاد ماه نوش لب خانم زوجه محترمه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است؛ عدد ایشان دو نفر اناث و ذکور است و نام ذکور داراب میرزا مذکور- اللهم احفظه.ت.

۱- . تذکره خاوری در مورد وی می نویسد: (در حقیقت نور نجابت از حسن مبینش پیداست).

۲- . نفر دوّم که نامش در متن نیامده، تذکره خاوری او را بندگان محمد علی خان نامیده است که از بطن مخدّره معظّمه بعد از مراجعت از مکه مکرّمه به عرصه وجود آمده و زینت عرصه دوران شده است. سپهر نیز در ناسخ التواریخ فرزند دوّم را محمّد علی خان نامیده است. نسخه ملك نیز در حاشیه این مطلب تصریح می نماید.

۳- . این بیت در تذکره خاوری موجود نیست.

فقره بیست و سیم

در ذکر ولد ارجمند حضرت قیصر خانم زوجه محترمه سلیمان خان افشار؛ منحصر به یک نفر ذکور و به نام محمد ولی خان جدّ پدری خویش مذکور.

فقره بیست و چهارم

در ذکر ولد ارجمند حضرت زبیده خانم زوجه مکرّمه علی خان قراگوزلو [و] آن نیز منحصر به یک نفر ذکور و به نام جدّ خویش محمد حسین خان مذکور.

فقره بیست و پنجم

در ذکر اولاد حضرت خورشید کلاه خانم زوجه جناب نظام الدوله میرزا علی محمد خان اصفهانی؛ عدد ایشان سه نفر اناث و ذکور است و نام ذکورش نجف قلی خان مذکور. چون در نجف اشرف متولد شده، لهذا به این اسم مسمّی آمده است.

فقره بیست و ششم

در ذکر ولد ارجمند حضرت خاور سلطان بیگم زوجه محترمه جناب میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی که ذکور است و اسمش میرزا محمد مذکور.

فقره بیست و هفتم

در ذکر اولاد امجاد صبایایی که اولاد ذکور ندارند؛ خود موازی هشت نفر و صبایای ایشان مساوی نه نفر از قرار تفصیل است:

اوّل: نوّاب ضیاء السلطنه شاه بیگم؛ زوجه مطهّره جناب میرزا مسعود تبریزی وزیر امور دول خارجه؛ موازی دو نفر صبیّه داشت و در حین تحریر این کتاب با صواب

اولاد ذکور متعدد آورده و نام اکبر [آنها] را محمد حسن میرزا گذاشت. تاریخ ولادت او از طبع مؤلّف تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمؤلفه:

[۶۲۰] میرزا مسعود کز فرّ شهاب کلک اوهرچه دیو اندر سپهر ملک مردود آمده

نی غرض بل جوهر است اندر وجود او جلال همچو آن گوهر که هم از بحر موجود آمده

سینه اعدای او همواره مسلول از حسددیده حُسّاد او پیوسته مرمود آمده

گر عدو گوید ز من این جاه و این منصب بلی در عدو مردود و در این ذات محمود آمده

تا کمند تابدار احتسابش شد درازفتنه اندر زلف خوبان رفته مفقود آمده

حاصلش را دهر دهقان تخم انجم ماه داس آسمان چون مزرع است و کهکشان رود آمده

خواست تا گویند آثاری است این از مطبخش زان سبب افلاک اندر دیده دود آمده

ز آستانش هرکه سرپیچیده نقصان کرده است لیک هرکس رو به آن سو کرده با سود آمده

خود قران دادش سعادت با ضیاء السلطنه زین دو تن هم کوکبی مسعود موجود آمده

از ضیاء دهر گشته کوکب نور آشکاردر وزیر ملک پیدا جوهر جود آمده

آن ضیاء سلطنت کاندر بساط عیش اوکهکشان چون مجمر است و مهر چون عود آمده

آن وزیر مملکت کاندر قماط (۱)طیش اوآسمان چون جوشن است و ماه چون خود آمده

این مسیحایی که فخر دوش مریم گشته است یا سلیمانی که زیب بزم داود آمده

بود مانند صفی الله مسجود ملک گر نمی گفتند رودی از چه مسجود آمده

قدسیان از عالم قدسش جدایی داده انداندر این عالم از آن رو گریه آلود آمده

عاجزم از وصف این گوهر که آمد در وجود[۶۲۱] می ندانم چیست یا ربّ کز تو مشهود آمده

تاکنون ای دل چنین قدرت نشد مشهود کس آن چه اندر پرده غیبی نهان بود آمده

تا به کی باید چنین بود از غم دوران ملول رودها باید زدن اکنون که این رود آمده

شد مسمّی پیشوای دویمین یعنی حسن هرچه نیکویی درین مولود موجود آمده

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری از ضیا موجود این مولود مسعود آمده (۲) دویم: مرحومه سلطان بیگم؛ زوجه محمد خان دولّوی قاجار [و] صاحب یک نفر صبیّه است.ت.

۱- . پارچه عریضی که کودک را در آن پیچند.

۲- . این قطعه در تذکره خاوری موجود نیست. در حاشیه این بخش (دو نفر پسر) نوشته شده است.

سیم: حضرت حب نبات خانم؛ زوجه بندگان میرزا محمد خان ولد مرحوم حسین قلی خان بود و شوی را به سه طلاق اطلاق نمود. یک نفر صبیّه دارد.

چهارم: حضرت جهان سلطان خانم؛ زوجه محترمه امیرکبیر محمد باقر دولّوی قاجار بیگلربیگی دار الخلافه طهران ایضا مالک یک نفر صبیّه است.

پنجم: حضرت فرزانه بیگم خانم؛ زوجه حسین علی خان معیّر الممالک، به دستور یک نفر صبیّه دارد.

ششم: حضرت آغا بیگم (۱)؛ زوجه میرزا علی هزار جریبی صدر الممالک به شرح ایضا.

هفتم: حضرت شاه جهان خانم الملقّبه به خان بی بی خانم و المخاطبه به عمّه شاه، زوجه میرزا عبد الباقی منجّم باشی لاهیجانی صاحب یک نفر صبیّه است. تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۱۵۳ فقره بیست و هفتم ..... ص : ۱۱۵۰

تم: حضرت رخساره بیگم؛ زوجه مرحمت پناه محمد خان ایروانی امیرتومان در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار در دور قلعه هرات وفات یافت. یک نفر صبیّه دارد. تاریخ وفاتش از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را ثبت گردید:

محمد خان که اصلش ایروانی امیر با جلال از شوکت و خوی

به هند الطاف اگر نبطش به عارض به چین انصاف اگر چینش بر ابروی

به گاه کین فلک با آن همه زورنمی بودش حریف زور بازوی

فشردی پای چون بر پشت توسن فتادی خنگ گردون هم ز زانوی

ز تن جان رفت در دور هراتش دریغ از آن امیر راد نیکوی

بگاه خدمتش جان رفت از تن فتادش از قضا بر خاک پهلوی

به تاریخش رقم زد خاوری وای محمد خان ز دنیا شد به مینوی (۲) ت.

۱- . ملّی: (آقا بیگم)

۲- . در تذکره خاوری این قطعه موجود نیست.

فصل سوم:

اشاره

فصل سوم (۱) در ذکر اسامی و احوال برادر و اعمام و بنی اعمام و نبایر منسوبان و خویشان خاقان مغفرت نشان و در آن چند فقره است:

فقره اوّل در ذکر اوضاع و احوال برادر والامقام سعادت فرجام آن خاقان مغفرت نشان، حسین قلی خان

بدان که معزی الیه برادر بطنی و صلبی [۶۲۲] خاقان مغفور بود و برحسب سنّ دو سال کمتر از آن خسرو مسعود. تا سلطان سعید شهید محمد شاه اوّل در قید حیات مستعار می زیست، پیوسته او را به چشم التفات و مرحمت می نگریست. وصایای موکّده در متابعت صاحبقران جهان به او می کرد و او نیز لازمه عزّت و احترام درباره برادر اعلی مقام به عمل می آورد. تا بعد از قضیه خاقان شهید در ولایت شوشی، آن خان مرحوم لشکر نصرت ملزوم را با شاهزادگان جلالت مرسوم ازآن جا برداشته وارد خارج دار الخلافه طهران گردید و چون در باطن با خیال خویش غدری می اندیشید، لهذا از امرا و وزرای خارج و داخل شهر، (۲) رویی ندید. نوّاب مهد علیا والده معظّمه شاهنشاه زرّین لوا و سایر امنای جاوید انتما او را از دخول شهر مانع شدند و در خارج خیمه و خرگاه برپا کرده ورود موکب مسعود را منتظر آمدند. بعد از نزول رایات نصرت آیات شهریاری، خان مزبور دامان بندگی بر کمر استوار کرده به استقبال شتافت و چون با قدم ارادت رفته بود، کمال عزّت و احترام یافت.

در روز دعوا با صادق خان کردشقاقی مردانگی ها نمود و به سبب مردانگی های او، دست روزگار ابواب فتح و فیروزی بر چهره هواخواهان گشود. در همان رزمگاه بهی)

۱- . ملک: (فصل دویّم)

۲- . ملی:+ (آقایی)

ایالت مملکت فارس نامزد گشت و پس از ورود به آن ملک به سبب وفور دود نخوت در کاخ دماغ، فرق طغیانش از گنبد دوّار برگذشت. وقایع طغیان او در دفعه اوّل و ثانی مفصّلا در جلد اوّل این روزنامچه همایون نگارش یافته است.

بالجمله، در دفعه ثانی که گرفتار گردید، بدون آسیب به اعضا و جوارح محبوسا و مغلولا در قلعه دزآشوب واقعه در بلوک شمران طهران با اهل و عیال آرمید. تا والده معظّمه صاحبقران زمان در میان بود، شاهنشاه آگاه به جهت احترام والده مکرّمه او را سیاست نفرمود. بعد از وفات آن جلیله، به مفاد (الملک عقیم) بلافاصله از دو دیده نابینا شد و پس از چندین سال زندگانی روانه دار بقا آمد. در مرحله همّت، قاآن روزگار بود و در مرتبه شجاعت، بهمن و اسفندیار. اکثر امنا و امرا قبل از قضیّه عمی (۱) به طرف او مایل بودند، ولی از بیم خسرو با تاج و تخت جرأت اقدام در کاری نمی نمودند. بی سرانجامی کارش به سبب تلوّن مزاج بود که چون مرغ آشفته یک لحظه بر شاخی نمی آسود. گاهی خود را صائم الدهر و قائم اللیل قلم می داد و زمانی در جرگ درویشان پریشان قدم می نهاد. وقتی دست به علم کیمیا می زد [۶۲۳] و روزی تقلیدا تارک دنیا و مافیها می شد.

در ارتکاب معاصی و مناهی برخلاف خاقان مغفور جرأتی موفور داشت و دست ردّ بر سینه احدی از امارده و شواهد نمی گذاشت. در ولایات فارس و سمنان و کاشان متدرّجا ایالت کرد و در هر کار از حسن و قبح نامی برآورد.

بعد از گرفتاری ثانوی، چندی در دار الایمان قم منزل گزید و تا این کیفیت را بر رأی انور برادر والاگهر حالی سازد که من از کوشش و چالش و ادعای سروری گذشته ام، اسلحه جنگ مخصوصی خود را که قیمت هریک، باج اقلیمی بود از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و طپانچه و تفنگ و سایر ادوات از هر قبیل و رنگ، بر روضه منوّره بضعه احمدی وقف کرد و کلاه را در خزانه حضرت معصومه [س] گذاشت و ازین بدنامی گذشته لوای نیکنامی افراشت.

قبل از ایّام عمی به هیچ وجه او را اولادی نبود و بعد از آن موازی دوازده نفر اناثی.

۱- . نابینایی.

و ذکور بالمناصفه از وی به عرصه شهود رخ نمود. شش نفر از اناث به عقد نوّاب شاهزادگان اعظم: ظلّ السلطان و الله ویردی میرزا و احمد علی میرزا و اسماعیل میرزا و علی رضا میرزا و منوچهر میرزا درآمدند و شش نفر ذکور از قرار مذکور زینت افزای محفل دوران شد:

اوّل: نوّاب میرزا محمد خان؛ اسّن و ارشد اولاد خان مرحوم است و طمأنینه باطنش از وقار ظاهر معلوم. خاقان مغفورش از بس ملتفت و مراقب احوال بود، او را پیوسته از رکاب مستطاب مهجور نمی نمود. در جرگ نوّاب شاهزادگان در نهار و شام، قدم در اندرون همایون می نهاد و در سلام عام نیز در پهلوی ایشان می ایستاد. از قراری که سابقا ذکر شده، دو نفر از صبایای معظّمه حضرت صاحبقرانی متدرّجا به عقد دایمی او درآمدند و هر دو را اکراها، زمان مزاوجت به سر آمد. نوّاب فخر الدوله را به اکراه مطلّقه ساخت و حبّ نبات خانم را بعد از ظهور یک اولاد اناث به اطلاق عنان پرداخت. تقدّس ذاتش بسیار است و میلش به نماز جماعت و حفظ مسایل فقاهت و صحبت با علما و الفت با فضلا بی شمار. خاقان مغفورش به سبب مزاوجت دو صبیّه ذو النّورین خواندی و از حسن این ظرافت او را بر مسند عزّت نشاندی. با مؤلّف این کتاب الفتی زیاده دارد و حقیر را از جمله اصدقا می شمارد.

دویم: نوّاب زین العابدین خان؛ جوانی فقیرمنش است و در مراتب پاک دامنی و پاک زبانی نیکوروش. والده معظّمه اش بعد از وفات والد بزرگوار [۶۲۴] سمت زوجیّت مرحوم محمد علی میرزا را دریافت و با ولد ارجمند حسب الامر خاقان فیروزمند به دار الدوله کرمانشاهان شتافت. از شرف مصاهرت اعلی بهره مند گردید و در حجر تربیت سرکار دولتشاهی به مراتب ارجمند رسید. اکنون نیز در ولایت مزبور اقامت دارد و اوقات شریف را به فراغت می گذارد.

سیم: نوّاب حاجی محمد صادق خان؛ از بطن مخدّره افشاریه ارومیّه است و با اخلاقی مرضیّه. در حسن قامت و بالا بی نظیر است و در کمال ملایمت و بردباری با

صغیر و کبیر. والده محترمه اش بعد از وفات پدر نامدار به شرف مناکحت مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز شد و خود نیز در حجر تربیت معزی الیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمده، خود هم شرف مصاهرت نوّاب فرمانفرما را دریافت و در دار العلم شیراز توطّن جسته، از محاسن التفات آن سرکار به اعلی درجه افتخار شتافت. در برخی از ولایات فارس از قبیل کازرون و دارابجرد و غیره متدرّجا حکومت کرده و از حسن رفتار با اهالی هر دیار نام برآورده است.

چهارم: نوّاب محمد باقر خان المتخلص به مرّیخ؛ از بطن حضرت گوهر تاج خانم صبیّه مرضیّه علی مراد خان زند است و به سبب اصالت اب و امّ، در میان همگنان بی مانند. والده معظّمه اش بعد از وفات پدر نامدار، به عقد دایمی نوّاب شاهزاده محمود میرزا خرسند گشت و خان معهود، چون ربیب آن سرکار بود، چندی در ولایت نهاوند از فیض تربیت آن شاهزاده ارجمند، نامش از گردون بلند درگذشت. نوّاب محمّد زمان میرزای ولد حضرت محمود میرزا را بطنا برادرست و قوّه اش در نظم اشعار دری از همگنان برتر. تذکره [ای] در احوال و اشعار معاصرین نوشته، ولی ملاحظه نگشته. پس از چندی، از ولایت نهاوند و نوّاب محمود میرزا دوری گزید و در دار المرز مازندران در سایه التفات نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای آن سامان به استراحت آرمید. همشیره معظّمه نوّاب ملک آرا به عقد دایمی او درآمد و به سبب این مصاهرت از سایر همگنان برتر آمد.

پنجم: نوّاب موسی خان؛ والده اش از طایفه بنی اسرائیلیه بود و خود در بدایت جوانی و عین عزّت و کامرانی، وداع سرای زندگانی نمود. والده مکرّمه اش بعد از وفات پدر والاگهر، به صیغه نکاح نوّاب رکن الدوله العلیّه علی نقی میرزا درآمد و خان معزی الیه چون ربیب آن سرکار شد [۶۲۵]، دار السلطنه قزوینش مأوا و مقرّر گردید. بطنا برادر نوّاب اسحق میرزا ولد نوّاب رکن الدوله گشت و از شرف مصاهرت صاحبقران اعظم نامش از ذروه گردون درگذشت. نوّاب اللّه قلی میرزای ایلخانی را که اکنون ربیب جناب

فخر المسلمين حاجی ميرزا آقاسی ماكويی ايروانی است، به يادگار گذاشت و كلك مؤلف سابقا نيز اين فقرات را بر صفحه نگاشت. تاريخ وفاتش را نيز درين صحيفه به جهت يادگار نگاشت.

لمؤلفه:

دريغ و درد ز بيداد اين كواكب سپهركه مرگ شد به جوانی بلای موسی خان

به راه دوست فدا كرد جان خويش از صدق روا كه جان جهانی فدای موسی خان

ز فرط همّت بود آن چنان كه هر مسكين ز بينوايی جست از نوای موسی خان

شد از برادر دارای دهر زاده نغزفلك چه داد ندانم سزای موسی خان

فلك جواهر انجم اگر فرو باردچگونه می رهد از خون بهای موسی خان

بُد از مصاهرت شاه سرفراز و بمانديكی نتيجه بدهد از برای موسی خان

بُدی ز عالم روح و نظر به مركز داشت از آن به دهر فنا شد بقای موسی خان

هم از جلالت شد بر بهشتيان سالاربه بام مينو برپا لوای موسی خان

فغان خلق چنان شد كه تا به روز نشوربه گوش چرخ رسد ماجرای موسی خان

به سال رحلت او گفت خاوری بادابه ملك مينو همواره جای موسی خان (۱) ششم: نوّاب حسين قلی خان؛ مثل پدر بعد از وفات پدر از بطن صبيّه مرضيّه علی خان خمساوی افشار به عرصه ظهور آمده و به نام نامی جدّ بزرگوار و پدر عالی مقدار مسمّی گشته. جوانی پاك دامان است و از اعمال سيّئه بركران. در ابتدا نوّاب ضياء السلطنه مخطوبه او بود و چون به سبب اسباب مختلفه اين مواصلت دست نداد، از شرف مصاهرت نوّاب ركن الدوله علی نقی ميرزا مباهات نمود. اكنون در ولايت خمسه بر سر اقطاع موروثی جدّ مادری است و از اعيان آن ملكش برتری- اللهمّ احفظه.ت.

۱- . اين قطعه در تذكره خاوری موجود نيست.

فقره دویم در ذکر احوال و اوضاع امیر مغفرت نشان مهدی قلی خان عمّ نامدار خاقان معدلت [۶۲۶] آثار و تفصیل احوال ولد ارجمند و نبایر فیروزمند او

بدان که از قراری که سابقا نگارش یافته، مرحوم مزبور در عهد سلطان شهید- أنار الله برهانه- به عالم باقی شتافته است، [اما] یک ولد نامدار از وی به یادگار باقی ماند که عبارت از مرحوم ظهیر الدوله ابراهیم خان بود و کلک سخن سرا به تفصیل، احوال او را در اکثری از مقامات ایراد نمود. بالجمله، بعد از وفات پدر، از قراری [که] سابقا نگارش یافته، ربیب حضرت صاحبقران گردید و از شرف مصاهرت آن حضرت به اعلی درجه مباهات رسید. همواره در سلک شاهزادگان اعظم در حضور خاقان معظّم می ایستاد و [می] نشست و تفنگ مخصوصی سرکار اقدس را به انضمام شاخ قطار و کیسه کمر مجوهر، که مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت، در هنگام سلام عام در دست گرفته و بر کمر می بست.

[وی] برادر بطنی نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان است و در کثرت اولاد امجاد، نظیر آن شاهزاده والاشأن. در بدایت دولت ابد مدت قاهره که اسفار خراسان اتفاق می افتاد، خان مزبور همواره قبل از حرکت رایات منصور به عزم منقلای، چنگ دلیری به دفع خصم تیره رای بر می گشاد. در همان اوقات، ظهیر الدوله خطاب یافت و در بدایت طغیان جماعت روسیه به ایالت دار الامان کرمان شتافت. مدت بیست و دو سال در آن ملک حکمرانی کرد و از فرط مجادله با طوایف افاغنه و بلوچیه و قلع و قمع ماده فساد ایشان در روزگاران نام برآورد و در سنه یک هزار و دویست و چهل در دار الخلافه طهران وداع سرای زندگانی کرده در جوار ائمه اطهار با صدهزار فرح و شادمانی پناه آورد. موازی چهل و یک نفر اولاد از اناث و ذکور اکنون از وی باقی است که بیست نفر از آن ذکور و بیست و یک نفر اناث می باشند. دو نفر از جمله بیست نفر ذکور از بطن صبیّه محترمه حضرت صاحبقرانی مسمّی به نوّاب عباس قلی میرزا و ابو الفتح

میرزا که در ضـمن احوال نبایر دختری نوشـته شد. موازی هجده نفر ذکور دیگر از زوجات متعدّده از قراری است که ایراد می گردد:

اوّل: جناب محمد کریم خان است که در بدایت جوانی توفیق سـعادت جاودانی او را میسّر گشت و از تلبّس به لباس فضیلت و تحصیل اصول و علوم فقاهت و مجاورت عتبات عالیات و ظهور تقدّس ذات، نامش از ذروه سماوات درگذشت.

دویم: بندگان نصر الله خان است، که از قراری که سابقا نگارش یافته، از شـرف مصاهرت صاحبقران اعظم سـرفراز است و در مراتب حسن اخلاق و وفور وقار و وفاق با عموم مخلوقات جناب خلّاق از عالم ممتاز.

سیم: مرحوم رسـتم خـان است که کلـک و زبان احوال مآل حال او را در فقره اوضاع نوّاب شاهزاده گوهر خانم زوجه محترمه او ذکر نموده و ابواب حزن و اندوه بر چهره مستعمان گشوده است. (۱)

چهارم: بندگان خسرو خان خسرو و ایوان ملاحت بود و رستم میدان سماحت.

اخلاـق حسـنه اش فراوان است، خـاصه در بردباری و سـلامت نفس که محسود همگنان [است]. مـدتی در دار العلم شـیراز در حجر تربیت نوّاب حسـین علی میرزا پرورش یافت و پس از آن به سـکون دار الخلافه شتافت. در صنعت نقاشی بی عدیل و در اختراع نقوش الفیه و شلفیه (۲) بی بدیل است.- اللهمّ احفظه.

پنجم: بندگان موسی خان؛ نادر رخسارش، غیرت نور وادی ایمن و سینای ستّیه دیدارش، بر جان قبطیان طور محبّت شررافکن. بنده مؤلف او را ندیده ام، ولی محاسن باطنی و ظاهری بسیار از وی شنیده ام.).

۱- . تذکره خاوری:+ (فرد: پس از مرگ جوانان گل ممانادپس از گل در چمن بلبل مخواناد)

۲- . الفیه و شـلفیه؛ داسـتان هایی شهوی که در کتاب هایی مدون و با تصاویر شهوت انگیز در میان مردم متداول بود. (ر. ک: دهخدا، ذیل الفیه و شلفیه).

ششم: بندگان اسماعیل خان؛ ذبیحان کوی وفایش، دست از جان شیرین شسته و خلیلان نار ولایش در آتش محرومی بنشسته اند. چندی دست پرورد تربیت مرحوم فرمانفرمای فارس بود و مدتی هم در اصفهان به مصاحبت خسرو خان خواجه غلام گرجی حاکم آن جا توقف نمود. اکنون متوقّف کرمان است- اللهمّ احفظه.

هفتم: بندگان شاهرخ خان؛ در عرصه شطرنج شجاعت، اسب دلیری تاخته و حریف بدقمار در برابر فرزین اقتدارش پیل کردار کج باخته است. قلعه بم را به یک یورش از تصرف آقا خان محلّاتی ستاند و چاکران رکاب اقدس را در آن قلعه نشاند.

هشتم: اسد الله خان

نهم: علی محمد خان

دهم: علی قلی خان

یازدهم: عیسی خان

دوازدهم: محمد تقی خان

سیزدهم: غلامحسین خان

چهاردهم: غلامعلی خان

پانزدهم: محمد حسن خان

شانزدهم: عبد الرحیم خان

هفدهم: بهرام خان (۱)ن)

۱- . تذکره خاوری و ناسخ التواریخ: (هفدهم: علی اکبر خان، هجدهم: بهرام خان)

فقره سیم در ذکر احوال نوّاب مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار صاحبقران زمان و تفصیل اسامی و اوضاع اولاد و نبایر او

بدان که معزی الیه به سبب مخالفت با برادر رشید، اعنی سلطان شهید، پناه به خورشید کلاه پادشاه روس برد و مدت زمانی در آن ولایت به عیش و کامرانی زندگانی کرد. در ایّام سلطنت خاقان مغفور نیز سه سال زنده بود و پس از آن در ولایت حاجی ترخان وداع سرای زندگانی نمود. نعش او را به ایران آورده و با کمال احترام به عتبات عالیات برده، دفن کردند. در حسن ظاهری بی عدیل بوده و از دست [۶۲۷] اقتدار، کلاه اعتبار از فرق خورشید می ربوده است. عدد اولادش موازی هفت نفر اناث و ذکور است و تفصیل آن ها از قرار مذکور.

پنج نفر از اناثش در حباله نکاح خاقان اعظم، و چهار نفر از شاهزادگان معظّم و غیره بودند و در کمال آسایش زندگانی می نمودند (۱). اولاد ذکورش دو نفر از قرار مذکور است:

اوّل: مرحوم مهر علی خان که او را ولد ارشد و در حسن صوری نظیر والد امجد بود. برحسب امر خاقان مغفور سال ها بر لشکر الوار ساکن ولایات کرمانشاهان و سنقر سرداری می نمود و با کمال احتیاط در دربار سپهر ارتباط چنان سلوک می کرد که احدی در رفتارش، لفظ ایرادی بر زبان نمی آورد. با مرتبه امارت امر معاش را به تجارت می گذرانید و از فرط تقدّس ذات و حسن صفات، عامل اعمال دیوانی نمی گردید. بعد از نوّاب شاهزادگان بر عموم امرای رفیع الشأن ایل جلیل قاجار مقدم بود و بعد از وفات خاقان مغفور، به فاصله سالی وداع سرای زندگانی نمود. موازی چهار پسر از صلب او به).

۱- . تذکره خاوری: (پنج نفر اناث مرتضی قلی خان عبارتند از: والده نواب شاهزاده حیدر قلی میرزا است و دیگری به عقد دائمی ملک آرای دار الملک طبرستان نواب محمد قلی میرزا و یکی نامزد فراش نواب محمد ولی میرزا و دیگری در خانه شجاع السلطنه العلیه حسن علی میرزا و پنجمین، زوجه دائمی آقاخان ولد حاجی مصطفی قلی خان عم خسرو زمان بود).

وجود آمد. محمد صادق خان ولد ارشدش که صهر خاقان مغفور و حاکم ولایت سنقر و سرتیپ لشکر الوار ولایت مزبور بود، قبل از وفات پدر وفات یافت و رستم خان نام نیز پس از آن در عقب برادر شتافت. اکنون محمد باقر خان و محمد رحیم خان از وی در روزگـار به یادگارنـد و بر مسـند جلالت، زینت عرصه روزگاری. تاریـخ وفات خان مزبور از کلکك مؤلّف تراویـد و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

افسوس که شد امیر ایران مفقودآن ابن عمّ خسرو دوران مفقود

چون مهر علی خان ز جهان شـد تاریخ شد آه بود مهر علی خان مفقود (۱) دویم: محمد حسین خان که از بدایت تا نهایت در دار الملك آذربایجان در حضـرت ولیعهد آسـمان مهد به سر برده و در آن سرکار، کامرانی ها کرده است. مرد خوش مشرب پرمزاح آرمیده ای است و با کمال فروتنی از مسـند جلالت پا کشـیده. با عموم خلق به طریق صـحبت و رفاقت سلوك نماید و در هیچ احوال لب به دعوی امارت نگشاید. اولاد ذکورش منحصـر به جوانی است مهدی خان نام که توسن ملاحت و نیکویی در زیر رانش رام.

فقره چهارم در ذکر احوال و اوضاع مرحوم حاجی مصطفی قلی خان عمّ صاحبقران عالمیان

بدان که معزی الیه برادر صـلبی و بطنی مرحوم مرتضـی قلی خان بود و در مراحل رشادت و شـجاعت و ضـرب دست و بازو و قوه شـهامت و نیرو، در روزگـار خویش یکتـا می نمود. اکـثر اوقـات گور [خر] ان صـحرا را در هنگـام تـاخت به یـک ضـرب شمشـیر دو نیمـه کردی و پیکـان خـارا شـکاف [۶۲۸] خــویش را از ظروف آهــن و مس بــه در بردی. در اوقــاتی کـه برادر بزرگوارش از سلطان شهید گریخت و به دامان دولت روسیه آویخت، مشار الیهت.

۱- . در تذکره خاوری موجود نیست.

به حکم آن پادشاه قهّار در دار الخلافه محبوس شد و در ایّامی که از ولایت روس برادر ارجمندش به ولایت گیلان تاختن آورد و خاقان شهید نیز به تسخیر مملکت فارس عزیمت کرد، احتیاط کار را از شرف بینایی مردود دیده، مأنوس آمد. مدّتی در ایّام سلطنت صاحبقران اعظم در حیات بود و با کمال عزّت و احترام و ثروت و سرانجام زندگانی می نمود. اولاد امجادش ذکورا و اناثا موازی بیست و چهار نفر است و اسامی دوازده نفر ذکور از قرار مذکور:

اوّل: مرحوم محمد حسن خان الملقب به اباقاخان؛ در مراحل شجاعت و سخاوت، اعجوبه زمان بود، ولی در ارتکاب به انواع معاصی و مناهی و افراط در استعمال مسکرات و اشتغال منکرات عموما، ید بیضا می نمود. دقیقه [ای] از ساعات روزان و شبان را به هوشیاری به سر نمی برد، بل در هنگام خواب نیز ساعت به ساعت برخاسته ساغری از آن هوش ربای خردمندان می خورد. چون خود را نبیره و سمّی سلطان اعظم محمد حسن خان بزرگ می دانست، لهذا عروج بر مدارج سروری را می خواست و نمی توانست. به سبب وفور سخاوت بعضی از مردمان تنگ مایه هنگامه طلب، طالب هنگامه بودند، ولی از بیم صولت و سطوت خاقان مغفور جرأت اظهار نمی نمودند. وقتی در شکارگاه قریه بومهن، نصیر نام غلام او را بر سر صاحبقران رسانیدند، علی العجاله نصیر نام از دو دیده نابینا شد و خان معزی الیه شب هنگام از شدت خوف و هراس بدون اذن فرارا روانه دار الخلافه بهجت انتما آمد. منظورش این که خود را در دار الامان اصطبل همایون اندازد و نفس را از تهمت این مقدمه بری سازد.

خصمان و رقیبان بر چهره او گشادند. در همان شب اسماعیل خان دامغانی سردار که در سلک غلام پیشخدمتان محرم بود، با یک نفر فرّاش [میر] غضب مأمور گشت و در ورود به دار الخلافه طهران آن بنی عمّ جوان از قوه مستانی درگذشت: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

پس از چند سال از ایّام عمی، سرای زندگانی را وداع نمود و در جوار عتبات عالیات آسود. رضا قلی خان نام پسری از وی به یادگار ماند و او نیز در عالم جوانی به

هستی جان دامن افشاند.

دویم: بندگان محمد ولی خان؛ مردی سنجیده و آرمیده است. [۶۲۹] و عمری در دار السلطنه قزوین در خدمت نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا انواع زحمت کشیده و به اوضاع راحت رسیده [است]. از فرط وقار و طمأنینه، سکوت را شعار خود ساخته و مدت العمر در مجامع و محافل به تکلّم نپرداخته است. سلامتی در نفس دارد که احدی را به دست و زبان نمی آزارد.

سیم: مرحوم حسین علی خان؛ مردی سلیم النفس و عیّاش بود و از فرط عیّاشی بری از رویه عقل معاش. میلش به استعمال باده عنبی فراوان بوده و سامان سالیانه را پیوسته صرف این کار بی سامان می نمود. چندی در ایّام دولت خاقان مغفور سرتیپ سواره عراق گشت و در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش ازین دارفانی درگذشت.

چهارم: محمد کاظم خان

پنجم: فضل علی خان؛ مردی صاحب ذوق است و مایل صحبت ارباب شوق.

ششم: عیسی خان

هفتم: محمد باقر خان

هشتم: احمد خان

نهم: امام قلی خان

دهم: الله ویردی خان

یازدهم: ذو الفقار خان

دوازدهم: بهرام خان

ص: ۵۲۳

فهرستها

اشاره

۱. اشخاص

۲. جایها

۳. ایلات و طوایف

۴. کتابها

۵. اصطلاحات

۶. منابع و مآخذ

۱. اشخاص

آباقا خان (فروغ الدوله) ۲۰، ۱۰۹۳

آخوند ملا حسین ۴۶۷

آدم ۲۹، ۱۰۴۵

آدینه قورت خان سالور ۸۲۹

آزاد خان افغان ۲۶، ۴۰۵، ۴۲۷

آزاد خان- (ولد محمد خان هزاره)

آسیه خانم ثانی ۱۰۳۷

آصف الدوله اللهیار خان قاجار. ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۹۵، ۵۶۸، ۵۹۷، ۵۹۹، ۵۶۰، ۶۰۰، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۴۹، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۵۱، ۷۶۴، ۸۲۴، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۷، ۹۰۱، ۹۱۴، ۹۲۵، ۱۰۰۹، ۱۰۲۷، ۱۰۹۷، ۱۱۳۶

آصف الدوله میرزا (فرزند عصمت الدوله دختر فتحعلی شاه) ۱۱۴۰

آصف بن برخیا ۳۶۰، ۵۹۷

آصفه خاتون ۱۱۲۹، ۱۱۳۰

آغا باجی ۳۳۴، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵

آغا بهرام قراباغی ۹۲۰

آغا بیگم خانم ۱۰۲۲

آغای شوشی ۱۱۶

آغورلو خان گنجوی ۳۱۳

آقا اسد اللّه نامی ۷۸۳

آقا بابا خان بارفروشی مازندرانی ۸۸۹، ۷۴۰

آقا بیگم ۱۰۲۸، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۱۳۰، ۱۱۵۳

آقا جانی خان ۱۰۴۰

آقا خان (فرزند مصطفی خان برادر آقا محمد خان) ۱۳۶، ۱۵۷

آقا خان (ولد نجف قلی خان شادلو) ۴۸۹، ۷۶۶

آقا خان قوانلو ۱۵۶

آقا خان کتول ۱۴۹

آقا خان محلّاتی ۱۰۲۲، ۱۰۸۷، ۱۱۴۸، ۱۱۶۱

آقا رضا ۳۹۰

آقا سلیمان گیلانی ۶۲۱

آقا سید علی اصفهانی ۲۹۵، ۶۱۲

آقا سید محمد اصفهانی ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۸، ۶۳۰

آقا سید محمد مجتهد الزمان ۶۱۲

آقا سیّد نصر الله استر آبادی ۶۱۶

آقا علی اکبر مازندرانی ۸۸۲

آقا علی شماعی کرمانی ۷۶، ۷۷، ۶۸۴

آقا قاسم طهرانی ۴۳۴

آقا محسن ۸۶

آقا محمد ابراهیم (شیخ الاسلام) ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۶

آقا محمد اسماعیل پیشخدمت باشی رضوانی ۶۸۷

آقا محمد جعفر کاشانی ۶۸۷

آقا محمد کرمانشاهانی ۵۰۵

آقا محمد کریم خان ۷۷۵

آقا میرزا بابای تبریزی ۸۶۹، ۸۷۹

آقا میرزا بابای حکیم باشی ۸۶۶، ۸۸۰

آقا میرزا محمد نائینی ۳۶۰

آقا نصر الله ۷۸۴

آی خواجه ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵

اباقا خان میرزا ۲۰، ۶۹۴، ۷۹۳، ۱۱۶۴

ابدال آقا ۱۱۴

ابدال خان کرد جهان بگلو ۳۳

ابراهیم بیک سرتیپ ۱۱۴۵، ۴۳۳

ابراهیم پاشا ۶۰، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۵۰، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۹۲، ۴۵۳، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۹۱، ۵۲۴، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۵۹، ۶۰۵، ۶۲۸

ابراهیم خان بادکوبه ۵۶۳، ۵۷۴

ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره ۸۳۰، ۴۴۹، ۸۲۷، ۸۳۳

ابراهیم خان حاکم باشقلان ۵۶۹

ابراهیم خان سردار- ابراهیم خان دولّو قاجار ابراهیم خان شادلو ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۴

ابراهیم خان ظهیر الدوله ۱۳۵، ۲۱۶، ۶۸۱، ۶۸۴، ۸۴۶، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۱۳۲، ۱۱۴۵

ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار ۶۴

ابراهیم خان عم زاده- ابراهیم خان ظهیر الدوله ابراهیم خان (فرزند تاجلی بیگم دختر فتحعلی شاه) ۱۱۴۵

ابراهیم خان (فرزند فتح الله میرزا شعاع السطنه) ۱۱۳۲

ابراهیم خان قاجار دولو ۶۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۴۵، ۶۵۲، ۲۴۸، ۲۵۲، ۳۶۹، ۶۲۲، ۶۵۲، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹، ۱۱۲۵

ابراهیم خان کیوانلو ۷۹۸

ابراهیم خان ناظر بیوتات ۷۴۴، ۱۰۱۸، ۱۰۴۸

ابراهیم خان هزاره ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۳۰، ۵۲۹، ۸۳۵

ابراهیم خلیل الله ۴۶۸، ۱۱۴۵

ابراهیم خلیل خان جوانشیر ۴۲، ۴۵، ۶۲، ۶۳، ۸۸، ۱۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۹۹۶، ۱۰۴۳

ابراهیم خلیل خان- ابراهیم خلیل خان جوانشیر

ابو الحسن میرزا ۱۰۷۴، ۱۰۷۸

ابو الغاکوف ۲۵۸

ابو الفتح خان جوانشیر ۸۸، ۲۱۲، ۲۴۸، ۳۱۳

ابو الفتح میرزا ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۱۰۹۶، ۱۱۳۴، ۱۱۵۹

ابو الفضل میرزا ۱۰۷۴

ابو الفیض شاه ۲۱۳، ۲۱۴

ابو الفیض میرزا ۱۱۲۰

ابو القاسم امیر فندرسک ۱۰۳۰

ابو القاسم خان گرّوس ۶۸۱، ۶۸۲

ابو القاسم میرزا ۱۰۷۴، ۱۱۲۳

ابو الملوک ۱۱۲۳

ابو الهادی خان ۷۶، ۷۷

ابو دلف عباسی ۴۱۱

ابو ریحان کوفی ۱۰۰۸

ابو سعید میرزا ۱۰۹۴، ۱۰۹۷، ۱۱۰۶

ابو لولو ۱۷۰

ابو نصر الدّین میرزا ۱۱۲۰

اتالیق ۲۱۳

اثلرو ۱۲۶

احسان خان دنبلی ۳۱۹

احسان خان نخجوانی ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۷، ۶۵۹، ۹۱۱

احمد ۸۵، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۶، ۷۷۸، ۱۱۱۷

احمد آفندی ۵۳۴

احمد آقای (برادر خالد پاشا) ۳۲۹

احمد (برادر عبد الرحمن پاشا) ۳۳۰

احمد چلبی (بغدادی) ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۷۴، ۳۱۶، ۴۰۴، ۵۰۶، ۵۱۱

احمد خان (از متعلقان حاجی ابراهیم کلانتر) ۸۶

احمد خان بیگلربیگی- احمد خان مقدم

احمد خان (فرزند زینب خانم دختر فتحعلی شاه) ۱۱۳۸

احمد خان (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۸

احمد خان (فرزند مصطفی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۵

احمد خان مقدّم ۱۱۵، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۳۳۰، ۳۳۸، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴

احمد شاه درّانی ۷۳

احمد شاه ۲۵، ۲۶، ۱۲۸، ۲۱۵، ۳۵۴

احمد شاه ابدالی افغان- احمد شاه

احمد علی میرزا ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۸۱، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۳۸، ۸۴۱، ۹۸۹، ۱۰۱۱، ۱۱۲۰، ۱۱۵۶

احمد مختار ۱۰۳۲

احمد میرزا ۹۰۵، ۱۰۶۶، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳

ادریس میرزا ۱۱۲۴

ادیچ ۴۰

ارباب حسین ۶۸۲

ارجمند بهادر خانی ۵۲۹

اردشیر میرزا ۱۰۶۶، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳

ارستوف گرجی ۶۵۵، ۶۵۸، ۹۰۰

ارس خان ۲۱۱

ارسطو ۵۹۷

ارسطوی ثانی ۱۰۷۵

ارغون خان ۲۰، ۳۳۸

ارغون میرزا ۵۲۸، ۶۰۷، ۶۳۲، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۸۴، ۷۹۳، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۲، ۱۰۹۳

اریکلی خان ۴۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۱۴۹

استاد مینا ۱۰۵۵

استپان ۲۶۴

استپانوف الیک آکاسی ۲۶۲، ۲۶۳

استرابادیه [ای] (مادر بابر میرزا فرزند محمد قلی میرزا) ۱۰۸۲

اسحق خان قرائی (سردار) ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۵، ۳۴۶، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵،

۴۲۶، ۴۳۰، ۱۰۸۵، ۱۰۹۴

اسحق میرزا (صفوی) ۹۶، ۱۰۹۸، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵، ۱۱۵۷

اسد الله خان شیرازی (ولد حاجی ابراهیم اعتماد الدوله) ۷۵، ۱۵۸، ۲۵۷، ۸۱۸، ۱۰۴۹، ۱۱۳۸، ۱۱۶۱

اسد الله خان- اسد الله خان شیرازی

اسد الله میرزا ۹۱۲، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۱۰۸، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۸

اسد خان بختیاری ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۴۳

اسد خان- اسد خان بختیاری

اسرائیل ۱۰۹۹

اسرافیل ۵۴۹

اسعد بیک ۳۵۵

اسعد پاشا ۲۴۰، ۳۵۷، ۴۰۴، ۵۰۴، ۵۰۵

اسفندیار ۲۳۹، ۲۹۹، ۸۵۱، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۸۱،

۱۰۳۶، ۱۱۵۵

اسفندیار خان ۶۵۱، ۶۵۸

اسکندر ۷۱، ۴۶۱، ۸۷۸، ۱۰۰۳

اسکندر خان ۴۲۷، ۴۲۸، ۸۲۷

اسکندر رومی ۱۷

اسکندر میرزا ۷۷۶، ۷۸۷، ۹۲۲، ۱۰۶۵، ۱۰۷۰، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۹۱، ۱۰۹۹، ۱۱۰۴

اسماعیل آقای مکری ۷۴

اسماعیل بن باقر (ع) ۴۶۶

اسماعیل بیک بیات ۱۶۹، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۴۷

اسماعیل بیک دامغانی ۱۵۷

اسماعیل بیک (سفیر طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی به روسیه) ۱۹۰

اسماعیل بیک میدانی ۷۹۷

اسماعیل خان دامغانی (اسماعیل خان سردار دامغانی) ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۴۹، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۱۰، ۱۰۲۴، ۱۱۶۴

اسماعیل خان عرب عامری ۲۱۶

اسماعیل خان (فرزند مهدی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۱

اسماعیل خان (حاکم اربیل) ۳۴۴

اسماعیل خان فندرسکی ۶۴۳

اسماعیل خان قاجار شامبیاتی. ۶۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۴۱، ۲۱۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۹، ۴۵۲

اسماعیل خان قاجار قوانلو ولد سلیمان خان نظام الدوله ۱۰۱۶، ۱۱۳۸

اسماعیل میرزا ۹۶، ۴۳۵، ۴۳۶، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۹۴، ۶۹۵، ۹۰۰، ۹۹۲، ۱۰۱۸، ۱۰۸۴، ۱۱۲۲، ۱۱۲۸، ۱۱۵۶

اسماعیل- قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل

اشرف خان دماوندی ۸۳، ۹۷، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۸۷

اشرف علی خان ۷۹۰

اصلمس بیک ۲۱

اعتضاد الدوله ابراهیم خان- ابراهیم خان ظهیر الدوله عم زاده

اعظم خان غلیجائی افغان ۲۱۵

اعظم محمد میرزا ۷۷۲

اغورلو خان ۶۲۱، ۶۲۲

افراسیاب ۴۵۴، ۸۳۱، ۸۵۱

افراسیاب میرزا ۱۰۹۹

افریقان (بایوف) ۳۴۶

افلاطون ۵۵۴، ۵۹۷، ۷۲۲، ۷۳۶، ۷۷۸، ۸۵۸، ۱۱۱۵

اکبر میرزا ۱۰۹۱، ۱۱۰۷، ۱۱۱۹

الب ارسلان میرزا سالار ۱۱۰۱، ۱۱۰۳

الترز خان ۳۷۵

القاص بیک گرجی ۳۰۸

الکسس ۱۸۹

الکسندر پاولیچ ایمپراطور روس ۱۹۲، ۲۶۲، ۲۹۲، ۶۰۲، ۶۱۵

الکسندر میرزا ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۲، ۳۰۸، ۳۴۷، ۶۲۰

الکسندر یرملوف. ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۷۶، ۶۱۶، ۶۴۴

الکسه ۱۸۸

الله بخش میرزا ۹۹۶

الله قلی توره خان خوارزم (اوزبک- خوارزمی) ۶۳۱، ۶۳۳، ۷۰۱، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۸۱، ۸۶۰

اللّه قلی خان دولّوی قاجار ۷۰۱، ۱۰۰۴

اللّه قلی میرزا. ۶۸۵، ۹۸۰، ۱۰۱۷، ۱۰۸۳، ۱۱۳۹، ۱۱۵۷

الله وردی خان عزالدینلو ۷۸

اللّه وردی میرزا. ۴۵۳، ۱۵۶، ۴۵۴، ۴۸۶، ۵۷۷، ۷۳۴، ۹۹۱، ۱۱۲۲، ۱۱۵۶

الله وردی نایب ۸۵۰

الله ویردی خان خزینه دارلو ۱۹۵

اللهیار خان دولّوی قاجار آصف الدوله ۵۹۶

اللهیار خان دولوی قاجار- آصف الدوله الهیار خان

اللهیار خان قلیچی ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۳۵۷

الیزابت دختر پطر اول ۱۹۰

امام حنیفه ۲۵۴

امام قلی خان ۹۹۴، ۱۰۴۷، ۱۱۶۵

امام قلی میرزا (نبیره امیر بیک جان پادشاه بخارا) ۸۶۷

امام قلی میرزا (فرزند میرزا علی اکبر قوام الملک) ۸۹۰

امام قلی میرزا (فرزند محمّد علی دولتشاه) ۱۰۷۷

امام قلی میرزا (فرزند حسین قلی میرزا فرمانفرما) ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۲

امام قلی میرزا (فرزند امام ویردی میرزا) ۱۱۰۰

امام قلی میرزا (فرزند شیخ الملوک میرزا) ۱۱۰۳

امام مسقط ۳۲۲، ۳۲۳

امام ویردی میرزای ایلخانی ۲۷۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۲۱، ۵۷۸، ۵۹۲، ۷۳۴، ۹۰۵، ۹۱۴، ۹۳۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۱۰۰

امان الله خان اردلانی (والی کردستان خان اردلانی) ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۶۰۳،

۶۰۶، ۸۰۷، ۸۵۹

امان الله خان افشار ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۵، ۳۸۰، ۳۸۷

امان الله میرزا ۱۰۰۴، ۱۱۰۰، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹

امیر اسد الله خان عرب خزیمه ۸۱۳، ۸۷۳

امیر اصلان خان کردستانی ۵۳۵، ۵۳۶، ۶۶۱، ۱۱۲۵، ۱۱۲۷

امیر اصلان میرزا ۱۱۲۵

امیر اعلم خان ۴۵۱

امیر اعلم خان عرب ۴۴۸، ۴۵۳

امیر بیک جان ۸۶۷

امیر تیمور گورکان ۱۸۸

امیر تیمور میرزا ۱۰۹۷

امیر حسن خان عرب زنگوئی (حاکم تون و طبس) ۹۵، ۳۷۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۱۸

امیر حسین خان ۴۵۱

امیر حسین خان طالش ۶۲۹

امیر حسین میرزا ۱۰۹۸

امیر حیدر توره ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۰، ۳۷۷

امیر خان دولوی قاجار (خالو) ۳۰۵، ۴۳۲، ۶۲۲

امیر خان (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۸

امیر خان قاجار عزالدینلو ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۳۳، ۵۷۰، ۱۱۲۶

امیر شیخ میرزا ۱۰۹۸

امیر علم خان عرب خزیمه ۴۵۰، ۵۲۷

امیر علی شیر ۹

امیر علی نقی خان عرب زنگوئی ۵۱۷، ۵۲۷، ۶۹۳، ۷۲۰، ۷۹۹، ۸۰۱، ۸۷۳

امیر علی نقی خان وکیل ۸۰۰

امیر قلیچ خان تیموری ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۷۹، ۵۱۶، ۴۹۱، ۵۱۷، ۵۲۸

امیر گونه خان زعفرانلو ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۴، ۳۷۲، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۴۳، ۴۹۳، ۱۰۹۱

امیر ناصر الدین توره اوزبک ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۸۰

امیر نصر اللّه خان ۶۰۸

انجسوف گرجی ۴۰۴، ۶۴۴

انوری ۵۲۷، ۶۵۹، ۹۱۵، ۱۱۴۹

انوشیروان کسری ۷۴۶

انوشیروان میرزا ۱۰۹۹، ۱۱۰۶

اودبای خان کوکلان ۳۵۶

اورنگ زیب میرزا ۱۰۰۴، ۱۰۵۱، ۱۰۹۷

اوزبک خان ۲۱۳

اوگتای قاآن میرزا ۷۹۳، ۱۰۹۴

اولجایتو ۴۵۶

اهرمن ۱۱۹

ایرج ۸۸۱، ۱۰۶۳

ایرج میرزا ۱۰۹۲، ۱۱۲۹

ایشپخدر ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۱، ۵۷۵، ۵۹۲

ایلخانی ۷۱۷، ۸۴۴، ۹۸۳

ایلدرم بایزید میرزا ۱۰۷۱

ایمانی خان فراهانی (حاکم فراهان) ۱۴۹، ۴۱۱، ۵۷۵

ایوان پسقاویچ جنارال انوتارا ۶۷۱

ایوان (خواهرزاده کوین آن) ۱۹۰

ایوان وسلویچ ۱۸۸

بابا خان ۶، ۷۲، ۳۴۳، ۹۳۴، ۱۰۳۷

بابانانک ۶۹۶

بابر میرزا ۱۰۸۲، ۱۰۸۳

باجی مشتری ۱۰۵۵

بارون ویردی ۲۸۳، ۳۱۲

باقر خان خراسکانی ۱۵۵، ۱۵۶

باقر (ع) ۱۱۲۷

بالی محرم بهادر (قراول باشی) ۸۲۹

بایدوف ۲۶۵، ۳۴۶

بدر النساء خانم ۱۰۳۸

بدر جهان خانم (ماه باجی) ۱۰۳۵، ۱۰۴۱

بدر خان زند ۸۵۰، ۸۶۵، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۰

بدر خان- بدر خان زند

بدل خان ۲۶۷

بدیع الزمان ۶۴۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۲۱، ۸۲۸، ۸۳۲، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۹۹

بریگدیر جان ملکم بهادر ۱۴۱

بزم آرا خانم ۱۰۳۵

بصراوی ۱۶۸

بطلمیوس ۶۴، ۷۰، ۷۹۴

بقراط ۷۲۲

بکنج ۲۵، ۶۶

بلقیس ۲۵۰، ۱۰۱۰، ۱۱۱۶

بنیاد خان هزاره ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۷۳، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۱، ۵۱۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۹۳، ۷۱۹، ۷۶۶

بوداق خان مکری ۳۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳

بوداق سلطان آیرملو ۶۱۹

بوذر ۵۵۶

بوذر جمهر بن بختگان ۳۶۰، ۵۹۷، ۶۹۹

بوریس گودانیف شاه ۱۸۸

بولهب ۸۵

بهادر ۲۸۴

بهادر خان ۷۷۴، ۱۰۹۳

بهادر میرزا ۱۰۷۰، ۱۰۸۲

بهبود خان افشار ۲۴، ۸۳۸

بهبود خان جوانشیر ۷۶۷، ۷۸۹

بهبود خان کابلی ۶۹۵

بهرام ۱۱۴۲

بهرام چوبینه ۱۰۱۰

بهرام خان (فرزند مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۷۱۹، ۷۶۶، ۱۱۶۵

بهرام خان (فرزند مهدی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۱

بهرام خان فیروزکوهی ۴۴۹

بهرام میرزا ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۶، ۱۰۶۲

بهلول پاشا ۵۳۵

بهمن ۵۵۲، ۵۷۰، ۱۱۶۵

بهمن میرزا (بهاء الدوله) ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۹۳، ۸۶۹، ۱۰۰۲، ۱۰۴۹، ۱۱۳۱

بی بی کوچک خانم ۱۰۴۰

بیرام علی خان قاجار عزالدینلو ۲۱۴، ۸۲۶

بیکی خان اوزبک ۱۱۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۶

بیگلر خان چاپشلو ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۴۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۲۵، ۶۹۳

بیگم جان خانم (دختر امام قلی خان افشار) ۱۰۴۷

بیگم جان خانم (دختر فتحعلی شاه) ۱۱۳۵

بیگم خانم (دختر صادق خان شقاقی) ۱۰۳۹

بیگم خانم (مادر علی نقی میرزا) ۱۰۴۲

بیوک آقا ۱۰۶، ۱۱۴

پاپایان ۱۲۷

پاشا خانم ۱۰۳۳، ۱۱۴۹

پالاوانیچ ۴۰۴

پاول ۱۹۲

پردل خان ۴۹۸، ۴۹۹

پرون ۱۹

پرویز ۱۰۱۱

پرویز میرزا ۱۰۰۳

پری شاه خانم ۱۰۵۸

پسقاویچ ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۲۷، ۷۸۰

پطر اول ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۹۰

پطر ثالث ۱۹۰

پطر ثانی ۱۸۹

پلنگ توش خان جلایر ۲۶۷، ۴۹۱، ۷۸۱، ۷۹۹، ۸۲۱، ۹۰۷

پلنگ توش میرزا ۱۱۱۲

پلوخیر ۴۳۷

پناه بیک طالش ۷۱۵

پیر قلی خان (قاجار) شامبیاتی ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۱۳، ۳۳۸، ۳۴۳

پیغمبر (ص) ۱۰۰۸

تاج الدوله کاوس خانم اصفهانیه (خورشید کلاه) ۵۹۶، ۹۲۱، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۱۲۹، ۱۱۴۷

تاجلی بیگم خانم ۱۱۴۵، ۱۰۲۱

تراب بی ۶۰۸

تراب خان بروجردی ۱۰۹

ترک بن یافث ۱۹

تقی خان افغانی درّانی ۶۸۴

تقی خان بروجردی ۸۰

تقی خان بزچلوی ۶۲۰

تور ۱۰۶۳

توکل خان خمساوی ۹۴

تولی خان ۸۲۶

تیپو سلطان ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹

تیمور شاه افشار ۲۷۷

تیمور شاه افغان ۴۱، ۷۳، ۱۲۸، ۱۳۸، ۴۵۴، ۶۱۲، ۶۴۸، ۶۹۶، ۸۰۳، ۹۰۷

تیمور شاه میرزا (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۶

تیمور میرزا حسام الدوله (فرزند حسین علی میرزا فرمانفرما) ۷۷۰، ۱۰۹۰

تیمور میرزا (فرزند محمد قلی میرزا) ۱۰۷۹

ثابت علی ۲۷۷

جالینوس ۵۰۷، ۵۷۹

جاماسب ۹۱۸

جامی ۱۰۲۵

جان خاتون خانم ۱۰۴۰

جان محمد خان دولوی قاجار ۳۸، ۵۸، ۸۶، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۵۶، ۳۳۰

جان مکدانلدکیز ۶۱۳، ۶۲۳، ۶۶۷، ۸۰۶

جان مکنیل حکیم ۶۶۸، ۸۰۷، ۸۷۹، ۸۸۰، ۹۰۷

جان ملکم بهادر ۱۴۱، ۳۰۰

جانی خان قشقائی ۸۸۸

جبرئیل ۱۰۲۹

جعفر خان بیات ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۴

جعفر خان زند ۳۵، ۳۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۶۰

جعفر خان (فرزند عباس میرزا) ۳۵، ۳۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۹۳۴، ۱۰۷۱

جعفر خان (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۷

جعفر خان مکری ۵۰۷

جعفر قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۲۲، ۲۴۸، ۳۳۶، ۳۴۳، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۹۴، ۷۵۸، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۶۴، ۱۰۵۲، ۱۱۴۹

جعفر قلی خان دنبلی ۶۱، ۸۰، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۴۰

جعفر قلی خان لاریجانی ۳۵۰

جعفر قلی خان مراغه ای ۴۳۳

جعفر قلی خان نوایی ۵۶۷

جعفر قلی مرندی ۵۶۳

جعفر قلی میرزا ۱۰۶۷، ۱۰۸۵، ۱۱۲۹

جلال الدین افندی ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۸

جلال الدین محمد پاشای چاپان اوغلی ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲

جلال الدین میرزا ۱۰۸۶، ۱۰۸۸، ۱۰۹۷، ۱۱۰۴

جم ۳۸۴، ۵۷۰

جمال الدین میرزا ۱۱۰۷

جمال خان خشتی ۹۱۲

جمشید ۱۲۳، ۲۷۲، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۸۴، ۴۶۱، ۵۱۵، ۵۵۸، ۸۹۸، ۱۰۱۰، ۱۱۱۴

جمشید بیک ۱۰۰۴

جنرال غاردان خان ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳

جنرال ملکم ۲۸۳، ۲۸۴

جواد خان زیادلوی قاجار ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۶۲۱

جوانبخت میرزا ۱۱۱۹

جوجی خان بن چنگیز ۱۹۵، ۲۱۳، ۴۵۶

جهان بخش میرزا ۱۱۳۱

جهاندار میرزا ۱۱۲۱

جهان سلطان خانم ۱۱۵۳

جهانسوز شاه ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۱۱۹، ۸۷۷، ۹۹۵

جهان شاه میرزا ۹۹۰، ۹۹۱، ۱۰۱۱، ۱۱۲۱

جهانگیر خان گلپایگانی ۱۱۸، ۱۰۳۲

جهانگیر میرزا ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۵۱، ۶۵۲، ۹۰۵، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۷۱، ۱۰۸۷، ۱۰۸۷، ۱۰۹۱، ۱۰۹۹

جهان میرزا زکی ۷۶۰

چاپان اوغلی ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۸

چچن اوغلی سر عسکر ۵۳۶

چراغعلی خان نوایی ۷۴، ۱۳۰، ۹۹۰

چنگیز خان ۲۰، ۲۱۳، ۳۵۳، ۴۵۶، ۸۲۶

چنگیز میرزا ۶۸۶، ۸۶۷، ۱۰۸۴، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷،

حاتم طائی (طی) ۲۱۲، ۸۹۹، ۹۳۵، ۹۵۶، ۱۰۰۷

حاج علی اصغر مازندرانی خواجه باشی ۶۶۲

حاج فیروز الدین افغان ۸۰۴

حاج میرزا آقای بیات ماکوئی ایروانی ۹۳۸

حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی ۴۹۴، ۵۰۷

حاجی آقا خان هراتی (وزیر حاجب فیروز الدین میرزا والی هرات) ۲۶۷، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۷۲، ۴۷۳

حاجی آقا لربیک قراباغی ۶۲۰

حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۷۵، ۷۶، ۸۶، ۹۱، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۲۴۶، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۶۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۹۵، ۷۴۰، ۷۴۴، ۸۱۱، ۸۸۴، ۸۸۹، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۹، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶

حاجی اسماعیل خان ۷۶۴، ۷۶۶

حاجی بهرام میرزا ۹۹۷، ۱۱۲۵

حاجی بیژن خان گرجی ۶۶۱

حاجی جعفر خراسکانی ۱۵۵، ۱۵۹

حاجی حسن پاشای ۵۳۶

حاجی حسن خان دامغانی ۶۵۵، ۱۰۲۴

حاجی حیدر علی خان شیرازی ۵۲۳، ۵۲۴

حاجی خانجان خان حلالخور ۳۴، ۱۵۱، ۷۲۱

حاجی خلیل خان قزوینی ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۷۰۷

حاجی ذوالفقار خان- ذو الفقار خان دامغانی

حاجی ربیع خان کزازی ۱۴۹، ۵۲۲

حاجی رجبعلی ۵۹۵

حاجی رضا قلی خان ۳۹۵، ۷۳۴

حاجی روح الامین ۱۰۸

حاجی سلطان ابراهیم میرزا ۱۱۲۷

حاجی سلیمان کاشانی بیدگلی ۹۳۴

حاجی سیّد محمد باقر شفتی گرگین ۲۲۳

حاجی شاه ۱۰۱۶

حاجی شاه قلی میرزا ۹۹۳، ۱۰۴۰

حاجی عبد الله خان اصفهانی ۵۸۳، ۵۹۵

حاجی علی بیک ۵۳۴

حاجی علی خان کزازی ۵۲۲

حاجی علی قلی خان کازرونی ۷۴۲

حاجی علی محمد دار المرزی ۹۲۴

حاجی علی محمد کاشانی ۵۸۳

حاجی فیروز الدّین میرزا افغان ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۰، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۷

حاجی قاسم کاشی روضه خوان ۶۴ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۱۷۷ ۱. اشخاص ..... ص : ۱۱۶۹

جی قوام الدین شیرازی ۱۴۷

حاجی کیومرث میرزا ۱۱۲۳، ۱۱۲۹

حاجی محمد ابراهیم شیرازی

اعتماد الدوله ۱۴۲، ۷۳۲، ۱۰۱۸، ۱۰۵۲

حاجی محمد باقر خان ۱۱۲۷

حاجی محمد تقی قزوینی ۶۱۶

حاجی محمد جعفر قراگوزلو ۵۱۹، ۹۸۵

حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله صدر اعظم ۷۸، ۸۶، ۹۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۷۶، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۸۰، ۵۹۵، ۷۴۴، ۷۶۵، ۱۰۱۸، ۱۱۳۰

حاجی محمد حسین خان مروزی ۳۵۵

حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک ۳۹۹

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی ۴۳۶، ۴۶۷، ۵۰۶

حاجی محمد خان دولوی قاجار ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۵۸، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۸

حاجی محمد خان قراگوزلو کبوترآهنگی ۲۳۰، ۲۴۱، ۶۲۰

حاجی محمد زمان خان ۴۳۶، ۴۶۷

حاجی محمد صادق خان ۸۵۰، ۸۵۱، ۱۱۵۶

حاجی محمد مهدی نهاوندی (مولوی) ۹۸۷

حاجی مصطفی خان (مصطفی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۰۸۳، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۸

حاجی ملا احمد نراقی ۶۱۶

حاجی ملا باقر سلماسی ۲۹۵

حاجی ملا جعفر ۶۱۶

حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی ۶۱۶

حاجی ملا محمد ابراهیم کلواسی خراسانی ۷۱۶، ۷۱۷

حاجی ملا محمد زنجانی ۴۰۵، ۴۰۶

حاجی مهدی قلی خان ۱۰۱۶، ۱۱۳۹

حاجی میرزا آقاسی بیات ماکویی ایروانی ۹۳۸، ۱۰۱۷، ۱۱۳۹، ۱۱۵۸

حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۵۹، ۳۸۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۶، ۴۷۷، ۵۰۲، ۵۱۸، ۶۱۷، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۶، ۷۰۱، ۷۳۵، ۸۰۷، ۸۵۹، ۸۸۶، ۹۱۵، ۹۳۲، ۹۳۳

حاجی میرزا اسماعیل اشرفی مازندرانی ۲۹۹

حاجی میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک ۸۷۰، ۸۸۸

حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۱۰۳۴

حاجی میرزا علی رضای شیرازی ۳۳۴، ۵۲۱، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵

حاجی میرزا کاظم ناظر ۸۴۳

حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری هندی ۲۳۹

حاجی میرزا محمد خان ۶۵۳، ۶۵۷

حاجی میرزا محمد رحیم شیرازی ۶۱۶

حاجی میرزا مقصودلوی استرآبادی ۶۵۳

حاجی میرزا موسی خان ۵۷۰، ۸۳۴، ۱۰۱۸

حاجی میرزا یوسف تبریزی ۶۵۹

حاجی میر عبد العظیم خان قزوینی ۷۳۹

حاجی میر محمد حسین سلطان العلما ۲۹۵

حاجی نصر الله میرزا ۱۱۰۸

حاجی نگهدار خان چگنی ۵۲۲

حافظ علی پاشا ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴

حافظ محمد پاشا ۵۲۱

حافظ شیرازی ۳۵۶، ۱۰۹۶

حالتی افندی رئیس الکتاب ۳۱۶، ۳۲۹

حبّ نبات خانم ۱۰۳۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۶

حجه الاسلام حاجی سید محمد باقر گیلانی ۱۰۸۴

حسام الدین ۱۱۰۷

حسان ۵۵۵

حسن بیک قرایی ۴۲۵

حسن جهان خانم (والیه) ۱۰۲۱، ۱۱۴۵

حسن خان داشلوی قاجار ۱۱۲۳

حسن خان دنبلی ۲۸۶، ۴۵۶

حسن خان ساروصلان ۵۶۵، ۶۰۰، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۹۵، ۷۱۸، ۷۲۰

حسن خان (سردار ایروان) ۲۸۶، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۶۷۵، ۷۱۷

حسن خان عجم بسطامی ۳۵۰

حسن خان (فرزند حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه) ۱۱۳۸

حسن خان (فرزند ماه بیگم خانم و غلامحسین خان سپهدار عراق) ۱۱۴۷

حسن خان (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۷

حسن خان فیلی ۸۰، ۸۷، ۱۵۷، ۱۸۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۳

حسن خان قاجار قزوینی ۲۰۸، ۳۸۸، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۶۰، ۵۶۳، ۶۲۹

حسن خان قوللر آقاسی ۲۶۳

حسن خان (ولد محمد تقی خان یزدی) ۱۸۵

حسن شاه ۲۳۴، ۸۷۷

حسن علی خـان ۱۰۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۳۳، ۲۹۳، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۷۸، ۵۱۶، ۵۲۶، ۶۶۵، ۶۸۱، ۶۸۷، ۷۱۹، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۶۹، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۴، ۷۸۴، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۶۵، ۱۰۹۳

حسن علی میرزا (شجاع السلطنه) ۹۷۹

حسن میرزا ۱۱۲۰

حسین پاشا خان مقدم مراغه [ای] ۵۳۹، ۶۲۹، ۸۲۱

حسین خان بابای نانکلی ۹۴

حسین خان دنبلی ۵۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۷، ۶۱۹، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۹۲، ۱۱۳۸

حسین خان دولوی قاجار ۲۳۷

حسین خان سردار ایروان ۵۶، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۴۱، ۴۵۶، ۶۱۹، ۶۴۴، ۶۷۵، ۷۱۷

حسین خان سردار خراسان ۱۷۸

حسین خان (فرزند مریم بیگم، و اللهیار خان آصف الدوله) ۱۱۳۸

حسین خان قاجار قزوینی ۵۷، ۷۸، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۰۷، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۸۳

حسین خان قوللر آقاسی ۱۰۹

حسین علی بیک ۱۱۲۹

حسین علی خان جوانشیر ۶۹۵

حسین علی خان قرائی ۳۷۵، ۴۱۵، ۴۲۴

حسین علی خان معیر الممالک ۲۵، ۶۱۰

حسین علی خان (ولد آصف الدوله) ۲۰۴، ۳۹۴، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۳۴، ۷۶۷، ۷۸۹، ۷۳۸، ۷۹۷، ۱۰۳۳

حسین علی خان (ولد حاجی مصطفی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۵

حسین علی میرزا فرمانفرما ۴۵، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۳۳، ۳۰۹، ۳۲۲، ۴۶۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۷۸، ۷۳۱، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۸۷، ۱۰۴۱، ۱۰۸۸، ۱۱۲۷، ۱۱۶۰، ۲۹۳، ۳۰۱، ۴۱۶، ۶۸۳، ۷۳۷، ۷۴۴، ۷۷۰، ۷۸۶، ۸۸۴، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۶۶، ۹۹۰، ۱۰۰۶، ۱۱۳۵، ۱۱۵۷

حسین قلی بیک ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

حسین قلی خان افشار ارومی ۸۱، ۲۴۱، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵

حسین قلی خان بادکوبه. ۳۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۸

حسین قلی خان (برادر فتحعلی شاه) ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۹۹، ۳۹۷، ۴۵۴، ۹۵۲، ۹۸۱، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۶، ۱۰۳۲، ۱۰۴۷، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۸

حسین قلی خان بیات نیشابوری ۴۴۸، ۴۸۱، ۱۰۸۵

حسین قلی خان (جهانسوز شاه): ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۱۶، ۹۵۲، ۹۸۱، ۹۹۴، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۸

حسین قلی خان دولو ۷۸، ۹۳، ۲۲۴، ۲۳۸

حسین قلی خان زعفرانلو (ولد رضا قلی خان): ۵۲۷

حسین قلی خان عزالدینلوی قاجار ۶۲، ۱۸۵

حسین قلی خان قرائی (ولد اسحق خان) ۳۸۰

حسین قلی خان نیشابوری ۴۵۰

حسین قلی میرزا- حسین قلی خان (برادر)

حکیم اتالیق ۲۱۳

حکیم باشی میرزا محمد حسین اصفهانی ۹۱۹

حکیم خان (حاکم سرخس) ۴۹۱

حکیم داود خان مسیحی ۸۸۰

حکیم مکنیل ۶۶۷

حکیم [ابو القاسم] فردوسی طوسی ۷۴۳

حمزه خان انزانی ۶۵۷

حمزه کلایی مازندرانی ۶۰۳

حمزه میرزا ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۱۰۰

حیدر قلی میرزا (خاور) ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۰، ۴۸۶، ۷۸۳، ۹۸۶، ۱۰۳۷

خاقانی ۹۲۳، ۹۸۷

خالد پاشا ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۴

خالق دادخان ۴۹۹

خامس آل عبا حضرت سید الشهداء ۱۳۵، ۱۵۲، ۵۶۸

خان بابا خان نانکلی ۸۸

خان بابا (نواب حسین قلی ملقّب به جهانسوز شاه فرزند فتحعلی شاه) ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۱۵۸

خان بی بی خانم (عمّه شاه) ۱۱۵۳

خان چنگیزی ۳۷۵

خان حلالخور ۱۵۱

خان خانان سلیمان خان (میرزا فریدون) ۷۳۷، ۸۸۹، ۱۱۳۵

خان گلدی خان ۱۱۲۱

خانلر خان زند ۶۸۲، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰

خانلر میرزا (فرزند عباس میرزا) ۱۰۶۹، ۱۰۷۰

خانم خانمان ۸۴۶

خانم کوچک ۱۰۳۹

خان ملاخان ۴۸۸

خانم (والده نواب فتح الیه میرزا شعاع السلطنه) ۱۰۰۰

خاور سلطان بیگم ۱۱۵۰، ۱۰۳۴

خاوری ۶، ۳۱، ۷۲، ۱۲۳، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۸۹، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۵۱، ۴۵۵، ۴۶۸، ۴۸۵، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۸۰، ۵۸۳، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۴۷، ۶۷۰، ۶۸۳، ۷۰۶، ۷۲۳، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۷۸، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۱۹، ۸۲۵، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۶، ۸۵۲، ۸۶۸، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۸۴، ۸۹۲، ۸۹۹، ۹۰۶، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۷، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۸، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۸۹، ۹۹۱، ۱۰۰۸، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۷، ۱۰۲۹، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۴۵، ۱۰۵۳، ۱۰۵۷، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۷، ۱۰۷۹، ۱۰۹۵، ۱۱۱۵، ۱۱۱۷، ۱۱۱۹، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۶، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۸

خداداد اصفهانی ۴۶

خدایار خان عباسی ۲۷۶

خدیجه خانم ۱۰۱۶، ۱۰۴۱، ۱۱۳۸

خدیجه سلطان خانم (عصمت الدوله) ۱۰۱۸، ۱۱۴۰

خرّم بهار خانم ۱۰۳۴

خسرو پرویز ۱۸

خسرو خان ۶۰۴، ۸۰۹، ۱۰۲۱، ۱۱۴۵، ۱۱۶۰

خسرو خان اردلانی ۶۱۶

خسرو خان غلام گرجی ۵۰۶، ۵۷۵، ۱۱۶۱

خسرو محمد پاشا ۵۳۴، ۵۳۵

خسرو میرزا ۵۹۳، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵،

۷۲۴، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۵۱، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۳۹، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۸۶، ۸۹۹، ۹۰۵، ۱۰۶۶

خسرو میرزا (فرزند محمد میرزا) ۱۱۱۲

خسکی (دال خسکی) ۶۶۷

خلیل الله میرزا ۱۱۰۵، ۱۱۲۳، ۱۱۴۵

خواجه حافظ ۵۲، ۹۲، ۱۴۷، ۲۶۶، ۳۵۴، ۳۵۶، ۸۶۸، ۱۰۹۶

خواجه داود ۲۴۷

خواجه عباس خان ۶۴۹، ۶۵۰

خواجه کاشغری ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۱۹

خواجه نصیر الدین ۷۸۶

خورشاهی ۷۹۸

خورشید خانم (دختر فتحعلی شاه) ۱۰۲۳، ۱۱۴۸

خورشید کلاه خانم شمس الدوله (دختر فتحعلی شاه) ۱۰۲۵، ۱۱۵۰

خورشید کلاه (کاترین دوم امپراطور روس) ۳۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۴۳۷، ۱۱۶۲

خویی آذربایجانی ۶۱۲

خیر النساء خانم ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۴۷

داداش بیک ۱۰۵۷

داد خان درانی ۴۹۷

دارا ۵۵۲، ۵۵۵، ۱۰۶۷، ۱۱۰۴

داراب میرزا ۱۰۸۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۳۱، ۱۱۴۹

دالخسکی کیج ۶۶۵، ۶۶۶

دالغورکی ۷۴۰، ۷۵۳

دانیال اتالیق ۲۱۳، ۲۱۴

داود پاشا ۲۴۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۷۶

داود خان ارمنی ۲۴۶، ۶۱۱

داود (ع) ۶۱۱، ۹۶۹

داود میرزا ۱۰۷۳، ۱۱۳۰

دده فال ۱۹۳

درّ جهان خانم ۸۲۳

درخشنده گوهر خانم ۱۱۴۱

دوداق ۴۷

دودانگه هزار جریبی مازندرانی ملاباشی ۱۰۸

دوستعلی خان بسطامی معیّر الممالک ۵۶۷، ۸۹۷

دوست محمد خان ۴۹۸، ۴۹۹

دوک ولینتین ۴۳۷

دولت (تخلّص محمّد علی میرزا دولتشاه) ۹۷۴

دولتمراد پروانه چی ۶۰۸

دولت نظربی ۶۰۸

دویچ کیج ۶۴۴، ۶۴۵

دیر جان ملکم بهادر خان ۲۹۱، ۳۱۴

ذو الفقـار خان دامغانی (سـمنانی) ۲۲۴، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۸۰، ۳۹۳، ۴۲۰، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۳۰، ۵۵۶، ۱۰۲۴، ۱۱۶۵

ذو الفقار میرزا ۱۱۲۸

رجب آغا ۳۵۷

رجب مهتر ۶۰۸

رحمان قلی توره خوارزمی ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۳

رحمت الله خان سرتیپ ۶۲۹

رحمت الله خان فراهانی ۵۳۶، ۶۵۸

رحیم خان ۳۷۵

رحیم خان اتالیق ۲۱۳

رحیم خان خوارزمی ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹

رخساره بیگم ۱۱۵۳، ۱۰۳۴

ردیشچوف ۳۴۶

رستم بیک ۴۸۳، ۶۸۱

رستم خان ۱۱۶۳

رستم خان بیات ۸۶

رستم خان چوله ای ۷۹۸

رستم خان زند (برادرزاده محمد خان) ۷۹

رستم خان قراگوزلو ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۰

رستم خان (ولد ابراهیم خان ظهیر الدوله) ۱۰۲۰، ۱۱۴۴

رستم خان (ولد مهدی قلی خان) ۱۱۶

رستم خانی دامغانی ۶۸۱

رستم میرزا ۱۱۲۲

رشید خان افغان درّانی ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸

رضا خان ۸۴۶، ۸۴۷

رضا علی میرزا ۱۱۰۶

رضا قلی بیک ۷۱۵

رضا قلی خان ایلخانی ۴۳۴، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۹، ۷۸۱، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۶۴، ۸۶۸

رضا قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۳۴، ۳۵، ۱۹۵، ۳۵۹

رضا قلی خان دولوی قاجار ۲۰۹

رضا قلی خان زعفرانلو ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۷۹، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۲۷، ۶۰۷، ۶۹۳، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۵، ۷۸۱، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۶۷

رضا قلی خان (فرزند اسماعیل خان سردار دامغانی) ۱۰۲۴

رضا قلی خان (فرزند حسن جهان خانم) ۱۰۲۲، ۱۱۴۵

رضا قلی خان (فرزند محمد حسن خان پسر حاجی مصطفی قلی خان) ۱۱۶۴

رضا قلی میرزا ۱۰۸۵، ۱۰۸۷، ۱۰۸۹، ۱۰۹۲

رمضانعلی خان ۷۸

رنجید سنکه ۶۹۶، ۷۶۸، ۹۰۸

روشن خان ۴۹۵

روی (لوئی) شانزدهم ۲۴۶

زبیده خاتون ۱۰۵۱

زبیده خانم ۱۱۵۰

زکی خان زند ۷۷، ۸۸

زلیخا ۱۰۱۱، ۱۰۷۳، ۱۱۰۵

زمان میرزا ۱۱۵۷

زهره اصفهانیه ۱۰۵۵

زیبنده خانم ۱۰۲۵

زین العابدین خان ۱۰۰۸، ۱۱۳۶، ۱۱۵۶

زینب خانم ۱۰۱۶، ۱۱۳۸

سابانویان ۱۹

سارو خان ۱۳۴

ساره سلطان خانم ۱۰۳۲

ساسان میرزا ۱۱۳۱

سالور خان ۸۲۶

سام خان ۸۲۴

سام میرزا ۱۰۸۲

سبحان قلی خان قاجار قزوینی ۵۳۴، ۶۱۹

سبکتکین میرزا ۱۱۱۲

سرتاق نویان ۱۹، ۲۰

سرخای خان لگزی ۲۳۶، ۲۳۷، ۵۱۹

سردار (حسین خان) ۳۱۸

سرگور اوزلی بارونت ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۷۶، ۶۶۷، ۱۰۴۴

سرو جهان خانم ۱۰۲۲، ۱۱۴۸

سر هر فرد جنس ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۹۹

سعادت علی خان ۷۶۴

سعادت قلی خان بغایرلو ۱۱۲، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۴۴، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷

سعدی ۶۰۵، ۶۵۶، ۷۰۰، ۷۴۱، ۹۹۱، ۱۰۱۳، ۱۰۲۹

سعید آقا سیواسی ۵۶۰

سعید خان دامغانی ۱۸۴، ۱۹۳

سعید میرزا ۱۰۸۸

سعید نیاز خان ۶۰۸

سلطان ابراهیم میرزا ۱۰۰۰، ۱۰۹۲

سلطان احمد میرزا (عضد الدوله) ۱۰۰۲، ۱۱۲۴

سلطان اسد میرزا ۴۹۹

سلطان اویس میرزا ۲۰، ۱۱۲۲

سلطان بدیع الزمان میرزا ۹۳۸، ۱۰۹۸، ۱۱۱۸،

سلطان بیگم ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۱۵۲

سلطان تکش میرزا ۱۱۱۱، ۱۱۱۲

سلطان جلال الدین میرزا ۱۰۰۴

سلطان جهان خانم ۱۰۳۳

سلطان جهان میرزا ۱۱۱۱

سلطان حسام الدّین میرزا ۱۱۰۷

سلطان حسن میرزا (ملقب به سردار) ۱۰۸۱

سلطان حسین میرزا ۲۷۲، ۱۰۰۴، ۱۰۸۱، ۱۱۲۱

سلطان حمید خان ۲۷۱

سلطان خانم ۱۰۲۴، ۱۱۴۸

سلطان سلیم خان ۲۷۱، ۹۶۶

سلطان سلیم میرزا ۱۰۰۰، ۱۱۳۰، ۱۱۳۹

سلطان سنجر سلجوقی ۸۸۷

سلطان سنجر میرزا ۱۱۰۲

سلطان سنجری ۱۱۱۵

سلطان سیامک میرزا ۱۱۲۰

سلطان شاه ۳۵۴، ۳۶۹

سلطان شاه بدخشی ۳۵۴

سلطان صیفور میرزا ۱۱۳۰

سلطان قلی خان ۱۱۴۰

سلطان محمد میرزا (سیف الدوله) ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۴۳، ۶۵۶، ۷۳۶، ۷۸۳، ۷۸۴، ۶۹۰، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۸۸، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۶۵، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۱۴، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۳۱، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۲۷، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۷۳، ۱۰۷۵

سلطان محمود خان خداوندگار روم ۳۲۴، ۳۶۸، ۴۶۵، ۴۷۷، ۵۱۱، ۵۷۴، ۵۸۵، ۵۸۶

سلطان محمود میرزا ۱۱۳۰

سلطان مراد میرزا ۱۰۶۷

سلطان مصطفی خان ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۰۱

سلطان مصطفی میرزا ۱۱۳۰، ۹۹۵

سلطان یعقوب میرزا ۱۱۰۳

سلطان یوسف میرزا ۱۱۰۲، ۱۱۲۴

سلطنت آقا ۳۲۶

سلمان بیک کرد مدانلوی ۳۴۰

سلمان خان گیلانی سرهنگ ۷۸۸

سلیمان ۱۱۹، ۳۴۲، ۷۶۹، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۹۲، ۹۳۵، ۹۵۸، ۱۱۱۶

سلیمان آغا ۲۷۱، ۹۶۶

سلیمان آقاچاپشلو (فرزند بیگلر خان) ۷۵۸

سلیمان افندی ۵۱۱

سلیمان بیگ دیوان بیگی ۳۱۷

سلیمان پاشا ۶۵، ۱۰۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۵۵، ۳۵۷، ۵۲۱

سلیمان پاشای کهیا ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۷۵

سلیمان ثانی ۳۴۱

سلیمان خان قوانلوی قاجار (نظام الدوله) ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۴۴، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۳۰، ۵۱۰، ۷۹۱، ۸۰۷، ۸۵۹، ۸۸۹، ۸۷۹، ۱۰۰۶، ۱۰۱۶، ۱۰۲۸، ۱۱۳۵

سلیمان گیلانی ۷۹۱

سلیمان میرزا ۳۴۲، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۱۳۰

سلیم پاشا ۲۶۵، ۳۴۷، ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۶۳

سلیم خان شکی ۲۴۸، ۲۵۸، ۳۱۵

سماعیل خان (اسماعیل خان) ۱۱۴۲، ۱۱۴۳

سمندر خان ۴۹۹

سنجر ۱۲۲

سنجر میرزا ۱۰۹۷، ۱۱۲۹

سنمّار ۸۷۶

سواریمیز ۶۴۶

سهراب خان گرجی پیشخدمت باشی ۵۶۱، ۶۵۳، ۷۳۷، ۸۲۱، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۵، ۱۰۳۳، ۱۰۶۰، ۱۱۴۴، ۱۱۴۹

سیامک میرزا ۱۱۲۴

سیاوش ۱۸۰

سیاوش میرزا ۱۱۰۰

سید ابو الحسن ۴۶۶

سید حسن همدانی ۵۱۹

سیّد حسین میرزا ۱۱۴۹

سیّد صدر الدین تبریزی ۱۰۱۶

سید عبد اللّه شبّر ۵۶۷

سید عبد الوهاب افندی ۳۳۰، ۳۵۸

سید عزیز اللّه طالش ۶۱۶

سید قرشی ۴۶۷

سید محمد ۶۳۰

سید مفید استرابادی ۳۹۰

سیّده بیگم (همدم السلطان) ۱۰۰۶

سیسیانوف ۱۹۲

سیف ابن مالک ۳۲۲

سیف الله میرزا ۱۱۳۱، ۱۰۰۲

سیف الملوک میرزا ۵۹۳، ۷۸۹، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۱، ۱۰۷۱، ۱۰۷۳

شاپور ذو الاکتاف ۶۱۰، ۷۴۶، ۹۷۴

شاپور میرزا ۹۹۷، ۱۰۲۹، ۱۰۸۲، ۱۱۲۷

شاه اسماعیل صفوی ۲۰، ۲۷۲، ۵۵۳

شاه افریدون عجم ۷۴۳

شاه بیگم (ضیاء السلطنه) ۱۰۱۱

شاه پرور خانم ۱۰۵۷

شاه پری خانم ۱۰۳۳، ۱۰۵۳

شاه پسند خان افغان ۲۶، ۸۰۳، ۸۳۶، ۸۷۳

شاه پسند خانم ۱۰۵۷

شاه جهان خانم ۴۵۵، ۸۷۰، ۱۰۰۲، ۱۰۲۹، ۱۱۵۳

شاه خدابنده ۴۵۶

شاه خلیل الله ۴۶۷

شاهرخ خان (فرزند مهدیقلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۱

شاهرخ شاه افشار ۴۱، ۱۰۳۸، ۱۰۷۲، ۱۰۸۰، ۱۱۰۶

شاهرخ میرزا (فرزند حسین علی میرزا فرمانفرما) ۸۸۹، ۱۰۹۱، ۱۱۳۵

شاهرخ میرزا (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۸

شاهرخ میرزای گورکانی ۸

شاهزاده ایوب ۴۹۸، ۴۹۹

شاه زمان افغان ۹۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۴۵۴

شاه سلطان حسین صفوی ۲۱، ۲۲، ۱۹۰

شاه سلطان خانم ۱۰۱۹، ۱۱۴۴

شاه طهماسب ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۱۲۸، ۱۹۰

شاه عباس صفوی ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۱۲۸، ۲۱۴، ۴۰۷، ۸۸۷

شاه فیروز ۲۶۸

شاه قلی میرزا ۷۳۵، ۱۱۲۳

شاه گشتاسب ۸۸۱

شاه محمود افغان ۳۶۱، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۵۵، ۴۷۰، ۴۸۸، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۳۲، ۸۰۳

شاه مراد اوزبک بیکی جان ۱۱۹

شاه مراد بیک ۸۰۹

شاه مراد میرزا ۱۱۰۳

شاه منصور میرزا ۱۰۸۲

شاه منوچهر ۱۰۶۷

شاه میر خان ارمنی ۵۰۱، ۶۰۰، ۶۱۶

شاهنشاه صاحبقران ۸۹۷، ۹۰۲، ۹۱۱

شاه نواز خانم ۱۰۵۷

شاه ویردی خان ۱۱۲۸

شجاع الدوله ۱۰۷۳

شجاع الدین خان ۲۵

شجاع السلطنه (حسن علی میرزا) ۲۹۹، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۹۲، ۶۰۸، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۲۰، ۷۳۹، ۷۵۱، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۵۰، ۸۷۹، ۸۹۰، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۳۸، ۱۰۱۹، ۱۰۸۴

شجاع الملک میرزا ولد تیمور شاه ۴۹۸، ۴۹۹، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۳۱، ۱۰۹۶

شرف خان بیک ۴۸۹

شریف پاشا ۲۰۲، ۳۱۸

شفت ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸

شفتی گیلانی ۳۵۰

شفیع خان راوری کرمانی ۷۷۰، ۷۹۰، ۷۹۱

شکر اللّه خان نوری ۷۳۱

شکر الله میرزا (پسر بهرام میرزا) ۱۱۲۵

شکر الله میرزا (پسر حیدر قلی میرزا) ۱۱۰۹

شکر الله میرزا (پسر علی نقی میرزا) ۱۰۹۹

شکر الله میرزا (پسر محمود میرزا) ۱۱۱۲

شکر بیگ ۲۱، ۲۲

شمس الدوله ۱۰۲۶

شمس الدین ۵۹۷

شمس الدّینلوی نصیب بیک ۱۹۳

شمس بانو خانم ۱۰۱۸

شهباز خان ۱۰۳۴، ۱۰۴۶

شیبک خان ۲۱۳، ۵۵۳

شیخ ابراهیم افضل الفضلاء ۷۶۵

شیخ حسن ۶۸۴

شیخ حسن (کرمانی) ۶۸۴

شیخ حسن نویان ۲۰

شیخ سیاوش میرزا ۱۱۱۱

شیخ عبد الرسول خان دریا بیگی ۸۴۴، ۸۴۶

شیخ علی خان زند ۲۸۸، ۲۳۶، ۲۹۹، ۶۴۸، ۶۵۲، ۹۸۳، ۱۰۳۸

شیخ علی خان قبه ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۸۸، ۳۱۵

شیخ علی (فرستاده حاکم بحرین) ۳۷۷

شیخ علی میرزا شیخ الملوک ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۵۷۲، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۶۳، ۶۹۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۸۲، ۷۹۲، ۹۳۸، ۹۵۲، ۹۸۳، ۱۰۳۸، ۱۱۰۱، ۱۱۳۳

شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام ۸۴۶

شیخ محمد جعفر نجفی ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۴۵، ۴۰۷

شیخ مساور ۷۴۵

شیخ موسی نجفی افضل المجتهدین ۵۴۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۱۱۱۱

شیخ ویس خان ۳۵

شیردل خان ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۱۰۸۶

شیر محمد خان ۱۰۸۸

شیرین خانم ۱۰۲۷

صاحبقران میرزا ۸۹۷، ۹۰۴، ۹۱۴، ۱۰۰۳

صادق آقا چاپشلو ۸۲۵

صادق بیک ۵۲۱

صادق خان دولوی قاجار ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۳

صادق خان زند ۳۵، ۱۰۳۹

صادق خان شقاقی ۳۶، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۲۸۵، ۳۴۳، ۱۰۰۰، ۱۰۳۹، ۱۱۵۴

صادق خان عزالدینلوی قاجار مشهور به سیاه ۲۲۴، ۲۸۵، ۳۴۳، ۳۵۰

صادق گرجی ۴۶

صبا ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۳۹، ۲۳۹، ۳۵۰، ۹۳۴، ۱۰۵۶

صباحی ۹۳۴

صدر الدوله میرزا ۱۱۴۰

صدقی آفندی ۵۳۶، ۵۳۷

صفر علی بیک ۴۸۳

صفورا ۱۰۱۱، ۱۱۱۶

صفیار خان کرد بچه افشار ۲۵۴، ۴۵۸

صوفی اسلام ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸

صید سعید خان ۱۰۸۸

صید علی پاشای ۲۶۴، ۲۷۴

صید کریم خان ۵۱۷

صید محمد خان جلایر (کلاتی) ۴۹۱، ۵۷۲، ۶۹۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۸۱

ضحّاک ۱۰۶۴، ۱۰۶۵

ضیاء السلطنه ۳۰، ۹۳۲، ۱۰۱۲، ۱۰۱۴، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۸

طاوس خانم (تاج الدوله) ۱۰۵۰

طره باز خان ۱۳۷

طغرل تکین میرزا ۲۳۹، ۱۱۰۳

لطفعلی خان (فرزند محمّد مهدی میرزا) ۱۱۲۶

طور مصوف ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۳۶

طوطی خانم ۱۰۵۰، ۱۰۵۶

طهماسب قلی خان لاریجانی ۶۵۵

طهماسب قلی میرزا ۱۰۸۸، ۱۰۹۳

طهماسب میرزا مؤیّد الدوله ۷۷۳، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۹، ۱۰۷۵

طهمورث میرزا ۱۹۳، ۷۳۳، ۱۰۴۰، ۱۰۹۷

طیقون خانم ۱۱۳۹، ۱۰۱۶

ظل السلطان علی شاه (عادلشاه) ۲۲۱، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۵، ۵۷۲، ۶۸۷، ۷۰۱، ۷۳۴، ۷۶۹، ۷۵۲، ۷۷۱، ۷۸۹، ۷۹۴، ۸۴۵، ۸۵۱، ۸۵۹، ۸۶۵، ۸۸۱، ۸۹۵، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۸، ۹۷۳، ۹۸۱، ۹۸۲، ۱۰۰۳، ۱۰۱۹، ۱۰۷۱

ظهیر الدوله ابراهیم خان ۶۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۳۷، ۱۱۳۲، ۱۱۳۴، ۱۱۴۴، ۱۱۵۹

ظهیر الدوله محمد قاسم خان ۳۴۵

ظهیر فاریابی ۱۱۰۲

عابدین بیک فراش ۱۰۳۱

عادل شاه میرزا ۱۱۲۱

عالم گیر میرزا ۱۰۹۷

عالیه سلطان خانم ۱۰۲۴

عباس خان ۱۰۸۸

عباس صفوی ۹۷۱

عباس علی ۶۰، ۹۷۱

عباسعلی نام مازندرانی ۴۶

عباس قلی ۴۵۱، ۱۰۰۴

عباس قلی خان خمساوی ۱۰۲۳

عباس قلی خان (فرزند ارشد ابراهیم خان ظهیر الدوله) ۶۰۳، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۱۱۴۸

عباسقلی خان نوایی ۴۲۴

عباس میرزا ۴۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۰، ۳۰۴، ۳۷۹، ۴۲۲، ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۷۰، ۵۶۵، ۵۸۶، ۶۶۶، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۳، ۸۱۹، ۸۲۴، ۸۷۸، ۸۸۴، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۵۴، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۸۰، ۱۰۰۳، ۱۰۲۶، ۱۰۳۴، ۱۰۶۰، ۱۱۳۷، ۱۱۵۹

عبد الباقی میرزا ۱۱۱۲

عبد الجبار خان ۴۹۸

عبد الحسین خان ۵۰۱، ۷۶۵، ۱۱۴۴

عبد الحمید پاشا ۵۳۵

عبد الحمید خان ۶۶

عبد الحمید میرزا ۱۱۰۵

عبد الرحمن بیگ ۸۳۹، ۸۴۰

عبد الرحمن پاشا ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۸، ۵۲۶، ۵۳۹

عبد الرحیم خان ۳۷، ۷۶، ۷۷، ۱۱۶۱

عبد الرزاق سمرقندی ۸

عبد الرشید خان افغان ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۷۳

عبد الرشید میرزا ۱۱۰۴، ۱۱۰۵

عبد الرضا خان ۶۸۵، ۶۸۷، ۷۳۴، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۵، ۸۱۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۹۸۱

عبد الصمد خان افغان ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵

عبد العزیز ۱۶۸، ۱۷۰

عبد الغیاث خان فوفلزائی ۲۶۷

عبد الکریم خان ۴۲۲

عبد اللطیف میرزا ۱۱۰۴

عبد الله آغا گرجیه ۳۱۶

عبد الله ارجمندی ۶۵۵

عبد الله بن سعود ۵۲۴

عبد الله پاشا ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۸، ۵۴۱، ۵۷۴

عبد الله خان ۸۶، ۲۴۴، ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۷۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۸۷، ۴۸۷، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۵، ۶۱۴، ۶۴۳، ۶۹۰، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۸۳، ۹۰۲، ۹۱۵، ۹۲۱، ۱۰۷۱

عبد الله خان ارجمندی فیروز کوهی ۴۴۵

عبد الله خان اصفهانی مستوفی الممالک ۹۱۳

عبد الله خان اصفهانی (نقاش باشی) ۸۷۶

عبد الله خان امین الدوله ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۳۰، ۵۷۲، ۵۸۱، ۷۶۵، ۱۰۲۵

عبد الله خان اوصانلوی افشار خمساوی ۹۴

عبد الله خان دماوندی ۵۳۶، ۶۲۲

عبد الله خان فیروزکوهی ۳۰۴، ۶۵۱، ۷۳۵

عبد الله خان گرجی ۴۱۲

عبد الله میرزا (دارا) ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۴۱، ۴۷۰، ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۲۹، ۶۶۳، ۷۳۵، ۹۲۰، ۹۸۴، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۱۰۴

عبد المجید خان ۷۳۴

عبد المجید میرزا ۱۱۰۵

عبد الملک ۵۹۹

عبد الوهاب افندی ایلچی ۳۵۷

عبد الله (برادر ننه خانم الملقبه به مهد علیا) ۱۰۵۱

عثمان بیک هرتوشی ۵۶۹

عثمان پاشا ۲۷۵

عزّت نسا خانم ۱۰۱۷، ۱۱۳۹

عسگر خان افشار ارومی ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۴۳، ۴۴۱، ۴۵۶، ۶۴۶، ۵۶۹

عطا محمد خان افغان ۴۴۷، ۴۵۳

عطاء الله خان شاهیسون ۲۴۹

عطاء الله میرزا ۱۱۱۲

علی اصغر خان عجم بسطامی ۴۸۱، ۸۰۱

علی اکبر خان ۷۶

علی اکبر میرزا ۱۱۰۹

علی بن ابی طالب (ع) ۱۰۲۴

علی بن موسی الرضا (ع) ۴۹۵، ۷۶۴

علی پاشا ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۴، ۵۴۱

علی خان آدخلوی افشار ۸۵۸، ۸۶۰

علی خان اصفهانی ۵۱۸، ۱۱۰۷

علی خان افشار خمساوی ۳۶، ۳۴۸، ۵۳۹، ۱۱۵۸

علی خان (حاکم سالیان) ۲۵۸

علی خان دامغانی ۱۰۲۴، ۱۱۴۸

علی خان (شاهزاده) ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۵۹

علی خان قاجار ۲۸۸ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۱۸۸ ۱. اشخاص ..... ص : ۱۱۶۹

علی خان قرائی ۵۱۶

علی خان قراگوزلو ۱۰۲۵، ۱۱۵۰

علی خان قوانلوی قاجار ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۲۴

علی خان کنورسی ۹۱۱

علی خان نوری ۳۴۳

علی رضا میرزا ۹۹۲، ۱۱۰۲، ۱۱۳۲، ۱۱۵۶

علی رضایی ۳۷۷

علی شاه ۱۰۴۷

علی شاه میرزا ۱۱۴۸

علی- علیه السلام- ۱۰۸۹

علی قلی خان ۳۵، ۴۸، ۵۳، ۱۰۷، ۲۱۰، ۱۰۶۷، ۱۰۷۱، ۱۱۶۱

علی قلی خان شاهسون ۲۰۱، ۲۰۲

علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷

علی محمد خان ۵۱۰، ۷۳۵، ۱۰۱۹، ۱۰۴۷، ۱۱۴۴، ۱۱۶۱

علی محمد میرزا ۱۱۰۱، ۱۱۰۹، ۱۱۲۵

علی مراد بیک افغان ۳۵۸

علی مراد خان افشار ۵۳۰

علی مراد خان افغان ۸۶۶

علی مراد خان جوینی ۷۹۸

علی مراد خان زند ۳۴، ۳۵، ۱۴۸، ۶۲۵، ۶۸۲، ۱۱۱۰، ۱۱۲۹، ۱۱۵۷

علی مراد خان قلیچی ۵۳۰

علی مرادن خان ۳۰۴، ۳۹۱

علی نقی بیک قراچه داغی ۱۱۲۸

علی نقی خان عرب زنگوئی ۳۷۶

علی نقی خان قراگوزلو ۶۵۵، ۸۴۹

علی نقی قوانلوی قاجار ۸۴۸

علی نقی میرزا (رکن الدوله) رکن الدوله ۲۶۱، ۵۲۱، ۵۷۷، ۵۹۲، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۱، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۳۴، ۷۳۷، ۸۲۲، ۹۲۱، ۹۲۵، ۹۳۲، ۹۳۸، ۹۸۲، ۹۸۳، ۱۰۰۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴، ۱۰۴۲، ۱۰۹۸، ۱۱۴۷، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۵

علی همت خان کلیایی ۸۸، ۹۴

عمه شاه ۱۰۲۹

عوض ایناق ۳۷۵، ۶۰۸

عیسی خان دامغانی ۳۹۵، ۵۰۵، ۴۸۹، ۵۴۴

غاردان خان ۲۶۹، ۲۷۰

غازان خان ۲۰

غراف گداویچ ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۹۹

غلامحسین خان سپهدار ۶۰۴، ۶۶۳، ۶۶۵، ۷۸۲، ۷۳۴، ۷۵۱، ۷۶۳، ۷۹۲، ۸۱۲، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۵، ۱۰۲۲، ۱۱۴۶، ۱۱۶۱

غلامحسین میرزا ۱۱۲۳، ۱۱۲۹

غلامرضا میرزا ۱۱۲۲

غلام شاه ۱۰۳۰

غلامشاه میرزا ۱۱۴۶

غلامعلی خان ۱۱۶۱

فئودور ۱۸۸

فاضل خان گروس ۵۱۹

فاضل شاه میرزا ۱۱۲۲

فاطمه خانم ۱۰۴۲

فتاح پاشا ۲۵۳

فتح الله خان ۴۰

فتح الله میرزا ۷۳۵، ۱۰۰۰، ۱۰۰۹، ۱۰۲۱، ۱۰۴۲، ۱۰۷۷، ۱۱۳۲

فتح اللّه میرزا شعاع السلطنه ۱۰۰۰، ۱۰۲۱، ۱۱۳۲

فتح خان ۴۹۹

فتح خان بارکزائی افغان ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۱۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۸۰۳، ۹۰۸

فتحعلی اول ۱۸۰

فتحعلی خان ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۱۴۲، ۱۸۰، ۲۶۳، ۳۹۱، ۶۵۸، ۶۶۰، ۹۹۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵

فتحعلی خان بیگلربیگی ۵۶۱

فتحعلی خان خواجه وند ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۶

فتحعلی خان رشتی ۶۶۰، ۶۶۵

فتحعلی خان مروزی ۴۲۷

فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی ۷۱، ۷۲، ۹۳۴

فتحعلی خان نوری ۲۶۹

فتحعلی شاه ۵، ۱۱، ۳۰، ۶۷، ۷۲، ۱۲۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۳۲۷، ۳۴۲، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۵۵، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۸۶، ۶۱۰، ۶۴۷، ۶۱۱، ۷۲۹، ۸۷۷، ۹۰۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۵۵، ۱۱۴۳

فتحعلی شه ثانی ۱۸۰

فتح قلی خان ۴۷۰

فخر الدوله (فخر النساء خانم) ۹۱۸، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۳۲، ۱۱۵۶

فخر جهان خانم (فخر الدوله) ۱۰۰۹

فرج الله خان آدخلوی افشار ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۸۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۸، ۶۱۶

فرج الله خان شاهیسون ۲۴۸

فرج الله میرزا ۱۱، ۲۶

فرج خان درانی ۱۱۸

فرّخ زاد میرزا ۱۱۲۵

فرخ سلطان خانم ۱۰۲۹، ۱۱۴۸

فرّخ سیر میرزا نیّر الدوله ۸۹۷، ۸۹۸، ۱۰۰۱، ۱۱۳۷

فرزانه بیگم خانم ۱۰۳۳، ۱۱۵۳

فرضی بیک ۱۱۲۸

فرعون ۱۶۱

فرمانفرما ۱۰۸۹، ۷۳۸، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۷۲، ۸۸۸، ۸۹۱، ۹۷۸

فروغ الدوله اباقا خان میرزا ۸۵۰، ۸۶۵، ۸۹۰، ۱۰۹۳

فرهاد ۱۰۶۴

فرهاد میرزا ۱۰۶۸، ۱۰۶۹

فریدون ۳۸۴، ۷۲۳، ۸۷۵، ۸۸۱، ۹۳۵، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۹۵، ۱۱۴۲

فریدون ایرج ۲۶۰

فریدون خان گرجی ۵۰۱

فریدون میرزا ۷۸۹، ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۷۲، ۱۱۲۵، ۱۱۳۱

فریدون میرزای فرمانفرما ۱۰۸۵

فضل الله خان ۷۳۵

فضل الله میرزا ۱۱۰۳

فضلعلی بیک ۲۱، ۲۲، ۳۹۱

فضل علی بیک جوانشیر ۱۱۲۸

فضلعلی خان (پسر حاجی مصطفی خان برادر آقا محمد خان) ۴۸۱، ۶۵۰، ۱۱۶۵

فضل علی خان قوانلوی قاجار ۴۸۱، ۵۶۶، ۶۵۰

فلاطون- افلاطون

فیروز ۷۴، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۷۲

فیروز الدین میرزای افغان ۲۶۵، ۴۴۷

فیروز میرزا ۷۳، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۰۶۹

فیض بخش ۳۰۱

فیضی محمود افندی ۲۵۶، ۲۶۳

قائم مقام ۶۶۹، ۷۷۸، ۷۸۹، ۷۹۶، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۶۴، ۸۷۵، ۹۰۲، ۱۰۱۵، ۱۰۳۲

قاآن ۵۵۲، ۷۲۳، ۸۵۱، ۸۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۰۷، ۱۰۱۰

قاآن میرزا ۱۱۱۲

قاآنی ۸۹۸

قابیل ۱۴۶

قاجار ۶

قاجار خان ۱۹، ۲۰

قادر خان عرب ۴۴۷، ۱۰۴۱

قارون ۱۱۵، ۹۱۱

قاسم آقای حیدرانلو ۵۲۱

قاسم بیک ۳۱۸

قاسم خان تبریزی ۶۵۳

قاسم خان ترکمان ۵۶۳

قاسم خان سرهنگ ۵۸۵، ۶۱۳

قاسم میرزا ۱۰۴۷

قاسم هزار جریبی ۱۰۳۳

قران (اسب لطفعلی خان زند) ۳۹

قرا یوسف ۱۱۴۱

قربان قلیچ خان یموت ۴۱۹

قزل ارسلان میرزا ۱۱۰۲، ۱۱۲۸

قزل اياغ ۱۹۱، ۱۹۲

قسطنطین ۶۱۵

قطبی ۵۴۸

قلیچ آقای قلیچی ۱۶۰

قلیچ خان ۳۵۶

قمر طلعت بیگم جان خانم ۱۰۰۶

قمر نسا بیگم ۱۰۴۷

قنبر میرزا ۱۱۲۱

قوجه خان کیوانلو ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۴۴

قهار قلی میرزا ۱۰۷۲

قهرمان میرزا ۷۹۶، ۸۱۸، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۵۱، ۸۶۵، ۸۶۶، ۹۰۲، ۹۰۸، ۱۰۶۶، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۹۴

قیات ۶۴۳

قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم ۳۳۸

قیدور ۱۸۸

قیصر خانم ۱۱۵۰، ۱۰۲۸

قیصر میرزا ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳

کارمل ۸۷۹

کاظم بیک ۱۱۴

کامران میرزا (فرزند حسین علی میرزا) ۱۰۹۲

کامران میرزا (فرزند محمد تقی میرزا) ۱۰۰۴، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۵۱، ۱۰۹۵

کامران میرزا والی هرات ۷۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۲، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۳، ۶۳۱، ۶۳۲،

۶۹۳، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۲۰، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۷۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۹۰۸

کتراین (کاترین) تزار روسیه ۳۵، ۱۸۹، ۱۹۰

کتلروسکی ۲۲۴

کربلائی فتحعلی شاهیسون ۳۳۹، ۳۴۰

کربلایی باقر انزانی ۴۵۱

کرنیل ۸۹۵

کریم خان زند ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۷۷، ۸۸، ۹۶، ۱۴۸، ۲۱۵، ۳۰۰، ۶۷۵، ۷۵۷، ۸۱۸، ۱۰۳۹

کریم دادخان ۴۹۱

کلبعلی ۶۸۴

کلبعلی خان نخجوانی ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۴۰

کلبعلی خان سپانلوی قاجار ۲۸۶

کمبل ۳۴۷، ۹۰۷

کویانگ ۲۰

کوین آن ۱۹۰

کهندل خان ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۸۲

کهیا- محمد آقای کهیا

کیخسرو ۱۷، ۱۸۰، ۱۱۱۴

کیخسرو دوم ۹۲۷

کیخسرو میرزا (سپهسالار) ۹۹۷، ۱۰۹۱، ۱۱۲۷

کیقباد ۸۶۸

کیقباد میرزا ۹۹۶، ۱۰۵۷، ۱۱۲۷، ۱۱۳۲

کیکاوس میرزا ۹۹۶، ۱۰۴۳، ۱۱۲۸

کینیاز بخسکوف ۶۱۴، ۶۲۰

کیومرث پیشدادی ۱۷، ۶۴۷، ۹۶۹

کیومرث میرزا (ابو الملوک) ۹۹۵، ۱۰۵۸، ۱۰۸۲

گداخان ۲۶۷

گداویچ ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲

گراف سیماناویچ ۸۵۸

گربایدوف ۶۵۲، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۶، ۸۵۹

گرجی ۶۵۳

گرگین خان ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۷

گشتاسب ۸۷۵، ۹۱۸

گل بدن خانم (خازن الدوله) ۱۰۴۸

گلین خان خانم ۱۰۰۸، ۱۱۳۶

گودرز کشواد ۹۶۹

گون خواجه ۳۵۴

گوهر تاج خانم ۱۱۱۰، ۱۱۵۷

گوهر خانم ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۳۹، ۱۱۴۴، ۱۱۶۰

گوهر شاد بیگم ۱۰۱۹

گوهر شاد خانم ۱۱۴۴

گوهر ملک خانم ۱۰۱۵

گیان میرزا ۱۱۱۱

گیلانی ۷۹۲

لاچین خان ۸۸۲

لترجان (انگریز [ی]) ۸۵۰

لطف اللّه میرزا ۱۰۷۱، ۱۱۰۵

لطفعلی ۴۴۵

لطفعلی خان ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۱۴۸، ۱۵۱

لطفعلی خان (فرزند محمّد مهدی میرزا) ۱۱۲۶

لطفعلی خان زند ۳۷، ۱۴۹، ۶۸۳

لطفعلی خان کتول ۳۹۱، ۵۶۳

لطفعلی خان ملایری ۶۵۳

لطفعلی کوتوال ۴۴۶

لطفعلی میرزا ۱۰۸۲

لطیف خان ملایری ۱۱۰۴

لنسین انگریز [ی] ۹۳۷

لوئی هجدهم ۴۷۷

لوان میرزا ۳۱۷

مارکویس لاردولزلی ۱۴۱، ۱۹۷

ماه بیگم خانم ۱۱۴۶

ماه تابان خانم ۱۰۳۵

ماه شرف بیگم ۱۱۱۳

ماه نوش لب خانم ۱۰۳۱، ۱۱۴۹

مایور خان ارمنی ۹۲۰

مبارک میرزا ۱۱۱۲

مجنون خان پازوکی کرد ۱۰۱۸، ۱۰۴۸

مجید ۳۳۹

محب علی خان خلج ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۱۰۸۵

محراب خان بیک ۳۱۴، ۴۸۹

محسن بیک ۴۵۹

محسن خان ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۴

محمد آغای کهیای ۵۳۹، ۵۴۰

محمد آقای دیوان افندی ۱۰۶

محمد اسماعیل ۱۹۹

محمد اسماعیل میرزا ۱۱۰۷

محمد امین ایناق ۳۷۵

محمد امین خان پازوکی کرد ۴۷۹، ۶۳۱، ۶۳۲

محمد امین خان دولوی قاجار ۶۴۸، ۶۵۰، ۷۵۹، ۱۰۱۵، ۱۰۳۹

محمد امین خواجه ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵

محمد امین رئوف پاشا ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۵۹

محمد امین میرزا ۱۱۳۳، ۹۹۸

محمد باقر خان (برادر آقا خان محلاتی) ۱۰۸۷

محمد باقر خان (فرزند حاجی مصطفی قلی خان) ۱۱۶۵

محمد باقر خان (فرزند خدیجه سلطان) ۱۰۴۰

محمد باقر خان (فرزند مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۳

محمد باقر خان قاجار دوّلو ۸۸۷، ۹۹۳، ۱۰۳۳، ۱۱۵۳

محمد باقر خان (ملقب به مریخ شاه) ۱۰۱۶، ۱۱۵۷، ۱۱۳۸

محمد باقر خان (ولد محمد نظر خان مافی) ۵۳۹

محمد باقر میرزا ۱۱۰۷

محمد بغایری ۴۸۸

محمد بن سیف ۳۲۲

محمد بیک ۵۳۸

محمد بیک سرهنگ ایروانی ۳۵۰

محمد بیک قاجار افشار سرهنگ ۳۱۸، ۳۱۹

محمد پاشای ۲۶۴، ۲۷۴

محمد تقی بیک ۲۱، ۲۲، ۳۹۱

محمد تقی خان عرب میش مست ۸۰۰، ۸۶۴، ۸۶۷

محمد تقی خان (فرزند محمد صادق خان زند) ۹۹۸، ۱۰۳۹

محمد تقی خان (فرزند مهدی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۱

محمّد تقی خان سوادکوهی مازندرانی ۱۱۲۱

محمد تقی خان قپاخلوی قاجار ۱۶۰

محمد تقی خان (ولد علی خان کنورسی) ۹۱۱

محمد تقی خان هزار جریبی ۶۴۳

محمّد تقی خان گیانی نهاوند ۱۱۱۱

محمد تقی خان یزدی ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۸۵، ۶۸۵، ۷۲۰، ۸۰۱، ۸۰۲

محمد تقی ساروی ۲۱

محمد تقی شهرستانی ۱۱۴۴

محمد تقی میرزا حسام السلطنه (ملقب به شاهنشاه) ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۹۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۶۸، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵، ۷۳۳، ۷۴۵، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۶۹، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۸۱، ۱۰۷۶

محمد جعفر خان باجمانلو ۷۹۸

محمد جعفر خان عرب ۹۷۶، ۱۰۴۱

محمد جعفر خان کاشانی ۹۳۳

محمد جعفر میرزا ۱۱۰۷، ۱۱۳۶

محمد حاتم خان ترکمان ۱۱۰۱

محمد حسن بیگ کتول ۷۶۷

محمد حسن خان (پدر آقا محمد خان). ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۶۵، ۹۶، ۲۲۲، ۶۸۲، ۱۱۰۰، ۱۱۲۴ ۱۱۲۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۴

محمد حسن خان دولوی قاجار ۳۵۹، ۷۵۹، ۱۱۲۴

محمد حسن خان سالار ۶۴۹، ۶۹۰، ۷۳۵، ۷۸۶، ۷۸۸، ۸۱۸، ۸۲۲، ۱۱۳۶

محمد حسن خان (فرزند امام ویردی میرزا) ۱۱۰۰

محمد حسن خان (فرزند فرج الله خان افشار آدخلو) ۳۳۰، ۵۹۶

محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی ۶۲۴

محمد حسن میرزا ۱۱۵۱

محمد حسین آقا ۳۹۱

محمّد حسین بیک ۱۱۲۴

محمّد حسین خان (پسر فتحعلی خان قاجار) ۲۴۰

محمد حسین خان (برادر حاجی ابراهیم خان شیرازی) ۷۶، ۷۷

محمد حسین خان (پسر حسین قلی خان برادر

فتحعلی شاه) ۱۱۵۳

محمد حسین خان خرقانی- محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی

محمد حسین خان زنگنه کرمانشاهی ۵۳۷، ۷۴۰، ۷۵۱، ۷۹۷، ۸۶۹

محمد حسین خان سالاربار ۸۳۵

محمد حسین خان شکاری ۶۲۰

محمد حسین خان شکّی ۶۲۳، ۶۲۹

محمد حسین خان دولوی قاجار ۲۶، ۶۸۴

محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی ۳۶، ۳۵، ۶۰۴، ۶۰۶، ۷۳۵، ۱۱۵۰

محمد حسین خان قراموسانلو ۲۱، ۲۴

محمد حسین خان قوانلوی قاجار معروف به دوداغ ۲۱۱

محمّد حسین میرزا حشمت الدوله ۵۵۴، ۵۷۵، ۵۶۷، ۵۷۶، ۷۳۳، ۷۴۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۶۹، ۹۱۲، ۹۳۸، ۹۸۲، ۱۰۷۲، ۱۱۲۰

محمد خان افغان ۲۱۹، ۲۲۰

محمد خان ایروانی ۲۰۱، ۲۱۱، ۱۰۳۴، ۱۱۵۳

محمد خان بغایری ۷۹۸

محمد خان بکشلو افشار ۷۰۱

محمد خان حاجیلر استرابادی ۲۹۳

محمد خان (حاکم ایروان) ۲۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۴۵، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۶۳۳، ۶۵۱، ۶۹۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۳۵، ۷۶۶، ۷۸۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۶۴، ۸۶۷، ۹۷۵

محمد خان خمساوی افشار ۲۰۹

محمد خان درانی ۴۲۹

محمد خان دولوی قاجار ۸۰، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۲۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۱۰۱۴، ۱۱۲۳، ۱۱۵۲

محمد خان زند معروف به بی کله ۲۶، ۷۷، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۰

محمد خان زنگنه امیر نظام ۷۱۳، ۷۲۷، ۷۸۹

محمد خان سردار ۱۰۱۹

محمد خان سرهنگ ایروانی ۳۴۳، ۸۰۹

محمد خان سواد کوهی ۲۸، ۱۵۱

محمد خان شامبیاتی ۲۱۳

محمد خان طبسی ۳۶

محمد خان عزالدینلوی قاجار ۱۰۴۱

محمد خان قاجار ۱۹۴، ۲۸۱، ۳۷۲، ۴۲۶، ۴۹۵، ۱۰۳۷

محمد خان قاجار ایروانی ۶۱، ۲۳۶

محمد خان قاجار دولو ۴۱۳، ۴۲۲

محمّد خان قاجار (عمّ محمد تقی خان سوادکوهی) ۹۷۵، ۱۱۲۱

محمد خان قرائی ۳۹۲، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۷، ۶۳۳، ۷۸۱، ۷۶۶، ۷۳۵، ۷۱۹، ۷۱۸، ۶۹۳، ۸۳۳، ۸۳۲، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۴، ۸۶۷، ۸۶۴، ۸۳۵، ۸۳۴، ۶۹۳، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۸۱، ۷۶۹، ۸۰۰، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۳۳

محمد خان قوانلوی قاجار ۱۹۴، ۳۹۷، ۴۱۴، ۵۱۰، ۹۷۵، ۱۰۳۴، ۱۱۰۹، ۱۱۴۴

محمد خان مازندرانی پازواری بارفروشی ۱۰۴۸

محمد خان (ملقب به آقاجانی) ۱۰۴۰

محمّد خان نایب خراسان ۴۱۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹

محمد خان نهی غلیجائی افغان ۲۱۵

محمد خان هزاره ۴۰۵، ۴۲۷

محمد رحیم خان اوزبک (معروف به خوارزمی) ۷۸، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۳۰، ۶۰۷، ۶۳۳

محمد رحیم میرزا ۱۰۷۰، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۹۹، ۱۱۰۲، ۱۱۲۰

محمد رضا خان بادکوبه ای ۵۶۳، ۶۲۹، ۱۰۶۰

محمد رضا خان فراهانی ۷۹۶، ۸۵۱، ۸۶۶، ۹۰۲

محمد رضا خان (ولد سهراب خان گرجی) ۱۰۶۰

محمد رضا میرزا (افسر) والی گیلان ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۷۰، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۹۲، ۹۰۲، ۱۱۰۷، ۱۱۰۶، ۹۸۵

محمد رضا میرزا سلطان الموحّدین ۹۹۲

محمد روف پاشا ۵۵۹، ۵۶۰، ۸۵۳

محمد زکی خان ۷۳۲، ۸۵۳، ۸۸۹

محمد زکی خان نوری ۲۹۳، ۴۶۹، ۷۷۱، ۷۳۹، ۸۸۹، ۱۰۰۷

محمد زمان بیک ۲۴

محمد زمان خان ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۳۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۷۲، ۱۱۲۶

محمد زمان خان خالوزاده ۵۶۱

محمد زمان خان دولوی قاجار ۷۷۵، ۷۹۸

محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار ۳۸۹

محمد زمان خان قاجار ۳۸۸

محمد زمان میرزا ۱۱۰۳، ۱۱۰۷، ۱۱۱۰، ۱۱۴۴

محمد شاه ۷۲، ۴۵۵، ۸۷۷، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۷۰، ۹۷۳، ۱۰۶۳، ۱۰۶۹

محمد شاه اول ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۱۵۱، ۳۸۹، ۳۹۱، ۹۳۵، ۹۵۱، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۶۰، ۱۱۵۴

محمد شاه ثانی ۹۳۵، ۱۱۴۰

محمد شاه قاجار ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۱۵۱، ۱۰۶۰

محمد شاه گورکانی ۲۷۶

محمد شریف خان مروزی ۲۸۱

محمد شفیع صدراعظم ۱۱۱۳

محمد شفیع میرزا ۱۱۱۳، ۱۱۱۹

محمد شه ۵۱۱، ۹۳۴، ۹۴۷

محمّد (ص) ۶۹۳، ۹۴۳، ۹۶۷، ۱۰۲۶، ۱۰۸۵

محمد صادق خان زند ۹۹۸

محمد صادق خان عرب زنگوئی ۵۲۷

محمد صادق خان (فرزند محمد علی خان پسر مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۰۱۹، ۱۱۶۳

محمد صادق خان (فرزند محمد مهدی میرزا) ۱۱۲۶

محمد صادق خان قوانلو ۵۱۰، ۱۱۴۴

محمد صادق خان (فرزند مهر علی خان، پسر مرتضی قلی خان، برادر آقا محمد خان) ۱۰۱۹، ۱۱۶۳

محمد صادق خان (ملقب به آقاجانی) ۱۰۴۰

محمد صادق خان گروس ۳۴۷

محمد صادق خان (مخاطب دیوانخانه) ۱۰۹۷

محمد صادق دنبلی ۱۴۵، ۷۳۵

محمد صادق میرزا ۱۱۲۷

محمد صادق وقایع نگار مروزی ۶۹۳، ۷۱۵، ۷۳۵

محمد صالح خان ۳۰۴

محمد صفی میرزا ۱۰۹۷، ۱۱۰۴

محمد طاهر خان زند ۳۵

محمد طاهر خان قزوینی ۸۲۲، ۸۲۴

محمد طاهر میرزا ۱۰۷۳، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۱۰۳

محمد عظیم خان ۴۹۸، ۱۰۸۶

محمد علی آقا ۷۸۲

محمد علی بیک ۳۹

محمد علی پاشا ۱۷۰، ۵۲۳، ۵۲۴

محمد علی خان ۱۳۴، ۲۱۲، ۴۵۲، ۳۰۴، ۳۳۳، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۴، ۸۸۸، ۱۱۲۳، ۱۱۳۷

محمد علی خان ایلخانی ۷۴۰، ۷۴۱، ۸۴۵، ۸۴۷،

ص: ۵۵۰

۸۹۰

محمد علی خان زند ۹۹۳، ۱۰۴۰

محمد علی خان قاجار شامبیاتی ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۳

محمد علی خان شقاقی ۱۳۴

محمد علی خان عرب بسطامی ۸۲، ۸۳

محمد علی خان قاجار قوانلو معروف به خالو ۶۴، ۷۹، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۱۵۷، ۳۳۳ محمد علی خان کلهر ۵۷۵

محمد علی خان ماکویی سرتیپ ۱۰۳۴

محمد علی سلطان ۵۵

محمد علی میرزا (دولتشاه) ۵۲، ۸۵، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۶۸، ۴۲۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۰۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۰۴، ۷۳۳، ۷۴۷، ۸۱۳، ۹۱۷، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۸۲، ۹۷۳، ۱۰۰۸، ۱۰۷۴، ۱۱۱۹

محمد قاسم بیک ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷

محمد قاسم خان ۵۶۶

محمد قاسم خان دامغانی ۳۳۰، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۱۰، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۷۳۷، ۱۰۶۱، ۱۰۹۱، ۱۱۳۵

محمد قاسم خان قوانلو ۳۰۹، ۴۷۸، ۴۸۷، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۹

محمد قلی خان افشار ۳۷، ۸۱، ۸۳، ۹۷۰، ۱۰۲۷، ۱۰۸۹، ۱۱۴۰

محمد قلی خان دولوی قاجار ۶۱۸، ۶۲۴

محمد قلی خان سعدلو ۷۸۰

محمد قلی میرزا (ملک آرا) ۴۵، ۸۹، ۱۳۰، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۳۰، ۶۰۳، ۶۴۳، ۶۶۳، ۶۶۸، ۷۹۴، ۸۵۴، ۸۶۹، ۹۲۲، ۹۷۵، ۹۷۶، ۱۰۷۸، ۱۰۱۶، ۱۰۳۷، ۱۱۳۵، ۱۱۵۷، ۱۱۲۹

محمد کاظم خان ۷۷۱، ۱۱۶۵

محمد کاظم میرزا ۱۰۹۲، ۱۱۲۴

محمد کریم خان ۱۱۲۶، ۱۱۶۰

محمد کریم میرزا ۱۰۷۱، ۱۰۹۹، ۱۱۰۳

محمد لواسانی ۴۳۴

محمد محسن میرزا متخلّص به شاهزاده میرآخور ۱۱۰۴

محمد مهدی خان ۱۰۱۷

محمد مهدی خان پازواری بارفروشی مازندرانی (شحنه) ۱۰۱۶، ۱۰۴۸

محمد مهدی میرزا ۱۰۴۰، ۷۳۵، ۹۹۸، ۱۰۳۲، ۱۱۲۶

محمد میرزا ولیعهد ثانی ۵۱۰، ۵۹۳، ۵۶۹، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۹۱، ۷۲۷، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۴۱، ۸۶۳، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۳۱، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۹۲، ۱۱۰۳، ۱۱۱۳، ۱۱۲۲

محمد نبی خان شیرازی ۱۹۸، ۲۴۷

محمد نظر خان ۳۰۴، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۸۱، ۵۳۹، ۸۵۰، ۸۶۵

محمد ولی خان ۵۷، ۵۸، ۹۰، ۹۲، ۶۲۴، ۷۳۵، ۱۱۵۰، ۱۱۶۵

محمد ولی خان افشار ارومی ۶۲۲

محمد ولی خان قاجار ۲۵، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰

محمد ولی خان قاسملوی افشار ۷۰۱

محمد ولی میرزا ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۷۰، ۴۸۶، ۴۹۵، ۵۷۲، ۶۸۱، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۹۵، ۸۶۶، ۸۶۶، ۸۶۸، ۹۷۹، ۱۰۴۱، ۱۰۸۷

محمد هادی ترکمان ۱۱۰۲

محمد هادی خان ۱۱۰۴

محمد هادی میرزا ۹۹۸، ۱۱۰۳

محمد هاشم میرزا ۴۹۹، ۱۱۰۷، ۱۱۲۲

محمّد یوسف خان ۱۰۷۶

محمد یوسف میرزا ۱۱۳۳

محمود آقا ۳۲۹

محمود پاشای بابان ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۷۴

محمود خان ۴۵۹، ۵۸۴

محمود خان (بنی عم فتحعلیشاه) ۱۱۶، ۴۶۰

محمود خان تایمنی ۲۶۷

محمود خان جمشیدی ۴۴۹، ۴۵۰

محمود خان دنبلی ۱۴۵، ۵۰۷، ۱۰۴۶

محمود دنبلی میریساولان قور ۴۵۹

محمود شاه افغان ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۰، ۶۹۵، ۸۰۳، ۱۱۱۷

محمود غزنین ۹۸۸

محمود فیروز ۹۸۸

محمود میرزا ۷۳، ۷۴، ۹۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۷۷، ۳۵۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۶۱۴، ۶۹۸، ۷۳۳، ۹۳۸، ۹۸۶، ۹۹۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۴، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۵۷

محمود میرزای افغان ۷۳، ۷۴، ۹۵، ۱۳۴، ۱۷۲، ۴۷۰

مخدوم اعظم ۳۵۳، ۳۵۴

مدد خان افغان ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۵۲

مددوف ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۴

مراد خان زند ۳۵، ۳۴۷

مراد سردارتکه ۵۷۱، ۶۰۸

مراد علی خان ۷۶۹

مرتضی قلی استرابادی ۳۹۱

مرتضی قلی خان (ایل بیگی) ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۸۸، ۸۹۰

مرتضی قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۳۴، ۳۵، ۱۳۹، ۱۹۱، ۲۳۳، ۳۰۳، ۱۰۱۹، ۱۰۳۷، ۱۰۷۹، ۱۰۸۳، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۲۶، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳

مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار ۱۱۲۰

مرتضی قلی میرزا (خان بابا) ۱۱۰۸

مرزاویچ ۵۰۱، ۶۰۰، ۶۰۱

مرصّع خانم ۱۰۲۷

مریخ شاه ۱۰۱۶، ۱۱۳۸، ۱۱۵۷

مریم خانم ۱۰۰۹، ۱۰۳۸، ۱۱۳۶

مسترالس ۲۹۴، ۳۳۵، ۳۹۸، ۵۲۰

مستر کرشک ۳۴۸

مستر کمبل ۸۰۷، ۹۹۳

مستر گاردین ۳۴۷

مستر لینسین ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۸۹۵

مستر منستی ۱۹۷، ۱۹۸

مستر موریه ایلچی کوچک ۳۴۷، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۳۹، ۴۷۷

مستوفی الثانی میرزا ابو القاسم اصفهانی ۵۸۴

مستوفی الثانی میرزا فضل الله آبادی مازندرانی ۴۴۲

مستوفی الثانی میرزا محمد زکی نوری مازندرانی ۳۳۳

مستوفی الثانی میرزا هدایت الله ۵۷۸

مسعود میرزا ۱۱۰۹، ۱۱۱۱

مشتری خانم ۱۰۳۳

مشهد قلی بیک قلیچی ۴۸۳

مصرف افندی ۵۷۵

مصطفی خان حکاری ۵۶۹

مصطفی خان دولّوی قاجار ۳۷، ۳۸، ۱۳۶

مصطفی خان سدن رستاقی استرآبادی ۴۲۹

مصطفی خان شیروانی ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۱۵، ۵۱۹، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۹

مصطفی خان طالش (اسبق المجاهدین) ۲۴۰،

۲۴۸، ۲۵۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۴۳، ۳۵۰، ۷۷۹

مصطفی قلی خان (برادر آقا محمد خان) ۳۴، ۳۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۴۱، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۷۲

مصطفی قلی خان سمنانی ۷۳۵، ۷۴۱، ۸۳۰، ۸۳۵، ۸۵۱، ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۴۹

مصطفی قلی خان عرب میش مست ۷۲۰، ۸۰۰، ۸۰۲

مصطفی قلی خان قشقایی ۸۴۱، ۸۴۵، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۴۸، ۸۴۹

مصطفی قلی میرزا ۱۰۶۷

مطلب خان دامغانی ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۸۰، ۳۹۳، ۴۲۰، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۱۶، ۵۶۶، ۵۶۷

مظفر علی میرزا ۹۹۸

معصومه (ع) ۴۱۶، ۵۷۸، ۶۹۷

مقیم خان ساروی ۲۵

مکتبی ۱۰۲۰

مکنیل ۶۶۸

ملا احمد خراسانی ۷۹۳

ملا احمد نراقی ۲۹۵

ملا بارانی ۱۵۴

ملا باقر سلماسی ۵۳۷

ملا حسین ۴۶۷

ملا حسین کاشفی ۲۷۲

ملا حسین کوچک سبزواری ۸۲۰

ملا حسین یزدی ۴۶۷

ملّا خان درّانی ملاباشی ۴۸۸

ملا رضا ۶۱۳

ملا شمس مفتی ۴۸۸

ملا علی اصغر دودانگه هزار جریبی مازندرانی ۸۹، ۱۰۸، ۷۸۵، ۸۵۰

ملا علی اکبر ایجی اصفهانی ۲۹۵

ملا علی نوری ۷۳۶

ملا محمد ۱۵۴

ملا محمد باقر ۱۰۸۶

ملا محمد رضا ۶۱۲

ملا مصطفی قمشه ای ۶۴

ملّا ملک محمد چهار محالی قاضی عسگر ۲۳۰

ملسوف ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۲

ملک ایرج میرزا ۷۳۵، ۹۹۵، ۱۰۳۳، ۱۰۵۴، ۱۱۲۹

ملک بهمن میرزا ۱۰۸۳

ملک جمشید میرزا ۱۰۸۲

ملک حسین ۴۷۱

ملک حسین میرزا ۳۲۹

ملک خانم ۱۰۷۹

ملک زاده خانم ۵۱۰، ۱۰۳۵

ملک سلطان خانم ۱۰۳۹

ملکشاه ۱۲۲، ۱۱۱۷

ملکشاهی ۱۱۱۵

ملک عبد الحسین ۳۹۱

ملک علی ۳۷۵

ملک قاسم میرزا ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۲، ۸۱۸، ۸۷۳، ۹۹۴

ملکم بهادر ۷۶۷

ملک منصور میرزا ۹۹۴

ممش خان زعفرانلو ۱۰۷، ۱۱۱

ممش خان ولد امیر گونه خان کرد زعفرانلو ۱۰۹، ۱۳۴، ۳۵۸، ۸۱۸

منصور خان ۴۹۶

منصور خان سرتیپ فراهانی ۹۳۷

منگوقاآن میرزا ۱۰۹۳، ۶۹۳، ۷۲۰، ۷۸۴

منوچهر خان ایچ آقاسی باشی ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۴۳، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۰۴، ۷۳۶

منوچهر خان تفلیسی ۷۲۱

منوچهر خان معتمد الدوله ۴۴۲، ۷۳۵، ۹۰۳، ۹۳۷،

ص: ۵۵۳

۹۷۷

منوچهر میرزا ۹۹۶، ۱۰۶۰، ۱۰۶۷، ۱۰۷۱، ۱۰۹۲، ۱۱۲۴، ۱۱۵۶

منوّر خان ۷۶۶

موچول خان ۱۰۰۲

موسی خان ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۴۸، ۱۰۸۷، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰

موسی دده ۵۴۰

موسی ژوبر ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۹

موسی لامی ۲۹۲ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۱۹۸ ۱. اشخاص ..... ص : ۱۱۶۹

موسی ویردی ۲۸۶، ۲۹۲

مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری معروف به هندی ۲۳۹

مولانا رومی ۱۱۰۷

مولانا صدر الدین محمد تبریزی ۲۹۵

مولانا محمد اسماعیل مازندرانی ۱۰۱

مهدی ۸۰

مهدی خان ۳۳، ۱۱۶۳

مهدی خان امین الدوله ۵۱۹

مهدی خان بالارستاقی ۳۰۴

مهدی خان کلهر ۳۴۵

مهدی خان مشفقی گیلانی ۳۵۰

مهدی خان (نبیره مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۳

مهدی علی خان (جلال الدوله) ۷۶۴

مهدی قلی خان جوانشیر ۵۱۹، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۸

مهدی قلی خان دولوی قاجار ۹۱، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۵۹

مهدی قلی خان قاجار قزوینی ۳۵، ۱۰۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۹، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۸۵، ۵۱۶، ۵۷۹، ۶۴۳، ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۴، ۱۰۱۴، ۱۰۲۷، ۱۰۳۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۹، ۱۱۴۵، ۱۱۵۹

مهدی قلی خان قرائی ۸۶۴

مهدی قلی میرزا ۴۷۰، ۱۰۷۰، ۱۰۸۸، ۱۱۲۷

مهر جهان خانم ۱۰۳۳

مهر علی خان (پسر مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان) ۸۰۸، ۱۰۱۹، ۱۱۰۸، ۱۱۲۶، ۱۱۶۲

مهر علی خان داشلو ۷۸

مهر علی خان قوانلو ۳۰۳، ۳۵۹، ۳۹۷

مهر نسا خانم ۱۰۴۶

میر افضل خان ۴۹۹

میر باقر خان ۲۵۸

میر ثابت علی ۲۹۶

میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش ۶۲۱، ۷۷۹، ۷۸۰

میرخواند ۸

میرزا آقا خان ۷۳۵

میرزا آقاسی بیات ۹۳۸

میرزا ابراهیم ۸۵۲

میرزا ابراهیم مسیحی ۸۵۳، ۸۵۴

میرزا ابراهیم نوری مازندرانی ۷۳۵

میرزا ابو الحسن خان شیرازی ۱۵۸، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۸۵، ۴۶۶، ۹۳۸، ۱۰۸۷، ۱۱۴۹

میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی ۳۴۲، ۵۷۰، ۵۷۷، ۶۱۳، ۶۲۴

میرزا ابو القاسم جیلانی ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۹۵، ۹۶۰

میرزا ابو القاسم (طبیب) ۱۰۸۳

میرزا ابو القاسم فراهانی ۵۳۸، ۱۰۱۵

میرزا ابو القاسم فندرسکی ۹۳۸، ۱۰۳۰، ۱۱۴۹

میرزا ابو القاسم قائم مقام ۵۷۴، ۵۸۵، ۶۱۶، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۵، ۷۰۶، ۷۴۰، ۷۷۲، ۸۱۵، ۸۴۳، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۶، ۹۳۲، ۹۳۸

میرزا ابو القاسم مستوفی ۶۱۴

میرزا ابو القاسم ولد قائم مقام ۴۵۷، ۶۴۹

میرزا احمد ۲۱، ۱۵۰، ۷۳۵

میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی ۵۰۷

میرزا احمد خان لاریجانی ۳۰۴

میرزا احمد خلیفه سلطانی صفوی ۱۰۹۷

میرزا احمد سرهنگ کاشانی ۳۴۳

میرزا احمد شفیع اصفهانی ۲۴۳

میرزا احمد طبیب اصفهانی احمدآبادی ۵۹۳

میرزا احمد کاشانی سرهنگ ۳۵۰

میرزا اسحق (نبیره میرزا بزرگ قائم مقام) ۷۸۹

میرزا اسد الله مستوفی نوری مازندرانی ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۳۵۷، ۵۷۸، ۵۹۲

میرزا اسد الله وزیر عسکر ۷۳۱، ۷۳۲، ۸۷۰

میرزا اسماعیل ۲۷۷

میرزا اسماعیل انجدانی فراهانی ۶۱۸

میرزا اسماعیل خان حلال خور مازندرانی ۱۰۱۹، ۱۱۴۱

میرزا اسماعیل خان گلپایگانی ۷۶۲

میرزا اسماعیل گرکانی آشتیانی قمی ۷۳۵

میرزا الکسندر ۸۵۹، ۸۶۰

میرزا باقری ترشیزی ۳۷۴

میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی ۲۴۰، ۲۸۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۸، ۴۰۰، ۵۰۶، ۵۷۰، ۷۸۹، ۸۴۱، ۱۰۱۸

میرزا تقی خان شیرازی ۲۷۶

میرزا حسن ملقب به نظام العلما ۷۸۵

میرزا خانلر بندپی مازندرانی ۷۲۱، ۷۲۳، ۱۰۱۹، ۱۱۴۱

میرزا خانلر (میرزا فریدون) ۱۱۴۱، ۱۱۴۲

میرزا خلیل الله ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۸

میرزا رضا ۲۴۳

میرزا رضا قلی نوایی منشی الممالک ۳۷، ۴۷، ۸۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۳۰۷، ۳۷۲، ۳۷۶

میرزا رضی حمزه کلایی مازندرانی ۴۰۵

میرزا زمان نوری ۷۳۵

میرزا سلیمان ارمنی ۷۰۴، ۷۳۹

میرزا سلیمان طباطبایی مجتهد الزمانی ۷۶۹

میرزا سلیمان طباطبایی یزدی ۷۳۹

میرزا سیّد علی تفرشی مستوفی ۹۱۵

میرزا شاه خلیل الله اسماعیلی محلّاتی ۴۶۶، ۱۰۸۷

میرزا شریف تفرشی ۷۹۲

میرزا شفیع ۱۲۳، ۵۰۷، ۵۰۹

میرزا شمس الدین تفرشی ۳۷۴

میرزا صادق وقایع نگار مروزی ۱۷۵

میرزا عبد الباقی لاهیجی گیلانی منجم باشی ۱۱۵۳

میرزا عبد الجبار کلارستانی مازندرانی ۶۸۴

میرزا عبد الجواد ۴۱۴

میرزا عبد الحسین شیرازی ۴۷۸، ۵۰۲

میرزا عبد العظیم خان قزوینی ۷۳۴

میرزا عبد الکریم تفرشی قمی مستوفی ۴۲۷، ۴۲۹

میرزا عبد الوهاب ۳۷۶، ۴۰۰، ۴۴۰، ۴۸۱، ۴۹۱، ۷۲۲

میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی (متخلص به نشاط) ۷۸، ۷۹، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۳۷، ۳۹۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۸، ۵۰۶، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۷۷، ۶۱۷، ۶۲۲، ۷۲۱، ۹۵۴، ۹۹۰، ۱۱۳۶

میرزا علی ۴۳۴، ۸۲۳، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲

میرزا علی اکبر ۷۴۰

میرزا علی خان فندرسکی ۲۸۷

میرزا علی رضای رشتی ۴۸۴

میرزا علی قلی ۶۸۴

میرزا علی گرایلی ۸۶، ۲۹۹

میرزا علی محمد خان ۵۸۱، ۵۹۵، ۷۳۶، ۱۰۲۵، ۱۰۳۴

میرزا علی محمد خان اصفهانی نظام الدوله ۷۳۶، ۹۲۱، ۱۱۵۰

میرزا علی محمد خان داماد ایلخانی ۸۹۰

میرزا علی نقی خان فندرسکی ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۵۶، ۸۸۱، ۱۰۳۰

میرزا علی نقی رکن مازندرانی ۸۷۹، ۸۸۰

میرزا علی هزار جریبی صدر الممالک ۱۰۲۸، ۱۰۵۷، ۱۱۵۳

میرزا عیسی فراهانی ۱۰۵، ۱۸۵، ۲۲۰، ۵۷۰

میرزا غلام شاه ۱۰۳۰

میرزا غلامشاه فندرسکی استرآبادی ۱۱۴۸

میرزا فتحعلی خان ۱۰۳۴

میرزا فریدون الملقب به میرزا خانلر مازندرانی ۷۲۱

میرزا فضل اللّه الحسینی شیرازی ۶، ۶۴۰، ۹۴۷

میرزا فضل الله خاوری- خاوری

میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی ۴۹۳، ۵۶۶، ۶۲۴، ۷۰۱، ۷۹۲

میرزا قاسم خان خلج ۸۹۰، ۸۹۱

میرزا قدیر مازندرانی ۱۱۲۴

میرزا قریش ۸۱۴

میرزا قوام الدین بهبهانی ۷۹۳

میرزا محمد ابراهیم کلانتر ۱۴۸، ۲۴۰، ۷۳۲، ۸۴۸، ۱۱۰۳، ۱۱۵۰

میرزا محمد اسماعیل ۸۶

میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی ۵۶۴

میرزا محمد تقی مازندرانی علی آبادی (المتخلّص به (صاحب)) ۷۵، ۲۹۹، ۵۶۴، ۵۶۵، ۶۱۶، ۶۶۳، ۷۲۲، ۷۳۵، ۸۷۰، ۱۰۱۹، ۹۱۹

میرزا محمد تقی نوائی ۷۳۵، ۷۳۶، ۸۷۰

میرزا محمد تقی نوری ۷۵۹، ۸۰۷، ۹۱۹

میرزا محمد جعفر حمزه کلایی ۴۸۶، ۶۰۳، ۶۸۲

میرزا محمد جعفر صدر الممالک ۴۶۷

میرزا محمد حسن شیرازی ۶۹۸، ۸۵۰

میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی ۷۴۴

میرزا محمد حسین اصفهانی مفخر السادات ۵۶۷

میرزا محمد حسین خان ۵۹۵

میرزا محمد حسین شهرستانی ۱۰۲۰

میرزا محمد حسین شیرازی ۷۶۲

میرزا محمد حسین فراهانی وفا ۱۰۵

میرزا محمد حسین فسائی (محمد حسین وکیل) ۸۴۵، ۸۴۸

میرزا محمد حسین منجّم اصفهانی ۷۹۴

میرزا محمد حسین وفا ۲۲۰

میرزا محمد خان ۴۹، ۳۰۶، ۳۲۷، ۳۹۰، ۱۰۰۹، ۱۰۲۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۹، ۱۰۶۰، ۱۱۰۶، ۱۱۳۷، ۱۱۵۳

میرزا محمّد خان (بیگلربیگی) ۸۸۷

میرزا محمد خان تکلوی جامی ۴۴۵، ۴۶۷

میرزا محمد خان دولوی قاجار ۴۹، ۱۶۶

میرزا محمد خان (ذو النوّرین) ۱۱۵۶

میرزا محمد خان قپاخلوی قاجار ۱۶۱

میرزا محمد خان کلانتر ۸۹۰

میرزا محمد خان لاریجانی ۳۴۳

میرزا محمد خلف (قائم مقام) ۹۰۵

میرزا محمد رحیم شیرازی ۵۷۹، ۷۲۱

میرزا محمد رضای فراهانی ۶۹۴، ۷۱۸، ۷۹۷

میرزا محمد رضای قزوینی منشی ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۰۳

میرزا محمد رضای مجوس جدید الاسلام کرمانی ۹۱۸

میرزا محمد رضی تبریزی ۸، ۱۴۶

میرزا محمد رفیع آشتیانی ۸۰۷

میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی مستوفی الممالک ۲۹۹، ۷۲۲، ۷۶۰، ۱۰۳۱

ص: ۵۵۶

میرزا محمد زکی نوری ۷۵۹

میرزا محمد شفیع صدر اعظم ۶، ۴۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۹۹، ۴۱۱، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۸۱، ۹۶۶، ۹۸۸، ۱۰۵۲، ۱۱۱۲

میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار ۸، ۱۴۶، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۱۶، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۵۲، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۷۶، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۲۴، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۳۵، ۸۴۱، ۸۵۹

میرزا محمد صالح شیرازی مهندس ۸۵۹

میرزا محمد صدر ۱۰۷۰

میرزا محمد طبیب اصفهانی احمدآبادی ۸۷۸

میرزا محمد علی آشتیانی ۵۰۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۵، ۶۰۰، ۸۱۴

میرزا محمد علی خان کاشانی ۳۱۵، ۷۰۱، ۷۵۲، ۸۹۵

میرزا محمد علی (سفیر هند) ۲۷۷، ۷۶۸، ۷۶۹

میرزا محمد علی شیرازی ۷۳۲، ۷۶۷، ۸۰۷

میرزا محمد علی متولی باشی ۸۴۳

میرزا محمد علی مشیر الملک ۷۴۰، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۵۰

میرزا محمد فراهانی ۲۸۳

میرزا محمد قلی مازندرانی ۷۳۴، ۷۳۵

میرزا محمد لواسانی طهرانی ۵۳۹

میرزا محمد مسیح ۷۱۵، ۷۱۶

میرزا محمد مهدی ۱۷۸

میرزا محمد مهدی شهید ثالث ۳۷۲، ۴۱۴

میرزا محمد مهدی فراهانی ملک الکتّاب ۷۴۰، ۷۵۱

میرزا محمد مهدی نوری ۸۵۳

میرزا محمد یوسف اشرفی مازندرانی ۳۹۰

میرزا مسعود تبریزی ۱۰۱۳، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱

میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی ۵۶۷

میرزا منصور خان بهبهانی ۷۴۲، ۹۱۲

میرزا موسی رشتی ۶۴، ۹۲، ۲۲۷، ۴۳۶، ۴۸۴، ۴۹۶، ۷۹۸، ۵۲۹، ۷۱۹، ۷۹۷، ۸۴۱، ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۷۳، ۸۸۴

میرزا مهدی اصفهانی ۲۹۶

میرزا مهدی علی خان بهادر جنگ ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰

میرزا مهدی قلی نوایی ۶۸۵، ۹۸۰

میرزا مهدی نوری ۸۵۲

میرزا نبی خان قزوینی ۷۱۴، ۹۲۱، ۱۰۳۱، ۱۰۴۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵، ۱۱۴۷، ۱۱۴۹

میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی ۸۶، ۱۳۰

میرزا نصر الله (فرزند درخشنده خانم) ۱۱۴۱

میرزا نظر علی قزوینی ۱۰۳۴، ۱۱۵۰

میرزا هدایت الله تفرشی قمی ۲۴۳، ۴۱۴، ۸۳۱، ۹۱۹

میرزا هدایت الله مجتهد الزمانی ۵۳۱

میرزا هدایت الله مشهدی ۳۷۲

میرزا یوسف لاهیجانی گیلانی (عزیز) ۷۳۴

میرزا یوسف مستوفی گرجی ۲۲۶

میر عبد العظیم خان ۷۳۹

میر غلام شاه ۲۷۶، ۲۷۷

میر غلام علی ۲۷۶، ۳۰۹

میر غلامعلی خان ۲۷۸، ۹۰۸

میر فتّاح ۶۵۹، ۶۶۰، ۷۹۶

میر فتحعلی ۲۷۶، ۲۷۷

میر فندرسکی ۱۱۴۹

میر کرم علی ۲۷۶

میر محبعلی شاه هندی ۴۹

میر محمد خان ۳۶

میر مراد علی خان ۸۰۸

میر معصوم شاه مراد ۲۱۴

میر هاشم هندی ۹۱۳

میرزا محمد رضای قزوینی منشی ۴۹۳

میکائیل فئودرویچ ۱۸۸

ناپلیون ۱۹۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۵۹، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۶۶۷

نادر شاه افشار ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۶۶، ۷۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۴۶۴، ۸۳۸، ۱۰۳۸، ۱۱۰۱

نادر میرزا ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۰۹۲، ۱۱۲۱

ناصر الدین توره بخارائی ۳۴۶

ناصر الدین شاه- ناصر الدین میرزا

ناصر الدین (فرزند محمد ولی میرزا) ۱۰۸۳

ناصر الدین میرزا ۲۷۹، ۸۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۳، ۱۰۹۱، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶

نبات خانم ۱۰۵۲

نجف خان زند ۷۹

نجف خان سپانلو ۱۹۵

نجف علی خان ۷۱۹

نجف علی میرزا ۷۴۵

نجف قلی خان ۷۵۸، ۷۹۸، ۸۱۵، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۸،

نجف قلی خان ساوجبلاقی ۴۹۶

نجف قلی خان شادلو ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۴۴، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۲۷، ۶۹۳، ۶۹۵، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۴۲، ۸۶۴،

۸۷۳، ۸۸۴

نجف قلی خان شاهیسون ۴۸

نجف قلی خان (فرزند خورشید کلاه خانم) ۱۱۵۰

نجف قلی خان گروس ۵۲، ۲۰۲، ۲۲۳، ۳۴۷، ۵۶۳

نجف قلی میرزا ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۱۲۰

نجف قلی (ولد امیرگونه خان زعفرانلو) ۴۱۵

نجیب افندی ۵۷۴، ۵۸۴، ۵۹۰

ندر محمد خان ۴۹۱

نسا باجی خانم ۱۰۴۷

نسیب بیگ ۲۵۷

نصر الله خان (فرزند مهد قلی خان برادر آقا محمد خان) ۱۱۶۰

نصر الله خان قراگوزلو ۳۶، ۳۳۰

نصر الله خان نوری ۳۵۷، ۴۰۴، ۷۳۲، ۱۱۶۰

نصر الله خان (ولد ظهیر الدوله) ۱۰۲۱، ۱۱۴۵

نصر الله میرزا ۷۶۲، ۸۱۱، ۸۶۷، ۸۱۱، ۱۰۷۶، ۱۰۸۱، ۱۰۸۵، ۱۰۸۷، ۱۰۹۰، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۲۶، ۱۱۳۱

نصیر خان بیک ۵۶۹

نصیر خان (پدر عبد الله خان حاکم لار) ۳۰۹

نصیر خان شاهیسون ۳۰۴، ۳۰۶

نصیر خان هزاره ۳۹۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰

نصیر غلام ۱۱۶۴

نظر علی خان افشار ارومی ۷۰۱، ۷۰۵

نظر علی خان باجلان ۷۹

نظر علی خان (برادر نصیر خان شاهیسون) ۸۰، ۳۰۴، ۳۰۶

نظر علی خان قاجار قزوینی ۷۶۷، ۷۶۹، ۸۰۸

نظر علی خان مرندی ۶۲۴

نظر علی خان یکانلوی ۶۵۹

نظر علی میرزا ۱۱۰۱

نعمت الله میرزا ۱۱۱۲

نقد علی خان کتول ۶۴۳

نکیسا ۱۰۱۱

نگاهدار خان ۴۵۰

نمرود ۱۶۱

ننه خانم (مهد علیا) ۱۰۴۸، ۱۰۵۱

نوح بیک ۲۳۷

نوذر میرزا (ذو النّورین) ۱۰۸۰

نور الدهر میرزا ۱۰۷۸، ۱۰۸۲، ۱۱۲۰، ۱۱۳۲

نور الله میرزا ۱۱۰۸

نور محمد خان ۷۶۱، ۸۲۴

نوروز خان چاردولی ۴۹۰

نوروز خان عزالدینلوی قاجار ۹۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۴، ۳۳۰

نوروز خان- قاجار

نوروز علی خان ۶۲۲

نوری مازندرانی ۷۳۱

نوش آفرین خانم ۱۰۴۰

نیکولای پاولیچ ۶۱۵، ۶۹۱، ۸۵۹، ۹۰۰

نیکولای ردیشچوف ۳۶۱

ولی خان تنکابنی ۶۵۵، ۹۱۲

ولی خان قاجار ۹۴، ۱۰۴

ولیریان روباف ۱۹۱

ولیم چهارم ۱۲۶

ولی محمد خان (فرزند خورشید خانم) ۱۱۴۸

ولیمنوف ۶۰۲

وهّاب ۱۶۸

هابیل ۱۴۶

هادی خان ۶۹۸، ۱۰۸۶

هاشم خان ۵۹۵

هدایت الله خان رشتی ۳۶، ۲۶۳، ۶۵۸

هرمز میرزا ۱۱۲۵، ۹۹۷

هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۹۲، ۶۹۳، ۷۷۴، ۷۸۴، ۷۹۳، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۵، ۹۳۱

همای خان لگزی ۲۴۸

همایون سلطان (خانم خانمان) ۱۰۰۶

همایون شاه ۱۱۱۶

همایون میرزا ۴۷۰، ۴۸۶، ۵۰۹، ۵۱۰، ۶۱۴، ۶۹۸، ۷۶۱، ۸۱۱، ۹۸۸، ۱۰۱۱، ۱۱۱۳

همدم السلطان ۷۳۲، ۱۰۰۸

هنری الس ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴

هنری ولک ۴۳۶، ۴۳۹، ۶۱۳، ۶۶۸، ۸۰۶، ۸۰۷

هوشنگ میرزا ۱۱۲۳

یار محمد خان افغان ۴۹۸، ۶۹۳، ۶۹۴، ۸۲۰، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۶۲، ۸۷۳، ۸۸۵

یافث اوغلان ۱۹

یحیی خان امیر آخورباشی ۶۵۴، ۶۵۵

یحیی میرزا ۵۹۲، ۶۰۱، ۷۹۴، ۸۵۴، ۹۹۴، ۹۹۵، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۳۳

یرملوف ۶۰۲

یسنجی زاده سید عبد الوهاب افندی ۳۲۴، ۳۶۸

یعقوب ۵۴۴، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴

یعقوب خان ۷۶۶

یعقوب میرزا ۱۰۷۳، ۱۱۰۵، ۱۱۲۱

ینارال ارستوف ۶۵۴، ۶۵۹

ینارال الکسندریر ملوف ۴۴۱

ینارال بارت تکین ۳۱۵

ینارال بارون رازن ۸۵۳

ینارال پسقاویچ ۶۲۶، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۹۰، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۸۵۲

ینارال حق ویردوف ۳۴۶

ینارال دالغورکی ۷۱۴، ۷۵۱

ینارال دویچ ۶۴۴، ۶۴۵

ینارال رازن ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۷۰

ینارال ردیشچوف ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۳۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۰۴

ینارال سماندراویچ ۲۸۵، ۲۸۸

ینارال سویدوف ۲۶۴

ینارال شفت ۲۲۶

ینارال کتلروسکی ۳۴۷، ۳۵۰

ینارال کینیاز بخسکوف ۶۱۵

ینارال گداویچ کیج ۲۸۴، ۲۸۸

ینارال گربایدوف ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۶

ینارال لازار ۱۹۳

ینارال مددوف ۶۲۴، ۶۲۵

ینارال مرکز ۳۳۶، ۳۳۸

ینارال منکروف ۶۴۶

ینارال نقری ۴۶۰

ینارال نیالسین ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۰۳

ینارال نیکولای ردیشچوف- ینارال ردیشچوف

ینارال یرملوف ۶۰۰

یوزباشی عبد الرحمن ۷۶۶

یوسف ۱۱۰۵

یوسف پاشا ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵، ۳۱۶

یوسف پاشای صدر اعظم روم ۲۶۲

یوسف پاشای سر عسگر ۲۷۴

یوسف خان بختیاری ۷۹

یوسف خان تاتار ۸۱۶، ۸۱۸

یوسف خان تلیکه سری مازندرانی ۱۰۸۲، ۱۰۸۹

یوسف خان سپهدار ۳۵۸، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۱۲، ۴۸۹، ۵۹۶، ۶۰۶، ۶۹۸

یوسف خان (فرزند ماه بیگم خانم) ۱۱۴۷

یوسف خان گرجی امیر توپخانه ۲۷۳، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۴۹، ۴۱۶، ۴۳۲، ۵۳۵، ۵۶۹، ۶۰۴، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۶۳، ۷۸۸، ۷۹۱، ۸۰۱، ۸۱۷،

یوسف خواجه کاشغری ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۱

یوسف علی خان قرایی ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷

۲. جایها

آباده سورمق ۸۶، ۹۶، ۷۷۰، ۱۰۹۰

آباران ۳۱۳، ۳۱۵، ۶۵۳

آبخاز ۳۶۳

آبخوره ۶۵۵

آبستان ۸۱۱

آب کرون ۷۸۷

آچی چای ۶۶۰

آخال ۴۹۱

آخسقه ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۴، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۴۷

آخشیجان ۵۴۸، ۱۰۳۴

آدینه بازار ۴۶، ۴۸، ۳۶۲، ۶۷۲

آذربایجان ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۵۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۸، ۶۱۱، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۵، ۶۸۲، ۶۹۵، ۷۶۹، ۷۸۳، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۵، ۸۰۹، ۸۱۳، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۵۲، ۸۶۳، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۱، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۱۷، ۹۲۰، ۹۴۰، ۹۵۴، ۹۷۰، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۱۵، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۷، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۷۲، ۱۰۸۹، ۱۱۰۵، ۱۱۳۵، ۱۱۶۳

آرپا چای ۳۶۲

آستارا ۶۷۳

آغری کوچک ۶۷۲

آق اوغلان ۲۲۳، ۲۴۹، ۳۴۷

آق دربند ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۶۲، ۸۹۹

آق دره ۲۲۹

آقری داغ ۶۵۴

آق سرای ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶

آق سو ۳۵۳

آق غلان ۲۲۲

آق قلعه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۳۸

آلان ۶۵۱

ص: ۵۶۱

آلان دشت ۷۵۸

آل عرب ۵۶۱

آمریقا (آمریکا) ۴۳۸

آمل ۱۴، ۲۴، ۴۷۰

آواران ۲۱۱، ۲۸۸

آورزمان ۶۹۸، ۱۱۰۲، ۱۱۰۴

ابدال آباد جام ۳۹۲

ابراهیم آباد ورامین ۲۲

ابرج ۳۸

ابرقوه ۱۵

ابو شهر ۱۵، ۱۴۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۴، ۳۳۳، ۴۰۵، ۶۱۳، ۶۱۴، ۸۴۴

ابیورد ۲۳، ۳۰۷، ۴۹۱، ۶۰۷

اترک ۷۸۹

اتک ۳۸۷، ۴۱۳

احمد بیک لو ۶۲۹

اربیل ۳۴۴

ارجمند ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۵۲

ارجیش ۵۳۸

اردبیل ۱۴، ۴۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۶۲، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۹، ۷۷۲، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۹،

۷۹۱، ۸۵۴، ۹۰۵، ۹۳۸، ۹۷۲، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۴، ۹۸۸، ۹۹۲، ۱۰۱۷، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳، ۱۰۷۲، ۱۰۷۵، ۱۰۸۰، ۱۰۹۸، ۱۱۱۰

اردستان ۹۹۳

اردوباد نخجوان ۶۵۲

اردهال ۱۰۷۸

ارزنه الروم ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵، ۳۱۶، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۱۰۴۳، ۱۰۷۱

ارس ۴۵، ۲۲۳، ۲۵۹، ۶۲۹، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۴

ارض اقدس ۲۳، ۴۱، ۴۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۸، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۷۱، ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۹، ۸۶۱، ۸۶۳، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۵، ۸۹۹، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۷۱، ۱۰۱۳، ۱۰۲۴، ۱۰۸۵، ۱۰۹۴

ارض اقدس رضوی ۳۸۷، ۵۰۳

ارض مقدس ۸۶۰

ارغون بلاغی ۳۳۸

ارکوان ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۷۷۹، ۷۸۰

ارک همایون ۲۷۲، ۱۲۰

ارمن ۴۲، ۱۸۳، ۷۷۵، ۹۹۵، ۱۰۴۳، ۱۰۹۰، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴

ارمنیه ۵۳۷، ۵۳۸

اروپا ۸۵۳

اروسیه ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۶۸۰

ارومی ۱۴، ۸۳، ۶۶۱، ۶۶۴، ۱۰۳۲، ۱۰۶۳، ۱۰۸۹

ارومیه ۲۶، ۸۱، ۲۳۱، ۴۳۳، ۶۶۱، ۶۹۰، ۶۹۱، ۹۹۱، ۹۹۴، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۵۶

اورنق ۶۴۷

ازّاج ۱۵۷

اژدر کوه ۶۰۸

اسپید جرد ۴۹۴، ۴۹۵

استاد جزوه ۴۹۴، ۴۹۵

استرآباد ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۶۶، ۱۷۶، ۲۷۲، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۸،

۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۷۰، ۶۲۶، ۶۴۲، ۶۴۳، ۸۲۱، ۸۳۲، ۸۷۲، ۹۳۸، ۹۷۵

اسفرار ۲۶۶

اسفراین ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۴، ۴۱۳، ۴۸۶

اسفندآباد ۵۶۶

اسکاتلاند ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۶۶۸

اسکندرآباد ۸۳۴

اسلامبول ۲۷۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۵۷، ۳۷۷، ۳۹۸، ۴۷۷، ۵۲۰، ۹۹۲

اشترک ۶۵۳، ۶۵۴

اشتهارد ساوجبلاغ قزوین ۱۶۱

اشرف ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۲۶، ۴۷۰، ۷۲۳

اشنو ۳۷

اصطخر فارس ۲۷۲

اصفهان ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۷۸، ۹۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۴۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۷۶، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۲۱، ۶۴۳، ۶۵۶، ۶۹۰، ۷۱۶، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۷۴، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۴۴، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۷۲، ۸۸۹، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۳۱، ۹۸۲، ۱۰۰۱، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۵، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴، ۱۰۹۷، ۱۱۳۴، ۱۱۴۷، ۱۱۶۱

اصفهانک ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹

اصلاندوز ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۷۱

افریقا ۴۳۸

افغان ۱۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۲، ۱۹۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۰، ۹۰۸، ۱۰۸۷

افلاق ۴۶۰

اقلید ۷۳۷

البرز کوه ۹۷۲

الپاق ۵۶۰

الشکرد ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۶۰

الشکرد ۵۳۴

النجق ۶۵۱، ۶۵۶

امامزاده قاسم ۱۰۴۴

امیرآباد ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۳۳، ۸۴۲

اندخود ۲۶۶

انزلی ۳۶، ۲۲۷، ۲۳۶، ۳۶۲، ۶۴۳، ۷۸۰، ۹۳۸

انگریز ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۸۳، ۶۱۳، ۶۱۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۹۷، ۷۶۵، ۷۶۷، ۸۰۶، ۸۶۹، ۸۷۹، ۸۸۶، ۸۹۵، ۹۰۷، ۹۳۳، ۹۳۸، ۹۷۲، ۱۰۴۴، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰

انگلتره ۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۷۷، ۵۲۰، ۸۷۹، ۸۸۰، ۹۰۷

انگلستان ۱۲۹

انگلیس ۱۲۴

اواچق ۵۶۰، ۵۶۱

اوجارود ۶۱۹

اوجان ۲۲۸، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۷۰

اوچ کلیسا (اوچ کلیسیا) ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹، ۴۴۱، ۴۸۷، ۶۰۲، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴

اورگنج ۷۷۶

اوزبکیه ۲۰

اولنگ یاقوتی ۸۱۶

اهر ۲۲۲، ۶۲۳

اهواز ۷۴۲

ایتالیا ۲۴۵، ۵۰۱

ایران ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۵، ۴۷، ۵۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶، ۵۰۱، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۶۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۱، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۴۳، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۶۷، ۷۷۴، ۷۷۹، ۷۹۶، ۸۰۸، ۸۳۸، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۵۳، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۷، ۸۹۳، ۹۰۰، ۹۰۳، ۹۲۲، ۹۲۷، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۵، ۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۸، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۷۴، ۹۹۹، ۱۰۰۵، ۱۰۲۶، ۱۰۳۶، ۱۰۴۵، ۱۰۴۹، ۱۰۶۱، ۱۰۹۹، ۱۱۱۵، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳

ایرلانده ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱

ایروان ۱۴، ۲۰، ۴۸، ۶۱، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۶۲، ۴۵۶، ۴۸۷، ۵۲۱، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۱۹، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۱۷، ۷۲۷، ۱۰۸۵، ۱۱۰۹

ایشک میدان ۳۶۲

ایله ۳۵۳

ایلی سابط بول ۳۶۳

بابا قدرت ۳۷۱، ۷۹۹

باختر ۲۱۷

باخرز ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۷۱۹، ۷۶۶، ۸۳۳، ۸۳۵

بادغیس ۶۳۲، ۹۴۱

بادغیسات ۲۶۶، ۴۴۹

بادکوبه ۱۴، ۳۶، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۸، ۳۱۵، ۳۶۳

بارفروش ۱۴، ۳۴

بازار ۳۳۴

باسمنج ۶۶۰، ۶۶۲

باش آباران ۶۱۹

باشاچق ۳۰۸

باشت ۷۴۵

باشقلان ۵۶۹، ۵۷۰

باغ ۸۰۳، ۸۰۵

باغ ارم ۱۰۶۹

باغ دلگشا ۷۳۷، ۸۱۳

باغ سعادت آباد ۷۸، ۷۹، ۱۵۵، ۷۳۶، ۹۱۴، ۱۱۴۷

باغ شاه ۶۳۲، ۸۱۱، ۹۸۷

باغ مبارکه نگارستان ۳۵۲

باغ نظر ۶۸۴، ۸۵۰، ۸۵۲، ۱۰۹۳

باغ نگارستان ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۹۳، ۵۹۲، ۵۹۶، ۷۹۴، ۸۶۴، ۸۷۱، ۹۰۳، ۹۱۳

باغ نو ۱۰۶۸، ۱۰۶۹

باغ هزار جریب ۹۲۰

بافق ۷۹۱، ۸۱۴

بافق یزد ۷۵

بالغلو ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۱۲، ۶۱۹

بالکفد ۱۴۷

بالهارود ۶۷۲

بام ۴۸۶، ۴۸۸، ۸۲۴

بام جهان ارغیان ۱۰۶

مهربان ۶۵۵

بایدوف ۲۶۴

بایزید ۹۸، ۱۱۴، ۲۰۰، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۶۴، ۵۲۱، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۶۲

بایندر لوی شوره گل ۲۷۴

بحر الارم بارفروش (عمارت) ۴۷۰

بحر العجم (خلیج فارس) ۴۰۳

بحر خزر ۱۳، ۶۷۲

بحر رینو ۲۴۵

بحر سفید روم ۲۴۵

بحر عمان ۱۴، ۱۵، ۱۲۹، ۲۹۱، ۴۶۹، ۵۴۷، ۶۹۷، ۹۵۶، ۱۰۰۹

بحر محیط ۳۳۲

بحرین ۱۵، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۶۹

بحیره ۲۵۴

بخارا ۱۱۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۷۵، ۴۰۰، ۴۶۴، ۸۶۷

بدخشان ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۹، ۹۵۷

بدرائی ۵۶۷

بدشت ۹۹۲

برازیل ۳۳۲

برج نوش ۸۶۴

برسن ۸۳۵

برّ عمان ۱۰۲۲

برگشاط ۳۳۵

برمک ۶۲۳

بروجرد ۱۴، ۸۰، ۸۲، ۱۵۷، ۲۹۹، ۳۵۶، ۴۸۵، ۶۶۳، ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۸۲، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۶۹، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۸۱، ۹۹۶، ۱۰۴۰، ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۹۶

بزچلو ۲۷۳، ۳۰۵

بزونجرد ۱۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۹، ۶۹۳، ۸۱۵، ۸۴۲

بزونجرد ۴۸۵

بست ۱۵، ۷۴۵ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۲۰۹ ۲. جایها ..... ص : ۱۲۰۵

بستک ۳۰۹

بسطام ۱۴، ۳۴، ۱۱۳، ۱۳۸، ۲۹۹، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۹۷، ۵۷۷، ۸۷۳، ۸۷۹، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۷۶، ۹۷۹، ۹۹۲، ۱۰۴۱

بصره ۱۵، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۱۷۰، ۱۹۷، ۲۵۲، ۵۴۷

بعقوبه ۲۵۳

بغداد ۶۵، ۷۷، ۱۵۷، ۱۷۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۴۳، ۷۵۲، ۹۷۴، ۱۰۷۴

بغداد ۱۴، ۵۰۵

بغداد کردستان ۵۸۷

بغدان ۴۶۰

بقعه امام زاده سیّد علاء الدین حسین ۸۹۰

بقعه حافظیه ۵۲

بقعه حضرت امامزاده زید بن یحیی ۴۰

بقعه حضرت عباس ۱۰۱

بقعه شاه رضا ۱۱۳۵

بقعه قیدار ۳۳۸

بقعه ملا حسین کاشفی ۵۰۷

بقعه متبرّکه جناب سیّد امیر احمد بن امام الهمام موسی [بن] جعفر علیهم السلام- ۱۰۶۸

بلارود ۷۴۷، ۷۴۹

بلباس ۳۳۰

بلخ ۱۴، ۴۶۴، ۷۴۳، ۴۶۴، ۷۵۲، ۷۶۶، ۷۷۶، ۹۷۴

بلوچستان ۳۸، ۲۱۹، ۲۷۶، ۴۷۹، ۴۹۹، ۶۰۵، ۶۹۶، ۷۶۷، ۷۹۳، ۱۰۲۲، ۱۰۸۷

بلیس ۵۳۸

بم ۱۵، ۳۸، ۲۱۹، ۶۸۱، ۶۸۴، ۸۴۵، ۸۴۸

بمبئی ۱۹۸، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۵۵، ۶۱۳

بنادر ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۵۵، ۹۱۲

بندپی ۳۴، ۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۷۲۱، ۷۲۳، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳

بندر انزلی ۱۴

بندر بمبئی ۷۶۷، ۷۶۹

بندر ریگ ۳۷، ۳۸

بندر عباسی ۱۵، ۱۲۸، ۲۷۷

بندر مغویه فارس ۵۶۹

بندر مرو ۲۱۴، ۲۸۰

بوانات ۸۶، ۸۴۸

بوشهر ۱۲۹

بولانلوق ۵۳۷

بومهن ۱۱۶۴

بهاآباد ۷۹۱

بهبهان ۱۵، ۹۷، ۷۴۲، ۷۴۵

بهرام ۷۴۳

بیابانک ۷۹۳

بیاضی (باغ) ۸۰۳

بیت الله الحرام ۱۱۹، ۳۰۰، ۴۵۵، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۷۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۹۲۴، ۹۹۳، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۴۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۷

بیت المقدس ۱۰۳۸

بیرجند ۱۴

بیوک کندی ۳۰۳

پاریس ۱۸۹، ۲۴۵، ۲۹۳

پاشاچق ۳۱۷

پاکدشت ورامین ۱۰۱۸

پرتگیز ۱۲۸، ۳۳۲

پرنی تاز ۵۲۹

پروس ۴۳۷

پسرک ۳۵۶

پسرک فندرسک ۴۲۰

پشت ساری طالش ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰

پشتکوه ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۸۱

پشت کوه مقری ۳۶۲

پشنگ ۴۵۲

پطربورغ ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۳۱۷، ۳۸۶، ۴۳۶، ۴۳۸، ۶۱۵، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۴

پطرزبورغ ۶۹۱

پل ابریشم ۱۱۲

پل انجیل ۴۴۸

پل خاتون ۷۸۱، ۸۲۸

پل خدا آفرین ۲۲۲، ۶۴۴، ۶۴۵

پل دلّاک قم ۳۹

پلشت ۱۰۴۸، ۱۰۱۸

پل مالان ۳۹۳

پل نقره ۳۲۸، ۳۹۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۸۷۵

پناه آباد شوشی ۲۲۳

پنبک ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۶۱۷

پنجاب ۲۷۷، ۶۹۶، ۹۰۸

پیربازار ۲۲۷

پیر شهباز ۴۸۸

پیشاور ۷۳، ۴۹۸، ۴۹۹، ۶۹۶، ۹۰۸، ۹۴۱

تاتار ۱۸۸

تاتارستان ۴۰۰

تالین ۲۲۶

تالین قلعه ۲۴۰

تبادگان ۷۵۷، ۷۵۸

تبریز ۱۴، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۸، ۴۵۶، ۵۲۴، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۴، ۶۰۲، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۳۰، ۶۴۶، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۷۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۶، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۸۰، ۹۳۳، ۹۳۸، ۹۸۸، ۱۰۴۵، ۱۰۶۵، ۱۰۶۷، ۱۰۷۵، ۱۰۸۰، ۱۰۹۱، ۱۱۰۵، ۱۱۱۰

تپه اصلاندوز ۳۴۸

تخت پولاد ۹۱۵، ۹۲۱

تخت طاووس ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶

تخت قاجار شیراز ۱۰۱

تربت ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۰، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۸، ۸۰۰، ۸۰۵، ۸۱۵، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶

تربت حیدریه ۱۴، ۱۶۳، ۳۷۱، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۹۳، ۷۲۰، ۸۰۳، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۷، ۸۳۹، ۹۰۷، ۱۰۸۵

تربت شیخ جام ۴۲۸، ۴۴۷، ۵۱۶

ترشیز ۱۴، ۱۶۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۷، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۸۴، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۱۳، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۶۷، ۹۰۰، ۹۹۲، ۱۰۹۳، ۱۱۳۸

ترکستان ۳۵۳، ۵۵۳، ۷۸۱، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۸۷، ۸۹۸، ۱۰۸۷

ترکمان ۴۹۲، ۵۲۹

ترکمان چای ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۶، ۶۸۱، ۷۰۰

ترکمانیه ۴۹۰

تفرش ۲۷۳

تفلیس ۱۴، ۲۶، ۴۰، ۴۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۳۶، ۳۵۹، ۴۰۴، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۷۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۹، ۲۸۹، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۸، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۷۵، ۷۸۰، ۸۵۳، ۱۰۰۴، ۱۰۴۹

تکّه ۳۰۷

تل بنگیان ۴۴۷، ۴۴۸

تله ۱۹۳

تنکابن ۱۴

تنگقوت ۱۹

توپراق قلعه ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴

توران ۵۱، ۶۹، ۷۱، ۳۷۷، ۴۶۶، ۷۵۰، ۷۹۶، ۸۳۱، ۸۷۷، ۹۴۱

توران نشین ۸۰۵

توره ۵۶۱

تون ۱۴، ۴۴۷، ۴۹۰، ۷۲۰، ۷۹۹

تویسرکان ۱۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۶۲۳، ۶۶۳، ۷۶۱، ۷۹۲، ۹۵۲، ۹۸۳، ۱۰۳۸، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶

تویسرکان عراق ۱۱۰۱

تیج ۱۵

جاپلق ۲۹۹، ۳۵۶، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۶۹

جاجرم ۱۴، ۱۰۶، ۲۹۹، ۳۵۶، ۴۸۶، ۴۱۳

جاجرود ۱۵۲

جار ۱۹۳

جام ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۹، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۱، ۶۳۳، ۷۱۹، ۷۶۶، ۸۲۵، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۵

ص: ۵۶۷

جامیش وان ۳۰۷، ۳۵۰

جبال بختیاری ۳۶

جبرئیل لو ۲۲۲

جرفادقان ۱۴، ۱۰۶۷

جز ۷۳۶

جزایرات ۱۲۶

جزیره سانتالینا ۴۳۸

جزیره قشم ۳۷۸

جزیره هرموز ۱۵

جستان ۵۶۷

جغتو ۶۶۱

جلال آباد ۴۹۸

جلفای اصفهان ۳۵۱

جندق ۲۱۶، ۷۸۵، ۷۹۳

جوزقان ۵۹۳

جوشقان ۷۹۴، ۹۱۴، ۱۰۶۷

جولکای ایروان ۲۳۰

جوین ۱۴، ۵۳۰

جهان ارغیان ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۷۲، ۳۸۷، ۴۴۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۸۲۴

جهانگیریه ۳۰۹

جهرم ۱۵، ۸۷۶

جی ۸۹۸

جیحون ۵۴۹

چارمحال ۱۰۵، ۷۳۱، ۷۸۳

چالدران ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۶۰

چاله سپاه ۹۰

چچن ۶۲۸

چخور سعد ۱۱۶، ۶۱۹

چشمه شاپور ۷۴۲

چشمه شاهی ۶۵۵

چشمه علی دامغان ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۷۶، ۴۹۷

چشمه علی ری ۱۱۳، ۸۷۶

چشمه گاماسا (گاماساب) ۸۱۱

چکیر ۶۷۲

چلدو ۳۴۷

چمن آس پاس فارس ۳۸

چمن ارزمین ۸۳

چمن اوجان ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۵۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۷۹۵، ۱۰۴۵

چمن اهر ۶۲۸

چمن بیجین ۵۶۶

چمن پارسیج ۵۶۶

چمن پچقین ۴۵۷

چمن پرنی تاز ۴۵۳

چمن پرنی تاز غوریان ۶۳۲

چمن خوش ییلاق ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۱

چمن دلاویز ۸۱۶

چمن دهکرد ۷۸۴

چمن رادکان ۱۶۳، ۱۶۴

چمن سامان ارخی ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۵۸

چمن سراب ۳۰۸

چمن سلطان چوق ۳۹۳

چمن سلطانیه ۴۵، ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۵، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۱۴، ۶۱۸

چمن سنگباران (گلباران) ۷۸۴

چمن سنگ بست ۶۳۲

چمن صاین قلعه خمسه ۴۵۷

چمن فیروز کوه ۳۸۹، ۳۹۰

چمن قبله ۶۴۷، ۶۴۹

چمن قرخ بلاغ ۲۰۴

چمن قنقراولنگ ۴۵۵

چمن قهقهه ۸۱۶

چمن قهیز ۷۸۳، ۷۸۴

چمن کالپوش ۱۳۸، ۱۷۶، ۳۵۶، ۳۸۸، ۳۹۵، ۸۷۳

چمن کردان ۷۹۲

چمن کمال آباد شهریار (کرج) ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۳۱

چمن کمره ۱۵۷، ۷۸۲، ۷۹۲، ۸۱۰

چمن گلباران ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۷

چمن گلستان قراباغ ۳۶۰

چمن گندمان ۳۶، ۳۷، ۱۰۵، ۷۷۴

چمن گوران ۳۴

چمن گوگچه ۳۰۵

چمن لار ۱۵۳

چمن مرند ۶۵۱

چمن مهربان ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۵

چمن میدان چوق ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۸۶، ۵۰۹

چمن نمکه ۱۳۵، ۳۹۱، ۳۹۲

چمن هفت چشمه ۸۳۳

چمن یام ۱۱۴

چناران ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۷۹، ۳۷۱، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۱۹

چناره راه دار ۷۴۲

چناشک ۴۲۰

چناقچی ۲۲۳، ۶۲۰، ۶۲۱

چندر ۳۵۸، ۵۳۰

چوبین (دولت آباد) ۶۹۸، ۹۸۳

چورس ۲۸۵، ۲۸۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶

چوق باش ۳۶۳

چولان ۲۳۱

چهار باغ ۳۷۲

چهارده کلاته دامغان ۸۸

چهار دیوار قندهار ۴۹۹

چهار محال اصفهان ۷۹، ۹۶، ۷۲۰، ۷۷۴، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۹۴، ۹۲۰

چهری ۵۳۴

چیچکتو ۲۶۶

چین ۵۲۷، ۱۱۵۳، ۸۷۷

حاجی بیک ۵۶۱

حاجی ترخان ۳۵، ۳۳۹، ۴۵۶، ۱۱۶۲

حاجی حمزه لو ۳۴۹

حاجی قرا ۳۱۹

حجاز ۲۷۶، ۱۰۷۴، ۸۳۶

حر ۷۹

حرم محترم رسول کرام (ص) ۱۰۴۷

حرمین شریفین ۵۲۳

حریر ۳۲۹، ۳۳۱، ۸۰۹، ۹۷۰

حسینیّه ۷۴۷

حصار (فلک الافلاک) ۸۱۱

حضرت معصومه (س) ۱۳۹، ۳۰۸

حکاری ۵۶۹، ۵۷۰

حلب ۱۸، ۳۴۴، ۵۲۳

حماملو ۳۰۳، ۳۰۴

حمّام معمارباشی ۸۲۵

حمزه چمنی ۶۲۰

حوض بلور ۵۱۵

حویزه ۱۵

حیدرآباد ۲۷۷، ۷۶۸

حیدری خانه شیراز ۱۴۷

خار ۵۳

خاک علی ۵۸

خالباز ۵۶۴

خامور ۵۳۶

خان باغی گنجه ۶۲۲

خانشین ۲۴۹

خانقین عرب ۳۴۵، ۵۷۶

خانلق ۷۳۶

خان نشین طالش ۳۶۲

خاور ۱۶۶، ۴۷۵

خاوه ۸۱۲

خبوشان ۱۴، ۲۴، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۶۴، ۳۷۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۲۷، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۷، ۷۶۵، ۷۸۱، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۵، ۸۱۳، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۳، ۸۳۶، ۸۵۰، ۸۷۳، ۱۰۹۱

ختای ۳۵۳، ۳۵۴، ۸۴۰، ۱۰۲۲، ۱۰۸۷

ختلان ۲۶۶

ختن ۳۵۳

خراس ۳۰۷

خراسان ۱۴، ۱۶، ۲۳، ۲۶، ۳۵، ۴۱، ۴۲، ۷۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۵۹، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۳۵، ۷۵۷، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۸، ۸۲۶، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳،

۸۴۶، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۰۵، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۴۰، ۹۵۴، ۹۷۰، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۳، ۹۹۰، ۹۹۲، ۶۶۴، ۱۰۲۷، ۱۰۳۲، ۱۰۳۸، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۲۲، ۱۱۳۵، ۱۱۳۷

خراسکان ۷۸

خرّم آباد ۲۵۲، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۱۱، ۸۱۳، ۱۰۶۷، ۱۰۷۴، ۱۰۷۶

خرم آباد فیلی ۱۵، ۵۴۴، ۸۱۱

خزانه حضرت معصومه [س] ۱۱۵۵

خزر ۶۷۳، ۶۷۸

خط استوا ۱۳، ۲۷۵

خفرک ۸۷۶

خلجستان ۸۸۷

خلخال ۱۴، ۶۶۳، ۷۸۰، ۸۵۴

خلطآباد ۶۸۶

خلوت سرپوشیده (عمارت) ۱۰۰۱

خمسه عراق ۱۶، ۵۷، ۲۲۶، ۲۴۸، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۳۰، ۵۶۶، ۶۱۱، ۶۲۹، ۶۶۳، ۷۳۵، ۸۳۰، ۸۲۸، ۸۷۲، ۹۲۰، ۹۸۵، ۱۰۰۰، ۱۰۲۳، ۱۱۳۷، ۱۱۵۸

خنزیریک ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴

ص: ۵۷۰

خنوش ۵۳۸

خوئی ۵۶۳

خواجه ربیع ۷۱۹

خوار ۴۹۷، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۹۶

خوارزم ۱۱۹، ۳۷۵، ۴۰۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۳، ۵۷۱، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۳، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۲۶، ۸۳۶، ۸۶۰، ۸۷۹

خواف ۴۲۸، ۵۱۷

خوانسار ۱۵، ۷۸۳، ۱۰۶۷، ۱۰۷۳، ۱۱۰۶

خوانین ۴۱۳

خورنق ۱۰۱۰

خوره شاپور ۷۴۶

خوزستان ۱۴، ۱۵، ۷۰، ۱۳۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۴۱۲، ۶۶۳، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۶۰، ۷۶۲، ۸۱۰، ۹۱۷، ۹۷۴، ۹۸۱، ۱۰۶۲، ۱۰۷۶، ۱۰۹۶

خوش ییلاق ۴۰۹، ۴۱۳، ۵۲۵

خوقند ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۰

خوک نخجوان ۶۵۳، ۶۵۵

خوی ۱۴، ۴۸، ۵۶، ۶۱، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۱۰، ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۹، ۶۱۸، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۹۰، ۶۹۱، ۸۶۸، ۸۹۸، ۱۰۴۶، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۹۷، ۱۱۵۳

خیرآباد ۷۴۵

خیرپور ۲۷۶

خیوه ۳۷۵، ۴۲۱، ۷۶۵

دارابجرد ۱۵، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۷۶، ۱۰۹۱، ۱۱۵۷

دار الارشاد اردبیل ۵۰۱، ۶۲۳

دار الارشاد بخارا ۲۱۳

دار الامان کرمان ۷۶، ۹۳، ۶۰۳

دار الایمان قم ۵۶، ۱۰۰، ۱۵۸، ۳۰۰، ۵۱۱، ۵۸۴

دار الخلافه طهران ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۷۸، ۸۱، ۸۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۷۵، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۶۱، ۴۷۰، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۰۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۱

دار الخلافه مقدس– دار الخلافه طهران

دار الدّوله کرمانشاهان ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۲۶، ۴۳۳، ۵۲۷، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۷۵، ۵۷۶

دار السرور بروجرد ۵۶۸

دار السلام بغداد ۱۰۶، ۱۶۹، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۷، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۴، ۴۰۴، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۷۵

دار السلام شیراز ۴۰۷

دار السلطنه اسلامبول ۳۱۶

دار السلطنه اصفهان ۲۲، ۳۳، ۳۷، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۳، ۲۴۴، ۲۹۳، ۳۱۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۵۱۹، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱

دار السلطنه تبریز ۳۷، ۶۱، ۳۱۳، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۸۰، ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۸

دار السلطنه قزوین ۲۷، ۴۸، ۵۶، ۵۹، ۸۵، ۱۰۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۶۱، ۳۷۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۹۲، ۶۰۱

دار السلطنه لندن ۳۰۰، ۳۱۴

دار السلطنه هرات ۱۷۲

دار العباده یزد ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۱۸، ۳۹۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۷۲

دار العلم شیراز ۱۹، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۲، ۷۰، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۰۱، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۸۵، ۴۶۹، ۵۳۲، ۵۴۷، ۵۹۲، ۶۳۳

دار القرار قندهار ۷۳، ۲۱۵

دار المرز طبرستان ۳۵۶، ۳۸۹، ۵۳۰، ۶۰۳، ۱۰۳۷، ۱۰۷۸

دار المرز طبرستانات ۱۴۹، ۴۰۵، ۱۱۳۵

دار المرز مازندران ۳۹۲، ۴۷۰، ۱۰۱۶، ۱۰۳۷، ۱۰۵۲، ۱۱۳۸، ۱۱۵۷

دار الملک اسلامبول ۴۰۴، ۵۲۴، ۵۳۹

دار الملک ایران ۶۱۳

دار الملک ری ۶۰۱

دار الملک لندن ۳۳۲، ۵۲۰، ۶۱۳

دار المؤمنین کاشان ۲۷۵، ۳۱۹، ۵۱۱

داغستان ۱۳، ۴۰، ۶۲، ۸۷، ۱۹۱، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۶۳، ۴۳۹، ۶۰۲، ۶۲۸

داغستانات ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۵۸

دامان کوه ۲۱۰

دامغان ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۱۳، ۲۷۲، ۳۱۳، ۴۲۰، ۴۴۵، ۴۸۱، ۵۱۶، ۶۱۰، ۶۲۹، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۸۵، ۷۸۸، ۸۳۰، ۸۳۵

دانمارق (دانمارک) ۴۳۷

دجله ۱۳، ۷۴۳، ۷۴۶

دخمه کیخسرو ۱۷

درب عراق ۴۴۸

درب قندهار ۴۴۸

درب قوطی چای ۴۴۸

دربند ۱۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۸، ۳۱۵، ۳۶۳

درجزین ۱۴، ۸۹

درعیّه ۱۶۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۵۲۴

دروازه خواجو ۹۲۲

دروازه درب خوش ۴۴۸

دروازه طوقچی ۹۲۲

دروازه عبد العظیم ۱۲۱

دروازه عراق ۱۲۰، ۳۳۴، ۷۰۱

دروازه کازرون شیراز ۸۹۱

دروازه مشهد ۴۸۹

دره بام ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲

دره جز ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۴، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۸، ۸۴۲، ۹۰۶

دره چچک ۶۲۰

دره دزگرگر ۶۵۸

دریای بصره ۱۴

دریای خزر ۱۴، ۳۵، ۲۲۶، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۶۳، ۶۴۲، ۶۷۶

دریای سانت جارج ۱۲۵

دریای سند ۲۷۷

دریای محیط ۴۳۸

دریای نارث حیل ۱۲۵

دریای هند ۱۵

دریای هندوستان ۱۳، ۲۷۵

دزفول ۱۵، ۸۷، ۹۱۲

دز میزان ۴۳۳، ۴۳۴

دشت ۱۰۸۰

دشت اتک ۴۱۹، ۷۶۵

دشت ارژن ۷۴۲

دشت ترکمان ۲۴، ۶۶، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۸۹، ۴۶۳، ۸۰۶، ۹۹۲، ۱۰۸۰

دشت تکه ۲۲۷

دشت خزر ۶۴۲

دشت خوارزم ۴۶۳، ۵۲۹

دشتستانات ۳۷، ۸۴۴

دشت قبچاق ۱۷۵، ۲۱۳، ۳۷۵

دشت کربلا ۱۵۲، ۳۵۰

دشت گرگان ۲۱، ۶۶، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۹۵، ۴۲۰، ۶۴۳

دکن ۱۲۹

دلف آباد ۴۱۱

دلوباش ۵۶۲

دلو عباس ۳۴۴، ۵۴۳

دماوند ۱۴، ۹۷، ۱۵۲، ۸۵۵، ۱۱۲۰

دنبلی (روستا) ۱۱۶

دوداغ ۲۱۱

دوگنبدان ۷۴۵

دولاب ۴۸، ۱۰۶، ۹۰۲

دولت آباد کزاز ۱۱۴۷

دولت آباد ملایر ۷۹۲، ۹۸۳

دولت آباد هرات ۴۲۷

دهخوارقان ۶۲۸، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۱۴

دهکرد ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۹۰، ۷۹۴

دیار افغان ۱۳۷

دیاربکر ۲۰، ۵۳۷، ۵۴۱

دیار نجد ۵۲۳

دیاوین ۵۳۸، ۵۶۱

دیرجات ۱۲۸

دیرکاج ۷۳۶

دیزج ۴۵۷

دیلم ۷۰۳

ذرنج ۱۵

ذلف آباد ۴۱۱، ۴۱۲

رادکان ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۴۴، ۷۱۷، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۱۹، ۸۲۰

راز ۴۹۴، ۴۹۵

راس الحد بابان ۳۲۹

رامهرمز ۱۵، ۷۴۶، ۹۱۲

راور ۷۷۰، ۷۹۰

راهبر ۱۰۴۲

رباط سفید ۶۹۳، ۶۹۴

رباط شمس ۶۸۳

رباط شمس ۸۵۰

رباط کافر قلعه ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۸۸۵

رباط کوسویه ۴۸۳

رحمت آباد ۶۶۱

رشت ۱۴، ۳۵، ۴۸، ۶۲، ۱۴۰، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۵۱۹

رفسنجان ۱۰۰۶

رواندوز ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰

رود ارس ۲۲۹، ۲۵۷، ۳۱۳، ۳۴۷، ۳۶۲، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۴، ۷۸۶، ۷۸۹

رود انجیل ۴۴۸

رود پرس ۱۸۹

رود جیحون ۱۳، ۲۰، ۷۶۶، ۷۸۹، ۸۴۲، ۸۶۲

رودخانه اتک ۲۴، ۲۸

رودخانه بالهارود ۶۷۲

رودخانه تتر ۲۲۸، ۲۲۹

رودخانه توید ۱۲۵

رودخانه جاجرود ۱۳۹، ۵۷۹

رودخانه زنگی ۲۰۰

رودخانه زیوه ۳۶۱، ۳۶۷

رودخانه سیروان ۳۳۰

رودخانه طویله شامی ۶۲۳

رودخانه قراسوی ۶۷۲

رودخانه کپنک چای ۳۶۲

رودخانه کر ۴۵، ۲۳۷، ۳۱۵

رودخانه کرج ۳۴۲، ۵۷۹، ۹۹۹

رودخانه حمزه چمن ۳۶۲

رودخانه خیرآباد ۷۴۵

رودخانه سند ۹۰۸

رود دجله ۳۴۵

رود زنگی ۶۴۵

رود سیروان ۲۵۳

رودشت اصفهان ۳۶

رود طژن ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۰۷، ۴۷۵، ۷۵۷

رود گرگان ۲۴، ۲۸، ۳۹، ۱۷۶، ۳۵۶، ۳۶۹

رود مرغاب ۴۴۹

رود هری ۴۸۳

روس ۱۳، ۱۸، ۳۵، ۱۸۶، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۴۱، ۴۶۵، ۴۷۶، ۵۱۳، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۲، ۶۲۵، ۶۳۰، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۲۴، ۷۴۰، ۷۷۰، ۷۷۹، ۸۵۳، ۸۶۹، ۸۸۶، ۹۰۰، ۹۰۵، ۹۳۲، ۹۳۸، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۵، ۱۰۳۷، ۱۱۰۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴

روسیه ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۱، ۴۰۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۵۰۱، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۶۱، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۴۰، ۷۵۱، ۸۴۱، ۸۵۲، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۸۶، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۴، ۹۱۱، ۹۱۷، ۹۳۸، ۹۵۳، ۹۶۶، ۹۷۰، ۹۸۶، ۹۹۲، ۹۷۰، ۱۰۶۶، ۱۱۵۹

روضه مطهره حضرت رضا علیه التحیه والثناء ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۷۹، ۵۲۹، ۱۰۱۸

روضه مطهره حضرت معصومه- روضه مطهره بضعه احمدی

روضه [حضرت] عبد العظیم ۸۷۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۶

روضه مطّهره بضعه جناب احمدی ۵۱۱، ۷۸۲

روم ۱۸، ۱۱۶، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۶۸، ۳۷۷، ۴۰۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۴۵، ۸۰۸، ۸۴۰، ۸۷۷، ۸۸۷، ۹۰۵، ۹۱۸، ۹۳۲، ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۵، ۹۹۲، ۹۹۹، ۱۰۱۰، ۱۰۴۳، ۱۰۶۲، ۱۰۷۱، ۱۰۸۴، ۱۱۰۰

رومیه ۱۰۷۶

رونه ۳۰۷

رویین دژ ۱۰۷۹

ری ۲۰، ۲۲، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۷۷، ۲۱۲، ۲۳۳، ۵۱۱، ۶۰۱، ۶۱۰، ۶۶۴، ۷۱۷، ۷۵۲، ۷۸۲، ۸۷۶، ۸۹۸، ۸۹۹، ۱۰۱۰، ۱۰۵۶، ۱۱۱۵، ۱۱۴۲

ریجزو ۳۳۲

زابلستان ۱۴، ۱۵، ۱۸۴، ۲۱۷، ۱۰۲۱

زاوه ۸۳۳، ۸۳۴

زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم ۵۳، ۶۴

زاینده رود ۹۱۹

زحلش ۱۹۲

زرباطیه ۵۶۷

زردکوه بختیاری ۷۸۷

زرقان ۸۹۸

زرند ۱۵، ۲۸۹

زگم ۲۳۰

زگن ۳۰۵

زنجان ۱۴، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۳۲۶، ۴۰۶، ۴۴۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶، ۷۷۲

زنده رود ۷۸۷

زنگ ۸۷۷

زنگ زور ۵۳۶

زنگی ۷۸۶

زور آباد ۴۲۸، ۶۲۲

زوند ۶۷۳

زهاب ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۵، ۵۰۵، ۹۷۰

زیار ۱۵۰

سارواصلان ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹

ساروق ۹۰، ۹۱

ساری ۲۴، ۲۶، ۳۵، ۱۷۶، ۴۷۰، ۱۰۷۹

ساری قمش ۶۷۲

ساکن جزایر (خلیج) فارس ۳۷۸

سالیان ۲۵۸، ۳۰۶، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۵۱، ۶۵۲، ۹۳۸

سامان پنج فال ۴۶۹

ساواشی فیروزکوه ۴۱۵

ساوجبلاغ ۶۰۱، ۸۰۹

ساوجبلاغ قزوین ۹۹۸

ساوجبلاغ مکری ۳۳۰

ساور ۴۸۴

ساوه ۲۸۹، ۴۱۲، ۴۶۵، ۶۵۱، ۶۶۳، ۷۷۲، ۸۸۷، ۹۰۶

سبزار ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۶۳۱، ۸۰۳، ۹۴۲

سبزاره ۱۴، ۴۴۸

سبزاری ۴۸۱

سبز میدان ۸۹۶

سبزوار ۱۴، ۲۶، ۷۳، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۴۲۲، ۵۳۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۶۴، ۱۰۶۶

سجاس رود خمسه ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۶

سجستان ۱۴، ۱۵

سد دولت ۷۴۶

سدره ۳۶۲

سدیر ۱۰۱۰

سراب ۵۶، ۵۹، ۸۰، ۸۱، ۲۱۴، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۶۵۳، ۶۵۵، ۷۴۳

سراب بهرام ۷۴۳

سراسکند هشترود ۶۷۰

سربنده ۲۷۳

سرجام خواف ۴۲۶، ۶۰۷، ۸۳۵

سرچشمه بادغیس ۶۳۲

سرچم ۳۵۹

سرخس ۲۲۷، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۳۳، ۷۶۶، ۷۸۱، ۸۲۱، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۴۲، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۱۰۷۶

سردارآباد ۶۴۴، ۶۵۵، ۶۵۷

سردارآباد ایروان ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۵، ۶۵۶

سردسیرات کرمان ۸۴۵

سردشت ۳۲۹، ۳۳۰

سرشکی ۲۵۸

سرّمن رای ۵۴۳

سرنخجوان ۲۸۵

سرنطنز ۱۵۷

سروستان ۸۴۶

سرولایت ۷۹۷، ۸۲۴

سعادت آباد ۹۲۰

سفید ۷۴۳

سلدوز ۵۵، ۸۳، ۳۳۸، ۶۶۱

سلطان آباد ترشیز ۳۰۲، ۴۲۵، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳

سلطان آباد کزاز ۱۴، ۶۸۹، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۹۲۵، ۱۰۲۲، ۱۰۶۶

سلطان حصاری ۳۴۷

سلطان میدان ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸

سلطانیه ۳۴، ۱۹۴، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۱۴، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۵۸، ۵۹۱، ۵۹۴

سلطانیه چمن ۴۱۸، ۴۴۰

سلماس ۸۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۵۳۴، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۹، ۶۵۸، ۶۶۱، ۱۰۹۷

سلیمانیه ۱۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۴، ۵۴۱، ۵۴۲، ۹۷۰، ۹۹۹

سلیمانیه کرج ۵۰۶، ۵۵۹

سمرقند ۴۰۰

سمنان ۱۴، ۳۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۷۲، ۳۱۳، ۴۲۰، ۴۸۱، ۴۹۷، ۵۱۶، ۶۰۱، ۶۱۰، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۸۸، ۸۳۰، ۸۳۵، ۸۶۹، ۹۸۰، ۱۰۰۲، ۱۱۵۵ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۲۲۰ ۲. جایها ..... ص : ۱۲۰۵

سمیرم ۳۷، ۱۴۸، ۷۳۴

سنا ۲۴۵

سند ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۰۹، ۶۹۵، ۶۹۷، ۷۵۱، ۷۶۷، ۷۶۸، ۸۰۸، ۹۰۸، ۱۰۲۲

سندر ۳۵۸، ۵۳۰

سنقر ۲۵۱، ۱۱۶۲، ۷۸۷، ۱۰۷۷

سنگان ۸۳۳، ۸۳۴

سنگ بست جام ۴۴۵

سنگر ۲۰۴، ۲۰۸، ۵۳۴، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۹

سنگ شیر ۷۴۴

سنندج ۱۵ ۲۳۲، ۴۴۲، ۵۳۹، ۱۱۴۵

سوغانجوق ۱۱۵

سوغانلق ۳۰۳، ۳۰۵

سوهانک ۷۲۲

سوید ۱۸۸، ۱۸۹

سهلان ۴۵۶

سیاوش دز ۷۷۸

سیبر ۱۸۶، ۳۳۶

سیروان ۵۳۹

سیستان ۱۵، ۳۸، ۷۸، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۴۷۹، ۴۸۲، ۶۰۵، ۶۸۱، ۶۸۴، ۷۷۰، ۱۰۲۱، ۱۰۹۴

سیلاخور ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۷، ۹۰، ۱۵۷، ۲۹۹، ۷۶۱، ۸۱۲، ۱۰۴۰

شاده ۲۶۶

شام ۱۸، ۳۴۴، ۵۲۴

شاهچراغ ۱۰۱

شبرغان ۷۶۶

شراه ۲۷۳

شروان ۴۱

شرور ۲۸۵، ۳۱۳، ۶۷۲

شریف آباد ۶۰۷

شعب بوّان ۷۴۳

شکار پور پنجاب ۲۷۵، ۴۹۹

شکّی ۱۴، ۴۱، ۲۶۲، ۳۱۵، ۳۳۶، ۳۶۳، ۳۶۳، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۹، ۶۴۴

شکیبان ۲۶۶، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۴۷

شماخی ۱۴

شمران ۵۷۸، ۷۱۵، ۷۲۲، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۴۴، ۱۱۵۵

شمس الدینلو ۳۶۲

شمکور ۲۲۹، ۲۳۰، ۶۲۲، ۶۲۵

شوره گل ۲۲۶، ۳۰۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۶۱۹

شورین ۷۳۵

شوش ۱۴

شوشتر ۱۵، ۸۷، ۱۵۸، ۳۰۰، ۶۱۰، ۷۴۵، ۷۴۶، ۹۱۲، ۹۷۴

۴۲، ۶۱، ۶۲۰، ۱۰۴۵، ۱۱۵۴

شوشی ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۶۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۱۰۴۵، ۱۱۵۴

شولستانات ۱۰۹۰

شولکستان آباده ۷۳۷

شهر بابک ۸۴۶، ۸۴۸

شهربند ۶۴۲

شهر حیدرآباد ۲۷۶

شهرزور ۱۵، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۶۸، ۴۳۳، ۵۰۵، ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۸، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۴، ۹۷۰

شهر موش ۵۳۸

شهرنو ۵۱۶، ۵۲۹

شهریار ۴۸، ۵۷۹

شیراز ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۸۶، ۹۷، ۱۰۱، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۵۵، ۵۲۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۸، ۶۸۳، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۵۱، ۷۶۹، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۷۲، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۸، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۵۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۸، ۱۰۵۷، ۱۰۶۴، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳، ۱۰۸۵، ۱۰۸۹، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۱۴۰، ۱۱۵۷

شیروان ۸۷، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۲، ۳۳۶، ۳۶۳، ۴۳۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۴۴، ۸۱۹

شیروانات ۱۳، ۱۴، ۲۲۳، ۲۳۲، ۳۳۹، ۶۱۲، ۶۶۴، ۷۸۰

شیز ۹۸

صاین قلعه- صاین قلعه افشار ۳۳۸، ۶۶۶

صحرای گرگان ۳۷۱

صحرای مغان ۳۱۳، ۳۶۲، ۶۷۲

صحن مقدّس ۹۲۴

صدرک ایروان ۲۰۵

صفی آباد ۴۸۵، ۴۸۷، ۸۲۴

صوفیان ۶۵۸، ۶۵۹

صولجان ۱۰۱۹

ضمیران ۷۴۳

طارم ۵۱۹، ۱۱۳۷

طاس تپه ۸۲۰

طاق گرای کرمانشاهان ۲۵۲، ۲۵۳، ۵۴۳، ۹۷۴

طالش ۳۰۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۳۹، ۶۰۰، ۶۱۸، ۶۲۱، ۱۰۴۷، ۷۷۹، ۷۸۰

طالقان ۱۴۹، ۹۸۳

طبرستان ۲۷، ۷۰، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۷۲، ۵۱۰، ۶۴۳، ۶۶۳، ۷۳۵، ۷۹۴، ۸۵۴، ۱۰۶۶، ۱۱۵۹

طبرستانات ۱۳، ۱۴، ۱۰۷۹، ۸۵۴، ۸۷۱، ۹۲۲

طبس ۱۴، ۹۵، ۳۷۶، ۴۳۰، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۹۰، ۴۹۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۶۹۳، ۷۲۰، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۷۳

طرفان ۳۵۳

طوالش ۳۱۰، ۴۶۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۶۲۹، ۶۶۴

طوس ۱۴، ۳۸۷، ۹۸۸

طویله شامی اهر ۶۲۸، ۶۳۲

طهران ۱۴، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۸، ۵۳، ۹۴، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۷۳، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۹۴،

۴۵۵، ۵۰۶، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۹۴، ۶۴۶، ۶۵۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۹، ۷۱۵، ۷۱۹، ۷۳۴، ۷۳۵،
۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۹، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۵۱،
۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۹۵، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۵، ۹۳۲،

۹۳۳، ۹۳۷، ۹۵۳، ۹۵۵، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۵، ۱۰۶۰، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۶، ۱۱۱۳، ۱۱۲۵، ۱۱۳۴، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۹، ۱۱۶۴

طیسوج ۶۵۸

عادل جواز ۵۳۸

عباس آباد ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۵، ۷۶۴، ۹۱۱

عتبات عالیات ۴۰۶، ۷۱۵، ۷۶۴، ۷۸۵، ۸۵۵، ۹۱۸، ۹۳۷، ۹۷۷، ۹۹۲، ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۷۷، ۱۰۸۴، ۱۰۸۹، ۱۰۹۱، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۱۱۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴

عثمانی (کشور) ۴۷۶، ۵۸۷، ۶۷۲

عراق بزرگ ۱۵۳

عراق عجم ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۰، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۴۵، ۳۷۶، ۴۱۲، ۵۲۲، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۶، ۶۰۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۶۰، ۷۷۴، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۱۰، ۸۶۱، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۸۹، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۴۰، ۹۸۶، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۳۸، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۱۲۳، ۱۱۳۷، ۱۱۴۷، ۱۱۶۵

عراق عرب ۲۵۶، ۲۷۴، ۳۲۴، ۳۶۸، ۷۵۳

عراقین عرب و عجم ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۹۵، ۵۶۶، ۸۶۹، ۸۷۲

عربستان ۲۵۶

عربستانات ۸۵۵

عسکران ۲۲۴، ۲۴۹، ۲۲۹، ۳۱۲، ۳۱۳

عقدا ۷۷۲، ۷۷۴

علی آباد ۷۵۰، ۹۲۴، ۱۰۳۱

علی بلاغ دامغان ۱۱۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶

علی شاه عوض شهریار ۵۳

علی شکر ۸۹، ۱۵۶، ۲۲۶

عمارت بلور ۵۱۵

عمارت تخت جمشید ۸۷۶

عمارت چشمه علی دامغان ۹۰۱

عمارت دلگشا ۳۵۳

عمارت سرچشمه فین ۷۳۶

عمارت (سعادت آباد) ۹۱۴

عمارت سلیمانیه کرج ۳۷۶، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۱۴، ۶۴۵

عمارت قزل اوطاق ۹۲۰

عمارت قصر قاجار ۱۰۱، ۳۸۸

عمارت کلاه فرنگی ۴۶۱

عمارت مبارکه گلستان ۳۳۳، ۵۸۴، ۵۵۹

عمارت هفت دست ۹۲۰

عمّان ۱۵، ۳۰۹، ۵۴۹، ۷۷۵، ۸۸۸، ۹۴۰

غرجستانات ۶۳۲

غزنین ۱۴، ۷۷۶

غوریان ۲۶۵، ۳۲۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۷، ۸۱۴، ۸۲۰، ۸۷۳، ۸۷۴، ۹۳۹، ۹۴۲

فارج ۴۹۴، ۴۹۵

فارس ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۶۰، ۷۰، ۷۷، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۷۶، ۴۶۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۹۶، ۶۱۰، ۶۹۷، ۷۳۱،

۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۷۰، ۷۸۳، ۷۸۶، ۷۹۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۳، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۳۱، ۹۴۰، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۹۰، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۴۱، ۱۰۶۳، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۱۳۵، ۱۱۵۵، ۱۱۵۷، ۱۱۶۴

فاریاب ۲۶۶، ۹۴۱

فرانسه ۱۴۳، ۱۹۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۵۹، ۳۶۸، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۲۰، ۵۴۰، ۶۶۷

فراه ۱۴، ۷۳، ۱۱۸، ۲۶۶، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۸، ۶۳۱، ۷۷۶، ۸۰۳، ۸۳۶، ۹۴۲

فراهی ۴۸۱

فرنگ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۸، ۲۴۴، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۳۷، ۴۷۷، ۵۶۴، ۶۶۸، ۸۷۱، ۸۷۷، ۹۳۲، ۹۷۱

فرهادآباد ۱۰۶۹

فریدن ۷۲۰، ۷۳۱

فسا ۱۵، ۸۴۵، ۸۴۶

فشافویه ۷۳۶

فندرسک ۲۱، ۳۵۶، ۴۲۰

فومن ۱۴

فهلیان ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴

فیروزآباد ۸۹۰

فیروز کوه ۱۰۶، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۸۴، ۴۸۷، ۹۷۱

فین ۳۷۹، ۵۱۱

فیوخور ۷۵۸

قارص ۱۱۴، ۲۰۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۴، ۳۱۳، ۳۲۴، ۵۶۰

قامل ۳۵۳

قانچی ۴۲۰

قانلانکوه ۲۳۰

قاین ۸۱۴

قاینات ۹۵، ۱۷۲، ۶۹۳، ۸۱۳، ۷۹۱، ۸۲۸، ۸۷۳، ۸۸۴

قبه ۱۴، ۱۳۹، ۳۶۳، ۶۲۸

قراباغ ۳۷، ۴۲، ۶۲، ۱۱۶، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۴۳۹، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۶۴، ۷۲۷، ۹۹۶، ۱۰۴۳

قراپاپای قراباغ ۶۵۲

قراپاپای نخجوان ۶۵۴

قراتپه استرآباد ۶۵، ۶۶، ۱۷۶، ۳۴۵

قراچه داغ ۵۵، ۵۶، ۳۱۳، ۳۳۶، ۶۲۵، ۶۲۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۱۰۵۷، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۷۲

قراحصار ۵۳۶

قراداغ ۳۳۵

قراسو ۵۳۷، ۶۴۴

قراشیخ ۱۷۶

قراقلخان ۳۱۷

قراکلیسا ۳۶۴، ۵۶۱، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۲۰

قراگوزلو ۶۰۱، ۶۰۴، ۱۰۶۱، ۱۰۹۳

قرخ بلاغ ۲۰۹، ۲۱۰

قره باغ ۱۸۴

قریق ۱۸۸

قزاق ۲۳۰، ۳۶۲

قزلر ۴۰

قزل رباط ۳۴۵

قزوین ۱۴، ۲۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۱۳۰، ۳۷۰، ۵۲۱، ۵۷۷، ۵۷۸، ۶۶۲، ۶۶۵، ۷۳۴، ۷۷۲، ۸۰۷، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۹، ۱۰۰۰، ۱۰۲۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۹، ۱۰۶۳، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۵۷، ۱۱۶۵

قشلاق مغان ۱۹۱

قصر الدشت ۳۶

قصر سلطانیه ۴۵۹

قصر قاجار ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۰۵۵

قصر کاوس ۵۷۹، ۱۰۴۴

قطیف ۳۰۹

قفقاز ۲۶۲، ۳۶۳، ۴۳۹، ۴۵۶، ۵۴۹، ۵۷۵، ۶۷۳، ۸۵۳

قلعه باغ نظر ارک کرمان ۸۴۹

قلعه باغین کرمان ۶۸۲، ۸۶۵

قلعه بام ۴۸۷

قلعه بم ۳۹، ۲۱۶، ۶۸۱، ۱۱۶۱

قلعه ترناوت ۲۲۴، ۲۲۵

قلعه جات گروس ۶۲۱

قلعه جامیش وان ۳۰۶

قلعه دزآشوب شمران ۱۵۹، ۱۱۵۵

قلعه دوغ آباد من قری محولات ۴۹۰

قلعه دولت آباد ۴۲۶، ۴۳۱، ۸۳۳، ۸۳۴

قلعه رادکان ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴

قلعه رویین (نهاوند) ۶۹۸، ۹۸۷

قلعه سلاسل ۷۴۶

قلعه سنگ ۵۳۶

قلعه شهرنو ۵۲۸

قلعه شیخ آویز ۳۱۹

قلعه طالین ۶۴۴

قلعه عباس آباد ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۵۹، ۶۷۲، ۶۷۵

قلعه علی شاه عوض ۴۸

قلعه عمارت ۴۲۳

قلعه کله سن ۲۳۷

قلعه کوی ۵۷۴

قلعه لری ۶۲۳

قلعه ماران ۳۸۹، ۳۹۱

قلعه مبارک آباد آق قلعه ۲۱

قلعه محمدآباد ۷۵۸، ۷۹۸

قلعه نظّاره ۶۵۲

قلعه نو ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲

قلعه جفری ۷۵۸

قلعه چناران ۱۶۴

قلعه زنگ زور ۵۳۵

قلعه میژ موش ۵۳۷

قلموق ۳۵۳

قلّه البرز ۵۷۹

قم ۱۴، ۳۵، ۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۱۰، ۳۷۹، ۴۱۵، ۴۶۸، ۵۶۸، ۵۸۳، ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۳۶، ۷۷۲، ۷۸۲، ۷۹۴، ۸۸۷، ۸۹۵، ۹۰۶، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۳۳، ۹۸۲، ۹۹۶، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴، ۱۰۷۸، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴، ۱۱۱۰، ۱۱۴۸، ۱۱۵۵

قمرود ۷۳۶

قمشه ۳۷، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۸۳، ۸۸۹، ۹۳۱، ۱۰۶۳، ۱۰۸۴، ۱۱۳۵

قندز ۱۴، ۲۴، ۴۱، ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۷۲، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۴۸، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۴، ۶۰۵

قندهار ۶۹۶، ۸۰۳، ۸۳۸، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۴۱

قنقراولنگ ۵۵۹

قوچان ۱۴، ۸۱۹

قوشخانه ۴۹۴، ۴۹۵

قهپایه ۸۲۰

قهرود ۹۱۳

قهستان قم ۴۱۶

قهیز چارمحال ۳۶

قیر ۸۷۶

کابل ۷۳، ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۷۲، ۳۵۴، ۴۱۵، ۴۷۱،

۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۵۰، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۸۹، ۸۳۸، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۴۱

کاخت ۴۰، ۱۹۱، ۳۴۷

کاخ فرهاد ۱۰۶۹

کاخ همایون ۹۸۷

کارتیل ۴۰، ۱۹۱، ۳۱۷

کارزین ۸۷۶

کاریز ۵۲۸

کازرون ۱۵، ۷۷، ۹۷، ۵۳۲، ۷۴۲، ۸۴۷، ۸۷۶، ۱۰۹۰، ۱۱۵۷

کاشان ۱۴، ۱۷، ۳۵، ۷۵، ۸۶، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۴۲، ۳۷۹، ۵۰۶، ۷۳۶، ۷۹۰، ۷۹۶، ۹۱۴، ۹۵۲، ۹۸۱، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲، ۱۰۲۶، ۱۰۷۶، ۱۰۸۴، ۱۱۵۵

کاشغر ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۵۴۶، ۸۴۰، ۱۰۸۷، ۱۰۲۲

کاشغر دیار کند ۳۵۳

کاظمین ۱۰۱، ۵۷۶

کافر قلعه ۴۸۴

کال خیرآباد ۴۴۵

کال یاقوتی ۴۷۹

کبوتر آهنگ همدان ۵۱۹

کبود جامه استرآباد ۴۱۳

کتیج ۱۵

کج ۱۵

کدکن ۸۳۵

کر ۳۱۵، ۷۳۸

کرارج ۱۵۵

کران ۷۸۷

کربلا ۱۰۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۷۶، ۶۳۰، ۱۰۱۹، ۱۰۹۳

کرخ ۲۶۶، ۹۴۲

کردستان ۱۴، ۱۵، ۳۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۶۸، ۴۱۳، ۴۳۱، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۸۷، ۶۰۳، ۶۱۶، ۷۴۵، ۸۰۹، ۱۰۲۱، ۱۱۴۵

کردستانات ۲۳۱

کردستان ایران ۶۰۶

کردستان روم ۸۰۸

کردمحله ۸۲۱

کردویه ۱۰۱۰، ۱۰۱۱

کرشک ۴۴۸

کرکوک ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۱۶، ۳۴۴، ۵۰۵، ۵۴۱، ۵۷۴، ۸۰۸

کرمان ۳۹

کرمان ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۳۶، ۳۸، ۹۰، ۱۳۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۴۶۶، ۵۵۳، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۶، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۵۱، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۶۵، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۹۰، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۴۰، ۹۷۰، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۹۵، ۱۰۰۶، ۱۰۴۲، ۱۰۵۴، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴، ۱۱۳۴، ۱۱۵۹، ۱۱۶۱

کرمانشاهان ۱۵، ۲۳۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۶، ۳۲۶، ۴۲۲، ۵۰۵، ۷۳۳، ۷۴۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۸۲، ۸۱۱، ۸۶۹، ۸۷۲، ۹۱۷، ۹۳۸، ۹۷۴، ۱۰۰۹، ۱۰۶۲، ۱۱۵۶، ۱۱۶۲

کرملو ۶۲۹

کرن ۷۳۸

کرند کرمانشاهان ۲۵۳، ۵۰۵

کرنی چای ۲۰۶

کزاز ۱۴، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۷۳، ۱۰۴۰

کسگر ۱۴

کشمیر ۴۹۸، ۶۱۸، ۶۹۶، ۷۱۳، ۷۶۷، ۷۶۸، ۸۰۲

۸۵۹، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۴۱

کعبه ۵۸۷، ۵۹۹

کلات ۱۴، ۴۹۱، ۵۷۲، ۶۹۳، ۷۱۹، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۸۱، ۷۹۹، ۸۲۱، ۹۰۷

کلاته ۱۱۲، ۱۱۳

کلاته چهارده ۱۱۲

کلوپوتی ۶۷۳

کلون آباد ۹۶

کلیایی ۷۸۷، ۱۰۷۷

کمرقوئی ۶۷۲

کمرکلاغ ۶۳۲

کمرکوه ۷۴۶

کمره ۹۱، ۲۷۳، ۷۳۴، ۷۸۲، ۱۰۶۳

کمری ۳۰۳

کن ۳۳۱

کناردشت ۳۵۶

کنارگرد ۵۳، ۱۳۹

کنعان ۱۰۷۳

کنگان ۱۵

کنگرلو ۶۲۹

کوچ ۲۰۴

کوچک ۱۵۳

کورونه ۳۶۳

کوسویه ۴۲۸، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۹، ۸۱۴

کوه آغری ۶۷۲

کوه الپه ۲۴۵

کوه الوند ۵۶۷

کوه بدخشان ۳۵۴

کوه برف آلداکوز ۳۶۲

کوه بیستون ۵۴۴، ۱۰۶۸

کوه چمرق ۲۲۵

کوهستانات پرنه ۲۴۵

کوهستانات جوی اوت ۱۲۵

کوه سرخ ۸۰۰

کوه سیاه ۷۴۵، ۷۴۶

کوه طور ۵۷۹

کوه فت ۲۵۹

کوه قاف ۱۸۶

کوهکیلویه ۷۷، ۹۳، ۷۴۵، ۸۷۲، ۹۱۲، ۱۰۹۰

کوه ماکو ۹۸

کوه های پنبک ۳۶۲

کوه های طرق ۳۶۲

کوی ۳۲۹، ۳۳۱، ۸۰۹، ۹۷۰

کهدستان ۴۵۰

کهک قم ۴۶۶

گامیرون (گامبرن) ۱۲۸

گرج ۱۸۳، ۳۰۵

گرجستان ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۴۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۶۳، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۶۵، ۴۷۶، ۵۰۱، ۶۰۰، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۴۳، ۷۲۷، ۷۸۶، ۸۵۲، ۸۵۳، ۱۱۰۱، ۱۱۲۹، ۱۱۴۹

گرجستانات ۱۳، ۴۰، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۸۸

گردنه رازان ۸۱۱

گرگان ۲۰، ۳۹، ۱۷۶، ۳۶۹، ۴۱۹، ۸۰۶، ۸۷۷، ۱۰۸۰

گرمرود ۶۱، ۸۰، ۱۰۰۰

گرمسیرات فارس ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۵۵

گرمسیرات قم ۴۱۶

گرمی ۶۱۹، ۶۲۱

گرمیان ۴۳۳

گروس ۳۳۹، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۶۹، ۶۸۱، ۹۷۰، ۱۰۶۶

گلباران ۷۷۳، ۷۸۴

گلپایگان ۹۰، ۱۵۷، ۷۸۳، ۹۸۶، ۱۰۳۸، ۱۰۶۷،

گلستان ۳۶۱، ۳۶۷، ۴۶۲، ۵۱۵، ۶۴۱، ۷۱۱

گلستان قراباغ ۶۷۱

گلون آباد ۲۶

گلی سولمز ۵۳۷

گنج پوچ ۲۷۵

گنجه ۱۴، ۲۰، ۴۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۳۹، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۵۹، ۶۶۴

گنجینه ۲۸۳

گوگجه دنکیز ۳۰۵، ۶۰۰، ۶۱۹، ۶۲۰

گونی ۶۰۰

گیان ۱۱۱۱

گیلان ۲۶، ۳۶، ۶۲، ۷۰، ۱۴۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۳۰۴، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۶، ۴۶۴، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۴۱، ۶۴۳، ۷۰۱، ۷۸۰، ۷۹۴، ۸۵۴، ۸۵۵، ۹۲۰، ۹۸۶، ۹۹۳، ۹۹۴، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۱۰۷، ۱۱۳۳، ۱۱۶۴

گیلانات ۱۳، ۱۴

لار ۱۵، ۳۶، ۴۰، ۸۶، ۱۵۲، ۳۰۹، ۴۶۹، ۸۴۶

لاریجان ۳۹۶

لاسم نوا ۱۵۲

لاشه گرد ۱۵۷

لالابادیه ۹۸۴

لاهیجان ۱۴، ۸۰۹، ۱۱۰۷

لرستان ۱۴، ۱۵، ۸۷، ۱۵۷، ۳۲۶، ۵۳۹، ۶۶۳، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۱۰، ۸۶۹، ۸۷۲، ۹۱۷، ۹۷۴، ۹۸۷، ۱۰۶۲، ۱۰۶۷، ۱۰۷۶

لرستان فیلی ۸۰، ۱۵۷، ۵۳۹، ۶۱۴، ۹۸۱، ۹۸۷، ۱۰۷۴، ۱۰۷۶

لکناهور ۳۳۲، ۷۶۴

لنجان ۹۷

لندن ۱۲۵، ۳۳۴

لنکران ۳۰۶، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۱، ۶۲۱، ۶۹۱، ۷۲۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۹۳۸

لوشان ۵۱۸، ۵۱۹

له ۱۸۶، ۱۸۸، ۶۱۵، ۸۵۲

ماروچاق ۲۶۶، ۴۴۹

مازندران ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۹، ۶۶، ۸۸، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۷۲، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۵۳، ۴۶۹، ۵۴۸، ۶۲۶، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۸۴، ۷۲۳، ۷۸۰، ۷۹۶، ۸۶۹، ۹۱۳، ۹۳۸، ۹۷۵، ۱۰۱۶، ۱۰۷۹، ۱۰۸۱، ۱۱۳۴، ۱۱۳۷

ماکو ۱۱۶

مانیزان ۱۱۰۱

ماوراء النهر ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۷۷، ۵۵۳، ۷۷۸

مبارک آباد آق قلعه ۲۱

محلات قم ۴۶۶، ۴۶۸، ۱۰۲۲، ۱۱۴۸

محله آبهنه ۵۷۲

محله بازار ۷۰۱

محله لنبان اصفهان ۵۹۵

محمودآباد جام ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۸۷، ۶۳۳، ۸۳۳، ۸۳۲

محولات ۴۹۰، ۸۳۵

مداین ۳۴۵

مدرسه مادر شاه اصفهان ۴۰۶

مدینه ۵۸۷، ۱۰۱۰

مراغه ۱۴، ۴۸، ۵۵، ۸۳، ۱۱۵، ۱۹۵، ۲۳۷، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۳۸، ۵۷۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۱، ۸۲۱، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴

مرغاب ۶۳۲

مرغ چوبین ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲

مرند ۵۶، ۵۶۳، ۶۵۱، ۶۵۸، ۶۵۹

مرند پیرزاد ۸۱۲

مرو ۲۱۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۴۹، ۴۹۱، ۵۷۱، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۶۰، ۸۶۱

مرودشت فارس ۸۷۶

مرو سرخس ۶۳۳

مرو شاهیجان ۱۴، ۲۰، ۲۳، ۱۱۹، ۲۱۴

مریوان ۲۵۴

مزینان ۱۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸

مسجد بردی (شیراز) ۳۶، ۳۸

مسجد جامع ایروان ۲۰۵

مسجد سلطانی سمنان ۴۰۶

مسقط ۱۵، ۳۲۲، ۱۰۸۸

مسقو ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۴۶

مسیله ۴۱۵، ۴۱۶

مشاء ۱۵۰، ۱۵۲

مشکین ۳۰۴، ۳۴۹، ۶۲۹

مشهد ۱۱۰

مشهد ام النبی ۱۷

مشهد کاظمین ۶۵

مشهد مادر سلیمان ۳۶

مشهد مرغاب ۱۷

مشهد مقدس ۱۴، ۵۷، ۱۰۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۴، ۴۹۱، ۴۹۶، ۵۳۰، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۱۹، ۷۶۶، ۷۹۸، ۸۰۳، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۳۰، ۸۳۵، ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۸۵، ۹۷۱، ۱۰۲۴، ۱۰۸۵، ۱۰۹۴

مشهد مقدس جناب خامس آل عبا ۶۵

مصر ۱۷۰، ۳۵۵، ۵۲۳

معدن ۵۳۶

مغازبرد ۳۳۵، ۵۶۰

مغان ۲۰، ۵۵، ۸۰

مقبره نادری ۴۱

مقری ۳۱۹، ۳۳۵، ۶۲۰

مقری و محالّ برگشاط ۶۲۰

مکران ۱۴، ۲۷۵

مکری ۶۶۶، ۸۰۹

مکّه ۱۶۸، ۵۲۴، ۵۸۸، ۱۰۰۰، ۱۰۰۸، ۱۰۱۷، ۱۰۳۳، ۱۰۴۳، ۱۰۴۸، ۱۰۵۲

ملازگرد ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸

ملایر ۸۰، ۲۴۴، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۶۲۳، ۶۶۳، ۷۵۱، ۷۶۱، ۷۸۲، ۷۹۲، ۹۳۸، ۹۵۲، ۹۸۳، ۱۰۳۸، ۱۰۶۳، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۴

ملک ۴۴۸

ممسنی ۹۷، ۹۱۲

مندلیج ۲۵۳، ۵۰۵، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۷، ۱۰۷۴

منزل جواد ۶۲۳

منزل حسن ۲۴۹

منزل حسین ۲۴۹

منکریل ۳۶۳

مورچه خورت ۹۱۴

موش ۵۲۱، ۵۳۸

موصل ۲۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۱۶، ۳۴۴، ۵۰۵، ۵۷۴

مولود خانه (عمارت) ۲۹

مهنه ۳۰۷، ۶۰۷

میامی ۷۶۴، ۸۷۹

میان آباد اسفراین ۴۸۶

میان پشت ساری ۲۴۸، ۳۰۶

میانج ۲۲۱، ۲۲۵، ۶۴۶، ۶۶۳، ۷۱۲، ۱۰۰۰

میانج شقاقی ۸۶۷

میانج گرم رود ۸۸، ۶۶۳

میاندوآب مراغه ۶۶۱، ۶۶۶

میان ولایت ۷۹۸

میدان ۴۸۳

میدان ارک ۴۲۵

میدان چوق ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۸۷

میدان خارج ارگ همایون ۲۳۹

میدان نقش جهان اصفهان ۷۹۳

میزان ۶۲۹

میمنه ۲۶۶، ۶۳۲، ۷۶۶

نائین ۱۵۵، ۱۵۶، ۶۸۶

نجد ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۷۶، ۳۲۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۵۲۴

نجف ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۱، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۵۶، ۵۷۶، ۵۷۶، ۷۲۱، ۱۰۲۶، ۱۰۹۳، ۱۱۵۰

نجف آباد ۷۹۰

نخجوان ۱۴، ۴۸، ۱۴۰، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۲، ۵۶۳، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۷۱، ۷۲۴، ۹۱۱

ندرلانده ۲۴۵

نراق ۷۹۴

نرماشیر ۱۵، ۳۸، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۸۴۵، ۸۴۸

نریمان ۵۳۶، ۵۶۰

نسا ۳۰۷، ۴۹۱

نشابور ۷۷۶

نطنز ۱۵۵، ۷۹۴، ۹۱۳، ۹۲۲، ۱۰۰۲، ۱۰۶۷

نگارستان ۴۸۷، ۸۱۳

نمسا ۱۲۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۶۹، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۰

نمسه نمسا

نمکدوسار ۴۸۷

نمکه دامغان ۵۲۷

نوا ۱۱۳، ۳۹۶، ۹۷۰، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶

نور مازندران ۱۴۲

نهاوند ۱۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۱۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۶۱، ۸۱۱، ۹۸۷، ۹۸۹، ۹۹۰، ۱۰۱۴، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۵۷

نهرپالطق ۱۸۶

نیریز ۱۵، ۸۴۶

نیشابور ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۴۴، ۴۲۲، ۶۳۲، ۶۸۹، ۶۹۴، ۷۱۲، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۱۶، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۴۱، ۸۵۱، ۱۰۸۷

نیک پی ۳۵۹

وان ۲۰۰، ۲۶۴، ۵۳۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۹، ۸۰۸

ورامین ری ۲۲، ۵۱۱، ۵۷۹، ۷۹۶، ۱۰۱۸، ۱۰۴۸، ۱۱۲۹

وفس ۲۷۳

ولات سند ۲۹۶

ولایت گروس ۶۶۶

ولیکج ۶۷۳

هارون آباد ۵۴۴

هرات ۱۴، ۲۴، ۷۳، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۲۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۵، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۹۰، ۷۹۸، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۴، ۹۰۴، ۹۰۷، ۹۰۸، ۱۰۹۴، ۱۱۵۳

هرسین لرستان ۸۱۲

هرموز ۱۲۸

هری ۴۷۲، ۴۸۳، ۷۷۶

هزار جریب ۹۱۴

هزاره ۴۲۸

هزاره جات ۴۲۷

هفت چشمه ۸۳۴

هفت دست ۱۱۴۷، ۹۲۰

همدان ۱۴، ۲۵۳، ۳۲۶، ۵۶۷، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۶۲،

۶۹۲، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۸۹۷، ۸۹۸، ۹۷۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۲۵، ۱۰۶۱، ۱۰۶۳، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۱۳۷

هند ۱۲۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۵۴۵، ۵۴۸، ۸۵۳، ۸۷۷، ۱۰۶۲، ۱۱۵۳

هندوستان ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۶۶، ۴۹۸، ۵۴۷، ۶۰۵، ۶۱۳، ۶۹۷، ۷۰۷، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۹، ۸۳۸، ۸۹۵، ۹۰۷، ۹۳۵، ۹۴۲، ۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۰۸۷

هودر ۱۱۴، ۱۱۵

هولند ۱۸۹

یاسین تپه ۵۴۰

یبارک ۵۱۱

یدی بلوک ۳۶۲

یزد ۱۴، ۱۶، ۳۶، ۷۷، ۸۶، ۱۳۹، ۲۹۵، ۴۶۸، ۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۱۳، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۸، ۹۳۱، ۹۷۰، ۹۷۹، ۹۸۰، ۱۰۰۲، ۱۰۵۴، ۱۰۷۰، ۱۰۷۳، ۱۰۸۳، ۱۰۹۴

یزدآباد ۱۵۰

یزدجرد ۱۷

یعقوبه ۵۰۵

یگنیز ۶۰۰

یمن ۳۷۷، ۳۷۸

ینگی دنیا ۱۲۶، ۳۳۲، ۵۴۷، ۸۷۱

ینگی قلعه ۱۳۸

ص: ۵۸۶

۳. ایلات و طوایف

جوانشیر ۷۶۷، ۸۲۲، ۸۷۲، ۸۸۶، ۹۱۴، ۹۱۷، ۹۳۳

دولّوی قاجار ۱۰۰۴

آدخلوی افشار (قاسملوی) ۸۵۸، ۸۵۹

آل عثمان ۸۱۰

ابدالی ۸۳۸

اتراک خراسانی ۶۶۴

اثنی عشری ۱۰۸۹

اخلاج ۶۵۱، ۸۸۷

ارامنه ۶۴۹، ۷۰۲، ۷۰۴، ۸۰۷، ۸۷۰، ۱۱۰۱، ۱۱۲۹

ارمن ۷۰۲، ۷۰۴، ۹۵۸، ۱۰۸۱

ارمنیه ۱۰۷۹

استرآبادی ۶۶۳

اسماعیلیه ۱۰۲۲، ۱۰۸۷، ۱۱۴۸

افاغنه ۱۰۸۲، ۱۰۹۴، ۱۱۵۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۳۴، ۸۳۸، ۸۷۴، ۹۵۱، ۹۷۰

افشار ۱۰۴۷، ۱۰۷۲، ۱۰۸۹، ۱۱۰۶، ۱۱۲۴، ۱۱۵۰، ۷۴۲، ۷۶۶، ۸۱۸، ۸۲۷، ۸۳۸، ۸۶۰، ۹۹۴، ۱۰۲۳، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵

افشار ادخلو ۸۰۷

افشار ارومی ۷۰۵، ۱۰۲۸

افشار ارومیه [ای] ۱۰۳۲

افشار خمساوی ۱۱۴۸

افشار قاسملو ۸۰۷، ۸۹۷

افشاری ۹۹۵

افشاریه ۱۰۲۳، ۱۱۵۶

افغان ۶۶۳، ۶۹۳، ۶۹۶، ۷۷۶، ۷۹۵، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۶۲، ۸۶۶، ۸۷۳، ۸۷۵، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۵۴، ۱۰۹۴ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۲۳۱ ۳. ایلات و طوایف ..... ص : ۱۲۳۱

اکراد ۶۶۴

اکراد جهان بیگلو ۱۰۸۰

اکراد زعفرانلو ۷۹۸

اکراد شادلو ۱۰۸۴

الوار بختیاری ۹۱۱

الوار زند ۱۰۵۶، ۹۸۳

اوزبک ۱۸، ۷۷۶، ۷۹۵، ۹۵۴

اوزبکیه خوارزم ۷۵۷

اوشاقاباش ۱۰۳۷

اوصانلو ۶۶۳، ۷۹۶

ایل بختیاری ۷۲۰

ایل جعفر بایلی ۶۴۳

ایل زعفرانلو ۸۲۴

ایل سالور ۸۲۷

ایل قرائی ۸۳۳، ۸۳۴

ایل نفر ۸۴۵

ایل هزاره ۸۳۳

ایل یموت ۶۴۳

بابان ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۸، ۸۰۸، ۹۷۰، ۹۷۴

باجلان ۶۶۴، ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۱۱

باجمانلو ۷۹۸، ۱۰۲۴

بارکزایی افغان ۸۰۳

بختیاری ۶۴۹، ۶۵۰، ۱۱۳۷، ۷۴۰، ۷۶۱، ۷۸۳، ۷۸۷، ۸۱۰، ۸۸۹، ۹۰۱، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۷۴، ۹۸۱، ۱۰۰۶

بختیاریه ۱۰۰۹

بختیاریه جانکی ۹۸۱

بریرودی ۸۱۱

بزچلو ۱۱۲۳

بکشلوی افشار ۷۳۵

بلباس ۱۰۵۷، ۸۰۸

بلباسیه ۱۰۲۸، ۱۰۲۹

بلوچ ۶۸۲، ۷۹۳

بلوچیه ۱۱۵۹

بنی اسرائیل ۹۶۹

بنی اسرائیلیه ۶۸۶، ۹۸۶، ۱۰۵۲، ۱۰۹۹، ۱۱۵۷

بنی اصفر ۶۷۰

بهارلو ۸۴۵

بیرانوند ۶۶۴، ۷۶۲، ۸۱۱، ۸۱۲

پازوکی کرد ۱۰۴۸، ۱۱۲۹، ۱۰۱۸

پشتکوهی ۷۶۱

پیاده بختیاری ۶۶۴

پیرانوند ۷۶۱

پیشدادیان ۸۷۶

پیش کوهی ۷۶۱

تاتار ۸۱۶، ۸۱۸

تاجیک ۶۶۲، ۶۶۳، ۷۸۲، ۷۸۹

تایمنی ۸۲۶، ۸۳۰

ترک ۶۶۲، ۶۶۳، ۷۰۳، ۷۸۲، ۷۸۹

ترکمان ۶۹۸، ۷۵۷، ۷۶۵، ۷۹۵، ۸۱۶، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۸۲، ۹۵۴، ۱۱۰۴، ۱۱۲۱، ۱۱۴۱

ترکمانان ۷۴۹، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۸۱، ۷۸۵، ۸۰۶، ۸۲۰، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۴۲، ۸۵۷، ۸۶۰، ۸۹۳، ۸۹۹، ۹۰۰، ۱۰۸۰

ترکمانان تکّه ۷۵۷، ۸۲۶، ۸۹۹

ترکمانان سالور ۸۲۶

ترکمانان یموت ۶۴۲، ۱۰۸۲

ترکمانیه ۸۶۰، ۹۷۰، ۹۷۵، ۱۰۷۶، ۱۱۰۳، ۱۱۲۶

ترکمانیه دشت ۷۵۸، ۹۹۲، ۹۹۹، ۱۰۹۷

تکّه ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۸۱، ۸۳۰، ۸۴۲، ۸۶۰

توره ۷۸۱

تیموری ۷۱۹، ۸۲۶، ۸۳۰

جاپلقی ۸۱۱

جاف ۹۷۰، ۹۷۴

جعفربایلی ۶۴۲

جلایر ۶۹۳، ۷۱۸، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۵، ۷۸۲، ۷۹۹، ۸۲۱، ۹۰۷

جلیلوند ۸۵۰، ۸۶۵

جماعت نوریه ۷۳۲

جمشیدی ۸۲۶، ۸۳۰

جوانشیر ۶۹۵، ۷۶۷، ۸۳۸

چاپشلو ۶۹۳، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۴۲

چمشگزک ۷۸۴

چهارلنگ ۹۱۱

حسن وند ۷۶۱

ختا ۹۵۹

ختن ۹۵۹

خزاعی ۱۶۹

خزیمه ۶۹۳

خلج ۸۴۵، ۸۸۷، ۸۹۰

خمساوی افشار ۱۱۵۸

خوارج ۱۰۸۹

داشلوی قاجار ۱۱۲۳

دشتستانی ۹۱۲

دشتی ۹۱۲

دنبلی ۶۶۱، ۷۳۵

دولوی قاجار ۶۴۸، ۶۵۱، ۷۰۱، ۷۳۵، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۷۵، ۹۷۰، ۱۰۰۹، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۴۷، ۱۰۶۰، ۱۱۰۳، ۱۱۰۶، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۶، ۱۱۴۴، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳

راهبریه کرمانیه ۱۰۰۰

زعفرانلو ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۵۷، ۷۶۵، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۶۴، ۸۶۷، ۱۰۹۴

زند ۹۹۸، ۱۰۳۱، ۱۱۱۰، ۱۱۲۶، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۵۷

زندیه ۷۶۲، ۸۳۸، ۹۵۱، ۱۰۴۰، ۱۱۲۱

زنگنه ۷۱۳، ۷۶۲، ۷۹۷، ۸۶۹

زنگوئی ۸۰۰

ساروق ۷۸۱، ۸۲۶، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۴۲، ۸۶۰

سالور ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۴۲، ۸۶۰، ۸۶۱

سپانلوی قاجار ۸۴۶، ۱۱۲۰

سرلک ۹۱۱

سعدلو ۷۸۰

سلسله احمد شاهی ۴۴۷

سیلاخوری ۶۶۴، ۸۱۱

شادلو ۶۹۵، ۷۱۹، ۷۵۸، ۸۱۵، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۴۲، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۱۰۹۴، ۱۱۱۹

شام بیاتی ۷۶۴

شاهرخ شاهی ۱۱۰۰، ۱۱۰۹، ۱۱۱۱

شاهسون- شاهیسون

شاهیسون ۶۵۳، ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۷۲، ۹۲۰

شاهیسون دویرن- شاهیسون

شقاقی ۶۶۲، ۶۶۳، ۷۸۸، ۷۹۱، ۱۰۰۰

شیر کوهیه لاهیجانیه گیلانیه ۹۹۷، ۱۰۲۹

بیات ۳۳۸

ترکمان ۶۴۱

عجم ۷۰۳

عرب ۷۰۳، ۸۶۷

عرب جزایری ۷۶۵

عرب خزیمه ۸۸۴

عرب زنگوئی ۶۹۳، ۷۲۰، ۷۹۹، ۸۷۳

عرب میش مست ۷۱۹، ۸۰۰، ۸۶۴

عزالدینلوی قاجار ۸۲۶، ۱۱۲۶

علی ایلی ۷۵۸، ۸۲۶، ۸۳۰

قاجار ۶۵۰، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۸۳، ۶۹۰، ۶۹۲، ۷۳۴، ۷۵۱، ۷۵۹، ۸۴۷، ۹۱۴، ۹۳۵، ۹۷۰، ۹۷۶، ۹۸۶، ۱۰۰۵، ۱۰۱۴، ۱۰۱۶، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۷، ۱۰۳۱، ۱۰۳۷، ۱۰۳۹، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۰۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۵، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۶۲

قاجار (ایلخانی) ۹۸۳

قاجار دولّو ۶۵۲، ۷۹۸، ۸۷۹، ۸۸۷

قاجار شام بیاتی ۷۶۶

قاجار قزوینی ۷۶۸، ۷۸۳، ۸۰۸

قاجار قوانلو ۹۷۵، ۱۰۰۶، ۱۰۴۶، ۱۱۲۷

قاچقائی ۸۸۷

قاسملوی افشار ۷۳۵، ۱۰۲۸

قرائی ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۶۶، ۷۸۱، ۷۹۶، ۸۰۰، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۸، ۸۶۴، ۸۶۷، ۱۰۹۴

قراگوزلو ۶۵۲، ۶۵۵، ۷۳۵، ۷۳۵، ۸۲۸، ۸۴۹، ۹۷۰، ۹۸۶، ۱۱۵۰

قزلباشیه ۶۹۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۸۹

قشقائی ۸۴۴، ۸۴۹، ۸۵۲، ۸۸۷

قوانلوی قاجار ۶۵۰، ۸۴۸، ۱۰۱۶، ۱۰۸۵، ۱۰۹۱، ۱۱۰۴، ۱۱۰۹، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۴

کرد ۲۱

کرد دنبلی ۱۰۴۶

کرد زعفرانلو ۷۸۱، ۱۰۹۱

کرد شقاقی ۱۰۳۹، ۱۱۵۴

کرد مدانلو ۱۰۰۴

کعب ۷۴۵

کلهر ۷۶۲

کنگرلو ۶۵۲

کوکلان ۸۰۶

کوکلان ترکمان ۶۴۳

کیوانلو ۸۲۰، ۸۲۰

گرایلی ۶۶۳

گرج ۷۰۲، ۷۰۴، ۹۵۸

گرجیه ۷۰۲، ۱۰۹۰

گوران ۷۶۲

لالوئی ۸۰۰

مافی ۶۵۳، ۸۵۰، ۸۶۵

مجوسیّه ۹۹۵، ۱۰۳۳، ۱۰۵۴

مغول ۸۸۷

مقدّم ۶۵۲، ۶۵۷

مقصودلو ۶۵۳، ۶۵۷

ملحده اسماعیلیه ۱۰۸۷

ممسنی ۱۰۹۰، ۹۱۲، ۹۱۵

میش مست ۸۶۷

نخعی ۸۰۰

نعمت اللهیه ۹۸۵، ۹۸۶، ۱۰۰۶

نورعلی شاهی ۹۸۶

نوری ۷۳۳

هزار جریبی ۶۶۳

هزاره ۶۹۴، ۷۱۹، ۷۶۶، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۰

هزاره افشار ۸۹۷

هفت لنگ ۹۱۱

هندو ۶۹۶

یخاری باش ۱۰۳۷

یکانلو ۶۵۹، ۶۶۲

یمرعلی ۸۲۶

یمرلی ۸۳۰

یموت ۸۰۶

ص: ۵۹۰

۴. کتابها

تاریخ جهان آرا ۸

تاریخ جهانگشا ۲۳۲، ۴۸۵

تاریخ مطلع السعدین ۸

تورات ۶۱۱

خاتمه این روزنامچه ۹۴۸

ذو القرنین ۱۰، ۶۴۰

رساله صاحبقران ۹، ۶۳۹، ۶۴۰

رساله [ای] در شرح خلاصه الحساب ۱۰۶۸

روزنامچه همایون ۴۵۵، ۵۸۵، ۸۷۰، ۹۵۲، ۹۵۴، ۹۷۲، ۹۷۵، ۹۸۵، ۱۰۴۳، ۱۰۶۰، ۱۰۶۸، ۱۱۵۵

روضه الصفا ۸، ۹

زینت التواریخ ۸

قرآن (کلام اللّه مجید) ۳۹۲، ۳۹۴، ۵۴۰، ۷۰۳، ۸۰۱، ۸۱۹، ۱۰۰۸، ۱۰۵۶

کتاب گنجینه ۳۰۷، ۱۱۳۷

مجمع البحرین ۸

مطلع السعدین ۹

مهر خاوری ۹

نامه خاقان ۹

۵. اصطلاحات

ئیلان ئیل ۸۵۵، ۸۵۷

آتشخانه ۴۳۸

آش خانه ۸۴۳

آصف الحضره

آقاسی باشی ۵۹۷

اتابک اعظم ۹۳۸

اتابیک ۲۰

ادرارات ۹۲۴

ارگ ۸۲۱، ۸۶۴

ارگزار ۶۷۸

ارگ همایون ۸۹۶

استاد المترسّلین ۷۰۶

استجمام ۶۹۸، ۷۵۱، ۷۹۰

استجمام مراکب ۱۶۶، ۱۷۹، ۷۴۷

اعتضاد الدوله ۱۰۵

اعتماد الدوله ۴۸، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۹، ۷۳۲، ۷۴۰، ۸۴۴، ۸۸۹، ۹۴۳، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶

افواج ۶۴۱، ۶۶۱، ۸۰۰، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۹، ۸۷۳، ۹۲۵، ۱۱۰۷، ۱۰۹۲

افواج جانباز ۷۴۲

افواج سرباز ۸۰۱

افیسران ۶۵۶

اقطاع ۱۰۱۸، ۱۰۳۸، ۱۰۴۰، ۱۱۰۵

الکای ۶۷۳

امرا ۸۰۲

امور دول خارجه ۱۰۱۳

امیر آخورباشی ۴۸۹، ۶۵۴، ۱۰۰۴، ۱۱۴۸

امیر توپخانه ۷۸۹، ۸۱۷

امیر تومان ۱۰۶۰، ۱۱۵۳

امیرجار ۸۴۶، ۸۴۷

امیر حاجّ ۱۰۴۳

امیر سیورسات خانه ۱۰۰۳

امیرکبیر ۵۰۰، ۹۷۰، ۹۷۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۹، ۱۰۲۲، ۱۰۲۷، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۴۶، ۱۰۶۱، ۱۰۸۸، ۱۰۹۷، ۱۱۳۵، ۱۱۵۳

امیر نظام ۷۱۳، ۷۲۷، ۷۸۹

امین الدوله ۵۰۹، ۶۸۹، ۷۳۶، ۹۱۵، ۱۰۲۷

اودئیل ۴۴، ۷۱۱، ۹۱۸

اولکای ۶۷۱

اویماقات ۲۲۶، ۴۲۸، ۴۵۰، ۴۷۴، ۴۸۰، ۴۸۳، ۵۱۷، ۵۳۰، ۶۶۳، ۷۸۹، ۷۹۵، ۸۱۴، ۸۳۰

ایت ئیل ۱۶۴

ایچ آقاسی ۷۲۱

ایچ آقاسی باشی ۷۲۱، ۶۶۹، ۷۳۵، ۸۵۳، ۹۰۳

ایشک آقاسی ۷۹۷

ایشک آقاسی باشی ۷۴۰، ۸۶۹، ۱۰۲۷، ۱۱۳۷

ایشیک آقاسی باشی ۷۶۸

ایل بیگی ۸۸۷

ایلچی ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۰۷، ۶۶۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۵۱، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۵۳، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۱۰۴۴

ایلچی مختار ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۶۶۷

ایلخانی ۸۸۸، ۸۹۰، ۸۹۱

ایل والوس ۴۴۴

ایمپراطور ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۸، ۵۰۳، ۵۱۵، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۹۱، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۵، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۸، ۸۸۶، ۸۹۹

ایمپراطور اعظم ۴۳۹، ۶۷۱، ۶۹۱، ۷۰۸، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۵۲، ۸۶۰

باب العرب ۴۰۴

باجاقلو ۸۱۷

بارس ئیل ۷۴۹

باشیان ۸۴۳

بالیوز ۴۶۵

بختیان ۷۳۶

بطالیان ۶۴۴

بنگاه ۸۰۹

بنه ۶۴۵، ۹۱۴

بنه و اغروق ۴۸، ۱۱۳، ۳۹۳، ۶۴۶، ۶۶۱، ۶۶۶، ۷۴۱

بولکونوک ۲۲۳

بیگلربیگی ۴۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۷۱، ۶۵۸، ۶۸۵، ۷۱۹، ۷۳۹، ۷۶۶، ۷۷۲، ۸۱۳، ۱۰۲۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۵، ۱۰۳۹، ۱۰۴۵، ۱۰۴۷، ۱۰۷۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۹، ۱۰۹۷، ۱۱۰۶، ۱۱۰۹، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۷، ۱۱۵۳

بیگیان ۸۲۱

پیادگان ۱۱۲، ۱۱۵، ۸۷۴

پیادگان رکابی ۴۵۳، ۶۴۹، ۸۱۸

پیاده ۸۶۵، ۸۷۳، ۹۱۴، ۹۲۲

پیاده آتشبار ۶۶۳

پیاده نظام ۸۸۵

پیشخدمت ۸۸۲

پیشخدمت باشی ۶۸۷، ۱۰۳۰

پیشخدمت خاصه ۶۸۴

پیشکش نویس ۷۳۴، ۷۳۵

تخاقوی ئیل ۱۴۴

ترجمان ۴۶۱، ۵۰۲، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۰۸، ۸۵۹، ۸۶۰

تفریغ محاسبات تفنگچیان ۷۸۳، ۷۸۹

تفنگچی ۱۰۹، ۷۵۸، ۸۹۱

تفنگچیان ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۶۱، ۸۵۰، ۸۷۳

تفنگدار خاصه ۶۸۷

تنخواه، ۴۹، ۶۶۵، ۶۶۹، ۷۴۱، ۷۳۳

تنخواه دیوان ۹۱۲

تنخواه دیوانی ۹۹۷

تنکه تنکه ۸۹۴

تنگوزئیل ۱۷۷، ۶۴۱، ۶۶۹

توابین ۸۳۰

توپچیان ۶۶۰، ۷۵۸، ۷۹۷، ۸۰۵، ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۲۹، ۸۳۰، ۱۰۰۳

توپچی باشی ۹۳۷

توپخانه ۵۷، ۴۸۱، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۸، ۶۶۲، ۷۲۴، ۷۳۴، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۶۶، ۷۷۲، ۷۷۴،

ص: ۵۹۳

۸۲۹، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۷، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۶۴، ۸۷۳، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۱، ۹۳۳، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۸۴

توپخانه مبارکه ۱۰۰۳

توپ دشمن شکن ۶۵۵

توشقان ئیل ۷۷۳، ۸۴۴

تیپ ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۵۳۶

تیپ بزرگ ۸۲۸

تیول ۹۵۴، ۱۰۷۸، ۱۱۰۵

جامعیه الاسلامیه ۱۷۲

جانباز ۴۲۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۶، ۶۴۹، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۷، ۵۳۱، ۶۵۱، ۷۶۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۸۳۷

جراح باشی ۸۶۶

جرید باز ۹۸۷

جریده ۴۲۳، ۴۹۰

جزایرچیان ۱۰۷

جلودار ۴۳۵

چراغ خانه ۸۴۳

حاجب بار ۴۶۱

حسام السلطنه ۷۶۰، ۷۶۱

حشمت الدوله ۷۶۰، ۷۶۲

حکیم باشی ۱۵۱، ۸۶۹، ۱۱۵۰

خاصه تراشی ۱۰۵۱

خدّام ۸۴۳، ۹۲۴

خداوندگار روم ۴۶۶، ۴۷۸، ۵۱۲

خزانه ۸۴۳

خلوتخانه ۸۹۳

خمپاره ۸۲۹

خنجر ۸۶۷، ۹۰۴

خندق ۸۱۷، ۸۲۲

خواجه سرایان محرم ۹۲۰

خوان سالاران ۳۷۹

دار الاحسان ۷۸۴

دار الارشاد ۱۰۷۵، ۷۷۲، ۷۸۹، ۷۹۱، ۹۳۸، ۹۷۲، ۹۷۹، ۹۸۲، ۹۸۴، ۹۸۸، ۱۰۱۷

دار الامان ۲۱، ۶۸۵، ۶۸۷، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴، ۱۱۵۹، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۵۱، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۴، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۹، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۷۰، ۸۷۲، ۹۱۳، ۹۳۱، ۹۷۰، ۹۷۹

دار الانشا ۸۰۷

دار الایمان ۶۹۷، ۶۹۸، ۸۹۵، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۳۳، ۹۸۲، ۹۹۶، ۱۰۴۵، ۱۰۷۴، ۱۰۸۰، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱

دار الحفّاظ ۸۴۳

دار الخلافه ۳۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۳۸، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۴۹،

۵۷۵، ۵۹۶، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۳، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۰،
۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۵،
۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۲۴، ۸۳۱، ۸۳۵، ۸۴۰، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۳،
۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۹۳، ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۵،
۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۷، ۹۵۳، ۹۵۵، ۹۷۲، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۲، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۶، ۹۹۷، ۱۰۰۱، ۱۰۱۰،

۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۵، ۱۰۶۰، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳، ۱۰۷۸، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۳، ۱۱۰۶، ۱۱۱۳، ۱۱۲۷، ۱۱۳۴، ۱۱۳۶، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۴

دار الدوله ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۴۳، ۵۲۸، ۵۴۰، ۵۴۵، ۸۱۱، ۱۱۵۶

دار السرور ۱۰۹۶، ۹۱۳، ۹۸۱، ۹۹۵، ۱۰۴۰، ۱۰۶۷،

دار السلطنه ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۵۸، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۹۰، ۷۰۱، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۲۷، ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۷۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۴۴، ۸۵۵، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۹، ۸۸۰، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۸، ۹۷۴، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۳۱، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۶۵، ۱۰۶۷، ۱۰۸۴، ۱۱۰۵، ۱۱۳۴

دار الشرع ۷۰۲، ۷۹۲

دار الشرع انور ۹۵۲، ۹۶۶

دار الشفا ۸۴۴

دار الشوکه ۷۶۱، ۷۶۲، ۹۳۱

دار الصداره ۶

دار العباده ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۶۸۳، ۶۸۶، ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۶، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۶۵، ۹۳۱، ۹۷۰، ۹۸۰، ۱۰۷۰، ۱۰۷۳، ۱۰۷۸، ۱۰۸۳

دار العلم ۱۴۷، ۱۴۸، ۴۷۰، ۵۳۳، ۵۴۸، ۷۳۱، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۵۱، ۷۶۹، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۷۲، ۸۸۸، ۸۸۹، ۹۳۱، ۹۳۷، ۹۵۳، ۱۰۴۱، ۱۰۴۸، ۶۸۳، ۱۰۶۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۹، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۱۴۰، ۱۱۵۷، ۱۱۶۰

دار الکتّاب ۸۵۸

دار المرز ۱۰۴، ۱۵۰، ۴۴۲، ۴۷۱، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۳۱، ۷۸۰، ۸۵۴، ۸۶۹

دار الملک ۴۷۰، ۵۰۴، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۴۰، ۶۸۶، ۶۹۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۷، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۷، ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۸، ۸۳۹، ۸۵۰، ۸۶۰، ۸۶۷، ۸۷۹، ۸۸۲، ۸۸۷، ۸۹۵، ۹۰۵، ۹۱۴، ۹۳۱، ۹۷۶، ۹۹۰، ۱۰۰۵، ۱۰۶۶، ۱۰۸۴

دار المؤمنین ۷۳۶، ۹۱۴

دبّوس ۸۶۷

دبیران ۹۰۲، ۹۰۳

دریای نور ۴۰

دسته جات جانباز ۷۴۵

دسته جات رکابی ۸۷۵

دسته جات سواره ۹۲۲

دسته جات سواره رکابی ۸۸۵

دفترخانه همایون ۱۱۴۰

دیلماج ۴۶۰

دیوان اعلی ۱۴۷، ۷۳۵، ۸۰۸، ۸۷۰، ۱۰۹۵، ۱۱۲۴، ۱۱۴۱

دیوان انشاء ۳۷

دیوان بیگیان ۶۸۰

دیوانخانه ۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲

دیوانخانه همایون ۹۰۱

دیوان صدارت ۶

دیوان همایون ۹۰۲

رجّاله لشکر ۴۸۱

رسدی ۴۲۹

رسم عبّاسیان ۸۸۱

رسم گروگان ۱۰۸، ۱۴۸

رکابی ۹۱۵

ریش سفید ۸۴۵، ۸۸۷

زبده السّفرا ۳۹۹

زنّار ۹۰۴

زنبورک ۲۵، ۴۶۰، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۷، ۵۴۱، ۵۴۲

زنبورکخانه ۵۷، ۴۵۸، ۴۸۱، ۸۶۴، ۸۹۷، ۹۰۲، ۹۱۴، ۹۲۱

زنبوره ۸۰۱

ساطور ۸۶۷

سالار ۱۱۰۲

سالار آتشخانه ۹۱۴

سالاربار ۳۹۵، ۷۳۵، ۷۸۶، ۸۱۸، ۸۲۲، ۱۰۴۴، ۱۱۳۷

سالار توپخانه ۸۹۷، ۹۰۲

سبای ۵۲، ۴۲۳، ۴۹۰

سپهدار ۶۵۱، ۶۶۵، ۶۸۹، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۵۱، ۷۶۳، ۸۱۲، ۹۲۱، ۹۲۵، ۱۰۲۲، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸

سجع مهر ۱۰۵۱

سرباز ۶۴۴، ۷۷۲، ۸۱۷، ۸۲۱، ۹۰۲، ۹۲۵

سربازان ۸۰۵، ۸۱۷، ۸۳۰

سرتیپ ۴۳۳، ۵۳۶، ۸۶۵، ۸۹۵، ۹۲۲، ۱۱۶۵

سردار ۶۸۱

سرعسکران ۸۱۰

سرکرده ۶۴۹، ۶۵۰، ۷۴۱، ۸۰۷، ۸۳۵، ۸۹۷

سرکشیکان ۸۴۳

سرکشیکچی باشی ۴۷، ۷۳۴، ۱۱۰۰، ۱۱۳۹

سرکشیکچی باشی گری ۹۸۳

سرهنگ ۸۱۰، ۸۴۲، ۸۴۹، ۱۰۰۳، ۱۰۹۲

سرهنگان ۸۰۱، ۸۰۲

سرهنگ فوج بهادران نو مسلمان ۴۳۳

سفارت صغیره ۳۸۵

سقناقات ۴۳۴، ۶۵۴، ۸۰۹

سلطان ۸۴۲

سلطان الموحدین ۱۱۰۶

سنگر ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۲۹

سوار ۶۴۶

سواران ۴۲۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۴۱

سواران خراسانی ۸۷۵

سواره ۶۴۳، ۶۴۹، ۸۶۵، ۸۷۳، ۹۱۴، ۹۱۵

سورساتچی باشی ۱۰۰۳

سوزن ۸۶۷

سیبه ۸۱۷، ۸۲۲، ۸۲۹

سیبه بندی ۹۲۰، ۹۲۲

سیچقان ئیل ۴۱۸، ۴۳۷، ۶۸۹، ۶۹۰

سیورسات ۱۱۱

سیورغال ۱۶۲

شاطر باشی ۳۴۳

شامبیاتی ۲۰۲

شاه برجی ۸۱۷

شجاع السلطنه ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱

شربت دار باشی ۱۵۱

شرذمه ۲۶

شرط خون بست ۱۰۳۷

ششپر ۸۶۷

شمخال ۸۱۷، ۸۲۴

شمخال چی ۸۱۶، ۸۱۹

شمخال چیان ۴۴۹، ۷۹۷

شمشیر ۶۵۶، ۸۲۵، ۸۲۸، ۸۶۷، ۹۰۴

شیخ الاسلام ۸۴۶، ۸۴۷

صاحب ۲۹۹

صاحب اختیار ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۵۷، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۰۸، ۵۲۲، ۶۴۳، ۷۳۵، ۷۴۱، ۷۶۱، ۷۸۳، ۷۹۲، ۷۹۳، ۸۰۶، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۲۱، ۸۷۲، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۱۷، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۸۳، ۱۰۰۶، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۹۴

صاحبقران ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۵، ۷۷۹، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۹۰، ۷۹۴، ۷۹۷، ۸۰۷، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۴، ۸۲۹، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۵۰، ۸۵۹، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۷۰، ۸۷۴، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۹۴، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۸، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۴۷، ۹۵۲، ۹۷۷، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۳، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۹۶، ۹۹۹، ۱۰۰۱، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۲، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۵، ۱۰۶۱، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۳، ۱۰۹۳، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰، ۱۱۰۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۴، ۱۱۲۶، ۱۱۲۹، ۱۱۳۲، ۱۱۳۴، ۱۱۳۶، ۱۱۴۵، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۷، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴

صاحبقرانی ۶۸۲، ۶۸۷، ۷۰۶، ۷۹۲، ۸۶۶، ۹۱۹، ۱۰۰۵، ۱۰۰۷

صاحب منصبان ۶۶۴، ۷۲۴

صاحب منصبی ۶۸۰

صالدات، سالدات ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۸، ۷۲۴

صدر اصفهانی ۱۰۴۸

صدراعظم ۶، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۹۶۶، ۱۰۱۸، ۱۱۱۲

صدر الممالک ۴۶۸، ۱۰۲۸، ۱۰۵۷، ۱۱۵۳

صندوقخانه ۷۴۱، ۸۸۸، ۱۰۲۹

صندوقخانه اندرون ۱۰۲۹

صندوقدار ۴۳۴، ۵۲۵، ۸۷۰

صوبه دار ۹۰۸

صیغه انعام ۷۶۹، ۷۸۹

صیغه تیول ۷۹۸

صیغه گروگان ۴۴۳، ۴۴۵، ۷۹۷

طپانچه ۸۲۵

طغرافرمان ۸۵۴

ظل السلطان ۷۱۵

عراده ۶۴۹

عرض بیگی ۴۴۸

عمله ۸۲۱، ۸۴۳، ۸۸۸

عمله توپخانه ۷۸۹

غلام ۶۹۹

غلام پیشخدمت ۴۳۱، ۴۷۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۴۵، ۸۶۶

غلام پیشخدمت باشی ۶۵۳

غلام پیشخدمت خاص ۸۰۷

غلام پیشخدمت خاصّه ۱۵۸، ۴۵۲، ۸۸۲

غلام پیشخدمت خاصّه همایون ۶۸۲

غلام خاصه ۱۷۲

فخر المجتهدین ۷۹۳

فرّاشان ۷۸۶

فرّاشباشی ۷۴۱، ۸۸۹

فراشخانه ۷۸۶، ۸۴۳، ۸۸۸، ۸۶۴

فرمانفرما ۱۰۴، ۴۴۲، ۴۷۰، ۴۷۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۷۴۵

فوج ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۴۲۱، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۸۳، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۳۶، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۶، ۷۸۸، ۸۲۱، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۷، ۸۴۹، ۹۰۲، ۹۳۷

فوج خاصّه ۸۳۹

فوج سرباز ۸۵۰

فوج قراول ۷۷۵

فوجی ۱۰۹، ۷۷۴، ۷۹۶، ۸۱۸، ۸۳۴

قادر اندازان ۶۴۳، ۶۴۹

قرال ۸۵۲

قرالات ۶۶۸

قراول ۸۶۲

قراولان ۸۰۳، ۸۲۰، ۸۲۳

قراول باشی ۸۲۹

قراول لشکر ۸۲۸

قراول نظام ۸۳۷

قزاق ۶۴۴، ۶۴۶

قشلاقی ۷۳۸

قشلامیشی ۱۸۳، ۳۷۹

قشون رکابی ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۱

قلعه گیان ۸۱۷، ۸۲۹، ۸۵۰

قوام السلطنه ۴۲۲

قوام الملک ۷۴۰

قورخانه ۶۵۳، ۶۶۲

قوریساول باشی ۱۴۶، ۴۶۰، ۵۰۸، ۷۳۵

قوریساول باشی دیوان اعلی ۱۰۴۶

قوللرآقاسی ۱۰۷، ۱۰۹، ۶۵۴، ۱۰۳۳

قونسل ۴۶۵

قوی ئیل ۱۰۳

قهوه خانه ۸۸۹

کارخانه ۸۸۹

کارگزار ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۷۳، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۹

کارگزاران ۷۸۷، ۷۹۸، ۸۳۹، ۸۶۲، ۸۸۵، ۹۳۷

کرور ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۳، ۷۲۷، ۸۸۶، ۹۰۴، ۹۱۲، ۹۱۷، ۹۲۱، ۹۳۲، ۱۱۴۷

کرورات ۸۷۰

کریاس ۱۶۲، ۸۹۷

کشیکچی ۱۰۴۶

کشیکخانه ۴۶۰، ۶۹۰، ۷۰۱، ۹۰۳

کلانتر ۷۴۰

کلانتر کل ۱۴۸

کمپنی ۸۸۶

کمر ۹۰۴

کوتوال ۴۴۶، ۴۴۷

کوتوال قلعه ۸۸۷

کوچ و بنه ۱۸۰، ۷۳۱

کونسل ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۰۱

کینیاز ۶۴۶

گرمسیرات ۷۳۸

گروگان ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸، ۷۹۰، ۸۱۶، ۸۲۹، ۸۳۸، ۹۱۱، ۹۳۸

گلوله شمخالی ۸۱۷

گمرک ۶۷۸

لسان الارض ۹۲۱

لشکر رکابی ۸۶۳

لشکر نویس ۱۱۲۴

لله باشی ۷۴۱، ۹۲۴

لله صاحب اختیار ۲۰

لوی ئیل ۸۰۵

مالوجهات دیوانی ۸۸۸

مالیات ۸۸۵

مجتهد الزمانی ۶۵۹، ۷۱۶، ۷۱۷

مخاطب بار ۷۳۵

مرسوم ۸۴۱، ۱۰۵۰، ۱۱۵۴

مرسومات ۳۷۹

مرسومات قرّاء ۹۲۴

مرسومی ۹۳۸

مستوفی ۱۴۸، ۷۵۹، ۷۹۲، ۸۱۴، ۸۵۲، ۸۵۳، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱

ص: ۵۹۸

مستوفی الممالک ۷۲۲، ۷۳۵، ۹۱۵، ۹۲۱، ۱۰۱۹، ۱۰۳۱

مستوفی دیوان اعلی ۱۰۱۹

مسرع ۹۱۳

مسرعان ۴۴۳، ۴۷۴ تاریخ ذو القرنین ج ۳ ۱۲۴۴ ۵. اصطلاحات ..... ص : ۱۲۳۷

مسرعان سریع السیر ۱۱۴

مسرعی ۷۶۵، ۷۷۴، ۷۸۳، ۸۰۹

مشیر الملک ۷۴۰

معبر کریاس ۴۱

معتمد الدوله ۷۲۱، ۷۳۶

معتمد الدوله العلیه ۴۴۱

معمار باشی ۸۷۶

معیّر الممالک ۲۵، ۷۳۴، ۱۰۳۳، ۱۱۵۳

ملاباشی ۱۰۸، ۴۸۸، ۷۸۵، ۸۵۰

ملفوفه ۷

ملفوفه نگار ۷۳۵

ملک ۱۰۶۴

ملک آرا ۶۴۳، ۶۸۴، ۷۹۴، ۸۵۴، ۸۶۹، ۱۰۱۶

ملک آرای دارالمرز ۹۲۲

ملک الشعرا ۱۲۲، ۱۰۵۶

ملک الکّتاب ۷۴۹

ممالک ۸۸۲

منات سفید روسی ۶۷۳

مناشیر ۵۱

منشی الممالک ۴۷، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۳۴، ۷۳۵، ۸۷۰، ۹۱۹، ۹۳۲، ۹۵۴، ۹۹۰، ۱۰۱۲، ۱۰۱۹، ۱۱۳۶

منشی خاصه ۷۳۵

منهی ۷۷۴

مواجب ۸۴۱

مورچل ۸۰۱، ۸۱۷، ۸۲۱، ۸۲۹

مهد علیا ۱۶۰، ۷۳۲، ۱۰۰۴، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۱۵۴

مهمان خانه ایلچیان دولت روس ۷۰۱

میرزا ۳۳۳، ۴۳۴، ۱۰۷۵، ۱۰۸۳، ۱۱۰۸

میریساولان قور ۴۶۰

ناظر ۱۵۱

نایب ۸۸۴

نایب الحکومه ۱۵۹

نایب السلطنه ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۰، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۲، ۴۵۸، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۷۶، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۲۷، ۷۳۳، ۷۴۰، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۹۱، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۲، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۵۰، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۶، ۹۰۰، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۳۲، ۹۹۴، ۹۹۷، ۱۰۳۷

نایب السلطنه العلیه ۶۲۴، ۶۶۷، ۶۶۹

نایب امیر آخورباشی ۴۶۰

نایب اول ۸۰۶، ۸۰۷

نایب اول ایلچی ۷۰۵، ۷۰۶

نایب ایشک آقاسی باشی ۸۰۸

نایب ایلچی ۷۱۲

نایب دویم ۸۰۷

نایب سپهدار ۶۵۸

نایب فراش باشی ۱۰۵۷

نایب فراشخانه ۱۱۲۸

نایب مملکت ۸۶۱

نایب نسقچی باشی ۱۰۰۴

نسقچی باشی ۴۱۹، ۷۰۱، ۷۳۵، ۷۵۹، ۷۵۹، ۸۵۸، ۸۶۰، ۱۰۳۹، ۱۱۲۴

نسقچی باشی گری ۷۵۹

نشتر ۸۶۷

نظام الدوله ۷۳۶، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶

نظام العلما ۷۸۵

نظام الملک ۵۹۷، ۱۱۱۷

نقّابان ۸۰۱، ۸۱۷، ۸۲۱

نقّاش باشی ۸۷۶

نقب ۸۰۱، ۸۱۷، ۸۲۹

نوّاب ۱۱۲۵

نوبتخانه ۱۷۰، ۱۷۸، ۴۵۹، ۴۶۷، ۸۰۶

نوکر ۹۱۱، ۹۲۲

نیرنجات ۱۵۵

والی گری ۶۹۴، ۸۴۱، ۹۸۶، ۱۰۴۷

وزارت اعظم ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

وزیر ۱۰۱۳

وزیر اعظم ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۰۰۹

وزیر مختار ۸۵۹، ۹۰۵

وقایع نگار ۸، ۱۴۶، ۱۷۸، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۵۳، ۵۰۶، ۵۱۳، ۷۳۵

وکلای مختار ۶۷۱

وکیل ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹

هزار ۸۳۵

هزاره جات ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۷۶، ۵۲۶، ۸۲۸

یاسا ۸۳۸

یاور ۸۴۲

یرلیغ ۱۵۷

ینارال ۴۴۲، ۴۶۱، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۷۰۰، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۷، ۷۴۰، ۷۵۳، ۷۷۹، ۷۸۰، ۸۵۳، ۹۳۷

ینارالان ۶۵۶، ۶۶۴، ۷۲۴

یوزباشی ۱۱۲۴

یوزباشی غلامان سواره نظام ۱۰۳۳

یوزباشی گری ۱۰۴۸

یونت ئیل ترکی ۸۹۳، ۹۱۹

ییلاق ۱۵۳، ۸۸۹، ۶۵۲، ۶۹۲، ۷۵۸، ۷۸۲، ۸۰۶، ۹۷۰، ۱۰۱۰

ییلامیش ۴۲۲، ۷۵۲، ۷۸۳، ۸۸۹، ۱۰۴۴

۶. منابع و مآخذ

۱. اعتضاد السلطنه: علی قلی میرزا- اکسیر التواریخ به اهتمام جمشید کیانفر- تهران ویسمن- ۱۳۷۰.

۲. اعتماد السلطنه: محمّد حسن خان- روزنامه های مرآت السفر و اردوی همایون به خطّ میرزا محمّد رضا کلهر با مقدّمه ایرج افشار و عبد اللّه مرادی- انتشارات گلشن- ۱۳۶۳.

۳. اعظمی سنگسری: تاریخ سنگسر یا مهدی شهر- تهران- مؤلف- ۱۳۷۲.

۴. اقبال آشتیانی: عبّاس- تاریخ مفصل ایران- تهران- خیام- ۱۳۱۸.

۵. بامداد: مهدی- شرح حال رجال ایران- تهران- زوّار- چاپ دوم- ۱۳۶۳.

۶. ترنزیو: پیو کارسو- رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان- ترجمه عبّاس آذرین- تهران- شرکت انتشارات علمی و فرهنگی- چاپ دوم- ۱۳۶۳.

۷. خسروی: محمّد رضا- تاریخ کاشمر- مشهد- مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی- ۱۳۷۲.

۸. خسروی: محمّد رضا- کلات نادری- مشهد- مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی- چاپ دوم- ۱۳۷۰.

۹. دیولافوا: مادام ژان- سفرنامه ایران، کلده و شوش- به اهتمام دکتر بهرام فره وشی- تهران- دانشگاه تهران- چاپ چهارم- ۱۳۶۹.

۱۰. رائین: اسماعیل- حقوق بگیران انگلیس در ایران- تهران- امیرکبیر- چاپ دوم- ۱۳۴۶.

۱۱. زرّین کوب: عبد الحسین- تاریخ ایران بعد از اسلام- تهران- امیرکبیر- چاپ سوم- ۱۳۶۲.

۱۲. ساروی: محمّد تقی- تاریخ محمدی- به اهتمام و کوشش غلامرضا مجد- تهران- امیرکبیر- ۱۳۷۱.

۱۳. سپهر: لسان الملك- ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)- به اهتمام جمشید کیانفر- اساطیر- ۱۳۷۷.

۱۴. سیّد احمد دیوان بیگی شیرازی- حدیقه الشعرا- به اهتمام عبد الحسین نوایی تهران- ۱۳۶۴.

۱۵. شاکری: رمضانعلی- اترکنامه (تاریخ جامع قوچان)- تهران- امیر کبیر- ۱۳۶۵.

۱۶. محمود: محمود- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس- تهران- ۱۳۲۸.

۱۷. مرعشی صفوی: میرزا محمّد خلیل- مجمع التواریخ به تصحیح و اهتمام عبّاس اقبال آشتیانی- تهران- کتابخانه احمدی و سنایی و طهوری- چاپ دوم- ۱۳۶۲.

۱۸. میرزا سمیعا- تذکره الملوک به کوشش دکتر سیّد محمّد دبیرسیاقی- تهران- امیرکبیر- چاپ دوم- ۱۳۶۸.

۱۹. مینورسکی: ولادیمیر- سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک ترجمه مسعود رجب نیا- تهران- امیر کبیر- چاپ دوم- ۱۳۶۸.

۲۰. مینورسکی: ولادیمیر- سفرنامه ابودلف در ایران- ترجمه سیّد ابو الفضل طباطبائی- تهران- زوّار- ۱۳۵۴.

۲۱. واندنبرگ: لوئی- باستانشناسی ایران باستان- ترجمه عیسی بهنام- تهران- انتشارات دانشگاه تهران- چاپ دوم- ۱۳۴۸.

ص: ۶۰۲

Tarix e Zol- Qarneyn vol. ۲ Name- ye Xaqan Written by Xavari Sirazi Edited by Naser Afsarfar

IN THE NAME OF GOD; THE COMPASSIONATE; THE MERCIFUL

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹